۹۰

بازرسی شد
۳۷

مجلس شورای اسلامی جماهیران
دفتر فیزیک

بازدید شد
۱۳۸۱

۲۸۹

کتاب ربع المحصلین بحر الفضل مسوط

مجلس شورای اسلامی

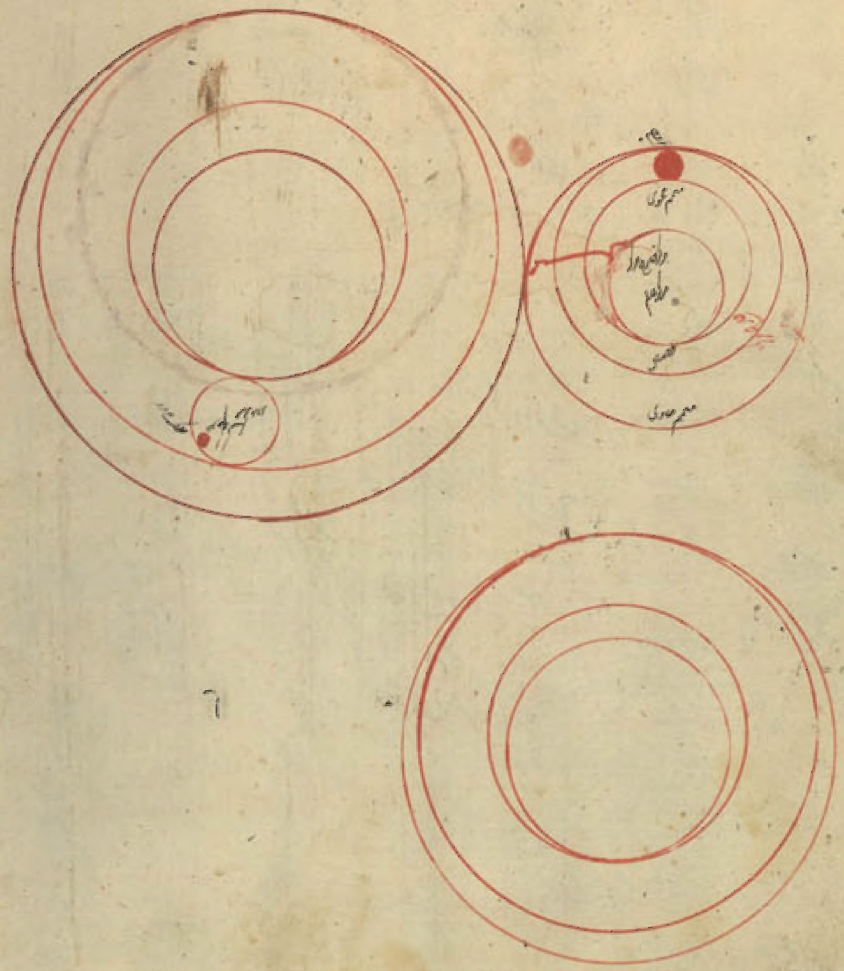
مرکز عالم
مرکز خارج
مرکز ارض
مرکز عالم

کتابخانه
مجلس شورای ملی
۱۳۴۰

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

نطق مقدمان کرسی خ نماید بکر کواکب بعوذ و بیان است اگر در اوداد عظمی از زیج السنه و لغات ارضاع و
حرکات کلمات نمایند کلی که افلاک هشت کعنه عالم الفاظ اند و نزل بیرمن در مناسل بیت دهشت کلمه
حروف تهجی را استخراج نماید و صور نحو جلالت الصول صنع را بروح اتحاد و اتصالات نحوی
زاجره الفاظ و نحو را در درجات فصاحت و بلاغت از معارف نه معانی منشز کلمات و مقابلین مقتضا
و مقابلات و ترکیب مصادیع مرجعات و تدریس مبانی مدرسات و عکس تبدیل خواص
و شاظر مناظرات بر اوراق بیان جهره کند بد و طول و فخر لایام معانی را در افاق اطناب و انجاز
و سرعت و بطوء بکوم مضامین را در دره و حضیض و می از وغرب و بعد دراری حقایق را در اوج
و نشیب صدور و اعلی از وظهور و خفای نیرات و قایق را در مشارق و مغارب ظهور و الفاظ
و استقامت و رجعت لغات را در تداول پر السنه فصحی لمین و عجاز یه لا یقرین عبارتی و در اشعرین
اشارتی پر صفحات اعجاز نیز نگ فرزاید و با نجه خواهد که از اجزا احمد شیرازه بند و فرز سپهر
روشنی بخش مشعل ماه و مهر عاشره بدقت طبع دقیقه یاب رقم زند جون دفتر تقویم صد خط خوانت
بر صفحه آرزو کش و خامه کرد ار سر نشر مساری پیش افکند و عقل محطط کشای اقلیدس نشان کرصد
بند در جات ایقان و اسطرلاب افاقیم امکان است اگر در احقاب کبری بالات رصد و
قیاس از اسطرلاب قوی و حواس و ذات الشعبتین کعلت بلاغت اساس و ثقبتین
دیده کوکب شناس و ذات الطق بس نوی اسیناس ارتفاع نیر اعظم معرفت را

در یک از متعلقات کمالات نفاذ یافته اختلاف منظر کواکب اکثار را در نصف النهار کمالات
عقلیه و سیر جمعیه مقرره حواس را بر حمل مدارک قوی روحانیه و کیفیت تشکلات ناهیه عارفانه
از غرفه شهر حیوة ناسلخ ملابس حسیه یافته و میل احراز قلوب متعلمان بروح عرفان المبدل النهار و فضای جنانیه
حاصل کند و مفاد و میراجرام حقایق و تقاد براقسام و قایق و کیفیت ترتیب و قصد افلاک علل و معلولات
و حقیقت ارتباط و امتزاج کمیات و معلولات و حل اشکال تشابه حرکات نفس ناطقه
کرحامل میراث است بر کرد مرکز عالم دل و کشیف اسرار اقلیم و او بار منطقه روح کرقابل فیض
موفق در تحویز منسل بنیروی ذهن وقاد پیشه و تمیز جوزه اذیت بیرمن سازد و بیان
سلطان اراده کند کرا از ساحت سیاست سبع کسر و مکان او فاطر ذهن و اتمان قدمی بیرجیس نقش
قدم خاک نشین کرسی ندم کرده و از صدمات آه آتشوس بساط سیاست اندیش و سنباک
بیشکی را در نوردده و ای ارتفاع جلالت بیش از صد وصول خط شعاعی دیده و مطمر کرده در ان کشور کمک
وای آستانه قصر کمالت بالاتر از دره و اندیشه صاحب نظران آفاق و انفس خورشید نور
آن ظهوریه کربرهر قرن از دوران کمنات نامنه کدام و میع پذیرای جنابه آن توان کرد و در موفت را
کسر خناکر جگر صاحبدلان از نسبت آن سنگدانه کدلین توان آن بلنه آن توان رسید نخستین
بار نیر جهانتاب نور کامل الظهور خانم انبیاء اکوخورشید سپهر رسالت است از مطلع
طلوع دادی و اولین نوبت رقم وجود و قایض الجود سرور اصفیا را نکو دیباچه صحیفه جلالت است
صحیفه آفرینش کشیدی چه فرزنده نیر کرساحت ازل نابد را بیک تابش روشن ساخته و
چه زینده رقمی کرمعانی حقایق موجود است همکی در ان درج شده و این قسم است کرهر دانشوری
کرمعنی از کتاب معارف الهی و اندازان استنباط کرده و کسر نیز از هر کرهر دری کرقدم در راه
عوارف ان نهاده بنور کسر بدیده الکسر نیر علم افروز از مطلع وجود طالع نبشد کرجهان و اهل ان
شناسایی دامید بد و اکر امیر رقم را کلک قدرت بر لوحه هستی نکشید کرکس نهان موفت بر سید
این جهان نیر جهانتاب است کرجهر خاور شید صفت از مشرق قدم بر آمده بکم مار سنناک الاکرجهر
لطف این هر قرده را از صیقل رحمت آینه جهان شاهد موفت ساخته و بمیزان رقم حقایق انتساب کرجهر
بر صفحه وجود نشین شده بمضمون بلغ مانزل الیک هر صفحه دلی را از معاینه شناخت کن خانه خیفت
کرده چه رقم نسخه جامع غیب و شهود و چه نیر سپهر اعظم عوالم وجود کدام منسخه آسمان کتاب الهی را
صور علمیه بقلم صنع ایزدی در آن تفصیل یافته و کدام سپهر آن محیط افلاک بدایع نامتناهی کرکواکب فیض

سرمدی ازان بر عرایس عالم امکان نافذه تا امیر خورشید درخشنده بر آفاق هستی کسی راه بجایی تر الله نور
السموات والارض نیافت وازان رقم فرخنده بروح غیب وعیان مرقوم نگردید دست قدرت
پرده حفاظ از نهاد نامه کتب کترا محفیا نگشاید ام الکتاب بکلی از معاینه این رقم الکی وکتاب المبین
تفسیر حرکات واوضاع آن نیر مطلع فیوض نامتناهی کتاب نجوم وتبیان تقویم امین کوکب عوالم
خلایق افروز وکتاب المسور شرح لآلای این رقم معنی معرفت آموز عقل کل اصطرلاب سطح متصل
النهار را بدست اندیشه کرده تا ارتفاع امیر مهر سپهر قدس را در مقنطرات قرب مشخص فاید اعلان
نیر اعظم را در نصف النهار حقیقت چاشت نکی بدیده عقل رفعت نگاهش ظاهر شود وفرق نکند بین
اوراق زیج افلاک را در پیش یکدیگر ناصور لآلای این دلکش رقم را که سرود فرد دانش است بر صفحات سهور
وایام چهره نگشاید تا امتداد وهور رقیب جدول از تقویم نیز ذات مقدسش نفیتواند شد جلوه
در اوراق ازمنه کود سبحان الله باین همه رفعت قدر وعلو شان آن نیر قدم مطلع مسرت نبوده روزگه
خواهش ظلمتکده ما وانیم کیم تاروین اندیشه کشوده خواهم کرد چهره شاهد محویت طراز این هیچ وباین تابه
نقدس ذات وجلالت نکان آن نور مشرق قدس تلمیع من خاک رکه دست وپا بسته سلسله
تعلقات جهان فانیم چه لسم تا قدم طلب براه سپاس کزاری ندانسته خواهم که در حریم قاعده ذات
مقدسش نشینم مگر دست امیدما ذیل مناقب آل اطهار وعترت ابرارش کرفته قدم
وشایع مهر کرم وخزانه نعوت هستی وحفظه حصون خداپرستی وطلایع سپاه قدرت ازیاد وطلایع
صباح صنعت لم یزلی وکتاب چندکان عقده مشکلات ازل وابد وبازنامیدکان ارباب معضلات
وسرمد وچشوایان محاریب آفرینش وبادبان کشایان مزارب دانش وپیش ومعماران چوسق
سپهر دمعلمان زورق ماه وسهرند علیه وعلیهم سرنخ ابواب الصنعوات آنرا که اشرفها ومن شرایف
التشبیهات التامیه اطیبها ما طلع فی التمائم وبجم فی العبرا طلع زده وصف شطری از ظهور نور خورشید فیض
یزدانی در ابراج وادوار ده کانه ذوات مقدسه آن مراکز دوایر امامت وهدایت نماید کیسه مناقب
آن وراق افلاک سرمدی تا پای نبوت خاتم انکشت پیغمبری است ومحامد آن ابراج سپهر قدس
پرودی نمایه نثار پیش رو را مخاباین طریق شرعیت کسری وسپهر سود انیز خامه کرد از جزء سر انکند که حاصلی توان
یافت وباین سخن سنجی بدیداری کوهر بهاء معانی نبوت آن اورنک نشینان محافل قرب نیزدانی
توان شناخت همان اوتیار این قصور طبع وفتور فهم را از اوراک این پایه عالی سرمایه خویش شناسم
ودر ساحت ثنا کستری بساط معذرت وناتوانی اندازم چه نفتد بزر وناتوانی راد رشهرستان جان ان

ناقوان انقوه بصیرت روح حاصلست ورحمت عام آن خزان کنوز عنایت الهی تا توانایه و
عاجزان مایل آنا کرد پاه نتاوه پاه ابر رحمت است بر جزاه افضال وبذیکوناه را واجد وقیقه شناسان
درجات والذین اوتوا العلم درجات کجا وقدام اندیشه بر مدارج معرفت صعود نموده اند دستور جان
فاتیم کواکب اقلیم بیقطر واه ملکوت السموات کرد باهل فکرت کرده از رشته شناسایی او دوار وازمنه
کشوده اند که از دوحه نور شمع نظر رحریم اطلاع بر معانی صور این نه فانوس بینظام که در پیش طاق بسیط
بمطلق قدرت موجد هر بیند وبست او کیفیه است خوست جلوا بنور معرفت الصانع عالم از ظلمت
تنگ بیرون آورده واز اخاض لوا تفکر در ساحت معرفت کردش این نه توسن تند خرام که در عرض روز وجود
بتازیانه فرمان خالق هر مست بر کیفیه سالک راه شناخت را با منزل مقصود واصل میسازد تا نکه
بدیده اندیشه مرئی بیب اوضاع این رودشنان کیهی وطاوه بده اند جز بر ذات الذین یتفکرون فی
خلق السموات والارض فوز کرده وجبی کز اشعه شاهد شاهد حرکات این شاهدان
زنکاری قابو شده بر بیان کز بیض کلام حکمت انتظام الیم یقطر واه السماء نوفهم کیف یشاء تا شنیده
وخود کی بدیده کر صور کاینات ناصدات نخوات را بلباس رنکا رنک وبو قوان دید مدایع
حسن بخش این تابان کوی خدمت تواند رسید وبچشی کز بر انکشت حفظ وطن شفا عبش نقاب
از نیاب از چهره صور مرکبات بدو ساطت اعراض سوآن کشید مطلع بر غرایب جمال این
نشینان محافل شوق توان کرد وبه ازین روز روشن است کر بصیر بصیرت طالب در یافت
جاکه بسیج معمار قدرت از بنیاد ارافراشتن این نه طاق مقرنس باید کشت ودر خلوت اندیشه
سر در جیب بدایع نظام این کارخانه حکمت باید نشست وچون وسعت ساحت آثار این بنیکاران
کارکاه صنایع الهی ازان افزون است کر نظر کلیل دست وپا بستکان رشته کون وفساد باند وخجند
جذبه غیبی در آن انکشا چو نماید باقدام افهام کرفتاران علایق حسی بدون پای وروی فیض ابزدی قطری از
اقطار آن راپیمایند جبی کز دوشنج حریم رندکاه رابنور مصباح جزوه منوط دانسته اند از مشاعل علوم کرده فیض
نشکوه انبیا ورسل کز بر توخور شید جهانتاب فیض نامتناهی بر زاویه نوفان است اقتباس
ماوزار معارف نموده وجیب وبغل طلب بر نهب بسلیم اقوال پاره یافتکان مراد قات قرب
سبحانیه کشوده منور چراغ وموطن داغ کشته ودر قرن چند از نکونامست امراز فلکی بر صفحات جهان نوشته
نامطالبان عوارف را سیر کوچه فکر ونظر وسالکان مسالک معارف را راه نمای قضیه امتر باشد از
آنجمله کرد بهر از اصدان در جات کمالک سلایم افکار بر بام این طارم رز نکار کرد انشته مواضع

ثوابت وسیارات و اوضاع افلاک کلیه و جزئیه از محدثات و حوادث و مقارنات که فکرش مدد حکمت
صانع عالم بر کارگاه فطرت کشیده و برداشته اند و بر صفحات ریاحات مرقوم ساخته و حرکات
شبانه روزی این راه پیمایان منازل اطاعت فادره ذوالجلال را که بعضی از غرب بسوی شرق روان اند و بر
برعکس آن در مضمار امر بویان و زمره یکسوب مایل اند و فرقه را میل لنشان حاصل مشخص نموده و بر اوراق
دفاتر پرداخته بدقت اندیشه صاحب باهوشی از قوت و ضعف کواکب سبعه که تغیر را مضایق
رئیسه عالم اند پی برده و دستبرد از آثار اتصالات آنها پوشیده کان طریق شوق را که به نیروی حرکت و اجب
ارواح ثابت است مبرهن کرده و ما نخواهد بر کنار کان کارگاه بهوش و فرهنگ هر رساله بر صفحات اوراق
که بتقویم اشتهار دارد ثبت کرده اند و سواد خوانان و بهره ستانان طالب درس را بیاض تمتع و بهره
و ایام و سعود و نحس شهور و اعوام را از ان جوانند در حقیقت دانسته و ورق نورق که حقایق معانیه در آن یافته
کواکب ثوابت در بروج دوازده گانه متلالی است صحیفه البته لطایف انظار و جداولش بر
بساطین صفحات نموده از جنبات گوناگون بهره ستانان شهر کان شهر ستان قدرت
الهی را ممکن و مجلی و رایات و درجات کارگزاران پیشگاه امر جلال پادشاهی و در آن معین
گلستانی بر بهر ستانش اثمار مواضع این هفت مبسوط و شبستان صنع تجلیش بسیط کارگاه شاهد
بوبهر و دانش صور اتصالات این هفت عروس فلک هودج مصور گردیده و نزول خرد فلک
ایوان و شش وایا جهات فرمان برداری خالق اکوان در هر برجی از صفا بخش ظاهر و اوقات فصول
سنه و تحویلات کواکب سیر وج از بهر جدولش باهر آئینه است برقع از رخ مخدرات افلاک جمیله
گشاده جاعبیت نقوشش اطوار و اوضاع جهان نما بر یک از این انجمن فروزان مدار ان سبعه الفلک
گردیده لطف بهم کشیدند و ان ارقام نامه و پیر گدام که شعله فهم در خرمن دیگری نزنند بر دوش
بران نامه عینکیست دوربین که چون بر دیده نگر کذارند نقاب اوتاب از دیده بر چهره بین بر دارد
ضمان این بتخانه مینابی برداشته کیفیت احوالشان بچشم عیان در آید و محکمیت عیار نگارگاه
در دار الضرب اندیشه نقود کواکب را بآن امتحان کنند خالص را از قلب و همین را از غش تمیز فاید
بکه کیفیت اوضاع آنها را بر صفحه بیان نیز تمیز دهند از حوادث آینده بزبان تبیان حدیث میکنند
رهروان مراحل وجود را از فی طرفه راه کاه میاندوزه در راه چابکان بوادی عبرت راه از کمین کشایان مراحل
اخبار میدهند تا بسطه بهره از آن کنار خانه خانهٔ حقایق با قدام معنی نگار بر الواح روزکار نقوشش بین بحایط
مرموزه را زنگ و نگار توضیح فزوده اند و شطحان انکار و قایق نجار سحر آثار تسمه نگار بینه بکران بهانه خانه

اسرار را زینت توصیف و تعریف داده و بهترین کتابی در این باب رساله ایست فصل است از
مصنفات بهار ارای عوالم حقایق و نگار افزای شواهد دقایق محیط و دایر معارف محور کرات
عوارف متمم نکات علوم برهانیه سرجسم اسرار فنون عقلیه راصد و درجات شناسایی
مبدا و معاد صاعد درجات معرفت رموز مستوره و ارباطق سبع شداد و بحر مواج علوم حقایق
محیط اعظم کمالات نفایه و انشوری کریم ارکشت فکر کوثر از حدیث شیخ لبنان منظر کمال
پیرفن کشف الشایع نموده و بصیقل نظر اصابت اثر از ذهر ایای عود مصباح هر علم رنگ شبهه
شک زدوده و بی پیر معنی که قلطون در خمخانه اندیشه ریخته ساقی حمیر آفتاب تابش بمصنفاه تفکر
مصفی نموده و بر بزم ارایان روزگار پیموده و صورت هر مطلبی که بطلمیوس قلوذی پی رنگ کرده
در نیرنگ ان عاجز بوده فلک خاطر دریا مقاطرش رنگ و نگار فزوده سدیر افادانش علم
موج بر سطح محمد و جهات افزاخته و ثوابت و سیارات افلاک اضاءتش عوالم افلاک و نگ را مستفیض
و منور ساخته سلطان المحققین برهان المدققین وارث علوم انبیاء و المرسلین افضل المتاخرین
اکمل المتقدمین علم الدین رئیس المتطببین لسان فلاسفة الیهین قدوة حکمای الربانیین الاستاذ
الاعلم و الغطریف الاعظم و البحر المتفضض و الدامان العظم و الطبر الاقدم و الترکمن الاقوم زبدة نخاریر
العلماء و عمدة نحاریر الحکماء نصیر الملة و الدین محمد الطوسی روح الله تعالی بامایم الرحمة روحه و زاده فی فضایل
مراتب الجنة فتوحه و کشاده من اهل حلل الرضوان و سقاه من اصفی فرات الجنان کوثر فیضایل از ان
بحار فیاض و ماجین حقایق را طراوت داده و هر سطری از ان کلزار بر بایم ضمیر افتاب تنویرش
کلهای دقایق بکلبن عبارات کشاده و در بامگر کرفتار علایق و عوایق زندکانی بوده در اوایل شوال
جماعتی از اعزه اصطاب ایی چو و کاهی نخاطر رسیدند که نقاب اعتجاب از رخ شرکین ایشان
غوامض نکاتش بکشاید و قناع التحف از چهره بر داشته بنان جمال معانیش براید و در شرح
کنه صعاب معانی حقایق برایشان را بموضح و رموز مضامین معارف قرینش را معتبر کردانیده و در تیره
شب خمول و پریشانی و تراکم ظلمات علایق و عوایق جماعتی دیجاب پا بضاعتی و ناداینی
که حکم غلامت بعضا فوق بعض دارد و کجا میسر بود که بدیده اندیشه چهره آئینه رویان مخدره این رساله
شریفه را توانند دید یا وصف شمایل موزونشان نموده و سر رشته کم نامی و خمخانه رنوع بال بلبل سرانی را
در عرصه وصف نگرفت و در ریاض شواهد معانیش که مقصود و قیقه موج من نوقه موج من نوقه
معانی بسیار و یکی امکان داشت که در بر نگشت اندیشه بر قع نکتهای رخسار دلارای غالیه موبان

از سینه‌ی من بیارامود و لب شفق گون به تبسم شکر ریز و لحن حلاوت آمیز گشوده گفت این نوری که از مطلع روزگار ساطع گردیده و این عطری که در حریم لیل و نهار پچیده و این بخوری که در مجمره سپهر و مباخر آرای جهانیان بشده و این ملوکه از علم زمانه علم جهان فروز زده و این فضاره بگذر بگلستان جهان و اهل گشیده و این مسرتیه که بدلهای شکسته رسیده و این طراوتیه که اعضای اشجار اعوام و شهور را تازه نموده و این تسییر که بخجسته لهای دهم را چون جهه باد و گشان گشوده بیندار که از طلوع نیر آفات سماء غالیه سایی روشنان گهی و طاد از انجم افروزی سپهر کیشور فروغ مهر انور و حجن بهرایی فروردین وار دوچند و دهر و روزی چرخ خورشید عادت سرشت و خشم نام ضیا و شمال و نقاط ابر و باران است این طلیعه ایست از فروغ ضمیر بزیر اعظم سپهر خلافت و بادشاهی و نمادار از جبین طرهٔ خاطر افتاب نامیر انتظام بخش عوالم سلطنت و دین پناهی و نمیی از شمامه حقیقه ملکوتیه بهین نمره طیبه این نه ریاض و ملمعه از بارقه طیبه مضیه مهین گوهر اصداف و اباض و نسیمی هنبر شمیم از هب ترکیب صافیه بهارای صدای خسروی و شهریاری و کوشه چشمی از همچو ملکیه بکنار افزای شواید حقایق ملک داری و بختیاری و رشحی از سرچشمه و سیعه قدسیه بمواج عرصهٔ تصفت و عمل ادا آیه و صبابی از حدیقه سلیقه انیقه سحاب مطال فضای ملک بخشی و جهان بهرایی آن صاحبقران آسمان جوصولت زمین وقار کز زمین از مباهات تمکنم توایم اشهب فلک سیرش سر افتاد راهمان سوده و آسمان بشوق خاک بوسی درگاه قدسی آستیانش زمین را مطاف طواف امید نموده از شکوه و ماجده علم نصرت بر جم ماه و اورنگ فتح شاری افراخته و بر اسپ تیز پی تیز پیر تیز راجون گمان کوشه گیر سرعت ساخته بزم آرایه محفل نشاط خون رشک در ساغر عشرت ناهید ریخته و مجالم افروزی طلعه عزا شیاع خجلت از چشمه خورشید و رخشان انگیخته و با آتشبار تیغ عالم گیر خرمن جلادت بهرام سوخته و سپاه گشی طالع همیون پرچمیش راطلایع مشیو و عطا اموخته برغت قدره و علو همت گیرد از اوج خاک سیح فرسوده و بوتوه و جنوه ظفر ورود و ثوابت را تاخته و قبله نموده سبحان الله ثوابت راکبی آن ثبات قدم که با سپاه گیر عدده و رجنب عی که ظفر کشورش صف خوده نیاید تواند کشید و زحل را آن محل گرباهه بلندی قدر سپاهی پایه حراج جلالش نیاورد سپاه و دشمنی را آن هیبت نزیر که با کهف عصمت گستری و مقابل و مسکاه عطایش بترتیب بزم سعادت تواند پرداخت و مریخ را آن مقام که با گردت بخودت و در برابر فروغ جبیان رکاب فلک سایش تیغ جلادت از نیام تواند آخت و شمس را آن تاب که با دو نور نور و راز اضیاء کواکب سپاهیش طلوع تواند نمود زهره را آن زهره که با زخوط طرب انگیزی و دستان سازی لباب طرب انگیز امم نظیرش نتواند بود و عطارد را آن سخنه دبیر که با خامهٔ ادب آموزی دقیر از کتاب صوابب افکارش

برلوحه اندیشه نتواند نگاشت و قمر را آن قدرت طی الارض کامی چند هم پویه اشهب آسمان جولانش تواند گذاشت و در راهی که بارهٔ نظر سیرش دشت پیمایی کند دهر و چرخ تخشین تمایدگر شکسته بالی و دور کارپرکه نظر لامکان سیرش مشکل گشاید فرمایدگاب دیوان افلاک نباشد بغیر از تیره رایی و دور بینی که طبع عشرت اندوزش انجمن ارایه نماید پرده نشین مهد سلیم نبود و بجز نظم اندوزی و در مشربه گردون نمیر انرا نوش جهان فروزه فرمانده انجمن انجم بنظر نیاید مگر تیره روزی و دور مهوگر گرستان عیوق نشانش مرده انگین شه سازد و کمین گشای سپهر گیبت پسند با و دور دیوانه که دست و برانوانش بیدبا شمر پرداز و فاضی نکوساز و دس جرکس است بنجبی و دور مکانیه گر رفعت نشانش برزی جویه کوتوال قلعه اهنم راجه نام خان شیخ و دور مقامی که همت بلندش سراز ازیر طلیعه ثوابت راکبی مقام پست زمینی آتش از تاب شعله فروزی تیغ آتشبارش دود سوداسیر رفته و باد در اژدر شک جهان پیمایا نوسن بامون گزارش آه حسرت از نهاد برامده آب از غیرت روانی فرمان قضاجریانش خاک نشین اضطراب است و در زمین از جمله تنگین جاگران کهنش سراپا غرقه در آب بحر از شک پر عین کان لیاسش جان بر خاک حسرت فرسوده و حیا از شرم در افتاده دست کوهر ریزش صد جوان شرم صد ناب و چ حسرت خورده تیغ قضا مضاد ریعین عیبت نشانش جوان ملعه نور از شجی و امین نمودار و مانند فروغ نور سپاه بزیر بضاعت معجز نمای موسی استکبار بحر بیست و در عرصه پر دلی از جوهر کوهر خیز و بحر پیمای دریا خروش بدکوهران جهان پر خاک سوگ ریز نهر نیست از سرچشمه تخی عنت رو لمس کرده بدیده نهنگان الجی و غار از رد حیات شکن شعو طور از شمع تجلی قدکشیده آتش نیستر در خرمنه عزم اماده ریزن ترکش نصرت بخشش جوان زا بچه طالع همیون بسهام سعادت کوکوان مشحون و بهر همش و لیاقت بده جذبه غیبی بیرکش و بازو بسب قدرت لشهر سنان فتوح پادو پا و رهنمون گمانش فوس دایره فتح و ظفر است و تیر سش فلک چهارکف یه و ملک پیکانیه را محو طلوع شهاب تیر برق جهان از برج موج الطلوع کمان ظفر نشان و آفاق معارف بهکاره استقامت کار ملک اوین است و پیام عام پیضا سپار نصرت انبانش کر سر چشمه نهر زخار ظفر و فیروزی است همین نوشین کر کفار مفتاح خزانین کشور گشایی و در آستین از نهیب رمح عیوق سنانش چه عجب اگر سماک رامح در حومه افلاک اغزل شود و از صولت اوازه عظمت شانش دور نیست اگر طفل بلال مهد فلک تدویر احول کرده و کمند نعمش از نار زلفت بنا بنیه مطراست و جوان رشته قضا در صید شواره و مراوات و دو جهانیه رسا شیرازه اوراق کتاب فتوح هفت کشور است و قانون معدلت و نصفت را دو زرشته سبحه نظام مشایع الزر و سلک عقد

انتظام دولت از هر کلمه بسته زلکن حرف بیضای مصطفوی بیان بوسته دفتران دیوس بندگانم آسایش
جهانیان بآن بازبسته اگر آتش خشمش زبانه کشد کوالک شرر آسا از بن مژه شک فرو ریزد و اگر
حکم نافذش اشاره کند بیوسط افلاک از صورت جسیه کریزد سطوتش چون سپهر برین را
بر کانش اراده عقده زبان و منطقه جوزا کسسته کرده و شد باد غضبش چون در اهتزاز آید بساط انتاج
و ترکیب ارکان و فرش نکوین جهار اخشیجان از ساحت جهان بوقلمون در نوردد اگر نسیم رحمت
عمیمش بشکفتگی روزگار بر دارد و در دی غنچه بلبل را کل بر نواند نمود و اگر سر انگشت تدبیر عالم گیرش
کریبان پاییز سازد عقده جوز هر را از رشته مدار قمر نواند کشود لیلی گلگون شبرنگ حرکات عذار
عذارش جمیل بیاض نزار لیلی در نظر مجنون شیدا و دشت بیابان از آه مجنون دور از خار لیلی
از عذرت دشش زلف عنبرین جوان ال فریاد پریشان و از رشک بالش کل ابا دامنه
خاطر محمود بر خویش جهان از مشرار نفل بلال مثالش سبزه سپهر داغ داغ و از عکس نقش و نگار
پیکر طاوس کردارش امنیه قهرمان عرصه نوشفته باغ نقش نشش در مسالک جهان
ستایند دریا بهار ستان فتح و ظفر کشوده عقده دشش حنیف کرده بر باد ابد بدیه دران جهان نمود
پویانش از فراز مشیب نمونه فیض اعلم بالاوار و میزیزین رسیده حملدارش از پستی چلنه کی
جون بیک دعای اجابت آدر نفسی بذروه فلک واصل گردیده ساحت روزگار از فیضان
ابر کوهر ریز احسانش کلزاری بهشت صفا و عرصه لیل و نهار از مسطلان سحاب دربار امتنانش
نازه بهاری جاودانت افزا سبزه و شاداب آن کلزار ضامر جو اصاغر و اکابر کرد از شنای چشمه سار شاهانه
خرم است و لاله میدانش جانهای تهزادی و حاضر کرد باغ عبودیت و بندگی اندیس موسم کل سوری الهی
لباب روزگار کوازان ایام معدلت عاشش جون غنچه لبریز از داری سرور و سوداست و غنچه خندان
دهان ایامی جهان کرده اگر ایام احتشش کل فشان جبور بلبل آن بستان ناطقه اصحاب نزانه
کربشکر نوالش در کلابین رحمت طراز نغمه سراست و نسیم آن کلستان صبت معدلت خرد زانه
کر بعنبر فشان صبا و شمال از صحایف ضمایر ورق کشا نشین نزان باغ سپهر و مراد است خلایق کر بنانش
افتاب عنایت بر شاخ امیدت هر کس بکام دل رسیده نور زلال روح پرورش فیض اکرام و انعام
عمیم کر از جداول استعداد ات باحت امانی و آمال هر فردی روان کردیده سوسن آن حدیقه
زنکین زبان خاص و عام کر بدعای ذات اقدس کوهر بردر است نرکس آن روضه دلنشین
دیده بای صاحب نظران کر بکل اجابت اشتعاقش منور نعیم نازه کلهایش نقش ایام الطاف تشانه

کرده حریم جهان عنبر بز است و هوای روح فزایش انفاس ابا یا عصر کر بخور نشران و مکرانه عنبر آمیز نسیم
سپهر عظمت کر اکر سخنور ابا یه با آسمان رسانم زمین بوس شایش خوانم نمود و کر زمین شایش را
بب ادب طراز بر بوسم سر بیا بام با آسمان خواهد سود و وحی جهان حشمت کر معانی فضایل و امید
مرتصویر خصالش در عوالم الفاظ عبارات نکنجد و میزان کفت و شنید معانی کرایم صفات ملکوتیش
بر کانش را شاید بکفته بیان سنجد یعنی مالک رقاب ازمان و دادوار ظلل رحمت و
الطاف آفریدکار آیه نصرت و تایید الهی نکین خاتم خلافت و جاه و شاهی طغرای منشور فتح
و ظفر کار پردار کاه قضا و قدر راز دان دقایق مشکور شناس در بر جهانکشا یه رهبر شناس
خفایق معضلات ملک دار بر و کیتی آرایه فتاح طلسمات ملک و دین کنوز انشقاق رتق العوالمین
واسطه قلاید عظمت و اقبال رابطه فرایند بسطت و جلال کوهر تاج دولت و نامداری کر
و شاح شوکت و کامکاری علم تاب افلاک سروری تیغ اعظم اتاق دین پروری فارس میدان
صاحب قرانیه حارس چیطان جهان بانیه قنطاس معادلین عدالت کیخا زمانه دین
بسالت شه سوار مضمار دشمن شکن و دست نوازی شهریار دیار داد و ورزی و دولت پروازی
شعشعه جهانتاب خورشید عاطفت یزدانیه سایه افتاب نصرت و تایید سبحانیه طراز نده مسند
سلطنت و برنرین برازنده و سایه بسطت و تمکن کسترین طلیعه صباح قدرت ازدرین
طلیعه سپاه نصرت سرمدی پاسبان خزینه شریعت غرا احمدی نکهبان سفینه ملت بیضای
محمدی صاحب لوای والای و ما النصر الا من عند الله ساحت ازبال افضال الشفقة علی خلق الله
ضیا نهار ابهت و علا صبا بهار حشمت و بها عزه شهور و دولت یادری و ارجمندی سر
لوح زبور شهریاری و بلندی مسند ارای دیوان دانش و فرهنک منشکل کشای معاقد صلح و خنک
خلاصه شایخ ازمان دادوار نقاوه آثار انتظام روزکار کشاف اسرار دین و دول وصاف
اسرار ملک و ملل شاهباز شواهق علو همت بلند پرواز زوابع سموتیت نوکل نکین این سبز کلشن
شمع فروزنده این نه کلشن نکارنده زنام نوسن نظام ایام کف بنده مغابین ارزاق انام فاید فرد
سعادات ازلیه رایدجنود و فیوضات لم یزلیه مشعله افروزد و دمان امامت و هدایت بکمین
ارای محفل کرامت و ولایت کوکب عالم افروز افق دور مطلع تقدس باد و سر جوش خمخانه
آفاق و انفس صاحب عیار نوخالص عت جعفری طغرای نکارش منشور نافذ منهج حیدری دیباچه
طراز الحق نوم و دولة و ولیتنا فی اخر الزمان استاره صبح روز ظهور صاحب الزمان صفاده

عالم امکان ۔ طلاوه رخسار امتزاج کون ومکان ۔ غذا روح ابر دانش دهش ۔ مرکز پرکار پرگار افرینش
کامل ارزان خلایق ۔ کامل در اضاف خلایق ۔ رافع الویه ملک و دین منبع او دیه حق ویقین ۔
بتیغ ظفر پیکر برق جهانسوز ۔ بطبع کیمیا اثر مهر جهان افروز ۔ بدست دریا بار ابر کوهر احسان ریز ۔
کف در ایثار بگوهر لؤلؤ امتنان خیز ۔ بطلعت عز افزای صبح جهان افروز عید ۔ برای جهان ارا
معیار عیار هر کفت وشنید ۔ بزور بازوی تایید فتاح ظلمات ایام ۔ بگوشه ابروی نوید مفتاح
کنوز اکرام وانعام بخت وبکام جهد مشتری رسیم ۔ سر لوح کتاب اقبال بچنین بشارتی سعادت رقم
سرود فرخ کرایم خصال ۔ بلطف بیقیاس نوبهار عالم جان ۔ بطبع مولد اساس مرهم بند زخم جریحه جهان
بخشم جهان سوز برق طوفان شرار ۔ بعطف عالم افروز ابر بهمنت آثار ۔ بشعله تیغ خرمن هستی اعدا
سوز ۔ بغایت بیدریغ حریم امید عالمیان افروز ۔ بسی یب احسان چمن پرداز عراص خافقین
بروایت افشان گلشن بساز صراح وانبین ۔ بلوامع کواکب رغایب لؤلؤ بخش دلهای شکسته
بسواطع ثواقب مواهب انجمن افروز جانهای ریش پوسته ۔ در موکبه وغابرش خونکان شکار ۔ در مجلس
سخا سحاب عمان نثار ۔ در دیوانسرا افضال صدف نوشیروانش غلام ۔ در ایوان نوال هزار جمشید بیش
جرعه خور جام ۔ در محفل ارا بیانش طاحنه دین بروزیش جابر ۔ در بزم پیرایا انبساط هزار بهرام
پشکار ۔ خاطر در ضوابط ملک ودای فرزانه دانش طفل نه آموز ۔ در قواعد سلطنت وشهریار بیش سلیمان
برشحه اوراکش سپند سوز ۔ در صورتخانه تنظیم امور صوری اسکندر بینش آئینه دار ۔ در انجمن ترتیب
رسوم خسروی خرد بینش پشکار ۔ در میدان سر وافکنی سام سوار جاده رکاب ظفر اخترانش ۔ در ایوان
عدالت در زی داد گستری کسری ایستاده در رکاه منصفت مانش ۔ دیده بر کوش شنوا کشوده در
دوجیب طنطنه دولت قدری اختانش هم آواز نوبت ۔ چراغ سلطنت گیتی فروزی درزه منصف
خودفت مرتضوی مانش چون چراغ در مقابل آفتاب از شعشعه تیغ ظلم سوزش حریم دلهای عاشقان
چون چشمه خورشید منبع نور وضیا واز تراوه سازعدل سازیش ساحت جانهای ستمدیدگان مانند
محفل ناامید پر اواز عشرت ونوا ۔ از یم طلوع بشیر عالم گیرش که جانبخش صبح جهان ستانی نسیم
از مشرق بنام ولیا مصدر شام چون شب در ظلمت نوازی خزانه ۔ واز تصولت تیغ مرآت نظرش
کرآئینه اسکندری جهان بافیست فرمانش ردوم چون آب در آهن نهان کردید وطبع رای منداز سهم تیر
جهانگیرش آشفته تر از موی ابالی زنگ ۔ ودل خاقان چین از تنگ دستی ساحت دلخواش چون نافه
پرخون ومانند چشم نرگسان تنگ ۔ تیغ یمن در هیچ کاه بندیکه از خوف تیغ نایش خود را بفلاخان استان

مجمنت قران فرخنده ۔ وباب فتح از نام مشعله افروزش بصدیچ وتاب سوخته ۔ باس
عدد ولایتی اساس بر اندام فضایل ذات اقدسش که مجموعه مکارم اخلاق نسخ تنک وکوتاه
وقابلیت حوصله جانها از تادیه حق وجودش عاجز که فهرست کرایم خصال است دوتاه ۔ کف
همتش آن بحر کوهر خیزی که ابری از سحابش خیزد همه کوهر افشاند اما کوهر شاهوار ودرصدف اجابتش
آن سحاب کوهربار نزدکه بهر دریا که تابد بخشش جبابش جمله صدف شود واما بریزد الا بای ابدار ۔ سلطان
سلاطین خافقین ۔ ملک الملوک مشرقین ۔ کیوان قدر ۔ مشتری رای ۔ مریخ صولت ۔ خورشید
سیمای ۔ ناهید بزم ۔ بلال رقم ۔ عطارد ملک ۔ قمر خدم ۔ مجره لوای ۔ عیوق نشان ۔ محور رجوع
منطقه کهکشان ۔ شهاب تیر ۔ ثریا تاشقیر ۔ جوزا کمر ۔ الکلیل افسر ۔ اسد حمله ۔ افسر نگار ۔ سنبله وش
علم ۔ بیضا منقار ۔ السلطان بن السلطان ۔ مالک ازمة الدهور والازمان ظل الله الملک المنان
موئد الاسلام والمسلمین ناصر الملة والدین المنصور علی العدی والمعاندین المؤید من الله رب العالمین
مظهر آیات القدرة السبحانیة آثار العنایة الصمدانیة ۔ اشرف اناخم السلاطین قدرا واشبهم
واعظم اکارم الخواقین عزا وحسبا واطولهم فی المکارم یدا وایجا واشملهم فی المراحم رشدا واوفرهم
امضاهم سیفا وسنانا واجلدهم لطفا واحسانا واعلاهم رتبة ومکانا واسناهم منزلة وشانا والزمهم
غزوا وجهادا واوفرهم صدقا وسدادا واجدهم غورا وفکرا واوقبهم فی المحامد ذکرا واتمهم اقدارا
واقدسهم اخلاقا ۔ ذو السیف البتار والرمح الخطار والسهم الطیار والمخیس الجرار والمجفل
الکرار ۔ والبحور الزخار والایادی الجمیلة والاید الکریمة والعطایا الجزیلة والالایا الفخیمة والالهم العقیمة
والکرم الجلیة والنهم القدسیة والشیم المکیة والاعراق الطاهرة والاخلاق الباهرة والاثار المنیرة والاقدار
والجرثومة الزاهرة ۔ المصطفوی نسبا والمرتضوی حسبا والفاطمی اصلا ومحتدا والحسنی خلقا والحسینی
محتدا والعبدی رتبة ۔ والباقری رافة ۔ والجعفری مذهبا ۔ والموسوی منشا والرضوی خصلة ۔ والتقوی حلة
والنقوی شیمة ۔ والعسکری شیمة ۔ المهد محمدا ذکرنا الله بخشاه المؤید والمؤید من الله الملک
القمر السلطان ابن السلطان صفی الصفوی ۔ لازالت جباه الرباب الاقبال منورة بتقبیل تراب اقدام
مواکبه وشفاه الفجاجره والاقبال مشرفة بتقبیل قوایم رکابه وما برحت ریاض الدین والدولة
بسی ب افضاله وحیاض الملک والملة مترعة بسجال نواله ومسایل بشایع الادیه زاخره من ثمالات
نواله وغایه وشرایع مسایل البقیه غامرة من قطرات عطایاه ومواهبه ازین کهر افشانی صبح
جهان افروز انجمن ارایان معانی کودر شبستان ضمیر کسیر سر در جلباب خمول کشیده بودند بامتزاز ازاده

عزم محفل باطلعه نموده بدو دل از آرایش مضامین کرده نهاد خانه طبع سرور جیب اندیشه آرمیده خامه براق خنده
شاه راه فاصده بدایع کنار از القلم سحر بیان بموده تا کوچه شب آلکشب زنده داران این شبستان اندیشه از بستر
بیداری راحت والفروز در روز دلگسر خلوت نشینان نهاد خانه دل ازین مژده روح افزا نوروز شد طبع
پریشان خویش چون ابر بهاری و دست فکرت بر بیان زده از ابهر معانی براد بر اغراض فصول آن رساند
سزاوار نظر اوست و صفا بخش دیده و خاطر جیبان برشمال نسیم نازه روزی سبک پر سنده و غنچه های خیالی
در اغصان ابواب آن نسیم بشگفتگی خنده کلک نیز کمر ساز شد طی پیش گرفته بگشودن توضیح
مشکلات کوشد زیاد صفهان پرتگاه مطالبش بازمک و نگار افزود و خامه معنی پرداز عقد گشا بسیر
انگشت تفسیر معضلات گردد از نظر رنگین نگاران صفحه نامه مقاصدش گشوده قلم بدایع انگار نسیم
شده نقاب از رخ پردگیان جمال معانیش گشاده و ضمیر خیالین نگاران دلبای بهروان مراصد
خیالی را بسر منزل مقصود و رواه نموده فطن تحریران براعاظم انامین نگاشتش پی گشت نموده سراد و نمف
وقف نشان بر فنن فرائین علویه انشش ظاهر گردیده بدایل تحسین گشت خامه بدیعه خامه واسطه لاباء از انضاح
کواکب حقایق تسیر سپهر معانی در محفظ است فصول بنود و غریزه فاطره راح روح پرور مطالب را
از خمخانه بیان است و چیزه براقداح الیضاح بموده و شعله نگر شمع توضیح در بزم خورشید رخسان خامش
افروخت تا صاحب نظران ساحت روزگار طلعت عزائیش از نامه خامه دیده خیاط نظر دوست
تعویل بر فاست شمع فروزان حقایقش دوخت تا محفل کمال وضوح در دیده روشن نظران در آینه منبع
دل اندیشه منزل نخاوم کواکب موجزات الفاظش را استقبال کرده بر اوراق تفصیل قرنوده
و مهندس خاطر معنی فرخار اشکال معضلات معنیش را حل نموده بر صفحات بیان جهره گشود و جولان خامه
معنی نگار در ساحت حدائق این فصول کمار ابهار کرده این بهار ستان جنوب نشان ربیع المنثور
فی وضع فصول التنثیر موسوم نموده اگر آفتاب نظر اصابت اثر آن ربیع آرای ساحت روزگار بر ستان
نابد و از پرتو مطالعه آسمر خورشید سپهر عدل و احسان عز خشکیا بد بهار ستاید خواند و بهجت
نشان بر صفحاتش قطعه از حدائق جنان و هر سطر بر خیابانی زلال حقایق بر بهر سوبنش روان و گلهای رنگ
نهایا بر عرصه فقایق میوه معنی نشان و هر حرفش غصنی نومزه بر داز مقاصل راه را بر امکان سبحان الله
ل پریشان حال از تنگنای امکان گلهای مرفعی صد باره در ساحت خیال پرستنده سودا و سودزان
آرزو و پرتن پریشان بوستان حقایق گردیده باقف افلاک بر قامتشان نارساند و بر اعلی مجد
مشکیاب باگر بان تکوه رفشان تسبیح بر اندامشان نارساد و فرط زرنگشش رود بر تنشان خلعت ارغوانی

تاج زر دوز خورشید شان شکست و دخته و در حریم خود ستایه شمع خود پیرا زد خنه شعر جون
فلا رنان ناحذ و مسند ش کرد آورده است مهره جنده و بالای مشعل عیار ایا که هر یک بقیه اصداف
اصداف حقایق و عقیمه اشراف دقایق رشیشه نقد معایه و واسطه نمط نکته دانی است فیلسوف خنه
و بساط دعوی بهمن در ساحت هوش دایه اندا خنه شعر شاید نظر خجسته فایا ش افتد بطین شکسته
شکسته حالی ش لیکن جون جزء دارد کریم است باشد که نظر قبول بر بیش متاع کاسد اندازد و جون مشتری
خورشید طلعت بود کران خار صحرای نیندار را نیایش لطف گلدسته رنگین سازد و وضعه الاعانة و علیه التکلان
جون قبل از اغاق افروزی کواکب نوا قب مسایل این کتاب نصدر بعضی مقدمات ضرور افتاده بود
مقدمه برین رساله شریفه ترتیب داده و از ان بمشرق تعبیر نموده و بجمله تقسیم برخی از حقایق خانه نیز زین
صحیفه نطیفه افزوده و امتزا بمغرب ستوده و مشرق اشاره بجهان معقولات معانی که در نگر آسمر قبل
از خوض در مطلب موجب زیاده بصیرت و بیان آن باعث صفحای سریرست و از این مشرق
دو تیر جهان افروز طلوع می نماید و علوم ساحت آفاق ضیا پرتوی ارایه نیز اول یا مشتعل جهان بیخ
افروز شود از شافت معایه و نواقت مبانی علم مرتب بنجوم و هیات و ابدیه و دران ساحت
کمال مبنا یه و نقاب احتجاب از طرف غذا رساعت نشان در رفت و مکان این مرتب
میکشاید و از طلوع این نیز از هر جنده شعشعه بر آفاق ضیا پرتوی نابد شعشعه اثر پرده کشای شود و معایه
دارد که علوم هیات و نجوم از حیثیت موضوع بجمله لوذ روساعت نشان متصف است و بدانجمله
از اشرف علوم است و کواکب این مدارجون بسهیل یمانی و در آفاق ضیا پرتوی انا نکه دانف و معوز آفاق و انفس اند پرتو
افکن خواهد بود که شرف هر علم باعتبار شرف موضوع است و دین شبهه نیست که موضوع علم هیات
و نجوم کراجرام عالیه اثیریه و اجسام نیره و مضیه اند اشرف اجسام عنصریات است از بسیط و مرکب
بوجوه و جهات عقلیه و شواید نقلیه فاما بحکم اذعان اهل عقل ردشن و واضح است که اجرام فلکیه
و لوای تنش از عرضها افراشته انکه تغیر عالم ماسوی الله بسبب قسمت بمقدم هر قسم است
اول مجردات اند که در هیولی اجسام قدسی ایشان نرسیده و نقش ایشان از صورت قدسیه
دیده و در یافت نذیره پای ترکیب از ساحت جلالشان دور و عرض از عرصه قدرشان مهجور دوم ماده یاست
که صورت هیولی از ایشان نمود ار و اجناد و مقادیر بر ایشان کرم بازار و اعراض با بعض آمیخته و گرد ظلمت
و نور در ساحت حال بعضی انگیخته اما وجود جواهر مجرده نزد صفوه فرق عقلا بثبوت پیوسته علی تفصیلی
بر وجود تسمر حاصل نیست و دلایلی که ارباب نظر در هر باب بر صفحات بیان انگاشته اند در محل خود

برخیز در

الی الکاین الفاسد ... یا بنی یا افضل حاشیه در یکی از رسایل فارسیه گوید که فضولین اجسام آسمان دیده اند از آنکه شکل سپهر فاضل و شریف تر شکلهاست که آن کره است و کره صیقلی که از همه اجسام صافی تر است و جسم صافی فضیلت دارد بر جسم تیره و کره روشنی دهنده تر از کره تاریک و کره منظم و دیگر حرکت کره جسم سنگ نامنظم و دیگر حرکت کره جسم سنگ و دیگر حرکت و دیگر حرکت دوری نامنظم و بیهوده تر است از حرکت راست پس اجرام سپهر شریفترین اجسام اند بر فاضل و سپهر بیضایی و شکل و صافی تر و فروزنده تر که هیچ بیضه تر حرکتش و علم سبب راه آمیخ مهام سترد و حوادث و بازار غیب جنابت و اندیشه و فنا بهادرشین شمع حیاتش و شمع تیغ و شکن شیب و لان ساعاتش عداوت و شنه طیف شکاتش و منقضت نکاهنده صفوت حال قطاتش زمین گویی از ارکان اضداد عالم است از کثرت احتطاط فاسده زمن کرده میغ و روان آب از بهمن کرده دیرو دشت جای لب رسیده هوا از نهیب بگاپوی باد در دست است و نار از تحقد ار سرکشیه و انجم افروز زیر آتش در خزین روزی رود که شود ناکام وظیفت تو چند کام آن رام شدن نه جاودانی است دانی بادمرغ زندگانی است آذام در و بگذرم از هم وان مرغ کند زداکه رم و در حقیقت عالم ضاهر را در جنب عالم الملک قدر محسوس نیست و کسر که دل بر بن جار دیار بسته از فنا و زوال محروس نیست بالای این سراچهٔ خاکی عالمی است پر نور و بها و بیرون از بن جهار طاق دیوان جهانیست سراسر روح و سنا اگر در خاک گلی روید از پرتو آن عالم پاکست و اگر هوا نفس کشد از برکت آن تاریک دین مقام میدان تنگ و وسیع است و عرصه اندیشه فسیح لیکن اشهب قلم را عنان بدست احتصار کشیدن اولی است منه البدء و الیه العود اما بحکم نقل کنقل حزه رونا و ه بلسان عقل است چنانکه عقل جوهر نفیس است مجرد و نفس جان عقلی جسم انهار بفتاح دانش ابواب خزاین علوم گشوده اند دیده اند که جواهر نه اجرام سبعه لاغست که جون شارع شریعت عزاذر خورهر مختص و هر جا بر نشسته بیان کشیده از ان بمعقولات لغز کرده اند و لاغر جراغ و بدو دریافت بر کف بصیرت نهاده اند نموده اند که عقول و آبای منقولات عمانست که ارباب عقولش مرصدف بر باین پرورده حاصل عمر کهلان کریم سجایا ذکر دستور العمل الملکان سالک خداوندی است خلاق الملک و انجم در مواضع شتی بیان عظمت خلق الملک نموده در آن جواب ابتداء بر وجنابت صاحبدلان کماکان گشوده و در ین مقام چون اظهار شمه از قدرت و جلالت خویش نموده خود را بانها طر السموات و خالق السموات و هو الذی خلق سبع سموات و امثال آن ستوده مگر بمضمون خلق السموات اکبر من خلق الناس

آفرینش

آفرینش این اجسام شریفه را برابای است فرفه جلیه بزرگ عین اعیان است و در سر البنان میرفت بفتاح اولم ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیناها بر دریاکان سالک حقایق گشاده بصیرتش خود را بمضمون رنجا ما خلقت هذا باطلا نموده و عشقه از عظمت کرسی راکه ارباب نظر فلک البروج و بسیع کرسیه السموات و الارض بیان فرموده در رک نکته بدایع شناخت و کبریه و صفات و بانظم هم بهندوان بگاوه بدایت دلالت کرده و صدف اسماع ستاجان بگوهر معارف رانگوا پرست بهمون الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر کل یجری لاجل مسمی یدبر الامر نفصل الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون و من آیاته خلق سموات و الارض و اختلاف لیل و نهار را بمضمون بدایت سعوذ ان آن فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لاولوا الالباب لآیات باهره و صانعیت خود کرده اند و ما صاحبان عقول سلیمه را بر بساکی نماذ و اصحاب و الشمس را از انوار بر کلام ذو نظام هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا و قدره منازل لتعلموا عدد السنین و الحساب ما خلق الله ذلک الا بالحق نفصل الآیات لقوم یعلمون بابصار ارنها فاده معروف را سابقه عقل روشن روان ارقام کتاب قدرتش را از صحیفه و بیضه بر خوانده کاهی بر انکنت کرده اند کاهی خلق سبع سموات طباقا و رای صحایف سنابش خود را بر رو بر کوهکان و بر پرستان شناخت کشوده و زمانه در ساحه بیان عظمت سراه تاخت جلال خویش قصر را سع البنیان و بنیناها فوقکم سبعا شداد آثار ابنا نموده و از خلق آبوانی چه ابه خلق السموات و الارض باطل نگفت صانعیت مبدل مطلق و فاع آرای جاهلیای باکان سکرده و تسبیح عبرشیم کشن کرده کاهی کفایه و ما جعلنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق بسط شک و شبهه از ساحت خواطر جمعی کرد فارسیب در فضای دلشان سرزده بی نوزه و جهانه ذاهر امور جهان بالحکم و الله بر است امر افلک را بوینده راه فرمان ساخته بسیح عالم بین الاسلام ابو علی الطبرسی در کتاب تفسیر عطیه مجمع البیان و در تفسیر کبیره و الله بر است اثر اکه در سوره و الذاریات و الفلک و التست گفته که مفسر سیزده راه بین اقوال است یکی از جمله وجوه آنست که مدبرات امر افلک اند که در آنها امر جنی نهاسانه واقع است و جاری میشود قضای الهی در دنیا و شیخ الطائفه قائم الجهتین شیخ بهاء الدین محمد العاملی طاب ثراه این قصه را در تفسیر کریمه بهذه سبیله وجوه دانسته باقی سبایه هیئت افلک را سقف محفوظ خوانده حیث قال جل علا و جعلنا السماء سقفا محفوظا و هم عنر آیات غافلون و معمار لطفش بمضمون و البیت المعمور و السقف المرفوع المعمور سری و فعنه این بنای رفیع قسم باد فرموده این طاق مقرنس سنبد الارکان را از نخاوت و فطور بری آفریده جانجه میفرماید ما تری

برحق و دانندهٔ رازهای مستور و نهان و دشنودهٔ آوازهای پوشیده و عیان است و بکمال قل لو کان البحر مداداً
لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی اگر هر نظره از دریای احضرت بحر سرکرده یا سطر و ورق
کرده یا کتاب معقد و نقش خامه شود و بمضمون و لو کان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده
سبعة ابحر مانند کلمات الله مقل و نقش یابد تأمل اندیشه شود از مصنوعات عجیب
صانعش را بیابان نبرد سر از هیچ دری از دریچه آیات کفایت از حکمت بدیع و مصلحت بدیع خالی و مخلوق نماند
و نقاش قدرت کارخانه زرد و سیاه جهان و هیچیک از ذی حیاتان بی بهره نگذاشته آیات را بهیئت بر نخشه ابداع
پیراسته خانه و در تمثیل کبریای الذی لا یتبدل الباطل من بین یدیه و لا من خلفه در مواضع شتی بیان فرموده
و بهر چه در نظر دیده و در ریاض آفرینش آورده و در نظام سلسلهٔ ترتیب و ترکیب حکم و مدایع مصالح
و روابع منافع مکتوبی است بلیغ بسیار آفریدگار است اسماء و نظاهر است آلاء از آن معلوم میشود
که از آن منافع و غایات چیزی بر آن درگاه و والا عاید گردد بلکه جناب قدس نزه ابداً از آن منزه و مبرا است
تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً و آن مصالح و فوایدی عاید است بمخلوقین که ساحت حال هریک
از آنها را جناب غنیت پاه غایت سرمدی مقرر است و الا هر فروسی از فراوان ابد ابداً عبث و بیهوده
و معاذ الله از کارخانه لطف آفریدگار خانه که مبدء آفرینش و اعاده کوشد که افعال الله معلل بغرضی نیست
مردوده است و کلمات ظهور دارد که حکمت الله مطلق با کلمات انسان افعال و احکام ایجاد فعل عبث
نمیشاید لیکن چنانچه گذشت آنچه غرض عاید بغیر است و این مسئله از مشاهیر مسایلی است که طرح
انظار فرق است و تحقیق آن مناسب بساط این اوراق نیست و این بحر نیز نهایت و صفاح داد
کوهی عالم چنانکه باید بعنوان و نظمی که از آن ممکن بنا شد فرموده و نوع بسلسلهٔ وجود و هنوز عرض نشده
که عقل دیده و دانش اندیشان از مشاهدهٔ ابداعی اوراک آن برگشته و بر صفاح السنهٔ ابداع
بعلم تجهیز الاصفون عن صفتک نوشته و صنع حی از جیوب صفات و صنع حیوانات از سوام و هوام
و حوشش و اطیار در دو چار و ادکار پا خاصیتی و صنعتی مخلوق نشده است تا باجرام عظیم الشکل و اجسام رفیعه
اثیر که از لطافت اجزا آزاد از هر قطعت اضداد معاینه و شمه از وسعت و رفعت آن بیان نشده چه
عاقل آگاه گردیده فضل باعتبار است کرم و خشکت و از اکمل آن احداث حوادث و مزاج میشود و اجرام
غیره علوی عیب مخلوق نشده پا اثر شبان روزان بر کره جهان کرده اند و کواکب نوافع بهره از آن نیافته
و تقارب بر ساحت روزگار نموده افسان و سنه سنیهٔ الهیه نغوست اسماء بگزدن و بگذشته
جلد اول و این بگذشته الله گوید و رایی و بر شخص از اشخاص بقسمی خاص بجریان یافته و نسیاق نغوست خالی نیست

دنیای زیبای وجود هر فردی را بنوعی در کارگاه اختراع یافته اگر در ترکیب اعضای انسان یافته در ترتیب جوارح و اجزاء
وجود بشری که علم صغیر و مجموعه و مشتمل علم کبیر است تعمیق نظر بعمل آید و بدیعه از ابداع صنع
ابرص جلوه ظهور نیافته و ظاهر نشود و کدام هر چه صنع داده و ابرمه نواست الا است و اوست که شاهد عالم
باداب ش ساطه صنعش نازه روست اوست که بنا نظر وجود آنی را از ارکان مستفاده و راسخ
البنیان ساخته و بخلقه بین کرده حکمت بالغهٔ بکمر بدیع اثر بشر پرداخته اجزاء وجود انسان را متفاوت آفریده
امروزه طالب غذایی است که بدل ما یتحلل شود و بصنعت کارخانه برای تحصیل آن غذا آلات مخلوق
ساخته و بهمچنین که حکمت بالغهٔ بکمر بدیع اثر بشر پرداخته اجزاء وجود انسان را متفاوت آفریده
بحصول عسر و تعرف باجره و ثواب و زشت آن علم حاصل نماید باجه که از دریچه دیدان بشهرستان جسم روان
شده کارکنان درونی ابتدا باصناف و در مصارف و جوب مصروف شوند و بواسطهٔ مرور وقت
و فنا را بسولهان حکمت مندکره و قوت فوق را برده و مسند و من یوکل ساخته نا غذای طایر از مناقر
شناخته پدید و ذان مستعد قبول طبع مطعم گردانیده و در حوصله جای گیرد آنرا بکشش قوهٔ غریزی کرتبش و لست
طبع یافته فضل از آن قوت و انواع دفع فضولات و اصناف آنرا از اجادیه از عروق صغار و کبار یکدیگر خانهٔ صغار و کبار یکدیگر
مطعم نامیه و مشابه روح نامیه است گشته شده و در آنجا ترتیبی دیگر طبع یافته احتظار استکون ساذو و بهر یکی
از اعضا رسیده بعروق و اوتار کشیده جوزه رفته ابواب طبع و دیگر بنده حاجت بدستیاری قوت سولوده و مصوره و دیگر
فرمان پذیران کارخانه امراز جزو بدن کرده و نوبت دیگر در عروق مطبوع گشته صاف آن
از کلیه و مثانه در مقام ضرورت بر حسب خاص نفض کرده و در آنجا بانظفه دیگر امتزاج اصطکاک تمزاج یافته به نیروی قوت
کامله از نطفه بعینه مشابه شکل کرده و از آنجا بمقام عظام رسد و عظام را از جامه خانه مناسب
کسوت لایق پوشانیده نفخ دیگر منضمه ظهور رسیده فتبارک الله احسن الخالقین هویدا شود و انوار
قادر فی ذات را بر اعضا و جوارح و اجزا و ملکات بدان شیئی و علی ذلک تابان گردد و بآن نفس مدبره بکمال
جسمانیه و ترتیب است و اینهمه ترتیب از آثار فرمان خداوند کل و این امور عزیزه نه همین مخصوص این
نوع خاص است بلکه در هر یک از انواع بعض مبنی باعث بدایت عوام و خواص الناس است و کواکب را
که اعضای انسان کبیر و جوارح و اجزا آشنخص حظیرة و اصب خمیره بمیزی نوع و فضل در نظام آن بیان
داده و ابواب انظار خانه حکمت را بدین نسق بمدد و الیان آگاه گشت و در این مقال عظمت اوضاع
و احوال کواکب بجایت ظهور رسیده خواص و آثار بر گرد خانی اشباح و ابواب ارواح بهر یک داده
جلوه گر خانه و نقاب احتجاب از رخساره شواهد شرف علمی که بیان اوضاع و خواص و آثار

مستطاب توحید ثقة الاسلام و قبلة اهل البیت محمد بن یعقوب طاب الله ثراه باسناد متصل با
جعفر ابن محمد الصادق علیهما السلام مروی است که آنحضرت را شخصی غریب فرمود که برخیز و
فلانا الکلب اگر خواهد که نظر در عظمت پروردگار خود بیان نماید پس نظر کند در عظمت خلق جناب جلال
بزرگ و غیر نهایت و صنع دارد که خلق عالم بمیات و نجوم از وی وقت نظر در اعظم مخلوقات الهی که افلاک
و ما فیهما اند تواند نمود و طالب او عذاب این سخن شاید بدایع آثار بی مثل خلقت عجیب بوسیله این علم
شریف تواند بود و بهر چند مراتب و غایتی ارتباط و انتظام اجزای کار خانهٔ افلاک از ان بیش است
که عقل و انفس کبیر الفاطنه آن میرسد لکن هر که از ارباب غایب صنع الهی در خلق آسمانها باین علم
شریف میرسد است و حجاب بصیرت طالبان در میانست این معنا را ضبط مخلص سبیل این
فن منیف روشن عظم اجرام کواکب و افلاک و خواص کرات و نوامیس آنها بهر یک اعطا فرموده و ان علم
دلالت اساکنه کوی امکان میسازد و در حقیقت طلوع و افول قادری نواعب بزرگ آنی بر کل اهل السموات
نقوشش نزدیک و شبیه از صفایح قلوب اخلاء و ادی شوق می پردازد حقیقت سرعت سیر فلک اعظم
که بطرفة العین هزار فرسخ پیش از مدت شب فلک ثامن قطع میفاید سرعت حرکت سایر افلاک
صلوات الله علیه و آله کرا در لیلة المعراج بسر حد وضوح میرساند و اختلاف حرکات افلاک کعبهٔ
جزئیه و قیام و استقامت او رجعت و سایر احوالات کوکب صاحبان فواد اعتقاد را بر حقانیت
شاهد میگیرد و ظاهر میشود و هر یک از ارباب قدرت حتی تواند کسی از مبشرین صفت و ارباب دانش و
اداره طبقات سماوات افلاک و استقرار کرهٔ خاک و ما فیها یا تواند بسیاره بهر یک بدایعی
خاص بوضعی معین و اختلاف طلوع و غروب و ارتفاع و انحطاط نجوم زاهره و کیفیت اختلاف لیل و
مواضع و ازمنه و ایام و تشکلات قمریه از بدایت تا نهایت او در ترتیب و تعدد ادوار تواند منطقه
بروج و معدل النهار و کسوفات و خسوفات و نمایش اشعهٔ کوکب را بمجاری رشتی بر ارباع زمین و اوضاع
کرهٔ ارض و صعود انجم بر ذرای غادیه و ارواح و هبوط امر حضیضات و وصول بر جات اعتدالیه
امور یکه از غایت کرامت و نهایت بشکوه عقول جامع کمال جوان خواهد که قدم برای ادراک یکی از هزاران کنوز
اذکار و مشت محو و مبهوت خیزد و الحرکة المثل بفرضی که از احاطهٔ دایرهٔ فرض بیرون است و بین بطلان
آن بیانیه بود که ادراک ارتباطات افلاک و انجم با هم تواند نمود و هویدا می آید که عجبت جلال صانع آسمان
افرین و سدهٔ کبریائی قادر زمان و زمین را بلند تر از ان پیش است که عقای عقل در هوای ادراک آن
بال آرزو تواند کشود و اما اصباح لارباب از زمانه باین علم ظاهر است و لوامع افتقار مردمان بآن باهر اما

اصباحی که موافق شرع انور و نفع اوست اقل تحقیق تمت قبله که اکثر مجتهدین سنه علیه لامیه
انار الله برهانهم الجلیه در باب معرفت قبله باستخراج دایره هندیه و خط نصف النهار
که منوط بقواعد هیات است اعنی و مقوده الله و ازا معتمد و السنه نماز که اشرف عبادات است
و یکی از شرایط آن استقبال قبله است باین قاعده صحیح است و اتمی در کتب
اهل شرع صریح دیگر انکه در احادیث اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم اجمعین ثبت
شده که در حالتی که قمر در برج عقرب باشد زفاف و عقد که وسیله توالد و تناسل و بقای
نوع انسان و بهمین سنت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله است و سفر که وسیله معاش
و مدار نوع انس نیست روا نیست و اطلاع بر بودن قمر در برج عقرب از دانستن این علم
شریف حاصل میگردد و در روایت کرده و عمدهٔ ارباب علم و تقوی شیخ عالیشان محمد بن
یعقوب کلینی در کتاب مستطاب کافی از امام الناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله
علیهما که فرموده که کسی که سفر کند در قمر در عقرب با کسی که ترویج نماید و قمر در عقرب باشد جنی و همچنین شیخ
شهید علیه رحمة الله روایت کرده و در کتاب مذکور از الامام العالم موسی الکاظم علیه السلام
که کسی که ترویج نماید در محاق شهر لم الحسنی و شیخ الطایفه ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی طاب ثراه
در تهذیب الاخبار روایت کرده از پدران خود از علوم الاولین و الآخرین علیهم صلوات الله علیهم
و ازائه و اولاده اجمعین که رسول امین صلوات الله علیه و آله الطاهرین شش زوجه یکی از ازواج
ایشان فرموده بودند و قمر در آن شب منکسف شد و در آن شب حضرت سید المرسلین بان
زوجه مقاربت نفرمودند او گفت که یا رسول الله چرا مرا و مادرم را ذلیل میکنی و شهر میدارم
معنی را حضرت فرمودند و یک این که فتق ماه حادثه است که در چنان
حالتی لذات بدن و اوقات شریفه سنه از اعیاد و غیر ها که مباهات مخصوصه در هر یک
از اهل بیت طیبین صلوات علیهم منقولست از دفتر تقویم ظاهر میگردد و حقیقت دخول وقت
صبح و شام و زوال که میقات نماز و روزه و سایر امور علیه است بر وجهی اکمل از قواعد
علم هیات و نجوم بظهور میرسد و اگرچه این امور هر یک مستقلا موجب احتیاج تام بخلوط
لیکن بپرده خفا از سر نهاده بر خان این مقاصد سنیه میکشد که این علم در مواقع مذموم نیست بلکه
محتاج الیه است نهایت بوجهی که بعد از مهمه بعضی از ان ذکر خواهد شد بیان صاحب شریعت
غراء ذم ارباب این علم جریان یافته و لاکن در باب سایر امور شرعیه غایه احتیاج لام بعلم

نجوم پیدا است از آنجمله است اخبار ساعات بجهة ارکتاب مقاصد و مهمات و خلاصه
گفتار در پیشه باب آنست که نوع جلیل بشر که بهترین ثمرهٔ چهار مبانع ارکان ارکان بل خوشترین میوهٔ
هفت گلشن اصناف و بهجات مشخص منظور نظر عنایت و اسباب امتنان او زیده و مقصد
کون و مکان و علت غائی ایجاد جهان است لمحض عنایت مزید محمده بموجوده مخلوقات عنوی
و سفلی و مصنوعات کلی و جزوی است زمانیکه و مکانیکه مخلوق شده و تعاقب سلطنه
قدسیه ایشان تا کار از پرتو انواع کواکب قدسی است با جمیع کلی جمیعه سودمند او نه
و بکلام کونین و عجایب صنع این نوع رفیع الشان بدین نوع مخلوق گشته اند و بجای مرئی
قوی حسی و دستیاری حواس جسمانیه راه بر ادراک مطالب علیه کوتاه است الیه
خلقت ایشان چنان است تواند بود و زمان که در حقیقت امر بیت موهوم نظر کال
ایشان را بهره است بگران و مرحل است بپایان که نوع انسان با قدم عزم قطع آن
مبتلا شده و در بیشه مراحل بهره و راه و در هر قدمی حوادث جانکاهی است بیشمار
خوفناکی و مهلکی بحدی که بسا کسان که آهنگ رسیدن بمنزل مقصود کرده اند
معاودت نموده و در بیشه گذرگاه تیغ زنیده از کمین گاه و الام کمین کشاده و در هر بیچ و خم کمینگاه
چند عداوت بسته و با انبوه در هر گوشه جا بر اسباب مرا بستاده پرتفنگ کشاده و در هر حصاری خزینه مشحون
با نواع نقود و جواهر اماده لیکن حکمت بالغه نزدانجنان تقاضا کرده که معرفت بشر از کار طاقت کار آگاهی
حوادث راه زندگانی و حوصله دانش نفوس مراحل جهات غیبت امور از حال فردا خبردار نباشند و
یک نفس پیشتر از وقایع آینده مطلع نگردند لیکن بچراغ عقل او در راه ایشان بافروخته و از مکتب
تعلیم خطابی صحف خویش در غرائب علوم آموخته تا در سلوک مراحل سفر و در هجوم بوده بکار و پیدار
در خفیه شده و انجه راست و دانستن علوم نجوم و از اوضاع و اطوار یکه افلاک و انجم را بفرمان خالق
زمین و زمان روی میدهد باستنباط حوادث کردن و در اخبار امور موافق قوانین نجومی علامات مخزون
جنابچه در فصل ثبت و انهم از همین کتاب در همین باب بسط کلام داده خواهد شد بعون الله
تعالی و حسن توفیقه و اوقات مقرره و ایام مبرکه و احیان طلوع و غروب منازل قمر و کواکب
ثابته و خوف و کسوف و زلازل و آیات از نوادر تقویم پرانشل و جهی بهره مند گردد و مع هذا و جمیع
اوقات و احیان انتباه بحیطهٔ ادراک و حکام ذوی الابصار خطا از همین علم خطر ساز نموده اند و جستجوی مطالب
و مطالب آن کرده و احدی از ارباب عقل بآثار و خواص و کواکب و تاثیرات آن در علم سفلی

مزیت نگیجه و هیئت نجوم و افلاک را بهمزبان آفریننده و مجید الکننده آنها کار پردازگاه خلقت فرمان
روای اقالیم و مرکبات علی دانسته اند و اعاظم پرطایفه خواه از ارباب خرایع و خواه از اصحاب
انظار در اخذ زایچه طوالع مواليد خوض میکرده پرصاف و قرغیب مینموده اند چنانچه از تتبع
آثار و اخبار کاشفان نتایج و ظاهر میگردد و انبیاء سابقه از شیث و ادریس و نوح و
ابراهیم و موسی علیهم السلام و علیهم السلام در علم نجوم تحقیق کفته اند و بفرمان الهی استنباط بسیر
از وقایع و حوادث باوضاع و حرکات و حالات انها کرده اند چنانچه در کتب اخبار مسطور
و بر السنه ارباب اعتبار مذکور است از انجمله است انچه سید طاهر دوانی مناقب سید
رضی الله عنه از امیر طاوس قدس الله سره در کتاب فرج الهموم نام موقف الحلل و الحرام
من علم النجوم ایراد فرموده که نجوم علامات و دلالات اند بر انچه حادث میشود و در بین عالم
و احادیث از اخبار زمان اوست پس علی نبینا و علیه السلام تا عهد انحضرت علیه السلام تا طی است
بین و ذکر کرده که اوپس اول کسی است که نظر در علم نجوم کرد و ثبوت موسی علی نبینا و علیه السلام
نجوم معلوم شده بود و این معجزه انشا ده است بر انکه فرعون و جمعی از منجمان که در عهد او بدلایل
نجوم استنباط کرده بودند که در آن سال پیغمبر علیه السلام ظاهر خواهد شد و ولادت او در بصره
خواهد بود و بدینجهة بود که فرعون مقرر و معلوم ان بفتل اولاد بنی اسرائیل کرد و بنوعی کرد و کتب اخبار
مسطور است چون اولاد مذکوره بحد اوفاد رسید قبطیان از انقراض نسل بنی اسرائیل اندیشه
مند شدند که مبادا اعجاز شانه که بعهده بنی اسرائیل نموده بود و عده بعهده ایشان شود و در بین
باب بفرعون عرض کردند و آن احمق امر کرد که در کیسهای اولاد را بفتل آرند و در یکسال
دست بدارند و در سال قابل موسی در سال دیگر همزمان متولد شد و ذکر کرده اند
شاید که نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله نیز از باشد منجمان قبل از بعثت معلوم نموده بودند
و گفته بعضی احوال حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه را نیز بعضی منجمان اخبار کرده
و گفته که بعضی از اکابر بر قمر که نام او احمد بن اسحق بود و منجم بهبود و در احاطه خانه زایچه طالع و ولادت حضرت
صاحب الزمان را با دلیل و موجود بدید از انکه دوران زایچه الحان نظر کرد و گفت مژده باد ترا که کسیکه زایچه با
نگر طالع پیغمبری با وصی پیغمبری دولات دارد و بدانکه این مولود مالک شرق و غرب دنیا خواهد
و در روی زمین کسی نخواهد بود که بدین او در آید و بولایت او قایل باشد و در روایت کرده از یونس
بن الرومی که گفت گفتم با ابا عبد الله علیه السلام که حضرت مرا از علم نجوم که چیست آن فرمود که

علیت از علوم انبیا گفتم ع ابن ابی طالب سبد انست فرمود که او اعلم مردمان بود باد امثال این
خبرها و احادیث و روایات در کتب معتبره بسیار مسطور است والتفصیل یطل الکثیر
والله علم بخبایات اسراره بواسع انوار حقایق ازاین نمونه بعضی از احادیث سید
کونین و اهل بیت معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را کرد ریاب الآرد و خواص منافع حیوانات
و بخوم و ادویه گشته بدیده وران ساحت روزگار نمیشاید و حجاب ظلام از پیش رخسار آن
بهشتیان لبنان حریم اعجاز مسکن میکند بدوار طلوع این نیر دو ملوخته افروز و غروب آداب
الابست نکته پرداز آینه دلهای آگینه ضمیران بصیقل حدیث لام المغارب والمشارق
وکتب الله ان خلق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما و از حلاب و فرشته بیقین
اعجاز نشان از رساله مفضل بن عمر که از موالیا آن حضرت را عاظم و اعاظم بوده و گزیده یا بد و اکرم جلالت
می ابی عد نهایت چون در بیان آثار افلاک آن فرقه عالم خوض فرموده اند بنا بر مشابهت
سیاق قلم گهربار بر بسته خلاصه ترجمه آن کلمات کوهر نثار را بر صفحه بیان میشکارد و منه الاعانة والیه المصیر
محمد بن سنان روایت کرده از مفضل بن عمر که او گفت حضرت صادق صلوات الله
علیه در اثنای گذر بدایع مصنوعات ایزد توانا و عجایب مخلوقات دادر دانا بگونه از ادا بیان عاجز
میفرمودند و زبان اعجاز ترجمان در عرض سه روز جهره منوا بد صنایع حکیم علی الاطلاق و ابر لوح
بیان میکشود و مفضل را در خدمت آن کوهر کشن سررشته امامت را در سلک کتابت میکشید
و هریک از کلمات بیشمه عظمت میکرد ایند و در روز سیم کلام ابی از ارتسام اقلام عاجزان
متحیر کرد بد جواید آثار حیوانات و کواکب و لیل و نهار و طلوع و غروب نیرین فرمود که در دیده
اندیشه نظر کنی این مفضل و نگر تا بدر یه آمدن و فرو رفتن آفتاب جهانتاب را بر روی سپهر
و روز است اگر طلوع نکردی بنظام عالم باطل شدی و در میان سبع و معاش خویش متحیر ماندی
و دنیا بر مردمان تاریک بودی و با اگر از ارتفاع روشنی و ضیا فروم بودندی با آسایش زندگانی
نخبوا نشدی فوز و منافع طلوع آفتاب احتیاج بیان و طول تکلم ندارد و جه اظهر امور است
همچنان کسی در منافع غروب آفتاب اگر خورشید جهان افروز غروب نبودی مردمان بحکم
سکون و قرار دارام نداشتند و حال آنکه نوع انسان بلکه سایر حیوانات را احتیاج
بسکون و آرام بسیار است و منافع پیاس را بحقیقت دانست و یکی از عجز که در روز کشیده
باشند و حرکت کردن بجهة تحصیل معاش و سایر امور ضروریه فوزه را حاجت باشد و حواس

و قوی ایشان از باز ماند و دیگر انکه از وقت ازدیاد آرام و سکون فرصت یا ضرر فوت کرده
غذا را استوفا ساروه تا جزو بدن و بدل ما یتحلل نوانند گشت چه در حالت سکون عضو صاحب که
روح از مشاغل بدنیه انفکاک تمام کرده و طبیعت بتدبیر تن بیشتر پرداز و غذا به گوارا و هضمه
شود بدون فتور فوز فرحواس بمصارف مقرره مصروف سازد و دیگر انکه فوائد غروب آفتاب انکه
چون حواس و مشاعر و طبیعت مردمان مرتشنه است اگر آفتاب غروب نمیکرد و شب بهم
ظلام نمی گسترد مردمان بجهة ازاکتساب اشغال استراحت و سکون نمیکردند و مدتی ع الدوام مشغول
تحصیل و جمع معاش میبودند و از عدم ارام بهلاکت منجر شدند و اگر غروب آفتاب
نبودی از شعاع شمس ساحت ارض تابیده و تفتیده و مدتی دایه از حیوانات و نباتات بر زمین است
سوخته میشد پس حکمت و دیگر مصالح و حکم دار جهان آفرینش مقتضی ساخت که فواید طلوع و روشنی
خاص و غروب و رزمانیه خاص بوده باشد چه اگر روشنی همانند چه اگر از وخته شود و بجهة سکنه فارغ نباشد آن
آن سرانجام کارهای خویش که انکاه و غایب کرده و اسکون و ارام نمانند پس نور و ظلمه با هم تضاد و تبانی
کرده از عهده بر بی دامنده هم شدند بر چیزی که مصلح و قوام عالم در روست و چون شمه از منافع طلوع و غروب
ظاهر شد اندیشه کن در ارتفاع و انحطاط آفتاب که بدان سبب فصول چهارگانه سال ترتیب
می یابد و تفکر کن در تدبیرات و مصالح احوال بنی آدم که درین ترتیب فصول است و ظاهرا
مراد با ارتفاع و انحطاط شمس ارتفاع و انحطاط او باشد چه ما فیه ما بالعرکت خاصه خود بر نصف
النهار که باعث ترتیب فصول اربعه است که عبارت از بهار و تابستان و پاییز و زمستان
پس در زمستان حرارت غلیظ در جوف درختان و نباتات بجهة انشداد مسامات
که از برودت حاصل شده محتبس میشود و بدان سبب مواد اثمار و نباتات استعداد انفطار صور اثمار از و اهب صور میگیرند و بجهة برودت هوا منجمد و کثیف شده از ان
ابرها انگیخته میشود و ساحت روزگار را سیراب میسازند و بدنهای حیوانات قوی میشوند
و در بهار مواد یکه در زمستان استعداد و بهر سانیده اند بحرکت در آمده و ظهور مینمایند
و کیاهای رسته و درختان شکوفه می آرند و حیوانات را شوق و ذوق مقاربت باجفتهای
خویش پیشتر بهم میرسد و در تابستان هوا غایت حرارت بهم رساند و میوها بنضج تمام
تمام یافته زیاده تیهای که از اخلاط و فضلات در تمر حیوانات است بتحلیل میرود و روی زمین را
حرارت هوا محکم کرده و قابلیت ساختن آشیانه و اعمال مخصوصه یابند و در فصل پاییز هوا

جهان بر زبان اعجاز ترجمان اهل بیت عصمت جریان یافته و کواکب احادیث آن شموس
سوات لامعت و ولایت بران نافته بجود و ترجمه الکتفا نمود و اکر روزگار مساعدت نماید و نظر
هست که بعضی از فواید رساله شریفه مشتمل کرد ترجمه برخی از آن کز یافت علیحده در رشته
تحریر کشیده شود و الله الموفق والمعین روشن بساز ساحات خواطر انوار یقین

دیکر از احادیث اهل بیت طیبین صلوات الله علیهم اجمعین که دلالت دارد بر مقصود
آنچه نقل کرده فقیه اهل البیت محمد بن یعقوب الکلینی رحمه الله تعالی باسناد متصل با
عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام کان آن سرور احوار فرمود که خدای جل جلاله
نخست اسماء و قطار هر آلاء افریده است بعد از آن در آسمان منعم و آنرا از آب مرد آفریده در
شش کواکب سیاره و دیکر را از آب کرم خلق کرده و آن کواکب ثوابت پیغمبران آن زمان
و اوصیاء رفیع مکان است و آن کواکب حضرت یا رفت امیر المومنین علیه السلام است و آن
کواکب امر میکند بخروج از دنیا و زهد در جهان و افراشتن خاک و بالین ساختن از خشت و پوشیدن
لباس خشن و خوردن جشب یعنی طعام خشن و نیاز زیده است حق تعالی کواکب نیز دیکر بخواند از
جواز مجاز امر بچیزهای که مذموم اهل زمان شان و الله و رسوله و اوصیاء اعلم ظاهر میشود بعضی از مشهورات اهل
که در آسمان منقش چنین است چنانچه در طی امیر رساله ذکر کرده خواهد شد این است انتهی ترجمه العزیز
بحیث آفتاب که ذحل هرده و خشکسالی و دلالت بر موت و زهد و عزلت و انقطاع و از البیر
بر لب مهر خشن دارد و از مناذل و منازل شش فک و خشت و از ماکل بر چیزهای میخورد
انچه شیخ اکمل و حبر اعلم علی الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی در کتاب روضه
کافیه نقل کرده باسناد متصل با بی عبدالله علیه السلام از عبد الرحمن بن سیابه که کفت عمر بن مرثد
که فقیه بود کرد مردمان میکویند که جایز نیست نظر در علم نجوم و آن علم مرا بسیار خوش می آید و
رغبت بان دارم اکر حضرت بدین منع میفرمود بسنده حاجت نداشتم بحدیث که از پدر تو شنیدم پس شروع
حدیث نمود بعبد الرحمن بن سیابه که خواهش آن دارم و میخواهم که در آن فکر کنم حضرت فرمود که چنین
نیست کرد مردمان میکویند بدین تو ندارد و پس فرمود که نمیدانم کرد چیزی میکویند که بسیار از آن دور
نمی توانند یافت و کم از آنرا نفی نیست حساب میکنند بسیار طالع قرآن فرمود که خدای کواکب بسیار
کواکب بسیار آفرید و بعضی خواهند یافت آیا میدانی که جدی دقیقه است میان مشتری و زهره کفتم نه کفت از فرمود

کر آیا میدانی که جدی دقیقه است میان زهره و قمر کفتم نه فرمود که آیا میدانی که جدی دقیقه است میان
آفتاب و سنبله کفتم نه و نشنیده ام از هیچکس از منجمین همرکز فرمود آیا میدانی که جدی دقیقه است
میان سنبله و لوح محفوظ کفتم نه و نشنیده ام از هیچ یک منجمین همرکز راوی کوید که حضرت فرمود که میان
هریک از انها و صاحب شش شصت و قیقات یا نود و دقیقه عبد الرحمن شک داشت که حضرت
امام شصت دقیقه فرمود یا نود و دقیقه حضرت فرمود یا عبد الرحمن این حاست که اکر کسی
حساب کند از او واقع شود بر وی و اندر بشماره نمی کذرد میان نبشتن است و عمل و اکر میان است و
و چیزی پس آن نیز است تا بیکه پوشیده نماند بر وی چیزی از نهانهای آسمان و زمین کلام کوینده
ظاهر میشود که از استنباط علم شریعت بنجوم و حرکات و اوضاع کواکب و غیر ان استدلال بر اکثر حوادث
و امور میتوان کرد و جناب ایشان زعم جمعی از متعصبان است تعلیم و تعلم آن علم شریف نافی و میشود و
نیست نهایه احاطه و استقصا بر این علم هرکس را میسر نکردد و در کتاب مفاتیح العلوم تالیف سید طاهر
طاوس حسنی روایت شده باسناد متصل از جناح سابری کفت که ابو عبد الله علیه السلام کفتم که مرا در نظر اصحاب نجوم
لذتی است و آن علم معین است نزد مردمان پس اکر در ان کناهی هست ترک بنمایم و اکر نه در ان
لذتی است کوید که حضرت کفت تحدا و طوالع کسنر کردم باین عبارت فرمود که کم بستنع الشمس و القمر من
نور ها فقلت فداک انا نعلم اسمعه فقط فکم یسع من زحل فقال ثلثون درجة فقلت فالمشتری فقال
مسیر القوح المحفوظ فقلت و ید انا نعلم اسمعه فقط فکم یعنی فقال ثلثون درجة فقلت فالمریخ فقال
الفضیه ثلاثه فقلت فکم یسع من الزهره فقال سبعة عشر درجة فقلت فالشمس فقال کم نسع الشمس
من القوح المحفوظ فقلت و ید انا نعلم اسمعه فقط فکم یعنی فقال ثلثمائة و ستون درجة فقلت فالقمر فقال
انچه شیخ علیا قدر رساله در کتاب روضه ذکر کرده باسناد متصل بعبد الله بن حفیص کفت که کفت پرسیدم از
حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام از نجوم که ایا حق است آن حضرت فرمود که
نعم بدرستی که حق است پس کفت مشتری راه و زمستان و بزمان اندر صعود و هبوط و او شخص از ایام عالم نجوم
کرد تا انکه کمان نمود که بکذ کف رسیده انکاه باشتغال کفت که بعین مشتری کرفت آنکه کفت پرسیدم از اندر
نفس ایام و لیله ام کرفت پس مشتری اورا در کرد و مشغول بتعلیم شخص و بکذرانیدم همه شب تا وقتی که کمان
برد بکذ کف رسیده و انکاه با و کفت که بعین مشتری کرفت آنشخص جواب داد که کواکب سیار
بر اکه نوشتری باشی و حضرت فرمود که شهد زد و نوشت شر و این علم را اهل او از او میراث شده و نه
پس علم نجوم انچنان است و اکر چه رموز نهانخانه این حدیث شریف از خلوه خفا بعرصه ظهور جلوه نمی
لاکمله الاملک معذب اوبیخ ترسل الاعبد امتحن الله قلبه للایمان محزون نهایه مجلد شریف این علم

وحقیقت جواز استدلال از سحاب وشهار افلاک وانجم بر حوادث ودقایق ظاهر مشکر دو وقوف
مشهود کما بخود در صحایف مولفات ارباب تحقیق مسطور است که علم نجوم وبیانات از اسرار
الهیت که بعنوان وحی والهام بعضی انبیا کرام وصاحبان مقام قرب ودرگاه خویش اظهام
کرده یا بوسیله فیض بزدانی ووحی آسمانی بامیسر علم شریف بمردمان رسیده ودر آثار مأثوره
حضرت ابو البشر آدم ومولد ابنیا است که بتسدید طاهر این طاوس رحمه الله در
کتاب فرج الهموم روایت کرده واز کتاب نزهة الکرام وبستان العوام تالیف محمد بن الحسن
بن الحسن الرانکی که بفرمان آرشید حضرت امام موسی بن جعفر را جاعفر ساخته کنکه مردمان
شمار اکه بنی فاطمه اند منسوب میدارند بعلم نجوم ومعرفت آنها بین علم نهایت میکوشند وسندیده است
وفقها عامه میگویند که رسول صلی الله علیه وآله فرموده که هرکه در باب اصلی ب مشرجه بنگرد بیمار نشود
باشد وهرکه ذکر قدر نماید سکوت پیشه سازد وهرکه ذکر نجوم کند سکوت ورزد وبر امیرالمؤمنین
علیه السلام اعلم خلق بود بعلم نجوم واولاد وذریه او کرشید ملامت آنشان فایده دارد خواهد
بان علم که اعلم علیه السلام فرموده که اسیر حدیث ضعیف است واسناد آن مطعون فیه وحق
تعالی است که علم نجوم کرده واگر نه نجوم صحیح بود می خداوند جل جلاله وعم نوالهٔ بیغمبران رفیع الشان را علم بود
بان علم وخدا برتر ادراک ونعوت میفرماید والحق ابراهیم صلوات الله علیه وآله که نمرودی ابراهیم ملکوت السموات
والارض ودر موضعی دیگر میفرماید که نظر فکرة فی النجوم وقال انی سقیم پس اگر عالم بعلم نجوم نبودی
نظر مکرر در آن نکردی وانی سقیم نگفتی واز پس علیه السلام اعلم زمان خود بود بنجوم وحق تعالی او را
بمواقع النجوم ودر جای دیگر فرموده که والله جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر والبحر وهدایت ازان
دو زاده برج است بهفت کوکب سیاره والچه در شب ودر ظاهر میشود بامر الله تعالی
وبعد از علم قرآن شریفتر از علم نجوم علمی نیست وآن علم انبیا واصیا ودرثه انبیاست وبمالین علم را
میدانیم وذکر نمی نمایم واین حدیث طولیست وموضع حاجه اخذ شرح ودر کتاب ربیع الابرار
از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که مرا قبس علی من علم النجوم مقدار حکمه از داد ایما یاتی
پس خوانده لتشریف اختلاف اللیل والنهار الی آخر الآیه ودر آثار مأثوره حضرت ابو
البشر آدم وشیث واد ریس علیهم السلام مشغول بوده وعلوم حکمی از نجوم وبیانات وارده
وطب وغیرها ودر کتاب اخوان الصفا از پیر پس شیث باو گوید که بعقول اشهر اورس علیه السلام حکایت کرده که صعود بر فلک زحل وگشت با او سیر ساعات نامگذاری شده نمود احوال

خود با ابو عبد الله که آنحضرت فرمود کیست که سنوشاید با تو نوح کند و قرار در برج عقرب باشد و از الجوابات ابن سعید طاهر ابن طاوس حسنی در کتاب فرج الهموم روایت کرده از موسی ابن حکیم از محمد بن زیاد از محمد بن یحیی خثعمی که پرسیدم از ابو عبد الله علیه السلام از نجوم که آن حق است فرمود نعم پس گفتم او را در زمان کسی هست که داند این علم را فرمود بلی و از الجوابات ابن سعید طاهر در کتاب مذکور ذکر کرده که او از کتاب نوادر الحکمه تالیف محمد بن احمد بن عبد الله قمی که او روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام حسن بن سهل گفت ای جوان است حساب تو در نجوم پس گفت چیزی از ان علم با یاد نیست گفت ای جوان فضل نور شمس بر نور قمر و چند درجه است فضل نور قمر بر نور مشتری و چند درجه است فضل نور مشتری بر نور زهره گفت نمیدانم حضرت فرمود در دست تو از منجمین چیزی نیست این از میراث پدرانت و از الجوابات حدیثی که از حضرت رضا علیه السلام در باب سبقت فضل نور بعضی بر بعضی منقول است جائیکه بتفصیل در فصل دویم ایراد کرده خواهد شد دیگر انچه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی اعلی الله مقامه در کتاب خصال بروایت کرده از محمد بن موسی بن متوکل از علی بن حسین السعد آبادی از احمد بن ابو عبد الله البرقی از پدرش و غیره از محمد بن سلیمان صنعانی از ابراهیم بن فضل از ابان ابن تغلب که او گفت بودم نزد ابو عبد الله علیه السلام که داخل شد مردی از ابا بنبشه و سلام کرد حضرت جواب داد و گفت مرحبا بک یا سعد پس آن مرد گفت یا بنبشه اسم مادر مرا خوانده بود و بسیار مکروه است که مرا باین اسم بشناسد پس حضرت باو گفت که راست گفتی یا سعد الموالی پس آن مرد گفت فدای تو گردم مرا باین اسم نام مکن و لقب بد مده مرا بلقب بد بسیار مکروه است نزد خدای تبارک و تعالی در کتاب کریم گفت که ولا تنابزوا بالالقاب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان چه چیز است حلال و حرام پس گفت ای پسر گردم مرا از اهل جنت ام که نظر میکنیم در نجوم و میگوید در طالع کیست یا بنبشه و فلان از مادر نمیزاید مگر در وقت کذا و کذا حضرت باو گفت سوال کن از تو چیزی که از نجوم بدرستی که مستر از ان جواب ترا از دو سر دانش حضرت گفت کم ضوء الشمس علی ضوء القمر درجة فقال البنبشانی و ان ضوء القمر علی ضوء الشمس صدقت فکم ضوء القمر علی ضوء الزهره درجة قال البنبشانی لا ادری فقال ابو عبد الله علیه السلام کم ضوء المشتری علی ضوء عطارد درجة فقال البنبشانی لا ادری فقال صدقت پس باو گفت ابو عبد الله علیه السلام که چنان ستاره ای که چون طلوع نماید در آن زمان بهمان آید نشان بما باو گفت یا بنبشه اسم حضرت فرمود راست گفتی پس گفت چه نام دارد آن ستاره که چون طالع شود و باو گردد و در آن بغروب نیاید و اظهار نادانی

کرده حضرت تصدیق او نمود پس حضرت فرمود نام آن ستاره که در حین طلوع آن بسخن در آید و بهمان آنچه گفت فقال البنبشانی او نوذر پس حضرت تصدیق کرد او را و او گفت راست گفتی یا بنبشه پس گفت یا بنبشه نمیدانم پس فرمود که نزد تو از ستارگان نخل چگونه است یا بنبشه گفت که ستاره ایست نخل حضرت فرمود بلی چنین است پس بدرستی که نخل ستاره امیر المومنین است و ستاره اوصیاء علیهم السلام او هست بخدا قسم که خدای عزوجل در کتاب کریم خود فرموده پس یا بنبشه گفت معنی ثاقب چیست حضرت فرمود ان مضیئة الثاقب آن ابو ثاقب نامیده شده بجهت اضاءة الثاقب الا بما شاء الله عز و جل الذی قال پس فرمود او را و یا بنبشه گفت بلی فدای تو گردم و در یقین قوی هستم که چیست در سماء مردمان یکی مثل ایشان در علم فقال علیه السلام و ما ینبغی من علم عالمهم فقال له ابن ذا ان علمهم لم یجز الطبرو یعقوا الا ثریا الکواکب الا ثنا عشر الواحد مسیره شهر من الکواکب الا ثنا عشر پس ابو عبد الله علیه السلام گفت بدرستی که دلالت میکند بر آن از علم من یا بنبشه گفت گمان میکنم که حضرت سیده فقال علیه السلام علم علم الله ینتهی الی حیث لا ینتفع الا اشر و در حیز الطبر و یعقوا ما فوق الواحد مسیره الشمس تبلغ اثنی عشر برجا و اثنی عشر برجا و اثنا عشر عالما امثال هذا پس یا بنبشه گفت فدای تو گردم گمان نمیکردم کسی را که اینگونه فرموده باشد با شناسایی که او را باشد پس برخاست یا بنبشه و برون رفت و از الجوابات ابن سعید طاهر ابن طاوس حسنی در کتاب فرج الهموم روایت کرده از کتاب علل باسناد او از ابو عبد الله علیه السلام در قول الله تعالی که یوم نحس مستمر فرموده که بود قمر منحوس بزحل یعنی ثالث از فروغ انوار اجسام آن آثار اثنا عشر سنان ایمنی که سلطان جهار باش رسالت که کوکبی بدرخشد و وجود فائض الجود بخش موجود گشته ائمه اطهار صلوات الله علیهم ما دامت اللیل و النهار از جهة چه نکوبیان فرموده اند و کدام قسم از اقسام علم نجوم است که از تعلم و تعلم آن امت را نهی فرموده اند فروغ این نیر عالم آرا جنبد پرتو بر سالکه طلب بر می تابد پرتو ثالثین فروغ بخش این تنسر که قبل از طلوع افتاب انگیز مهین سید المرسلین عوارض افاق عالم ظاهر گرداند یا ایشان خصوص شکفان بلاد هند و عجم و عرب و بابل عبده کواکب بوده نجوم را مؤثر ذات حقیقی و افعال را موجد بحقیقی گمان نموده اند و جمیع حوادث را من حیث الاستقلال با فلک دانم که برغم آن فرق از بیاورده اند منسوب می ساخته و فرقه از ایشان گمان داشته اند که

برین چگونه مبعوث شد و آنحضرت اولا بر چه مذهب و باب اشتغال پرداخته خانه خدا را در آن
کرد و ارد است حیث قال عز و علا و اذ بوأنا لابراهیم مکان البیت ان لا تشرک بی شیئا و طهر بیتی
ربک حکیم علیم او حجه آنست که میفرماید که اعبدون ما تنحتون و الله خلقکم و ما تعملون و کونه آذر در
ساختن اصنام باب عالمت و از منه مخصوصه و ارباب و مزایط معینه معروف بوده لهذا الذاب
اشخاص اصنام را از اولی میکرفته اند و ازین است که حضرت خلیل با آذر در میزاب مباحثها واقع
شده و او را توبیخ نموده و حجت قرر مود و حجت بر و تمام کرد حیث قال عز و علا لأبیه آذر اصناما آلهة انی
اراک و قومک فی ضلال مبین و کخالف عز مسر قائل یا ایت لم تعبد ما لا یسمع و لا یبصر و لا یغنی
عنک شیئا یا ابت انی قد جاءنی من العلم ما لم یأتک فاتبعنی اهدک صراطا سویا و حجت بعضی کر بر قلب اراکب عز مسر
خوانده خانه میفرماید در تنزیل کریم یا ابت انی قد جاءنی من العلم ما لم یأتک فاتبعنی اهدک صراطا سویا و حجت بعضی کر بر قلب اراکب عز مسر
دانست خطرت خلیل از کنز صلوات الله علیه کنیا و علیه متوجه کر اصنام کردیده حیث فروذ فی تنزیل
الکریم فجعلهم جذاذا الا کبیرا لهم لعلهم الیه یرجعون و این حجت بر ایشان
تمام کرد و فرمود بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم ان کانوا ینطقون و باین حجت ایشان را الزام نمود
و بعد از الزام و افحام اصحاب اشخاص شروع بر و مذهب و اعتقاد فاسد ارباب اصنام
نمود خانه خدا را در تنزیل سبحانه یفصل الآیات کر و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض
لیکون من الموقنین و حون بغیض آخر و نا بعید حضرت پادشاه اطلاع بر ملکوت سموات و
ارضین جبرئیل علیه السلام دفع عقیده فاسد اصحاب بهالک زوال و زوال ذهره و ماه برایشان
ظاهر کرد انید حیث قال جل ذکره فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی فلما افل قال لا احب
الافلین و تقریر مذهب حنفا و ابطال مذهب صابئه نموده و فرقه دیکر از صابئه بحرانیه اند که
اینان را عقیده آنست که صانع عالم واحد است و کثرت اما واحد در ذات و اما در اصل است
اما کثرت اشخاص و روبت و آن مدبرات سبعه اند یعنی کواکب سبعه و اشخاص از حقیقت خفیه
عالیه که آن واحد باشد ظاهر میشود و مشخص میکردد و باعتقاد اینها صور و حدوث در ذات باطل نمیشود
و کویند ابداع فلک و ایجاد در دست کرد ذات اجرام و کواکب و آنها را مدبرات این عالم کردانید
پس آنها آبا عن جد و عناصر امهات و مرکبات مواليد و آباء جن ناطقه و ارباب نفوس انسانیه اند
و عناصر قبول آن آثار کرده منفعل میکردند و از ان فعل و انفعال مواليد حاصل میشوند و کویند کواکب طبیعه

کل در هر اقلیم در سر هر سی هزار و چهار صد و چهل و یک سال احداث روحی میکنند از هر حیوان مخلصه
انسان و غیر او غیر ان از بین ماده و الا بین انواع در بین مدت باقی میماند و بعد از انقطاع نوع نسل
انواع منقطع میکردد و مواليد بر طرف میشوند و در مدت دیکر همان قسم انسان و حیوان
و نبات بهم میرسد و اعتقاد حنفیان آنست و کویند قیامت عبارت از انقطاع توالد و تناسل
و انعدام دور کل است و حق جل و علا در کتاب کریم از احوال و اهوال انسان خبر میدهد انجا
که میفرماید حکایة عن قولهم و لا یهلکنا الا الدهر و در جایی دیکر فرماید انه یهلکم اذا مزقتم کل ممزق انکم
و عظاما ءانکم مخرجون چون جهالت جهلا تو عقیده ان دایل شاسع حصول ازین جماعت
منبعث کردیده اند و حقیقت مذاهب شاسع آنست که شاسخ کریم الله تعالی اعلم و اعتقاد
فاسد آنست که او وار و اکوار مکرر میکردد ابد الدهر و نفوس ناطقه بشریه دایم الاشتغال اند در
اشخاص مرکب حسن و قبح افعال جهال کر از صاحب نفس مخصوصه اعمال حسنه صدور
یافته باشد بعد از قطع تعلق ابدان بدان خاص بدان مناسب ان اعمال حسنه تعلق میکیرد و کر
از افعال قبیحه صادر شده صاحب ذوابل باشد بعد از خراب آن بدن بدیکر که مناسب
آن افتاق بود مشتغل میشود و ایشان عقیده دارند که بعد از خراب ابدان مخصوصه جمیع نفوس
بابدان دیکر تعلق میکیرند کویند که نفوس انسانیه بعد از خراب ابدان مخصوصه جمیع تعلق
دیکر متعلق میشود موافق حسن و قبح افعال و این اشتغال ابدا شاسع کویند و جمیع قائلند که نفوس
ناطقه انسانیه بابدان غیر انسان نیز متعلق میشود لیکن شرط کرده اند که آن ابدان حیوانیه
باشد و از منسوخ کویند و فرقه کمان دارند که بابدان انسانیه و حیوانیه و نباتیه نیز متعلق میشود
و از ازل تا ابد حیث قال جل ذکره فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی فلما افل قال لا احب
حیوانیه و خواه نباتیه و خواه معدنیه شده اند و اشتغال بعذاب را شاسع کویند و ثواب و عقاب را
همین تعلق نفوس دانند بابدان حسنه و قبیحه و اجسام غیبیه و عنصریه و این حالات را
ابدی و ازلی دانند و زمره دیکر از حکمای اوایل که در ایام ضلالت سرکشته و کرفتار دام نفس
شده کشته بوده اند و از انجمله اند اکثر حکمای اشراق که شیخ افلاطون باشند در شاسع نفوس
انسانیه تفصیلی قرار داده اند و کویند که نفوس انسانیه دو قسم اند کامل و ناقصه
نفوس کاملین بعد از قطع تعلق ازین بهکل محسوس بعالم افلاک و عقول که قرارکاه
اجساد و مطرح جنایت است رفته رفته بالفته عقل محض و نور محض و مجرد صرف میکردند و در

و در حوزهٔ کمالات خویش استعداد ذوقی نیابند و ابدالابدین در عیش دور از شایبهٔ زوال و فرحی
از لاحقهٔ انفصال و بخبر میرا از غایلهٔ حدثان و مسرّة منزه از حادثهٔ نقصان باقی می باشند اما ناقصان
بحسب تفاوت مراتب نقص و اخلاق ذمیمه و ملکات وخیمهٔ نفوس ایشان منغص میگردد
با بدان حیوانی از حیوانات که آن زود بمیرد و غالب باشد چنانچه کسی را که حرص و شره بر طبع
غالب باشد بعد از قطع تعلق از ان بدن متعفن متنتن و بدان مورد و اکر شیخ در دوزخ
بود بدان خوک و اکر کبر و عجب بیدل شتر و از بقدر شدت و ضعف آن حالت در
بدن مناسب با آن ملکه از همین دنیا در نظر شود و دور رفته کامل کردد و حکم نفوس
منعمه اهمرسانند و از ین قرار کاه بود که بعقیده فاسده انسان بصورت فرس انک یا بدن
جنتین حیوان از انواع حیوانات متعفن کشته سالها در زندان ابدان حیوانیه معذب باشد
با کهلیه رفع آن رذایل از وشده مقابلت بخرد یابد و این کروه فاسد اعتقاد بعضی از آیات
بینات قرآنیه را متوافق مذهب باطل خود و بعقیده فاسده خود تاویل می نمایند مثل قوله تعالی
کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها الذین سنقودهم النار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین فیها
ما دامت السموات و الارض الا ما شاء ربک فعال لما یرید و اما الذین سعدوا ففی
الجنة خالدین فیها ما دامت السموات و الارض الا ما شاء ربک عطاء غیر مجذوذ و کرکه
و ما کنا ذائقة الا موتتنا الاولی و امثال این از آیات و احادیث صحیحه که در جواب
اسئلهٔ یهود از حضرت رسالت پناه صلعم و غیر ایشان صادر شده بمعانی که
بکمال بطلان است تاویل میکنند و بعضی از حیوانات ناطق مثل جن و شیاطین
بکمر و دور آن بدن قطع تعلق نمایند متعلق ببدن حیوانی دیکر میشوند پس در حیوانی دکر در دنیا
موجود شده و خواهد شد بعضی آن حیوان اول متعلق ببدن انسانی بوده و بعد از خراب
آن بدن آن حیوان بواسطه با حیوانات دیکر شده تا بابان بدن بسیط و ارث زارع و در
باب بقیا نات و خرابات بسیار مطالب متفرقه بر ده و تخلیط عقاید فاسده اشان
بواضح براهین عقلیه و شواهد نقلیه پرداخته اند و در این مقام مطلب تحقیق این مذهب است
بکه عرض آن آیراد و شبهه عقاید فاسده و مجمل آنست که صاحب شریعت است راضع کردد از نظر در
اقوال ایشان و ما اصحاب عقول را اعتقاد باطله و اهوای فاسده و آراء کاسده مدت ابد
بود که کمان نمایکه واحد حقیقی و مبادی بعض کواکب حیوان بوده و الحمد تعالی جناب قدسی
عما یقول الظالمون علوا کبیرا کوید که اغوائش ارآن کواکب ظاهر میشود و دیکر اجسام

اوتاد و اعضاء او همه بسبب کل سجده اند و در مائر ظاهر میشود و بزبان ما حرف میکوید و در بدای
ما می بندد و بکور تهای ما می شنود و بدستهای ما قبض و بسط میکند و بپاهای ما می رود و می آید و
دیکو ارج ما کار با میکند و همچنین کمان و اعتقاد که حق تعالی از ان اجل است که خلق شر و فساد
و اعتقاد ارو خباثت و حیوانات موذیه را جون مار و عقرب خلق کند بلکه خلق ابتهاج و انبعاث
از انفعالات کواکب شمرده و امتزاجات ایشان و هر یک از این طوایف صفات مضره را
از این کمالات و مقالات دانسته بسی است چنانچه در محل خود کذشت و فرقه دیکر از ارباب
اوهام باطله و هجر یه اند که افلاک و عناصر را از پای و ابدی میدانند و صانع مستجمع جمیع صفات کمال نکاه
عالم اثبات نمیدانند و کویند هر چه واقع شود از خیرات و شرور بسبب امتزاجات و اوضاع و اتصالات
کواکب سبعه و حرکات افلاک است و در حالهٔ انطباق منطقتین یعنی منطقهٔ معدل النهار و بروج
با انتقال او جات و حضیض کواکب بمنشئات آنشتر با و بی با انجام و ابتدا کواکب
قرار داده اند یا اجتماع کواکب بنا بها و اقبال حمل با اختلاف اقوال ترکیب و امتزاج حرکات
و توالد و تناسل حیوانات بر طرف شده همه حرکات بسایط عود نماید و بعد از انفصال
منطقتین یا نقل او جات و حضیض و خروج بنشئات جایکه و آیا بار سیدن کواکب
بدرجات شرف یا انقضای مدت معین از ادوار معتنیه باز ترکیب عناصر صورت یافته
نباتات رستهٔ حیوانات تولد یابد همه سلسلهٔ توالد و تناسل حیوانات و وقوع یابد و ما ذهب
نوع انسان کثیر بهم رسیده و مدتها بدین بسی باقی مانده و بعد از انقضای مدت معین از حالات سابقه
باختلاف تفاوت بهم رسیده همان حالت عود نماید و این وضع از یا و ابدی بوده و ما شاء ربک
و فرقه از اهل ایشان کمان دارند که چون حوادث مستند باوضاع افلاک و انجم و مرکبات
عنصریه از انفعالات و امتزاجات و حرکات افلاک موجود ند پس بعد از ادوار و اکوار
هر کاه اوضاع کواکب بعینه مثل وضع سابق شود آنچه در ان وضع سابق بعمل آمده در این وضع
نیز همان متحقق خواهد شد و همان مرکبات عنصریه از نباتات و حیوانات و انسان و ابدان
و امصار و ادیان و لغات و اوضاع و اخلاق بعینها موجود خواهد کشت و صاحبان عقاید
فاسده بسی بعید ندیده اند که این عنصر را تحمل ذکر آن هیبت عرش از تحریر و انتقال این اثبات
که اکر اهل عالم در روزکار حضرت رسالت پناه صلعم و بعد از ان تا ایام ظهور نور رضی بیت سید کائنات
امثال این عقاید فاسده بسر برده اند و داشته اند که چون نوبت بجمال این طایفه رسیده جنانچه

صورت چیزی دهمین وضع وحال مخصوص کرده وجون این وضع وحال حادث شده پس آن
دلیل بر حدوث وجود وجون چنین باشد ظاهر شود که از دلایل جزئیه است استدلال بر
حوادث مخصوصه کما هو غرض الامر خواهان بود وجه با آن دلیل چنین نام دلیل است که معرفت
آن منحصر است در معرفت مدلول یا سریاکه از طایفه بشری بیرون است چنان چنین جبال و ابل
باد دیگر وجود نفی یا بدهم بر وجود وحدوث چنان حوادث مخصوصه و زمان خاص خواهان بود و این نیز از وجوه عام
احاطه است و نزدیکست بوجهی که در بعضی اوراق سابقا بیان شده و بهمین است
کلیطلبیس کشف علم النجوم عن فوق الفلک بود و الله تعالی اعلم اجزاء است معرفت علم النجوم لا ذکر و حساب این مقام است انتهی
جامع شاهی گوید و عبارت او اکثر است و قلب البروج خمسة اجزاء و قطبها الشرقی الحمل و الجدی و الجوزاء
و المیزان و قطبها الغربی السرطان و الدلو و الحوت و قطبها الشرقی الثور و الاسد و القوس و قطبها الغربی
الجدی و السنبلة و قطبها الشرقی الجوزاء و الدلو و الحوت و قطبها الغربی الثور و الاسد و القوس و قطبها الشرقی
الحمل و المیزان و قطبها الغربی السرطان و الدلو و الحوت و قطبها الشرقی الثور و الاسد و القوس و قطبها الغربی
الجدی و السنبلة و قطبها الشرقی الجوزاء و المیزان و قطبها الغربی السرطان و الدلو و الحوت و قطبها الشرقی
الحمل و الجدی و الجوزاء و قطبها الغربی الثور و الاسد و القوس و قطبها الشرقی السرطان و الدلو و الحوت
و قطبها الغربی الحمل و المیزان و قطبها الشرقی الثور و الاسد و القوس و قطبها الغربی الجدی و السنبلة
و قطبها الشرقی الجوزاء و المیزان و قطبها الغربی السرطان و الدلو و الحوت و قطبها الشرقی الثور و الاسد
و القوس و قطبها الغربی الحمل و الجدی و الجوزاء

سنوی آن قوس خوانند و بیقطار تعریف جیب سنوی گفته اند که جیب هر قوس نصف وتر
ضعف آن قوس است و این تعریف شامل نیست مگر جیب قوسی را که ربع دور باشد و
ازان نگزیر اگر جیب ابتدا شامل او نباشد و مثلا جیب سه ربع باین تعریف باید گفت
جیب دو ضعف سه ربع که دو راست و صد و هشتاد درجه که نصف باشد و نیز نصف قطر
قطر است پس نصف آن که شصت جزو باشد جیب سه ربع بود و جیب اقطاع
و مراد ضعف و راست و اطلاق آن بر نصف و تر تجوز است و عمودی که منصف و تر منتصف
قوس بود ذات آن را سهم آن قوس و جیب مکمل هر یک از ان دو نصف
خوانند و چنین خود مذکور است سهم نصف قوس خوانند این مخترا مامل است اول اشهر است و ثانی
من حیث المعنی جیب ربع دایره را جیب کل و جیب مطلق و جیب اعظم خوانند و آن نصف
قطر بود و جیبی در تعریف سهم گفته اند که سهم هر قوسی عمودی بود بر جیب آن قوس واصل باشد
طرف جیب و طرف آن قوس مطلق گاه قوس دو تر باشد قطعه دایره خوانند و فضل
ربع محیط را بر هر قوس که کمتر از ربع محیط باشد تمام آن قوس خوانند جانب قوسی که نباشد و در جمله
باشد جیبی در جمله فضل ربع است بر آن تمام ان بود و جون نصف قطر و قوسی از دایره محیط
سطحی چون ذات سطح را قطاع خوانند اگر آن قوس از نصف دور کمتر باشد قطاع اصغر و اگر
زیاده باشد قطاع اکبر بود و مساوی نصف را قطاع خوانند بلکه قطعه گویند و ازین شکل نصور باید
در باب دایره کفتیم آسان شود و جون دو قوس از دایره که هر یک از نصف کمتر باشند بر سطح
مستوی راه کرده باشند بعنوانه

آنرا بیجیبی خوانند بر شصورت

و اگر بهان فرض قوسان

شکل تحریر

هر یک زیاده از نصف دور باشند شکلی گویند بر شصورت

قوسین بر طرف نخرد و گویی باشند پس اگر قوسین از نصف یکتر باشند شکلی گویند و اگر زیاده از نصف نعلی و جون
دو خط در جو سطحی باهم متلاقی شوند بگشتی که اگر یکی از ان دو خطرا
اخراج نمایند با ان دیگر متصل نشود و حدیکه میان آن دو خط در موضع
ملاقات بهم رسد اگر از اویه خطی جزو اویه سطحی خوانند و زاویه

سیفی

بار سلا

در لغت راویت کج بود و بجای اخیری زاویه سطحی بهایی است حاصل و منسوب سطح محاط بخطوط که نهایتین آن
سطح باشند و هر یک از ان دو خطرا ضلع خوانند آن زاویه که خطوط اضلاع آن الضلعین زاویه و اویه گاه
بجای اخیر آن دو ضلع و درجه زاویه بجای زاویه جاست شود که هر باهم متساوی باشند هر یک از ان زوایا را
قایمه خوانند و هر یک از ان خطی بر دیگری علو بود و قایم و قایمه از قیام ماخوذ است از قوم یعنی اصل بگر قایمه
خطین و هذا باز او یه قایمه را بدرا فتاده مشکنه اند به گذیده متقاربی بایی باید که از ان زاویه دوم نشود و اگر بجای اخیر خطین مذکورین
دو زاویه بزرگتر و دو هر دو نر باشند یک را منفرجه خوانند بجهه انفراج دو خط
حاده بجهه حدت راس زاویه و اگر یک سطح باشد بر جسمی محیط شود بهان قسم که شنیدی یک نقطه مرتفع باشد آن
حدبه راز اویه یک خوانند و بعبارة اخری زاویه بهایی است حاصل از احاطه یک سطح یا چند سطح در نهایه جسم یک
سطح جون راس آن مرتفع و دو سطح جون راس مرتفع حاصل شود بر طول قطع شرکا باشند سه سطح جون کنجی ایشان
بجسمه و بشنیز از قبیل راس است و خطوط مقطع و فصل مشترک میانه و خط نقطه است جون در خطوط مثلث و مربع و غیرها میانه خود
سطح قطعه جون سطح مکعب و امثال آن فصل مشترک میانه دو جسم است جون فصلی مستقیم بر سطح مستوی قایم باشد
بخشنی که هر خط مستقیم که بر موضع قیام بر یکی از او سطح گذرد بر سطح دیگر عمود باشد آن سطح بر سطح دیگر قایم و عمود بود و جون
دو خط و بشنیز باهم توازی باشند که اجتماع ان در جهه جایز نباشد آنها باهم متوازی باشند و بعبارة اخری
فضلین متوازیین آن باشند که هر گاه از دو جهه اخراج نمایند بهم نرسند و دو سطح یا بشنیز را نیز که باهم بدین وضع باشند
متوازی گویند هر سطحی که زیاده از دو خط بر آن محیط باشد از آن سطح گویند و هر یک از ان خطوط را ضلع آن گویند پس اگر
سطح محاط بود و شکل یک نصف بود و شکل یک نصف بود و نیز متساوی الاضلاع باشد متساوی
الاضلاع آنست که هر سه ضلع و هر سه زاویه آن باهم متساوی باشند و نیز متساوی الاضلاع را گویند و ضلع متساوی
بود متساوی الساقین خوانند و هر یک از ان دو ضلع متساوی را ساق و ضلع ثالث را قاعده آن گویند

دو گر شش قایم الزاویه بوده و حاد الزّوایا و منفرج الزّاویه یا بعضی قایم الزاویه باشد و بعضی منفرج الزاویه
گو نیز و در مثلث پیش از یک زاویه قایمه نخواهد بود چه هر سه زاویه هر مثلثی برابر دو قایمه است و منفرج الزاویه آنست
که یک زاویه آن از قایمه بزرگتر باشد و حاد الزّوایا آنکه هر یک از زوایای آن از قایمه کوچکتر بود و صورت مثلثات
بر یکونه است و اگر چهار خط بر سطحی محیط باشند اگر آنرا ذو اربعة اضلاع خوانند پس اگر جمیع اضلاع و زوایای آن مساوی
باشند آنرا مربع گویند و اگر هر چهار زاویه و اضلاع متقابله مساوی باشند مستطیل خوانند و اگر هر چهار ضلع و زوایای
متقابله مساوی باشند معین خوانند و اگر اضلاع و زوایای متقابله مساوی باشند شبیه بمعین گویند و الا شبه منحرف
الاضلاع بود و اگر زیاده از چهار خط محیط بسطحی باشند پس اگر قدر اضلاع و زوایا یا هم برابر بود یا بعضی برابر بعضی
مختلف مختلف

مخمس و مسدس و مسبع و مثمن و مسع و مسعر خوانند اگر اضلاع متساوی باشند ذو مختلف الاضلاع و ذو مساوی
و از ینقرار اگر اضلاع زیاده از دو باشند خواه نه متساوی باشند و خواه مختلف که دو بعد از اضلاع مضاف شوند و چون
یک سطح بارنده بر جسمی احاطه نماید آنرا جسم خوانند پس اگر آن سطح کری باشد مستدیر بود و کرتی که در وسط آن جسم نقطه
فرض توان کرد که جمیع خطوط خارجه از آن نقطه منتهی بآن سطح برابر باشند آن سطح را مستدیر بود سطح کره و نقطه را که بود
که بگوز اگرچه کوچند اما بیشتر آن جسم را کره خوانند آن نقطه مرکز و آن خطوط انصاف اقطار بود و خطی که بر مرکز کره
گذرد و بدو طرف سطح پیوندد قطر کره و هر سطح مستوی که کره را بدو پاره نماید دایره خواند و محیط آن مرسوم
سطح کره پس اگر آن دایره بر مرکز کره گذشته باشد آنرا عظیمه خوانند و الا صغیره و هر یک از آن دو نصف کره را قطعه
کره و چون کره بر نفس خود حرکت نماید یعنی از جزو خود بر دور نرود و هر نقطه که بر آن فرض نمایند بسازا تمام میکرده دایره
احداث نماید که آنرا البسیط خوانند و بعضی از آن نقطه یا سطح و هر جزو صغیره و جزو یک عظیمه جزو بر کره گویند
منطبق یا متقاطع بر نقطتین متقابلتین و دو نقطه متقابل که بعد هر یک از محیط عظیمه در وسط قوسی باشد
قطبین آن کره بود و آن دو نقطه خبر متحرک بود و اگر دایره و قطب حرکت نکنند خطی که بین القطبین واصل باشد آنرا

محور خوانند و دایره عظیمه که اجزای آن از هر جزو قطب مساوی باشد منطقه آن کره بود و جمیع مدارات نقاط مفروضه
بر سطح آن کره منوازی منطقه قبل موازی یکدیگر باشند و محور بر همه آنها عمود بود و هر دو دایره که بودشان از منطقه
در دو طرف مساوی باشد باهم برابر باشند و اجزاء قطعات آن دو دایره منطقه نزدیکتر بود بزرگتر و اجزاء ابعد کوچکتر
و محور یعنی چوب راست که در میان جرم کره است و منطقه را راست میکند و قطب قطب آن یا دو دایره
عظیمه که در کره باهم تقاطع نمایند فصل مشترک میانه ایشان که بر مرکز کره گذشته باشد و اعظم ابعاد میان محیط دو دایره
مفروضه بر کره بعد ما بین القطبین آن دو دایره است و هر دو دایره که عظیمه باشند و باهم بر دو ایای قایمه تقاطع
نمایند یکی بر قطب دیگری بگذرد
جسمی بود که احاطه بآن کرده باشد و دایره متوازی بهت جایی
و سطح مستدیر واصل میانه محیطین دایره تین و خطی که میانه مرکز دایره تین دایره تین واصل باشد اگر آنرا سهم اسطوانه خوانند
و اگر آن خط بر دو دایره عمود باشد اسطوانه قایمه بود و اگر بر یکی یا بر هر دو عمود نباشد مایله بود و اسطوانه مضلوعه آنست
که دو شکل کثیر الاضلاع که یکیت اضلاع و قدر اضلاع هر یک با دیگری مساوی بود و سطوح دو قاعده بعد اضلاع هر یک
از آن دو شکل بر آن جسم محیط باشند و مضلوعه مایله آن بود که سهم بر سطح هر دو شکل مایل گذرد نباشد
جسم بود مستدیر که در مقابل شرط باشد از دایره که قاعده آنست و عمودی که شده منطقه که راس آن بود و خطی که جمیع
خطوط خارجه از آن محیط بسطح راس بابر باشند و خطوط واصل بین مرکز دایره قاعده و سطح راس را سهم گویند و اگر آن
جسم بطلان عرضی قطع شده باشد بدایره اصغر از دایره قاعده که موازی دایره قاعده باشد آنرا مخروط ناقص مستدیر
قایم خوانند و اگر سهم بر سطح قاعده عمود نباشد آنرا مخروط مستدیر مایل گویند خواه تام بود و خواه ناقص و اگر دایره
قاعده شکلی ذو اضلاع باشد آنرا مخروط مضلع خوانند و آن نیز بهمان قسم قایم و مایل و تام و ناقص میشود و چون سطح
مستوی جسم اسطوانه و مخروط مستدیر را قطع نماید اگر موازی قاعده بود دو هر یک دایره احداث کند و در اسطوانه
مساوی خواهد بود و در مخروط اصغر و هر جسمی که بآن شش سطح متساوی الاضلاع احاطه کرده باشد آنرا مکعب خوانند
بر شکل هر یک از مکعبین نزدواکره و مربع و چهار مستطیل محیط باشند جسم نبی و هر عددی را که در نفس خود ضرب نمایند
حاصل ضرب را مجذور و عدد که آن عدد را خود ضرب شده و جون آن عدد را در مجذور ضرب نمایند حاصل را مکعب خوانند
و جون در مکعب ضرب نمایند حاصل را مال مال و از مکعب ارتال مکعب مکعب و مال مکعب مکعب و مکعب مکعب
و بین و عشره و نسبت قیاس مکعب یکی از دو عدد متجانس است با دو یکی با قیاس مکعب یکی از دو عدد متجانس است
با مکعبی و از بعد معتدله و شاسیه آنست که نسبت اول ثانی باشد چون نسبت ثالث باشد برابع و از ینقرار است ابعد

اعداد مناسب بجوان ۳ و ۶ و ۹ و ۱۲ و از خواص این نسبت است که جوان اعداد اربع خرب نمایند و برثلاثی قسمت
نماید ثالث برون آید و اگر برثلاث قسمت کنند ثانی برون آید و اگر ثانی را در ثالث خرب نمایند بر اول قسمت
کنند اربع خارج بود و اگر بر اربع قسمت نمایند اول برون آید

علم طبیعی علمی است که در آن
بحث می نماید از احوال جسم طبیعی از حیثیت آنکه قابل تغیر باشد بحرکه و سکون و قبل از خوض در بیان این مقاصد موده
می آید علم لغت لازم در وضع لغوی اسم است از نامگذاشتن بشئی چون خانم که اسم است از مایگذارند به و غالبا استعمال میشود در
اشیاء یکه اشخاص مایل بمعانی با آنها حاصل و جانبیات اطلاق علم بر کل مخلوقات موجوده و بر هر فرد از آنها مشهور
آنست که علم ماسوی ذات مقدس جناب جلال جناب خداست خداست از جواهر و اعراض چه انها بالجمله امکان
و افتقار را بذاته دلالت بر واجب لذاته دارند و دلائل و علامات وجود واجب الوجود و بعضی از متفرین تفسیر
کرده اند بآن من شئ الا یسبح بحمده را چنین کرده اند که هر شئ از اشیاء و هر فرد از افراد ممکنات دلیل
و شاهد و علامت هستی صانع است پس گویا بزبان حال تسبیح پروردگار مینمایند و شرح بر او از هر جهت مخالف
نقض و عجز است کرده اورا بصفات نقص و خالقیت می ستایند بدانکه کاز وجود هر موجودی از ممکنات علم
میشود که موجد بی غیر از آن هست که هستی این ممکن از فیض جود اوست پس هر یک دلیل وجود او باشند و بعضی
گفته اند که علم اسمی است موضوع لکیفیة ذوی العلم از عالم و من و انس و اطلاق بر غیر انها مجاز است و هر چند
جزئیات عوالم متناهی است فعل لو کان البحر مدادا لکلمات الله لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات الله لیکن کلیات
عوالم بیک قسمت منقسم بدو قسم اند عالم مادیات و مجردات و عالم مجردات دو عالم است
که در قرآن مجید و فرقان حمید از مایه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه جایز از آن بعالم امر و عالم خلق تعبیر شده
حیث قال جل من قائل الا له الخلق و الامر فتبارک الله احسن الخالقین و عالم مادیات بآن تعبیر میشود و آنچه در
تمثیل و کلام و رد فی التنزیل الا کهی فلا تضربوا لله الامثال و انتم لا تعلمون و جا لا تعلمون و جا لا تشاهده کلها قال جل شانه
عالم الغیب و الشهاده و کلما در بیان آخره جنانچه فرموده و للآخره خیر لک من الاولی و کلما در آفاق و انفس حیث قال
سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم افلا تبصرون و بعضی گفته اند که عوالم سه است عالمی که کلیات آنرا علم
عقول گویند و بعضی عقل جوهر بسیط مجرد غیر قابل اشاره حسیه و غیر متصرف در اجسام عالم نفوس
و آن جوهری بود مجرد غیر قابل اشاره حسیه متصرف در اجسام و عالم نفوس منقسم بود بنفوس فلکیه متصرفه در سیارات
و نفوس ناطقه تبشریه متصرفه در ابدان انسانیه عالم اجسام و آن نیز منقسم است باجسام فلکیه و اجسام عنصریه

دقایقه در تقسیم عوالم باعتبار دیگر گفته اند که عوالم سه است عالم مجردات یعنی جواهری که قابل اشاره حسیه
نباشند و از نفس طبیعیه و دماغ حیوانیه و اصلا متحقق نگردند نمونه بود وجود عقول قادسه و نفوس ناطقه انسانیه
گردد و متین و محل و حس و حفظ و وهم و حکم و کلمه موکله بر حیوانات و عنصریات و انواع و افراد و مرکبات صورتیه و نباتیه
و حیوانیه و کرام الکاتبین و حکم موکله بر نخل و جبال و عنبر و در لسان شرع ایشانند عالم اجسام که گردان
کل کش حیوانات و زندانیان محبس مکان دوست و باب مکان رشته نکان و رمه چابان بوادی حرکه
و کوشه نشینان کنج سکون و افتاده گان دام جیولا و صور شد عالم مثال و آن عالم است مقداریکه برزخ است
و واسطه میانه مجردات و مادیات و نه لطافت و تجرد عالم مجردات است و نه کثافت و تدنس عالم
مادیات و مشتمل است بر صور هر چه در عالم اجسام است و باجسام شبیه است از آنجه که قوس مقدار است
و بارد و رطب چنانچه که نور اپذیرد و لطیف است و آنرا عالم مثال و عالم خیال منفصل و عارض حقیقة خوانند و حکما
اشراقی این عالم را اقلیم هشتم و مثل معلقه و عالم اشباح کویند و بزعم ایشان هر موجودی را خواه از مجردات خواه
از مادیات و خواه جواهر و خواه اعراض حقی حرکات و اصوات و میاهات و طعوم و روایح مثال قایم بذات
همان عالم معلق نه در ماده و محل که بصورت مظهری چون آینه و خیال در حس ظهوری پا بود و آن عالم است بسیار
فسیح غیر متناهی که دارای عالم حسی است و مشتمل بر افلاک و عناصر و افلاک آن عالم را حرکات متفاوته و ابعاد
مختلفه است و عناصر و مرکبات آن از حرکات آن افلاک و اشراقات عالم عقلی فعول آثار میباشند و محسوسات
بحواس خمسه از اعراض و اجسام در آن عالم ثابت و قایم بذاتند و خارج بسبب دیگر غیر از ذات خود
نیستند بلکه هر چه در عالم مادیات هست از افلاک و عناصر و مرکبات و حرکات و اعراض
در آن عالم نیز هست بوجه الطف و احسن و اشرف و افضل بجهة انکه اقرب ببیئه و در نهایه وسعت و فسحت است
و نکتی و نزاهت در آن هست از انزوکه نکی لازمه امکنه و ابعاد و اجساد و صور میباشد هر چه در آنجا قایم بذات نفس
خود و بی محل و ماده و مکانی نیستند بدان سبب که مکان محتاج الیه ذوی المادة است پس مزاحمتی میانه
اشان نباشد و لنعم ما قیل بنود استیلای کثرت بر سبکروحان گران خانه کر پشم کرده جای
پر تو نک تنیت و گفته اند که اصل عالم مثال مشاهی بود از حیثیت احتیاج بعلل و جهات عقلیه و شاهد بر
فعالکه انها جعلی واجب است بدیهة اول از جهة بطلان تسلسل لیکن از حیثیت دیگر تصور آن صاحبی در آن
میشود و افلاک این عالم کرامانند افلاک عالم حسی و ادامه احراکات و اشباح عنصریه و صور ترکیبات

کتابخانه مجلس شورای ملی

باطیعه بحته باشد و اثر اقبال جسم را ترکیب کنند و بسیط را افاده و مرکب را مقرون بدرجه جسم بسیط یا فلکی باشد یا عنصری و فلک عبارت
از افلاک و اجرام جرمدار ثابته و متحرکه که دارای نهایت و حجم مراد به جسم است لیکن در فلکیات بتجرد حجم مستغنی بوده و در عنصریات جسم
و فلک جسمیت کری که قابل خرق و التیام نباشد و محیط بود بان دو بسطح متوازی که هر کره دیگی بیشتر و سطح جوان را محدث گردند
و بسطح دوم را معقور خوانند که در افلاک مقعر را اعتبار نمایند فلک محدب اکثفا نمایند چنانچه در نداء و براث و تعریف جان نماید که افلاک
جسمی است بسیط که محیط بآن باشد بسطح کری و فلک در لغت مشتق بود از فلکه بمعنی دائره و محققین گفته اند که عرب و فرس در تسمیه افلاک
سلوک مسالک واحده نموده اند چه عرب فلک گویند بشبیه بفلکه مغزل و فرس آسمان گویند یعنی آس مانند چه آس طاحونه است و دائره فرس
و بعضی گفته اند در تعریف فلک که جسمیت کری که قابل خرق و التیام باشد تا حاصر و کواکب هر دو را بران رو نماید این تعریف بعضی گفته اند
که اجسام منقسمه غیر قابله خرق و التیام و کواکب هر سه سیارات یا بالموص که قابل خرق نبود قسم اجرام از اقسام بسیط بتا حاصر
اربعه است که ارض و ماء و هوا و نار باشد و اجزاء اما بسیار اصلی و کیات بتا حاصر کویند و از حیث ترکب مرکبات ازان بسطقس
و اصول کون و فساد و معلم کون و فساد و باصطلاح اکثر اجزاء عالم کون و فساد و بعضی گفته اند که اصول عناصر مرکبات و آن
آتش است و بعضی گفته اند ارض است و بعضی گفته اند بخار و بعضی هوا را و بعضی آب را و بعضی گفته اند که اصول عناصر مرکبات و آن
بهم رسیده و فرقه اصلی را دو دانسته اند بعضی آتش و ارض و بعضی ماء و ارض و بعضی هوا و ارض و باقی را از شکاشت و تلطف
دانسته اند و بعضی گفته اند اصل سه است آب و خاک و هوا و آتش هوا است از شدت حرکت فلک محترق شده و عنصری بر آسمان
مثبت و مامش قول صاحب حکمه اشراق مائل است و مشهور چهار است چنانکه مذکور شد امام مرکب اگر از مبدء صور صور
بروی باین است و اگر نزدیک از مدتی محدده بحفظ توانند کرد از اتمام گویند و الا ناقص و مرکب تام اگر بین جمیع صورت در و نوزده
نشو و نما در و محقق نشو و از اصطلاحی گویند و معدن در فرقه متعبر زوم و اقامت است گویند مدت البدای تو طنه و مدت قابل
مکان گذاردن فلم رخ و خاست معدن ابن ماخوذات بعبر جات اقامه و بشتقاق معدن کسر دال و فتح تعیین ابن ماخوذات
چه مردمان در بستان و بالبستان در ان اقامت مینمایند و مرکز هر چیز معدن آنست و حکما اقتصاف کرده اند که اما معادن
مختلفه و حقیقت ا متفق بعضی گفته اند که حکمی متفقه و حقیقت و محققین گویند مختلفه اما در مرکب تام اگر محقق نشو
و نما بود و اگر ارادی و احساس واقع نشو و از نبات گویند و حکما اتفاق دارند در نکه نباتات حکمی متفقه در ماهیت
و بنات بعبر و اصد و مراد صد رستن است و آنرا طبقات معادن مابل طبقات نباتات بوسته است چنانچه
مرجان کز از معادن شمرده اند و در تعود دریا روید و آن نزدیک بنباتی که در فصل ربیع رود و بکم زمانی منفصل
و نا چیز شود اما اگر محقق نشو و نما و حرکه ارادی و حس در مرکب تام باشد از اجوان گویند و مشتق است از حیات
که بعبر زندگیست و آنرا بن طبقه نباتات با ولین طبقه حیوانات بوسته چون نکلی که شبیه است بحیوانات در نکاه کرد و آب

غرق شده باز سر بر زه خشک شود و نا تخم باد و نده صدف باز بیاد و بوجود کند بعضی از نکته نخل مخصوص میل بهم رساند که بخران تخم
از هر دو رخی که آنند باز نکیرد و این نزدیکست بحیوانی که در زمین نمناک و کلها تولد یابند چنین و غیر نما آخر و طبقه
حیوانات پیوسته است با نفی انسان که زبده کون و مکانست مانند فیل و بوزینه و سپ که با ندک تعلیمی معلم کردند
و بقبول تعلیم نماینده و اینها نزدیکند بعضی او دانسان که در اطراف تمارت ساکنند مانند سیاکنان اقاصی جنوب اسودان
و اتراک سکنه منتهای شمال که بخز از خوابیدن و خوردن و سفاد کردن از انصاف بست نشانی چنانکه باید ندارند و بعضی از ناقل
اعلم ذکر کرده اند که مجموع حیوانات هزار و چهار صد نوع شصت و شش بری و هشت بحری و ظاهر آنست که حصر انواع حیوانات
از حیطه ضبط محاسبان و حصر افراد آن است و ما یعلم جنود ربک الا هو و در واقع چون توان شمار انواع حیوانات نمکنه که در شعاب
جبال و بطون اودیه و کهوف و ساحات اراضی و صحاری و مهامه و بقاع و اطراف بحار و بر و جزایر و صحایف و بطایح و اجام
و عقود بحار و بحیرات و شواطی انهار و فضای هوا و نواحی بیت المعمور بل در جناب احجار و اوجار و اشجار و اغصان انجار و ابدان حیوانات
و اجسام اثمار مقام دارند و هر یک بزبان حال شرائط تسبیح و تقدیس آفریننده خویش را بجا میآرند مفوده و هر یک بقدر استعداد
و نباتات و حیوانات را میالید نامند که گویند باصطلاح کلمه فلک که با هر قادر مختار قاهر هر بر سعلمات و فاعل در عناصر بنیز ایا بینند
و آن افلاک را آبا گویند که حق پدری بر کودکان دارند و عناصر را امهات خوانند بدان سبب که از افلاک منفعل و متاثرند
و این سه را میالید که از تاثیر و تاثیر و فعل و انفعال و قهر و انقهار افلاک و عناصر حاصل گشته اند و امکنه این مرکبات امکنه
نباطیه بود و چون ترکب مقتضی از دیاد و انتقاص هم هست نا محتاج بمکانی باشد اوسع یا ضیق چنانکه بعضی گفته اند
و ولی آنست که ازین قول مراد آن باشد که امکنه و کیات بنزلت ذریت و مصنف رحمه الله تعالی در شرح
اشارات تحقیق فرموده که اگر از اجزاء مرکب کی غالب باشد بر سایر اجزاء امکان آن مرکب مکان آن جزو غالب خواهد بود
و اگر در و جزوی غالب نباشد مکان او در جایی بود که اتفاق وجود او افتاده باشد و علی ما لست و بعضی علی العکس
موهوم دانسته و بعضی بعده موجبه مجردی منفسه از ماده و حکما گویند هر چه در وهمه او حرکه میتواند باشد قبول حرکه مستقیمه
نمی نماید چنانکه در فصل ششم اشاره بآن خواهد شد ان شاء الله و جمعه الخیر و ما بین سبب گویند که مکیات قابل خرق
و التیام نیستند و شیخ صفی الدین اجلی رحمه الله گفته است که عرش و کرسی و فلک اطلس و فلک ثوابت قابل خرق و التیام
نیستند و باقی عنصریات را مستعد او هر دو دانند و دلیل حکما بر عدم خرق و التیام افلاک سبعه اوین من سوت العنکبوت
بلکه در محدده و جهات تبرز دخول و ممنوع و ظاهر آیات بنات قرآنی و احادیث فخر نه معلوم شی بعنی ایمه اطهار صلوات الله
علیهم من الملک الغفار دلالت بر خلاف آن دارد و در قرآن مجید و فرقان حمید که مشتمل تا بجای سناج دین پروری
و دستور العمل کار کران کارخانه شریعت کستریست در امکنه مدیده بخرق و التیام و شق و انضمام افلاک اشاره واقع شده

حیث قال عز من قائل اذا السماء انشقت وقال جل ذکره یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب وامثال جل ذکره والسموات
مطویات بیمینه وقال تعالی تقدست اسماءه واذا السماء انفطرت واذا الکواکب انتثرت وقال جل سلطانه ویوم تبدل الارض وغیرها
از آیات بینات و انچه جمعی که طرفداران جمع میانند اقوال حکما و نظما هر شریعت است تاویلات بعیده نموده اند حق آنست که در نظر
خود عزت و دانی مردود است چنانکه گر سوگند باشد باقوال صحیحه واضع شریعت و امثال عقلی مدلل باشد از ظاهر صریح فضل
عمومی و غفرات و کیفیت کردن نزدیک بآنست که باز صورهای آلهی جوارحات و حسابات نمایند و فی الواقع سازنده آسمان و پدید آورنده
جهان و نبات و حیوان و فنای آن اعلم است و احالت که چون طایفه دهریه که هر شبهت فتح ابواب اعتقادات نادرست فاسده
و روایات سوات را که اطباق شداد و اجرام علی مناهج متنوع مبدل انسته اند و اسباب سنن نظامی برهان است رد نکرده بخلاف بعضه فاسده
اشتمال کرده بعونه تعالی شانه هو الذی یبدء الخلق ثم یعیده و هو اهون علیه بعد حقیقت کسر که بدست اقتدار خالق کند و اساس
طی انکند هر چند رفیع بنا و نهایت اداره باشد چه خواهد که باندام آن پردازد و دست حکمت دیران سازد و اندام از بنا برد و اساس تزوده
و در عقام غرض ابراد اقوال این طایفه است نه نقد و ترجیح آن و همچنین حکمه گویند کرات افلاک علوی و فصول شمسیه بر خواجه علوات و هاوجم
جسم است بسیب دخول انچه مشابه اجزاء آن جسم باشد بالقوه و ان اجزا پس منقلب کرد و باچه مشابه آنست بالفعل و ذلک
انتقاص جرم جسم است انچه منفصل شود از اجزاء اصلیه آن ذلک مقابل نمو است و این هر دو در جسم موجب و کر مستقیم است
و همچنین تخلخل از دیاد مقدار جسم بی انکه جزوی بر و افزاید و همچنین در حرکات افلاک شدت و ضعف و رجوع و انعطاف و
وقوف جایز داشته و گویند کرا زخیز خود بیرون نرود نیز چرا انها از حرکه مستقیمه باشی است و هر یک در زمل خود متبین است
و عرض نر مقبول است کم کیفت این متی وضع اضافه ملک ان فعل ان ینفعل امثال بفارسی چند گویند
آنست که بالذات منقسم شود بمقدار دارای وضعیت که لذاته قابل تجزیه باشد و منقسم شود بمنفصل منفصل چه اگر نجنبش بیشتر ممکن بود
فوق اجزاء در و فصل بود و ان منفصل و کم متصل گرا زمقدار خود نرسد قار است باخیز قار آنست که اجزاء آن ثابت باشد و خیز
قار انکه ثابت نبود و بعبارة اخری کم متصل بود یا منفصل و متصل یا قار الذات باخیز قار الذات متصل قار الذات
را مقدار گویند و آن کمی بود که اجزاء آن در وجود مجتمع توانند شد چون خط و سطح و جسم تعلیمی و خیز قار الذات زمان
بود که اجزاء آن در وجود باهم مجتمع نتوانند شد و کم منفصل عدد بود مضاف را چنین تعریف کرده اند که معقول
باشد مکرر بقیاس باخیز و منقسم بیشتر و باچه منکر راست خیز چنان بود که آن خیز نیز معقول بیشتر و مکرر بقیاس بصاحبش و ازا اضافه
متفقه خوانند چون ابوة و بنوة و باچه چنین نباشد و ان مختلف اضافات است باینهم که فی نفسه محتاج نباشد در تعقل باضافه
آن مضاف بحکم معقول قیاس بمعلوم که معلوم معقول نیست قیاس باد این سکان بود و کفته اند این بسته
متمکن است بمکان و متکلمان از اکون گویند و ان منقسم است بحرکة و سکون باعتبار تغیر و حفظ نسب الماحوله کما هنا

تجزو پس کرد یکی باشد از احوال که ملک گویند و اکر در کیف باشد از احوال که کیفیه کویند و اکر در وضع باشد از احوال که وضعیه کویند
و اکر در این باشد از احوال که بنه خوانند و امامکون حفظ نسب مذکوره است در یکی بانیکر زیاده کم نشود و در کیف بانیکر شدت
و ضعف بهم نرساند در وضع بانیکه متغیر نشود و نسبته او بنسبه باچه خارج از دست و در این تحفظ این بسته متی زمان بود و
دکفته کرمتی بسته شی بست بزمان واقع در ان و در حقیقت زمان میان ارباب نظر اختلافات است که اینجا نه مقام تحقیق آنست
چون قیام و عقود و از وضع بسته اجزاء جسم بعضی بعضی را میخواهند و بر بسته جسم بامور خارجه غیر طرفین مبتنی باشد و این امور
یا تکه حاویه باشد یا تمکنات بحویه و کفته اند که تمکن بسته تمکن است و آن نسبته بودن چیزی در دست بچیزی که محیط و حاوی
او بوده یا بتقال کما طه منتقل کرد و منتظم شود و فاق چون بسته کوسفند منه با بوست آن و عرضی چون بسته انسان به پیراهن
و ان تاثیر شی ست در غیر تا بتری قار الذات ما دام که فاعل موثر باشد و ان عبارتست از تاثیر شی از غیر
ما دام که متاثر شود چون تحسن آب منه از آتش ما عدای این معقولات تمانیه کیف باشد چنانست خواه کیفیت
جسمانیه چون حصرات و طعمات و مشمومات و ذوقیات و مشوماتی و خواه کیفیات نفسانیه مانند علم و قدرت
و ارادة و امثال انها و قسم عرض را ما جوهر معقولات عشره خوانند و ان معقولات عشره شامل جمیع ممکنات این ابواب
مجملی از انچه رسایل علوم اعم از عقلیه و طبیعی و غیرها بر سبیل حکایت در نظر اندیشه بود کر دین رساله بقدر
ما جبود بر این تحقیقات هر یک از این مسایل موکول است بکتب مبسوطه مختصه هر یک از این علوم و چون مطمح نظر همت آنست
کر این شرح مجمله باشد تحولی بر اکثر متعلقات حیات و کوم و در هر علمی و دیکر نیز کر بنظر بیاید از ان چیزی مذکور نشود بقدر امکان
مناسب انقام در ان علم سخن نظر کرده و تحقیق واجب حیات در مطاوی شرح فصول انچه در هر باب باید صفحه تحریر باز خواهد
پرتو خانه سخن کذاری رساند تا بدار مرتفق و معین کردن عبد و فیض الهی کرا زمینه فیاض نجاح و تقدس بر هر ذره انوار
کمالات فاضیت شود و در شرح هیاکل و بنوک ملک مصور نکار چهره صور تحقیق مطالب این رساله شریفه را بر لوح تصور
میکشاید مصنف روح الله تعالی و صیر ما یاد کرد و بان نکاشته مشهود کرا نعاد ب
صحیفه منقاد نهاد و در باب اینکه در هر امری از امور تعلیلا ابتدا بسمله و حمد را نمایند و بسمله عبارتست از کفتن بالوشتن اسم
کر لغوای مناشیر سوات مفتاح حرز این کلمات است و حمد را عبارت از انبان نجوشنا بجزیان کردن المودة کما کفته
مصنف بندکیت و دیباچه کتاب فرخندکی در هر کار ابتدا بنام لازم الاعظام ذاتی سزد کر بنام نامیش اسماء ابواب
در هیاهو و سوط کل ثابت و باربجا از جناست کر افتتاح کلام کریم سبحانی کر دستور العمل کرداند و کفته رسالک
مسالک حذاجوی و حذا اوای است بسم الله الرحمن الرحیم آراسته شده بلکه در هر سوره کر سور و یا ایمان و باعث سفور و سرور
ارباب ایقان است در آمده و در جرخ افتاب انوار هر یک چه نیز او بسر آمد حال شده و باتفاق ائمه طیبین کر اوا

طرق بقیه عزوجل هر سوره راست و در نماز قرائت آن باید سوره که قرائت فاتحه واجب است و ترک عمدا مبطل نماز و اکثری از علماء
بنزاین آیه کاملا را جزو هر سوره دانسته و از زاندوا نمان بسوره را نمی بعثر از ال بیت اینچنین مرویست که بسم الله
الرحمن الرحیم آیت باهم از سوا جزیست بنابراین واز طرق عزوجل که عزوده و ان معتقدند و قایل بعدم جزئیت نیز هستند و واضح بود که چون
سبد کل و ست و وجود هر چیز بنام ستر دارد از و پس اسم کاری با فتاح بسم الله بسیش تقاضا شاید زنگ و جوی بنگی شاید و خوشنام شنید
مقاش کوکب فرخنده کار و شفرق کرد اره و گفتا ربی ستا بده و بین سبب در چندین مقام از کلام ربانی بر جیبا نده و صفته علیه الله شرا
الصلوات التامات امر شده کر زبان بیجز بازا زد کر نام نامی پروردگار کو هر افشان نسازد کان اجل و علا

و نیز بجمله مصنف طاب الله ثراه بسیار ایراج فارک ابن شاهر حقیقت کوا رنموده و بهمین تقدیر کلام بجد و سپاس ملک منعام کر
فاطر موجودات را بعد از انکه در هیئت ایجاد و ساخته و جنس و اشرف و جهل اساس ستر هر قروی از افراد ممکنات را بر ساعت قدرت
طرح انداخته بمضمون مصدق مقرون بسبحان الذی اعطی کل شئ خلقه ثم هدی هر چه هر کس را در علم و جهد باید و شاید بیکلکترین
تسطیر بوده و پیش از استحقاق افاضه بفضای چشم تا بعد سالکان مسلک و جهد نموده و ابواب خزاین جود را بروی جانب احوال
قابلیه ذرات کاینات کشوده اعرابت لازم و حسبت بر دو حرف حرف و ان فرض و جازم و در باب اینکه مصنف اعلی الله
تعالی جلیل ثابت بفرزاین رساله شریفه را بجد حضرت فیومت معصد نکرده و سیاه و جهه نوان گفت انکه بعضی
رساعت گفته اند که بجهه کر نفرز و بعضی حال این رساله را از امور عظام نه است قصد کرده کر این مختصر را لیاقت آن نیست که
در سلک تصنیفات جلیله منخرط باشد نا صحیح بر آن نگاه نامید ظاهرا بنوجه صوری کر در او بر ضمیر تصویر توان و الی غیر ذلک ظاهر است
کر کمترین بعضی از نظم العرعظیم ترشکری و جلیل تر حدی دست یسته بود و نوعه هر چند اقل قلیل باشد چه جزء از نواهب نعم است
نظر بشکر او از ان شاء در کار عطف و بهاست و حمد بشکر چنداند کر کثیر بنا بر انکه از نعمت بنهایه بیقدر و نی بهاء و مناسب انجنام
است انچه در کتب معتبره مسطور است کر در وقتی کر وزیر صاحب اسعد فقاد نهاد و صاحب ابن عباد رضی الله عنه و ارضاه
در خوزستان بصحبت قاضی القضاة ابو القاسم رسید سر رشته کفتکوی قاضی با نجام کشنده کر در کتاب آنچه
کر بجمع حواج خلایق با قتضاء بیت هر نفلی کر واقع شده با قرینه مناسب از قرآن و اخبار و صاحب کفت و مراکه بیمه اساس کر او اما
کفور مناسب آن بود کر چون الفاظ شاکر وارد شده و جوهن کفور کار قرار واقع باشد تا بحسب لفظ و معنی اتم باشد قاضی القضاة
تقریر کرد کر شاکر بندکان و مقابل نعم جلیله و اتم مواهب هر چند بسیار کفتند بسیار کم است و الفرک کفران کر در مقابل
کمتر احسان واقع شود بسیار کثیر در نظر ارباب بهم بدینجهة از کفران بلفظ کفور کر زیاده است در مبالغه و کثره تقریر شده و
و نکر عقلا شاکر کر افاده کثرت و مبالغه نمی نماید آمده و بهر تقدیر چون قلیل بود این نعمه کر مصنف را توفیق انصاح ابواب

علوم داده اند و لوح معرفت اشیا را بدست فیض برکمارش نهاده وجه دوم انکه شاید مصدر بجمله ساخته باشد و نسخ کر نسخ
کر نسخ رقوم تصانیف و کتبند تعلیم سهوا رصفحی تحریر انداخته باشند با انکه در وقت تالیف بزمان کر ترجمان بسوا رست
بعثه رحمانی سلطان محمد جانب قاضی ملی اله طلاق کو شنیده و در رشیت آن اهتمام فرموده و رزیده باشد بعد از نکارش این
مقال نکاشته قلک سخن طراز میشود کر احقر در کلام مقابل اکثر و اطنابست چنانچه در قاموس است کر احقر الکلام ما جره
و خیر حذف فضول نیز مست از هجری و سلوک طرق ترد نکیز را بسا طرق را نیز احقر کو بنده مخاطر الطریق او ب طرفت و مختصر
اسم مفعولست از احقر و چنین رساله شریفه انجام و رزیده و زیاده و فضول را ترک کرده و سالک طریق انبق انجام
کار و ب طرق موصله مطلوبات شده از ان بمختصر تعبیر کرده و بشاره کر کرده نتوانه بود کر بعد از اتمام و حضور از خارج الحاق
این سخن کرده باشد بعبر شواهد این عبارت و کلمات کر در سیاق مضمنات و اوراق جلده ظهور کرده اند احقر با شکاسته
با شاره باشد بعثا حاضره در ذهن بعبر انچه از مضاد و مضامین در باب معرفت تقویم بخاطر رسیده و در ذهن حاضر کردیده
مختصر است و پوشیده کنواه بود کر انچه از مضاد و احقر در عبارات نه بیان حبر بود کر ذکر مطالب فاخر خاسته بلکه عبارت از ارادی
کاری کر در ماده بعبر مقصود و اقی باشد عبارتی کمتر از انچه او ساط ناس منقاد چنان رابان بیان نمایند بعنوان حذف کلامی با جمله
قرینه و آنرا بحذف باقصر آن و فارسی معرفت شاختن بود و معصد است از عرف یعرف معرفة و عرفانا بکسر و عرفا بکسر عین
و اوانشد بدفاد الله لغة تصریح کرده اند کر در نبعر علمست و صاحب معرفت را عارف و عریف و عروفه خوانند و معروف
ضد منکر است و ارباب کشف را بحجه خوش ایشان در شناسائی سر سده و معاد عرفا کو بنده و شیخ صوفی محی الدین معربی
در کتاب فتوحات مکیه کفته کر مشهور است کر معرفت را طلاق میفرمایند بر ادراک دوم از دو ادراکی کر بهیچ عاری طاری شده
باشد بعنی چون کسی ادراک چیزی کرده از ادراک بسوش بنموده و بکرباره کر بروی هر شده و از اشناخت کر پیش ازان
داشته بروان معرفت نبوده کفته اند حقیقت را بهین جهة اصحاب عرفان کو بنده و خاصه کفتار او در بین باب آنست کر جناب
خالق الشبوح و واهب ارواح خلق نفوس ناطقه بشر پیش از خلق اجساد بهیاکل جسمیه کرده بعدی کر خود و ان مای
معلوم ان بود چنانچه در احادیث نبویه علیه و آله الف الف التحیه است کر چندین سال خلق ارواح بر خلق اجسام سابق است و در اثوقت کر نفوس ناطقه بشر یه بامر الهی مخلوق شده بنجمله صفات طینت و خلقت سرریت و دم حالیکه
بدن او زار و معاصی و او ساخ قطعات بدنی و هوا جس جسمی بعنی اشراقات شهوتیه و کثافات ظهور یه مطبوع کشته بود
قوه و علیقه پرورد کار خود را فراموش نموده و زبان حال در جواب الست بربکم از روی یقین جازم و علمی راسخ سیلی کفته و غایته
جواز انکه بکلم و اراده سبحانه تعالی شانه بدان طمانینه الفت کرفته و حبایب اجسام کیفته و خواشی بهیاکل بهولانیه بر سر
کشیده بود با قرب جسمانیه تر ایبه الطمانه کردیده و بستار علایق فانیه و اغطیه عوائق دنیه دنیوه را پرده و دیدار شواهد

حقایق حکمیه گردانیده نداده و مرایای قلوب صافیه و مجالی ضمایر زاکیه را از کفار حزوه شهوات حیوانیه و خواشاک اشتهای نفسانیه ساخته
و مناسب تجرده و تقدس را بحبس و غارهوای نفسیه تکدار نساخته و در گردآباد تعلقهای باطله جشم غرور و
پندار نانداخته و کشف ادراک معارف حقیقیه را در وطن موج خیز شکوک و شبهات افکنده و بنای قصور را تجار از اصول و اوهام
ازین برکنده و در خارستان خواص و آپی پرداده بدنده و وحش عفت را بکشش ارکتاب علمی و صنای در بدنده
از ازدوز فیروز و عهدهای قدیم دلفروز و معارف جلیه مراتب علیه و مقامات سنیه و اشراقات غیبیه و تجلیات
قلبیه ملکه از عالم اصلی و وطن حقیقی و مسکن قدسی و آلهوشر و غفلت گزیده و بیگانگی از ربوع و خلق خویش غافل
و زایل گردیده چنانکه شیخ طاعه مشتاقان این سبنا که کلیم طور سینای حکمت است گفته انف و ما الف فلیا و
اصلت الف مجاورة الخراب البلقع و الظن بانست عهودا باطلا و صار ما نراقبا فانقطع پس هرگاه بر زبان
مجاورت و رباضت فیوضات و معارف و شواهد حسیه را از بیاد برداره و بشور توفیق و ولی نعمه مسالک معرفة و حقیقت سپارد
و بتصقیل طلب رنگ غرور و پندار از آینه کردار و گفتار زوایده و جلای مردی باره توکل و رضای مولی مراحل مقصد
و منازل مطلب را بپاید و از رزندانی غرور و بند خانه عالم دون خلاص و بجاه و مقام باقی و بقاء الله گراید و اعدای اعاده لیت
او را ترقی ذرای کمال و صعود شواهین جلال میسر شود عهد قدیم فراموش گشته را بخاطر آرد و بیانه دیرینه کرنزدیک بوده
کرشمک نام و ننگ جهان خرده و راهم شکنند ارمی صوفه لبریز کنند حزه تا بنداو را ادراک الکه از نور حضرت دلش محو گشته
بو حصول بذیرده بگرباد بر بندد و دستان عالم قدس تم صحبت و آشنایی کنند انجا را معرفة گویند و از حجالت
کرد انباشد گر لیست معرفت کبریاء الهی نایند و الکتاب والا راعارف گویند و بهر حال اگر چه معرفتی گرده بین مقام
مذکورات از حقیقت است لیکن دست شوق عنان مقال را باین محال کشیده چون نظر بلطف او محال میت بحالی
میخواهد که مجالی ضمایر را این حلاوت آشنا داده و از هیچ از حق نا طلب لب او و بهره حقیقت بر معرفة بستن و شناخت است و تقویم
در لغت مصدر است از باب قوم یقوم تقویما و گویند قومته یعنی عدلته و هو قویم و مستقیم پس تقویم بمعنی راست کردانیدنست
و قام قواما و قومة و قیاما انتصب و هو قائم و القامة بالمکان اقامة دام و اقام الشیء ادامه و اهل باب بر پا کردن و راست
کردنست و مقام و مُقام بضم و ضم میم هر دو یعنی اقامة و یعنی موضع قیام آمده و القامة بمعنی اندازه و میزان قدر است و اقوام
یعنی عدل و یعنی نظام و عماد و هر چیز آمده و قامة است از اینجا بر راستی قامة گویند و در اصطلاح ارباب لغات تقویم
کوکب عبارتست از وضع کوکب از نقطه اول حمل متوالی بروج و چنانکه علماء این اظهر بیان خواهد شد تقویم هر کوکب
قوسی باشد از منطقه بروج میان نقطه اعتدال ربیعی و مرکز کوکب یا دایره عرضیه که بر مرکز کوکب گذشته باشد و دوجه
و دقیقه میدانند اما بمعنی مطلق لغوی ظاهرست اما باصطلاح ارباب تقویم عبارتست از صحیفه مشتمله بر ادوار متعدده

محتوی بر چهار اول دارقام که در مدت یکسال شمسی هر روز مواضع سیارات و غیرها را از فلک البروج در آن ثبت نمایند و
اتصالات و نظرات و حالاتی که کواکب نزد یکدیگر بانظر بهم بانظر نقاط مقرونه معینه رود هد در و ثبت کنند و توضیح
کلام در مقام آنست که دوازده ورق ترتیب نمایند هر ورقی مخوی بر دو صفحه هر صفحه بخطوط طولی منقسم پس جدولی و خطوط
طولی بعدد ایی که محتاج باشند و از روزی که آفتاب اول بار بر نصف النهار از روز نجمل آمده باشد تا روزی که بهمان
بگردد و باز نجمل رود هر روز دقیقه کواکب سبعه سیاره و رأس را با ایام اسابیع و تواریخ مشهوره و ممارجات
قمر با سایر کواکب و اتصالات کواکب سیاره را با هم و با کواکب طوالع فصول و محولات شمس بروج و مستقبلات و اجتماعات
و احکام مجموعه مشهوره و کلیه سال و ما یتعلق بهذا را که در این کتاب شرح داده خواهد شد از کتب و کتب احکام استخراج و استنباط
کرده در آن گذارند و چون عمده ترین چیزی که در آن دفتر تقویمات کواکب سبعه است و اکثر امور دیگر از آن مستنبط میشود و
بجهت صحیفه کردن آن را تقویم گویند و تقویم بر دو گونه است نام و ننزنام تقویم نام عبارتست از صحیفه مشتمله بر تقادیم کواکب
کل متعلقات آن با شهر آن در عرض یک سال شمسی و ناقص آنست که حذف از حزان امور شده باشد پس اگر تقویمات کواکب
سبعه را ثبت نمایند از تقویم شمس خوانند و اگر ثبت تقادیم کواکب را نیز ترک کرده باشند و بر ثبت ایام اسابیع و جمیع
تاریخ مشهوره و اتصالات قمر بر بروج و ممارجات او با کواکب و بعضی حالات اقتصار کرده از تقویم قمری و روزنامه خوانند
و اگر تقسیم را باین طریق نمایند که تقویم شمسی بر دو یا قمری و شمسی نام باشد یا ناقص بنزنامه خوانند و در معرفت تقویم موقت سیال
کوم حزر بهت پس عبارتست از شمار و آن علم بنا بر این معوض از باب الباب میشود که علم نجوم منقسم است بدو قسم
علم بثبات افلاک و کواکب و آن عبارتست از علم کیفیت اعداد افلاک و کواکب و معرفة اشکال آنها از جهت آنکه
سبب بروز و طبقات ظاهر گردد ایم کوکب فوق و کدام تحت و نصف آن و کیفیت حرکات لازمه اجرام علوی
که کدام از مشرق بمغرب و کدام از مغرب بمشرق و مقادیر این حرکات که در هر شبانروزی چقدر طی نمایند و انکه
حرکات مختلفه باشند یا متفق و کدام از آن با کدام مختلف متفق بنقطه دیگر و موقت معلوم و ایجاد نمایند این اقوام
و مواضع ادوجات و بروج هرات و اوضاع و احوالی که کواکب در حادث میشود و در حرکات طولیه و عرضیه نظر استکان ارض از
سرعت و بطوء و استقامه و رجوع و حضوض و کسوف و خسوف و طلوع و غروب و اقتران و تثلیث و تسدیس و تربیع و تشکلات قمر از بروز
و اختفاء و شرق و غرب کواکب از تحت الشعاع و عدم آن و حقیقت طلوع و غروب بروج و کواکب در آفاق و موقت ارض
و مدت آن با قالیم و حقیقت جهت اختلاف زمان لیل و نهار و ساعات و ایام و شهور و اعوام و غیرها و فلک و انقسام و التعاقب خواهند
و قسم دوم کرازاعلم احکام نجومی خوانند علم بهت بتطبیع بروج و کواکب و خاصیت و دلالات آنها و آنچه حادث
شود و تکذیر بها در آن قوای حرکات مختلفه افلاک و کواکب در مائت فلک قمر از اختلاف آن منه و تغیر طالع و اربعه

واجزای این طبایع متولد کرد از معادن و نباتات و حیوانات و این نیز دو گونه است اول کلی و آن آسمان است از اصول پنجگانه چون طوالع نواحی مکه که قرانات و الوف و تحاویل و اشکال نبریز باشد با نواع چون احوال حیوانات و نباتات و معادن و ابنیه و بلدان و خطه و ما و غیر و کف از امور کلیه جزئی و آن آسمنده عالست از احوال اشخاص جزئیه از طوالع موالید انسان و مسقط نطفه و کتاویل سالهای موالید و سائل جزئیه بر هر حالی از حالات انسان چون اختیارات فرشته و نیز نما و اصولی که سنده اقوال ارباب این صناعه بر انست بروج بود و ما یترکب منها و اجزاء آن درجات و ما یولف منها و بیوت و از دواجات آن و کواکب و حالات آن اما بروج عبارتست از حصه‌های متساویه فلکیه که از دوازده دوایر موهومه بر فلک اعلی بهم رسیده اند و از دواجات بروج چون مشئات و بروج رسیعه و صیفیه و خریفیه و شتویه و اجزای آن چنبر صد و دوازده و جوه و اثنی عشر بات و نه بهرات و شصت بهرات و درجات مظلمه و مضیئه و خالیه و قیمه و غیر ها اما بیوت اثنی عشر عبارتست از اقسام فلک بر بقع محتلفه و اختلافات حرکات بروج در آنها و از دواجات بیوت چون اوتاد و ابنیه و اقسام ظاهره و خفیه و کواکب دو قسمند سیاره و ثابته و حالات ایشان در افلاک چون صعود و هبوط و رجوع و استقامه و سرعت و بطا و حالات ایشان در بروج و درجات چون نحوس و شرف و هبوط و مجال و غیر ذلک و حالات ایشان نظیر یکدیگر چون مقارنات و نظرات و تشریق و تغریب و اتصال و انفصال حالات ایشان در بیوت چون فرح و ترح و اوتاد و مایلی اوتاد و زوایل و سواقط و غیر ها حالات منتجه از اشکال چون تسدیس و تثلیث و تربیع و تسدیس و مقابله و اشباه ها حالات کواکب از جهات دوازده گانه و تسییرات و حرکات نویسبتن و شهور و ساعات و ارسان این مجمل که مفصل آن بعون عنایت پروردگار بیان خواهد شد ظاهر میشود که در معرفت تقویم اول آنچه در صفحه یمنی مرقوم است باید شناخت پس آنچه در صفحه یسری بود و انگاه روایدی که در اواخر مقدم بود در قبای دوازده گانه و بر فوق صفحاتست باین ترتیب که معرفت حساب جمل که از ارقام اسابیع و ایام شهور و بروج و کواکب و درجات و دقایق و نظرات و انصالات و غیر ها مبنی بر انست معرفت روزهای هفته که مقتبس از سنه و تکمیل آن بعد معرفت شهور و سنین عربیه و سالهای ملکیه جلالیه و اعوام رومیه و حج قدیمه یزدجرد که از سنه بسیر نوابع مستعمل این عصرند حالات کواکب و افلاک و بروج و اجزای آن و جهة حرکه هر یک و باینکه کواکب در چه موضعند از بروج و مطالع از نظر که کردشن ایشان است چون المشرق و المغرب و هم چنین باید شناخت که میل ایشان شمالی و جنوبی از چه قرار است خصوصا قمر را که تاثیر او در این عالم اظهر است و از و انحنی این میل تقاطعی که مدار او را با افتاب می باشد در دو جا و تقاطعی تقاطع را اثار است و سیری خاص دارد و منتقل میکرد و نیز ما در بروج حاصل شود و چون اجزاء ایام و لیالی که ساعات و دقایق است از ارتفاع و انخفاض آفتاب متحقق شود و معرفت غایة ارتفاع افتاب در هر روزی در بلدی که تقویم استخراج شده و کیفیت ساعات شب و روز و بعد از انچه مذکور شد حاصل کرد و در این یازده مطلب کتاب

صفحه یمنی تقویم در صدر اول منقده و ترتیب مسطور میکرد و حقیقت حالاتی که کواکب با ایام و رود و بعد از انظار و انصالات و انصرافات و سائر امور ی که در صدور اعریض طرف بین صفحه یمنی مرسوم نمایند و معرفة استقبال قمر را از هر یک از بروج اثنی عشر بر یکدیگر و مقابلات او با کواکب سبعه یافته و سایر حالات او را و حلول او را در منازل بیت و هشتگانه نیز با مواد آنچه از مطالب عمده راست و مجموع آن مطلبی بر است بر سه و از چهار معرفة تقاطعات و ظهور و خفای هفت مجره و حقیقت اشکالات قمر حصر صاحبا یه که اعرف اشکال است و رویة او و بوصفی خاص از وقت و ضیاء و غیر ها باید شناخت و این مطالب همگی از سایل استفاده در این فن نیز را اصولند و سایر مقاصد بر انها متفرع کردند تا معرفت انها حاصل شود سائر مطالبی که بعد از این مذکور خواهد شد معلوم نگردد و نابرین او را ق دوازده گانه ثابت از قسم این امور اختصاص دهند و بعد از این معرفة سایر چیزها که در تقویم از مقدمه چون زایچه‌ای طالع سال و طوالع کواکب سبع بر بروج و استقبالات و اجتماعات و تقابل مواضع کواکب و مقدمین و مهام در هر الگو و سهام و استخراج زایچه طالع سال و حسوفات و کسوفات که در ان سال واقع شود و احکام کلیه و جزئیه و احکام مصورات و قرانات و اجتماعات و قوابیح جبر مسعد یا نحس بر امور ی که هر یوم با مطلع جفته وضع نمایند تحصیل باید کرد و چون در استنباط و استخراج احکام نجومی و اختیار ساعات و اوقات از معرفة نسبت بروج و درجات معینه کواکب که از خطوط گویند طبایع و خواص و آثار کواکب و بروج ضرور است پس یک یک از خطوط و قوی را که عمده آن بیت و مایل و شرف و هبوط و ارباب مشئات بروج و عدد ان آن و صدر و دوجه و دیگر بها باید شناخت و باید دانست که اوج و حضیض کواکب در هر تاریخ معین در چه موضع است و حرکه انها از چه قرار است و پس از تجنبه طبایع و خواص و آثار و نسبتهای که کائنات را با بروج که تمیز داده اند کرده اند و احوال کواکب را در سعادت و نحوست و بلیه و نهار بت و طبایع ایام چنین فاما ما دوازده گانه و منسوبات هر یک و قسمت بتلک با مواد و ارباع و اینکه هر کوکب را در هر بیت از قوة و ضعف و فرح و ترح چه حال است و بهری و حرمی نظرات و دوستی و دشمنی و کیفیت اجرام کواکب در انصالات و انصرافات و حقیقة جداصل و حشه سیر و اتصال آن آنچه هر کوکب نسبت بچه صنف دارد از اصناف مردمان و هر روز از روزها کواکب در بروج و درجات مخصوصه باشند و اتصالی میان هم داشته باشند بچه کدام اختیار محمد و باید نمود است باید دانست و اصولی که در اختیارات بآن اصطحاب می باشد باید دانست تا از عهده یکی از وضع تقویم آنست بجملگی حاصل کرده و لهذا مصنف اورا رحمه الله علیه بحال رحمت مطالب این فن را در ضمن سر فصل میان نموده فرموده که این رساله مشتمل است بر سی فصل چنان مقاصد که بر سبیل اجمال ذکر شده کلیه سر فصل است که هر یک را در فصلی بیان کرده و فصل در لغة حاجز بین الشیئین است و عنق هر دو نظم را در عرف فصل گویند و مفصل بروزن منزل است و قول حق را نیز فصل خوانند و قضا میانه حق و باطل نیز فصل است و فصل در اصل بمعنی قطع است

والسان را مفصل بر وزن منبر گویند و تفصیل بغیر قیاس است گویند فصلت الشر فانفصل ای قطعته فانقطع و فصل سر بزاری
ماخوذات چه هر فصلی مقطوع است از فصل ما قبل و مورد و باصطلاح فصل در کلام عبارت است از قطع کلام و ذکر کلام دیگر یعنی طایفه
از مطالب مرتبط بهم را که شدت ارتباط داشته باشند ذکر نمودن و قطع کلام کردن و بذکر مطالب مرتبط دیگر پرداختن و
فصلی که مصطلح منطقیان است نیز از قطع ماخوذ است چه قاطع هر نوع است از سایر انواع آن جنس اما فایده و غایة تفصیل کلام
بفصول و ابواب بجهة تسهیل و تعظیم و تفخیم مطالب تواند بود چه اشتمال اجناس بر انواع و انواع بر اصناف قابل است در نظر ابناء
معقول و افهام و اذهان اهل معقول و ما جبوده دیگر نشاط طبع و بهجة خاطر کاتب و قاری و متعلم و معلم بسیار است و اگر از اول
تا آخر وده طی یک فصل بیان شود باعث کلال خاطر و اعیاء طبع خواهد بود و معانی بر ذهن از آن نفرت و الفت حاصل شود
بیع هذا لحفظ و فهم نزدیکتر است و در حاله رجوع طلوز هر مطلب آیین و کحل آن از آن کتاب بسهولی از قبیل مسائل و مسایل
و الکمه که مسافر او در راه باشد گاه گاه بوصول بهر یک طبع او اقوی و در طی منازل و بر کسلوی در خاطرش هزنی بهم نرسد و اگر
تا مقدار از مسائل و مسایل نشان نباشد کمال تعرف و اجمال حاصل نمیشود و دیگر فواید که در نظر ارباب ادراک مستور نیست
و اعتبار فصل بر باب چنانچه در بعضی و دیگر از مصنفات فرموده اند تواند بود که بجهة شدت امتیاز مسائل این رساله باشد
از آنچه در هر فصل بیان کرده بخلاف سایر کتب که در کتاب است باب معروف است که در آنجا همه آن مسائل از آن
فصل است و در بجا نه چنان بست والله الهادی الی سواء الطریق و هو ولی التوفیق حسبنا الله و نعم الوکیل و علیه توکلت و الیه انیب

فی ترتیب ورود و

جون از معرفت نجوم معرفت حساب که مبادی حرکات کواکب و تجویفات
و ایام و ساعات و نظرات و اتصالات و غیر آن بر آن باشد ضرورت و ذکر آن بر سایر امور سابق بنابرین
مصنف قدس الله سره العزیز فصل اول را از این فصول مشتمل بر بیان حساب یاد کرد فصل مزبور را بنابر آن باشد ساخته
و حساب بکسر حا مهمله مشتق است چنانکه گویی حسبته احسبه بالفتح حسابا و حسابا و حسبانا و حسبة
بر وزن عدة و محسوب بمعنی معدود است و مجیبین سبب که آن فعیلست بمعنی مفعول چون نفس که بمعنی منفوس آمده
و بعضی قدر نیز آورده اند چنانکه گویند عندک بحساب ذلک بمعنی بقدره و قدره و گاه باشد که حساب را بمعنی بیان استعمال نمایند
در طرره و شعور و در ناموس مصدر حسب حسبان و حسبة بکسر حا و ضم سین و تشدید باء موحده
بیم است چنانچه در صحاح تصریح شده و در ناموس آورده که جمل و جمل مشدده و مخففه بضم جیم و تشدید
اصله بست و جمل در لغة ریسمانهای بزرگ را گویند که در کشتی بکار برند و بعضی از متاخرین در تفسیر کریما ان
الذین کذبوا بایاتنا و استکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء و لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم
الخیاط آیه گفته اند که مراد ریسمانهای مذکور است چه ابن عباس و سعید ابن جبیر و عکرمه و مجاهد بر آنند که جمل
بضم و تشدید خوانده اند فرا از ابن عباس و سعید ابن جبیر در روایه دیگر جمل بضم جیم و تخفیف روایت کرده اند
و از ابن عباس جمل بضم جیم و سکون میم نیز روایت کرده اند و شیخ سعید طبرسی رحمه الله علیه در تفسیر مجمع البیان
آورده که جمل بضم و تشدید و جمل بتخفیف هر دو جمل غلیظ است از کتب و گفته که بعضی گفته اند ریسمانهای کشتی
و بعضی گفته اند ریسمانهای مجموعه است و جمل مخفف جمیع جمالست و بعضی گفته اند وجه تسمیه ترکب اصول
این حساب که ابجد هوز حطی باشد از حروف چنانچه در میان کثیری از ریسمانها مولف است باعتبار
از هفده جمله از حروف که آن ابجد هوز حطی باشد که هر یک جمله است از چند حروف و حروف دیگر گاه
منقطع استعمال نمایند چون ابتث الخ از الحروف تهجی و هجا گویند چه در لغة تهجیه و هجو و تهاجی
هست و جمل بفتح جیم و سکون میم جامع بمعنی لفظ است بسو او بمعنی لفظ ریسمانهای که اشتمال بر چند
الحروف و تفوق بعضی و حروف مهمله از آن ماخوذ است چه اکثر این حروف منقوطه بخلاف حروف
سایر اعم و حروف مهمله درین نقد بست که حروف خطا بهم چنانکه گویند مسجد جامع و صلوة او ما که مسجد یوم
جامع و صلوة ساهة او سامرا است و بعضی مجمع را مصدر اجماع دانسته اند چنانچه خرج و مدخل ای محل خروج
و دخول ان مجموعه از هر یک از لیف روایت کرده که حروف مجمع حروف مقطعه است و تسمیت
مجمع لانها اجمع و گفته اند که این حروف اجمع است بآن اعتبار که در آن چهارده نیست و اگرچه اصل کلام است

حرف هو

جه انجام یعنی ابهام است و در لغة عرب حروف تهجا بیست و هشت است چنانچه مشهور و متداول است
و حرف در لغة عرب یعنی طرف و حد هر چیز از آن و حرف قرآة یکحرف و قصیده را اتجا میگویند
و ناقة مهزوله و ناقه یمینه را نیز گویند و این از اضداد است و حرف یعنی نیز آمده چنانچه در حدیث نبوی
صلی الله علیه و آله وارد است که انزل القرآن علی سبعة احرف و جمع حرف و رفة احرف و در کتب
حروف است و جمعی از حکما سابقه تفکر کرده اند که حروف بیست و هشت کلمه است و هشت کلمه نهضی و از او
منازل بیست و هشت گانه قمر است هر حرفی را نسبت داده اند و در واضع حروف عبث و هشت گانه را
با نجوم انتفاعی نگفته اند عدد آن با عدد منازل قمر موافق است چنانچه ذکر شد و غایه کلمه مرکب از حروف
اجتماع از هشت زیاده نخواهد بود و بر عدد سیارات و صور حروف زیاده وارده است بر عدد بروج و
آن هشت و چهارده از این حروف عدمی است و در لام تولیف و ان الثانی الذال الزا الزا الشین
الصاد و الضاد الطا الظا الام النون است مانند منازل مجنبه در تحت الارض و عدد دیگر غیر مرغوب آن
با حروف است یعنی منازل ظاهره در فوق الارض و علم خواص حروف از علوم مخفیه و رموز مستوره است
و جمعی از ارباب کشف و عیان در آن باب کتب پرداخته اند و رسایل ساخته و از ابجد حروف
مطلع و نورانیه تقسیم کرده اند و دیگر تفصیلات نیز کرده و آثار و خواص عجیبه بر آن قرار داده اند و آنها
بدیهی است از کسی که جفر جامعه که منسوب با هل بیت عصمة و طهارت و بکلیت بکران
مشحون بعجایب و غرایب که هر کس بقدر ظرف فهم خویش جرعه از آن برداشته و حرف الصطلاح
ارباب تحریکی از اقسام سه گانه کلمه است و در کلام فارسی هشت حرف از حروف عبث و هشت
نهجی که مستعمل عربیت بنا عده و اینجا در این روزگار در کلمات فارسی بعضی از آن حروف استعمال میشود
بجهة خلط است که لغة عرب و فرس را بهم واقع شده و آن هشت حرف ثا حا صا و ضاد طا ظا عین
قاف است و از خلیل بن احمد نحوی مسمیات بجهة این حروف عبث و هشت کلمه ذکر کرده اند
و ما آنرا در این جدول وضع کردیم تا ملاحظه آن بسهولت میسر باشد و در باب وضع حروف خلاف

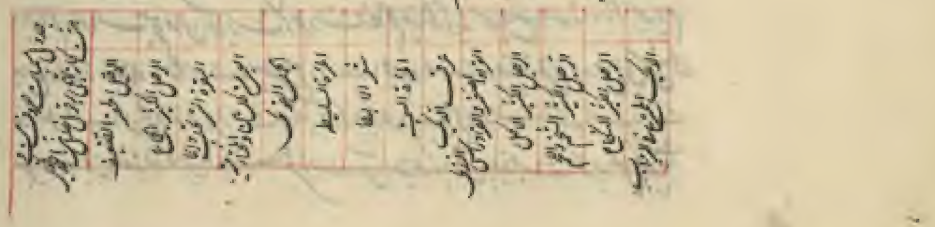

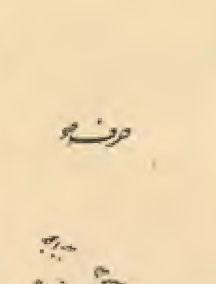

کرده اند بعضی مذکور ساخته اند که واضع حروف و اصول لغات تمامی جناب جلال نژاد است نعوذ بالله منه
و گفته میشود از اسحاق که آدم علیه السلام هنگام آن اعتبار یافته و هشت حرف از اسامی آن لاجرم گشته اند لغات
مختلفه امم بوده که واسامی ابواب ادراکش آزاد بوده و بمرور روزگار آدم گشوده و جمعی وضع حروف را
بادریس نبی علی نبینا و علیه السلام نسبت داده اند و در کتاب عیون اخبار الرضا شیخ عالیقدر محمد بن بابویه
قمی باسناد روایت کرده از علی بن فضال از ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که آنحضرت فرموده
که اول چیزی که حضرت واجب الوجود جل و عز خلق کرده نه نام شناسا مذبان خلق و احروف تهجی بوده و ترکیب موجبات
موجبات نه نام شمرده باقی این حروف را جمل و ابجد کوچک جمل ابجد و از اینجا و انچه مشهور است و آن بر ترتیب
ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ باشد و در باب وضع این اجزاء در کتاب دقایق اسماء
خواهد مذکور است که منسوب بحکمای یونان که اورا هفت پسر بوده و هر یک را سمی نموده بود
باسمی که حروف آن اسم در اسم دیگر میرسانده و بلوغ هر یا بر بین اسماء صفاء اعلان نموده در بعضی کتب دیگر
مسطور است که آن حکیم را ابجد نام بوده و هشت پسر داشته هر یک را قسمی بکلمات تهجی مسمی ساخته بوده
و در بعضی تواریخ که یکی از مناجمین باسم مرداسشاه خ بن امیر تیمور گورکان تصنیف کرده نیز مذکور است
که این کلمات اسماء رجال بنات است که ضحاک علوی تخیر الشان نموده بوده بوسیله آن پرستش جهة نعمت
افلیم مسلط گشته بوده و در کتاب صحاح اللغة از شرفة فطاس مرسوم است که اول کسی که وضع خط عربی کرده جعفر بوده
از نظر کیمیا که یکی از نیشان مرامر بن مره بوده این شعر را بسنده آورده نقلت باجاد و آل مرامر و دستور ابواب
واست بکتاب و ذکر کرده که شاعر مران جهة آل مرامر گفته که هر یک از اولاد او مسمی بوده بکلمه از ابجد و ابیات
بشت نفر بوده و در بعضی کتب معتبره بنظر رسیده که از نظر بروایت کرده اند که واضع خطاست نفر بوده حرامر بن
واسلم بن ثفنده و عامر بن فخذه و مرامر وضع صورت خط کرده و اسلم وصل و فصل خطا را وضع نموده و عامر تجهیم نموده

اعتبار کرده اند و مدت یکصد و آفتاب را یکدرجه تمام آفتاب یعنی بمقدار حرکت او از نقطه معینه مثل نقطه اعتدال ربیعی که اول حمل است تا بازگشت دوباره بآن نقطه را یکسال گویند و مدت یکصد و ماه را یعنی بمقدار حرکت او از وضعی معین چون اجتماع با آفتاب یا مقابلیت تا بازگشت بآن وضع رسیدن دیگر خوانند و چون ۳۰ از این دو ماه نزدیکست یکصد را آفتاب و دو از این دو در قمری سالی اعتبار نموده اند و همچنین بسبب آنکه مدت بودن آفتاب در یک برج نزدیکست یکصد و ماه آنرا ماهی گفته اند پس سال یا باعتبار اول یعنی باعتبار دور شمسی گویند و یا باعتبار ثانی یعنی باعتبار دوازده قمری و از اینجاست که ماه نیز یا باعتبار یکدوازدهم خود شمسی و یا باعتبار سیر آفتاب در یک برج شمسی و هر دو از این حقیقی یا مشهور یا اصطلاحی و آن عبارتست از سیر حقیقی یا متوسط و آنرا تعدیلی نیز گویند چنانکه علامه مذکور گفته پس مجموع سال و ماه شش قسم باشد سال شمسی حقیقی سال شمسی اصطلاحی ح سال قمری حقیقی سال قمری اصطلاحی ح ماه شمسی حقیقی ماه شمسی اصطلاحی ماه قمری حقیقی ماه قمری اصطلاحی و صاحب کشف تحقیق نزع اختلافی سوی این شش قسم دو قسم دیگر سال شهر قمری و سطی و یکی سال قمری وسطی ذکر کرده و غرض او از شهر قمری وسطی زمان بین دو اجتماع وسطی است و از سال قمری وسطی و از دو شهر چنانکه از میقات اقسام شهور و اعوام وی باشد بعضی و یکی سال و ماه قمری وسطی چنان سال و ماه قمری اصطلاحی را دانسته اند و بعضی گویند این شش قسم مسطور داشته و میان هر یک در شهور که مناسب باشد بیاید انشاء الله تعالی و حال را در لغت عرب سنه گویند بفتح سین و هاء و تخفیف نون سنه سنون و سنوات و جمع عام العجم است و عرب گوید سنون عوم آن تا گفته است اول بدانکه گویند چیزهم شغل شاغل دوم در تقدیر جمع ایام است آیا افراد آن در ذکر و وضع فی او جه آن اسم نیست بلکه نوکید است و جمع جمعه جمع است و اصل یعنی جمع قصد است و گویند جمل جمع ای مقصود و جمع این ماخوذ است و چون جمع در سال واقع میشود از آنجهت سال را آنچه خوانند و در تاریخ نبیا راست بعضی مشهور و بعضی غیر مشهور و از تواریخ مشهور ان عمر بن است و اسکندری و یزدجردی و رومی و ترکی و در تواریخ غیر مشهور چون عربیه جاهلیه و نخاییه و عادیه و ثمودیه و یمنیه و غیرها و در قسم اول بصفحه است راست بجهت آنچه جل ایام اسابیع جدا اول یکجا تواریخ عربیه و غیره مستعمل اهل آنوقت گشته و یک یک از ایام ماههای تواریخ را از ایام اسابیع باز نمایند و مصنف رحمه الله تواریخ مشهور را هم چهار فصل ایراد کرده و البته باید گفت که تاریخ حجری کرده اند چنانکه اشهر تواریخ این عصر است و چون جنوب بجهت مسافرین اسری مستولیست علیه و الله است اشرف تواریخ است و حجره و هجرت یعنی مفارقت است و واضح آن از هجر است که ضد

وصل است و مبدأ این تاریخ اول محرم است در سالی که حضرت رسالتپناهی صلی الله علیه و آله و سلم از مکه معظمه بجانب مقر فرخ هجرت فرموده و آنرا بحسب اعراب وسط تخمینی یافته اند و بحسب رویت جمهور مطابق آنچه در تاریخ مسطور است و جمعی بر آنند که بروایت نیز تخلف نبوده و ممکن است که چنین باشد چه مبدأ اشهر وسطی و تخمینی کلی محقق نشده و اهل عمل تخمینه کرده چه در هیچ ماه وسطی میسر است و مبدأ این تاریخ نیز چهارشنبه یا روز سه شنبه هفدهم یا دوم شهر ربیع الاول است که ابتدای سال اول محرم کرفته اند چه محرم اول سال عرب است و احترام محرم بسیار نموده و در روضة الصفا مسطور است که هجرت رسول صلی الله علیه و آله از مکه روز پنجشنبه اول ربیع الاول سنه ثالث عشر از مبعث بوده و شیخ الکمل نخ الکمل محمد بن نعمان المفید اعلی الله تعالی مقامه موافق آن نوشته و گفته که هجرت رسول ثقلین علیه و آله الصلوات الله و السلام در شب اول ربیع الاول بوده و سبب وضع این تاریخ از امر کتب سیر چنین نوشته اند که در عهد سلطنت عمر بن الخطاب ابو موسی اشعری حکم یمن بود نوشت که از اوراد و صکوک آمده که محل انتهای شعبان است و مختلف نیست کدام شعبان است یا آنکه تمامی عمر رفع شده بتاریخ شهر شعبان و استفسار کرده که کدام شعبان است و مختلف نشود بنای تقیید بین الحجاز عظام را جمع کرده در باب ضبط اوقات و ایام مشوره نموده هر زمان ملک امور از کردار و اقوال امیر سنده و مستعمل گشته در مدینه بود گفت که از امام رفته گویند بیان کنید استعمال آن کرده ماهروز را موزخ ساخته مورخ خواند مصنف از اوراق کرفته پس اشاره کرده بوضع تاریخی چه در آنوقت مع سال تاریخی مستعمل نبود و قبل از اسلام عرب را تواریخ متفاوت بود و است چنانکه تاریخ بنا کعبه و تاریخ بنا است عمر بن هود که وضع عبادت اصنام در عرب او نهاده بت و گویند عام الفیل این تاریخ مستمر بوده و تاریخ عام الفیل منسوب بآنست بنای کار بدین صباح ازم که کعبه او ابرهه کوم بود لشکر و فیلان کوه تمثال بکعبه تخریب بیت الحرام نهاده بکعبه معظمه آمده بود و در انکه صاحب فیل ابرهه بوده و اختلافی نیست اختلاف در جنبه جهت است یکی آنکه ابرهه بکعبه جهت قصد تخریب کعبه معظمه کرده بوده بعضی گفته اند از آنجهت است محمد بن اسحق میکارد که این ابرهه با لشکر فراوان و فیلان جنگی حبشه بوده و نجاشی پادشاه و قیصر روم و استعانه او لاه ج که کوک عمیر او را کشته بود و هفده روز نماند که ابرهه با چهل هزار سوار جنبه فرستاده بود و ابرهه پیش آن لشکر بجهار دو حول صنعاء و قسط برعین ابرهه خانه آبی ساخته بنیاد کعبه و مردم را بزیارت آن ترغیب میکرده و تا حجاز نخواهد است بعضی از بنی کنانه بآنجا رفته و آنخانه را هر چه سزاوار بوده از آسنه و آنین ابرهه این قصد تخریب کعبه کرده و بعضی گفته اند بجهه آن بوده که جمعی از تجار قریش در مملکه نجاشی بغرب بکاری که هیکل ایشان بوده آتشی افروخته رفته بوده و باد شعله ور شده و زبانه از آن آتش بهیکل سوخته و از جمله نجاشی در غضب شده

در همین فصل اسامی شهور را لغت قدیم در موسم خریف بوده و بتقویلی بجهة صفر محل عرب است یا مکرا از فرمان یعنی خلوت آن کنایه از اینکه در این ماه خالی میشود آن محل از اهالی و بجهة غارات و حروب بسیار که بعد از انقضاء ایام حج صورت میگرفت صفر بصفر است یعنی خالی شدند و بعضی گفته اند ماخوذ از صفر یعنی مکان خالیست چه در این ماه که از حاج خالی میشد و هجرت اوطان تخلی مینمودند بقولی در بناء در قدیم مواضعی واقع گشته و چون سکان آنحال را صفرة رده اند و بوجه بجهة موسوم گشته و بقول ابو عبیده صفر بمعنی خلو خواهد طلب آنان بمعنی صفیر خیکهای ایشان است از نبیذ در این ماه و اطلب جمیع وطب است دون طلب جلد گاو و گوسفند و غیره، اگویند و در قاموس مسطور است صفر شهر جدا از ارض است و گاه است که بمعنی مستعرف می آید و جمع آن اصفاء است و محرم و صفر الصفران گویند و صفران او شهر ند از سنبکی در اسلام محرم خوانده اند و در همان کتاب ذکر کرده که صفرة گوگرد است که در اول خریف رویده یا اینکه بر گشتن حر اقبال بود است یا اول ازمنه است و اینها نیز وجه تسمیه نتوانند بود چه بمعنی بین اند که در همین نقل اسماء این ماه در خریف واقع بوده چنانکه گذشت و در صحاح نیز از ابا زید نقل کرده که صفران دو ماه اند از اول که در اسلام یکی را محرم خوانده و جمیع آن بود که صفوات نیز آمده گفته که صفری باراني است که در خریف آید و این نیز بهمان وجه وجه تسمیه نتواند بود و در کنز مسطور است که باتفاق جمهور وجود در این ماه اول از حرکت او کوکب است و موافق انذار بعض خواص مصباح کنوز ذکر کرده شده و عرب شهر صفر را اجوف میگفته اند بجهة شدت حرارت و در صحاح گوگرد است که بفتح خرد میشود و گوسفند از خوردن آن مارده و بدکار از آب میریزند و اینمعنی ماخوذ است شهر اجوف آن بحری است که در جمیع گویا باشد لان الابل تجری ذلک الشهر و در قاموس مسطور است که ناجر حر است یا صفر و بحری است که در شهور صیف باشد و آنچه در عراقین متداول است قعود تا نصف آنست و در کتب معتبره مذکور است که گذشتن باید در این شهر نازل شده و بین بجهة در این ماه فتوح ذوالحجه استفاده ضرور است بجهة حفظ از بلایا و در روز اول این ماه سر سردار ابا عبد الله الحسین ن علی علیهما السلام را داخل دمشق کرده و آن عبید بنی امیه است یعنهم الله مفوه در همین روز مقتل زید بن علی بن الحسین علیهما السلام در سنه از بجوة و در این روز در سنه ۳۶ تجهیز عمار یاسر رضی الله عنه بصفین میباشد حضرت امیر المومنین و معاویه شاقفان معاویه ساکنه زادیه یا ویه لعنه الله تعالی واقع شده و در روز سیم این ماه مولد ابا جعفر محمد الباقر است علیه السلام بفضل مختوم و در همین روز مسلم بن عقبه باجراق باب کعبه پرداخت و حبیطان آنرا منهدم ساخت و عبد الله ابن زبیر در این روز در مکه متحصن بود و این عقبه از جانب یزید بن معاویه بغلبه محاربه مامور بود بقول بعضی در این روز خامس ائمه معصومین باقر علوم الاولین والآخرین علیه السلام متولد شده در سنه ۵۷ و بقولی آن در دویم صفر بوده و در هفتم این ماه واحد السبطین حسن بن علی علیه السلام در سنه ۴۹ در مدینه شهید شده و بقولی در همین روز حضرت کاظم علیه السلام وفات یافت و حضرت سابع الائمه موسی الجعفر علیه السلام در سنه ۱۸۳ در روز یکشنبه متولد شده و در روز هفدهم موافق تصحیح کفعمی امام ناصر خاصر علی بن

موسی الرضا صلوات الله علیها در طوس در سنه ۲۰۳ شهادت یافت و در کلینی شهادت آنحضرت را در شهر صفر سنه ۲۰۳ نوشته و حق آن روز نشده و در جای دیگر از آن کتاب سنه مذکور است و در بیستم این ماه حرم محترم سید الفقیهین ابا عبد الله الحسین علیه السلام بمدینه داخل شده و زیارت ابی عبد الله علیه السلام در این روز از مستحبات است و این روز را از بعضین گویند و موافق تحقیق شیخنی العلامه بهاء الملة والدین عاملی اهل الله متاز از بعضین روز نوزدهم است این ماه که جبل بن زاذان شده حضرت گذشته بوده و آخر بیستم است و اگر محرم آن بیست و نه روز بجهة بیستم صفر از بعضین باشد خواهد بود و گرنه از از بعضین جبل روز بعد از بیستم صفر باشد و در بعضین روز جابر بن عبد الله انصاری بر کنار صحابه است از مدینه بجهة ادراک زیارت ابی عبد الله علیه السلام کرده او اول کسیست از مسلمین که زیارت قبر آنحضرت کرده و در ۲۳ این ماه خلافت صوری از دوره غصب بنی العباس رسیده و در ۲۴ این ماه واقعه بیلوه وفات سید کائنات صلی الله علیه وآله و قوع یافت و در روز سی مذکور است که وفات آنحضرت واقع شده بیلوم این ماه بود و در روز دوشنبه یازدهم از هجرت و بعضی ۱۲ آخر ربیع الاول گفته اند و اول اصح است و در کلینی وفات حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب را نیز در آخر صفر سنه ۱۴۹ ذکر کرده و در جای دیگر از آن کتاب سنه ۱۵۰ و شیخ مفید رحمه الله وفات آنحضرت را در بیستم همین ماه و سنه حسین ز سنه ربیع الاول این ماه در لغت قدیم عرب آخوالی خوانده اند بروزن شداد و در حواشی کفعمی مذکور است که ربیع الاول آخوان مخوذ اند ماخوذ از خیانت و در قاموس جمع آن آخوذ نه مذکور است که ربیع الاول آخوان مخوذ اند ماخوذ از خیانت و در قاموس جمع آن آخوذ نه مذکور است که بجهة اتباع عرام این ماه و ربیع الثانی بربیع موسوم شده و از اتباع بعضی اضافات است بجهة اینکه صباح حال ایشان در این دو شهر در اتباع است و در کتب مستطاب جمع ایشان مسطور است که در تسمیه انبات و امراع اخیر است و امراع بر آوردن گیاه است چنانکه گویند مرع الوادی فهو مُرِیع و در هوائی که گیاه برآورده باشد نیز میگویند و عرب در ربیع بطبیعی ربیع شهور و در کبیر ربیع ازمنه چنانکه اشاره بآن خواهد شد و در کلام عرب ربیع شهور است و در کلام عرب ربیع بر دو ان اینکه شهر بر اضافه نمایند استدلال آن نمایند چنانکه گویند شهر ربیع الاول آخر و شهر ربیع الآخر و شهر ربیع اول و آخر و صف بانند عرب اضافه نمایند و آن جایز است و وجه الزام اضافه شهر با ربیع بعضی گویند ربیع از ربع است و ربع اقامه است و آن کتاب از شهر بر نقل کرده که عرب شهور را بحسب ازمنه که در آن واقع میشده اند اگر شهر ربیع از ربع است و اقامه است و اگر شهر صیف از صیف است و اگر شهر خریف از خریف است و اگر شهر شتاء از شتاء است و اگر شهر قیظ از قیظ است و اگر شهر ناجر از نجر است و اگر شهر وسمی از وسم است و اگر شهر حرام از حرم است و اگر شهر نوار از نور است و اگر شهر عاذل از عذل است و اگر شهر ناتق از نتق است و اگر شهر خوان از خون است و اگر شهر ورنه از ورن است و اگر شهر صلب از صلابت است و اگر شهر رنه از رنین است و اگر شهر عادیه از عدو است و اگر شهر حطب از حطب است و اگر شهر ورد از ورود است و اگر شهر صدر از صدور است و اگر شهر ورد از ورود است و اگر شهر ورد از ورود است و اگر شهر ورد از ورود

بانه آغاز عصر و وقوع قتل السلام مشهور بقول در همین دوره وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در سنه
ستین و مائتین واقع شده و این مطابق قول شیخ مفید است و بقولی وفات آنحضرت در هشتم این ماه است
چنانکه در کفعمی مذکور است و در شب چهارم همین ماه حضرت سید کائنات از غار برآمده متوجه مدینه طیبه شدند و در
خم این ماه بقول اکثر و اشهر عرس المطاب علیه اللعنة والعذاب بضرب کلاه و شجاع الدین ابو لؤلؤ راه سفر سقر پیش گرفت
و این بعد از جعل احیاء شیعه است و کفعمی ترجیف این قول کرده لیکن سید بن طاب علماء شیعه لاقیه تصحیح این قول
نموده اند و در کتاب فی تعریف عمر کوشیده است بقراین صحیحه طویل در این باب اگرچه حضرت عسکری و
آباء علیهم السلام تا رسول آخر الزمان صلوات الله علیهم اجمعین همگی این روز را عید بزرگ و عمده تعظیم عموده اظهار مسرت میدانستند
لیکن بنظر کوتاه کفعمی گفته که قتل عمر در ۲۶ ذی حجه سنه ۲۳ از هجرت بعد از شیخ مفید و ابن طاوس و غیرهما چنین
نقل کرده و سید ابن طاوس بعینه در کتاب اقبال ذکر کرده که روز نهم ربیع الاول مرگ بد هلاک بهتر از ابقاء است و
محتمل خدا و رسول الله اند بهتر چیزها یا ذات مسرت بیشتر از کسی که متضمن کردم تا حاصل موافقی میزان قول او گفته جوان وفات امام حسن عسکری در
از هشتم این ماه بعد بس ابتدا و ولایت و دلالت صاحب الزمان صلوات الله علیه و روز نهم باشد پس شاید تعظیم این روز بهم باشد
شده و از همین نقل کرده و کفعمی نه شاید سبب که قاتل را بر قتل او استند این روز واقع باشد یا روز توجه قاتل از شهر و مسکن خود بقصد
یا روز وصول او بمدینه این روز باشد انتهی علمه و بیه است و در ۹ همین شهر ربیع الاول بقول این ماه بر دیده حواله و در علیه ن اجداد الاطهار
ولادت با سعادت علی ابن موسی الرضا علیهما السلام واقع شده و این ماه قدوم حضرت بهتر است ۱۴ هم منه
مشرفه در حالتی که از نکبت هجرت فرخنده و از آزار آزاده و شنبه وقت ضعف الفهار بوده و در کفعمی و دلالت آن مروی و اخبار آورده و در شنبه
همین ماه مذکور است و سید ابن طاوس انقضاء او بهتر مروی از اسرار ناقلین و نقاد ناقلین چنین است و این روز ذکر کرده و در
این ماه ساکنزاده یا دیو یزید بن معاویه بدرک اسفل نقل کرده و در سنه ۶۴ و موافق تخمین شیخ نجاح الدین العلی الله قتل
شاه نجفه احفاد بنی العباس در سنه ۶۵۶ است و در این ماه الزامی با سنه مقتدر عباسی در سنه ۳۲۹ بدار کشاند
این ماه بقول اصح که مصنف شهید لامیه است روز جمعه وقت طلوع مولود حضرت سید کائنات صلی الله علیه
و آله است در مکه معظمه و این روز از ایام ارجمند معظمه است و در کفعمی و دلالت با سعادت سید رسل صلی الله علیه و آله آورده
در چهار ۴ شهر ربیع الاول مذکور ساخته و گفته در عام الفیل بوده قبل از مبعث بقبل سال و در وفات روایت کرده اند که
کنیه اهل آنجا حضرت ابا منصور با آنحضرت ایام تشریق بوده و ولادت با سعادت در ربیع الاول بس باید که دوست اهل با نزده ماه باشد
و کسی بین از خصائص نبی اسم ذکر کرده و توجیه باینوع کرده اند که ایام تشریق در حالت حیات با عبادت مکلف بوده و حقیقة
بهتر خود آخر این فصل بهشتر و اضح خواهد شد هر چه مذکور خواهد شد که مشرکین در سنه ۸ حج میکرده اند در دهم ماه حج و فرض شده و
از بعثت قبل از حجة الوداع که سنه ۱۰ است بود از هجرت حج ایشان هر سنه بوده در حجة الوداع در فرض حجت

فسخ شد و حجت عمر شریف آنحضرت شصت و سه ساله است حجتی که بحجة الوداع مکرر شده و شصت و دو ماه نرفت و چهار
از هجرت بوده اگر دو حجه هر حج ساله یکماه داده شود سه سال بوده نوبت بیاض الاول و اصح و چون حمل در حجاز الله و اقع شده است
حج اصل ماه باشد و در همین روز فرزند مولود حضرت صادق محمد جعفر علیهما السلام در سنه ۸۳ بقول اشهر آن روز دوشنبه
بعد از مدینه مشرفه و بره ابی گذر در رو سل است چنین است که بحجه هم این ماه گذرد و از ده شب باقی ماه بود وفات حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شده و ولادت حضرت صادق علیه السلام را در ۸ آمده که رساخته اند و اینکه ولادت حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله گفته است که کثر و ادست میاشد ۲۰ و ۱۲ ربیع الآخر قول عامه است و اصح ۱۷ ربیع الاول است
چنانکه مذکور شده در ۲۲ این ماه غزوه بنی المصطلق است و در سنه راجواز بحجت دو در ۲۳ همین ماه سید اجل مرتضی علم الهدی
در سنه ۴۳۶ وفات یافت و موسی بن ابراهیم بن موسی الکاظم علیهم السلام در ۲۵ هلاک معلون ابو جعفر منصور
بن ابی سخیان است در سنه ۱۳۶ و در سی ام این ماه ولادت حضرت ابی عبد الله حسین بن علی بن ابی طالب است
علیهما السلام در سنه ۴ از هجرت و چون بشهر ربیع الاول مذکور شد گوئیم که ولادت در این ماه و لغت دیگر است
موافق آنچه در حواشی کتاب مصباح کفعمی مذکور است متوان گفت که ذکر ضیاء دو جه تسمیه بدین ماه بضاعت ظاهر شده و در
این ماه بقولی ولادت عسکری الکاظم علیهم السلام واقع شد بقولی در این
ماه و موافق تخمین شیخ مفید ولادت با سعادت آنحضرت این ماه بلیه و بقول بهتر است و در ۱۰ هم منه
و بقول بهتر استوار ترین صحیح ۱۲ این ماه است و بقول شیخ مفید رحمه الله در ۱۳ وفات سلطان معز الدوله الدیلمی بشکل است
ناشته ۳۵۶ حاضر خال مشتق از حجه و حجه بضم حاء و سکون جیم اگر گفته شود که بسته بیشه و آب و وجه تشبیه بحجه بین نکته مجرد
آنست و آن حجاب که سنطاب بلغ البیان و مصباح المنیر مسطور است و بهتر از مناقشین نفرشم از کدوجه تشبیه بین نکته
بکار میرود آنست که اجتماع و اشتمال در بین دو ماه بکمال پی بوده و انچه در کتب لغت و سایر کتب معتبر نظر رسیده و ذهاب در کلام
جمهور اصیره یا عدم ذهاب از شهر و شتاء این دو ماه آنست که بحسب جاهلیین منتقل آخر بر چهارین و جه تسمیه را در بهترین بهتر ایشان و امراج کیا
صاحب این هم بیه دانسته که بعد از بهار و تابستان آب بحجه مشوه به حجه و حجه و رابا خاد نسبت داده و وجه ضعیف قبل این
هم است نهایت بنوعی که مشروح خواهد آمد علی و اراده در وقا موس تصحیح شده که حجاجی روز چهارم از ایام اشهر است
رجح آن حجاجیات است و در صحاح نیز حجاجی بفتح حاء و فتح ثانی و در مصباح المنیر مسطور است که حجاجی از شهور رومیان
را ذان اشارت میکرده که اسامی شهور عجم مذکور انها الحجاجیون که آنها موشت اند چنانکه گذشت مصنف بحجاجی بهتر جاهیا پس اگر در کلام
عرب تذکیر حجاجی یافته شود در آنها فرض شهر است و این ماه در اجمی بحسب که بنیه بکنیه انکه ماه بحجم است و در قاموس
مسطور است که ابراهیم حجاجی الموطا نیا در ب است و در حواشی مصباح کفعمی از کتاب غزوه طوسی نقل کرده که در ب
جمادی الاولی را تا کوئیدند این وامیه گیرد است و وجه تسمیه گذشت قائل است و در نهم این ماه در شهادت

شیخ الاعظم محمد الکلینی مشهور بثقة الاسلام اول است و او از اجلّ محدثین شیعه امامیه است در سنه ۳۲۸ و تصنیفات او در فقه و اصول مشهور است چون الکافی در دس رسیان فی تواریخ الائمة و شرح احوالهم و شرح اصول و فروع ارشاد و شرح اصول و فروع باقر و بقول شیخ مفید در نصف این ماه در سنه ۳۲۸ وفات یافت باسعادت حضرت باقر بن امام زین العابدین است علیه السلام و در همین روز موافق قول شیخ مفید ابو فتح مصری است و نزول امیر المؤمنین در آن و در ۱۹ این ماه ولادت میرزا الغ بیگ کورکان است مطابق سنه ۷۹۶ و در چهارم وفات معاویه بن یزید بن معاویه است علیهم اللعنة و العذاب و در کلام قدیم عرب از آن نام کرده شده خشبه بقول و فتح را و در قاموس مسطور است که رَئْل نام کوهی است که در شناء آب صداقه کند و نواذ جمع ناذ و در کشف اسرار این نام بنا جانب کوهی بود و خشنا بضم اول و سکون ثانی و نون و الف مقصور آبی است که از حرات از حرات هر دو بضم حاء مهمله و راء مشدده و تاء مثناة فوقانی مسطور است که در آب صباح خانه در صیف و دم در قاموس مسطور است که خان بکسر هم جای است و الاخیر است و کاتون الثانیه و در صحاح مذکور شده و کما قال البعض الشهد الشتا علی ان لیاض نجد و ایضا در آن کتاب مذکور است که سم جای است که در آن آذوقه و نقل و رتبه است و آذوقه جمع السنة نیز گویند چه ماشم است از قوم و در کتب مذکور است که جواد است بضم جیم و در سنه ۳۲۸ واقع شده و آن آب کهنه است العجب بن ثابی در رجب و در حواشی کفعمی مسطور است منقول از کتاب عمرة طویس که بایشان جای است التنیة است کانة عبد کثیر احمر اقامس ابیض یهلک و ازلک بجری المثل العجب العجب من جاء و من رجب و کانوا یتوخون بذلک بلوغ ما کان لهم سنة الذرو العلاب بفتح اول و خول رجب و در کفعمی مسطور است که در روز اول این ماه ملک بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده و در سیم این ماه وفات سیدة النساء و العالمین است صلوات الله علیها و در سنه ۱۱ هجری در آن روز موافق تحقیق کفعمی روز دوشنبه لجوات و بعضی وفات آنحضرت را هفتم صفر ذکر ساخته اند و در همین شب وفات عثمان ابن دارون الرشید است سنه ۱۹۳ و در هجم این ماه وفات سلطان بهاء الدوله دیلمی است سنه ۴۰۳ و او در تشییع رسوخ عظیم الجود در کفعمی مسطور است که در نصف این ماه این زبیر لکبه را الخراب کرده و در قرار اراه مازنی را امد و از و کریم بیرون آمد و در همان روز عبد الله زبیر بن عوام مقتول شده در سنه ۷۳ و در هفدهم این ماه ابی بکر بن ابی قحافه وفات یافت و در شب نوزدهم ابتدای محمل رسید ابرار در رسول مختار در اهوافی تلخیص ابن بابویه و در کتاب بنوه بجر جعل آمنه با آنحضرت باین عبارت که کانت لیلة الجمعة الثانی عشر لربیع بعثت سرور عالم صلی الله علیه و آله و در بیستم این ماه ولادت باسعادت حضرت سیدة النساء است صلوات الله علیها و بعضی سنه نانیه گفته اند و الجمع اول است و در کتاب اقبال در سنه ثانیه از مبعث قید شده و در ۲۳ وفات سلطان العلما الهاشم نجم الدین جعفر ابن سعید الحلی است صاحب شرایع الاسلام و معتبره مختصر و غیرها که از احفاد محمد بن الحسن شیبه بوده و در سنه ۶۷۶ در پیست و پنجم وفات صاحب شرایع الاسلام و معتبره مختصر و غیرها که از احفاد محمد بن الحسن شیبه بوده شیخ محسن فرزند ملا محسن فیض علامه جمال الدین مطهر حلی است سنه ۹۰۶ بقول کفعمی وفات حضرت الهام قرنفلی است علیه السلام سنه ۲۵۳ و در جایی دیگر از آن کتاب وفات آنحضرت در سنه ۲۵۳ و موافق تحفه شیخ مفید وفات ابن اباقی خان در ۲۷ این ماه است و در جا ابن السلام معظم بوده و در چهارشنبه رجب را بعضی گفته اند که عرب این ماه را رجب میکرده اند و رجب بعضی تقطیع جانوری که بیند رجبته و رجبته تخفیف و تشدیدای عظمه و در تفسیر مجمع البیان مسطور است که رجب را بجهة تحریم قتال در آن رجب و رجیجة تحریم قتال در آن رجب گفته اند و بجهة عظم حرمت آن و به جهت در جاهلیت این ماه را مترجع الاسنة و منصل الاسل میگفته اند و بجهة انکه ایشان میکشیده اند و سنانها را در آن و خزانها میکرده و غارت نمیشده و اند عقد بر اوال منع جمع آذ است و آن حربه ایست که در نصل آن عرضی باشد و در اسال نیز جمع آن می ماته جمعه و جمان و گویند نصل التهم هرگاه یکی از آن بیرون آورند و گویند نصل السهم هرگاه یکان گذارند در آن و این از اضداد است و بعضی گویند نصف السهم تصغیر هرگاه یکانش نگذارند و ایضا هرگاه یکان بر آن نصب نمایند و گویند نصف الرمح اذا ارتفعت نصولها و هم نیز گویند بجهة انکه تقطیع اسلاح بجی صورت عقد سلاح در آن سریع می نشده چنانکه گویند لیل نایم و شر کنام و در صحاح مذکور است که اهل جاهلیت رجب را شهر الله الاصم میگفته اند و از جهل نقل کرده که چون در این ماه صوت مستقیمات و حرکت قتال و قعقعة سلاح مسموع نمی شده و اصم خوانده اند و بعضی از متاخرین گفته اند که در این ماه منع منکرات زیاده از شهور و بر کریای و صوت سازو آلات غنا بگوش نرسیدی و در کتب معتبر بنظر نرسیده و بعضی گفته اند رجب ماخوذ است از ارعبت العرق اذا قطع بوده از و کاری بیاید و چون عرب این ماه ترک قتال میکرده اند بر آن مناسبت رجب مشهور شده و در تفسیر مجمع البیان مسطور است و در کتب معتبره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که در بهشت نهریست که آن را رجب گویند آبش از برف سفیدتر و از عسل شیرین تر کسی که از رجب یک روز روزه دارد از آن آب بیاشامد و این حدیث در کتاب من لا یحضره الفقیه و در کتب نیز مسطور است که آن را اصب نیز گویند جه در این ماه اصابه مغفرت و رحمت بر بندگان میشود و در مصباح المتهجد مسطور است که در حین نقل اعمال شهر رجب در نامه اعمال بنده رجب در دفتر بوده که رجب اشهار میکرده اند و رجب بنجوهارست از آنکه جوهار در زیر شاخهای آن بگذارند که از آفت بازشاخها نشکند و در کتاب نهایه ابن اثیر مذکور است که از جمله

رجب المرجب

هر آن قطره التذکر یه جبا من جاره او خشب اذا خیف علیها الطوفان و کنز و حکمها ان نفع و رجبتها فی مرجته و کفته کرجب فضلین یعنی نخلة آنست کر در اطراف آن خارها کاشته اند که کسی بر آن نتواند بالا رفت و ایضا جرب و سربی را بان تجبه دادن از رجب است و وجه تشبیه رجب و آن کتاب ترجیب یعنی تعظیم است و در حدیث است کر رجب نهر یست در بهشت از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر هر کر یک روز روزه دارد از آن نهر بنوشد و در کتاب نهایه کفته کرا رجب بمعنی مفرجه است کر تعظیم آن بیشتر از جمیع ماهها کرده اند پس کویا مخصوص بوده است باین تعظیم و مضر ابو قبیله است و آن مضر بن نزار بن معد بن عدنان است و جمع رجب ارجاب و ارجبه و ارجب و رجاب و رجوب و ارا جب و ارا جیب و رجبانات ذکر کرده اند و شیخ ابن کامل محمد بن خلف بن احمد المعروف بالمنیجنیک نیز تشبیه رجب را بامر اجیر ذکر کرده کر عرب در آن تجارت می پرداخته اند و عرب دیره می شده و خوانیری یوضع می بوسنه و کویا حرکت سلاح و جمیل جنبان مراتع میرسیده و در کتاب اقبال تصنیف سید طاهر ذوالمناقب و المفاخر ابن طاوس الحسینی رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و آله مرویست کر او ان امتی الاعظم و باسمه الاصلع و اقمر الاصلع لانه لا یجاوز شهر رمضان المعظم رضی الله عنه و کان اهل الجاهلیه یعظمونه جاهلیتهم فلما جاء الاسلام لم یزده الا تعظیما و فضلا الا ان رجب شهر الله و شعبان شهری و رمضان شهر امتی و از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نقل فرموده کر آنحضرت فرموده اند کر رجب شهر من است و شعبان شهر رسول صلی الله علیه و آله و رمضان شهر امتم است کر عشق رجبانرا بجا بیاورد و صبر کن تا منقضی شود رجب کر آن از اشهر حرم است پس بدرستی کر عاقبت جوانی فیما ترجو و رجب و غداست بعد از انقضای آن و بر تحقیق ماه کی نمی روزکار باقی نمی ماند کر مسافر بوده باشد این مثل و تمثال دیرزده شنود و در روز اول این ماه نوح علیه السلام راکب سفینه شد جهانرا در ایام طوفان و ایزد تعالی از آنجمله از کتاب اقبال ابن طاوس مذکور است کر شب اول رجب از ایام یا ابوجه است و در دوم این ماه ولادت امام العالم علی ابن محمد بن علی موسی علیهم السلام است و بقولی ولادت آن سرور در چهارم این ماه بوده و در سیم ماه وفات سیدنا ابی الحسن علی ابن محمد عسکری است علیهما السلام بسر من رای سنه ۲۵۴ و بقولی در ششم این ماه مطابق سنه ۲۵۵ وفات حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام

است

است و موافق این قول است آنچه در کلینی مسطور است و موافق آنچه در عیون اخبار الرضا ابن بابویه ذکر کرده وفات آن سرور در پنجم این ماه است و موافق قول شیخ مفید شهادت آنحضرت در ۲۵ این ماه بوده در حبس هارون الرشید علیه اللعنه و در ششم این ماه بلاک مامون عباسی است جزاه الله بلاء الی سنه ۲۱۸ و بقولی در دهم این ماه ولادت باسعادت حضرت جواد محمد ابن علی ابن موسی الکاظم است علیه السلام و بعضی وفات آن سرور را نیز در این روز نوشته اند و در سیزدهم بقولی ولادت حضرت امیر المومنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب است صلوات الله علیه یوم الجمعه بعد از سی سال از ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در کفعمی ولادت آنسرور را در دهم این ماه نوشته و شیخ مفید ولادت باسعادت امیر المومنین ع را ۱۳ این ماه ذکر کرده والعلم عند الله تعالی و در مصباح این ماه بقول کفعمی وفات حضرت صادق است سلام الله علیه و آن در شنبه بود سنه ۱۴۸ و بعضی روز را یوم الاستفتاح کویند و از ایام متبرکه مشهوره است و بعضی کفته اند در این روز طیرابیل باحرار حجیل باهلاک و اصحاب الفیل پرداخته و بقول شیخ مفید و کفعمی رحمة الله تعالی علیهما عقد نکاح حضرت سیدة النساء با امیر المومنین علیه السلام واقع شد پنجاه و از حضرت کذشته و در این روز رسول صلی الله علیه و آله از شعب ابی طالب بیرون آمد و بقول بعضی و از انجمله است شیخ مفید در این روز بفرمان حضرت بیت المقدس بکعبه تحول شده و در ۱۹ این ماه وفات خاقان کبیر سنان فردوس مکان شاه اسمعیل صفویست انار الله برهانه سنه ۹۳۰ و موافق قول شیخ مفید ۲۵ این ماه وفات کاظم علیه السلام و در بعضی روز ولادت پادشاه کیتی ستان مذکور است سنه ۸۹۳ و در ۲۳ این ماه وفات عمر بن عبد العزیز است سنه ۱۰۱ هجریه و ۲۴ این ماه موافق آنچه در عیون اخبار الرضا مسطور است روایت نموده اند و شیخ مفید نیز ذکر ساخته روزیست کر حضرت الهی رسول آخر الزمان صلی الله علیه و آله را بپیغمبری و بعثت سرافراز فرموده اند و از ایام المبعث کویند و در رویس این روز را روز اظهار نبوت مسطور ساخته و بعضی همین روز را یوم المعراج نیز کویند و بعضی یوم المبعث را ۲۶ این ماه دانسته اند و در کتاب اقبال ابن طاوس رضی الله عنه از کتاب مقنع ابن بابویه و کتاب فرشاد و مسند الله از حضرت رواییت کرده کر مبعث رسول ص ۲۵ شهر رجب است و کفته علی الاتفاق و از دکر مبعث ۲۷ شهر مذکور است و با بیستم توقف میباید این دو قول کرده کر در ۲۵ ثبت است بنوت با آنحضرت رسیده

۲۰۲ بانوشت سرافراز شده و شب چهارم اول این ماه را البیرونی در غایب کوید و در غایب جمع رفته است انتهی
عطا جوایزی شب در روز ابراب عطایای الهی چشمه پر فرح لبا و گشت و در شب و دو در کتاب اقبال ابن طاوس
است از جمله عجایبی که بچشم خود دیدم شب چهارم اول رجب بس بزرگ است که آن شبی است
که حکما در البیرونی و غایب خوانده چون شب نیمه ذکر شده علی در آسمانها و زمینها گوید آنچه جمع شود از نور کهکشان
و حوالی آن را سند غایبند که حق تعالی روزه داران رجب را بامرزد و بشرف بقبول رساند
گوید بهت شب قبل شب پانزدهم این ماه بشعبان موسوم شده و در جمع البیان از حضرت رسول آخر الزمان صلی الله علیه و آله
که شعبان منم که آن گوید که خیر بسیار در آن شب میشود مانند رمضان و در مصباح المتهجد مذکور است که گاهی
شعبان را اشعبوا العود و جمع شعبان شعبانا است و شعابین و در من لا یحضره الفقیه مذکور است که حضرت
رسول آخر الزمان صلی الله علیه و آله فرموده که شعبان شهر من است و مویدان این است انچه در باب ماه رجب از حضرت
امیر المومنین علیه السلام نقل شده و در کتاب اقبال ابن طاوس است که از آثار شریفه شعبان الآتی شعبان
فیما رواه المومنین و در حواشی مصباح کفعمی مسطور است که عرب شعبان را اهل میگفته اند و اهل یعنی در فلان
بر قوم است که در او را خوانده باشند و وجه تسمیه شعبان آن از برای تجوم او دست بر رمضان و در مصباح
مسطور است که پیرگاه کسی بر قومی داخل شود که او را نخوانده باشند و با ایشان خراب خورده او را
داخل گویند و داخل در خراب جون راندش است در طعام و در قاموس مسطور است و در باب الالف فصل
العین المهمله که داخل بر وزن کتف اسم شعبان است و جمع آن اداخل و غیلان است از شیخ ابا ریحانه
در حواشی مصباح ذکر شده و مصحف خواهد بود و در روم این ماه در سنه ثمانیه از هجرت صیام شهر رمضان
فرض شده و بقولی در این روز ولادت ابا عبد الله حسین بن علی علیهما السلام واقع شده و موافق تصحیح
شیخ مفید و کفعمی و ابن طاوس در کتاب اقبال ولادت باسعادت آنحضرت در سیم این ماه
بوده و آنروز نجشنبه بوده سنه ۱ از هجرت و در سیم این ماه ملک المؤید باسته عباسی در سنه ۷۴۵
واقع شده و در چهارم وفات شیخ ابو سعید ابو الخیر است سنه ۴۴۰ و در همین روز در سنه ۹۷۴ غازان
خان بجهت جنگیزخانی سلطان شده و در ۵ این ماه مولد سید العابدین علی ابن حسین است علیه السلام
در سنه ۳۸ مدینه بقول بعض و ولادت حضرت امیر المومنین علیه السلام در هفتم این ماه واقع شده و آنچه در
رجب مذکور شد اصح است و بقول بعض ولادت حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام در پنجم

این ماه بوده و در نهم این ماه وفات المقتفی باسته عباسی است سنه ۵۵۵ و در منتصف این ماه ولادت با سعادت
صاحب الزمان و خلیفة الرحمن و قاطع البرهان صلوات الله و سلامه علیه بسرمن رای سنه ۲۵۵ و در این شب
زیارت حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام مستحب مؤکد است و این شب از لیالی بیست و شش گانه است
ذکر کرده که حضرت امیر المومنین علیه السلام شب از لیالی سنه می خواهید این شب و شب بیست و سیم
و شب عید فطر و همین شب را لیلة البراءة گویند و این شب افضل لیالی سنه است بعد از لیلة القدر انتهی
و در من لا یحضره الفقیه از حضرت اهل بیت عصمت علیهم السلام بطریق عمر و بیست که از حضرت رسول صلی الله
روایت فرموده اند که شب پانزدهم شعبان می امرزد بعدد موی بنی کلب و بیشتر از گوسفندان بنی کلب و میگویند
ملائکه را از آسمان و زمین بیرون میکند و در کلینی از ابی بصیر روایت کرده که از گفت شنیدم که میگفت عمر را
کار زنی عیاد در شب نیمه شعبان قسمت میشود و فرموده که زنده و اند میست این ذکر در روز دهم و بیست و هم
و بیست و سیم شهر رمضان و در فضل این دو روز از اهل بیت عصمت احادیث واقع است و در
روز دوم این ماه غزوه بنی المصطلق است سنه شش از هجرت وجه تسمیه این شهر مبارک با رمضان
مختلف ذکر کرده اند بعضی گفته اند که این ماه رمض و التهاب بمعنی حر میبوده اند و ذنوب را در رمض در ساعت
شدت وقوع حرارت آفتاب بسبب پرتاب و غیره و بعضی گفته اند که در حین وضع اسماء شهور و نقل از اسماء
شهور رمکو و امثال آن گفت و شنید میکرده اند شهور را باز منه که در آن واقع شده بر روی این ماه موافق ایام رمض گرما
رسیده بوده و در کفعمی مسطور است که رمضان یعنی رمض است که ان شدت حرارت باشد عرب را
رمض از جهت برگاه از شدت حرارت پاهایش میسوزانده و بعضی گفته اند که رمضان نامیست از نامهای خدای تعالی
و اگر چنین باشد مستحق نام خواهد بود و در حاجی فلانی و حاجی فلوجی و اعیاد در تفسیر ثعلبی از
رسول صلی الله علیه و آله منقول گردیده که آنحضرت فرموده اند که گویند رمضان آمد رمضان رفت چه زیاده شهر در میان
که رمضان نامیست از نامهای خدای خود و مؤید این است انچه ذکر شد و السلام این ماه بوده قبل الله شما را در کتاب
من لا یحضره الفقیه روایت کرده باسناد او سعد خفاف که او گفته که کنا عند کسی بودیم در خدمت
حضرت ابا جعفر علیه السلام و ذکر رمضان کردیم حضرت فرمود که مگویید که این رمضان است و نه انکه رفت رمضان
و آمد رمضان بس بدرستی که رمضان اسمی است از اسماء الله تعالی آمده و نرفته و هیچ آمدن و رفتن همچو من فاعل است
چگونه میگویید شهر رمضان بس شهر مضاف است باسم و اسم از اسماء خدای تعالی است و در برهان لغات
از امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام منقولست که مگویید رمضان و لیکن بگویید شهر رمضان بس بدرستی
که خدای تعالی نامهاست و در مصباح المتهجد وجه تسمیه را چنین ذکر کرده مضاف الارض من حر

من شدة الحر و بعضی گفته اند که ماخوذ است از رمض الفصیل یعنی احترق جوف صایم و جمیع رمضان رمضانات
در رمضان و ارمضه و ارمضنی نیز بعد درست آمده و در بعضی کتاب جمع رمضان ارمضاء نیز مذکور است و در
تفسیر عیاشی بروایتی از خلیل مروی است که رمضان مشتق است از رمض جدیین میم و آن باران اول است که
با بیرمی آید و روی زمین را از غبار پاک میکرداند و چون این ماه حایز قلوب و اسئوب را از ذکر او از اسطر
سیارة رمضان گفته اند و از اینجا می نقل کرده که عرب در این ماه رمضل میخوردند و گاه از اینها قضای حاجات
خود را میدیدند و خول ماههای حرام و رمضی در همین مقام یعنی گذاشتن شتر و بیکان و غیره است و در صحاح
سنگ اسفل و کوفتن آن تا دقیق شود و در کشاف همین مذکور است که شهر رمضان معدود رمضی است
یعنی احترق من الرمضاء حتی بذلک اقلاء خاصهم فیه من حر الوجع لان الذنوب تیز رمضی فیه ای تحرق و در
کتاب کنز الغرائب مسطور است که بهتر و در تسمیه آنست و این انسبست گفته که رمضان ماخوذ است
از ارمضة در امضة هر گاه و جیز را در میانه دو سنگ اسفل کذاشته بکوبند یعنی انکه صایم طبع خویش را در
میانه دو سنگ دکی جمع باشد و یکی عطش میکدارد و تا حواس نرم شده و مطبع نفس مطمئنه کردد و در باطنش
پرخاشش نماید قاضی ناصر الدین بیضاوی در تفسیر خود نزدیک باینجا صاحب کشاف نقل کرده
و در تفسیر کریمه شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن گفته اضیف الی الشهر و جعل علما و منع من الصرف للتسمیه
و الالف و النون و در کتاب نهایه ابن اثیر و جد بنسبه را چنین نوشته که لا تقولوا الشهور عن اللفظة
العقد بحیه سموا بالازمنة التی وقعت فیها فوافق الشهر ایام شده الحر و رمضه و در صحاح نیز و جه تسمیه را چنین
معنی ذکر کرده اند و در قاموس نیز این وجه را مسطور ساخته و وجهی که از کشاف نقل شد نیز ذکر
کرده و در قاموس نیز وجه مسطور ساخته و در کتاب اقبال ابن طاوس حسن رضی الله عنه از کتاب
مستور المذکورین و مستور المتعبدین روایت کرده اند رسول الله صلی الله علیه و آله که از آنحضرت پرسیدند یا
رسول الله ماشهر رمضان قال ارمض الله فیه ذنوب المؤمنین و غفر بالهم قبل فشوال قال شال فیه
المؤمنین ذنوبهم فلم یبق ذنب الا غفره و سید شار الیه فرموده که از معنی اسیر احترق و شالت
اثار ثقت و ذنبت لهم و گفته میشود آنست که چون شنا خندق رمضان را میشود و کفار و ایشان و عزم
از ایشان کناره ایشان از ایشان باک میدارند از ان و انجمن نام میشود با نقضاء رمضان و انقضاء رمضان موطن مقابل
شهر شوال است و در حواشی مصباح کفعمی مسطور است که عرب رمضان را اکل میکفته اند و آن کوزه ایست
که مرغ بان صید کرده میشود و پوشیده میماند که تیانه کجهند مار رضوان الله علیهم و میاب شهر رمضان اختلاف است
و ابن بابویه رحمة الله فقط با موافق ظاهر بعضی احادیث که از حضرت رسول و اهل بیت اطهار وارد است که

ایام رمضان از سی گفته و ایام شعبان از بیست و نه تا باشد و معنی باشد حکم کرده بر انکه رمضان همیشه سی است و همین
اکثر متابع او کرده اند و بعضی از مشاخرین نیز بر آن رفته اند و در این باب نصوص عظیم از طرق اصحاب
که در این باب وارد است بحد تواتر است و ابن بابویه در کتاب فضائل ذکر کرده و انچه مشهور است
احادیث نیز بر طبق آن است و شهر رمضان و سایر شهور رویة بدل معتبر است نه عدد چه در بسیاری
از احادیث وارد است که الصوم الرویة و الافطار الرویة اما احادیثی که در باب کامل بودن شهر رمضان
و نقص بودن شعبان وارد گشته که اجر چنین است هر گاه حدیث معارض و اشته باشد حمل کرده اند
بر افضلیت و اکثریت یعنی اکثر اوقات چنین است که شهر رمضان تمام و شهر شعبان ناقص است در
اول این ماه در سنه ۱۶ از هجرت وفات ام المومنین خدیجه رضی الله تعالی عنها است و بعد حضرت
رضاست علیه السلام در سنه ۱۸۱ و در عشر اخیر این ماه توبه بر موسی علیه السلام نازل شده موافق تصحیح شیخ مفید در
نصف این ماه در سنه ۲۱۱ بیعت مامون با علی بن موسی الرضا علیه السلام است و این روز عربی است
و در کفعمی مسطور است که بیعت مذکور در اول رمضان بوده و در سنه مذکوره و شیخ مفید وفات حضرت
سلام الله علیها را در هم این ماه نیز نوشته و ده سیزدهم بعضی با والدت حضرت امام حسین است سلام الله
علیه و در همین روز بلاک سفاک با بیک حجاج بن یوسف لعنه الله است در سنه ۹۵ و موافق تصحیح
شیخ مفید در ۱۲ همین ماه ایل بر عیسی علیه السلام نازل شده و شیخ مشار الیه گفته که این روز مواخاة فرمود پیغمبر
صلی الله علیه و آله میان چهل نفر از اصحاب و عقد مواخاة میان آنحضرت و امیر المومنین واقع شده در حالولادت
حضرت امام حسن است ع و بقول کفعمی روز سه شنبه بوده موافق سنه ۳ هجرة و شیخ مفید نیز همین
تصحیح کرده و موافق تصحیح شیخ مفید در همین روز مطابق سنه ۱۵ ولادت ابو جعفر محمد بن علی بن موسی علیهم السلام
است و در هفدهم این ماه غزوه بدر است و آن روز جمعه بود و سنه اثنین از هجرت و آفتاب والبقه
العرفان کوید در این روز وفات قطب الدین اوه شیرازی در سنه ۷۱۰ و در نوزدهم این ماه ابن علقمی وزیر
مستعصم بر امیر المومنین علیه السلام وارد شد و در بیستم این ماه فتح مکه است و فوت و شوکت السلام در سنه ثمان
هجرة و در این روز امیر المومنین صلوات الله علیه با پیروان شکست رسول الله صلی الله علیه و آله کذاشته بجهاد اکه در خانه کعبه
بود اند بزیر آورده بیت الله را از دوران آنها پاک ساخت و در بیست و یکم این ماه شهادت حضرت امیر
المومنین است در سنه اربعین از هجرت و در کفعمی مسطور است که از روز دوشنبه بوده و در همین روز
موافق تصحیح شیخ مفید و ابن بابویه در خصال عیسی علیه السلام بآسمان رفع شده و موسی عمران وفات یافت و هم در
کتاب خصال ابن بابویه مروی است که شب بیست و یکم رمضان شبی است که اوصیا بچنان در این شب

فوت شده و در همین روز یوشع بن نون وفات یافت و بعضی گویند یوشع عزیز در این روز فات یافت
و در این شب اقوال امور و ردود او و موافق تصحیح ابن بابویه و عیون اخبار الرضا شهادت علی ابن موسی الرضا علیه
السلام در تحویه ۲۲ شهر رمضان سنه ۲۰۳ بوده و شب ۲۳ بقول اصح و طریقه امامیه موافق احادیث
که از ایمه رسیده شب هفدهم است و در این شب فدر است و در این شب نگاران بیشتر است و در باب
فضیلت لیلة القدر ابن بابویه رحمه الله تعالی در کتاب معانی الاخبار روایت کرده از اصبغ بن نباته از
امیر المؤمنین علی علیه السلام که آنحضرت گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی ای آمیدا نی چیست معنی لیلة القدر
گفتم بابی و امی یا رسول الله بس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که در آن شب هر چیزی که مشود و نامرد زنیا است و در
آنچه مقدر کرده و دولایت است و دولایت امیر از دیگر نا روز قیامت است و در همان کتاب روایت کرده
که از حضرت ابا عبد الله علیه السلام ذکر انزال و فی لیلة القدر رسید گفت چه ظاهر است قصه ابن
سوره بر سور مفضل بن عمر گوید گفتم فدیت جهت چیز است فضل آن فرموده که نازل شده ولایت امیر المؤمنین
در آن گفتم در لیلة القدر می گوئید میدانیم که در شهر رمضان یافت گفت بلی این نسبتی است که مقدر
شده و در آن حوادث و ارض و دولایت امیر المؤمنین ع و در کتاب خصال ابن بابویه مسطور است
که لیلة ثلث عشرین برجی فیها لیلة القدر و هم در آن کنایت که از حضرت ابا عبد الله علیه السلام
پرسیدند از لیلة القدر فرمود که التمسها لیلة احدی و عشرین و در کتاب علل الشرایع باسناد از علی ابن
سالم از ابا عبد الله علیه السلام روایت کرده که من لم یغتسل لیلة القدر فیها کامل امر سیم لم یکن خلق السنة
فی لیلة ثلث و عشرین من شهر رمضان لان فیها یکتب وفد الحاج فیها و یکتب الارزاق و الاجال و ما یکون
فی السنة الی السنة و در ۲۴ این هلاک مروان بن حکم علیه اللعنه است سنه ۶۵ و در این روز در سنه ۷۱۲ ناصر
سلطان الطاهری جنگیزی است و در مجمع البیان از ابا ذر غفاری نقل کرده که گوا از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت
کرده که صحف ابراهیم علیه السلام در سیم رمضان نازل شده و در روایت دیگر نزول صحف در
شب اول رمضان است و در شب سیم ماه رمضان توریة بر موسی نازل شده و در شب ششم
انجیل بر عیسی نازل شده است و در شب بیست و چهارم فرقان بر محمد
نازل شده این روایت مطابق است بر روایت عیاشی که از ابا عبد الله علیه السلام و مسند لا یحضره
الفقیه و در بست که حضرت صادق ع فرموده که قرآن نازل شده در شب اول رمضان و این را بابویه
رحمه الله بعد از ذکر این حدیث ذکر کرده که تفاصیل نزول قرآن در شب قدر شش و در کافی و در بست
که توریة در شب ششم نازل شده و انجیل دوازده شب که مانده از رمضان و زبور در شب بیست و قرآن

در شب قدر نازل شده و در کافی و دلائل حضرت محمد بن علی الجواد علیهما السلام در رمضان سنه
مذکور است و دولادت حسین بن علی بن محمد بن علی سلام الله علیهم یازدهم رمضان سنه ۲۳۳ ذکر کرده
و تعیین روز و شب نکرده و در کفعمی مسطور است که یا ما احیا هفت است شب عید
فطر شب عید اضحی شب پانزدهم شعبان شب اول رجب شب اول محرم شب عاشورا
شب قدر و در بعضی نسخ او فیه منظور رسیده و که ایام سیزده گانه روز عرفه است و روز عید
و روز المباهله و روز دحو الارض و روز المولود الغدیر و ثالث و عشرین ذی حجه و تاسع همان ماه و ایام از هجده شهر و روز الغدیر
و روز دحو الارض و روز المولود و روز المباهله و مطلب از شهرت در غنیمه است که در این ایام از هجده
ایام سیزده مطلقا مستقل کرده و مراد این ایام است در مجمع البیان مسطور است که و در این
این ماه بشوال تشول قبایل است و در این ماه یعنی تشیح اذا کثرة کرده اند و بعضی گویند بگاه شوال ناقه است اذا
خود را بگاه شدت حرب چه قبایل ناقه اند که بگاه القاح دم بر ده اند و بعضی از مناخرین گویند که عرب
مهین ماه عید میکرده اند که ماخوذ است از قول عرب که اشال الکلب ذنبه اذا رفعه و در صحاح
مسطور است که شوال اول اشهر حج است و در کتاب معانی الاخبار تصنیف ثقة الاسلام
محمد بن یعقوب بقدس الله تعالی روحه از زراره نقل کرده که از حضرت ابا جعفر علیه السلام روایت کرده که در قول الله تعالی
ایام اشهر معلومات فرموده که شوال و ذو القعده و ذو الحجه است و در جزو دیگر وارد شده که شهر مقرر و نصره
رجب و جمع این ماه شوالات است و شوال اول است و در قاموس مسطور است که شوال شهر فطر است
و در نهایه ابن اثیر مسطور است که الشالة ناقة التی شال لبنها ای ارتفع و قیل الشوال ای ناقة تشول
لانها لم تبق یا فرها الا شول من ابن ای بقیة و یکون ذلک بعد سبعة اشهر من حملها و عرب در این
در این ماه میکرده اند در حج و در این ماه جنوبی که گذشت و قت شوالان ناقه است جهة القاح و در حواشی
مصباح کفعمی مسطور است که عرب شوال را عاذل میگفته اند از عذل لانه من اشهر الحج فکانوا یشتغلون
فیه بالحج بخلاف غیره من الاشهر الحرم و در قاموس مسطور است که عاذل اسم شیطان است در جاهلیت بشوال
و ایام معدودات و عذل التشریق ایامی است شدید الحر و جمع عاذل عواذل است و ایضا در باب
اللام فصل العین المهملة از ان کتاب مذکور است که و عل بسکون عین اسم شوال است روز
اول این ماه عید فطر است و عید بکسر عین و سکون یا ماخوذ است از عود چه در هر سال عود میکند عید
مرة بعد اخری و بعضی گفته اند که در این روز حق تعالی عود و منیا عنه بمغفرت عابدان و در صحاح مذکور است
که عید واحد اعیاد است و اصل جمع آن بنا بر آنکه اصلش واو است بگاه بر لزوم آن در واحد است

و بعضی گفته اند نجمه فرق میانه جمع آن و میان جمع موداست که بعضی خشب است ادم در آن کتاب مسطور است
که العید ما اعتاد من هم او غیره و در کتاب مجمع البیان مسطور است که عید است مراآنرا زیرا که عود
کند بسوی او از جهتی در وقت معلوم تا آنکه جبال را عود گوینده و مراآنرا زیرا که او عزن عود گفته بتوبه عید گویند
و از ثابت نقل کرده که عید هر روز خیر است و از مفضل نقل کرده که گفته عادتی عیدی ابی عادتی عید فطر را
یوم الرجم نیز گویند شیخ مفید از حضرت امیر المومنین نقل کرده که آنحضرت میفرموده یا نجیبة النبوة
یعنی ان جبرائیل در دین روز وحی نازل شد گفتم عزمن نازل و امر وحی نبکست اما الفضل ان الکتابی
غالبال چون او فطر عید دین روز با وجود ایام فرض عین است و اخراج زکوة فطر نیز فرض است و
وقت آن از طلوع افتاب است تا خروج امام از صلوة عید و دین روز در سنه ٣١ عمر دین خاص علیه السلام سفر سوء اختیار کرد و در سیم این ماه بدار ملک
متوکل عباسی است لعنه الله تعالی در سنه ٢٤٧ در جهارم غزوه جنبی است و در هشتم وفات
سلطان عزالدوله دیلمی واقع شد سنه ٤٦٤ و دین روز سنه ٧٠٣ وفات غازان خان است و بقولی یا
سیزدهم این ماه شق القمر است و در سنه شش هجری غزوه احد است و شهادت سید
الشهدا حمزه رضی الله عنه و در سنه ١٧ حفر خندق هجری غزوه خندق است و در بعضی مذکور است که
بعضی گفته اند در ١٧ غزوه احد است و مقتل حضرت حمزه میز در دین روز در شمس شد یکه
امیر المومنین علیه السلام و در نوزدهم هلاک مقتدر عباسی است سنه ٣٢٠ و در کلینی و روایت
دیگر وفات موسی بن جعفر علیهما السلام را در بیستم این ماه سنه ١٧٩ وفات امام موسی الکاظم است
و اسفرج ٢ انجا در احادیث اهل بیت عصمت وارد است سئوال است و ذوالقعده و ذوالحجه
و در کلینی از علی بن ابراهیم از پدا عبد الله علیه السلام روایت کرده که اسفرج سئوال است و ذوالقعده
و عشر اول ذیحجه در بعضی مسطور است که آخر سئوال ایام نحسات است که قوم عاد بعذاب شدید
هلاک شدند که اف عزمن نازل وارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی ایام نحسات و گویند آن مطابق بوده با
ایام العجوز و جه تشبیه این ماه مقتول عرب است از قتال و غارات در کوب و جمع ان ذوات
القعده است و در مصباح اللغه مسطور است که ذوالقعده بفتح قاف و کسر عین آمده و جمع را ذوات
القعدات نیز مسطور ساخته و این ماه را از اشهر حرم است و در قاموس نیز بفتح قاف و کسر عین
مذکور است و در آن کتاب ذکر شده و در باب الباء فصل الراء کربة بضمتین ذوالقعده است و در جایی
مصباح اللغه از کتاب عزقطوبی نقل کرده که کرثة برادون مشدده است و ذوالقعده است در جایتی

موافق مو

لان الانعام کانت ترتن فیه لعزته الغزو و غالبا یکی از این دو تصحیف بوده باشد اول این ماه روز زینت است که در
بر او از عزتنا نه مواعده و کرها موسی علیه السلام حیث قال و واعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر و در حج ابراهیم
و اهبل علیهما السلام رفع قواعد خانه کعبه بود و بقولی یازدهم این ماه ولادت علی ابن موسی الرضا است و در جهانم
سنه ٢٠٣ قتل منصور حلاج است و در ٢٣ بقول شیخ مفید کعبه مشرفه نازل شد و آن اول روز زحمی است که
نازل شده و حق تعالی در این روز وحی را از نخت کعبه و بقول اکثر و حوالارض روز زینت و نجم است و در
من لا یحضره الفقیه مسطور است و شب این روز ولادت حضرت ابراهیم و عیسی علیهما السلام است
و هم از آن کتاب است که حق تعالی در بیت و نهم این ماه خانه کعبه را بزمین فرستاد و در آن اول زحمی است که
نازل شد و در کلینی از حضرت رضا علیه السلام مروی است که روز زینت و نجم روز است که مشتری شد
در روز نجم رحمت و گسترده شد سفره رحمان و نصب کرده شد در آن کعبه و هبوط کرد آدم علیه السلام و در کلینی
وفات امام محمد تقی جواد علیه السلام در آخر ذی قعده است و قبر روز نشده و بقولی وفات آن سرور در روز دی ام این
این ماه را است و بقولی سنه ٢٢٥ بکبر حاء و جیم آنست که در این ماه حج کند اروه و منی و جمع آن ازواد است
انچه آورده اند و آزاد و جائیت برک ضیعه اند بر وزن ذفر جائی که در قاموس مسطور است و در حواشی
مصباح کفعمی از کتاب غزه طوسی رحمه الله منقول شده که ذوالحجه را عرب برک ضیعه اند لان ابل بدیه
فیه از احضرت الغزو و برک شتر خواهیدن است و شیخ مفید گفته که آن اکبر و اشهر حزم و اعظم
آنهاست و در روز اول این ماه را ایام معلومات گویند و شارح زیج جدید فاضل چرجندی نوشته که این
قول اکثر ارباب لغت و فقهاست و بعضی گفته اند که اقوام گذاشته و ابن الاسلام شیخ ابو علی طبرسی
در تفسیر عظیم مجمع البیان آورده که ایام معلومات عشر اول حجه است و در کفعمی نیز چنین مسطور است که
میقات حضرت موسی ٣٠ ذی قعده بوده که خدای تعالی او را در روز اول ذی حجه تمام کرد و روز اول این ماه ولادت
خلیل الرحمن ابراهیم علیه السلام و در این روز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعنوان جناب امیر
جز را از خواندن ده آیه براءة بر اهل موسم عزل کرده این امر را بحضرت شاه ولایت پناه علی بن ابی طالب
علیه السلام تفویض فرمود و شیخ مفید این قضیه را در سیم این ماه نوشته بعد ناسعه از حجت
ذکر کرده و در این روز تزویج امیر المومنین علی است با فاطمه زهرا سلام الله علیها و بعضی گویند آن در ششم بوده
و در روز سیم توبه حضرت آدم مقبول شده و در روز چهارم یوم الزینه است که موسی از بحره غالب شد
جنابجه در قرآن وارد است و حوعلم یوم الزینه و ان یحشر الناس ضحی و در کفعمی آنروز را عظم است از این
ماه و در اعظم او جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام با علی علیهن حزامید در مدینه در سنه ١١٤ هجری و در کفعمی وفات

در خوردن حج

وفات آنحضرت در شنبه چهارم ذی حجه سنه ۱۱۶ ذکر شده و مسلم در نهم ذی حجه یوم العرفه یاد است و در وجه
لغت بفتح آب و آن است و بعضی متفکر نیز آمده بعضی در وجه تسمیه این روز گفته اند که اهل مکه در این
روز بجهة اهل حاج که از اطراف عالم می آیند آب قیمتی میدهند و ایشان که مدینه و در برابر شیخ آب
کشیده اند و امیدوار آن انتفاع می باشند و در صحاح اللغه چنین ذکر شده و کسی یوم الترویه نامیده گوید
طاهیه باکه در این روز آب را خوبی بر ذخایر عرفه و در نهایه این خبر نوکر است که چون آدم از حوا جدا شد
من الطاعیه امر بستقون و بسقون و بعضی از اهل تحقیق گویند که بنابرین گفته اند در این روز
از مکان عالی مرتفع بزیر آب میکرده اند و در تفسیر علامه بغدادی مسطور است که حضرت آدم علی
نبینا و علیه السلام بعد از آنکه مامور بسفر کردن خانه کعبه را بنا نموده بیاده متفکر و متحیر بود و مناجات کرد و الهی بر کسی که
عمارت کند او را اجر چیست اجر مسمی در این کار چه خواهد بود حضرت کبریائی سبحانه خطاب فرمود که
این بنا را تمام کنی و بکفت چندین بار او امر و نواهی متعلق از طواف بنا گذاشتی متفکر و خواهی شد حضرت آدم عرض کرد که چون مرا
عالی را او در کار ماند تو گر بر زبان او این توقع اجر چیست بخطاب یزدانی سرافراز شدند که او را و ذرایت خواهم بود
هر گاه طواف این خانه نمایند باز حضرت صفی الله علی نبینا و علیه السلام طلب یاد باد رحمت کرد که
ارحم الراحمین خطاب فرمود که آنچه بیاد آورده باشند از اولاد تو در حالت طواف این خانه بگویند ان
طلب آمرزش نمایند نیز غفران بکار مغفرت خواهیم کرد و در این نوبت را صی گشته عرض کرد و کس است
مراد بر دو کار مسرور بس است یکی آنکه موسوم بزرده سر شد که بعضی متفکر نوشته اند و ایضا در آن آب مسطور است
که حضرت خلیل الرحمن صلوات الله علی نبینا و علیه السلام در این شب در خواب مامور بذبح فرزند گردیده
خود شد صباح متفکر برخاست که آیا این خواب رحمانیست یا شیطانی و چون در شب عرفه نیز آن
خواب دیده دانست که از جانب الهی است و بخود آمده اقدام نموده بسبب آن متفکر موسوم بزرده گشت
و شیخ سعید ذکر کرده که در این روز مسلم بن عقیل رضی الله عنه مظهور دعوت کرده از جانب حضرت امام
عبد الله الحسین علیه السلام و نام این ماه روز عرفه است و عرفات اسم موضعی است مجملی و اهمیت
در لفظ جمع و جمع یعنی آمیزد واحد ندارد و این گروه زبانهاست که عرفه را واحد آن عید انته مانده است بمولده و
عرفه مختص نیست و آن معرفه است اگرچه جمع است بواسطه آنکه مسمی بر جمل میشود پس مشتق شده
شده است و از اختصاص نقل کرده که بجهة آنکه مضرف آمده و در کلام مرزا یاد چنین قلب فرموده سورة البقره خاذا افضتم
مسمی عرفات که مانند زیاده و او شده است جایز است بشرط و اگر اسم شهر شود و در رجم لسان نیز
مسطور است که عرفات صرف و اسم است مواضیر که جاری مجری موضع واحد مذکر یا مؤنث مختص از آن موضع

تاج عروس

یا مسمی و منصرف آمده باوجود تعریف و تانیث برای آنکه بر جمعا جمع است و نون در آن بمنزله آن است در
مسلمون پس اگر نه از مسلمون نام کنند نون گذوف نمیشود و گفته که در عرفات حذف نون جایز است
تشبیها بواحد هر گاه بوده باشد اسم مرواحد را و حسن حسور و اگر ساقط شود نون آن بفتح ما قبل آن خوانده میشود و در آن خطاست و در
تفسیر ناصر مذکور است که باو دو علت منع صرف کرده تانیث و علمیت باشد مسمون و مکسور آمده بواسطه آنکه
نون جمع سوا نون مشابهت است بنون تثنیه و بجهة جمع بی آنکه بالام و نه باب کسره و تانیث نون است
از جهة عوض بر عدم صرف راه یافته چنین است تا بجهة انیکه تانیث بنا نمانده گویند است و این نامه تانیث
جگه بالف مقدم بر آن علامت جمع مؤنث است تانیث است بنا نمانده است جایز و در
سواد و صحیح نیست نقد بر آن بواسطه انیکه نامذکور و منع آن میکند از جهت آنکه بر مثال جمل است مراد را
بجهة اختصاص بمؤنث مجموع نیافته و بعضی گفته اند که عرفات جمع عرفه است جمع عرفه است و مراد آن آبگیر
گفته است که هر یک بلند ترک مکان است و بسبب قرب آن مکان بعرفات موسوم شده و بنظر رسیده
در جمع البیان مسطور است که بعضی گفته اند که حضرت خلیل الرحمن که پیش از وی بدان مکان لغت رصف
آبگاه را شنیده بود و چون دید شناخت که آبگاه است که سابقا وصف آنرا استماع کرده لهذا این موضع
موسوم بعرفات شده و بعضی گویند که آدم و حوا علیهما السلام بعد از مفارقت بسیار و در این مکان یکدیگر را دیده شناخته
و معرفت بحال یکدیگر هم رسانیده اند و بعضی گفته اند که چون حوا از تاج و حلوشده بود عرفت عرفت
بعنی یکدیگر را شناختند و از اینجا ماخوذ است عرف الدیک و بعضی گفته اند که جبرئیل که در یوم الترویه مذکور شد
حضرت خلیل الرحمن صلوات الله علیه و علی نبینا و علیه السلام در این روز عارف شد که خواب او در خواب است
نه شیطانی و از معرفت راسب شده مناسک حج دانسته و بعضی گفته اند که در این مکان جبرئیل مناسک
حج را بحضرت خلیل سلام الله علیه عرفت نموده آنحضرت فرمود که عرفت عرفت و بعضی گفته اند که در
در اینجا مام بحضرت آدم علیه السلام گفت که اینجا اعتراف بگناه کنی و مسترشد مناسک حج شوی و حضرت
آدم باتفاق چون گفت که ربنا ظلمنا انفسنا الآیه و در تفسیر علامه نیشابوری مسطور است که بعضی گفته اند
که جبرئیل علیه السلام تعلیم کرد آدم را علیه السلام مناسک حج و بعد از آنکه در عرفات وقوف کرد جبرئیل گفت اعترف
بالشناختی آدم گفت نعم و در همان کتاب مذکور است که حضرت خلیل الرحمن اسمعیل را و هاجر مادر او را
در مکه گذاشت و بشام رفت و این نزدیک بعید بس بعد از مدتی و در روز عرفه عرفات و قوف کرد و جبرئیل گفت اعترف
و اعتراف بشناختن آن مکان و آن روز بعرفات و عرفه موسوم شده و در همان کتاب مسطور است که بعضی گفته
از اعتراف و انسته اند که در این روز همان معروف میشود بر بوجه حق تعالی و جدال و کبریای او و اعتراف

استفهام

باصباح و احوال خود بی نهایت و این وجه نزد کیست بوجه ششم که از تفسیر مجمع البیان نقل شد و بعضی گفته اند
مشتق از عرف است بمعنی عین و سکون راء آن بوی خوش است چه عرف طیب بین و بین روز از یکدیگر
رحمات الهی استشمام فوحات مغفرت می نماید و در قاموس مسطور است که عرفه موقف
حاج است در یوم العرفه و دو از ده میل از مکه گفته که جوهری غلط کرده که گفته عرفات موضعی است
بین و در تفسیر نیشابوری مسطور است که این روز را یوم التلاقی نیز گفته اند و یوم التغابن
و ایام التشریق و یوم الترویه و ایام منی و یوم الحج الاکبر و یوم الجمع و یوم الصدر و یوم الوقوف
و ایام التشریق و یوم الترضوان و ایام الذکر و یوم الحسبان و یوم الزینة و یوم الزوال و یوم الظمأ
و ایام الاکل و الشرب و یوم الوداع و یوم النحر و ایام الرمی و ایام التحلل و ایام الهدی و ایام الحلق
و ایام التقصیر و ایام الطواف و ایام الزیارة و ایام الحصبة و ایام الصدر و ایام الحج و ایام الاضحی
و ایام الذبح و ایام الاکل و ایام الشرب

جه درین روز نیا در عقب نمازهای فرض تکبیر میگویند و بعضی گویند تشریق خشک کردن گوشت در آفتاب و
ساکنین حرم درین روز گوشت قربانیها خشک کنند و بعضی گویند تشریق مقام کردن است در آفتاب
وحاج بمنه ادا امتناک حج درین روز نیا در آفتاب توقف کنند و بعضی گفته اند تشریق کناب مشرق و فتن
و اکثر بعد از ادا مناسک حج درین روز نیا جانب مشرق متوجه شوند و در مصباح المتهجد مذکور است که ماخوذ است
از تشریق اضاحی یعنی تقطیع آن و آن عبارتست از تشریح گوشت پاره پاره کردن گوشت و در کنز اللغات نیز
خفة العرفان مذکور است که روز اول را یوم البقر گویند و ثانیه را یوم الصدر و ثالث را یوم النفر و وجه تسمیه ایام تشریق را
مشروق قرار دادن طول لیل ذکر کرده و در صحاح مذکور است که این اعرابیه گفته که بدیم چه ایام التشریق گویند گفت که ما منتظر
تا مشروق شمس واقع نشود و در همان کتابست که گویند وجه تسمیه آنست که گویند اشرق ثبیر کیما نغیر و این
وجه را از بعضی حکایت کرده و شیخ بهائی در نان موحده و نای مثناة تحتانی نام جبلی است در مکه و در قاموس نیز اکثر و جوه
که مذکور شد مسطور است و در نهایه این اثیر نیز وجه تسمیه را تشریق لحم یعنی نقدید آن و بسط آنست در آفتاب و اینکه
گویند ایام تشریق تا مشروق شمس نگفته و در ۱۵ همین ماه ولادت حضرت ابو الحسن علی النقی است علیه
السلام بمدینه و این موافق تصحیح شیخی است و در کتاب مذکور در جایی دیگر نوشته که ولادت آنحضرت
رجب سنه ۲۱۳ است و موافق تصحیح شیخ مفید در ین روز نعمان محصور بشر وطی و زبیر با مهاجرین و انصار
برو جمع شده اورا برخلع او کردند و در عراق ۲۵۴ وفات سلطان حسین میرزا بایقرا ای است و میجهم این
ماه عید غدیر خم است و آن اعظم اعیاد و اشرف ایام است جنانچه از ائمه اطهار نقل شده و
در کتاب مستطاب من لا یحضره الفقیه روایت شده از حسن بن راشد که او گفت از ابا عبد الله
علیه السلام پرسیدم که مسلمانان را غیر از عیدین و کدام عیدی هست گفت بلی با عظم و اشرف از
عیدین گفتم کدام روز است فرمود هر روز که روز نصب امیر المؤمنین است علیه السلام گفتم
گفتم کدام روز است آن فرمود که ایام سگرده و آنروز عید محمدی حجه است و درین روز بنوعی گردن
عامه و خاصه بر ولایت موجود و مذکور است حضرت سید المرسلین بعد از معاودت از حجة الوداع
در موضع غدیر خم بنوان الهی حضرت امیر المؤمنین را خلیفه و جانشین خود ساخت و گفت در باب
آنحضرت آنچه در حق کتب مذکور است و از غایت شهرت مستغنی است از تحریر خصوص درین محقر
و درین روز قتل عثمان است و در سنه ۳۵ خمس و ثلثین و درین روز در سنه ۱۳۵۰ وفات افضل الفاضلین
زین الملة و الدین علی بن عبد العالی الکرکی العاملی است قدس سره و علامه حلی در کتاب منتهی المطلب
ذکر کرده که درین روز انبیا و اوصیا تحنوذ را نصب میکرده اند و شیخ مفید تصریح کرده که در همین روز یعنی

۱۸ مردمان بیعت با امیر المؤمنین علیه السلام کرده و خلافت ظاهری نیز خصوصاً خلافت اصلی شده و درین روز
موسی عمران بر سحره غالب شده و درین روز حضرت ابراهیم از آتش نجات یافت و درین روز
موسی و یوشع بن نون را بخلافت و وصایت نصب کرد و بر رؤس الشهاد و زبان بعضی او گفت و
و درین روز عیسی بن مریم علیها السلام در صیون ظهور یافت و درهمین روز سلیمان علیه
رعیت خود را گواه گرفت بوصایت آصف بن برخیا و در مصباح کفعمی مذکور است که در
شب ۱۹ همین ماه نقارت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا علیها السلام واقع شده و آن مجموعه ایست
در آن کتابست که در ۲۱ این ماه نزول زبور داود است و در ۲۴ امیر المؤمنین علیه السلام آخرین
در نماز دیگر بابل داود آیه انما ولیکم الله و رسوله را نازل شده و بقول اصح این روز مبارک است
و چهار آل عبا اگر امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین باشند علیهم السلام با نصاری نجران جنانچه در کتب
تفاسیر و اخبار مسطور است و بقول کفعمی در ۲۵ همین ماه سوره هل اتی در شان آل عبا نازل شده و در
۲۶ موافق تصحیح کفعمی و شیخ مفید ابو لؤلؤ عمر بن خطاب را حوبره زوه در سنه ۲۳ هجری و در ۲۷ موافق تصحیح
شیخ مفید مطابق ۲۴ ولادت حضرت ابو الحسن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا
علیه السلام و در ۲۹ مطابق تصحیح شیخ مفید و علامه حلی که در منتهی المطلب ذکر کرده قتل عمر بن خطاب
وقوع یافت و درین روز المقتفی بامر الله عباسی ۵۵۳ در سنه ۵۵۳ هلاک شده و جون وفا نقیع که در
شهور ذکر شده از کتب محققه نقل شده اگر اعتقادی در آن باشد حمل بر اختلاف روایات شیخ
خواهد نمود و از ین دوازده شهر چهار شهر را اشهر حرم گویند یعنی ماههای حرام که قتال در آن روا نبوده و از آنها
حرم سه شهر را سترده گویند و سترده لغة منسوب اسم درع است و سایر حلقهای سند اخته بعضی در بعضی و گویند سرد
القوم و رعایتی که تابع آن ایام شود و آن ذو القعده و ذو الحجه و محرم است رکنی فرد است و آن
رجب است و عرب درین ماهها قتال را حرام میدانسته اند مگر وحی که خشم و طیش باشند که آن
وحی حلال میدانسته از ذا نکی غیر از کتیبت میدانسته اند شهور را باسامی موسوم میکرده اند که محرم کرده ایم برخی
قتال را درین شهور مگر خون جبی که قتل باشند و عرب خون این را در ین ماهها حلال میدانسته اند
در تفسیر مجمع البیان مذکور است که عرب بجانبی تعظیم این شهور میکرده و میگفته اند اگر کسی قاتل پدر یا برادر خود را
میدید در ین شهور متعرض او نمیشد و در کتاب خصال ابن بابویه روایت کرده محمد بن علی بن ماجیلویه
از علی بن ابراهیم بن هاشم مرفوعاً از ابا عبد الله علیه السلام در قول حق تعالی که ان عدة الشهور عند الله
شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات و الارض فرموده که شهور دوازده گانه محرم است اما الحرم دارای

فصل دوم

چهار حرم اند عشر ذی الحجه و المحرم و صفر و شهر ربیع الاول و عشر من شهر ربیع الثانی یا دهم در آن
بگذف اسناد از صباح بن سنانه از پدر جعفر علیه السلام مرویست که حق تعالی شهور را دوازده قسم
کرد و آن سیصد و شصت روز بود و فجر پیدا نشد تا ایام خلق فیها السموات و الارض فمن لم تفاوت
الشهور و پوشیده نماند شهر حرم ما خوذ است از شهرة الامر یعنی حاجت مردمان بآن در معاملات
و محل وجوب و حج و صوم و غیر ذلک از مصالح متعلقه بشهور یا از استشهار شهر بهلال چنانکه گویند شهرت
الحدیث یعنی اظهرته و اشهرت السیف ای اصلته و جمع قله شهر اشهر است و جمع کثرت شهور
و در مصباح المنیر مذکور است که بعضی گویند شهر مونث است و بعضی گفته اند مذکر است ماخوذ از شهرت
و بعضی گفته اند از شهر بلال است و هلال یکجه شهرت دو ضوح باین اسم موسوم شده و بعد از ان ایام
منیعه را شهر خوانده اند و در قاموس مسطور است که شهر عدد معروفست از ایام یکجه مذکر و مونث است
بقول و اصل شرع نشان باین رویت هلال را میزان اول شب که در آن بلال مرئی شود و در شب سابق مرئی
نشده باشد تا بود دیگر و هلال بهر نظر اول نوبت مرئی شود و لیلة را اعتبار کرده اند و این نشان هر گز از
پست و نه روز نگذرد و از سی روز زیاده نباشد و تا چهار ماه متوالیا سی روز سی روز نوزده و در پنج ماه
شش ماه متوالیا بیست و نه روز بیست و نه روز نوزده روز زیاده نیفتد یکجه مصنف فرموده
که عدد روزهای هر ماهی چی بود و یا بیست و نه و از این پیش و کم نباشد و دوازده ماه مدت کمتر بیان رود
دو هلال را سالی دانند و از غیر از حالها و ماجرای ایشان فهرس حقیقی باشد و این صفایه را که ماه از بیست و
نه روز نگذرد و از سی روز بیشتر نباشد و اینکه چهار ماه سی روز متوالیا و سه ماه بیست و نه روز نوزده بود و
باستقرا و تتبع یافته اند و نگذرد مصنفین روزگاران صفایه را کرده اند فهرسا و نموده اند و فاضل قوچی
در شرح زیج جدید بر بایه ذکر کرده که موافق واقع نیست و تقریبی است لهذا از بیان آن عبور واقع شد
و نشان روز نامه ها بر این نامزج ذو دفعه تقویم عدد روز بابو و چنانچه روز اول ابو نویسند و دویم را دوم
و سیم را سوم و بهمین ترتیب تا سی ام کمل نویسند و روز اول ماه را غره خوانند و غره بصم عین مهمله و
تشدید راء ثانی است و در جهه فرس باسنه از درهم بزرگ و غره هر چیز در کلام عرب اول آن چیز است
و وجه تسمیه هر دو معنی صحیح است چه هلال در شب آخر دیده شده است و بنابرین بر چهه ایام شب بلال
بلال شبیه است بجزء نوزدهم جزء در صحاح اللغه مذکور است که غره شب است از اول
هر ماه و در مصباح المنیر نیز چنین تصحیح شده و در قاموس مسطور است که غره نهم شب استهلال
قمر است و هر چیز بزرگ که ظاهر شود گویند از اول غره باشد از هفت صبح آن را غره گویند و شب اول ماه را بیرا گویند

یکجه بتر از قرار شمس در آنشب دو شب بعد از غره را گویند آن شب چهارم و شب پنجم و شب ششم
نقل کرده اند و شب بعد از نقل را بعض هفتم و هشتم و نهم تسع چه شب آخر آنشب تاسع است و نقل در
لغت جمیع و سه شب بعد الاسع را آن دهم و یازدهم و دوازدهم است عشر گویند و سه
شب بعد از آنرا غر شب سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه باشد لیالی بیض و این سه روز را ایام بیض
و ایام بیض باین تقدیر است که ایام لیالی بیض چون شب مسجد جامع که بعض مسجد یوم الجامع است و بیض جمیع ابیض
است و وجه تسمیه بیاض تمام آن سه شب است از نور قمر و شیخ خالقیدر این بابویه در باب تسمیه
ایام البیض در کتاب علل الشرایع روایت کرده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که باسناد و گوید چون از آدم علیه السلام
زلت و نوک او ما واقع شد شاخی از درخت عرش فرو گذاشت و گفت ای آدم از جوار حضرت پروردگار ما کجا روی تا ترا
مراکسی گرفا فرمایند من گفت از این نزدیکتر کسی نیست و ملکه گریستند و حق تعالی تعجیز بنی آدم و اوراد ما بعض
بر وی و دلوان جبار کشش سیاه بود چون ملکه آدم راه دیدند گریستند و نوحه نمودند مناجات کردند خلق
چنین کرامتی ندیده بود چون ملکه روح در وی دمیدند و بیک زمان تغیر رنگ او نمود پس مناجات کرد خلق
گردگار این خلق فرمود و نفخ روح در وی کردی و بیک زمان تغیر رنگ او نمودی پس مناجات کرد خلق
گردگار این روز را برای رضای خدا روزه داشت شان سواد اولش بر طرف شود و در روز
چهارم باز چنین نماشد و روزه داشت شان سواد اولش بر طرف شد و در روز نوزدهم باز مامور بصوم
شدند و صباح کر خاست کل سواد اولش بر طرف شده بود و در روز بیستم باز مامور بصوم شدند و صباح
کر خاست کل سواد اولش بر طرف شده بود بعد یکجه این ایام را ایام بیض گفتند که در این روزها خدای تعالی
باز آورده یا حضرت آدم را علیه السلام و شیخ عالیقدر این بابویه میفرماید که چون مردمان گرفتار جهه ایام بیض
بیاض لیالی آن دانند امید اداین حدیث کردم تا دانسته شود سبب تسمیه روز سیزدهم و ابتهاج بیرون عفو
گویند و العفو سفیدی است که بسیار سفید البیاض نبود باشد و گوسفند عفرا گوسفندی است که روی
سفید بیش سرخی باشد و عفرا از آهوان آنهارا گویند که سفیدی شان بسرخی زند و در قاموس مسطور است
که عفرا بضم از لیالی شهر را خر و هشتم و نهم است و سه شب بعد از لیالی بیض را وزغ گویند و ان شب
شانزدهم و هفدهم و هجدهم است یکجه اسود و ابیض باقی آنها شبها چه وزغ جمیع ادرع است
و ادرع گوسفند را سفیدی است که باقی همه او سیاه باشد و شب نوزدهم و بیستم و بیست و یکم را ظلم گویند
یکجه اظلام است شبها و در صحاح ذکر کرده که این جمع بر خلاف قیاس است و قیاس آن بود که این لیالی را ظلم
گویند همکنین لام بواسطه الف و احد آنها ظلما است و شب بیست و دویم و بیست و سیم را دعا گویند
جهارم را حنادس گویند بجای نهمه و دال مهمله جمع حندس بکسر حاء حندس لیلی مظلم است و گویند حندس

تقویم قمری را اصحاب شرع و اصحاب ملت که قرآن بگفته است هم پیوسته در نفس الامر دوره تحقیقی قمر نیست بلکه زاید است بر آن و عدم بیان زیاده یا مستفاد است چنانکه بعد ازین در فصل ها اشاره خواهد شد بنابرین است که تقویم قمری تحقیقی را عند حساب اعتبار نمیتوانند بلکه احکام ظاهر معتبر میدانند چنانچه بعضی از اجتماعی تا اجتماعی و دیگر یکماه خوانند و این طریقه ترک و یهود است و بعضی از روز یا هلال تا روز یا هلال دیگر چنانکه مذکور شد و این طریقه عرب و اعابای ایران است و درین عصر بالاتفاق بدرستی نمیدانند بدان حالت و اهل حساب مبدا شهر را از اجتماع وسطی گرفته اند و مدت یکماه را بین الزمانین اعتبار کرده و دور را از فصل بفصل بین حرکتین وسطیتین گرفته یعنی حرکت یکروزه آفتاب را گاه موافق زیج جدید هست

نمانده و جهل و سه رابعه از سیر وسطی قمر گاه موافق همان زیج است

نمانده تمام کرده اند و بواقی را گاه سبق قمر گویند یعنی سیر وسطی قمر بر تواتی از سیر وسطی آفتاب از یکبار

نسبت سبق قمر گذشته یکروز باشد یکروز چون نسبت دور باشد با ایام شهر وسطی و بقاعده اربعه متناسبه

چون رابع مجهول است نا یازده را در ثالث کرده دور است و مقسوم است بر سیصد و پنجاه و شش جزوه

ضرب کردیم و حاصل را سیصد و شصت بود و بر سبق قمر قسمت کردیم برون آمد سی و یک

روز و راجعه و آن مدت یکماه وسطی است و بدین اعتبار شبانروز منقسم است بنجاه و نه

دقیقه چنانکه در فصل دویم اشاره بدان رفت و یکدقیقه تخفیف نوزدهم و دو رابع را ساقط سازند و بیازده دقیقه راگاهی و یکدقیقه و چهل و نه ثانیه است در بیست و چهار ساعت اجزای شبانروز منقسم است بنجاه و نه دقیقه

و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه شود و این عبارت است از شهر قمری اصطلاحی یعنی دوازده دور مذکور سیصد و پنجاه و چهار روز و پنج ساعت و سی و شش دقیقه و پنجاه و نه ثانیه

و این از سال شمسی بده روز و بیست ساعت و نصف ساعتی تقریبا کم است و چون علاوت اهل حساب چنان است که هر چهار نصف زیاده باشد آنرا واحد گیرند بدینجهت ماه اول کم و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم بیست و یک و بیست و دو و بیست و سه و بیست و چهار و بیست و پنج و بیست و شش و بیست و هفت و بیست و هشت و بیست و نه و سی روز گیرند و ششم و هشتم و دهم و دوازدهم بیست و نه روز گیرند و بعضی از منجمان

گاهی را که نصف تمام شود و هر چند زیاده باشد واحد اعتبار نمایند و در عوض ساعت شانزدهم

سال یازدهم که فی الجمله روز گیرند و ما چهار روز گیریم تا سیم که در زاید در هر سال از مالهای دور کبیسه

می است از آخر ذی الحجه تخلص شود و ظاهر کرده که سال کبیسه کدام است و آن جدول این است

و این سالهای پارسی گاه دوازده گاه سیزده کبیسه جمع کبیسه است و ماخوذ از کبس بکسر کاف و آن نام جایی است که بآن خرما انبار کنند و عرب کوبه کبس النهر کبس را بطلمیوس بالقراب ابو ریحان بیرونی در کتاب الآثار الباقیة از کسر و شرح زیج جدیده از بعضی نقل کرده که او در کتاب الاعیاد گفته که کبس در اوردن دین مراست که در کبس جاه و چون این روز بیست که محاسب آنرا در میان ایام سال در آورد و سبب تسمیه فارابی در صحاح نیز همین از آنجا نقل کرده مذکور است و این اقرب است کذا قیل و ابن السکیت گفته کبس الرجل رأسه فی ثوبه اذا اطاطه و فی حدیث الغزو فوجدوا رجلا قد کبسهم الله الا صورة ای احدهم توهف بهاء کبسوا ای الغزاة فی باب البلد ای دخلوا و یا بمعنی مع و صحیح و مطابق کبیسه است که کبیسه اقتران بسر قا نهایوم و ذلک فی کل اربع سنین و در عرف منجمان گویند السنة الکبیسة التی یعرق فی نهایوم و ذلک فی کل اربع سنین و در صحاح جوهری نیز همین مسطور است چهار سال کبیسه روی میان باشد چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد و لفظ کبیسه فعیل است بمعنی مفعول یعنی مضموم و نادر آن علامت نقل است از وضعیت باشتب و سلب و الجاء کبیسه کوبند و سنین کبیسه را در عربی باعتبار ایام سال کبیسه و امثله نیز ترتیب بهر یکی کاوط است و اگر شانزدهم را کبیسه شمارند نیز ترتیب است و وضع این ارقام باین طریقه است که آنرا عاد است نگاه دارند آن سیزده مرقوم است و در قاهره این مقدمین را باسقاط رقم دوم و هفتم بسیار مرقوم است و باین هیئت مطلقا و بر باسقاط رقم ثبت مرقوم است و آنچه بعضی منجمان از تاریخ عرب بسال بکبیسه و بجکبیسه و بسال کبیسه و بسال بسیط و بسال نسیء و بسال نسیء و بسال کبیسه و بسال بسیط و بسال کبیسه و بسال بسیط و بسال کبیسه و بسال بسیط

نسيء

في صفر و اهل المحرم پس خبان سيكرده و كبيسه كرده در حالت قطع و اسلام مركب اين شغل شد جناده بن عوف بن اميه كنانيء بوده و
از اين عباس نقل كرده كه اول كسي كه رسم نسيء را ايام ساخت عمر بن لحي بن قمعه بن خندف بوده و اين اسم نقل كرده كه مردي بوده از بني
كنانه كه او را قلمس ميگفته اند و او ميگفته كه قديمات المحرم العام و ايجا صفران فاذا كان العام القابل قضيتها فجعلت باالمحرمين و او
شاعر ايشان را رد ابت كرده و در تاسي الشهر القلمس و از كيست نقل كرده و فسر ذلك السنون على سعة شهور الى بحور و حراما و از اينجا معلوم
كرده كه سنزكون و سال اوريكي و حج سيكرده اند خيانچه ذكر شد و در سال دوم حج سيكرده اند و در محرم و در سال سوم و در صفر و در سال چهارم تا
موافق شدن بي كه قبل از سال حجة الوداع كرده اند در ذي قعده رسول صلى الله عليه و آله در سال دهم كه حج كرده از اين حج حجتي بوده و در آن
موسم رسول آخر الزمان صلى الله عليه و آله خطبه خواند فرموده كه الا ان الزمان قد استدار كهيئة يوم خلق السموات و الارض السنة
اثني عشر شهرا منها اربعة حرم ثلثة متوالية ذو القعدة و ذو الحجة و المحرم و رجب مضر الذي بين جمادي و شعبان فقصد حضرت
رسالت پناهي صلعم انكه شهر حرم راجع شدند بموضع خود و خود كرده بنيرنجة و نسيء باطل شده و در كتاب حضل ابن ابو بن نيزبان
حديث از عبد الله عمر منقول است و آن حديث طويست و موضع حاجت را انقل كرديم كه چون حضرت رسول صلعم
فتح مكرد و سواد را طوسوه بعضا شده و بعد از حجه وداع غزوه تبوك اتفاق افتاد الفاسي ان الزمان قد استدار كهيئة يوم خلق السموات
و الارض منها اربعة حرم رجب مضر الذي بين جمادي و شعبان و ذو القعدة و ذو الحجة و المحرم و خلاصه الدين مشهور بعقده
شيراز در وصفي مصنفات خود ذكر كرده كه چون عرب در جاهليت استعمال شهور عربيه سيكرده اند و بجهة حج فاصله كرده بنده
و دوم فرمود حجة خانكه حضرت خليل الرحمن صلوات الله على نبينا و عليه فرموده بنابر آن موسم حج ايشان كاه در شعبان بوده و
كاه تابستان و بعد از آن ايشان بجاي استاده كه موسم حج موافق و في معين باشد از فصول سنه كه سيوم قرار يكم
و هو الاعتدال ربيعي باشد تا بسكر تا مساوات و في راست و ايشان آسان باشد بديهيه در موسم حج كه اجتماع قبايل و دست
بهم ميداد خطبي بر خواسته بعد از حمد و ثنا ميگفت الا ان الزمان قد استدار كهيئة يوم خلق السموات و الارض و ان عدة الشهور عند الله
كه در هر سي سال موسم حج خاص و وقت او راكد و ثابت باشد اهل موسم قبول كرده و صفر را حرام و ربيع الاخر خوانده
و از اينجا تا آخر شهور كه يوم عرفه حج خوانده مي شد حج در دهم محرم حجتي بي انداخته كه ذو الحجه ايشان در حج خوانده مي شد
يكي اهل سال يكي نسيء كه در آخر سال واقع ميشد و شهور سيزده مي بوده و در سي سال منوالي حج ايشان در محرم افتاده
انكاه موسم حج منتقل ميشد بصفر و سي سال در صفر حج ميكذارده اند و هاين ترتيب تا آخر شهور از منوال مركب سال ايشان
ايشان در هر سي و شش سال قمري دوازده ماه قمري باشند و مخصوص از عرب در جاهليت آنست كه در چهار و چهار
سال قمري دوازده ماه قمري كبيسه سيكرده و طريق اول كه در سي و شش سال كبيسه نمايند بقراري ايشان نزد يكتر است
چه بران تقدير فصول سال ايشان نزديك باشد بفصول سال شمسي چه تفاوت ميانه سال قمري و سال
شمسي فقط يازده روز سال يكي است و بعد از انقضاء سال تا دو سال كه حج ايشان در يكي مهي افتاده باز در موسم

فصلي در حاسبه سيكيف كه من نام فلان حلال شهر را اين سال كه بجاي آنيه برماهي كه بعد از دست كذاشتم
و عقاء مذكور نقل كرده كه من در تعليقات بعضي از اكابر محققين ديده ام كه عرب در جاهليت در هر فوزه سال قمري
هفت ماه قمري كبيسه سيكرده اند و سال شمسي ميشد پس در سي و يوم ماهي زياده ميكرده اند كه در حج پس در دهم
پس در سيزدهم پس در شانزدهم پس در بيست و پنجم بترتيب بهر پنج حج خيانچه نبوده و في غايته و گفته كه شايد كه سبب اختلاف
روايات از عرب كه ايشان هر دو سال يكبيسه سيكرده اند يا سه سال ماهي اين بوده باشد و پرسيده خواهد بود كه
بعضي از انچه علماء ذكر كرده اند كه عرب از عجم ايشان و كتب ادب نقل شده خلاف است و در اين باب فرموده
قول المحدث بيشتر است و الله اعلم بحقايق الامور و اما باب لغت حركت ذكر كرده اند كه عرب سال را كاه غالبا
مطلب سال شمسي باشد بشش زبان نسبت ميكرده اند هر مركب در ماه و ان آن ربيع اول است وصيف و
قيظ و خريف و ربيع الثاني و شتا و ربيع الاول و آن وقتي است كه در آن علف روييده و از اهيره و ازار است كفته
و دو ماه اول بهار است كه غزيا و قات نزول آفتاب باشد بحمل و ثور و صيف يكماه آخر بهار و اول تابستان
و ازار ربيع الثاني كويند و قيظ دو ماه آخر تابستان و ربيع الثاني و قتي است كه در آن ميوها رسيده و هوا باعتدال آيد آن
دو ماه اول پاييز است و نوزده بود كه بعضي مناسبات كه برج اول او در وجون تابستاني ليل و ايام اين ربيع با ربيع الاول
و الاعتدال هوا و غيز الكف ايام ربيع را ربيع الثاني كفته باشند و محكن است كه وجون در قديم الايام جمهور قبايل عرب
حين ميكرسم بوده اند و از آنجا منشعب كشته متفرق شده اند بسا ير بلاد آمده اند و در اكثر بلاد ليس بنابر قرب حفظ السنوا
خالده مفرده در هيأت دو ربيع و دو صيف و دو خريف و دو شتا في باشد ايشان نيز از سنه را بدو ربيع
قسم كرده باشند و العلم عند الله تعالى و خريف يكماه آخر پاييز و يكماه اول زمستان است و شتا دو
ماه آخر زمستان و قيظ بضم و سكون ياء مشناة من تحت حرارت صيف را كويند و خريف بضم الخاء المعجمة كه جيده شود
از ميوها و باين اعتبار بستانرا مخرفه كويند و مخرف بكسر الخاء المعجمة بست كه جيده شود و در آن ميوها و وجون درين فصل ميوها
جيده ميشود لهذا خريف كويند و همچنين خريف باراني است كه درين فصل آيد و صاف در كلام عرب بمعني
عدل است و وجون درين فصل هوا از اعتدال اصل كرده و نوزده بود كه صيف خوانده باشند و همچنين كويند يوم صاف
و ليلة صاحية و يوم صاف بدون باء بمعني ماء و در مقام حرز است كه انشاء برآن اقدام است و حرز را الغت فارسي
و تفسير ذكر كرده اند كه اسامي شهور الحرز و عربي را در حرزي كه وضع كرده و از لغت قديمه نقل نموده اند عالمي كه آنرا ميزانند از عوارت
و بردوست و انواع و اصناف كياه و انكاه آب و غيز ذلك بقطعه منظوم داشته شهور را بآن موسوم كرده اند خصوصا
رمضان كه در اكثر كتب مسطور است كه در حالت نقل اسامي شهور از حالت مقدمه ماه رمضان در رمضا يا بود كه حرارت هوا غالب
بقيه بنوعي كه سبق ذكر يافت پس باير كه در زبان صيف بقيظ اكر ماه اول صيف بوده است بعيز ماه آخر بهار

شوال ماه دوم صیف بود و دوم ذی حجه در قیظ و محرم و صفر در ربیع تا آخر نیمه و شهر ربیع الاول و شهر ربیع الثانیه در خریف
و جمادی الاول و جمادی الثانیه در شتا و رجب و شعبان در ربیع اول از نیمه در خور است تسمیه رجیل یکه
امراع و انبات ارض مناسب نخواهد بود دیگر آنکه از اتباع بعض اغلب ماخوذ فائده و تسمیه سایر شهور مناسب
خواهد بود چه جمادیین که در شتا واقع باشند ماخوذ خواهد بود از جمود آب و شعبان از تشعب عصول جبال در
بهار بوده و رجب از ترجیب اشجار چه در بهار مقرر است که ترجیب اشجار می نمایند آنگاه رمضان از ماده دوم صیف
یا یکی از دو ماه قیظ اعتبار نمایند جادی هر دو یا یکی در ربیع اول خواهد بود و یکی در صیف و یکی در آخر ربیع اول و وجه تسمیه
آن نیز چه مناسب خواهد بود و الله اعلم بحقایق الامور فصل چهارم در تاریخ نبوی که در فصل سابق اشاره بدو
تاریخ نحو تواریخ مستعمله این عصر چهار است هجری و رومی و یزدجردی و تاریخ قبطی ریانی باسنین و شهور قبطیه
و سایر تواریخ مبنی بر سنین شمسی است و در تقویم و صفحه ذکر است بعضی از جدول تاریخ جلالی و جدول جغه تاریخ
رومی و جلالی و هم نمایند و در صدد این تاریخ اختلافست بعضی از ارباب اخبار ذکر کرده اند که اول تاریخ اسکندر بن فیلقوس
کرده اند و آن العزیز بن کوچند و در جمیع عراق و شام و مصر و اسکندریه و سایر بلاد روم و یونان و فارس و خراسان و
بطلیوس ج چهار بخش عام است از جلوس و غالب این مورخ قول از صحت دور باشند چه اسناد صناعت بطلیوس
غلو فرموده و مسئوله اهل فن میباشد و نجوم عین تحقیق تاریخ بعضی از ارصاد و سالهای وفات اسکندر مذکور
در فصل اول از مقاله ثانیه گفته که از جلوس در سنه یکصد و هفتاد و هفت از فوت اسکندر آفتاب را در نقطه اعتدال
رصد کرده و اسطرخس در سال چهل و چهارم از عمارت اسکندر رصد کرده و ما بعد از ۲۸۵ سال از سنه
کرسال ج ابرخس ۳ ۶۴ از فوت اسکندر است رصد کرده ایم و جدول مواضع کواکب نمایند اول حکمای اسطرخس
که مطابق بعد با ۱۴۱ از عمارت اسکندر مطابق با ۱۵۵ از تاریخ کتب تقریر وضع کرده ایم و در جایی دیگر گفته
که وفات اسکندر در سال چهار صد و بیست و پنج بوده از تاریخ کتب تقریر و در موضعی دیگر بیان کرده که اول
تاریخ زرهیر موافق سال چهار صد و سی و هفتم است از تاریخ کتب تقریر و مصنف اغاض الله علیه تاریخ العزیز
در تقویم بطلیوس مجرد ساخته که بعضی از اهالی خان بطلیوس تاریخ سال عمارت اسکندر را استعمال کرده اند و آن بعد از
۴۲۴ سال منصرف است از تاریخ کتب تقریر موافق قول صاحب مجسطی است الا صاحب زیج جدید که
ذکر کرده که اول آن تاریخ دو ساله بوده است از سال دوازدهم بعد از وفات اسکندر که فیلقوس در
شرح زیج جدید از زیج جامع کوشیار نقل کرده که اول این تاریخ اول سالی معتم است از ملک اسکندر
و در آن سال از ولایت خود که مقدونیا بوده بیرون آورده بسیر اطراف عالم پرداخته و آن بعد از ۱۴۳۵ سال
و سیصد و سی و شش روز از بعد اول تاریخ کتب تقریر و حکیم محیی الدین مغربی را عقیده آنست که اول این

اول ملک سولوقس است بن انطیوخوس کرنا انطاکیه تمشام از دو است و اکثر شامات و عراق و مصر و چین
مسخر او بوده و در کتاب منظم البلدان از هیثم ابن عدی نقل کرده که اول کیسی که انطاکیه را بنا کرده انطیوخس است
وان ملک ثالث است یا نجه از اسکندر و از یحیی ابن جرر منتخب المکتبی روایت کرده که اول کیسی که انطاکیه
کرد انطیوخوس است در سنه سادسه از موت اسکندر و تمام نکرده بعد از او سلوقس ولد اکبر او که بالاتفاق
وهب در ایام اخامیه کرده و بنام رسانیده و ذکر کرده که در موضع دیگر از کتاب خود گفته که انطیوخوس پدر او انطیوخس مدینه
بنا کرده و از انطاکیه اصنام نام گذاشته و آن حال مدینه است که سلوقس تکمیل بنا نموده و از ینجهت از اکثر این تاریخ منسوب
بسلوقس باشند نیز موافق آنچه صاحب مجمع ذکر کرده و سلوقس بعد از فوت اسکندر یک و اسطه با و شاه ششم و تفاوت
زمانه یک صد و دوازده سال است که قبل ازین از مجسطی ذکر شد و بر هم حکیم محیی الدین مبدأ این تاریخ بجهار صد و نجبال فارسی
و سیصد و بیست و شش روز بعد از مبدأ تاریخ کتب تقریر است و این خلل نیز نزدیک است بقول صاحب
مجسطی و اهل شام و سریانیین این تاریخ را استعمال میکرده اند و بعد از آن باسم اسکندر تحدیث کرده و بنام او باقی مانده و بمصر
گفته اند که اول و دوم این تاریخ را استعمال میکرده اند و بعد از آن باسم اسکندر تحدیث کرده و بنام او باقی مانده و بمصر
گفته اند که اول و دوم این تاریخ را استعمال میکرده اند و بعد از آن باسم اسکندر تحدیث کرده و بنام او باقی مانده و بمصر
شاپوری که معاصر اسکندر بوده وضع کرده و باسم اسکندر مشهور شده و مانده است تاریخ رومیان زیرا که در هر چهار سال
سال کبیسه نمایند و آنچه تحقیق اقرب است این است که مبدأ این تاریخ بنوعی که گذشت بعد از وفات اسکندر واقع
و بعضی از افاضل ذکر کرده اند که چهار با یه تاریخ را بنام پادشاه مرده وضع نمایند و بعضی دیگر حکایتی نقل کرده اند خلاصه اینکه اسکندر
در اثنای جهانگیری بیت المقدس رسید یهودی از عظمای آن امر اسئل که از رؤسای یهود بودند در آن مکان شریف ساکن
بودند ایشان را امر بوضع تاریخی کرده و بنام خود و ترک تاریخی که از زمان حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام مستعمل
بوده و ایشان علیه تحت عرض پادشاهی رسانیده ذکر را اجابه آنچه که چون هزار سال از تاریخ گذشته و ترک کرده شود و هر
واقعه که در آن هنگام حادث گردد آنرا بعد آخر از سال دیگر که از هزار سال مذکور اند ک و قلیل مانده بعد از تمام آن بود و
تجدید بنام پادشاه خواهد شد و هر آن وقت بیست و هفت سال از عمر اسکندر گذشته بود و بعد از اندک وقتی اسکندر
بناجار گذشته ترک تاج و تخت کرده و روی ببرادر بیقا آورده و بعد از دوازده سال از فوت او هزار سال تمام شد
و چون امر دیگر حادث نشده بود بعد این تاریخ را بنام او وضع کرده اند و بقطع نظر از این جزء اسکندر که مالک
ممالک صورت و معنی بود چنان عظیم شان داشت که هر دو او را بر تنه پادشاهان حضرت ترجیح توانند داد و
تاریخ را بنام او توانند نهاد و موعدی که در فصل سابق مذکور شد این تاریخ مقدم است بر تاریخ عربی ۲۰۲۷ روز و بر
تاریخ یزدجردی بر ۳۳۳۲۲۴ روز و بر تاریخ ملکی بر ۵۰۷۴۹۷ روز و جمهور مجمعین سالهای ماههای این تاریخ را

شمسی اصطلاحی و امّه عیسی که منسوب باکرمنیه و نام ماههای ایشان کرده از وی است و ایام هر یک مختلف است ترتیب است تشرین الاوّل ۲ تشرین الآخر ۳ کانون الاوّل ۴ کانون الآخر ۵ شباط ۶ بشنس ۷ بؤنه ۸ ابیب ۹ مسطرین این تاریخ از چهار ماه سی سی گیرد و آن تشرین الآخر و نیسان و حزیران ۱۰ ایلول است و هفت ماه دیگر سی سی شباط سی و یک بود و شباط در سه سال متوالی سی است و شصت چهارم سیت و روز باشد و در سال چهارم سیت و دو روز سیت و نهم یک بود و آن سالی را که یک روز زیادت کرده اند کبیسه خوانند و از آن تفاوت که در سال کبیسه و شصت و یک روز است و در سال بسیط سیصد و شصت و پنج روز و ربع است الا کسری که آن کسر را بار صاد مختلف یافته اند چنانکه مرتوح بیان خواهد شد و جهت اختلاف ایام شهور در هیچ یک از کتب که بنظر رسیده ظاهر نشد بلکه اکثر محققین تصریح کرده اند که چون ظاهر نگشته و وجه از دو ان کبیسه در آخر شباط را بعضی آن دانسته اند که ایام این ماه کمتر است از ایام سایر شهور و جمعی گفته اند آن ماه با آخر سال طبیعی زیادت چه آخر شباط در این چهار سال چهار طرح خواهد شد طرح سوم سال کبیسه آنست که از تشرین ناقصه دو میه چهار چهار طرح نماید اگر سیم باقی ماند آن سال کبیسه است الا ظاهر و این بقول مشهور است که مبدأ او کبیس همان مبدأ تاریخ زوالقرنین جنانکه از تاریخ عرب و حکیم یحیی الدین مغربی گفته که مبدأ او در کبیس مقدم است بر اول این تاریخ بنو سال و صاحب کشف گفته که مبدأ او در کبیس چهار است پیش از مبدأ این تاریخ بنود یکسال و در سال سیم نوبت کبیس بود و بقول او بدین نحجه از سالهای ناقصه دو میه چهار طرح نماید اگر سه سال یا نه سال کبیسه باشد و جمعی که مبدأ سال تاریخ را مبدأ کبیس میدانند میگویند که در سال سیم کبیسه بدانجه واقع شده که آن کسر از ربع بقلیلی کمتر است و در آن سال نصف زیاده شده و از آن روز کرده اند چنانکه رسم است که روز زیاده از نصف یکی اعتبار نمایند و در مفروضات هر سه نوبت که کبیس شود آن کبیس زیاده از نصف خواهد بود و اوّل سال تاریخ اوّل تشرین الاوّل است و در این اوقات در بعضی از میزان است و بدین روزگار ان اندک تغییری پیدا نکرده تا آخر هزاره ثانیه یکی کسر زاید بر ایام سنه شمسیه حقیقیه که کبیسه ارصاد مختلف است ربع کرده اند و از انجمله مبدأ سال این تاریخ متفاوت باشد و آن کسر موافق نظر بطلیموس کمتر است از ربع شبانروز بچهار دقیقه و جهل و ربع ثانیه و بر حسب مصنف تقدیر است بقدر نه یازده دقیقه بر سه حکیم یحیی الدین مغربی و دو از ده دقیقه و بر حسب بتانی نیز ده دقیقه و سی و شش ثانیه و بر حسب جدید عمر قند ده دقیقه و جهل و ربع ثانیه و بارصاد اهل قتا تفاوتی نکرده در شرح زیج ذکر است نه دقیقه و در بعضی ارصاد دوم آن کسر زیاده از ربع است و در بعضی کمتر و بنابر اوسط آن را ربع کرفته اند و جمعی گفته اند که بعضی از اهل روم آنرا بلغار نیاورده و نقصان ربع یافته اند و اگر چنین باشد سالهای ایشان

نسبی جنبی است و در بطلیوس نیز از خمس منقول است که بر رای آل بسطر و اوقطیس آن کسر زیاده است بچهار یک هفتاد و شش جزوه و نیم از دوازده جزو فاضل هر جزوی بقلی که دو یک گوشیار در زیج جامع گفته که این تاریخ و تاریخ نرسیانیین یکیست و میزان ایشان چنانست که مهر را اسما مشهور و ماهای دیگر را بقاعده کور سنه شمرده اند اما مهر و یکر گذاشته اند اوّل سال آنرا کور آن نزد مرسیانیان اوّل تشرین الاوّل است چنانکه ذکر سنه نزد رومیان اول کانون انشای و آن در این تاریخ بهست دیگر است از جدیر و نشان روز بایر این تاریخ را روز میر و دفتر تقویم عدد آنرا روز نامند چنانکه ایام شهور عربیه را گوشت و آنرا اجداد بعد حول ایام عربیه مقدم بر جمالی نویسند و جمهور رومیان مبدأ این تاریخ مرخوات سال عظیم اختلاف کرده اند و جمعی نزد کیست بعهد اسکندر رومی لهذا مصنف رحمه الله فرموده که مبدأ این تاریخ از عهد اسکندر رومی گرفته و صد و سی سال سلطنت و ولایت او شناخته و قید رومی بجهة اینست که آنچه خود است اسکندر رومی بوده اند یکی ذوالقرنین فعل و آنرا اصاحب سد یأجوج و مأجوج دانند و عدد او مختلف است بعهد اسکندر رومی صد و چهل و چهار یا صد و چهل و پنج گفته اند و اکبر را قبل از حضرت ابراهیم علیه السلام دانند و بعضی او را از اولاد یافث بن نوح شمرده اند و دیگر اسکندر بن فیلقوس رومی که نزدیک بزمان حضرت عیسی بوده و معاصر بوده با اراسب بن داراب و در مجمع البیان در تفسیر کریمه و یسئلونک عن ذی القرنین ذکر شده که بعضی گفته اند پیغمبری بوده و مبعوث کرده حق تعالی او را بر است او مفتوح ساخته بوده و این قول بی بعد و صحیح آنست که عادل و از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بروایت نوذر بوده صاحب گاو حق تعالی او را دست میداشت گفته اند او خضر است میداشت او را و امر کرده بود او را بقتل کافران و او را ذوالقرنین خوانند و دیگر بر یکر گذاشته که او را ذوالقرنین خوانند بدو جهت یکی آنکه در زمان او دو قرن بوده و دیگر وجه تسمیه او بذی القرنین گفته اند یکی آنکه او را دو ضفیره بوده و دیگر آنکه در سرش شبه دو قرن بوده که بهم میرسیده و دیگری آنکه او را مشرق و مغرب تا مطرق ملکه استیلا او از قرن الشمس از مغرب و مطرقش و دیگر بر یکر آنکه در خواب دیده بود که نزدیک بآفتاب رسیده چنانکه گرفت قرنین شمس را در مشرقش و مغربش و روی یا خود القوم خوانده که او را ذوالقرنین خوانند و دیگر بر یکر آنکه زنگانی کرده و در قرن و در ایام عمر او منقرض شده و قرن از اناس بوده دیگر بر یکر الکریم الطرفین گفته اند یکی آنکه او از اهل بیت شرف از قبل پدر و مادر و از صحابه این جمل نقل کرده که او از رومیان بوده و نامش اسکندر بوده و او است که اسکندریه را کرده و در تفسیر قاضی بیضاوی مسطور است که او اسکندر رومی است که پسر فیلقوس ملک فارس از روم بوده و بعضی گفته اند مالک مشرق و مغرب بوده و از ایام مشهوره این تاریخ بعضی مرتبط است بصوم گبر یعنی پنجم و پسر و انفطار اخف هفته است سبد از آن هیشه روز دوشنبه باشد لیکن باید بعد از دویم شباط و قبل از هفتم آذر باشد و گویند در شرف حضرت عیسی علیه السلام گاه روزه

اکبر جد ذوالقرنین او

گویند وصی

آثار باقیه

فرض شده و چون آنروز در تابستان بوده از فرط حرارت باحوال مردم در ایام صیام مشقت تمام رسیده علمای ایشان
در این باب اندیشه نموده مانند سایر تخفیفات که در شریعت مسیحیه کرده است صوم را بنصف روز که از آن
افزوده و بر قومی از ایشان چیزی بر آن زیاده مسلمه و ثابت بعقد رفته ذکر رسیده و در کتاب مصباح المنیره نوشته است که
روزه نصاری سیصد و شصت روز است و لکن صوم ایشان مضابطه است و ابن الکتب این مضابطه را اصل گرفته و گفته
منظوما اذا انقضت وعشرین لیلة الشهر فلا یبق شباط بری فذیوم الاثنین الذی هو بعده یکون بدء
صوم النصاری معتبرا و مضابطه دیگر نیز در آن کتاب مسطور است و این مضابطه چنان است که تا ایام اسکندری را باید
گرفت بسنه متکسره و پنج روز آن آنرا ده و نوزده روزه فرموده اند بطوری طرح کرده اگر ده و نوزده یا کبیسه نباشد و نوزده و هفت باید
گرفت بسنه مکسره و پنج روز آن آنرا ده و نوزده روزه و از پنج طرح کرده اند پس اگر ده و نوزده کبیسه باشد پس
آنرا منتهی شده و آن دوشنبه بود از اول صوم است و از دوشنبه بعد از آن اول صوم است و در رتبه اول
مسطور است که از دوم شباط یا ششم مهران روز که دوشنبه بود اول صوم بزرگ ایشان باشد و بعد از صیام
هفته است خانگی گذشت چهل و شش روز باشد بدانچه گذاشتند آخر این صوم شنبه باشد و عید فطر ایشان اگر
در عنزا و سطیان اتفاق افتد و چنانچه آخر پنج شنبه و یکشنبه را در ایام صوم روزه نباشد و در این هفته از فوت
جوانی مخیر باشند و دو گرسنه از ایام مذکوره مرتبط ایشان بصوم کبیر صوم نینوی باشد و آن سه روز روزه دوشنبه باشد
پیش از اول صوم کبیر بسه روز و این صوم سه روز بود و در بعضی کتب مذکور است که این سه روز را از ایام
کانون الآخر یا مجموم آورده که دوشنبه باشد بعد از نهاده و پنجشنبه فطر نینوی باشد و جنوبی نام موضعی است از کوفه
موافق اینرا در قاموس تصحیح شده و در مجمع البیان مذکور است که نینوی از اراضی موصل است و ابابای آنچه از یونس
بوده افتاده مشهور است که در این روز یونس علیه السلام از بطن حوت برآمده و در ایام خیزی او را دیده مرتب کرده و از
و از آنروزه دو روز دیگر را روزه داشته و حال نیز تا زمان بطریق سنت آن سه روز را روزه دارند و در مجمع البیان
مذکور است که بعد از آنکه حضرت یونس علیه السلام از اعلام قوم مایوس شده و از ایشان بخدا شکایت نمود
ناگاه خوابانده شد از میان قوم بیرون آمده بساحل بحر رسیده کشتی دید و میخواستند که در آن بحر شکافت شود
حضرت یونس بر آن کشتی نشسته چون بمیان بحر رسید ماهی عظیم بدهان گشوده میرفته را التقام نموده داخل کشتی
ساحر کرده تر عجون بر یونس علیه السلام افتاد او را در دریا انداخته و ماهی او را برده و گویند قرعه بنام یونس
افتاده و باو خطاب شده که بطرز تو تحریر یونس است و او طوعا توبت و یونس در جمیع دوران حیات روزه میگرفته
ماهی بوده و ماهی جز تولد انداخته از آنجا جز بطرستان رفته بر جو آمده و او را بر کنار انداخت و چون

از آسمان جو

از اظلال شجره مبارکه یونس علیه السلام بازگشته و نوشته بود اما شجره یقطین شده در ظل آن آسوده گشت و قوم
خبر یافته با حضرت پرسشها آمیز حضرت بیان قوم رفت و چون بطرستان رسید اقصائی بجوفیت در این حکایت قابل
تامل است گویند ماهی باز از بحر طرستان بنهر بزرگ رفته از آن راه تا ماهی دیگر شصت فرسخ مسافت است
و از آنجا تا بحر تلزم و از آن تا بیان و از دریای بیان منبط الوب و از منبط الوب بر جو بدست و الله اعلم عنده الله اما صفا بن
بحر و از آنروز تا یکشنبه چهل و دوم صوم کبیر باشد و نصاری گویند که در این روز عیسی را بر دار کشیدند سواد بیت المقدس آمده
مردم را دعوت فرمود و فتح بقول بعضی روز سه شنبه چهل و پنجم صوم کبیر بود و گویند که فتح بعد از شکاعی بود و آن
روز است که حواریان از حضرت مسیح علیه السلام سؤالها نمودند و او جوابها فرمود و در کتب تفاسیر و سیر مسطور است
و در تفسیر مجمع البیان مسطور است که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام امر کرد بنی اسرائیل را که روزه بدارند و بعد از آنکه روزه
دارند مرتبه مسلمانی گرفته باشند از کدام احدیت بگوید که ایشان سی روز روزه داشته بعد از فراغ از آن گفتند اگر
بگذاریم مردمان گمان کنند که ما را اجری نبوده و طلبه نکنند فرستاده و روزه دیگر فرمود و گرسنگی کشیدیم پس او گفت هر گاه حق تعالی بما دهد
ارسال داده و حضرت پس بما بود چه ذکر در کتب اخبار و تفاسیر یافته نشد و این خبر موافق است یا آنچه سابقا مذکور شد
که روزه نصاری سی روز بوده و ایشان چهل و شش روز کرده اند و فتح گبر فاد گون جا نهاده است و در مجمع مسطور است
مسطور است که فتح عید نصاری است و آن دوازده روز است که گوشت خورده و انظار خایده و این قول نیز مخالف است با آنچه
در فوق مذکور شد که فتح چهل و پنجم صوم کبیر بود و در کتاب مصباح المنیر فی غریب الحدیث تالیف الشیخ الجلیل احمد
محمد بن علی المقری الفیومی مذکور است که فتح نصاری مشتق از فطر است یعنی خوردن و آن روز است که در روز گوشت
میخورند و انظار می نمایند بعد از دوازده روز گرفته و گویند لفظ از مجرد الفاظ مکسوره الاول است که کار مشروح میکنند و جمیع
فتح فصوح است و تسمیه روز عید نصاری بدین اسم جهت آنست که صوم ایشان چهل و شش روز است و روز
بعد از آن که روز چهل و نهم از ابتدا صیام باشد عید ایشان است که فتح گویند و مصرح انجیل است الی در اول فصل
هشتم انجیل لوقا مکتوب است بدین قسم که فاقترب عید الفطیر الذی یقال له الفتح طلب رؤسا الکهنة و الکتبة کیف یهلکونه و بواز
دوم سطر از آن مسطور است که فلما جاء یوم الفطیر الذی ینبغی فیه الفتح فارسل بطرس و یوحنا و قال لهما امضیا
و اعدا لنا الفتح و در اول فصل چهل و ششم انجیل مرقس بدین نهج مکتوب است که و فی اول یوم من الفطیر لما کانوا یذبحون الفتح
و از فحوای سیاق این سطور که از کتب لغت و اخبار نقل شد ظاهر میشود که فتح بمعنی ذبح حیوانات یا چیزها که گوشت آنها
و چون در این ایام صوم از حیوانات اجتناب مینمایند و در آنروز بخوردن گوشت روزه مذکور بآن اکتفا شده و معنای علم
عند الله اصح است و آنروز در جمعه باشد که مجلس و هفتم صوم کبیر است و روز هم نصاری بجهت آن روز عید بزرگ
روزه نخشنه گرفته و جمعه بر دارکرده و روز یکشنبه فتح کرده بعد از چهار روز از قبر برآمد و امید خوف از خواص

معاجیر و حی

استشهاد دوم

دکوینه ۳

یعنی آنکه است و در اصطلاح سقوط حمرات اشارت است بانکه سورت سرما یا گرمای یا به وکتابه از نیکو حمره اول
باب اثر کرده و پرورده است از انعصان و جود و در زمره العقرب مسطور است که آب از زمین سبل بالا کشیده و معین
حمره در زمین اثر کرده و صولت سرمای آن را بشکند یا در زمین از حرارت او حوش آمده و بسمین در اشیاء اثر کرده آن را بگرد
آورده و در تفسیر این ریحان مذکور است که بعضی از سقوط حمرات خفته بطون ارض گرم گشته باعث ارتفاع گاه
گرده و عرب آن را عد کرده از سقوط منازل قمر دانسته و به والی سیاحت این فن ظهور او در گرمی حرارت و برودت
هوا و زمین بیشتر از تاثیر و سیر آفتاب است و آن بکسب تحویل و تقل شمس از درجات بروج و حوض نازیخ زودی را با
سیر آفتاب برد و هر دو اختلاف بهم میرسد اوقات سقوط حمرات نیز مختلف خواهد شد و بعضی سقوط حمرات
نسبت بطلوع کواکب قریب بیت قراس انسان گذرد و از آن بعید بود و اختلاف کلی خواهد داشت و ششم بسقوط
اول ایام عجوز باشد و آن ایام عجوز ختان اند روز باشند که هوا در آن تغیر پیدا میرسد و در تفسیر مجمع البیان مذکور است که ایام عجوز
بدانکه گویند که عجوزی از قوم عاد بعد از انکه هوان خانی سبع شداد اساس عمر ایشان از شداد و عقب نهم شد
کرشته قادر گردانید و نسیمی از ان هر عرصه وزنده و در روز بعقم او را نیز باد ان لاحق گردانید بدانکه عجوز ختان آخر روز
بعجوز مسنی گشته مشتق از عجز بمعنی آخر و اسما این ایام در عربی ایمنت جمع بکسر صاد و فتح حاء و سکون نون با
موحده مطفی الجمر جمع الظعن آمر بالعث محدوده مؤنث معتل مشدد به ایام اول و اباب نعت بضم ع
کرده او که جمع وصبر وه و عجز از اسما ایام عجوز است و صابر العشا و صبر العشا مشدد به نون و کسر با شده و صبر ای و سکون
و جوهری بفتح گرد و صبر بکسر با از ایام عجوز است و محمل است که صبر و بسکر با شده و مطفی الجمر از طفات اتفه
واطفات مشتق است بمعنی خاموشی آتش و مکی الظعن از الکفات الیت هر کجا حمره گفتا قرار داده شود
و کفا بکسر کاف و عد کمشقه یاد شده است گویکی در دیگری پیچیده شده و عقب حمره بان بسته میشود و ظعن بمعنی سیر است
و کفی الظعن گذاشت از انکه مشوره بسکنه بسیر و اداشت جناور بروان فاعل بمعنی مشاور است و مسل بکه اجکه
قبیل مردم کشته بگریز از تکثیف سرما و در شمار یاد کریم بزرگوار یاد تصریح شده که مذاب قوم عاد هشت شب و هفت
بود و انکه در شرح زیج جدید از صاحب صحاح نقل کرده که ایام عجوز نزد عرب پنج است بدین نوع است که جوهری تصریح
کرد ایام عجوز نزد عرب پنج است صن وصبر و اضیعا و برد و مطفی الجمر و مکی الظعن و از ابی نوشت نقل کرده که وصف دوازده
و ای عرب از ان الحمره خواهد این ابیات را کشح العشا بسعد بهمه عبر ایام منهن من الشهر فاذا انقضت ایامها
وصفت صن وصبر مع الوبر و با بکره اضیعا مؤتمر و معلل و بطفی الجمر ذهب العشا مولیا عجلا واقفة واقفة
مسن الجمر لکنه جوهری در صحاح ایام سبعه را مسمی کرده و مکی الظعن هر مقام از کتاب منکور تصریح کرده که ایام عجوز است چنانکه در فصل عشر
باب انکه گذشت آخر ایام عجوز و در فصل صاد باب نون نوشته که الصن بالکسر ان ایام العجوز و در فصل واو باب را گفته که الوبر سبعة ایام

العجوز و در فصل طاء باب عشر گفته که مطفی الجمر خامس ایام العجوز از ابعاد و در فصل نون باب لام گفته که مستقل الکبد یوم من ایام العجوز
و در مقدار ایام مذکور خلاف کرده شد چنانکه گذشت مکی الظعن الزمخشری و از ین مرقوم است ظاهر میشود که ایام عجوز شش است نخ و در زیج زیج جدید
از صاحب تتمیم نقل کرده و کامل لغت گفته اند که ایام عجوز سیت ایام عجوز است و آن آخر زمستان است و در لغت عرب عجوز نیز بمعنی
آخر آمده است و هم میاز آمیلاد و بعضا گویند و بعضی گویند بوضاد و لغت یوما عبارت از لیلی است و او یکی ان نزکیا بوده و در
اناجیل اربعه نیز هر جا از یکی بر میخاسته شده و بقول باره یکان یکی یا عبد السلام یوحنا محمد ان گویند او نجیب مراد میگیرد یعنی الف را
باب صوم و پنجم از نماز گذاران یک شنبه میرود و در زیج جدید خان ظاهر میشود و این یوحنا یکی از یکی دیگر میشود از باب اضداد مشهور است
که یوحنا محمد ان پیش از یکی ان نزکیا بوده و او نجیب بن مسیح میداده و آنچه از اناجیل اربعه ظاهر میشود و یوحنا ان نزدیک میرسد از خواریون فنا
عشر گویند مشکل شد بالفرض المیلاد و میلاد یکی ان نزکیا بالسلام باشد جدید خان از این مصطلحات از اناجیل مستولست و میلاد و یوحنا
مذکور نیز در اناجیل مسطور و یکی از اناجیل اربعه مشهور به یوحنا و دیگری بمرقس و دیگری بمتی و دیگری بلوقا و از هر یک از اناجیل اربعه
تحریر شده بعبارت جداگانه گویند بشارت متی و آن مشتمل بر بیست و پنج فصل است و بشارت لوقا عشر است و مشتمل بر بیست فصل است
بسان عبرانی در اول سال از ملک افلودیوس قیصر روم که بعد از هفت سال از صعود مسیح است بوده و در سال دوازدهم از ملک
افلودیوس قیصر و بشارت لوقا حکیم مشتمل و بخش فصل است و آغاز الف بعبرانی در مدینه مقدسه و یا بعد از صعود مسیح بیست
و دو سال و در سال چهارم از ملک افلودیوس قیصر و نوشته و بشارت یوحنا نبی که از رسل اثنا عشر است مشتمل بر چهل و شش
فصل و آغاز او بعبرانی کلمه اوایل بمعنی فی البدء نوشته و در ملک نیرون ملک روم و اسما رسل اثنا عشر
موافق اجزاء اناجیل اربعه ظاهر میشود و این است شمعون الصفا کیفا در اناجیل بسین اهمله است و در بعضی نسخ با صاد
و او سمی است بیطرس اندراوس برادر او یعقوب بن زبدی برادر یوحنا برادر او و در اناجیل مرقس مسطور است که
مسیح این دو برادر را سمی بانعه بوده یعنی بوانرجس بقبس پرتو نوا میس و در بعضی از اناجیل بمرقوا و در بعضی بمرقوا و گویکی نسبت
قوا یا با اختلاف نسخ سنی مشار یا مبنی با اختلاف نسخ بعقوب بن حلفا ب که موسوم است بتدا و س در بعضی نسخ بتدا
سمعان الفانا یه کذا فی اناجیل لوقا و فاقوه کذا فی اناجیل لوقا یهوذا این یعقوب است و یهوذا هم
یاد از اثل رباح بوزن باشد و آن چهل روز است و بقول الحکیم محمد بن ابی القاسم بن مرزبان یاد است و جوارح جمع جارح است و جارح
در لغت باز کرم است که مرغان شکاری آموخته و بصید گیرند و صاحب صحاح نقل کرده که جوارح شمال جاده است و وصف او از
صاحب جمل التقویم فرموده اند که عرب از طلوع ثریا تا طلوع خرفدر اثران ریاح جوارح خوانند و آن قریب بیکهار ماه است و وجه علی
کرد فصل ۱۴ مسطور خواهد شد عرب منازلی را که در طلوع ایشان در مواسم مطر باشد انوا گویند و رجا الیشان از ابر گاه در غیر
مواسم مطر باشد انوا گویند و رقبا الیشان از ابر گاه در غیر مواسم مطر طلوع یابند بوجوه گویند و ریاح را نسبت بوجوه چنانچه ذکر یابد
غربا که در موسم طلوع عشه و انوا گویند و رقیب آن کواکب سبعه سیارند و منازلی که عرب ریاح را بطلوع آن نسبت جهد صنادیع

غیر مورد

فصل ۲۰

شرقی شمالی طالع میشوند و طرف شمال اگر مطلع بروج است مجاز ابروج گویند و سیم فوز اذکران فوز ناگویند صاحب کشف
زیج خاقانی یاد کرده و آن بعربی زوج و کران است و تفسیر این بکج آنست که بضاری در صبعد است خود تصریح بعضی تمام انصاف
داشته بهمه روز و زنی که منسوب باو باشد نام او ذکر نمایند و در روزهای عیدان نادر و زنی که نسبت باو کرانشخص دیگر است مثل اشخص
اول صدر حوض را دارد تف باشد باسم آنشخص موسوم نمایند که نسبت دکران او باشد و عرب ذکران آن نامند عرب عید و نوروز
تقدم اول آبا جوزا باشد لتصحیف تفریح کرده اند که با جور و با جوز ابرون نان عاشورا و هاشورا رایت که ماست در بلوزه از مولدا
و بحرانی که مستولی طبایست و آن عبارتست از تغییری که دفعة در مرض حادث شود طبایعی را از امراض حاده از
با جوزا ماخوذ است و بقول بعضی تف یونانی است بمعنی زور گذار آنچه در آن هفت روز باشد و آغاز شکستن
گرمابه و از این ایام استدلال بحوالی یا فی سال نمایند و از تقدیم یا تاخیر بحران تفال کرده اند که کلام با جوزا هفت روز باشد و با جوزا از
بحران است و آن بمعنی است جامع اصاب بجزء از ان ایام را حوال شهور حنیف و شتا حکم نمایند حنابله روز اول را فترین اقبال
دانند ثانی را ادبار ثالث نشریف الی یا دوبار ترتیب تا آخر و هر چهار روز یکی بر جهد آید از صبح یا دوبار ان در آغاز که در آن حکم فرمایند نیز
چنان باشد و بعضی از روز اول با جوزا حکم بر بدست بودن آفتاب در اسد فرمایند و از ثانی بر سنبله و بدین ترتیب تا
هشتم کز ان حکم بر احوال ایام مکث آفتاب بر حوت نمایند و هر روز یکی را دلیل ان آفتاب در برجی دانند و از اصحاب
حل التقویم نقل است که در اول این هفت روز نگرباد وافر باشد زمستان آن سال اول سرد بود و ابر باد و فر باشد و اخصب
خشک گذرد و اگر در آخر این هفت روز باد وافر باشد زمستان آن سال اول خشک گذرد و آخر سرما ورم باشد و اگر تمام
هر هفت روز باد وافر باشد زمستان همه سرد بود و بارم گذرد و در بعضی کتب مذکور است که صعریان از ایام با جوزا
استدلال بر احوال زراعت و محصولات نمایند اول آب موسوم بمارت مریم است و شاریج زیج جدید کفته
کرآنرا صوم السید و نیز خواندند ارت یعنی سیده است در بعضی سیده و ششم همین ماه را عید یحیی گویند بکنان بعضی از ما
در این روز مسیح علی نبینا و علیه السلام از میان ابر بر حواریان تجلی کرده موسی را با خود ظاهر ساخت و از زیج موزل نقل کرده
که تجلی عیسی و حضور موسی و الیاس با او در طور سینا بوده و در فصل نجاد و سیم انجیل متی مذکور است که عیسی بطور
صعود بر دیوخا برادر شمعون با کمی بس بلندی برده و بر ایشان تجلی کرده و رویش چون آفتاب درخشان بوده و جامه
سفید داشته و موسی و الیاظاهر شده با او محاطبه کرده اند در آنجا و انجیلی در فصل ۱۲۸ انجیل مرقس نیز مذکور است
و با نزدیکی این ماه فطر مارت مریم بود از سیقرار صوم مارت مریم ۱۴ روز باشد و بعضی با چهل و ششم
بر اختلاف روایتین منقول بحل این ذکر باست دیزدهم ابریل عید الصلیب است و بقول کوشیار روحیم یکی از اصحاب او
تفسیر این عید آنست که زنم یهود و عیسی علیه السلام را از ایشان پنهان شده بود او را بدست آورده و بدلالت یکی از اصحاب او
در روز مجهم صلب کرده و از اینجهة الصلیب موسوم نموده و بعد از ان یکی از ملوک روم به بیت المقدس آمده آن

جوبی که مسیح علیه السلام بآن صلب کرده بود بدست آورده بکنیسه وضع استبناه برده که از استه از ان جوبی که مرده
زنده شده مطلوب را حاصل کرده و از آنرو در اکثر این جوب بدست او آمده عید کرده و بعید الصلیب مشهور شده و بعضی از
اهل احکام از عبد الاشرین الاول پنجروز اول این ماه کرده روزی معین نباشد از ایام اسابیع استدلال بر بعضی امور نمایند و ما
جدولی آوریم و مختصر بر ان امور و الحمد لله تا اینجا این مجموعه جامع اگر فنون این علم باشد انشاء الله تعالی و حمد لله این است

ابو از اکتب سیر و تواریخ ظاهر میشود و این است که بعد از تاریخ فرس که در میان
میتوان تجربه افتد بست بر تاریخ نطقی که بعد از این مذکور خواهد شد استشهاد او دوده رنان جمشید بوده و در بعضی از کتب
بنظر رسیده که واضع این تاریخ کیومرث است و او بقول اصح نخستین کیانی است که در عراص اقالیم سبعه بر تخت
آرامست و نوآخر در بر صاحب کلابی از است و از اولاد ارفخشد بن سام بن نوح است یا ولد سام بن نوح
ابو الملوک گویند جناکه از فخشد را ابو الانبیا گویند و بزبان عجم آدم اوست و او را اهل شاه گویند چه بکمان ایشان از کهل
حاصل شده و بعضی او را از اولاد نیشان بن انوش بن شیث بن آدم دانسته بنای اشعار بقل از دو رسم پادشاهی نموده جوان او
او سنده دولت و سلطنت را است بر جهانیان حضرت بر نشست خواست که ایام و شهور و اعوام را بوضع
نامی که اراده دوضع تاریخی کند نامگذاران این چهار دو او را بکار آید و حساب و شمار ایام گذشته تواند نمود و بنا بر این مدت
دور آفتاب را بگرفت خاصه خود که سیصد و شصت و پنج و ربع بر حسب کیسال خواند و از آن اوا از دو بخش
راست کرد بر بخشی بی شبانروز رسید و پنج روز و ربع بر حسب باقی ماند و بعد از آن سال را نوروز سلطان کرد که
آفتاب بنقطه اعتدال ربیعی که اول حمل است قرار داد و چون ربع یوم در نخستین بار کرد حکم ناقد آمد چون یک انگشت کواکب
صاوبر سر آفتاب در نقطه اعتدال بوده و از ابتدای آغاز حرکات آفتاب و دیگر آن از کواکب و انگشت شده و ست از روز
جدا شده و انجنین بر طرق صحیح نیز روایت شده که در مبدا حرکات جمله کواکب در نقطه اعتدال جمع بوده و از آنجا آغاز حرکت
کرده اند و هر یک از حصص دوازده گانه را نام فرشته که بعقیده فارسیان بفرمان خالق اصل و جهان مامور و قفت
جهان اند موسوم کرده اند جنانکه از موبدان و دانایان فرس منقولست که یزدان بیک داده او را نه فرشته است کاشته
بر جهان چهار فرشته را بر چهار حد کیهان فرمان روا کرده تا امر مناز اکذ نمایند گذاشته بنا خلاف بساحت اقالیم آمده در
چهار دیگر را امر کرده که در آسمانها دوازده سپاهی که دوده و شمر امر مناز اطاعتی دوده و اند و چهار دیگر را بر چهار طبع جهان گماشته و
فناء موکل کرده تا امتزاج و ترکیب عناصر را باهم ترتیب و نظام داده و چون روزگار باقی ماند نگذارد آنچه در وزیده نام گذاشت
و آن ربع که فاضل آمده در مدت یکهزار و چهار صد و شصت و یکسال یک شد یعنی جوان از مبدا تاریخ نخستین باز
مذکور گذشته و تحویل آفتاب بنقطه اعتدال هر روز اول از بخش نخستین واقع شود و بدین مدد و دور یعنی آفتاب از ابتدای
یکی دور خاصه که بگردش اوج دور گذرد قریب سالی که سیصد و شصت و پنج روز و ربعی است یا نام رسد و یکبار از
ابتدای دور اعظم که ۱۲ سال بهار و زنوروز بعد و کیومرث این مدد بر روزگار دراز بنیاد بخش کرده و هر بخشی سیصد و
پنج سال و ربعی و آنرا اعمال بزرگ نام کرده و رسم عرف فرس آن بود که جوان دور بزرگ نهایت میرسید نوروز اعظم
بی ضدد بنهایت میرسید تعظیم افروز و آیش از بخش میکرده اند و بخشی بگذرانیدند و نوروز کوچک را که
عبارت از تحویل آفتاب بگذشت باشند نیز اعظم میداشته اند بلکه تعظیم روز بخش اول سال کوچک خواه بار و ز تحویل

بنقطه اعتدال موافق باشند باقی میشود افتد از این کلام ظاهر شد که نوروز نزدیک و پنجاه و سه روز از اول نوروز بزرگ که
عبارت باشد از صدور نزدیک دوازده آفتاب بنقطه اعتدال نقلی خاید و همان روز از روز اول بخش نخستین از دوازده بخش
نخستین از دوازده بخش سال کوچک باشند و چنین روز پنجشنبه نوروز است و در مدت سال ۱۲۱ یکبار تجدد
بشود و دیگر روز نیز که آفتاب بنقطه اعتدال نقلی خاید بگذشت خاصه خود و آن در هر سال یکبار بوقوع می انجامد و آنرا نوروز است
که در این روز جشن عید اعظم و تعظیم می خاید و دیگر روز نخستین بخش از دوازده بخش سال کوچک بعد از اول ماه فروردین گذارد هر
سالی بنزول مجلس جشن بجهار صد و شصت و پنج و ربع و آن روز است و این روز است که در بعضی بلاد و فرس
مستمر است تعظیم آن می خاید و هوشنگ و طهمورث و جمشید بر ترتیب بجهار دیگر بیرون پادشاهان
گذاشته رسم کیومرث را مستمر داشته تعظیم افروز کرده اند نامونیت و ازاین روز بسنت کار میکشید رسید و او در کیومرث
با برادر زاده او ست و بهر تقدیر بعد از ظهمورث او ملک چهار صد جهان بشر و جم او در اسلیمان و اضعه جانکه در شاهنامه
حکیم فردوسی طیب الله مضجعه بزبان زال گوید که جمشید با فخت و آفتاب بر بهران ادهم خاوه و بر پری و دیو و مرد
در بعد استطلت جمشید از دور بزرگ کیومرث وضع کرده بود هزار و چهل سال گذشته بود و بعد از چهار صد و بیست و
نهال که در بانام رسید آفتاب در روز اول فروردین بنقطه اعتدال تحویل نمود جمشید امر کرد که از آن روز جشنی
عظیم کرده و از نوروز نام کرده و جشید بر سم کیومرث بر داخت و در بعضی تواریخ مسطور است که این جشن در چهل
سنه اصطخر فارسیان بوده که از نیاکان اوست و لقاء عدالت و رعیت نوازی این روز از او بنظهور رسیده رسوم
و قواعد نیک بنیاد نهاد و ابواب احسان بر وجنات حال عالمیان گشاد و در روز نوروز مرد و کهر سال گرفته در این روز
جشن خاید و آنرا نوروز نامونیت بر دور بزرگ رسید که از نو جشنی آغاز و جهان جام نو بنیم رسیده گشته
ضحاک عوانیا تامیر که بعضی او را بوده و بعضی خواهر زاده جمشید دانسته و او ظالمی بود هشتم و سفاکی شوم که اگر قواعد دور
آفاق جهان اختلال یافته از دست بر هم ساخته گشته بر هم ساخت و در سایر ضمن جمشید رکیت و از صولت
شوکت بافضایل و الایات بهره کرکیت و ضحاک فرا تخت نشانی بلاد کرده الرجه نوشش را امر از سال نگذشته
پیش از وی خود و فریدون انتقام کار او لاد جم است بعد و ست کاوه آهنگر اصفهانی بر کار ان در رسیده بر کار
بسیار دان بار چهل چاه نه خروج کرده ضحاک را در دیار مازندران گرفته و ملک تاج و تخت و دولت و بختیاری کرده بر
سال یکصد و شصت و پنج چهارم از بنیاد شاهی او در دوم بهر بنام رسید و بر سم آفرید و ن جشنی عظیم ساخت
طوطا را جمشید بر داخت و او السلطنت و نصف او اخت و بیکر طوطا را جوان بخش بآیش عدالت گداخت و دین فرزانه
بگیک از فرمانده ان عالم رعایت امن تاریخ نو تعظیم نوروز بنیاد نهاد نوبت سلطنت بگشتاسب بن لهراسب
رسید در آنوقت نصد و چهل سال از دور سیم گذشته بود و اول فروردین بتحویل آفتاب بیرج حمل موافق بود

کنشاسب گفت چون برج سرطان طالع سال عالم است و وقت رفع مخالفات مشتری در مکان رسیدن اکثر
میوه است مناسب آنست که تحویل آفتاب را با اول برج سرطان نوروز دانسته آنروز را تعظیم نمایند و اول
سال دانیم که بزرعایا و مزارعان ایصال خراج آسان باشد و بدین نجهة در آن تاریخ نوروز را اول روز می گرفتند آفتاب سرطان
تحویل نماید گرفته حکم کرد که نجهة ربع روز می گویند از برای آنست که هر صد و بیست سال یکبار یک کبیسه نمایند تنوع کبیسه این
بیان آن خواهد شد وجود از کنشاسب در نشان او و شیر بانجان که اول ملوک ساسانیان است و آن گروه طبقه
را بجود از ملوک عجم فزاد و شیر بادشاهی بود عاقل کامل خردمند و رزانای عدالت یار و بعضی گویند گرازملوک که پرتش
واجب اقلیم وسط گشته اند یکی او دست مراعات امین و صنعی که کنشاسب کرده بود بعمل آورد و هفده کبیسه
کرده جشنی عظیم نمود و این رسم مستمر بود تا دوره روزگار انوشیروان بن قباد بن فیروز که اصل ملوک فرس و خصوص بکلدم
ولادت فی زمن الملک العادل است که از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وارد است و او را کسری خوانند
مطلقا و کسری بمعنی کبیر و کسر کاف هر دو وجه و فتح را مرجب حشو است جون بادشاه مذکور قصد ابن را کرد تشتی بزر
او ان فخر را است با نام صاحب جشنی عظیم کرد و آئین گذشتگان را در روز بجای آورد لکن کبیسه نکرد و گفت
نوروز اصلی نیان است بجه فرودین است که آفتاب در حمل باشد و بگوید و جم و فرزندان قصد کرده اند
جعل آنرا بجهة دست از کبیسه برداشته بدین سبب اوقات فصول نسبت بشهور مختلف شده ان است
ایزد هر باب وضع تاریخ فرس بنظر رسیده و در بعضی کتب دیگر مذکور است که ذات فرس آن بوده که بهرکاه
نشان دولت ملکی از ملوک اصفهان منقرض گشتی و دیگری بر سر اجله غارت بیادشاهی نشستی تاریخ را از جلوس
از جلوس او گرفتندی و این رسم مستمر بقیه نوبت بهرامی بن یزدجرد بن شهریار بن خسرو پرویز بن هرمز بن
انوشیروان رسید بهمان رسم معهود تاریخ را بنام او کردند و آن روز نسی شنبه بود موافق بیست و دویم ربیع الاول
سنه احدی عشر از هجرت مقدسه و موجز است از تاریخ مذکور بلیه هزار و شصد و بیست و چهار روز
۳۶۲۳ و از تاریخ ذوالقرنین ۳۴۴۳۲۳ روز و نوروز خوانند الطبع ملد و تاریخ مذکور مقدمست بر تاریخ جلالی بـ ۱۰۷۳-۱۰۷۴
روز و نوروز خوانند الطبع ملد و تاریخ مذکور مقدمست بر تاریخ جلالی بـ ۱۰۷۳-۱۰۷۴
بترتیب مروشاهجان جد صنی که از دولت سپاه اسلام گریزان بود و خود کرده و بیاد داده و مدت دولت فرس بر
بزوال نهاده و دیگر بیرون از اسلاف بیادشاهی نرسیده مگر بجده تاریخ نمایند تاریخ مذکور که در عهد او بوده و مستند باسم او بیاد
مانده و دیگر بیرون از اسلاف بیادشاهی نرسیده مگر بجده تاریخ نمایند تاریخ مذکور که در عهد او بوده و مستند باسم او بیاد
و الفضل للمتقدم نیابت اسلامی بر آن موضوع است و درین زمان سال تاریخ را سیصد و شصت و پنج روز و ربع استعمال
نمایند بجه قاعده کبیسه بیشتر ازین متروک گشته بجهة ابن نیز اعلاء و آن واقع شود پس سنین این تاریخ چنانکه گذشت

اصطلاحی باشد و مشهور نیز شمسی اصطلاحی و بعد نام ماههای سریانیان بعینه ماههای فارسیان این است بنوعی که در فصل مذکور
مذکور شد و اضع این تاریخ ماههای سریانی را بنام فرشتگان موکل بر عالم موسوم ساخته و وجه تشبیه بعضی بنوعی
کرده اند بنظر رسیده جنان است که در ذیل هر ماه گفته شود می یابد ماه بنام آسکه و در او سه کلمه و در آنها نامی نیز
ساکنه و دال مهمله مکسوره و یاء و نون که عجم نام فرشته است موکل بر ارواح و قبض آنها در فرهنگ میر کمالدین الخو
مسطور است که نام فرشته است حارس بهشت و مدبر امور و مصالحی که در این ماه و روز فرودین و کبیسه از این مذکور خواهد
بود مستحق است و گویند فرودین زبان بعضی آنست که در این آن ماه است و گفته اند مستعار نیابت باشد و در بعضی نسخه
مشهور است و گویند فرودین بار سی آمده جنانکه حکیم فردوسی گوید دبیر و نجسته فرودین سرامد بر از لاله بینی زمین
و بهمان وجه که سابقا مذکور شد جون در همین وضع مشهور این ماه بدایت تحویل آفتاب در محل موافق بود و گاه گاه فرودین
گویند و درست بودن آفتاب در محل خود امنه جانکه در همین نسخه که نوشته شد مذکور است باقول معتمد و در
مهملة ساکنه و دال مکسوره و همین آن ماه و جهان دوی جون همشت است جه اورد در لغت فرس بمعنی ماند بود و این ماه و سط بهار و طا
نوست و نشو و نمای زمین و آثار و نام فرشته است موکل بر آنش و در فرهنگ مذکور است که موکل بر کوهها
و در بعضی امور و منفعة و این ماه مستحق است و دت بودن آفتاب را در برج ثور نیز اورده و بهشت گویند و در فرهنگ
مذکور مسطور است که این ماه را اردی نیز گویند ماه باغا مخطوطه مد و را مهمله ساکنه و دال اول مفتوح و ثانی ساکن نام
فرشته است موکل بر ماه و امور متعلقه و این ماه مستحق است و دت بودن آفتاب

سیصد و نود و نج یزدجردی برنهصد و بیست افزوده میشود ۱۳۵۵ سال خواهد شد و از روی ایشان ۸۵ سال
کمتر خواهد بود پس باید که هزار سه چهار صد و شناد و نه هجری دری رود و بکسی بانتهاء سیده باشد و بعضی از شراح چی
فصل ذکر کرده اند و چون این قول بر بنیاد نادرست است بگمان آنکه اگر نخست مسترق را که میگویند که در آخر آبانگاه واقع
شده تغییری و هم خللی در دین ایشان هم خواهد رسید تغییر نداده اند و چنین نیز مناسبت ایشان کرده و بخمان بقاعده
مقرر بر آخر اسفندارمذ ماه می افزایند که ماه آخر است و در شرح نهج البلاغه مکرمه تغییر چنین مسطور است که فرس
آخر سال پنج روز نمی افزودند جنانچه عادت اعراب و میان است بر آنکه که ملک فرس معاودت میکرد در هر روز نصوص مکتب
در بعضی نصوص مسطور و بلسان خاص پوشیده در بیابان صحبی نوشته و گویند از هشت ملوک فرس را بر تغییر گذشته
تغییر بقواعد این رسم اداء نهاده اند و بعضی گویند که چون هر روز از روزهای ماه ایشان را هر روز از خمسه مسترقه نامی دادند که
باعتقاد ایشان اسم ملکی است جنانچه مذکور خواهد شد و از روز نوزدهم خاص بود و هر گاه که پادشاه فرس در هر
چهار سال خواسته زمان ایشان صحیح می افتاده و این هر دو وجه بیکدیگر نزدیک است و این مقالات ظاهر سست که در بکسی
گفته اند و حساب سال است نسبت بدور اعظم ایشان که در نزدیکان چنین نهاده اند و بیان حمل بجه جنانچه در صدر این فصل ذکر
شده نسبت و یکسال تفاوت دارد و وجه تفاوت آنست که چنین اند که ایشان در هر چهار صد و سی و چهار سال هر سال
پنج روز را که زیاده بوده بر عدد سیصد و شصت و پنج تمام سال حوالی میکنند و در آفتاب نفوذ جا بمنظور رسیده است و نادرست
مذکور تحویل آفتاب بحمل اول فروردین واقع می شده و در زمانیکه هر صد و بیست سال تمام میگشته اند
پنج روز خمسه مسترقه را این افزوده اند و در مدت ۱۴۶۰ سال پنج روز در پنج هفت هزار و ششصد و هفتاد و دو روز پنج
شبانروز نیست رکسیت و یکسال باشد بقدار سیصد و شصت و پنج روز و ربع یکسال این است جهة تفاوت این
این بوده و در اوراق سابقه ظاهر ساخته ایم که فرس گذشته اند و احادیث اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم اجمعین و اکثر
و بعضی نصوص از فضل صلوة و دعاء آن ثابت شده است که کوم روز است چه بعضی را گمان اینکه روز نیست که آفتاب قبل
از نصف النهار آغاز فرود آمدن بحمل نماید و بعضی گویند اقول فروردین قدیم است که حالت گذشته مطابق است با روز ۱۵
شهر رومی اطرام سنه ۱۰۲۶ هجری و آفتاب در نهم درجه نیزان است و این باهمار اتقدیم قدیمه گشته نازاه باهمای ملکی که بعد ازین
مذکور خواهد شد تغییر یافته فهمی نماند که وجه باب تسمیه شهور باسماء معینه آنچه در کتب قوم بنظر رسیده و این است که در
ذیل اسم هر ماه نوشته شد و شیخ صدوق رکن الاسلام محمد بن بابویه القمی نور الله مرقده در کتاب مستطاب عیون
اخبار الرضا و آن کتابی است که باسم صاحب کافی ابن عباد رحمة الله تصنیف کرده و مشتمل است بر اخبار و
احوال و احادیث منقول از حضرت امام الانس و الجن علی ابن موسی الرضا علیه السلام و کتاب علل الشرایع و اخبار
کرده از امام همام علی ابن موسی الرضا سلام الله علیهما خلاصه حدیث مذکور و مکتوب است می نماید شیخ فالیفه رشاد ابه از

احمد ابن محمد ابن زیاد جعفر الحدایه و او از علی ابن ابرهیم ابن هاشم و او از ابو القاسم عبد السلام ابن صالح هروی از حضرت امام
ثامن علیه السلام از پدر و او از اجداش قطب عداد اصطفا موسی بن جعفر از والد ماجد جعفر ابن محمد از آباب
فرخنده اخترش محمد ابن علی از سیده العابدین علی ابن الحسین از شمس فلک امامت ابو عبد الله الحسین ابن علی
علیهم الصلوة و السلام که مروی از اشراف نیم که اورا نام عمر و بوده سه روز قبل از شهادت حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه بخدمت آنحضرت آمده عرض کرد که یا امیر المومنین مرا آگاه فرما از اصحاب الرس که در قرآن مجید اشاره بایشان
شده که در چه عصر بوده اند مساکن و منازل ایشان کجا بوده و چه کس پادشاهی ایشان تمام داشته و حضرت ثانی
الزهرا بایشان پیغمبر فرستاده یا نه و باعث هلاک ایشان چه چیز شده و بکدام چیز ناچیز گشته اند امام المتقین صلوات
الله علیه فرموده اند که از من سوالی کردی که پیش از تو کسی دیگر از خلقت آن حال از من سوال کرده بود و بعد از من نیز کسی از تو نخواهد
پرسید جنانچه حدیث نکرده باز از من مپرس و در کتاب خدا که مستقر و مستودع است راه بیان است اینی نیست مگر اینکه من دانم
آنرا و شناسم تفسیر آنرا و اینکه در چه مکان نازل شده از سهل یا جبل و در چه وقت از روز یا شب نازل شده بدرستی
که در خاطر عاطر سپرده است و اشاره کرد بسینه مبارکه خود و لیکن طلب کننده گان آن کمتر و زود باشد که بپرسیدن آن
که قدرت بر استیفای علم از من دارند جهان مرا نیابند بعد از آن از من مپرس که قصه اصحاب رس چه شنیدی بر اهد
نبی گرایشان گرمی بودند که بعبادت در خفی قیام و استشفاء و از آشامیدن در خفت میکشیدند و آن در خفت صنوبری بود
که بانشان بن نوح علی نبینا و علیه السلام غرس کرده بود بر کنار چشمه که آنرا رس شاب میگفته اند و آنچه بعد از طوفان
جهة حضرت نوح جوشیده ظاهر شد و بعد از آنکه آنقوم را اصحاب رس میگفته اند که پیغمبر خود را در زیر زمین چنان نخوهند
و در قطع این واقعه بعد از سلیمان بن داود بوده و این قوم دوازده شهر و داشته اند بر کنار نهری موسوم بهرس در بلاد مشرق
تسمیه آن شهر بر رس بجهة آن بوده که منسوب بوده باین قوم که موسوم اند برس و امروز در علم شهری از آن شهرها زنده گی میکنند
از آن روز تا بدینه عمر روزگار نیست و نام جدان ایشان اینست ۱ آبان ۲ آذر ۳ دی ۴ بهمن ۵ اسفندارمذ نزال
مجمع ۶ فروردین ۷ اردیبهشت و در نسخه دیگر اردیبهشت بحذف دال ۸ خرداد و در نسخه اردا داد بهزه ۹ مهرداد و در نسخه آخرش نزال مجمع ۱۰ تیر ۱۱ مهر ۱۲ شهریور و اعظم عداین که مستقر ملک ایشان بوده اسفندار بوده
و آن ملک را از کودن نامبرده بن ساسان و در نسخه سادین نمرود بن کنعان که معاصر ابراهیم علیه السلام بوده میگفته اند
و در خفت صنوبر موسوم بشاه و در خفت و چشمه روشناب دیدن بدینه بوده و در هر بدینه نیز از تخم آن درخت غرس
کرده بوده و در خفت صنوبر بزرگ در غایت رفعت رسته بوده و آنقوم آب چشمه و انهار را بر خود حرام میدانسته اند
و از آن نمی آشامیده اند و بعد و آب دهن افعی خود نمیدانده اند و کسی را از آن آب نمیخورده اند و اتفاق میرسانیده اند
و میگفته اند که از این آب حیات خدایان است و سزاوار نیست کسی را که از آله ما چیزی نمی خورد و ایشان در دوازده

درین روز سفره کردن و جامه نو پوشیدن و بهتر از ان و دام یکی از ان و طهمورس است و گذاشتن ... در طی اسامی شهور مذکور
شده که بزعم عجم نام کدام فرشته است و چون نام این روز با نام او موافق است فارسیان درین روز جشن میکردند
و عید میدانسته اند و گمان داشته اند که این روز خاصیت تمام است در کشتن کیاهای سودمند و تخم دادن به از
جبال داده و به ورد و خسها ساختن و بجای کردن و نیکست جامه بر بران و بوشیدن و ناخن چیدن و تراشیدن معمولی
عادت کردن و این روز را ابهنج نیز گویند و عادت فارسیان بوده که درین روز انواع کوشتهای پخته و نمک
بهمن سرخ و سفید را بر طعامهای پاشیده و بهمنین را اصطباح کرده و بیانات و فقه مجوزه افزوده و بهمن سفید را ابشیر نیز
نامیده و از استعمالی نوشت حایط میدانسته اند ... در ذیل شرح شهور مذکور شد که نام کدام فرشته است
و این روز نیز جشن بوده و از آن جشن اورا بهشت گمان کرده اند و بعقیده فارسیان درین روز بعبده و آفتکه و رفتن
و حاجت خواستن و نزد پادشاهان در آمدن و بجنگ و کار زار شدن نیکست ... این روز نیز کاه نوانی اسم شهر
و سوم جشن فارسیان است و کویند و اراب درین روز تولد یافت و مذکور شد که نام کدام فرشته است در
ذیل ذکر شهور ... این روز همان نسبت جشن فارسیان است و کویند نیکست درین روز جامه نو پوشیدن
و داروی خوردن و در خت نشاندن و انکه اسم کدام فرشته است در ذیل شهور مسطور کشت ... و از انجواه کمان
تیز کویند و همان قاعده کرفتن جشن فارسیان است و کویند طلب حاجات و امانی شاید و رفتن بخواستن بزر
درین روز خوب است ... و از انیز بقاعده مذکوره جشن نامیده جشن نیلوفر کویند و بعقیده ایشان
هر کس درین روز حاجت از بزرکان خواهد روا کردد ... کویند نام مقدس جناب باری تعالی شانه است و در
ماه ... این روز جشن مثال باشد و کویند نیکست درین روز از بهر مذرستی خود و فرزندان صدقه دادن و کویند
نام فرشته ایست موکل بر امور متعلقه این روز ... تصحیح این لفظ و انکه نام چه فرشته است در ذیل خرداد
شهر رشد این روز همان قاعده جشن فارسیان است و از جشن کویند و بعقیده عجم نیکست این روز بزر جشن
سزاوان و ناخن چیدن و با آتشکده رفتن ... در ذیل لفظ اهنود تصحیح لفت و معنی آن کشت و این روز بزر جشن
باشد و کویند زن کرد او بر اب بن طهماسب تبریزی فایده و اخترین ملوک طبقه چهارده ایان است درین روز با
آزاسیاب صلح کرده ترک جنگ نمود و از آن ملک خود بیرون کرده و درین روز از بهمن ماه سیع سال یا هفت
سال کوباران نباریده بود باران عظیم منقاطر کشت و این روز را پارسیان مانند نوروز و مهرکان تعظیم نمایند و بقبول استیان
نیکست درین روز حاجت خواستن و سلاح خواستن ... آنچه در فرهنگ ذکر شده با دال معنوح و واو
معدول است و مخور بضم خا معجمه است و واو غالبا علامت ضمه باشد که درین لفظ و نظایر آن چون خورد و خوش
و غیر آن ثبت میکنند و خور در لغت عجم بمعنی روشنی مغرط است و نام تیر اعظم است همان سبب روشنی

بسیار و جم در فرهنگ است که نام فرشته ایست موکل بر آفتاب یا قرص آفتاب یا امور و مصالح متعلقه باین روز نیز
بعبده داده است ... ماه نام فرشته ایست موکل بر ارزاق و خوبان موکل بر قمر و امور و مصالح متعلقه باین روز و ماه و دولت
فارسیان مرادف شهر است و نام فرشته است چنانچه خور است و شهر و مه نیز و تیر در لغت فرس بمعنی ماه کویند
چنانچه مهاه و ذر ماه البصره و دیکر ماه الکوفه کویند ... تیر لفظا معرب اسم فرشته ذیل تحته او شده و این روز از روز بخش و تحقیق
و بقاعده معمول روز جشن فارسیان است و کویند خوب است درین روز دعا کردن و حاجت خواستن
و کویند درین روز از اسیاب ترک که در عهد منوچهر بر بلاد ایران مستولی شده و او را و یکی از قلاع رستمدار
حوالی طبرستان بنا کی از قلاع طبرستان باختلاف فراوان محصن کرده بود و صلح واقع شد و درین روز از بخش
بعنه کمان تیر از آمل بکجون انداخت و آنجا کز تیر او رسید حد فاصل ایران و توران شد و فردوسی او را ارش تیر
انداختن او کوید ... بس ارش سی کز تیر خدنک بازیدست ... کمان را بمالید و بکشاد شست ... چند اخت تیر بقوت عمود
کام ... برانسان جهان بخش سزد و اقتدام ... و پوشیده نخواهد بود که از آمل طبرستان تیر باموی چکونه انداختن امکان
کمال و حرفیست بیرون از دایره خیال و از حزاقات عجم است یا مزیت یا کذب مراد آمل حوالی چکون است
و در نسخ بعضی صاحب فارس آمل در سه لغت کیل جوهر است که بعضی آمو کویند و صواب آمل است و این قابل
اعتبار نیز از انجا که از متاخرین و در این جزو ظاهر جنبه دور است و در فرهنگ هست که با جشن این روز از نخست و جشت
نجاست یافته و این روز را مانند مهرکان و نوروز مبارک کیرند و این خلاف آن چیزیست که در فرس مسطور است
کرد روز بخشی است چنانچه در بعضی کتب تجوی است ... جشن بضم و جیم و سکون و او و شین معجمه و کویند آن نام فرشته
موکل بر بهایم و امور متعلقه باین روز ... مهر با اول مفتوح کویند نامی است از نامهای جلیل الاخیر و کویند نام فرشته
موکل بر امور متعلقه باین روز و این روز از ماه دی جشن مهان و این روز را جناب مبارک کیرند و کویند این روز
نظام کار و نیدمان بوده و او بر کاه نشسته و درین روز صورت از خیر سازند یا از کل و آنرا در انکه را بهند و خصومت
فایده جانکر کوک و سلاطین را از کار بانش بسوزانند و محول عجم درین روز نیک است صدقه دادن و نوزه مهرکان
و کویند روشت درین روز از ایران بیرون رفته و شواجم اخیر زاد و سنطوطیات خود ذکر کرده اند و بزعم مهان بر
در باره این روز سب خورد و نوکس بوده تمام سال او بخیر کذرد و راحت کذرد و کویند درین شب نوکس
و دود کردن تمام سال ایمان باشد از لغط و دور ... بشر مهر ... در ذیل نخواهد شهر رمذکور شد که کمان از نام کدام فرشته
و انند تصحیح لغت سزد و بقاعده معوزه مجم این روز جشن است تهاب اعظم جشنهای ایشان است بعد از
نوروز و مهرکان چنانکه مذکور شد و باشند مهرکان خاصه و مهرکان عامه و کمان کویند درین روز از دو سبح نوشتن
بکستر انیده و اجاب او را معوزه واجع کرده اند و درین ... ملائکه باری کماده اند که مؤمنان را از قتال و هلاک و کویند فرزندان

درین روز برخلاف نشست و بعضی گویند درین روز فریدون ده آب یعنی ضحاک را اسیر کرد و بعقیده بعضی
فرشته ایست بنسبت خارسیان از هفت او نخست یا فته بین خود وجود نموده و نگام را مهر بر نیا فشا د و چون یکی
مهرگان مهر پرستان است این روز را باین نام موسوم ساختند و درین روز فارسیان زمزمه میکرده و نیز
مستقل برستش این نیز دیاک و جمع گفته اند اما بای فرس را مکی ضحاک نام او بود و بعضی این نام مردم
از شر او خلاص شدند و گروهی گویند مهر یعنی اقامت دکان پیشه پس یعنی ان وقات پادشاه باشد
و جمعی گویند از دشیر بابکان درین روز تاجی که بران صورت نیر اعظم نقش بود بر سر نهاد و نابرین پادشاهان انجم
درین روز تاج مصور بصورت خورشید بسر گذارند و فرق او لاد را نیز بکیان تاج زینت دهند و درین روز
و کسانی که سخت درین روز زمزمه کوک عجم اعدای موبدان بود و بنده ایشان هفت خوان منوچهر
و رزم او جیب و برنا و رضاب و انکور رسیده و کنار او کوه مزی چه بعقیده ایشان هر کدرین روز از ذی شباب
خورد و در و عنبر جهان بر جبال مالد و کلاب اشاعه و بر خود و خویشان و دوستان افشا ند در ان سال
از آفات مصون باشد و بزعم عجم درین روز نیکست نام برگوساله نهادن و گوسفند او نیز باو کردن موافق و از
حافظ نیز منقول است که واضع مهرگان فریدون بوده و در شهر او استوا با فته مهرداد یا بلستین بود و اکثر مصنفین
و او ساکنه و شین بسیاکنه و لغت فرس سروش فرشته است و مطلق فرشته است و سروش خوان
و این فعل در کتب لغت فرس مذکور است و با عتقا د و ناقص این پی بضاعت سروش مرادف ناقوس است چه
سروش آواز خوش و نغمه نیز باشد و منقول این است بعضی سروشا نشود یعنی جانا قارف نیز در حفظ گوید سروش
کار خویش مزده رحمت بر ساند سروش بقول جمعی نام نبی است طبق موکل بر حراست علم یا حراست بنگاه
ضابط نزدیک و بعضی او را جبرئیل دانند و امور متعلقه بایین روز نیز در عهده او انتظام سروش است و گویند بعضی در بنگ
داد گران و مجلد دفاتر و دیگر کاریکه راشاید سروش بعضی براتهای متعلقه و شین مجمه و نون ساکنه گویند نام ملکی است موکل
بر آتش و بر امور متعلقه بایین روز و در کتاب فرهنگ ابجد او گفته کتب جزو ادش مؤلف از زاد المعاد متعلقه شین
مجمه ساکنه نام این روز است و این در جهت صغیری و فردوسی بسیاکنه آورده به ترتیب نعم و در آمد بدان فاذ جوان
بهشت سروش دماه او در سی و شت سروش چو بهمن بسر آورد و روز سروش نزاد نه یکی باد بدرام خوش سروش و نوازنده رود کی
مخفف رش باشد نامین لفظ صحیح بود و آن یک تعریف بوده باشد و دهان کنایت که نام فرشته ایست
که صول بر ست او است فرشته تصحیح این لفظ میگر نام کدام فرشته است در ذیل لغت او شهر یا شده و بقاعده مذکوره
این روز بخشش خارسیان است و گویند بنگست درین روز جامه بر بدن و پوشیدن و بدیدار ان کوشیدن
و گاه و ان دفتن نام فرشته ایست موکل بر جریها و گویند بر ی حفظت مسافران و این مرغ نیز بهشت یاد میا

بنظر رسیده و مارا اسفندد و در فرهنگ مارا اسپکند و مارا اسپند ان نیز مذکور است و در هر چهار لفظ برای ساکنه مهموز و غیر
مکسور و سین مهمله ساکنه و دو لفظ از ان با یای مجهوله دو لفظ با فا و گویند آن نام فرشته ایست موکل بر قنها و زنها
و عقلها و دینها و دستینه نهاد و بقولی موکل بر دلها و بعبر بقول صاحب فرهنگ بر آب و امور متعلقه باین روز
و روز عجم بیست و پنجم روز نکاح کردن و داده ستدن و نام پدر آدم و کرانه دریا و بعبر موبدان عجم است نیز مارا اسفند
بوده و اسپرن بفتح همزه و نون مکسور و با یای ساکنه و رای مهمله مفتوحه و واو الف و نون ساکنه نام فرشته موکل بر دوم و بهمن
و بقول صاحب فرهنگ موکل بر نکاح و امور متعلقه باین روز و بقول فارسیان نیست و دین روز جاندار نو بر جهان در پرستیدن
دوم ان و ناخن جهان از طرف این مرقومات ظاهر میشود که در ایام ماه یکبار نوبت از هرمز است روز نوزدهم را ارمیتی و ارمیتی
بنام روزی کرس از دیگر بیت نیز هر یک از ان سه روز از دیگر بیست و سوم بر سوم بر سیاق پس گوید و بعین بعبر آن
دین کرس از دین بگشتم و دیگر بعبر آن پای گوید بعبر صیاد و ست و دو پا و بعبر آن پای گوید بعبر از دست و دین سه در هر
ماه یکبار جهار دو آمده است و بنام هر روز یکی از نام ماه موافق است و بعبر بعضی گوید و طریقه این ایام مذکور شد روز نخستین ایشان است
و ان ماه بدین ترتیب ۱ فروردین ۲ اردیبهشت ۳ خرداد ۴ تیر ۵ مرداد ۶ شهریور ۷
۸ مهر ۹ آبان ۱۰ آذر ۱۱ دی ۱۲ بهمن ۱۳ اسفندارمذ ماه و بعضی از فرس گوید
جون سه روز دیگر داد و مزدگرد نام خدای خالی است در هر ماهی که باشد چنانچه گذشت فارسیان است متبرک از شنبه
و آذر انظم بی نامیده و بعضی از افاضل تحقیق نموده اند که ایام اسامی مشهور و ایام فرس اساس الباب الخمسه
الاطلس الاعظم بر جوه و آن فاضل مشار الیه گوید که هر گاه نوع را از اجسام عقلی است و آن نوریست مجرد و از ماده و مدت بدانست
خود و کمر و حافظ آن نوع است و آنرا رب النوع گویند و جمعی از متکلمین ارباب انواع را گفته اند و شیخ
مقتول که عمده اکابر متاخرین اشراقیان است در کتاب حکمت اشراق و دیگر کتب مصنفه خود تصریح کرده و
جمعی دیگر از محققین علمای متاخرین بیان نموده اند که طایفه حکمای فرس و غیر ایشان از مبادین جون هرمس مستجمع الحکما
و فیثاغورس و سقراط و انباذقلس و افلاطون الهی و امثال ایشان اتفاق دارند که هر نوعی از انواع کائنات
کواکب و بسایط عنصریه و مرکبات را و زمینیات در علم نور و آن عقل مجرد است که تدبیر این نوع مادی متشخص
و صاحب عنایت است بآن نوع و جمیع افعال طبیعیه را از ان ارباب مبدء انند حتی نقوش پر طاوس و
روغن مشک و عنبر را گویند ظلال و اثبات نور یه ارباب انواع است چه گویند بر ارباب انواع انواع
عشوه و لازم می آید آنها را اشتباه و صور تهای آن انوار ظاهر میگردد و در جسمانیات و آن انوار را ارباب گویند
انواع جسمانیه را اصنام و شیخ مقتول در مبانی گوید و جمیع جلوه الانوار القاهره ایوان رب طلسم نوعشان نیز
روح القدس الممتری عنده الحکما بالعقل الفعال و حکما فرس کرفاریان بیاد بمنزل تحقیق نموده اند رب طلسم آب را مهر آب

مارا خرزاد گویند و از اشی دارا مرداد و از آتش را اردیبهشت و علامه شیرازی در شرح حکمت اشراق نوشته که آن عقلی
مدبر مرنوع مارا و حافظ مرور او مسور او و اوست مدبر مستقل صنوبر به آتشی و کشنده دمن و موسوم بسوری او در بن
قیاس هر یک از این امهار است که رب نوعی از انواع جسمانیات است و آن رب صنم صاحب ثبت
مظفر است بآن نوع جسمانیه و شیخ مذکور گفته که این همان انوار است که انباذقلس و غیره از حکما المبین جون هرمس
و فیثاغورس و افلاطون و امثال ایشان اشاره کرده اند و در همان گفته که اقول حاصل بنور الانوار اصدر و هو
القدوس الاکرب و القهار العظیم و در تجاجاه و بعض المقهوریه بهمن و علامه شیرازی در شرح آن نوشته که حکیم فاضل
زراد شت گمان کرده که اول چیزی که خلق شد از موجودات اکبر بود پس او بهمن بود پس شهریر پس اسفندار
مذ پس خرداد پس مرداد و خلق شده اند بعضی از ایشان از بعضی دیگر چنانچه جراغی از جراغی دیگر و جون اشیاء از
اول چیزی که شود و زراد شت مذکور گمان کرده که آنها را و بره نخستین متصل شده با ایشان و استفاده علوم
حقیقیه از ایشان کرده و امثال این را در اثبات این انوار مجرده اوهامی بیاده کشف و بیان است و گفته شیخ اشراق
کرده اند که وحشت بده انها نموده اند و با طلاطون نسبت داده و اند که او گفته که نوع طاوس طلسمات صنعات بدیعه کرده
رب النوع خود را و بعد از مرس نقل کرده اند که ان روحانیا التی الی العقار معاریف مختلف من انثت قال انا
طبا علک الانام کافة اشاره الی رب النوع و گویند که هرگاه اعتبار کرده شود ارصاد جسمانیه اشخاص معدوده و جون مطلوب
و ارجس و غیرها و اثبات افلاک مقدره از مخترعات و حوامل و مدبر و متممات و محرکات مختلفه هر یک
بقول اکثر است توان نمود اجرا اثبات انوار مجرده با رصاد و روحانیه اساطین حکما و متالهین عرفا که در رصد خانهای
خود است و ریاضات بالآت صحیحه اتصال بعقل قاهر سه مشاهده بلزوم وجود انوار مجرده کرده اند توان نمود
و میانه رب النوع و نفس فرق آنست که نفس متعلق است بیک بدن و رب النوع بجمیع ابدان نوعیه مثلا نفس
بنی آدم بدن و مشکل جنسیه خود بود و رب النوع نوع انسان که گویند بعبر اصل انسان نامیه بعضی منطقی و مثل
اعلا طبیعیه بعبارت است ازین عقول و این عبر مثل منتقشه است چنانچه در نقوش جوهریه بیان است و فاضل سپهدی که
از افاضل متاخرین است در شرح دیوان منسوب با میر المومنین صلوات الله علیه ذکر کرده که بعضی از اقران عقول
مدبر رب النوع است او ست فاضل مشار الیه و مولد او در اجسام نامیه جهت است که این افعال از نوع نهیم
مشهور رصاد شده و اگر این افعال از نفوس ناطقه صادر شدی بایستی که بدان نوع بودی و قصد بنیان ماده در اطفال اصناف
شیره و عبر آن مستند برب النوع است و الوان عبریه و نقوش منتسبه در پر طاوس مثل طلل از مثل اثبات
نوریه و نسب معنویه است و حکمای فرس رب آب را خرداد گویند و رب آتش را امرداد و در بیان
و این تفسیر مطابق است با حدیث انا بیاع ملک الجبال و ملک الجبال و افلاطون گوید نوع نفسات بدیعه کردم و رب

کبار هم

شهور بدر

باشند لابد آنکه مردان باشند و مردان در آب نشیند و اگر باران نباشد لابد آنکه نزدیک باشند و نزدیک باشد آب در آمده و همه را
برخود میمون دانند و سیزدهم تیر ماه را ابریزان گویند و آنرا روز تیرگان است که چون در ماه تیر واقع است جشن تیرگان
است چنانکه در فصل مقدم او ایام نوشته شد و بدان اعتبار تیرگان گویند و پارسیان آب یکدیگر بهم پاشند
و ناچار عصر نزدیک بعصر یزدگرد ابران این رسم باقیست لیکن در سیزدهم تیر ماه جلالی که حقیقت تیر ماه اصلی حقیقی قدیم
نیز همان است و این رسم را بجای آورند و گویند در قدیم مدتی باران نیامده و در این روز فرو بارید بهمین اجتماعی و فال
که در وی هست تا باران فرستاده و موجب نشاط و سرور مردم شد و چنین گویند که آب ریختن و این قاعده باقی ماند و
شانزدهم مهر ماه مهرگان عامه و بیست و یکم مهرگان خاصه است و در فصل مقدم او اسامی ایام در ترجمه اوستا عصر بعصر از
افوال عجم در این باب مذکور شد و این دو روز مقابل یکدیگر روز عامه و نوزدهم روز خاصه است و در روز اول مقابله و سیزدهم
ماه و روز موافق جشن است و شاید عظم مهرگان خاصه بجهة تقابل با نوزدهم روز خاصه نمایند و اول آذر ماه را کوبک گویند
و از اخبار سیان گویند پرشین گویند و در فرهنگ مذکور است که جوس این روز مرد گویند مشوه الطلعه را
سوار می ساخته اند و از اکوان اطلعه با موصیداده اند که شاول نیاید و از مرعای گرم بر بوشش بیاندیشد و اندوه آشفتن را در وی
مردمه بوده جوز را باد می زده اند اگر ماشکایت میکرده و مردمان رفت و باز آورده و بر خانه اند و از نزدیکان بر گرفته
و از هر یک چیزی ستده و اگر چیزی یافته بوده اند از نکل و سیاهی گیاه جوده و نشسته بر جایها آشفتن بر گرفته و انجمن را
شکون داشته بوده و در میان ایشان مستعمل بوده و بعضی از افاضل متاخرین ذکر کرده اند که پادشاهان عجم در این روز
از کاکلین و لابت خود بطریق خراج یکدرم سیم می ستانده اند با نوع که تخمی گوسفند بگذم با هر چهار پا یا غانه
با نجاه تن از غلامان پادشاه که تاج او بوده در بازار گشتی و کلاغی در گردن داشته و آواز میکرده و همه دهقانان از هر کدام
یکدرم سیم ستانده و هر کس امتناع کرده هر گوسفند مذکور را از وی تاراج و کانش او را در آن روز حکم در تاراج داشته
بر آنجماعت بوده در اول روز تا نصف روز هر چه حاصل شدی از پادشاه بوده و از نصف روز تا آخر روز دهقانان
بگوسفند و غلامان و بعد از نماز دیگر اگر گوسفند بنظر بازاریان در آمدی در غرب و سیم او بگیرند و کسی باز نخواست
نکردی و این رسم شهرت یافته و غالبا وجه اول بصواب اقرب باشد چه مذکور ساخته که در این روز در سایه
گوسفند این گدایان میگرده و محقق است که گاو در یکروز بخیج جهان ممالک آن پادشاه خوانیج رفته بلکه در یکروز
مشبوه و امر عیر و اشتی و جمله عیر هر جنده معمور باشد ظاهر است که جنده دهقان و انسته باشد بر فرضی گروه هزار
دهقان باشد و حال اینکه در هیچ شهر غیث حاصل نکرده باشد بوده هزار درهم سیم شدی که موافق قیاس نباشد که در این عصر معمول
شاید همانا نوان تر میر رسیده و نصف آن در دجه گوسفند و نانبان معتبر بوده و در نصف دیگر آن گرد بر فرضی گروه
هزار دهقان بسی و پنجنوان باشد چه قدر داشته که گوسفند بجمع گوسفند خراجیهای بلدان می پرداخته اند بدان قیاس توان کرد

در فرهنگ مذکور است که ششم
شهریور ماه را اخرزان گویند و آن جشن
مخالف هم

دست هم

هم

طبع از باز اریان گیرند و در هیچ کتابی بدین شکل از ملوک عجم یاد نکرده اند و بنیاس نشنیده اند و در این عصر نیز
نزدیک بآن چیزی یافته اند در جوابی نوروز جلالی و از امیر نوروز گویند لیکن امیر نوروز در این روزگار نباید که
لباس رنگین و حرکات دلپذیر و سیرت پادشاهانه و در طبرستان نیز اطلاق همین است که در اول فروردین
مردمی را بصورت زنان آراسته بر قفی برخ افراخته و در کوی و برزن گردانند و آنرا بابو و بابوکر گویند
دویم بهمن ماه را بهمنجه گویند و جشن نامیده چنانکه در ترجمه روز بهمن فرخنده شرح دهم این ماه را سده گویند و شب آنرا سده
شب سده و خوانند و سده بفتح سین و دال مهملتین است و بعربی بسدیل گویند چنانکه در مصالح المقربه مذکور است
که اشتقاق لیلة الوقوده فارسی معرب و در این روز و شب جشن عظیم نامیده و در شب آتش عظیم افروزند و ملوک
سلاطین عرفان و جاوران این شب را بر بالای کیاه بر بالای آتش افروزند و دعوا بجوا
بوسیده و پرنده و آشنا و در کوها و جاها و بنها آتش افروزند و جمعی را عقیده آنست که وضع این جشن فریدون بوده و سبب
وضع او را چنین نوشته اند که چون فریدون بر ضحاک ظفر یافت و او را در کوه دماوند بکشید ضحاک را طلبی بود و موسوم بارمایل و چون هر روز در ایام استیلای آن سفاک در قرب دویست
سال دو آدم را کرفتی و بتعلیم شیطان مغز سر ایشان را بر بودی و دوش آن نابکار که از بهر سیاست برآمده
و چنین عظیم و انست که آشپزی آن طباخ از آن دو فرزند را از او کرده و در عوض مغز سر گوسفند بر مغز سر بگنجوده و بر کردن وی
و در آن وقت او را مایل بخدمت فریدون عرض کرده که خیره و روز چنین از آن دو مغز مهجوری را از او کرده
و در عوض مغز و اگر خواهند و صدق انجمن ظاهر شود بکوه و باید کرد که آتشی عظیم در ایشان جمع اند فریدون با
لشکر امده بر نشسته چون بکوالی مقصد رسید شب شد و آن روز شب بود و در راه کم کرده بودند و کنا شبانان
از دور خفته و مردم کرخته چون آتش دیدند متوجه بدان منصوب شده بگذشت فریدون رسیده بودند و فریدون
از دور ایشان مسرت عظیم ظاهر کرده و طباخ را امر سفان یعنی بزرگ کهان نام کرده بدانجا این رسم را
میمون و انسته هر سال آتش افروزی کرده و بدین قاعده استمرار یافته و در این عصر نیز این قاعده در بعضی
محال باقیست لیکن در دهم بهمن ماه جلالی بوجه حقیقت واقعی تقدیم نیز این است و صاحب فرهنگ
گوید این جشن منسوب بکیومرث و او را صد پسر و صد و خمر بوده و چون بکه عمر رسیده مدت این شب
ایشان را بانبات و نبیل امر اف در عقد ازدواج کشیده و فرموده که آتشها بر افروزند و بدان سبب سده
نام کرده و با عتبار صد بودن بر صنف از اولاد او جمله و لغت فرس قیاس بین است و صاحب آن
نیست و لیکن حمل صد را بصاد نویسند از مولد است و فرقه گویند این جشن منسوب بهوشنگ بن
سیامک بن کیومرث و او است دویم پادشاهان جهند او و کی بلغه حرف پژوه و انش خدا و گویند در این روز

روز بطرف کوهی رفته چون کیزد در کمانش نهاده و بمقابل ظاهر سنگ هوشنگ سنگی پرانده خود سنگ بر سنگ دیگر خورده و از هم آتش جسته نفوذ باو حس و خاشاک آن کوه افتاده و از آن جا بسوخت هوشنگ جون از کرد آتش پدید بعقولی از هوش رفته بعد از افاقت فرمود تا این روز را روز جشن کنند و هر سال آن آتش افروزی برگرفت و در سر کوه اصطخر فارس رفت و آتشکده ساخت و از آن ببعد ساخت و از آن روزگار پرستش عبادت آتش در میان مغان شیوع یافت و آن شب را که دهم بهمن بود جشنی ساخت و از آن سده نام کرد چه تا نوزده صد شب در روز باقی بود و از خکیم فردوسی بنظم آورده مؤید این قول است نظم شب آمد بر افروخت آتش بکوه ۰ جهان شاه و در کرد شاه آن گروه ۰ یکی جشن کردند آن شب باو ۰ بجوزه ۰ سده نام آن جشن فرخنده کرد ۰ ز بهر شگفتی بماند این سده یادگار ۰ نبی باد جشن او در کهر یادگار ۰ و سده در اصوب ساخته صدق گویند و این حکایت خالی از غرابتی نیست بل از شنا عیی که بر سنگ خنده آدمی که باتفاق اکثر ارباب خبر بعد از نوح بوده واز اولاد او است آتش ندیده باشد تا آنوقت واز نیاست که در فرهنگ نوشته تا آنوقت آتش از سنگ ظاهر نشده بود و این چیز فایده یی نبخشد چه آتش از وحش از عنصر مبسوط آدم همیشه در میانه آدمیان رسم بوده دیل آتش و آتش افروزی چه غذا انسان نیز ترتیب نمی یابد چنانچه صناعات عمارات و زراعت و سلاح و غیر ذلک نیز نسبت الیکو آهن را در انبها دخل است و هیچ چیز نسبت بآهن و آهنگر را در آن دخل نباشد لهذا این صناعت را از همه اسباب نظام عالم کون وفساد گرفته اند و همیشه مذکور باد آتش و آتش افروزی میسر نیست و نباید الا سمر خرافات الیوم رسیت و دوم بهمن ماه باد بوده باشد گویند کیومرث سال در ایران باد یاده بوده در این روز نشانی نزد کسری آمده گفت در این آتش افروز باد و زید که مبادی او شد گویند کیومرث کسر پرنیان طرز کرده و جشن نموده و مهنوز بیاد بنزه شده و هم اسفندارمذ کاه از روز قاعده معتبره یکجه توافق نام ماه و نام روز جشن بنیان است نوشتن و قصه کردم باشد و در بعض کتب مذکور است که فریدون در این روز نضحاک میشوبیدند که نام از دیگ و بنام خود آخر مردمان جنانکه عرب می نویسند که سلام علی نوح فی العالمین و بعضی از عجم آخر نوح را نوح عبد الله و در عجایب المخلوقات مسطور است که در این روز از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب سه رتوز نیست از برای عوام و از اربه دیوار خانه جسانند و بیوار چهارم که صدر خانه باشد خالی گذارند و بعضی گویند این رسم قدیم است که عوام بهم رسانیده اند و اباعی فرس قدیم را این رسم بوده و فرقانی روز را امروز گران گویند چه تلان در این روز بر مردان مسلط بوده و از ایشان مطالب میکرده اند و در فرهنگ مسطور است که مردگران نام جشنی است از مغان در پنج روز آخر اسفندارمذ ۰ در این روز زنان از مردان آرزوئیه که اند نخواهند و مردان تسلط نیابند و قصه کردم و ایزد در عین وقت ذکر کرده و بعضی گفته اند که اول فروردگان روزی بود که اند روز باول

فروردین ماه باشد و در این روز اباعی فرس زیارت و جمعها کردندی و عقیده ایشان چنان بود که در این روز مردگان جزئی باینده و موبدان در مغان جمعه ارواح مردگان تفحص خواندندی و در فرهنگ فروردیان و فروردگان ایام خمسه مسترقه ذکر شده و سبب آن فروردگان است چنانکه گذشت پس از اول فروردگان پنج روز باول فروردین باشد و شش روز از ایام فرس بعد اکاهبار بکاف فارسی و حرکت با و سکون نون و با موحده و نون و الف قبل را مهمله ساکنه مخفف اکنبار بفتح نون نیز آمده و بسکون با یا رسیان کوهند حق نمودن و نشان دادن یل سایه ماسوی را و شش کاه یعنی شش وقت از آن جمله کاه بکاف فارسی مرادف وقت است و گویند واضع این لغت داوشت حکیم است و این بخش کاه بابا زا داشش روز کرده کنام یزدان آسمانی ذکر شده حبث قال جل من قائل خلق السموات والارض فی ستة ایام وضع کرده اند و گوئی ایجاد روز پنج مصنف رحمه الله و زنج صحیح مسطور است اول کاه اول یازدهم دیماه روز دیست گفته که در این روز یزدان بخلق آسمانها را آفریده و اول کاه دوم یازدهم اسفندارمذ شد و در این کاه آب را الحق ساخته و اول کاه سیم بیست و ششم اردیبهشت است و در این کاه زمین را آفریده و اول کاه چهارم بیست و چهارم شهریور ماه است و در این کاه نبات را الکسوت وجود پوشیده و اول کاه پنجم شانزدهم شهریور ماه است و در این کاه بهایم را بر قع حیات رسانیده و اول کاه ششم پنجم آبانماه اول خمسه مسترقه گردانده و در این روز انسان را خلعت هستی پوشانیده و هر کاهی پنج روز است و بعضی از اهل فرس تعظیم این روز کرده ملهو و طرب گزرانند و دعا وی او قات مذکوره بعینی که مذکور شد در صوریه باشد خمسه مسترقه را در آخر آبانماه افزاینده و بجول کوشبار اول کاه اول بیست و ششم اردیبهشت و از دوم بیست و ششم تیر ۲ و از چهارم پانزدهم مهر و از پنجم یازدهم دیماه و از ششم خمسه مسترقه که در آخر اسفندارمذ ماه بوده در فرهنگ مذکور است که مغان عالم را بخشش روز آفرید و هر اول کاهی نام داده و بتعظیم هر اول کاهی پنج روز جشن فرموده و مهمانها ساخته و از قراری که در رند و مستم است کاه کاهبار بقول گویند نام آن مهدیوزدم است یا مهدیوزدم روز خورشید باشد یعنی یازدهم از اردیبهشت که حضرت یزدان از این روز ناجهد روز آسمان آفریده باتمام رسانیده و کاه کاهبار دوم که نام آن میدیوسم است و آن بیز روز خرداد است از تیرماه مکمل میدانند این روز تا نوزدهم از آفرینش آب را باتمام رسانیده و کاه کاهبار سیم که از آن چنین سهیم گویند روز اشتاد است که بیست ششم بامشهر یورماه و گفته اند که از این روز تا هفتاد و پنج روز خالق زمین و آسمان آفرینش زمین را باتمام رسانیده و کاه کاهبار چهارم که از آن پاسرم گویند همان روز اشتاد است از مهرماه قدیم و گویند این روز آبزیرو تولد آفرینش ستبنار انباتها رسانیده و کاه کاهبار پنجم که موسوم است بمیدیم مهر روز خورداد که شانزدهم باشد از آذر و بهشتماه از این روز تا هشتاد و روز خالق اشباح و ارواح حیوانات را بپاخریده و در همان

کتابست که گفته اند که یکی چیزهاست چهارده و بیست و هشتاد و دو سر و یکصد و هفتاد و سر و چهار فرده و
یکصد و ده سر و پرده و گفته که سر و سر اوست نوع است و کاه و کاه و چهار شش عدد یا مصحف است و از او
اهوه است که روز نکنین چنین سرزده شده و خالی منصوره بار سر از این روز نامهای و روز آخر بیش آدم را تمام کرد

فصل ششم در تاریخ ملکی کز آثار تاریخ جلالی چنین توجه شده چه در عهد سلطان جلال الدین ملکشاه بن
چغربیک سلجوقی که از سلاطین نامدار خراسان بود و تاریخی نهاده اند و حقیقت وضع این تاریخ سوانحی که
سبب اختراعست که در عهد سلطان ملکشاه که حکیم عمر خیام نیشابوری که از اجلهٔ فضلاست و عبد الرحمن
خازنی و حکیم میمون کرکی و جمعی دیگر از خاصان سپاه این کمال در درگاه اجتماع داشتند و سلطان از ایشان
و مواضع نوابت و تقاویم سیارات دایر زیجی نوخیلت سازند و چون امری بود بس خطیر همگی متوجه
و پایه سریر سلطنت عرضه داشتند که رصد در مدت سی سال که گذرد روز خیل باشد تمام میرسد و اضافی و بر اختلاف
آنقدر نیست و بر فرض بقای عمر چون نوابت در قریب هفتاد سال در جمله قطع تابنده ادراک نماید فضل و زیج کواکب
خواهد بود و ما آنست که نام سلطان نامدار وضع شود که تا انقراض زمان و سنه زده صفحات روزگار باقی باشد
بادرک نامی بانام رسد چنانکه سال شمسی جلالی که مطابق سال شمسی حقیقی الحق بسیار در تقاویم ثبت توان کرد و تاریخ فرس
که مستعمل بود و چون ترک کبیسه در آن کرده بودند بنوعی گردد فصل چهارده سنه اول سالهای آن تصنیف بوده و اتمی مجعول
افتاده در سنه ۴۷۱ هجری مطابق سنه ۱۰۷۸ اسکندری و قصد و قلت سنه ۴۸۵ یزدجردی بوضع این تاریخ پرداخته شد و
چنان در سنه ۴۸۸ هجری بوده و اول امهر است و از ایام سلطان جلال الدین ملکشاه سوم ساخته شد از آن
جلالی و جلالی مشتهر شد و ترک کبیسه که در تاریخ قدیم هر چهار صد و بیست سال ماهی یک افزوده و بطریقه فرس کرده و بزعم
رومیان و ریاب کبیسه عمل نموده و ابتدا وضع آن روز نهم و هم ماه رمضان سنه ۴۷۱ بوده از جهت دور و آن نوخت
نزول آفتاب بحمل در چهارم فروردین بوده و از تاریخ یزدجردی و ایشان آنرا اول فروردین قرار داده اند و آن
نیچه روز را کبیسه کرده اند و ابتدا نیچه که شد که این تاریخ کبیسه فلکی است و بعضی بهار اول روز نیست
۵ شعبان سنه ۹۷۱ هجری گفته اند که تفاوت هزار و نود و پنج روز باشد یا هزار و نود و شش روز تا آنچه
جزئیه ذکر شده و در زیج جدید این تفاوت هزار و نود و هفت روز است و این تاریخ متناخ است از
تاریخ یزدجردی به ۳۱۷۳ نوا مرفوعش ۱۰۸۴۱۰۱ و از تاریخ هجری به ۶۶۷۹۷ روز مرفوعش ۱۰۸۴۱۰۱ مصحح است
و از تاریخ اسکندری به ۵۰۷۹۶ روز مرفوعش ۱۰۸۴۱۰۱ و تاریخ ماهای این تاریخ با ماهای خارجی مطابقت
دارد تاریخ بعید قدیم و دیرو جرد است در آن و بعضی ملکی و جلالی دانند و در بعضی کتب نجمه مشهور و ماهای این تاریخ
اسامی بنظر رسیده و جا نجا بعد ازین مسطور خواهد شد لیکن مستعمل نیست و عدد روزهای هر ماهی بی ایام

و این بطریقه مشاهیرین است که یکچند نوائی باصحاب تقویم عدد ماههای ایرانی که گفته اند چون بی نزدیک بیکدیگر
قرار است از نیز از ماههای این تاریخ شمسی اصطلاحی باشند و جمعی دیگر از منجمین ماههای این تاریخ را اختر شمسی
حقیقی آرند و ابتدا آنرا در روزی گفته که در آن اول نصف النهار آفتاب از برجی بدیگر نقل نماید چنانکه اول
فروردین تحویل شمس بنابر اول و اول اردیبهشت تحویل شمس بثور و بهمین قرار تا آخر سرطان و شهور کذا اول
اسفند ارمذ ماه روز تحویل شمس بنابر اول و منصور ترتیب ماه ازین شهوری دیگر و زی دیگر زیاشد و
آن فروردین و اردیبهشت و تیر و مرداد و شهریور بود و کل ماهی سی و دو و آن خرداد بود و چهار ماه سی روز سی روز و آن
مهر ماه و آبان ماه و بهمن ماه و اسفندارمذ ماه باشد و دو ماه بیست و نه روز بیست و نه روز و آن آذر است
و دیگر دی ماه که آخر سرزده و اواخر گویند که آخر اسفندارمذ گیرند ابواد و تغیری بآن راه نیابد از شهور
ماههای این تاریخ نیز شمسی حقیقی باشند و بهر چهار سال پنج سال کبیسه گیرند و آخر پنجه از ایشان ماه و روز شهور
بدانچه گذشت سال قلام شمسی حقیقی چنانچه در فصل چهارم مذکور شد سیصد و شصت و پنج روز است و کسری دران
کسر باختلاف ارصاد از ربع کمتر است و با ستقرا یافته اند که چون هفت بار با شصت بار کبیسه نهاده
یکبار از قرار اجمال کبیسه فایده توضیح کلام درین مقام آنست که گر زیاده بر سیصد و شصت و پنج روز موافق
رصد مصنف نخواهد بود بعبارت دیگر از پنج ساعت و چهل و نه دقیقه است که در سی و سه سال شمسی حقیقی هشت
روز شود الا سه دقیقه چه آن کسر از ربع روز با آخر از یازده دقیقه کمتر است که در سی و سه سال سیصد و شصت و
سه دقیقه ناقص است شش ساعت و سه دقیقه خواهد بود و این مبلغ را گر از ربع بی و سه شبانروز یک ساعت
هشت شبانروز نامه الا سه دقیقه بعبارت هشت شبانروز و نه ساعت و سه ساعت و پنجاه و هفت دقیقه
بس تفاوت بی و سه سال هشت کبیسه واقع شود و هفت کبیسه از انجا که برای بهتر چهار سال روزی افزایند
چه آن زیاده یک سال شمسی پرسیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و نه دقیقه است که در سال دویم یازده
ساعت و بی و شش دقیقه باشد و در سال سیم صحیح ساعت و بیست و هفت دقیقه و در سال
چهارم بیست و سه ساعت و نانزده دقیقه شود و لهذا آنرا روزی گرفته برآخر هفت سرزده افزایند و کبیسه
خماسی یعنی بعد از پنج سال روزی افزایند و چون آن سه دقیقه زیاده بر بیست و شش ساعت و کسری دران
عمل مسانوی کسر مذکور بعد از پنج روز بیست و شش کبیسه برای خواهد سرزد و یکبار خماسی و در پنج
بار جهاری بر مذکر و مسطور است که سی و سه سال مورد کبیسه نفرمایی است و بکبیسه واقع موافق رصد مصنف
در مدت ۱۵۸۳۰ پانزده هزار و هشتصد و چهل سال کسر مذکور بعد از پنج ساعت و چهل و نه دقیقه سه هزار و
هشتصد و بی و نه روز تمام شود و بلا زیاده و نقصان بس در جمعی کبیسه سنین مذکور خواهد بود موافق

۳۹۶۰

رصد مصنف ما جدولی آوریم کردرسی و سه سال کرد در یکبس است هر سال آن کسر چه شنج است کر بنا طران

ذیل این مقصود از کفتیم آسان باشد و آن جدول را صفحه نامی مرسوم است و موافق رصد جدید آن کسر را بیج ساعت و نه دقیقه و پانزده ثانیه و چهل و هشت رابعه است **وسط سه تاج** پس درسی و سه سال است یک واقع شود یج و دقیقه کسری ازده روز زیاده می آید آن است کر موافق رصد جدید چون هفت بار کبسه رباعی گذشته یک بار کبسه خماسی نمایند و بعد از سنین متطاوله کران کسر بقدر یج و دقیقه و کسر ربع روز شود و خطر باشد کبسه سدوالی را بجای افتد و یکی خماسی و یکجه کسور هر سال در کبسه ازین قرار تیز جدید دلی آریم تا بر ناظران بسهولت تحصیل ایام کفته شده کرده آید و در شرح هر جدولی بر ندکر استظهار است کر بنا بر رصد بطلیموس در ۱۲۰ سال درجه و بر رصد بعضی متاخرین در سیصد سال و هشتاد و یوم است و بر رصد ابن یونس در ۲۴۳ سال درجه و بر رصد بنانی در ۲۰۰ سال ۲۴۳ روز است و بر رصد بعضی متاخرین در سیصد سال و هشتاد و یوم است و بر رصد ابن یونس در ۲۴۳ سال درجه و بر رصد بنانی در ۲۰۰ سال ۲۴۳ روز است

جدول کسور سال شمسی در سنین سی و یکانه و در کبسه موافق صفحه

۱	ماه وط	ی	سه ی ط	ط	سه ط	ی	ط	ی	ط	ی	ط	ی	ط	ی	ط	ی	ط	ی	ط	ی	ط	ی	ط
۲	ماه یا	ا	سه ید ط	ا	سه ید ط	ا	ط	ا	ط	ا	ط	ا	ط	ا	ط	ا	ط	ا	ط	ا	ط	ا	ط
۳	ماه اکر	ب	سه کاو	کا	سه ط	ل	ط	ل	ط	ل	ط	ل	ط	ل	ط	ل	ط	ل	ط	ل	ط	ل	ط
۴	ماه کو	ج	سه کر	کا	سه ر	لا	ط	لا	ط	لا	ط	لا	ط	لا	ط	لا	ط	لا	ط	لا	ط	لا	ط
۵	آده	د	سه ط کر	کا	سه کا	م	ط	م	ط	م	ط	م	ط	م	ط	م	ط	م	ط	م	ط	م	ط
۶	اسد	ه	سه ه ه	کا	سه ط لو	ن	ط	ن	ط	ن	ط	ن	ط	ن	ط	ن	ط	ن	ط	ن	ط	ن	ط
۷	السنبله	و	سه حکاه	کا	سه وا کا	س	ط	س	ط	س	ط	س	ط	س	ط	س	ط	س	ط	س	ط	س	ط
۸	المیزان	ز	سه یو ح	کا	سه ور ط	ع	ط	ع	ط	ع	ط	ع	ط	ع	ط	ع	ط	ع	ط	ع	ط	ع	ط
۹	عقرب	ح	سه ی ح	کا	سه ح	ف	ط	ف	ط	ف	ط	ف	ط	ف	ط	ف	ط	ف	ط	ف	ط	ف	ط

جدول کسور سال شمسی در سنین سی و یکانه و در کبسه موافق صفحه

۱	ماه وط	ی	سه ی ط	ط	سه ط	ی	ط	ی	ط	ی	ط	ی	ط	ی	ط	ی	ط	ی	ط	ی	ط	ی	ط
۲	ماه یا	ا	سه ید ط	ا	سه ید ط	ا	ط	ا	ط	ا	ط	ا	ط	ا	ط	ا	ط	ا	ط	ا	ط	ا	ط
۳	ماه اکر	ب	سه کاو	کا	سه ط	ل	ط	ل	ط	ل	ط	ل	ط	ل	ط	ل	ط	ل	ط	ل	ط	ل	ط
۴	ماه کو	ج	سه کر	کا	سه ر	لا	ط	لا	ط	لا	ط	لا	ط	لا	ط	لا	ط	لا	ط	لا	ط	لا	ط
۵	آده	د	سه ط کر	کا	سه کا	م	ط	م	ط	م	ط	م	ط	م	ط	م	ط	م	ط	م	ط	م	ط
۶	اسد	ه	سه ه ه	کا	سه ط لو	ن	ط	ن	ط	ن	ط	ن	ط	ن	ط	ن	ط	ن	ط	ن	ط	ن	ط
۷	السنبله	و	سه حکاه	کا	سه وا کا	س	ط	س	ط	س	ط	س	ط	س	ط	س	ط	س	ط	س	ط	س	ط
۸	المیزان	ز	سه یو ح	کا	سه ور ط	ع	ط	ع	ط	ع	ط	ع	ط	ع	ط	ع	ط	ع	ط	ع	ط	ع	ط
۹	عقرب	ح	سه ی ح	کا	سه ح	ف	ط	ف	ط	ف	ط	ف	ط	ف	ط	ف	ط	ف	ط	ف	ط	ف	ط

و اول فروردیناه اول روزی بود کر نیم روز آن آفتاب در حمل باشد و از حوت نقل کرده باشد تحوا در نصف

النهار تحویل از حوت بحمل واقع شده باشد ما قبل از نصف النهار یا در شب متقدم بر آن و بعد از حوت نقل کرده باشند یکجه آنست کر اکر در نصف النهار یا در شب متقدم بر آن روز نیز او در حمل بوده باشد آن روز را اول فروردین نکویند لیکن در بن کلام اندک مسامحه است و اولی آنست کر چنین کفته شود و کر اول فروردین روزی بود کر بعد از نصف النهار متقدم بر آن روز نباشد اول نصف النهار آن روز را آفتاب از حوت بحمل آید بعد از نصف النهار یا در شب متقدم بر آن روز نباشد اول نصف النهار روز دیکر را اول فروردین و اول سال کبیسه و از روز را نوروز سلطانی کویند و وضع جدول این تاریخ خود در غرض نیست راست بعد از جدول تاریخ خوانی و در جدول راست ارقام روزهای این ماه نیز ارقام اعدادی کانه باشد و ابتدا عداد از روزی بود کر در اول صفحه بود و در اکثر تقاویم اسم هر ماه و جلالی را در هر صفحه راست بر فوق جدول المقالات کلی نویسند یعنی کر نخستین کر اول ماه روز خرداد در اول صفحه است و در بعضی تقاویم کر عدد ایام شهور جلالی موافق ایام عدد نکات آفتاب در هر برج اعتبار کرده آید اسامی ماهها را بطریق اسامی شهور عربیه و رومیه در میانه المقالات کلیه نویسند اول رقم یوم کر بیم است متقدم بکی از ایام سابع کر عدد آن روز در نصف النهار یا قبل از آن نوبتی کر عدد کوشش آفتاب بیرجی دیکر تحویل کرده باشند و این طریقه در بین عصر متروک است و در بعضی نسخ نام شهور جلالیه و ایام شهور را بخط مستعرب آن نوشته است کر در جدول رسم کرده آید و معلوم نیست کر وضع این اسماء در زمان سلطانی ملکشاه و یا بعد از و ارباب طبع بوضع این اسماء پرداخته اند

جدول اسامی شهور و ایام خط مستعرب جلالیه موافق بعضی نسخ

	اسامی الشهور		اسامی ایام الشهور																				اسامی الشهور
۱	الاسامی	۲	۱	الاسامی	۲	۲	الاسامی	۲	۳	الاسامی	۲	۴	الاسامی	۲	۵	الاسامی	۲	۶	الاسامی	۲	۷	الاسامی	۱
۱	ماه نو	ر	۱	هرمزان	۲	۱	خنبش	ر	۱	نوح الزان	۲	۱	نوح الزان	نط	۱	نوح الزان	۲	۱	نوح الزان	نط	۱	نوح الزان	۱
۲	فروردین	ح	۲	طرزان	ح	۲	نیزه	ح	۲	نیزه	ح	۲	نیزه	ح	۲	نیزه	ح	۲	نیزه	ح	۲	نیزه	۲
۳	اردیبهشت	ط	۳	ورزین	ط	۳	ورزین	ط	۳	ورزین	ط	۳	ورزین	ط	۳	ورزین	ط	۳	ورزین	ط	۳	ورزین	۳
۴	خرداد	ی	۴	شیرین	ی	۴	شیرین	ی	۴	شیرین	ی	۴	شیرین	ی	۴	شیرین	ی	۴	شیرین	ی	۴	شیرین	۴
۵	تیر	ا	۵	ترشین	ا	۵	ترشین	ا	۵	ترشین	ا	۵	ترشین	ا	۵	ترشین	ا	۵	ترشین	ا	۵	ترشین	۵
۶	مرداد	ب	۶	کرشین	ب	۶	کرشین	ب	۶	کرشین	ب	۶	کرشین	ب	۶	کرشین	ب	۶	کرشین	ب	۶	کرشین	۶
۷	شهریور	ج	۷	کرشین	ج	۷	کرشین	ج	۷	کرشین	ج	۷	کرشین	ج	۷	کرشین	ج	۷	کرشین	ج	۷	کرشین	۷
۸	مهر	د	۸	کرشین	د	۸	کرشین	د	۸	کرشین	د	۸	کرشین	د	۸	کرشین	د	۸	کرشین	د	۸	کرشین	۸
۹	آبان	ه	۹	کرشین	ه	۹	کرشین	ه	۹	کرشین	ه	۹	کرشین	ه	۹	کرشین	ه	۹	کرشین	ه	۹	کرشین	۹
۱۰	آذر	و	۱۰	کرشین	و	۱۰	کرشین	و	۱۰	کرشین	و	۱۰	کرشین	و	۱۰	کرشین	و	۱۰	کرشین	و	۱۰	کرشین	۱۰
۱۱	دی	ز	۱۱	کرشین	ز	۱۱	کرشین	ز	۱۱	کرشین	ز	۱۱	کرشین	ز	۱۱	کرشین	ز	۱۱	کرشین	ز	۱۱	کرشین	۱۱
۱۲	بهمن	ح	۱۲	کرشین	ح	۱۲	کرشین	ح	۱۲	کرشین	ح	۱۲	کرشین	ح	۱۲	کرشین	ح	۱۲	کرشین	ح	۱۲	کرشین	۱۲
۱۳	اسفندارمذ	ط	۱۳	کرشین	ط	۱۳	کرشین	ط	۱۳	کرشین	ط	۱۳	کرشین	ط	۱۳	کرشین	ط	۱۳	کرشین	ط	۱۳	کرشین	۱۳

روز اول ... وضع این تاریخ شب بانزدهم نیسان بود و سبب آنکه حضرت کلیم الله موسی علی نبینا و
علیه السلام این شب از دست فرعون و لشکر او قبط بگریخت و شبی از شبهای اول را از مصر بیرون آمد و در
بعضی شب بعضی از کتب مجبور و باهر و انفلق بگریست بسبب آنکه چون بنی اسرائیل از مصر
فرعون و قبطیان بگریختند ترسان و هراسان بودند و کمال اضطراب میخورد و از آب دریا که دوازده شعبه
برعرض رو و شده بود و هر یک راهی گشته و زمین آن بفرمان خالق آسمان و زمین از تابش آفتاب خشک شده
کرده شده و فرعون براثر ایشان در میان آب در آمده بعد از آنکه بقدر فرسخی داخل رو و شده بودند که بشتابند
و خود بیان براثر ایشان در میان آب در آمده بعد از آنکه تمام آب دریا کوتاه شده بود مستقیم گشته بگذرند
از راه آب با آرامش و رخ نپوشیده و گویند بقیه بنی اسرائیل از آب روز پانزدهم نیسان بود و بنابرین حضرت
کلیم این روز را استبشار نام کرده فرمود که تعظیم این روز بنمود و باشید و آثار هر سال عید نما بید و در
شب پیش از صبح غروب آفتاب قمی از مشرق طلوع شده و قمر در میزان و آفتاب در حمل بود و آنشب بنی اسرائیل چون
گندم خورده بخورد ند و در مصر وقت رسیدن خود بنزول آفتاب بحمل است و گویند که در این شب
که حضرت کلیم از مصر برآمده روانه بود عطارد بنی اسرائیل گفت که در این شب در روز شما سفر شما سبب
نیست و بعضی اسحاق فنا و علیه السلام گفته چون تقاویم کواکب حقانی نداریم بوده بدان تحذر التفات
نمودند و بگذشتند بنی اسرائیل از دریا گذشت و فرمود که این روز را مضبوط دارید و وضع آنرا از آنزمان نگرد انید تا شما
محتاج شوند بنی اسرائیل باستقبال سال آمدند و ماه قمری و کبس بعضی سالها بجای خود نماند و تا وقت حاجت
متغیر نگردد و از فرمود حضرت کلیم علیه السلام مختلف بعمل نیامد و در فصل سیزدهم کتاب ثانیه توراة مذکور است
که کلیم فرمود مذدر همین خروج از مصر آنچه گفته عبودیت و ایشان بهر سالی را دوازده ماه قمری اعتبار نمایند
و آنرا البسیط خوانند و یا آنکه سالی را سیزده ماه گیرند و آنرا عبور گویند بهر سالی که گیاه زاید در آن بطراوت
کبس الحاق نمایند آنسال را عبور گویند جمعه عبور در لغة ایشان بمعنی آبستن است و وجه مناسبت
حمل آن سال است بجا و زاید و در عاشر ذوالحجه سال هفت ماه قمری کبس کنند بترتیب بهیزوج که گیاه بس
در جاها بی فاوت است که عرب مشهور زاید و امیکرد و امتد بر جمیع شهور سنه و بعود نه چنین گفته
مکو بشم شم راکو آوز است همیشه تکرار نماید بس در سالی دو آوز باشد یکی آوز کبیسه و آنرا آوز اول نامند
و یکی آوز اصدق الجاران و آنرا آوز اصل سال نگذارند بهر آوز دو آوز چنین است و اول سال ایشان بنزدیک
میانه آخر آب و اول از تاریخ روز بیست و داخل سالهای ایشان معدوم باشد بر سر سال رو میان یا هیر نیز با آنها مشهور

را بدست مجو

کریا و دارید این روز را که
چیزی بفرزند از خود ترجمه

ایشان و در زمان حضرت موسی آنرا از روشت بلال میکرده اند و در قرآن ایشان نیز بهمان شیوه عمل کرده
برگزار مسلمانان از روی به بلال گیرند التفات بنگاه و بیقه که در اقالیم واقع شود وفق نماید و میانیان که معظمان ایجوه اند
ماه را از اجتماع و سط گیرند بر توجهی که اهل حساب منظور میدارند ماهی را بیاض روز اعتبار نمایند و ماهی را بیست و
روز نامند مشهور و در جمیع اوقات بیقه باشد شهور ایشان قمری و سطی است قاریانین هر سه سال از سالهای
بسیطه و کبیسه را سه نوع قرار داده اند ناقص معتدل زاید قرار انیز اینش قسم باشد بسیط
ناقص ۳۵۳ روز بسیط معتدل ۳۵۴ روز بسیط کامل یعنی زاید ۳۵۵ روز کبیسه ناقص ۳۸۳
روز کبیسه معتدل ۳۸۴ روز کبیسه کامل ۳۸۵ روز و همیشه بعد انتشی عبوده است میانه آخر آب
و اول هلو کمیانه پست و هفتم آب و پست و هشتم اول و نهم در حوالی تکویل شمس است بمیزان و تحویل
نماید و همچنین این طایفه التزام کرده اند که اول سال ایشان روز شنبه باشد و شنبه باشد یا دوشنبه یا پنجشنبه و
کمتر شنبه و چهارشنبه و جمعه باشد که با آفتاب موصوفین منسوب اند و همچنین باید که پانزدهم نیسان که عید
ایشان است پنجشنبه باشد یا سه شنبه یا پنجشنبه یا شنبه و آفتاب در آنوقت در حمل بود و قمر در میزان و
آنروز استقبال بود یا روز بعد از آن یا روز قبل از آن بنا بر وصیت حضرت موسی که این وقت را ضبط
نمایند بعضی آبا و جد التزام این امور آنست که ایشان مامور بوده اند که در روز شنبه مباشرت جماع نکنند و
قرآن مجید بر این ناطق است و همچنین در روم و مغرب نیسان که موافق تشریق ایشان باشد قربان کنند و صیام باشد
و البته صوم ایشان نیز ساعت پیش از غروب آفتاب باشد و افطار بعد از نیم ساعت از غروب آفتاب
که پست و چهار ساعت باشد بس اگر اول سال ایشان روز یکشنبه باشد اول ماه قمری کبس کرده و هفتم آنست
روز چهارشنبه باشد و دهم عجوز از صوم ایشان بعضی شنبه افتد و بر اجنبی که مامور ند قیام نمود افتد کرد و فطار
فرموده باید عمل آورند و چون مامور شنبه که بیرون از قربان در دهم ماهم تشریق کار و برگرد بس طبخ ایشان روز
شنبه افتد و آن روا نیست و در روز یکشنبه قربانی ایشان مجبس نشده باشد که روز سیم است و چه
مامور نه گوشت قربانی را دو روز اول خورند الا در دوم و اگر سیم چیزی مانده بسوزانند که حرام است و اگر اول
نیسان روز چهارشنبه باشد اول تشریق باشد که ماه هفتم است روز آنرا نیز باشد و عجوز در همین بعد است برایشان
که در این روز راحت نمایند و کاری نکنند الا قربان و در پنجشنبه نیز روز راحت است و طبخ روا نیست قربان
پنجشنبه افتد و کبس شود و در همین حال تشریق کوچک عید مکان دیگ عید احوان است و آن
قربان بر ایشان فرض بوده عجوز افتد و قربان کبس شود و تشریق کوچک بنابر آن سبق نگرفت و اگر اول سال جمعه باشد عید
الاضحی در منصف نیسان است عجوز باشد و قربان بهمان شرح حرام شود و اول تشریق نیز یکشنبه

وطبه آخر آنست که ۲۸ آن ماه است یکشنبه باشد و ۲۱ که گرد بر عید مذکور ساعی است و آنرا نیز راحت ایشان است بر ایشان لازم بود و گویند این روز باید بالای کوهی رفته در هوا یا مرتفع و طواف خانه جایی اسباب که مذکر شد اگر ابتدا سالهای ایشان از این ایام نباشد باشد بالعقوده روز قبل از آن آید و بعد از آن سیاید از سالهای باید ساخت و اگر روز قبل را مبدأ سازند سالی ایشان زاید باشد و اگر روز بعد را مبدأ سازند ناقص و اگر مبدأ یکی از روز باشد از جواهند آسان معتدل بود پس ترتیب ماههای ایشان بر نکویه باشد که در سال بسیط معتدله یکی و اسیر گیرند و یکی را بست و نه تا آخر و در سال بسیط کبیسه ماه اول که آن تشرین و مرحشوان و کسلیو باشد سی و یک بود و طبیت بست و نه و بعد از آن تا آخر یکی سی بود و یکی بست و نه و در سال بسیط ناقصه تشرین سی و یک بود و مرحشوان و کسلیو و طبیت بست و نه تا بست و بعد از آن یکی سی بود و یکی بست و نه تا آخر و در سالهای کبیسه تشرین سی و یک و نه تا آخر و در سالهای کبیسه تشرین سی و یک و نه تا آخر و در سالهای کبیسه تشرین سی و یک

واقعه طوفان از سنه پیدایش آدم ساعت ربع مسکونی ۱۶۵۶ سنه بوده که عام و طام و یافث بوده و قسمت نمود
و جای و منزلگاه و نشانه یافث مغرب و اولاد او بوده بتفصیلی که در کتب اخبار مسطور است و از اولاد
ترک بن یافث بوده که اسم اولاد یافث است و اکثر ترکان از اولاد او بوده و مساکن ایشان در
شمال و مشرق بوده و دیگر چین بن یافث بوده که جد او چین دان جا و بست طویل عریض از مبدأ مشرق
تا اقلیم اول و ثانیا و ثالث ممتد باو منسوب است و تا کنار محال بحر اشتهار دارد و دیگر دین عصر قطعا که حدا طاقیه
از اول ایام چین بوده اند که در قدیم الزمان از ولایات مذکوره منقطع شده باین ولایت که حال خطا گویند
آمده و ساکن گشته از دیگر دو دسته و از منقطع عظیم و آتیه بزرگ شده اند و قدما ایشان را اتفاق دارند که
طوفان نوح بایشان نرسیده بوده و ازان مصئون بوده اند و گویند که تاریخ ایشان مضبوط است از
ابتدا آفرینش علم جفایطیه چه ازین در ذیل این تاریخ اشاره خواهد شد و سالهای تواریخ ایشان قمری است
چه مبدأ سال را از وصول آفتاب بدرجه اول حمل قرار داده اند از نقطه البروج گیرند تا باز رسیدن بهمان موضع و مراتب
شهور ایشان از اجتماع جفتی است پس اگر اجتماع جفتی قبل از غروب آفتاب باشد آن آفتاب اول
ماه و اشهر و عادت اهل ختا آنست که شبانروز را بدو نوع قسمت نمایند یکی موسوم بقسمت آنست که شبانروز
وسطی را بمقدار دوازده قسمت مساوی کرده و هر قسمی را جامی گویند و هر جامی را نامی است بنوعی که در بین جداول
بعضی از نیاکان و ختایه و فارسی و عربی رقم شده و جامع اوقات ایشان بدین نوع وقت است و هر جامی را

بهشت قسم است نامیده و هر یک را که پس هر شبانروزی نوزده و شش گردانند نوع دیگر و قسمت
شبانروز آنست که هر شبانروزی را بده و هزار قسم نامیده و هر قسمی را فنک گویند پس هر جامی
هشتصد و سی و سه فنک باشد و نگفتی و هر یکی صد و چهار فنک باشد صد و سی از بیست از هر ساعت

مسنوی

مسنوی از بیست و چهار ساعت شبانروز نصف جامع باشد و آن هست چهار کرد چهار صد و شانزده
فنک و دو ثلث فنک باشد و گیرند از قانون هفتصد و شصت کامه ساعات مسنوی و جامی و ساعت
ازمان ساعات مسنوی مذکور و چون شبانروزی بر قانون ساعات مسنوی ۱۴۴۰ دقیقه است و هر دقیقه
شصت ثانیه که ۲۴۰۰ باشد پس رصد هر فنک شصت ثانیه و سی و شش ثالثه و بیست و چهار رابعه است
و نوعی که در فصل دویم مذکور شد خنایان مبدأ شبانروز را از نیمشب کرده و در آنوقت از جامع زاده و
گفته که شبانه باشد نصف و سبب این معلوم نیست با آنکه قیاس اقتضا مینماید که مبدأ شبانروز از آنگه
قول باشد از جامع اول و اینکه بعضی گفته اند که چون شب را منصف ساخته اند که مبدأ آنرا نیز خواسته که
جامع اول منصف باشد صورت تعصب یا سبب ظاهر ندارد و هر گاه که چهره داشته باشد که از نظر ناظر غروب
باشد و منصف روز که جامع وقوع یافته است و سالهای این تاریخ تقریب رصد او ایشان ۳۶۵ روز و دو
جامع و هفت فنک و سدس فنک است و عبارت اخری ۳۶۵ روز ۲۴۳۶ فنک از نوعی
هشت یام لو و برنهم ایشان این گویند و چینیغ شمس است و این کسر دیلو مرلو را بهاند یکی
که شبانروز بشصت دقیقه منقسم باشد و بهمین هزار موافق رصد بطلیوس که آن کسر ۴ ثانیه است و بر صد
بعضی متاخرین ۱۵ ثالثه و بر صد صحیح الآمین مغرب ۱۵ ثالثه و بر صد اعلی بیغ ۱۵ ثالثه و بر صد
جد بدرطارلب راجه از اینوا در آلفنسر کسر بر صد خنایان زیاده است بر کسور بر صد جدید ۱۵ ثالثه
و مبدأ سال ایشان نقطه معینه از اول حمل است بعد از چین رسیدن آفتاب بنقطه معینه از اول
دیگر باز رسیدن بهمان نقطه یکسال دانند و آن نقطه را بعضی کبال دانند و آن را بعضی گفته اند شانزدهم
دیگر دوم و دو باشد و فاضل هر جدیدی در شرح زیج جدید ذکر کرده و ظاهر آنست که مبدأ سال ایشان
شصت چینیغ و دو است لیکن سبب آنکه اوج آفتاب بر صد ایشان ثابت است و
بارصاد و ظهور رسیده خاتونین متوکف مبدأ السنین گرفته اند که مبدأ سال ایشان است بیست و نهم
و چین اعتبار در هر چهار سال یکشصت و شش سال گردانند که باختلاف ارصاد اوج آفتاب یکدرجه حرکت
نماید مبدأ سال ایشان نیز گردد چه تغیر یا بد و بعضی ذکر کرده اند که اضافی ۱۵ ثانیه در مبدأ سال است
که در نوع ایشان وقت وصول آفتاب بنصف النهار اول فصل بهار است چه در اوقات معادلیل
باعتدال نماید و بنابر این شروع در نوشتن کند و بنی طرف حاضر میسر گردد چون در کتب هیئت سطور است بنوعی
که جای اشاره شد که ایل خاتونیه اند از چین منقسم کشته و منطقه بلاد چین بر خط استوا و باین اقلیم
اول خط استوا و اقلیم اول ۱۹ درجه است و درین قسم بلاد و یکچه کشته بر فصول شش گانه و بهار

فنک

ازاسطلاب اوایست ۵

همینه شانزدهم درجه اوایست
قال قال حکیم محی الدین مغربی است
وسماه منطقة بن کذا کران آنجا عشر
میاته صحیح

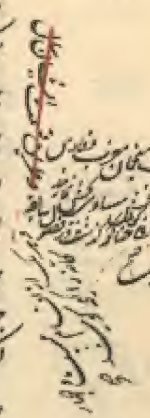

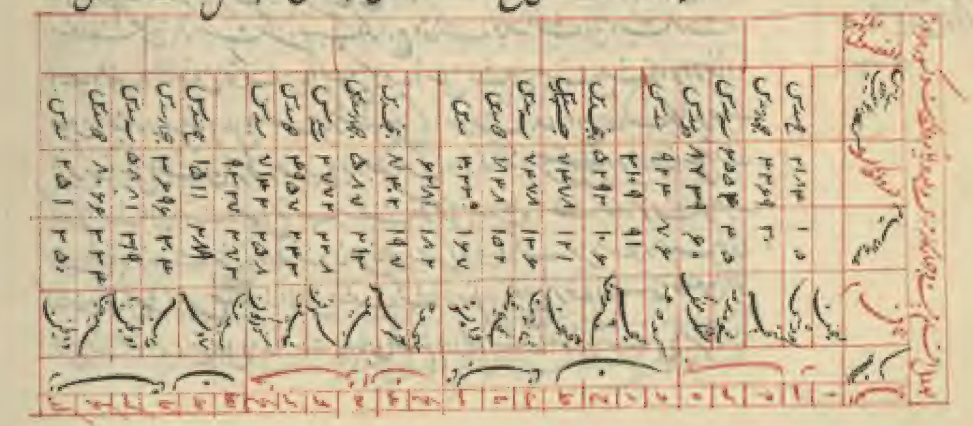

بجای شهور و ترکیب ادوار سیتی جانست کدرین جدول وضع شده و هردو را ادوار سنین مشتمل

جدول ادوار سیتی خانمان

ا	کا	زه	و	بن	زه	له	دو	زه	ز	ص	کن زه	مط	زم زه
ب	لے	چھو	مد	بن	چھو	لو	لا	حمو	ح	ش	ین چھو	ن	کوی چھو
ج	بن	م	نه	دو	م	لز	ک	ن م	لط	زم	م	نا	کوی م
د	بن	ماد	س	ف	ماد	ربح	ش	ن ماد	م	کوی	ماد	س	ف ماد
ه	دو	چت	ر	ک	چت	لط	زم	چت	ما	کا	چت	ع	بن چت
و	ف	ضر	ع	سے	ضر	له	کوی	ضر	ب	ف	ضر	مد	بن ضر
ز	ک	دو	مط	زم	دو	نا	کا	دو	ع	بن	دو	مد	دو دو
ح	بن	وی	ح	کوی	وی	ب	ف	وی	مد	بن	وی	ن	کی وی
ط	زم	ش	کا	کا	ش	ع	بن	ش	مد	دو	ش	ز	ک ش
ے	کوی	یود	ب	ف	یود	له	بن	یود	مه	کی	یود	ع	ش یود
یا	کا	سیو	یا	بن	سیو	له	دو	سیو	ز	ک	سیو	لط	زم سیو
یب	ف	خای	له	بن	خای	ل	ف	خای	ع	ش	ن خای	یه	کوی خای

بر یج دوراثنی عشری و شش ادور عشری است و بیاوی او دوراثنی عشری یکو بنام وبیت و نجم و یی و یکم و جهل و یکم و یجاه و یکم است و چون هر قسم از اقسام دور سیتی یک اعتبار از دور عشری است و باعتبار دیگر از دوراثنی پس نام هر قسم از اقسام دور سیتی یک اعتبار از ساخته اند از قسم از اسماء ادور عشری و قسمی از اسماء دوراثنی عشری و توانند بود که هریک از اقسام دور سنین مرکب ساخته از اقسام از اسماء دور عشری و قسمی از اسماء دوراثنی عشری و توانند بود که هر یک از اقسام دور سیتی را دور نام کرده باشند و این اسما مختلفین بسبب تفاوت بحر سالهای سیتی و بایین اسما متمیز خواهند و ابای حساب ایشان از تمیز دور سیتی بسیار خواهد بود

عشری

بسم

سه نام دور اول را شانکون خوانند و دور دویم را چونکون و دور سیم را کر آخرین ادوار است

خلدن و باز از شانکون گیرند و اگر چه دست این ادوار مساوی است اما دور شانکون را اعظم گویند و چونکون را اوسط و خاون را اصغر و در ایام این سه دور را اعتبار نمایند و مدت هر سه دور صد و هشتاد سال است و قسید سال باین ادوار سکانه نمایند چنانچه گویند سال دویم از دور چونکون یا سیم از دور شانکون یا دهم از دور خاون و خنایان گویند که دولت بقا عالم سیصد هزار سال است و بعضی گفته اند سیصد و شصت هزار سال و این از خرافات این طایفه است و نزد ایشان چنین آن بود که در ابتدا همه انسان عزیز الاعتقاد بی وارفته چنانچه اکنون هر وقتی از ایشان حساب کرده کرتان گویند و از ابتدا سیصد و شصت هزار سال است دور هر دوازده هزار دور دوازده هزار سال که اکثر سیوستاره و ادوات و جزئیات ایشان در اول حساب جمع میشوند و بعد ازین اجتماع کواکب هر چهار هزار هزار و سیصد و بیست هزار سال دور ان افلاک دگر اکب گویند و گویند مدت خانمان عالم صد سالست هر سالی سیصد و شصت شبانروز و زمان هر شبانروزی هفت مدت دور ان افلاک اگر کوکب شب و زمان هر شب نیز اینقدر که مجموع سالهای عمر عالم

۳۱۱۰۴۰۰۰۰۰۰۰۰ سیصد و یازده هزار هزار هزار هزار و چهل هزار هزار سال است

بفرض تسلیم و قبول چون حادث است گذشت عدد و مدت او بهیچ وجه در نزد و بنای فضیل خانمان نشاید نهاد و او را از حدوث بر دوان نیاورده و دفتر کار او نافذه از یاد و یوم نظری الستا کظی التجلیت

با فنا و اعدام آن صادر کرده و در کم از ظرف زمان بفاک نیستی فرساده و حال اینکه آنها بر نظام ابر از حرکات دیده بنایت ایشان است و نظام بقیه باقواعد عمیان نداده و گمان آن کرده مدبر مراست و دلیل بر آن از حرکات و خنایان گاه باشد که تفسید نمایند او را در اباقر بش علم چنانکه گویند از آفرینش عالم که هشتاد هزار سال است تا طوفان نادیخ خنداون و چندین دور از او در ایستیتی چه رنج ایشان تاریخ از آفرینش عالم را ضبط کرده اند و گویند که از مبدأ آفرینش تا مبدأ سال اول دور شانکون که موافق است با سنه ۱۸۱۷ هجریه که مطابق باسنه عیسی یزدجرد است هشت هزار و هشتصد و شصت سال تمام گذشته است ۸۸۶۳ و از دور ناقصه نیز نه هزار و هشتصد و شصت سال تمام گذشته است ۹۸۶۳ و بهر دو نیز اده هزار سال دانند که از اینرو از آفرینش عالم تا آن تاریخ هشتاد و هشت هزار و هشتصد و شصت سال بوده و باشد چنانچه در تاریخ جدید مذکور است و شارح تاریخ مذکور بعضی فاضلان چند

هشتصد و شصت هزار و دویست

تصحیح ناقصه و تصریح کرده که هزار و هفتصد و بیست سال که گذشته بود و در زیج هفت سال را بسهو بیم کرده
از بیشتر او در این سال گذشته نگریزد و چون چنین است دو بست و چهارده سال از آن تاریخ گذشته
باشد از مبدأ نامه کور ۱۷۲۴ و آن و ۱۷۲۷ سال و این سال یزدجردی چهارم است از دور ۱۳ گردان
و بجمله موقوف بر سال یزدجردی داخل چه در است هشتصد و سیزده و از تاریخ یزدجردی امثال نقصان
باید کرد آنچه باقی ماند بر شصت قسمت نمایند و باقی سالهای گذشته از این سه در پس از خارج
قسمت بر سبیل طرح نمایند اگر چیزی نماند دور ۱۳ گردان باشند و اگر یک ماند دور چه گردان و اگر دو ماند
دور خاوران و خنایزا و دور دوم گرانست گویند دوازده بگرد و بیرون آید و دور را چهارده اسم نهند
بنامهای دوازده روزها و ایران بیفزایند و آزاد و در اختیاری و دور را بیع گویند و دور را اختیار است بران
اعتماد نمایند و بعضی از دوازده آن دوازده با بعضی سیزده نامهای این دوازده است بدو خنایزا
۱ کن ۲ چهو ۳ من ۴ بن ۵ تن ۶ چه ۷ پد ۸ دی ۹ بهمن ۱۰ سشیوا ۱۱ خانی ۱۲ پی و نگان این روزها را
بالوان نسبت کنند و از آنچه دو روز و انتیاب نخس گیرند و آن بود یا باشد و آزادگان یا یکتا یا
به گویند بعضی سعد و آن روز خوش و خیابی باشد و چهار روز را مجهود گویند بعضی نامبارک و آزا
بکتا یا چونک گویند بعضی زوده و آن چیو و تن و چه و دی باشد و چهار روز را نحوست موم گویند بعضی نامبارک
و نیابی و آزا یکتا یا یحی گویند بعضی سیاه و آن سزد کن و بن و سشیو باشد و علامات آن این است
سعد ۱۰ نخس ۱۱ محمود ۱۲ مذموم و در بعضی تقاویم این الفاظ را آزاد نامهر روز بصریح نویسند و در بعضی
تقاویم بجمله اختصار نقطهای الوان مواقی لون هزور تهند و بعضی روزهای یکی بنقطهای سرخ و روزهای
بر او نقطهای سیاه نویسند خوشست و ما چون با ایم بجمله اسامی این دو روز سعادت و نحوست آن
و ارقام سعد و نخس بسزه و در زیج جدید بسطور است که اول او در شانگون که در سایع مذکور سزد ششم

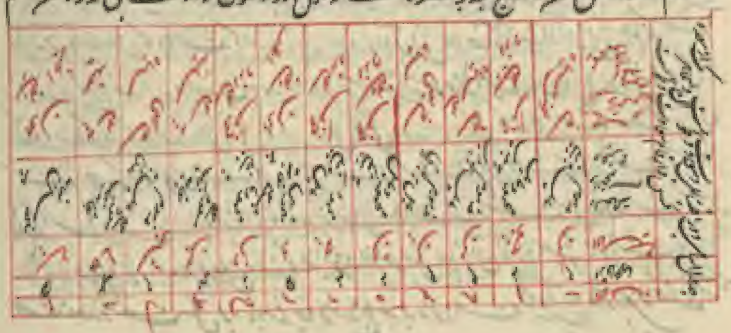

شوال ۱۰ جزی است بود چو بود شش است از ایام دوازده گانه از اینجا در روزنامه ایام سال
ترتیب مسطور یابد مقرر و چون نوبت بنام طاق برسد از ایام است و چهارگانه سال یکقسم از آن
مذکور سزد بعضی که اول است و گویند سیم سزد نگ که نحس است از اینجا در روزنامه آن قسم
در روز هفتم بر آن قسم را بیکی شمارند و باقی بر ترتیب مقرر یابد چنانچه گذشت و نام قسم بهتر از ایام
بست و چهارگانه سال یکدانگ است چه بود و باشد روز اول بعضی را نیز چه اعتبار نمایند روز دوم
بود از نیز ار ترتیب مسطور بس از نیز ار مقرر بود و از ده باشد و گذرد و بیست روز و چهار شنبه
نیست و بعضی گویند نخست امتیاز این دور است از دور دقیقی عزیزی و گذرد دور دقیقی عزیزی تغییر واقع شود و با
تغییر دور عزیزی تصحیح شود و بس تغییر در این دور او لا است و در باب تفصیل تکرار او سال اول قسم
فروجه آنست که بعضی اول حمل است و خواسته اند که این فرق در اول سال باشد و در باقی
اقسام فرو نیز بر حقیقت یعنی تکرار فروردین و زگان ماههای اقسم حقیقی گیرند سال را و اسامی ماههای
ایشان بر نگو را است ۱ آرام آبی ۲ آمیتس ای ۳ اوجرخ ای ۴ قدروخ آبی ۵ بیشنخ آبی ۶
التیغ ای ۷ شتیغ آبی ۸ شکنج آبی ۹ طوشوخ آبی ۱۰ اورنج آبی ۱۱ آن برخ آبی ۱۲ جفت باطآبی
و بعضی گویند کور شد گویند اشهور ایشان اجنی حقیقی افتاب را ماه باشد و نظر کرد ماه کور اول
آرام آبی که مبدأ سال قمر یست باید که در ماه این مبدأ او این قسم آخر از سال مذکور است و در اول شتیغ
که قسم دوم سال است و آن مبدأ از گان گویند حمل آنند از نیز ار در حوالی مبدأ الیمن باشد مقدم بر آن با
نزدیک از این و این اسامی که مذکور شد بر ترتیب نزدیک است و بعضی خنایزا بر شکوه است ۱ جزوه ۲ دزدوه
۳ شاموه ۴ هروه ۵ اوروه ۶ لودوه ۷ جبوه ۸ ماوه ۹ لهوه ۱۰ شیوه ۱۱ تشی الوه ۱۲ مشروه و چون سال شمسی
بر ده روز و کسر زیاده از سال قمر یست بس ایشان را لازم افتاده که در هر سه سال یا دو سال یک ماه قمری
بیزده ماه کبیسه نمایند شرط ایشان چنان آمد و آن ماه را امیر ر امشون آبی گویند بزرگی و شون آبی و چون سنوان
آبی تمام شود بعد از ان ماهی در آید که بدو اسطه بعد از ماه بابن شون آبی باشد و در هر یک از این
مشهور قدری مبدأ اقسم از اقسام چهارگانه سال شمسی واقع شود که عدد آن زوج باشد و تصحیح
عدد آن ماه باشد مثلا در ماه اول که آرام آبی است مبدأ اقسم دوم است واقع شود دوازده
دوم مبدأ اقسم چهارم و در ماه سیم مبدأ اقسم ششم و در ماه چهارم مبدأ اقسم هشتم و از نیز ار و اگر در ماههای
از ماههای مبدأ اقسم زوج واقع نشود و آن ماه را از ماههای دوازده نگاه ندارند و کبیسه شمار نه چنانچه گذشت
و باعتبار این کبیسه بازخوان شود که در آن ماه و ماه بعد از آن باز مبدأ اقسم زوج واقع شود از اقسام

نزد ایشان مانند ترتیب کبیسه است نزد ما

بجز ایشان نیز یازده ماه در هر سی سال کبیسه میدانند

بیست و چهار گوز شمسی که هر آن نصف عدد آن ماه باشد و ترتیب سنینی که در آن کبیسه میدانند بترتیب بهرجی گاه و قط لیکن ماه کبیسه ایشان در موضع معین از سال نمی افتد بلکه در هر موضعی واقع میشود و ایام مشهور نزد ایشان نیز یازده ماه در هر سی سال کبیسه میدانند

بیست و نه روز باشد و در سالهای میشود بیست و نه روز و نیم باشد و از دو ماه یکی در نمیتواند بود بدانکه شهر کبیسه ایشان بحسب از کدام شهر از شهور واقع میشود بر تتبع و استقراء حساب اجتماعات معلوم توان کرد و چون آرام ای ماه اول سال ایشان است و مذکور شد که مبدأ سال ایشان در وسط دلو است آرام آبی در دلو باشد و ماه دوم در حوت و از سنوات تا آخر کبیسه جفتا باطآبی در حمل باشد لیکن مبادی این شهور همیشه در یکدیگر معین نیست از برجی بلکه تقدیم و تاخیر واقع میشود و شب و روز در حالت یک برج همیشه متساوی نیست و اینجا فوائد دیگر است بر ایشان است که شب و روز یکدیگر جهت اختلاف عروض نقطه افاق مختلف میشود و مدت یکماه قمری وسطی سی و نیم روز و نه ۲۹ روز و ۱۲۷۹۳ فلک است پس ایام سال قمری ۳۵۴ روز و ۳۸۷۲ فلک و ایام سال شمسی حقیقی ۳۶۵ روز است و ۱۴۳۲ فلک پس تفاوت میان سال شمسی و قمری از نیز اربا شده دو روز و ۲۶۳۱ فلک و آن تقاویست رابجهت خفایا نویسند و مدت ایام ماه قمری را چون بدقایق و ثوانی تحویل نمایم چنانکه عادت حساب منجمان باشد بوده باشد از نیز اربا الملاحظ لی فائده این مطلبی ارصاد مذکوره مانیست و در قواعد تاریخ در آخر جدول اول صفحه بربری در شش جدول تاریخ خنایی ثابت نمایند در جدول اول ارقام و در سنینی که نویسند و در جدول اول ارقام دوائر عشری و در جدول سیم ارقام ایام و در جدول چهارم علامات اختصاری بنوعی که مذکور شد یا بالفاظ صریح یا بحروفی که علامت هر یک است یا بنقاط ملونه و در پنج از ارقام ایام اقسام سنه و در ششم ایام ماه قمری و اسامی اقسام سال و اسامی شهور قمری و در حاشیه در ازا هر روز که مبدأ سال باشد بنویسند و چون ایام و دوائر عشری و عشری را بهر دو از دو سنینی بمثابه معلوم توان کرد و در بعض خفایا این دو دور را ثبت نمایند و بدور سنینی اختصار کنند و در بعض دیگر بجهة اعتبار ایشان دوائر عشری بحروفی که مذکور شد از ثبت نمایند لیکن دور عشری را ترک نمایند و در بعض خفایا ایام اسامی دور سنینی و دوائر عشری و دور رابع را مقرر دارند در جدول اول بعد از جدول ارقام آنها نگارش دهند و در بعضی تفاوت نام در دور مقدم بر اوراق دوازده گانه نویسند جهت آنکه اسامی شهور قمری جنینی و در اول ایام سنه را در شش جدول یاد نمایند باین قسم که در جدول اول اعداد ایام سنه را اسامی شهور در جدول سیم عدد هر یک از شهور نامه و ایام نامه یزدجردیه که موافق اول آن قسم باول

دویم هر

واعداد شهور نیز هر یک بحرفی ثبت نمایند و ارقام جملی با اسامی ثبت نمایند در جدول دویم اسامی اقسام

آن ماه باشد در جدول چهارم ایام نامه در سنینی که منفصل است هر روز عدد خمس بر قسم و در خمل هر ماه دو در جدول پنجم عدد نکهات که بر ایام نامه در سنینی که منفصل است هر روز عدد خمل بر قسم و در خمل هر ماه دو در جدول ششم عدد نکهات که بر ایام نامه بعد ده در سنینی زاید باشد و در جدول ششم ایام نامه دور اختیاری را رسم نمایند و بود که بعد از این شش جدول جدول یا دیگر آرند و ایام ناقصه در سنینی که داخل اقسام سال مشهور باشد در آن رقم زنند و طریق وضع نکهات آنست که چون شصت سنه دور از آبی گیرند و مرفوع مرور خوانند و چون مرفوع مر شصت سنه دوری اعتبار کرده مرفوع مرتبن خوانند و مرتبه مرفوع مرتبن معتدم باشد هر مرتبه مرفوع مرور و مرتبه مرفوع مرتبن معتدم بر مرتبه نکهات و اگر نکهات کسور نکهات را رفع نمایند و هر یک را بارقام هندسی ثبت نمایند و جدول یا جدا گانه بعد از جدول نکهات یا در ذیل آن بر ثبت کسور پردازند چنانچه هر عددی از ان سدس فلکی باشد و در اگر ارقام نامه و تعیین در این عصر در صفحه یعنی از ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه نویسند شکل زایچه کشند و در هر خانه نام صانی از دور دائی عشری را بلغة برکان و خنایان و فارسیان یا بلغت برکان و فارسیان چنانچه اطال مقول است نویسند و نام آن سال که موافق سال مستخرج تقویم است در خانه وسطی و فوقانی از ان خانهای دوازده گانه ثبت نمایند و بود که در عین صفحه بر فوق زایچه تاریخ سال موضوع در مذهب لیحن و احکام ان سال بزعم خنایان نویسند و نمایند که هازنمایند که مبدأ لیحن سال چندم است از چه دور و ارقام آن دور بخانه یا چیست و بر یا چه بود از انقضا چند فلک از کدام کوا از کدام جاع که هر یک را چه ناست از کدام روز و در سنینی که نام آن بخانه یا نهاده است و روز چندم است از دور رابع که از خنایان بجه اسم خوانند و از ده خمل چند کدام ماه قمری چند روز و چند فلک گذشته و از آخر مینش عمل بزعم خنایان چند دان و چند سال انقضا یافته و اگر خواهند که در روز یا ایام و لیالی مشهور و سنین هجری و تواریخ دیگر از بروجردی و رومی و حکی مبدأ نمایند و بعد از ان احکام سال را بزعم خنایان نویسند قانون تاریخ الهی مبدأ آن یوم الاثنین بود و در سنه ۴۳۲ بعد از تاریخ یکنیج موافق سنه هجری مطابق سنه ۶۹۲ اسکندری یزدجردی و ان تاریخ موافق تاریخ ملکی است بحسب مبدأ او شهور چه مبدأ آن از تحویل افتاب گرفته بر حمل اول حمل چنانچه در تاریخ ملکی مذکور شد و این تاریخ در عهد غازان خان بن ارغون خان بن آباقا خان بن هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان که بصفت عدالت و بسطت جاه و اتساع مجرات و افاضه مبرات امتیاز داشته و در نمای بلاد ایران نامهای شام

لوا و دولت بي افزاينده و با وجود كوزا با و اسلاف نوزايان بر سراجه و لشن تا فته بزرف اسلام سرافراز
يافته وضع شده و شهور اين تاريخ نيز مانند تاريخ ملكي است بلا تفاوت و اين تاريخ را تاريخ ايلخاني
گويند ليكن اكثر كه از نسل جنگيز خان در بلاد ايران پادشاهي كرده بوده اند باين تاريخ بوده اند و
تاريخ غازاني نيز گويند بجهة نسبت بغازان خان و تاريخ قاآني نيز بعضي گويند چه اوكتاي قاآن از
نسل جنگيز خان بعد از غازان سلطنت اندو در اين تاريخ دو رسيت كه سالها بر دو از ده كرده و باسامي كه در
تاريخ خطايان مذكور شده و آن برين ترتيب است ۱ اسيقان ۲ و ۲ بارسبس ۳
توشقان ۴ توي ۵ بيلان ۶ يونت ۷ ذي ۸ بيچين ۹ فاقوي ۱۰ ايت ۱۱ كوز ۱۲ و اسامي ماههاي
ايشان بنوعي كه در ذيل تاريخ خطايان مذكور شده بدين گونه است ۱ آرام آي ۲ اكيندي آي ۳
اجوخ آي ۴ توروبخ آي ۵ چشخ آي ۶ البيخ آي ۷ بيخ آي ۸ سكيخ آي ۹ طوشوخ آي ۱۰ اوتوبخ آي ۱۱
آن بخ آي ۱۲ جشت باط آي و مبدا ماههاي ايشان اجتماع حقيقي نيرين است در روزي كه قبل از نصف
النهار اجتماع واقع شود از روز اول ماه ايشان باشد و روزي كه بعد از نصف النهار اجتماع واقع شود روز
دوم از اول ماه گيرند و بعضي ماههاي ايشان بيست روز بوده و بعضي بيست و يك روز و ايشان بنوعي كه در ذيل
تاريخ خطايان مذكور شده هر سال با دو سال را سيزده گيرند تا مبدا ماههاي ايشان قرار نيابد

ماه سال را چه

تاريخ خرابي كه آنرا المعتضدي گويند منسوبست به المعتضد بالله احمد بن موفق و آغاز دوم از ذي
حجه سال ۲۸۹ هجري را سوز سوزيش كرفته و اين تاريخ را ابناء ملهاي شمسي است و چون
تاريخ روي هر چهار سال يكبار كبيسه نمايند بنوعي كه در ذيل تاريخ مذكور سطور كشت و اول سنه يك
آفتابست بامداد پانزدهم ماه حزيران رومي و سطابين بوده و باسنه الف و سبع مائين اسكندري و نام
ماههاي عجم ماههاي اسكندريست و غرض او از وضع اين آن بوده كه اداي خراج بر رعايا آسان بوده
و در هر سال در دقايق شوئي رسيده و از ان تاريخ تا حال كه سنه هزار و سي پر او جود بست

قسمه خان تاريخ مغول

مطابق باسنه اسكندري انقضايا فته از مبدا اين تاريخ سال و در ميان عصر اين تاريخ معمول
نيست منسوبست بخواجه رشيد الدين احمد بن محمد بن عمر عراقي ابن منصور وبعد از
رسيدن اقتابست بحرف و بنا آن بر تاريخ اسكندريست و سبب آن كفته اند كه سوخت
بمنكم كشت و حصاء است و از مبدا تاريخ تا اكنون چهار صد و هجده و چهار سالست

هر چند بيان وضع افلاك و كواكب را مقام اين فصل نيست ليكن بنا
بر شدت مناسبت و تمام از فوايد اوضاع كواكب و افلاك خالي نبوده باشد بر سبيل مختصر بذكر
بعضي از ان پرداخته شود مناسب مي نمايد چه در تقويم بر صفحه وسط راست بعد از عدد اول تاريخ
تواريخ عربي و رومي و ملكي هشت جدول كشيده و در بالاي هر روز موضع كواكب سبعه سياره
در راس را از نقطه البروج در نصف النهار انروز ثبت نمايند و اين ستارگان هفت اند بيخ
ستارگان سياره كه زحل مشتري مريخ شمس زهره عطارد قمر باشند و هر يكي بر علي مقام و ادار
بدين ترتيب كه يا دكرديم و در تعين اين افلاك اين كواكب سبعه از ميان فلك محل است و ميرود
تا فلك قمر و اين هفت كوكب را از آن سياره كويند بر حركات خاصه ايشان بادك تاملي
ظاهر ميشود بخلاف ثوابت كه بدون ارصاد و دقت تمام حركات انها درك نميشود و حركات انها
اسرع است از حركات ثوابت بحدي كه قدما كفتند ثوابت را غير متحرك شناخته اند و توضيح كلام درين
مقام آنست كه آنانكه بمصدوقه انعم نظروا الي السماء كيف بنيناها بديده دقت نظر برين علاوم
فيروزه فام كه افراشته دست قدرتست انداخته هر روز و شب آفتاب و ماه و ساير كواكب را ديده اند كه از
مشرق طلوع كرده بعد از زماني معين رخ در نقاب مغرب كشيده اند و چند ساعتي خاصي از نظر محجوب كشته باز
در مشرق ظاهر شده و طلوع كرده اند چنانچه اوي طلوع كرده بود و اينچنين را در ايام و ليليا مشاهده ميكنند
و بعضي كواكب را كه در هر شبانروز ظاهر باقي مانده اند و هر كوكبي بمقابر بر هوا ست حركت انها بدين كونه
دارند و چون بر اهين هندسي مبني است كه افلاك بسايط اند و در ايشان خرق و التيام راه ندارد
از حركت دوراني النظير بجز يا بجز از كواكب بجز بر هنه و آن حركت را بخط مستقيم اين كواكب را شبيه
حركات دوراني دانسته اند و حركت اول را موسوم شده و حركت شبانروزي و سياحي را حركت
فلك و بحركت دوم حركت بنمايند و حركت شرقيه كواكب باين حركت در مشرق ظاهر ميشوند و حركت
سريعه بنابر انكه اسرع حركاتست كه بعد از ان معلوم شده و كفته اند كه محل افلاك باين حركت تركت اند
و استناد اين حركت را بجرم كواكب كرده اند و بعد از ان كه حركت نخانيده اند و بعد از ان كه حركت
اسمان كرده بعد اخري برين روال ميدارد ايام سنه در مقابله ناظر كشته بالهام ربانيه يا وحي سماوي يا حدت
ذهن و كثرت حدس الات رصد و قياس ترتيب داده اند و استنباط نموده اند كه از نيمه كواكب
هفت كوكب را بغير از اين حركتي ديكر است كه بان حركت از مغرب بمشرق متحرك اند بمنطقه
و قطبين غير از منطقه و قطبين ان حركتي كه اولا محسوس كشته بوده و اكر نه چنين بود كه منطقه و مختلف ميشد

بمنطقه بروج

نزدیک بشمس باشد و ازین استدلال کرده که زهره و عطارد و قمر همه زیر شمس اند و جمعی گمان کرده اند که عطارد
بروی ماه محاذیست بر سطح آفتاب نیز قمری است بر بالای قمر که نامند خط سیاه که شد بصر ازان
دریابند و لام فرزاری در بعض نسخ خفاش خود استعاری بر معنی کرده که جون در هوا غبار بسیار بود آنجا که
شعاع آفتاب اورا می گرفته شود و قرص آفتاب چنان شود که با سانی توان دید آن خال بر روی آفتاب
در بیوت محسوس شود و هر گاه چنین باشد واجب بود که آنچه شیخ الرئیس دیده آن خال باشد و
آنچه امسه باجه دیده یکی آن خال باشد و یکی عطارد و بس باید نرسد که زهره بکف شمس است و علامه
شیرازی انکار رویت زهره بر روی آفتاب کرده و گفته که قمر با وجود کمودت و قربت بآفتاب حجم بمقدار حجم زهره
و بیش ازان کف آفتاب نمی نماید بصورتی که منظر در آید تا بزهره که کلف صغیر دارد چه رسد و قمر
بطلیموس را درین مقام بسند آورده و گفته انکه بعضی از اکابر محققان گفته اند که ادراک آن کسی تمکن است
نه مشتبه چه زهره جون در حضیض نزدیر بود نظر او قریب بخ دقیقه باشد یا زیاده و قطر آفتاب بی زیاده
دقیقه است پس سدسی از قطر آفتاب بزهره پوشیده شود و شک نیست که شعاع زهره و سایر
کواکب دیگر در قوت و غلبه در مقابل شعاع آفتاب بیفتد چه اگر هر جرم آفتاب منکسف شود و قدر
جرم کوکبی پیش نماند عالم منور جندان روشنی بود که از جندین هزار کوکب در شب روشن جانبند
پس این مقدار که از آفتاب بزهره میرسد باشد در شعاع و نور زهره جون باقی جرم بود و بدین سبب نامند
خال سیاه نماید و شد نظر ان در یابند و معدوض تخته بطلیموس نباشد فان بحث الاول این اولا
و زیادة الهندسین علی ما عیاث الدین جمشید در حساب ابعاد و اجرام و قدر نام نموده بعد ما بین محیط
قمر و محیط اوج شمس را تقریبا شش فلک زهره و عطارد و یافته و اثبات فلک زهره و عطارد بنظر ایشان
بر هان در ثخت فلک شمس کرده و جمعی دیگر فلک زهره و عطارد را در میان فلک شمس و فلک
واز انجمله است علامه قطب الدین محمود بعد از شیرازی که در تصانیف خود اورا عاکره که کمال است
فلک زهره شبیه بفلک آفتاب باشد و دلایل قوم را اعتبار نکرده بنوعی که گذشت و جمعی گمان کرده اند
که زهره و عطارد و با آفتاب در یک فلک اند و در مرکز خود میرانند ایشان مرکز جرم آفتاب است و یکی از متاخرین
فضلاء اجزاء الله خیرا بطلان اورا ذکر کرده که بعضی کسوفات شمس موجب رویت زهره شود و بسیار کسوف
باشد که در حال رویت زهره در آنوقت بدایره نصف النهار رسد پس جون اعلم باشد که این قسم
کسوف واقع خواهد شد قبل ازان ذات الشعبتین را که آلت تشخیص اختلاف منظر است مکمل
بعد از استخراج خط نصف النهار بر آن نصب نمایند و جون زهره در حال طلعت کسوف بدایره

نصف النهار رسد تمام ارتفاع مرئی او معلوم شود و ازان تمام ارتفاع حقیقی و اختلاف منظر پس اگر اختلاف منظر
او اکثر باشد از اختلاف منظر شمس و رخت شمس بحد دوم اوروی شمس بر گذارد و اگر مساوی باشد حکما کوکب
ایشان در عرف است حقایق جنس و صاحب طبع و قت اندیش بوده اند باین نگرنیفتاده اند یا جنان اتفاق
واقع نشده و بهر تقدیر الجزء مقهور است و در ترتیب افلاک ایشان که زهره و عطارد و رخت فلک آفتاب
و بالجمله الافاطر با و خالفها جاق ذکر کرده و بهمین ترتیب در عدد و افلاک کلی نیز اختلاف است که جمهور
آنست که نهست بشکلی که مذکور شد اول کوکب اعتبار تهم است فلک اطلس و جمهور عشریه آنرا
که فلک اطلس عرش است و دوم فلک ثوابت که باعتبار و بسیار هشتم است و عشریه آنرا کرسی
خوانند و شیخ محی الدین عربی بر آنست که عرش و کرسی محیط اند باین افلاک و عرش محیط است
بکرسی و مجموع افلاک یازده است و ملا کمال الدین عبد الرزاق در شرح تصوص گوید ظاهر آنست که مراد او
از فلک عرش عقل اول است و از فلک کرسی نفس کلیه و شارح و بوان منسوب بحضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه گوید که عبارات فتوحات و نقوش و غیره بخلاف این است و شیخ قطب الدین شیرازی
عرش را عقیده آنست که عرش و کرسی و فلک اطلس و فلک ثوابت کامل خرق و التیام نیستند و باقی
عنصری اند و اسطقس ادبعه و دارند و حکما گویند هیچ فلک قابل خرق و التیام نیست و دلایل ایشان حضرت
در افلاک سبعه و فلک ثوابت شروع است بیان هیئت و اول ایشان بطلیموس است و دلایل ایشان حضرت
گویند هیچ جرم نخرج او است یکی فوق و آن منتهی است بمحیط محدد جهات و یکی تحت و آن نیز منتهی بمرکز
اوست و گویند افلاک بحکم شفاف اند و نه خفیف و نه ثقیل چه خفیف میل بمحیط و ثقیل میل بمرکز ندارد
اند و نه مرده و نه مرکز و نه خشک و نه مبرد بمیل و شهوت و غضب مذارند و قابل کمتر و زیاده
و همیشه متحرک بارادهٔ موجی قائم اند و حکما اشراق که منسوب اند بافلاطون الهی و طریقه ایشان از دقت
و کشف و ذوقی و اسلام ایشان در عهد اسلام شیخ شهاب الدین سهروردی است و او شیخ
اشراقیان است و در حکمت اشراق تصانیف دارد و جون حکمت اشراق و علوم کیات و مطارحات
و مباحث کلی و بونانه و غیرها ایشان کویند حرکات افلاک را ایست و حرکت هر فلک نفس ناطقه
آن فلک است جدا بیش ازانکه جی ناطق اند و حرکت افلاک بنزد ایشان میل قسری است بر خلاف
میل بواسطه بواسق فوق سبعه و شواسق اشعه کشته جنانکه در رساله نیز بیان شده و حرکت افلاک در
خصوص ستارات سبعه اند بجز نفی گذشت و بعضی گفته اند که هشت فلک بجز ثوابت بود و در یکجا حرکت او ساط
کمتر است که در فلک ثوابت مشهود بوده هم از روز از مشرق بمغرب حرکت دهد و این قول را مصنف

رحمه الله ذکر نموده و علامه شیرازی گوید که بخدمت سلطان المحققین عارض گردم که تو اندیشه کرده که افلاک کثیره است
باشد و تو اثبات بر ثابت فلک دخل مرکوز و بروج بر آن مرسوم بوده و بحرکت شبیه باین افلاک سبعه
متحیره باشد و ایشان را حرکت از بعد و از استماع این حرف استماع پرسیدم خاکپای بین کرد و علامه در
جایها دیگر گفته که تو اندیشه بود که افلاک ثابت باشند تو اثبات دخل مرکوز باشند مذکور فلک البروج
ده و دیگر بروج بر فلک ثوابت مرسوم باشند و فلک ثوابت متحرک باشد بحرکت بریوه حرکت بطیئه و منحصر
نامیم چنانکه گوییم شبیه باجمه متحرک گردانیدن حرکت او بار افلاک بروج نسبت مبدا و او تو اند
بود و گوییم ربیع ثوابت را فلکی علیحده باشد یا بعضی ثوابت در منطقات افلاک سیارات مرکوز باشند
و تو اند بود که در فلک اطلس نیز کواکب مرکوز باشند که بحرکت بود مسافت و صورتهای ایشان مرئی گردد و با
از ثوابت نیز مرصود و بسیاری در آن فلک مرکوز باشند و مؤید این معنا قول اجماعی حکمای اشراق
در کتاب مذکور گوید و بجانب علم الاخیر و نسب الافلاک و حرکاتی عدد بحرکت میخواهد ارصد مستمر
و لوامع انور نگارنده و افلاک الثوابت عجایب اخری و کذا فلک الثوابت لاجرم کواکبها و عارف فاضل افضل
الدین کاشی در بعض مصنفات خود گفته که دوازدهم طبقه فلک اعلی را زیر فلک البروج خوانند
و دانشوران جهان اخیر نیز از وجود او ناچیز نیست گرفته اند و هر طبقه را بر جی گویند و دوازده برج
از او فلک ثوابت که بروی ستاره بسیار است و هر چند یکبار چنانند و بیک بار از سیر باز نمانند
و فرود ثوابت طبقه دیگر است که آن فلک اعظم نامند و گفته اند که فلک البروج را فلک اقصی خوانند و انبیا علیهم السلام
آنرا عرش خوانند و فلک ثوابت را کرسی و هر دو جهان را طبقات نشمرده اند بجهت بسیاری مسافت و صافی و پاکیزگی
اجزا و چنان گویند که جرم ماه کرد آنست و فرو نشیند از آفتاب بود و انگه فلک اطلس را فلک بروج خوانند
اصطلاحی است مخالف اصطلاح جمهور بگیرند باعتبار آنکه قسمت بروج اثنی عشره بر آن شده و نصب آن نجلب البروج
دوایر شده و آنکه فلک هشتم مشهور بفلک البروج شده بجهة وضع صور بروج است در آن و آنکه فلک اطلس
را نامیده اند لقا الباب صناعت فضل او در فلکیات دوایر نهاده اند و قایل شدن بحرکتی که فایده بآن مترتب
نخواهد بود و بجهة آنستی با عدد افلاک دایره قرار داده اند و بای تقدیرات اجزه مشهور و معتمد علیه
جمهور است این است که در فلک اطلس هیچ کوکب نیست بجهة آنرا فلک اطلس و فلک بی کوکب خوانند
و فلک الافلاک نیز خوانند بجهة آنکه محیط بر مفهوم فلک حرکت است نه بها بطلقا یا بالمثل المطلوب گردد و جون
او اند حرکت است فلک الافلاک خوانده اند بخلاف فلک ثوابت که او را نسبتی است بای تحرکات یا بحرکات

متحرک حاصل است یا آنکه کوکب با نام فلکست و فلک محرک خوانند شده یا آنکه احاطه بر جمله افلاک دارد و فلک
اشیا بجهة آنکه بالاترین جمیع اجسام است و فلک اعظم جمیع اعظم افلاکست و فلک اقصی و فلک ناسع و فلک
معدل النهار و منتهی الاشارات و سماء السموات و جمله نوشته اند و فلک هشتم نامند و از افلاک البروج خوانند بجهة آنکه صور
بروج اثنی عشر در آن فلکست یا باعتبار آنکه جون قدما ثوابت را غیر متحرک میدانسته اند ده دایره بروج را بر
فلک مرسوم میدانسته اند فلک البروج گفته باشند و آنرا فلک ثوابت نیز گویند و فلک ناسع و فلک
مصور و صاحب قرانه و اقلیم قرانه و جهت گویند که کواکب سبعه را نیز بعد از تفحص بنظر بالات نباسی و رصد
مختلف السیر یافته اند چنانکه گاهی از زمین دور و گاهی نزدیک و گاهی بطیء السیر و گاهی سریع السیر و قرار گاهها
بطیء و گاهی سریع و گاهی در شمس عمارات آفتاب و گاهی در شمال و گاهی در جنوب آن و بعضی را نیز بعضی از ثوابت بسیار
و بعضی کم شاید بوده و ثوابت خود سیاره گویند و کواکب سیاره را کواکب مستقیم و شدار و گاهی راجع و گاهی مقیم و ازین اختلافات
و غیر آنها که بعضی از آن بیان خواهد شد استدلال بر اوضاع افلاک سیارات نموده و حاصل آنکه نشان
کرده اند جسمانی که حرکت مستدیر دارد کره یکی در میان و کره دیگر بیرون چنانکه سطح محدب همه کره با سطح مقعر
دیگر است سطح محدب کره اعلا که حاوی است بر جسمانیات تمامست بر شمال توهمی باید و مرکز
و مرکز جمله و مرکز زمین است و سطح مقعر فلک قمر حاوی است محدب کره ماهش است و کرات عناصر بینها
و جوف فلک قمر است و بسیاری

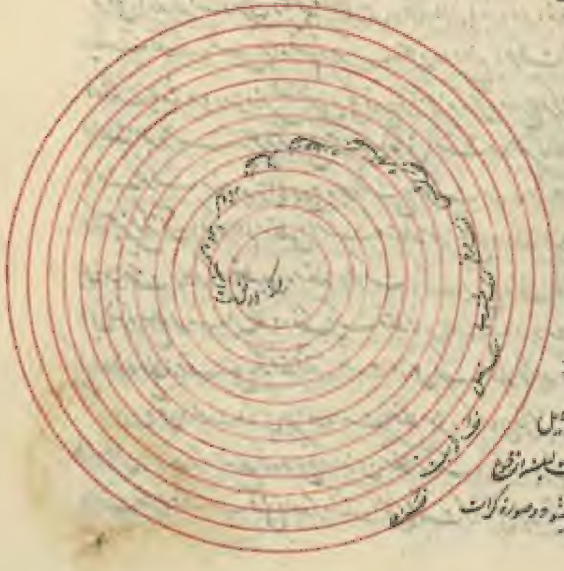

سیارات ارض میراث این در علم هیئت بزمین
گشته و در علم هیئت نیز بر همین
قیاسه برآمده اند اما سیاره
سطح ارض و با بلندگره از ارض دو سطح
کل است و مرکز آن با مرکز افلاک
منطبق است و مرکز جرم او با مرکز ثقل
یکی است و زمین نقطه محسوس ندارد
نیز و فلک مریخ کاوی آن و آنکه زحل
متحرک نیست ابراهیم نوشته اند و آن اول
اگر صدر کتاب بشهادت بجهة بین نیست بلکه از

جوان ماه

شمس ماه

تعلم حسابیه از قرار تسطیح نوعیست که در مجسطی رسم شده بدو دایره متمرکز سطح فلکی یا کره و میان بردو دایره بفرق تخطیط

آفتاب شمس چون ابواب فکر در نظر در حرکات اقتاب نامتی نمود و حرکت آنرا مختلف یافتند و در

دایره کرده و بمحیط منطقة البروج باین شکل آنرا و نصف مدار مذکور بطلیوس یافتند و آن بضعف است کرا و ج اوسط

او باشد و در نصف دیگر سریع الحرکت دیده اند و آن بضعف است که حضیض در وسط آنست و حضیض اوج

و حضیض معلوم خواهد شد و مدار مرکز مجرم او را منطبق یافته با منطقة البروج بخویی که مطلع ما جنوب آن

میل تمام دیده تحیه است که بسیار باشد که منطقة البروج کوبنده و هوا مدار آفتاب باشد و همچنین در اوا سط

زمان بطلیوس در کسوفات مجرم شمس را اصغر یافته اند بقیاس از مجرم او در اواسط زمان بسرعت چنانچه از بر جی آفتاب

تکلم نموده اند که در حالت بطلیوس حرکت احساس نمیکند زمان کسوف شمس کرده و بحیطه دیگر در زمان

سرعت حرکت در کسوف حلقه نورانیه دیده و محیط بجرم قمر و ازین استدلال کرده اند که شمس در حالت بطلیوس

ابعد است از مرکز عالم نسبت بحالات سرعت و متاخرین ابواب صناعت یعنی چین که در روزگار اسلام

رصد کرده اند مشعف آنی که بسمه موضع سرعت است و منصف آنی که موضع بطلیوس است بیک

بعد اقرب و ابعد او را بگذرد موضع که شمس را در آنموضع حال میباشد چون بعد از ارض یا سیر معین یا تقویم

معین مشتمل یافته اند در اجزاء منطقة البروج بر توالی بروج نزدیک باشکالی که ثوابت را بحرکت خاصه

خود توالی باشد یکسان و سیر آن دیگر متفاوت و بطلیوس و حکما سابق بی ببرده بوده اند این امور را استدلال کرده اند بر

بیانات افلاک شمس بر دو قسم که بر یک از آن دو دو موضع با حرکت او موافق یکی آنرا موضع اول آنرا شمس

او نامند باشد بر دو سوا ذی الشطرین یکی خارج مرکز بعین مرکز آن خارج مرکز عالم است و منطقة آن بر مطلع

منطقة البروج ثبت و جرم شمس در محیط آن مخرق است بر دو جهی که قطرش سا و ی مخرق آنست و فلک

یا نحه حرکت میخاید بر توالی بروج و جرم شمس را حرکت سیدیه نامند حرکت وسط و دیگری فلک موافق

مرکز بعین مرکز آن با مرکز عالم منطبق است و منطقه در سطح منطقة البروج و از افلاک ممثل خارجه است

بکره مواقف او در مرکز قطبین و منطقه و حرکت با فلک البروج و فلک خارج مرکز او در مخرق این فلک است

باین قسم که سطح مرتب این هر دو فلک بیک خط تماس شده اند و سطح مشترک هر دو نیز بیک خط تماس

کرده اند و خط مرتب مثل اگر خط تحتیه است از ان فلک و خط نوعیه از فلک خارج اوج چنانچه اوج مغرب

او گفته و آن در جهت تندی بخویی معلوم است و خط سفلی را که همان خط مرتب است حضیض و حضیض در جانب غرب

قرار زمین است نوشته منقطع کرده اوج و در زمان خط از فلک بمرکب بمرکز ارض و حضیض نوشته بگذرنیم خط

و فلک خارج مرکز فلک تمثیل ابعد کرده مختلفه الثخن نسبت کرده یکی محیط خارج مرکز است و یکی محاط آن و

رقت محیط از جانب اوج باشد و مخطش از طرف حضیض و رقت و مخطت محاط بعکس آن و مثل

خارج مرکز را حرکت سیدیه بحرکت بطلیوس کرشی حرکت بروج است و بطلیوس و منطقه این فلک

مثل کواکب بیرونه اند و فلک مثل را بحرکت تمام ثوابت سیدالسته اند و باین حرکت اوج و حضیض

شمس و کواکب و حرکت میخاید و قسم دیگر انکه بموض خارج مرکز اثبات نموده باین قسم که

مواقف مرکزی جانبه مذکور شده قرار داده اند و مدیری در فلک آن و جرم شمس را در فلک مذکور بعرق

شناسنده جانبه سطح جرم شمس و مدیر بیک نقطه تماس کرده باشد و فلک آن حامل مواقف مرکز بعدد

قطر مدیر باشد و مدیر حرکت وسط و شمس را بحرکت خاصه خود در وقتی که نقطه مرتبه بعید و باشد

بر خلاف توالی بقدر حرکت مرکز شمس بقدر حرکت وسط بر حرکت اوج جانبه رای خلاف توالی

است بقدر حرکت وسط جانبه رای بطلیوس است و حاصل آنکه حرکت وسط و حرکت ابعد مذکور حرکت مدیر را موالی

بقدر آن حرکت نامند و دایره مدیر دوره حامل نیز نامند و بدانکه نصف قطر مدیر مساوی باین مرکز ممثل

باشد و اصل خارج مرکز بطلیوس اختیار خارج مرکز کرده است چه هر دو نقطه واقعی نسبت بر اختیار آن

شکل و اصل خارج مرکز البسط است و بعضی از متاخرین اختیار شکل ثانی اصل تقدیر کرده اند و از اقوال

صاحب عمده نوشته اند که مرکز فلک شمس و باقی سیارات شکل ثانی گیرد باشد جون ابواب

عقول سابقه بدانه از ایشان ملاحظه احوال حرکت افتد قرار داده اند که حرکت او بر مدار ایست غیر و از افلاک

بعنی منطقة البروج چه او را بدانند که در دوره ماه دو بار بخاسی میرسد که عظیم الموض می باشد آن در نقطه مقابل بعضیض

و در سایر مواضع عرض او بعنی دوری از منطقة البروج بر نهج واحد نیست کاه بیش است و کاه کم آن دو سیم

که قدر در آن بر منطقة البروج است ثابت نیست بلکه متغیر اند و متحرک بخلاف قوایا بروج بکرسی منظم

و قدر در نصف دوره بر شمال منطقة البروج است و در نصف دیگر بر جنوب اغلب بعد در هر دو جهة

مقدار واحد است و حرکت قمر او در میان غیر متشابه یافته نسبت بمرکز عالم بلکه حرکت او در مختلف

دیده اند در سرعت و بطو باندازه که اشکال او از جزوی معین در فلک البروج تا باز عود بآن در دوره

مشابه بوده اند بصورت بی بنده و مثل آنکه سرکاه با کوکبی از ثوابت سر بر ابر دوره و در مقارنه

نماید نمان باین قران اول و ثانی و ثالث نمان باین ثانی و ثالث نیست و ایضا قمر عود نکند مثل

اختلاف بانکه او را حاصل شده بود در موضعی معین بلکه عود میکند با خلاف بی شمار بان اختلاف بعد از اتمام

دوره کاه با فلک مدیر و بحیض و در سی قمر را از زمان مختلف بدیده اند کاه بیشتر و کاه کمتر نهایت

دوره کاه در ایام سرعت حرکت شاهده کرده اند و کاه در حالت بطو و نزدیکی را نیز از اسیفزار کاه

در زمان سرعت سیر وکاه در زمان بطو سیر و یکیه قرار در حالت مقارنه و مقابله و سطی افتاب و در ح
دیده از بین از سایر حالات لیکن آن در سیر رابطه قرار نمیدهد بلکه گاهی زیاد و دیده و گاهی کم و در حد
و در سی نشیند است حرکت او ابطا است و در حد کمتر اسرع و در نقطه مقابله سیر جرم او ابتر در حوالی ثابت
و کسوفات یا فتند کسب رویه جه هر حیده و در باشد گوهکر تا حیده و هر حیده نه و یکه بزرگتر و همین در حالت
دو تربیع همچنین که او را با شمس بی باشد قرار از دیگر و دیده نه بلکه از سایر حالات لیکن آن نزدیک
یکقرار دیافتند علکاهی زیاد و است و گاه کم و جرم قرار ایز مختلف الاشکال یافتند در نور و ظلمات
بجنب او ضایی که با شمس دارد از مقارنه و مقابله و تربیع و تثلیث و غیرها گاه تمام منظر و گاه تمام مضیع
و گاه بعضی روشن و بعضی مستیر از این امور استدلال کردند که قرار اجهار فلکست فلک اول فلک قمر
بفلک بروج در مرکز و قطبین و منطقه بغیر فلکی که سطح منطقه اش در سطح منطقه بروج است و در کرین
مرکز عالم و میان این السطحین است سطح قریب آن بجمیع اجزا مماس مقعر فلک زحل عطارد و مقعر
او بجمیع اجزا مماس فلک دیگر از افلاک قمر و این فلک را فلک جوزهر گویند جه محرک دو نقطه است
که هریک را جوزهر گویند جنانکه خواهد شد و دوم فلک مایل که سطح قریب آن مماس مقعر جوزهر است
و سطح مقعرش مماس قریب کره نار و منطقه او در سطح منطقه بروج نیست بلکه از آن مایل است
و جانب شمال مایل گویند و آن میل ثابت است و در کرات آن نیز مرکز عالم است سیم فلک حامل
که در فلک مایل است جنانکه خارج مرکز شمس در فلک ممثل است و منطقه حامل نیز در سطح منطقه بروج
نیست بلکه مایل است از آن و در سطح منطقه مایل است و در کرش نیز با مرکز عالم یکی نیست بلکه
از آن خارج است جهارم فلک تدویر و آن جرمیست کری شکل که مرتفع است در فلک حامل بنوعی
که مماس شده با سطح قریب و مقعر خارج بعضی از جرم شمس در فلک خارج موافق است و فلک حامل
بجهة اینکه حامل تدویر است حامل گویند و قمر در تدویر تر گویند است جنانکه سطح جرم قمر با سطح قریب
تدویر یک نقطه مماس شده و منطقه تدویر در سطح منطقه خارج است پس در سطح منطقه
مایل نیز باشد اما فلک تدویر دیده وران صاحب نظر عطارد را در حرکت طول بیشتر حرکت کند
از مغرب بمشرق مینماید و حرکت کوکبان از مشرق بمغرب میکنند یافته اند که بر نفس خود ارادی
هیچ متحرک نیست بلکه حرکاتی آن حرکت میکنند کاهی در شمال و کاه در جنوب و آن بعد که از مدار
آفتاب دارد بقدر معین نیست بعضی اوقات شمال بودنش بیشتر است و در طرف جنوب کمتر و
بعضی اوقات در جنوب بیشتر و در شمال کمتر و همین دیده نه که مشتری و هیچ و بتوالی بروج و رفت

شعاع شمس نهان میکرد و بعد از مقارنه و بر شمس پیش میشد که نه بعد از غروب شمس و در ناحیه مغرب ظاهر
میشود و شمس نیز حرکت خود با و نزدیک میکرد و باز دیگر در تحت شعاع افتاب نهان میشد و
بعد از مقارنه شمس بر و سبقت کرده او در طرف شرقی پیش از طلوع شمس ظاهر میشد و هر چه
دیگر این ایستاد و در ما یقابل بیضی غیر متحرک بنظر می آمد و بعد از آنکه حرکت او محسوس میشود رو بسرعت
میکرد او در و خط دقیقه سرعت سیر او زیاده میشود و بتوالی بروج پس باز نقطه زیاد و قرب سرعت سیر افتاب
رسیده و بنوعی که او لا مدکور شد در تحت شعاع پنهان میشود و مدت در او اواسط زمان استتار
و اواسط زمان رجوع مقارن شمس می باشد و در بعضی از شمس زود پیش و زود پس زیاده از بیست
هفت درجه و جون قیاس فایند حالات عطارد را با هم مثل آنکه رجوع او را با رجوع دیگر و استتار مثل
باستتار دیگر و سرعت سیر را بسرعت دیگر و بطو سیر را ببطو دیگر متفاوت نمی
باشند هیچکدام از این حالات بلکه در بعضی از اجزا بروج قدر و زمان آن حالات بیشتر است
و بعضی کمتر مثلا قوس رجوع عطارد در بعضی اجزا بروج زیاده است و زمانش بیست و کسور
و در بعضی اجزا بروج قوس رجوع و زمانش بیست و دو روز و نصف و در بعضی قوس رجوع و زمانش بیست
سه روز و این ظاهر میشود که این قوس که در نفس الامر یکی است کاهی از مرکز عالم و در نهایت
بعد است که کمتر میماید و کاه و در نهایت نزدیکی که بیشتر و کاه متوسط در بعد و قرب که متوسط
و بر زبان کوچکی و از متقرر ار سایر حالات و مع هذا آن جزء که بطو حرکت عطارد در آن امتداد است
و زمان اقل که دور ترین جزو بست از اجزا فلک او نسبت بمرکز عالم ثابت نیست یعنی چنان نیست
که همیشه در جزو معین از اجزا بروج حرکت او در غایت بطو باشد بلکه مشتمل است آن جزو و در متحرک
بحرکت توابت و انچه دیده میشود که حرکت عطارد در آن در غایت سرعت است مقابل جزوی نیست
که حرکت عطارد در آن در غایت بطو است بلکه موضع ثانی در عطارد به تثلیث موضع اول است
و از این احوال استنباط نموده اند که عطارد در اجهار فلک است اول فلک بروج در مرکز و منطقه
قطبین و مقدار حرکت و سطح قریب آن مماس مقعر زهره است و مقعرش مماس قریب جوزهر
قمر فلک ثانی فلکی است خارج مرکز که آنرا مدیر میکویند جه او اداره مرکز حامل یا دایره اوج و حضیض
او مینماید و این مدیر در فلک ممثل است بنوعی که حامل قمر در فلک مایل اوست و منطقه مدیر در سطح منطقه
بروج نیست بلکه اکثر اوقات مایل است از آن و آن میل ثابت نیست و اوج مدیر در موضوعی ثابت
میل منطقه مدیر است از منطقه ممثل و سطح منطقه مدیر مقاطع سطح منطقه ممثل است بر دو ایامی جاده

و منفرجه پس هرگاه سطح مذکور را قاطع کره عالم فرض نمایند در سطح فلک مثل محیط دایره‌ایست مر سطح
که مرکز آن مرکز عالم است و مقاطع محیط مثل است بر دو خط متقابل که یکی راس کوکبی یا نقطه
معینه را بگوئیم فلک مایل کوکبی و دیگری راس فلک سهم خارج مرکز دیگر است در فلک مذکور بر همان قسم که مذکور شد و آن مثل است
و آنرا حامل کوکبی نامند چه حامل مقدر است بدو اسطه جنانکه در مقولات گذشت و منطقه این خارج مرکز در
سطح منطقه مدیرات واقع و مرکز آن مرکز مدیر نیست و مرکز عالم نیز نه و لامحاله چهار نقطه حاصل میشود
درین شکل فلک دو کوکب مدیر در مثل دو کوکب حامل و مدیر و بعد تجویف اوج او و او حضیض و دو حضیض
یکی اوج مدیر و یکی حضیض مدیر و یکی اوج حامل و یکی حضیض حامل فلک خارج المرکز که در فلک
حامل است بهمان رسم مشهور که مسطور شد و منطقه مدیر نیز ثابت نیست در سطح منطقه حامل مرکز آن
منطبق میشود با آن و مرکز او نیز ثابت مقاطع است اما کواکب علویه سیر دخل و منشرکی و مرجع و بطء
روشن چنین ان صافی خاطر کواکب علویه را از آفتاب بقطر السیر تر دیده‌اند که بعد آنچه هرگاه مقارن شمس
شوند در غایت بطء سیر باشند و شمس بر ایشان پیشی کرده چون از تحت الشعاع شمس بیرون
آیند مسبق از طلوع شمس در طرف مشرق ظاهر شوند و بعد از ان رو بیطو کنند از روی رفته رفته بطو
حرکت ایشان زیاده شده و چون بتربیع اول رسند یا اندکی از ان گذرند واقف و نظر
آیند گو که یکی نیز متحرک باشد و بعد از ان شروع برجعت نمایند و بر خلاف توالیا متحرک گشته رفته
رفته حرکت مذکور را زیاده یابند تا انکه مقابل آفتاب شوند در وسط رجوع و آنوقت غایت سرعت
سیر ایشان باشد پس رفته رفته حرکت روی بیطو کند تا جائی رسد که از حرکت باز ایستند
و این حالت در قرب تثلیث ثانیه ایشان است با شمس یا اندکی از ان گذشته انقطاع حرکت
نمایند بحرکت مستقیم پس برتوالیا و رفته رفته آنحرکت زیاده شود تا مقارن شمس گردند و آن در وسط
ایام استقامت کسیر باشد و چون تا شمس حالی از حالات ایشان همان حال گردد مشو
مثل قیاس رجوعی بر رجوعی یا استقامتی بر استقامتی یا سریعی بر سریعی یا بطوئی بر بطوئی مخالف
حال اول یافته شود و ازین ظاهر میشود که قسمی این حالات که ذکر شمس الامر مجدد شده کاه از مرکز عالم دور
و زمانی نزدیک گردند و هرگاه دورتر بیشتر و هرگاه نزدیکتر بیشتر باشند در قرب وبعد متوسط باشند در قدر متوسط سیر
کرده‌اند و مواضعی که در انمواضع علویه را این حالات یافته شود مواضع مدیر نیست از فلک البروج بلکه مشتمل
باشتمال خواهد بود مثل آنکه موضعی که حرکت علویه در آن در غایت سرعت است اگر آن بآن موضع رسد
در زمانی خاص بعد از دوره واحده یا دوره‌ها دوره باز غایت سرعت بهم رسانده در آنموضع باز آمده بود و هکذا

در موضع دیگر خواهد بود و موضعی که میانه موضع اول و موضع ثانیست مساویست با موضعی که میانه موضع
ثانیست و موضع ثالث و از نیز ار احوالیا که بعد از قرب این کوکب تقاضای آنها خواهد نمود عظم قسمی
رجوع و استقامت و سرعت و بطو مر اجزاء آنمقابله آن کوکب بعد باشد اضداد آنها احوال اجزاء
از صفحه مذکور و غیر یا و همچنین علویه را بعد نیز بر دایره شمس ندیده‌اند بلکه شمالی یافته‌اند در نصف فلک
البروج و نزدیک با آن گاهی دور و جنوبی یا در نصف و گاهی بهمان قسم و نقطتین تقاطع منطقه بروج
و مدار این کواکب را منقطه و منعرک یافته‌اند بحرکت ثوابت اما زهره را در گذر او قات شبیهه
لاحوال یافته‌اند بعطارد و هم در طول و هم در عرض بآن قسم که در حرکت طولیا گاه او را در شمال منطقه بروج
دیده‌اند و گاه او را در جنوب و در وسط استقامه مقارن شمس و سریع السیر و بعد از آن بطیء السیر و منتهی
در آن تا بحد وقوف پس راجع و مقارن شمس مرتبه ثانیه او را وسط رجعت پس از ان مشرقی و بعد از وقوف
ثانیا منطقه تا بار مقارن شمس شود و در وسط استقامه و نخواهد آنست که از قرب این او را مقابل
ابعد ابیا و است چنانکه در علویه است و بعد بیش در طول از شمس پیش و پس از بعد و وقوف در رجعت
نخورده و از ین امور که مذکور شد استدلال نمودند که هر سه از علویه و زهره و اسفل فلک اول
فلک مثل در مرکز و منطقه و قطب و حرکت با فلک بروج بین نوع که سطح مدیر مثل منطقه بروج و سطح
مقعر شمس است و مقعر عرش عباس مثل شهره عطارد و سطح مقعر فلک مریخ عباس مدیر
شمس و مدیر آن عباس مقعر مشتری و مدیر مشتری عباس مقعر زحل و مدیر زحل عباس مقعر
فلک ثوابت و دوم خارج مرکز که حامل است در مثل هر مثل جوئی که خارج شمس در مثل اوست
و سیم قدیر که در خارج مرکز مشرقی است بطریق که گذشت و کوکب در قدیر است مشرقی بجوئی که با
سطح مدیر سطح او یک نقطه عباس شده و منطقه قدیر بر این کواکب در سطح منطقه حامل
ثابت نیست و در سطح منطقه بروج نیز ثابت نیست بلکه مرکز قدیر در سطح منطقه حامل ثابت است
و منطقه حامل مایل است از منطقه مثل بجنوبی که نصفش در شمال است و نصفش در جنوب او آنقدر
میل در علویه ثابت و یک حال است و در زهره ثابت نیست بلکه زیاده و کم میشود و گاه دوره دو
مرتبه منطبق میشود بر دو از فرض قطع سطح کره عالم را حادث میشود در مثل دایره عظیمه که مرکز آن
مرکز عالم است و آنرا فلک مایل کوکبی و مقاطع منطقه مثل است بدو نقطه متقابلتین که آنرا راس
ذنب کوکبی خوانند و در محل خواهد آمد بتوفیق الله تعالی و درین اوضاعی که مذکور شد جهت اشکال او را
که منقطه باین محل آن پنداشته‌اند خصوصا استناد صناعت بطلمیوس بگذوی که چون اعتبار اجرام

نمایند و بر ابر او دوایر و خطوط بر حسب مقاصد حوزه تا غایت میسازد بر حرف او اشکال ا
نمی آید لاجرم از متاخرین کرهٔ افلاک را بیان کرده اند بر ایشان این اشکالات وارد است
و مجموع این اشکالات نانزده است دو متعلق بفلک قمر و هشت متعلق بمطلقین از هر یک
جهار و شش متعلق بعطارد از هر یک دو و مصنف رحمه الله تعالی بعضی از این اشکال کرده و علامه
شیرازی نیز بکمال بعضی پرداخته و رفاده حضرتی قدس الله روحه تمام کرده اشکالات را حل کرده
و دانسته ارحل حضرتی جمیع افلاک کلیه و جزئیه هشتاد و یک است باین تفصیل زحل ۱۱ شامل
۲ خارج مرکز ۳ محیط یا خارج مرکز دیگر ۴ ممثله ۵ مدویر ۶ و ۷ صغیران ۸ و ۹ کبیران ۱۰ و ۱۱ حافظان
مشتری و مریخ و انیز از هر یک یازده فلک است شمس ۱۲ شامل و خارج زهره ۱۳ آ
قمر ۲ خارج مرکز ۳ محیط یا خارج مرکز دیگر ۴ ممثله ۵ مدویر ۶ و ۷ صغیران ۸ و ۹ کبیران ۱۰ و ۱۱
حافظان یکی عرض دوره و دو انحراف و شش فلک دیگر یکی انکه مرکز مدویر در اجاد در شمال باشد
عطارد ۱۲ آ شامل ۲ خارج مرکز ۳ محیط یا خارج مرکز دیگر ۴ صغیره یکی ابعاد ۶ مدویر ۷
ممثله ۸ و ۹ صغیران ۱۰ و ۱۱ کبیران ۱۲ و ۱۳ حافظان یکی عرض دوره دو انحراف و شش فلک
دیگر یکی انکه مرکز مدویر در جنوب باشد قمر ۱۰ آ جوزهر ۲ مایل ۳ خارج مرکز ۴ محیط یا خارج
مرکز دیگر ۵ مدویر جنوبی ۶ مدویر اوسط ۷ و ۸ صغیران ۹ و ۱۰ کبیران و تفصیل آن کار غواصی
مسایل این فن است مناسب نیست باین اوراق نسبت و صورت افلاک سبعهٔ سیاره

و اما جوف فلک قمر ان مناصر است بنوعی کر سطح محدب عالم عنصری ایست سطح
مقعر فلک قمر از مناصر بعضی خفیف اند و بعضی ثقیل و هر یک مطلقند و مضاف خفیف آنست که میل
بمحیط نماید و آن آتش است و هوا الکره جوف آتش خفیف مطلق است خیز آن نوعی خیز است
و اما فلکیات و هوا در جوف کرهٔ آتش است و خفیف مضاف است با عتبار اینکه نسبت
بآب و ارض خفیف است و کرهٔ نار را کرهٔ اثیر گویند و آن منوار است و بقول بعضی ثقیل است
فلک قمر حرکت میتماید و دوات الاذناب در آن متکون میگردد و جایگاه بعد از این اشاره
خواهد شد و میل مناسب و در جوف آن کرهٔ هواست و سطح محدب آن اماس مقعر نار
و کرهٔ هوا حقیقی دارد و سطح مقعر آن اماس کرهٔ ارض و ماست بنا بر این از استدارهٔ حقیقه
بیرون رفته یکجا تضاریس و بسیطها و هبشه بها سطح ظاهر ارض و کرهٔ آب دارد و بعضی از آب
کرهٔ هوا در جوف کرهٔ هوا و بعضی از کرهٔ ارض بحسب طبیعت آنجه کرهٔ شامل حیوانات است
از آب بیرون است و در تقدم خلقت مناصر و افلاک بر یکدیگر اختلافست از بعضی از آیات
بینات قرآنیه ظاهر میشود که مناصر مقدم آفریده شده حیث قال عز من قایل ثم استوی
الی السماء و هی دخان فقال لها و للارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین و قوله تعالی
خلق الارض فی یومین و تجعلون له اندادا ذلک رب العالمین و جعل فیها رواسی من فوقها و بارک
فیها و قدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء للسائلین ثم استوی الی السماء و هی دخان و قال لها و للارض ائتیا طوعا
او کرها قالتا اتینا طائعین و قوله تعالی و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامره الا له الخلق و الامر
خلق بقول او از جرم خاکست و انتها بفلک زحل و امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر خلق آسمانها را بر خلق
زمین مقدم ذکر کرده و در واحدی نیز در تفسیر بسیط از مفاتل نقل کرده که آسمان بر خلق زمین مقدم بالرتبه خلق شد

و سجان بحیه سهولت و در دفتر تقویم از ارقام هر کوکبی از کواکب و بیز با حروف آخر آن اختصار کرده اند
و مصنف در صدد بیان اینجنین در آمده میباید که نشانهای این کواکب یعنی سبعه سیاره
حروف آخر باشد از نامهای ایشان بلغت عرب پس بر تقدیر ت زحل ل مشتری ی مریخ
ح شمس ر زهره د عطارد ک قمر و از این جهت گوئیم کواکب شمس و قمر را نیرین خوانند و
شمس لغت عربیست ما خوذ از شعشعه و در لغت عرب شمس را اسماء بسیار است از انجمله
شارق و روح و بهشا و ذکاء و ذراح و صفقاء و جاریه و فتح و غزاله و جونه و بعضی از ارباب لغت تصریح کرده
کرشمس را خوانند توان گفت که در وقت طلوع نامطی خانند توان گفت که در وقت غروب و
عصر و بخاری آفتاب و موز و موز و خورشید و هورخس خوانند و خورشید مرکب است
از خور که آفتابست و شید که بمعنی شعاع است و بر دو بوسس کنند و قمر را بعربی حاسس و ازهر
در زبان خوانند و بفارسی ماه و قمر مشتق است از قمر بمعنی ابیض و عرب ماه را بجهت آنکه نور
قمر کوبد و نیز مشتق است از نور و شمس و قمر را بجهت کرتاب نور و ضیا نیز خوانند و در کتاب
مجمل البیان و مصباح و غیرها مذکور است که عرب صفت قمر را تخت کوید باسکان خا المعجمه شمس را کورش
اشیع و غالب است و جرمش اعظم نیز گویند و قمر را کورش از شمس مستعار است و صفت
کمتر بکسب واقع جرمش اصغر نیز اصغر گویند و در واقع شمس سید عالم جسمانی و قهرمان عالم
کون و فساد و قمر نایب انسان کبیر است و از جهة کواکب در جنب نور او محو و مضمحل است
و قمر نیز کارفرمای کارگاه عناصر و شبیه تر اعظم و عظم جرم برای العین و نیز از روی انسان کبیر است
و نجومیان را تصریح کرده اند بعضی زحل و مشتری و زهره و مریخ و زهره و عطارد را از جهة آنکه هر یک از
ایشان زاجانکه سارح و ذکر خواهد شد استقامتی باشد و در حرکت یعنی راست بروند ایشان
بروج کرا در درجه اول برج در درجه دوم و ازان بدرجه سیم و از بیشتر از حرکت نمایند پس روند که
چند روز چنان نماید که کوکب در یکجاست و حرکتی نمایند و در ان حالت کوکب را مقیم خوانند
پس وجوبی از حرکت بتوالی بر خلاف توالی شان آنکه از درجه اول برجی بدرجه آخر آن حرکت
نماید پس دیگر و خود بهمان قسم پس باز استقامت شود و این اسباب حیرتست
جه حیرت در لغت نادانی و جه صوابست و گویند که این کواکب را بواسطه این حالات
که نظر بگمان ارض مشاهده میشود در گمان است و طریق صواب نمیدانند بهمرو حقیقت
حرکات کواکب از بطو و سرعت و وقوف و رجعت مبرا است چنانچه در اصول ایشان

است هم

جونه هو

ح مهتاب راجع

اعظم هو

بدرجه سی ام و درجه هم بران
و ازان بدرجه هو

همین است و نحس و قمر را جز استقامت نبود چنانچه اشاره بدان خواهد شد در فصل ۸ در زحل و مشتری را علوی خوانند بضم عین و تشدید واو و عرب گوید علوّ یعلو علوّا و علاء المکان یعلو علوّا و علاء فالفرق بالکسر یفعل غالبا و علو و علو بضم عین، و کسر آن تحتیض سفل است و جهت آنست که جون فلک زحل بالاتر افلاک سیاره است پایان فلک شمس و بعد از ان فلک مشتری پایان عطارد و مکان هر یک را علوی گویند در زهره و عطارد را بسبب سفلیین خوانند و وجه لغت تقریح کرده اند که سفل و سفل بفتح و ضم سین و سفال بر وزن سحاب و سفول بر وزن بهبود و سفاله بر وزن خلاصه تحتیض علو و علو و علاء و علاوه است و جون فلک زهره و عطارد بقول اشهر رکن فلک شمس اند هر سه را سفلی خوانند و بود و کرد فلک مشتری و مریخ هر سه را علویه و علویات گویند و زهره و مشتری را سعدین و مریخ و زحل را نحسین خوانند بوجهی که در فصل ۸ بیان خواهد شد و تعلیم زهره بر مشتری و تعلیم مریخ بر زحل باعتبار خماری خوانند بود و که فلک قمر را بجهة قرب بارض اول کویند و در روشن این سیارگان مختلف بود و جنانکه در فصل ۹ مشروح بیان خواهد شد و بنا بر ستارگان را که در آسمان باشند توان بود که این قید بجهة اخراج شهب و نیازک و کواکب منقضه بود که در کره اثیر شکوفن میکرد و مذنبات و کواکب قمر و آثار انوا یا نجوم کویند و بعضی از متقدمین مر ذنبات را نیز کواکب خوانده اند و کما و شهاب را در کره اثیر و کواکب منقضه را از نیل بحر بود و نابته خوانند و وجه بر تقدیم شش بیخ جمله سیارگان که بنظر می آید سوی است کوکب سیاره که وصف کرده بیشتر جنانکه اشاره بدین تقدیم رفت و ستاره لفظ فارسی است و اختر بزبر اوف آنست و بعربی کوکب و نجم و قمری و شهاب کویند و عرب گوید کوکت و کوکبة جنانکه گوید یاخرة و کوکب هر چیز معظم آنست و کوکب روضه شکوفه آن و کوکب حدیدین و نقا توآنست و این دو بیخ وجه تانیث و نجوم بمعنی ظهور و طلوع است فعل آن نجم الشیء نجما و نجوما ظهر و طلع و نجم بمعنی کوکب و النجم ثریا است خاصة و دری بضم دال و کسر شدید یا بمعنی ثابت بیخ است و صاحب صحاح تصریح کرده که منسوب بدرّ است بجهة بیاض و قاضی ناصر الدین بیضاوی در تفسیر کریمه کانها کوکب دری کوید که منسوب بدرّ است او فعیل مکان مبالغه بمعنی الدفع کانه یدفع الظلام بشعاعه او بعض حسنه و بعضاً منیر للعانه شهاب بروزن کتاب شعله ساطع است و کوکب را نیز جهة سطوع و لمعان شهاب کویند و بهر جند این لفظ را وسعت شرح و بسط کوکب با بنه و حالات ایشان نیست جز از گفت بشهب ابتدا ظلی است علیحده و دانشوران کفایة رای در این باب

کوکب ج

نجوم ج

مصنفات پرداخته اند و بهمین جهة کتاب صور الکواکب بعضد الدوله دیلمی مالیف کرده لیکن جهة نظر او کلام و اینکه این مختصر کرکجوعه است از خواجه نصیر خالیا نبوده و ذکر شده از ان بی نیاز دارد و علیه التوکل و الاعتماد بوشیده نماند که موضوع کرده اول این فصل مذکور شده کواکب را جز از هفت سیاره جون بر یک حال دیده اند اثبات کرده اند فلک جهة یکی نموده اند و جون زحل را کاسف بعض از ثوابت کرده اند و بعضی ذنب عطارد و بعضی مواضع انها را در فلک هشتم و کسان اسامی بر سی ایشان تعیین نموده و قرار داده و جون اسطقطاس ثابت اوضاع بانبوه حرکت خاصه اثبات نموده اند با انکه جون قدما یکی جهة از اسطقطاس بعزه تا عهد ابرخس ایشان را غیر متحرک شناخته اند تا بنه کفته اند و انچه جمیع بان کرده اند که هر یکی قدما ایشان را غیر متحرک یافته باشند بس حرکت اولی از فلک ایشان باشد و اسرع از همه حرکات بود بدیجه تا بنه خوان کفت مدلوع است چه غرض این حرف جون قدما غیر متحرک یافته اند تا بنه خوانند آنست که در اصورت که غیر متحرک باشند و اسناد حرکت اولی بفلک هشتم شود و بروج و سطح فلک هشتم رسوم خواهند بود و آن کواکب هر یک در مواضع خود از بروج ثابت بوده و منتقل نخواهند شد بخلاف سیارات که از بروجی بیروجی انتقال می نمایند و بعضی نوشته اند که کواکب ثابته در فلک هشتم هیچ حرکت نمی نمایند و هر یک از مرصدیان که دوازده حرکت می نمایند سیارات که در تداویر و حوامل اند و از ایشان مختلف حرکت می نمایند بس آنها ثابته باشند و انها سیاره و اسناد و ضاعت بطلیوس بقلوذی در مجسطی تصریح کرده و کرده و جه تسمیه ایشان بثابته جهة کمافظ اوضاع خود و عدم انتقال ایشان از یکدیگر ثابت است نه بدیکه هیچ حرکت نکنند و یک کره اند جه تسمیه ایشان بثابت از بین وجه سزاوار نیست و در ثبات اوضاع نیز اختلاف است بطلیوس بر سیل کرکشت تغییر کرده و ابو ریحان بیرونی ثبات اوضاع را بثبات عروض تغییر نموده و بعضی وجه ثبات اوضاع را بثبات اوضاع مشاور ایشان نسبت بعضه تغییر کرده اند جه در جمیع ازمنه در روئیت مشاوری مختلف سیارات که بکسب قرب و بعد از مرکز عالم مشاور آنها کسب روئیت از منه مختلف مختلف میشود و فاضل محقق علاء الدین علی بر جندی در شرح زیج جدید بیان کرده که جنان کفت جون بعضی قدما استناد حرکت بوعر را بارض داده اند و حرکت بطلیوس اتهار احساس کرده اند تسمیه ثوابت از ایشان واقع شده جه بزعم ایشان نه حرکتی دارند و نه عرضی و وجه تسمیه راجع بکوکبت تیز دان و انست لیکن از بطلیوس ذکر کرده انسب و اقوی انست و کرت ثوابت نجوم کبانان اندیشه احصر نتوان کرد و از انجمله هزار و بیست و دو ستاره را رصد کرده اند و مواضع آنها

در طول از اجزاء منطقة البروج و رجحان هر رصد در عرض از یکی از دو جانب منطقة بروج یعنی
شمال و جنوب معین ساخته اند و از بعضی متاخرین مثل ابی الوفا بوزجانی و ابی نصر منصور
همین اند که بر صدر آمده اند و ابن یونس میگفته که شهادت اخفش کواکب است مرصود است اگر کواکب
دیگر بود در خبر رصد در آمدی و اخفش نقص خطا ست و از ان فاضل بسیار مدیع جدا در مرکب از صور یکزاده
کواکب مرصود و چند عین کواکب مرئی است که بر صدر و بناده و ذاکر ان فرض خصوص ابن صوفی
در کتاب خود بکرات در این باب تصریح کرده و جوان نوات را متفاوت المقادیر دیده اند لجه
ضبط اقدار شش مرتبه اختیار کرده اند و هر مرتبه را قدر و عظم خوانده و خدا و ندان احکام یکای قدر نوشته اند
خصوصا الجه در قدر نخستین و دوم و این باشد چه عظم مقدار در میان اجرام شریفه یکسان نوع شریف است و قدر
مساوس را نیز شریف است بر کواکب خارج از اقدار که بعضی را منظمه و بعضی را منظمه گویند و جوان کواکب
کب قدر نیز در صور کبری تفاوتها دارند هر قدر را بر سه مرتبه ساخته اند اعظم او سط و اصغر که مجموع
مراتب بجده باشد و تفاوت میان مراتب بدین نسبت چنانکه او سط قدر اول شش برابر او سط
قدر ساوس است و او سط هر قدر بر اصغر است از کبر او ثلث تفاوت یعنی ما بین او سط قدر اول و او سط
قدر ثانیه یعنی ثلث سدس مقدار او سط قدر اول و بعضی گفته اند که تفاوت بقدر ایست ما بین
نوع کر نطر الجه در عظم اول است شش برابر قطر قدر ساوس است و موافق تخمین علامه بیرجندی این نسبت صحیح
نیست جدا اصول بدین است که حجم او سط قدر اول شش برابر حجم او سط قدر ساوس
و منشا این است الجه شیخ الله تعالی بفضله انوار نموده که حجم اکبر قدر اول نود و شش برابر
سدس حجم ارض است و او سط اکبر نود و سه برابر و اصغر آن هشتاد و دو بمقدار برابر سدس
و او سط قدر ثانیه از او سط قدر اول بسدس او سط قدر اول که یازده و نصف باشد اصغر است
و از نیمه از او سط قدر ثالث اصغر است از او سط قدر ثانیه بسدس او سط قدر اول و از نیمه از او سط
قدر ساوس که یازده و برابر و نصف حجم ارض است و اصغر همین قدر ده برابر ثلث شش حجم ارض
باشد و ترتیب اقدار او سط چنین است که در این جدول رسم کرده شد و علامه قوشجی محقق عالمش این بیت

حکیمه

بحث ج

اسد

ج ۲۱۷

محمک دار

محقق خفری رحمة الله علیه رحمة واسعة در شرح تصریح کرده که اقدار سته باعتبار مقادیر قطار کواکب ثابته باعتبار
اجرام و بعینه از قضاء از بطلمیوس نقل کرده اند که او از ابرخس نقل نموده که قطر کوکب قدر ساوس
جزو بیست و سی جزو از قطر آفتاب و قطر کوکب قدر اول جزو بست و سی جزو از قطر آفتاب
و نیز بعینه آنست که تفاوت میان قطار کواکب در میان اول و قدر ثانیه بر نسبت عدد پنجاه و پنج
که قطر الجه در قدر ثانیه جزو بست و دو جزو و الجه در قدر ثالثه جزو بست و سه جزو
چهل جزو و الجه در قدر رابع است جزو بست و شش جزو و الجه در قدر خامس است جزو بست و
هشت جزو و دانکه کوکب مرصوده الجه از قدر ساوس اصغر است آن بود که بصر آزاد او ک نتواند
و اگر در بادیه صفوا دی بود و یاری نتواند داشت آنرا از اقدار نشمرده اند و همه خفیه و منظمه گویند و بعضی گفته اند
باسم آنرا سمی یاد کنند و بعضی از این هزار و بیست و دو کوکب بسر کواکب بود خارج صورت آن کرات آنرا
ضمیره گویند و بطلمیوس از کواکب منظمه دانسته و فاضل اتابک اردوی ناصره و زیده ابن صوفی و صاحب زیج جدید
از قدر خامس دو فاضل علی دانست پس بقول ایشان کواکب مرصوده هزار و بیست و پنج باشند و از مرصوده
بقول بطلمیوس که در مجسطی در جدول وضع کرده از قدر اول ۱۵ و از ثانیه ۴۵ و از ثالث ۲۰۸ و از رابع
۳۷۳ و از خامس ۴۹ و از ساوس ۳۹ و منظمه ۹ و سحابه ۵ و موافق تخمین این صوفی از قدر ثانیه ۳۷
و از ثالث ۲۰۰ و از قدر رابع ۴۲۱ و از قدر خامس ۲۶۷ و از قدر ساوس ۷۰ و سی و پنج
و منظمه سبع غیث و این تفصیل موافق است با الجه تخمین بهر چیزی در مصنفات خود از ابن صوفی نقل کرده
و الجه از اتابک بعد از تخمین این صوفی کرده نظر فاحر است و بالجمله مسفر و ده و جدول اول از آنرا اصل
کتاب تصحیح داده و ظاهر شده و دیگر از اکواکبی که در بعضی صور ذکر کرده که در چنین کوکبی در قرب فلان کوکب است
که بطلمیوس بیان کرده و داخل اقدار است مجموع کواکب را کما او بتصریح بدین کرده و قدر مخلص خفیه
۱۰۱ از قدر اول ۱۵ و از ثانیه ۲۳ و از ثالث ۲۰۲ و از رابع ۳۲۱ و از خامس ۲۵۳
و از ساوس ۸۱ و سی و پنج و منظمه ۳ و از کواکب الذی بطلمیوس طول و عرض آنرا در جدول مجسطی آورده
بزعم ابن صوفی وجوه مذاهب و در زیج جدید نیز تصریح شده که مشت کواکب آن کرات نشده و از آن مشت
کواکب کواکب از صورت قطب رسم و شش است و شش از خارج صورت حوت جنوبی
و دیگر از صورت تمساح ان انجه از صورت تمساح است کواکب جهارده ایست که بطلمیوس
در جدول تعیین کرده که در کفت پای جنوب صورت از قدر ساوس و این صوفی گوید دو از طول و عرض
کرده بطلمیوس اگر کرده باید که بعد مابین آن و بعد مابین آنکه بر پای جنوب است مگر از شبری باشد و در زبان کوکب

و هر صورتی از آنها دلیل است بهر جا یا از احوالی که کواکب سبعه سیاره و ثابته بحسب حال کواکب سبعه سیاره اشهره اظهر است و ناموس بر هر چیزی که دلالت دارد مشتبه بدان چیز و اتاجده دلالت قوی است بر کنز و بحقیقت که ضبط آن توانسته اند نمود و بکلی بر کنت معروف نقاب خفا از روی آن دلالت توانسته اند کشود و در تصریح کرده اند که آن دلالات معلوم نیست لیکن اختلاف احوال سیارات در هر وقتی دلیلست بر هر چیز سریع الکون و الفساد و کواکب ثابته بحیثیة ربطوا حرکت و قدر اختلاف احوال دلیلند بر چیزهای بطیء الکون و الفساد و ایام البقا که بر یک حاله واحده باشند و از مطاوس دلالات ساعته ظاهر شد که از کواکب هیئة داخل صور هفده و بعضی خارج این صور جمله هشت کانه اند اما کواکب داخل صور ۹ | ۱۷ اند و خارج ۱۰ | و این صور بیست و یک در ثمانیة و اربعین منطقة البروج و از آن بصور شمالی تصریحی نامبرده و دوازده برشش دوحوالی منطقة البروج که عبارت از بروج اثنی عشر اند و دوازده صور جنوبی که نزدیک و بعضی از شمال در جنوب شمال معدل النهار فهمیده اند و مشتمل این ظرف آنست که صاحب مجسطی بروج شمالیه را در فصل کواکب شمالیه آورده و ابتدا بدب الاصغر کرده که قریب بقطب معدل النهار است هفده تمکن کرا قریبست بقطب بروج اما صور شمالی و آن جمله و یک صورتست و ۳۶ کواکب از قدر اول ۳ و از قدر ثانی ۱۸ و از ثالث ۸۱ و از رابع ۱۷۷ و از خامس ۸۵ و از سادس ۱۳ و از حقیره ۹ و سحابی ۱ مطلبول از جمله ۳۳۱ از نفس صورند ۹ خارج از صور و برای این صور فوق کواکب صور شمالیه ۱۵۹ است جمله کواکب از ذی العنان تا کف مشتری صویا مدرک نگشته و موجود نیست و از ان کواکب از قدر اول ۳ و از ثانی ۱۷ و از ثالث ۸۱ و از رابع ۱۵ و از خامس ۸۰ و از سادس ۲۶ و سحابی ۱ و منطقه چیزی نیست از جمله ۳۳۰ داخل صورند ۲۹ و خارج صورند دب الاصغر کواکب آن هفت است و از نفس صورة از قدر ثانی ۱ و از قدر ثالث ۳ و از قدر رابع ۳ و از قدر خامس ۱ و خارج از صورت از قدر رابع یک کوکب است و اگرچه بر صورت دب نیست بنا بر حدث بهفت کواکب از کواکب دب الاکبر که آنها صورتست و نیست تمام الاعضا بدب اصغر موسوم شده و عرب آنرا بنات نعش صغری گویند حدث بهفت بنات نعش کبری از صورت دب الاکبر گرفته شده و در صحاح صغری ذکر کرده که اتفاق کرده اند سبعه و فرا که نعش بحسه موقوفه و ثمانیه غیر منظمه پس الف لام بر آن لا جنی نشود و چهار کوکب را که بر شکل مربعه اضلاع خوانند و بقیه را بدن نعش خوانند و از انجمله دو کوکب را که انور ند فرقدین گویند بمنع نادسکون را بجیم از نطق ثانیه که انور الفرقدین

الفرقدین گویند و بتری از فرقد ثالث و در صحاح فرقد را بچکاو و حشی تفسیر کرده و در قاموس نیز گوید فرقد بچکاو است با کاو وحشی و گفته است که آن راه یا زینبوه و مجموع فرقدان و بضم فاء آن هر دو فرقد اند و در شعر شیخ مؤلف آمده و ام ظلام دب اکبر که بنزدیک قطب است آن بنات آن سه کوکب طرف دب است از آن جدی خوانند و جدی مصغر جدی است و در کتب لغت غیر مصغر صحاح تصریح جدی بسکون دال نام ستاره ایست نزدیک بقطب و در قاموس نیز مذکور است که جدی از اولاد و کور موجود است و از انجمله نجوم آنست که دایر است بنات نعش و اکثر بهودی و کواکب برجی است از بروج و عرب آنرا ابی شاسند و تصغیر جدی بجیمه تمیز از جدی است که از صورت دوازده گانه بروج است و از آنجا که ثالث ظاهر میشود که این تصغیر از عرب نیست بلکه از نبطیان است و جدی از قدر ثالث است و اقرب کواکب است بقطب شمالی معدل النهار و در میان فالت و میان تصور ابی جهنده جدی در کتب شرعیه وارد است که اباهی عراق و ماوالای آن جدی را بر خلاف منجمین این گویند نامستقبل قبله کرده اند و اباهی موصل و ماوالای آن بر طرف شمال این و نیز آن جانبها در اصل خود مسطور است و هرگاه نوم خطیر مقوس شود مبدأ از انور فرقدین و نفس جدی که بر دو کواکب از آخر دسته کوکب بنات کذارد و میانه جدی و کوکبی که قریب است بانور یا فرقدین و خارج صورتست وصل نمایند خطی موهوم بر استقامه فرقدین مقابل مقوس اول بنظر آید و مرور میکند این قوس بکوکب خفیه نیز در صورة دب و محیط میشود بشکلی اهلیلجی که عرب آنرا نفس گوید یعنی طوق الشبا بگمان اینکه قطب در وسط این شکل اهلیلجی است بنزدیک قطب آسیا که در وسط طوق است و این شکل را شبکه گویند بجهة گمان دارند که کوکب خفی که در وسط این شکل است قطب معدل است و نزدیک بقطب است و از همین جهت است که صاحب صحاح ذکر کرده که قطب کوکبی است میانه جدی و فرقدین که طواف بر آن حوالی دارد و صاحب قاموس نیز نزدیک بدین تحقیق کرده دب الاکبر که آن صورت بیست و هفت است از قدر ثانی ۲ و از ثالث ۱۱ و از رابع ۵ و از سادس ۷ و هفت خارج صورت از قدر ثالث ۱ و از رابع ۳ و از خامس ۱ و از سادس ۳ و او برمیاث حمزیه است ایستاده سر بش افکنده و دم برگشیده از انجمله هفت کوکب را که در دب الاصغر مسطور شد بنات نعش گویند و عرب گمان دارند که آن سه کوکب را که بنزدیک دم اند کنات نعش ابرداشته اند و آن چهار را نعش خوانند و از بقیه مفتوحه است

است چه در انکا چیزی غیبت و کوکبی که میانه این چهار کوکب و بایین تر از آنهاست فرجه خوانند و فرجه بضم فا
بمعنی انواح است و کوکبی که بر دایره واسطه است نزدیک بطرفی فقره خوانند و انچه بنای جب است فاجب
و میانه دو بایش براست فقاعت هر چهار کوکب صغیر است بر سبیل بهای جب دار و کوکب رابعی که بیند در میانه
راههای صورت و بر بدن و میانه پاهایش کوکب بسیار است خفیه که عرب آنرا اثناء و انتظام گویند **شکله ۱**
الشماء ۲ و از انفار و صباح و حارس و بعزیط حارس الشمال گویند کوکب آن **۲۲** از قدر ثالث **۳** و از رابع
۹ و از خامس **۱۰** و خارج صورت **۱** از قدر اول اند در صورت فردست لیسار ده کوکب در دست راست
عصا دارد و بهر دو دست راکشیده و میانه کوکب نکته و بنات نعش کبری و نوزده نقطه صد ایه است که
ازان انگشت ابهام بر انگشت وسطی مجموع میشود و صورتی که در حالت آب دادن اسب بآن نزدیک نمایند
و از اصفر نیز کوکبی بیضا در نقره عرب نظر میخوانند و این هر دو چشمه نوشته شد و خارج صورت را کوکبی دانسته
چنانچه مرور کرده که نظر کسی را کوکبی خوانند و انچنین را وجه تسمیه دانسته و صبح دو قسم است یکی
که از دو سازنده برهم زنند و آن غالبا مرتب سنگ باشند و دیگری مرتب چنگ و از آلات دوایر
الا بدار است و معلوم نیست که مراد اصحاب کوام کدام یک دانسته اند که صباح خوانند و سر کوکب آن کوکب
جب صورت است بر بالای آن کوکب نامدار سه کوکب بنات نعش الکبری عرب آن دو کوکب دانکه یکی بزان
و یکی برسان جب صورت است بر بالای آن کوکب سر راست کوکب رابع که بیند و کوکبی که خارج صورت است
بیان قدرین واقع از قدر اول است و در اسطرلاب برسم می نمایند سماک که بیند بجهه سمو ک و از خامس
و رابع که بیند بجهه تشبیه آن دو کوکب مذکور بن برج و آن کوکبی که بر بالای سماک است بطرف قبو بر موضع منطقه از
تابع السماک خوانند و ریا انکه نیز گویند و سماک رامح را به تنها بیند نیز حارس الشمال و حارس الشمال گویند بجهه
انکه کوکبی است بهاور منظم صورت جدیست و در تحت سنان شمال نمیشود و انچه بر سر و شکمین و عصات
ضباع گویند و انچه بر دست جب و ساعد جب و حوال دست از کوکب خفیه است اولاد و ضباع
و عرب کوکبی را که بر سان لبسر است نیز بنهایه رمح گویند و کوکب نزدیک بسماک که بسر صورتی از قدر ثالث
شمرده و بطلمیوس ذکر کرده و سلاح که بیند و بعضی دو کوکب که نزدیک رمح مذکور است سلاح گویند و کفر
عرب سماکین را که یکی سماک رامح مذکور باشد و دیگری سماک اعزل که بجهار ضلع مسطور خواهد شد
سان اسد فرار داده اند سماک رامح را بر سان راست و اعزل را بر سان چپ **نکته** و از اکلیل
شمالیا کوینده صاحب صحاح از اصمعی نقل کرده که صبیان آنرا اقحوان گویند و در اصطلاح خاوریان و
عوام نیز بهمین اسم معروف است لیکن خواننده رکاسه شکسته در میان نجمه رخته که در اسفندار و آن است و کوکب
نقعه

آن هشت است از قدر ثانیه ۱ و از رابع ۶ و از سادس ۱ و آن بر بیات و ابره لیست با اندک اختلاف
کل بر بشت عصا صورت صباح و کوکب وسطی که در آنست غیر انکه و غیر انکه خوانند و در اسطرلاب
نقش نمایند و کذا شش خواند بر و از ان کوینده است نگ آدمی که دفنها در آن بسته و اکلیل
ناجی است موضع بحر ابر **حاشیه طارکبیه** و آنرا ارانص گویند کوکب آن **۲۸** از قدر ثالث **۵** و از رابع
۱۵ و از خامس **۵** و از سادس **۳** و خارج صورت **۱** از قدر رابع و آن بر صورت فردلیست و دستها
کشیده و دست راست را بسوی کوکب مجتمعه بر جناب نکته و آن کوکبی است که بر سر جبه خوانند است
دیگر از دو کوکب نسر واقع بر زانوی در آمده است و در شش مقدم است بزیر راکه بر صورت خوانند است
بمقدار دو ذراع در میان العین و بای راست او بطرف عصای صباح و بای جب نزدیک چهار کوکب که بر سر عین
و عرب کوکبی که بر هر صورت نسر طایر راکه بیند و بطلمیوس آنرا از مسطین قدر ثالث و امین صوفی
از اصوفی آسته قدر دانسته و در بعض اسطرلابات تمثالی بر هم نمایند و راس الجاثیه گویند و عرب کوکبی را که بر
مرفق الیمن است و کوکبی را که بر عضد یمنی است و انکه بر منکب الیسر است و انکه بر منکب ایسر است و انکه
بر عضد یسری است و انکه بر مرفق ایسر است و سه کوکب که بر معصم است جب است و انکه
نیز از صوره و شلیاق را که اینها همه شناسی و مصطفی نقش شاهین کوینده و در بعضی رویات عرب کوکب
ایسر است بنهایه نقش خوانده اند و انچه خوایانقش است نمایند و عامه کوکب واقع بر کعب ایسر را
دو نیز گویند بجهه سر شمالین از بای کوکبی که بر موضع وقوع است صلیب کوینده بنابر شباهتی که بصورت صلیب
کرده و کست نسر طایر دارد و کوکبی که بر موضع منطقه است در جنب الیمن بایش کوکب که بر ران جب
ضباع خوانند از جمله ضباعی که در صوره عواذ گویند و درین صورت و حوالی آن کوکب بسیار از اندازه
است کر بطلمیوس آنرا ذکر کرده **شلیاق** و آنرا اسلی نیز خوانند بنابر شباهتی که بصورت دارد
و صفرقه دلو راکه ضبع رومی است و کوکب آن صوره **۱۰** است از قدر اول **۱** و از ثالث **۲**
و از رابع **۶** و از خامس **۱** و از جمله کوکب او کی نیز است از قدر اول مشهور بسهیل واقع در اسطرلاب
نقش نمایند و نسر واقع بجهه آن کوینده که عرب آنرا نشبه گرده و بنسر بری که بر دو بال خود را قم کرده باشد
بدن خود و دو بال آن عبارتست ازان دو کوکب که بالای آن نیز بهمین بات مشبه است و عامه آنرا نایره گویند
و اصحاب اسطرلاب کوینده نسر واقع هرگاه موافق باشد با طلوع ثوابت مکمل کنند از شروق شمس و اگر موافق طلوع سهیل باشد
بر سعادت انها افزایند چه بزرگی آن و سطا نزدیک بسعد اکبر است اعد اکبر فاعد و شش نیز عظیم
کوکب جبه است که عرب آنرا اظفار گویند و نسر واقع و قلب العرب را بهمراه این کوینده بجهه انکه در بسیاری

از آنجا تا هم طلوع می نماید و هر یک طلوع و فترة او از آن کواکب است از نقطه باد و پست تر از نقطه صبور و نگاه باید تا چنین شود که او را
نظر باران را که بچگونه گشته و بنا چه اگر این دو کوکب با هم طلوع می نماید بر زعم ایشان کوچه و مسکنه که قصد کند که
وارمد و از لیاپا حرب صفین بشیر که می آرد اصحاب برابر آب بیع ساد حضرت مسکنه و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه با اصحاب عوایت بیع لشکر معاویه بطلمیوس نامی بعضه است تا اصحاب کشیده چه چنین آید امیر المؤمنین علیه
آزاد جاجه کوینده کواکب آن ۱۷ از قدر ثانیه ۱ و از ثالث ۵ و از رابع ۸ و از خامس ۲ و از سادس ۱
و خارج از صورة ۳ از قدر رابع و آن بر صورة قرطاس است که دست چپ او بر زانوی چپ او نهاده و دست راست
در بر او است و بر عرض قطع کوکبه کرسیانه گوید عظیم و سر راه قطعه از دجه است که ابتدا کرده از نزه بنبر که
بر صدر قابیر است نزد کوکبی که بر میان راست و در اسن طابر و گردن و سینه اش و در وسط این قطعه
است پس نزدیک و کف دو میشو و نزد کوکبی که بر بوم عقابت و پس از آن بشود و سنگ سف میکرده
تا نزد و نیج کوکب که بر بالای مشک ایمن است پس نزدیک و کف دو شود نزد او کوکب که بر پدید نوات
و کوکبی که بر فرق ایمن است پس انجو شود تا نزد حزه و نالقه از جنوب غرب و در بنی مقطع میشود و از
کواکب و جاجه نبیلی که بر وسن است و آن از انتظار الوجاجه کوینده ثبت کواکب شلیق و بر اسطرلاب
رسم می نماید از قدر ثانی است و آن چهار کوکب را که مصطف و قاطع دجه اند عرضا غرب تو اسن کوینده
و آن بنبری که بر دم صورت است و بر طرف غرب نظر بر وف و در جنب الوجاجه کوینده و از قدر ثانی است و بر
اسطرلاب رسم نماید سیانه او و سیانه آنکه بر صدر رأسه بین الجزئین است و رای العین سه و زاویه است
و بر پنجه روف کوینده کوکبی که بهلوی آن چهار است کواکب اسن خوانند کوینده و لیف آنهاست چه در لغة عرب
ریاف آنست که بر عقب راکب سوار نشود بلکه هر چیزی که بر آن چیزی بر اسند روف کوینده و بعضی آن کوکبها
که بر طرف جناح ایمن است از نواسن و اند ذابطمر کواکب آن ۱۳ است از قدر ثالث ۴ و از رابع
۶ و از خامس ۱ و از سادس ۲ و آن بر صورة زنیت نشسته بر اسن نالنده و چون نالنده بر
بر آن حلقه نشیت کرباس آویخته است و آن صورة و بر نفس دجه است پشت کوکبی که بر سر صورة و طنب است و
بر وسط مسنه کوکبی است از قدر ثالث بر وسط دجه و کوکب آخر از کف الخضیب خوانند و سنام الناقه میتر
کوینده و آستر کف بسر چهره نشت بهمه آنکه بر آن باشد بر اسطرلاب از کواکب که در آن تقویر است و در دنبکه بر آخر از کواکب
حامل راسن الغول بی انفصال بی با بهم باین کواکب نبره و بر جنب آن کواکب ابدست کشیده و بر با نشیبه
کرده و ناقه و این کواکب نیز را بسر انگشتان خضاب کرده و آنکه بر وسط است کف الخضیب و آنرا اسطرلاب
رسم نماینده و سنام الناقه بدان کوینده کرسی کواکب از دجه یعنی مراغة المسلسلة با سه کواکب کف الخضیب

سنبله است بسنانه و این کوکب متصل است بکوکب بزرگ بر وسط مسنه است اسطرلابی از کواکب خفیه
ابتدا از سنام ناقه می نماید و با این می آید تا بر وسط گردن پس با امیر دو لعبتان با لاز فتن کردن و متصل
میشود و بر ناقه و آن سنبله است بگردن بخش ناقه و فتن العنق کوچک سر و اول از کواکب دانست اگر
کوکبی است بر راست بر سنبله العنق ناقه است و سه کوکب که بر دست است متصل است بر پشت ناقه
و اصل کوبان است و آنکه بر وسط مسنه است بر طرف کوبان است و آنکه بر ساق و است اگر سی است بر
کفل ناقه است و اصل دم و بر این کوکب و کوکب دیگر که بر ذانوی صورة است لطیمی پست بر است
تنگ راسن الغول آن موضع داغ است از ران ناقه و هو کوکب تربای راست عصو و منهای ناقه است
و این صورت کمال شباهت دارد و بنا قه و شهود است و بحسب اختیار اصحاب اسطرلاب احکام مسطرلاب
کرچون کف الخضیب در فوق الارض هر ایه منعف النهار رسم در اوقات و ساعات بر شود و نگذارد
غلط و بدین سبب بنجان جده و بیارسم کرده استخراج رسیدن کوکب مذکور در روز منعف النهار می
نماینده و ما انجا ذیل را در فصول البته در اختیار است رسم خواهیم کردان شاء الله تعالی و بر اسطرلاب
خواهیم نمود و در این صورت و احوالی آن نیز کواکب از اطراف است که بطلیوس شمرده و این صورة
در کتاب خود تصریح نموده پرساد شش کواکب آنرا احمل راسن الغول و تمک راسن الغول کوینده کواکب آن
۲۶ از قدر ثانیه ۲ و از ثالث ۵ و از رابع ۱۲ و از خامس ۳ و سی بیک و خارج صورة از قدر خامس
۳ و آن بر صورت مرد است ایستاده و بر پای چپ و پای راست بر زانوی راست نهاده و دست راست بر
نهاده و بدست دیگر سر زانو گرفته موافق تحقیق علامه شیرازی و موافق الجزء صوفی الجزء صوفی نگرفته بر پای
راست ایستاده و است راست بر بالای سر گذاشته و بر دست چپ سر عوا بر برده دارد و کل کواکب
این سیانه ثابت الاکبر و ثبات و از جمله کواکب آن چهار کوکب است که بر دست چپ او بست
کوکبی است از احمل راسن الغول کوینده و بر جنب الیسر صورة نیز ثبت خارج از دجه و از قدر ثانیه که بر اسطرلاب کوکبی
نماینده و جنب بر ساد شش کوینده و کوکب اخیر سری از قدر ثانیه بر راسن الغول است و آنرا بر نهایه راسن
الغول کوینده و در اسطرلاب رسم نماینده و جنب عوئی که اشاره بر اسطرلاب کوکب راکه حامل او کوکب ثبات
که بر طرف است راست صورت است و آنکه بر سر فق ایسر است و آنکه بر سمک ایمن است و آن سری که بر
جنب ایمن است در حاص جنبته و آنکه بر رکبه ایسر است و آنکه بر ساق ایسر است و آن سری که بر زیر
چست نزد کوکب تربا با کواکب و اف الکرسی که بر پشت ناقه است بدو فخذ و بر نبا کوینده نیز ظهر ناقه را و اف
و لطیمی چه را المعصم و سری که بر فرق ایمن و آنکه بر سمک ایمن است با سه و آنکه بر جنب ایمن است با سنا

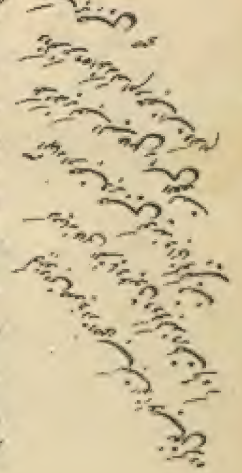

بجهة کان سفلاب و آنرا اسطرطاریه گویند نکته الهی آن کف وه است بر خلاف سایر انواع که با لهایش بسیار است

و کواکب آن ۹ است از قدر ثانیا ۱ و از قدر خامس ۱ و از سادس ۳۰ و خارج از صورت

هر از قدر ثالث ۲ و از رابع ۱ و از خامس ۱ و آن بر صورت کرسی است بال کف وه و از کواکبش

مشهور است کوکب آخر اسطرطاریه گویند و از آن سه بزرگتر است از اعظم قدر بر ثانیا ۱ مشهور بسطاریه که

بر اسطرلاب نقش می نمایند و کواکب داخل خارج صورت و میانه سه کواکب مذکور و خام صاحب

ظلمتین گویند نجم ظامی و ظلیم خام آنکه است و غایه آن سه کواکب مشهور بر خط واقعند و بر دور اسطرلاب

بکجه استوایی آن گویند و در حوالی آن صورة نیز کواکب لطیف از اقدار است که بطلیموس ذکر کرده

و العین بفتح اول و آن نام دابه کوچک است که العین آنرا دوانیده و عرب نیز دارد

نجاست نیز چنین شبیه است بجنبک یاد کرده و در کتاب حیات الحیوان مسطور است که بعضی گویند

آن جوک دریایی است و در اواخر فصل مصر بسیار است و اوراسریست کوچک و بزرگ و العین از دوابی

بحر هیچ یک را شش نیست و بدنچه از او نقش کنند مجموع عشره و کواکب آن ۱۰ است از قدر ثالث ۳۰

و از رابع ۱ و از سادس ۵ و آن در جنب اسطرطاریه است و چهار کوکب که از کواکب او بر شکل صلیب است

عرب نجوه گویند و غایه صلیب و آخر بر جنوب است و طراب صناعت آنرا ذنب العین گویند

و بر اسطرلاب رسم نمایند و آن از اصغر قدر ثالثست قطف الفرس آن چهار کوکبست در بدو العین و از ال

نزدیک بهم قدر رشمایی و در ای العین بر موضع قرن و دو بر موضع راس میانه این آن قدر و از ای العین

و آلخ دو از این دو جذر و اجع و دو رئد و این صورت شبیه است بسر فرس و از کواکب آن از قدر رابع ۱

است و از خامس ۳ و از سادس ۱ فرس اعظم کواکب این صورة ۲۰ است از قدر ثانیا ۱۰ و از ثالث

۳ و از رابع ۱۸ و از خامس ۱۳ و آنرا دو طبق عین نیز گویند بر صورة ناقص است با سره و دو است و بدان

ناآخر بنیت و کفل و با ناخذ و در ناحیه شمال و او لین کوکبی از آنست که بر موضع ترقوه است و آن بر سر زاویه

السعد است و مشترک میانه این دو صورة و از اصغر قدر ثانیا ۱ است و بر اسطرلاب نقش نمایند و سره

الفرس خوانند و راس المسلسلة نیز گویند و دو کوکب بر سر عین است آخر ظهر از قدر ثانیا ۲ طرف جنوب از کواک

نقش میانه ایشان و در ای العین قدر رحی و آنرا اجفاج الفرس خوانند و اعطف نیز بر اسطرلاب نقش

نمایند و عطف الفرس گویند و چهار کوکب نیز جنوب بر بشت نزدیک نقش میانه آن و عطف الفرس

از قدر رحی بزرگتر و آن نیز از اصغر قدر ثالثست و بر اسطرلاب نقش نمایند و عطف الفرس خوانند و این هر

چهار بر هیئت مختلف و اسمی و اقعند و دو کوکب از کواکب فوقانیه این صورت کوکب بزرگتر است پیش دو

[illegible]

دو کوکب کوچکتر صورت است و مابین ایشان بشمال اندکی از قدر ثانیا ۱ و آنرا مجلد الفرس و ام الفرس

گویند و بر بعضی اسطرلابات نقش نمایند و آن بر بشت چهار کوکب مذکور است و میانه ان و دو کوکب که

بر سر فرس است و رای العین زیاده از سه ذراع است و مجلد بفتح جیم معنوم بر جا نهادن است

چون ثالث و ذات الخوافر نیز دو اسب اند در الیمان و عرب آن چهار نیز را گویند اول هر کوکب شد

دو کوکب خرس باکه معنوم اند از آن چهار رفع الاول و رفع المقدم و عرقوة الصلب و ما بین عرقوة الدابة و المنفعة تیتین گویند و

دو کوکب اخر رفع المؤخر و رفع الثانیا و عرقوة الصلب و ما بین الدابة و المؤخر تین گویند و دو کوکب که بر بشت خام گویند و

بزرگتر گویند و آنرا تشبیه کرده اند بجمع عرقوة تین و میانه سر دو کوکب بسیار بزرگ و دور عرض این موضع را دوازده

گز گویند بجز کوکب بعضی تین ربیع است کوکب بر عرقوة و عرقوة تین بضم عین عبارتست از دو

جوب کوکب بر سر دو کوهه ذنب یا صلیب و رفع بسکون را الصلب و عظم بیچ نیز گویند است از دو تین عرب

دو کوکب و العین بر راس اسد البهایم گویند و راس صورة در کتاب صورة در کتاب خود ذکر کرده که در بعض از کتب

انواء خوانده که آنها را اسعد الغمام و سعد القهی گویند و حکایت کرده که بر کردونست سعد الغمام گویند و کواکب جنوب

بهم میانه و کواکب که در سینه است سعد الذابح و آن دو ستاره بر دو طرف راست است سعد مطاع و از جنوب

رو است بدست کرده اند که در گاه باشد که کوتاهی کرده کوکب نزول نماید و نقطه را از سما که میانه ذراع الذابح و ظلت

جبهة الفرس گویند و بعضی مطلق ارض و نقش غمام آمده و گمان دارند که در گاه باشد که کوتاهی کرده

در بعد النصب نزول نماید و زبانة المیزان که آنرا زبانة الجنوبی نیز بعضها گویند و بیاض اخوانند کوکب

آن چهار گانه که بر سر است و رجل سه با کوکب فرس الاعظم شرکت ۲۴ از قدر ثانیا ۱ و از ثالث

۲ و از رابع ۱۵ و از خامس ۵ و آن بصورت زنبست ایستاده و استهاکث و دو در چهار بسیار

دستهای او با بر دو یا و در پایش با مختلف اول زنجیر است و بسر صورة نقص کرده این صورة را بجهة اسعد

دستهای که بر الیمان شمال کشیده به کوکب که بر راس ناقه است و آن دیگر بالای جنوب

بظهر کمر ثعالبه از جنوبین که در برج دو از دهم واقعند سلسلة گویند و از کواکب فوقانیه او یکی بر بشت

بجنوب اسبر صورة از قدر ثانیا و بجنوب بطلیموس از قدر ثالثست بر بشت سه کوکب که بر دو نهاست

و آنرا بر اسطرلاب نقش نمایند و جنب المسلسلة و بطن الحوت خوانند و دیگر کوکب نیز بست بر

بای جنب از قدر ثالث آنرا نیز بر اسطرلاب نقش نمایند و رجل المسلسلة گویند و عرب دو سطر

مشتمل بر کواکب را یافته اند که احاطه کرده اند بر صورت مگر عظیم بین قدر الذنب بعضی از آن از کواکب صورة

سلسلة و بعضی از کواکب لکسی که بر برج دو از دهم است که بعد از این مذکور خواهد شد ابتدا اسطر شمالی

دو سطر جنوبی

العوا و تین او

از زمره نطوق نابه جا صفحه است کوچک را که در جنب این است از سه کوکب که در وقوف پیش است
رفته رفته اتباع می یابند تا وسط که عظیم بیش تمتع میکرده تا زده و هکوتا لیه که از صور بروج است
هم پیش سنبله اینجا دست مکوکبه مذکوره است و عرب آنرا خوشه خوانند و گمان دارند که قرص بطلمیوس این
منزل می نامد بلکه منزل آخرین را از منازل قمر بطرف الخوشه خوانند و باین اعتبار نیز کوکب مرسی که در جنب
این صورت است بطرف الخوشه خوانند و آن منزل را است نیز گویند و جمع ایشان قرف بطرف الخوشه
فیزر نزل کنند و حال آنکه قمر منطقه البروج کوکب نیز سد بلکه بر از آن میگذرد و در منتهی آن کوکبی که
بیرس است عرب اختلاف کرده اند بعضی آنرا اعنای الارض خوانند و جمعی دیگر گویند که منتهی نیزه اسی
النول است و این صورت بخلی صورت لکرة میشود و در زیر بطرف ناقه که بعضی از کواکب آنرا کواکب آسنر اند صورت
مسدس است و بعضی از کواکب بر سیاه ش و همچنین صورت قرص تمام اعضا خوانده کرده بعضی که در
کتاب او سطورا است **سنبله** و کواکب آن جمیعا است از قدر ثالث ۳۰ و از خامس ۱
میانه سمکه و نیز بر کوبر راس النول است و همچنین حرکات میانه سرطان و میانه نیز بست که بابای جیم
مزدوج المسلسله است و آن بر صورت منتهی است که دران طوبا است و یکی از کواکب آن که بر راس
منتهی است از قدر ثالث است و بر اسطرلاب رسم می نمایند و راس الثالث میگویند و سه کوکب
دیگر بر قاعده مثلث بود و هر سه بقدر ذراعی و میانه و راس و هر یک از طرفین قاعده بقدر ثالث
اثنا نیه و روایی العین و دو کوکب دیگر آن نیز از قدر ثالث است و یکی از قدر خامس و این بیت
رکب صورت و کوکبش صورت غالبه اند **اما صورت برج اثنی عشر** و آن دوازده صورت است که در
حین تقسیم دایره بروج بمنطقة البروج برداده و قسمت وقوعی بر هر بخش که قریب بمنطقه باشد
نفس منطقه بود از کواکب صوریه توهم کرده اند و بنوعی که سبق ذکر یافت جهت نوابت از بروج
بحرکت بطیئه اشتغال می نماید و عرض مدینه را کز آن سه هزار سال و اقل آن دو هزار و کسری سال باشد
کمتر است چیزی کوکب صورت مذکور در حین تقسیم و تعیین صورت آن برج بوده اند پیرچی دیگر نقل می نمایند
لیکن بقسمی که در صدر این فصل مذکور شد یکبه اشتغال کواکب این برجی پیر جی نامها بطلق نموش مذکور و نیز
اسم بروج نهاده اند و کواکب صوریه برج **حمل** ۳۲ است از قدر اول ۵ و از ثانیه ۹ و از ثالث ۲۳
و از رابع ۳۱ و از خامس ۱۰۵ و از سادس ۲۷ و از سابع ۳ و از ثامنه ۲۸۹ کوکب نحس این صورت و ۵۷
خارج صورت و این برابر بطلمیوس است اما بیست صوریه کوکب بروج را ۳۹ سه از قدر اول
۵ و از ثانیه ۵ و از ثالث ۲۶ و از رابع ۱۳ و از خامس ۱۰۲ و از سادس ۲۷ و سی بچه ۳ و از ثامنه

از نفس صورت ۲۸۹ است و خارج از صورت **و حمل** و این صوریه سه کوکب خارج صورت است
که بطلمیوس از قدر ثالث شمرده و داخل قدر نجم دانسته و اولین بروج **حمل** است که مبدأ آن نقطه
اعتدال ربیعی است و کواکبی که در حین تقسیم صور در اجزاء فلکیه که مبدأ آن نقطه اعتدال است نجمیط
درجه از منطقة البروج بوده ۱۲ است از قدر ثالث ۲۴ و از رابع ۵ و از خامس ۵ و از سادس ۱
و خارج صورت ۵ است از قدر ثالث ۱ و از رابع ۱ و از خامس ۳ و آن بر صوره کبش است با سر
شاخ مقدمش در جهه جنوب و موخرش بمشرق و بطنش بجنوب و ظهرش بشمال و ملتقت است
بلوحرشش و رو بر شت خود کذاشته چنانکه گویا پشتش را میان حاره و باهالیش بر سر صورة
قنطورس است و از کواکب لمعه ره آن یکی ناطح است و آن اولین کواکب خارج صورة است
از اکبر قدر ثالث است و بر اسطرلاب رسم می نمایند و شمالی آن دو کوکب است که بر شاخ است
و میانه آن و میانه شمالی آن دو کوکب اورای العین قدر دو و ذراع است و ناطح مشتق از نطح است
بمعنا و حاء المهملتین در لغة بمعنی شاخ زدن فرج است و وحشی و طرفی که از پیش کسی در آید آنرا ناطح
خوانند و در صحاح جوهری مسطور است که مرشطین را ناطح کویند و شاخ حکمت و صاحب قاموس نیز
همین نوع ذکر کرده و این و همه است که همزه در او واقع شده و عرب نیز بری را که بر شاخ و اقعه شرطین کویند
و آن منزل اول است از منازل قمر و کوکب خفیه که بر جنوب کوکب اول است با این دو اضافه
کرده همه را شرطین کویند و نظم و نثر کویند و بعضی زوایت کرده اند که نیز دو هم واقع بر شاخ صورت اند
باشد خارج از صورت شرطین کویند و لفظ تا بین شرطین بقدر همین قدر بعضا بین قدر ثالث است و بعضی
دو کوکب جنوبی کوکب بر شاخ است اضافه کرده اند شرطین کویند و لفظ تا بین شرطین بقدر همین قدر ثالث است و بعضی
منظم است از آن سه کوکب بر اسه است با انکه بر ران است و بر میانه مشت شبیه بر ثبت
و اقعه بر بطن حمل بطین کویند و چرا قوال از عرب است که این صوره در کتاب خود نقوض
یاد کرده و در فصل ۱۴ نیز بعضی از آن بیان خواهد شد **ثور** کواکب آن ۳۴ است از قدر اول ۱
و از ثالث ۶ و از رابع ۱۲ و از خامس ۱۱ و از سادس ۲ و خارج از صورت ۱۱ و از رابع ۱ و از
خامس ۹ و از سادس ۱ و آن بر صورت کاو است موخرش بطرف مغرب و جنوب
و مقدمش بناحیه مشرق و کفل و پاهایش در میان جهت است و شاخهایش بطرف مشرق
و دستهایش بجنوب و بر میانه کاو است کواکبی که از ناف کاو منعقد باشد و از کواکب این
صوره چهار کوکب است مصطف با اذنک نونیس و حدیه بقونیس بشتق است و بر بوض قطع

از مقدم رابع بر جنوب ثریا میانه آن و ثریا از کواکب مرصوده جنوبی نیست و از کواکب مرئیه اش
بزرگتر است اخر عظم از قدر اول بر طرف جنوبی از صورت هیئت هندسی و آن بر جسم جنوبی صورت
و بر اسطرلاب نقش نمایند و عین الثور و رود بران میگویند و تابع النجم و تالی النجم و عنق و مجموع ذوابع
گویند از مجموعه کواکب این صورت ثریات و تفسیر و بیان و ذبا در فصل ۱۴ کواکب ذکر منازل خواهد شد
انشاء الله وحده العزیز و کواکب صغار که بر حوالی دبران است خاص گویند و مقدم خاص صغار نوق است
و مقدم در بعیر عنزه و خنزوانه در انسان و آن دو کواکب کنزه گویند بهم و بر گوشش شمالی صورت و اخمص گلیین
گویند و گمان دارند که سکاکی و بعضی روایت کرده اند که آن دو کواکب سمی بقیقه اند و بسبب باسکه قمر
در آن نزول نماید و این خطاست توأمین که از اجوز اکوی میگویند کواکب آن ۱۸ است از صوره و از قدر
ثانیه ۳ و از ثالث ۵ و از رابع ۹ و از خامس ۴ و خارج صورت ۷ و از رابع ۳ و از خامس ۱۴
و آن بر صورة دو مرد و زن عریان یکدیگر را در آغوش کشیده مقدم آن لاوست راست را بر دوش
راست دیگری داشته و دست چپ را بگرد او کشیده و بر او ایستاده و آن دیگر راست
چپ را بر دوش چپ مقدم گذاشته و دست راست را از دو گذاشته بر پشت او و ساعد
کواکب ایشان در شمال و مشرق مجره است و با جهاتیشان بجنوب و مغرب در نفس مجره
یکی از کواکب این صورة کوکب متقدم است از دو صورة کوکب کنزه بعد از ثوره در شمال طالع می شوند
بر آخر فوات از صورت دب الاکبر نزد حوض و آن بر راس توأم متقدم است و از قدر
ثالثه است و در اسطرلاب بر رسم نمایند و راس التوأم المتقدم و متقدم التوأمین می گویند و دیگری بر سر توأم
دیگر است قبل از و بجنوب اندک میلی و چنانکه در رای العین زیاده دارد و در واقع است و آن نیز از قدر
ثالثه است و راس التوأم المؤخر و مؤخر التوأمین گویند و عرب در باب آن و دیگر اختلاف کرده اند
بعضی آنرا از ذوابع مبسوطه گویند یعنی ذراع اسد یکه تحت مش بر ذراع مقبوضه اسد که نزد ایشان یکی از آن
غیصات است و بعضی راس التوأمین را از ذراع مقبوضه گویند و انکه غیصا یکی از آنهاست مبسوطه و بعضی اینان
راس توأم را با شوشات من ذراع مبسوطه گویند و در روایات دیگر نیز در باب ذکر کرده اند و حوالی
تحتش بمنزله صوت ذراع مبسوطه و کوکبند و یکدیگر انکه طلوع این ذراع یکساعت یا نزدیک باعتی قبل از
طلوع ذراع و دیگر است که غیصا از انجاست مبسوطه خوانده اند و باسطرلاب نمودنش بر آن یکقدر
نزول یکنند بحر میزان ذراع کوکب راس التوأمین بود و بعضی و جماعتی ذراع راجعین و الحقه اند که در باب این
دو کوکب ذراعین خلاف است و هر کوکبی که بر قدم جمالی توأم لیدمنه گویند و شعاری و زنبر خوانند و گویند

یکی شعاری است و یکی زنبر و کوکب که بر قدم کوکب متقدم توأمین است پیش قدمش نامایا گویند بضم نامنماة
فوقها و کسر با و صاحبه و واحد آن نمایا است چنانکه در فاتحه تفسیر و تصحیح کرده و بعضی در باب منصفه
و نمایا اختلاف دیگر کرده اند چنانکه در فصل ۱۴ کواکب ذکر منازل شده و مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
و کواکب آن ۹ است از صورة قاذف در رابع ۷ و از خامس ۱ و سهیا ۱ و خارج صورة ۴ عواذ
رابع ۲ و از خامس ۲ و بر صورة خنزوانه شش مقدم شش بشرق و شمال و مؤخرش بغرب و جنوب
برائر توأمین و از جمله کواکب آن لطظه است شبیه بقطه ابریق مائی طرحها کوکب نزد میلام و از ان قدام
لطظه و خلف آن لطظه و آن دو یکدیگر در صفت و در میان صورة و امت و عرب آنرا آثره گویند و دو
کوکب نامایا لطظه را تحتانی الاسد و لطظه را منحنی قدام الاسد و لطظه را بهامه تنهایه گویند و در فصل ام نثره
مذکور است و دو کوکب نامایا حارس نشب لبکاء و ریکه میانه و حارس این صورة تقطع کرده کوکب مقدم
و حارس در کتب انواء مذکور نیست و شاید که تخمین باین اسامی خوانده باشند و عرب لطظه را از محفظة الاسد
نیز گویند و آن موضع استثنائی است و کواکب مائلة خارج صورة را بایکی از جهار کوکب که در سر اسد است
طرف گویند و آن منزل نهم است از منازل و لطظه از بیرجیس قبل است چنانکه گویند فالتقط فرس النهاب امر
از کب ابریق باشد و لطظه لقمه نثره و در ذیل احوال منازل خواهد شد بعون الله و حسن توفیقه اسد
کواکب آن ۷ است از صورة قاذف در قدر اول ۴ و لثاقب ۲ و از رابع ۸ و از لطظه خامس
۳ و لذنابی خمس ۵ و خارج صورت ۸ از قدر رابع ۱ و از خامس ۷ و آن بر صورة شیر نشسته بر کرسی
بجانب مغرب و جنوب رفتنش بشمال بطرف قوایم دب الاکبر و این کرسی ده و چهار کوکب که در
صورة است بر جنوب تقوس نمایان است از حوالت ثمنه دب الاکبر و دو کوکب از قدر ثالث
و دو کوکب از قدر رابع و جهار کوکب که اصطفاف دارند بر کردن صورة شده و کوکب خبری از این چهار که
موضع قلب است از قدر اول و از اعقب الاسد و ملکی خوانند بکسر میم موافق تخمین فاضل هر چند بر کرسی که در شرح
تذکره و ذکر کرده و بعضی ملک الطریق بین وسط طریق چه آن کوکب اعقب است بلطظه که وسط طریق کوکب
و عرب قلب را ملک چند نیز گویند و ملک هر چیز بضم میم و ذکر هر دو آلت که انگیزد ایا دارد و تشاد
کردن نیز و چه شیر خوانده بود و قلب الاسد در اسطرلاب نقش نمایند و تفسیر آن در منازل مذکور خواهد شد
و گفته اند که قلب الاسد در حین مبسوط آدم علیه السلام در رجز ابوده و در فصل رابع در بیت دوم
در جه اسد است و دیگری از کواکب اسد نیز عظیم است از قدر اول بر موضع بر پشت ظهر الاسد و آنرا ابو بکر
و صرفه خوانند و در اسطرلاب نقش نمایند و آنرا از منازل قمر است و کوکب ظهر الاسد با کوکبی که بر حوشه

و دیگر بر نوح خود است و دیگر بر ناصیه خاتم است که در آن نقطه‌ای است و شبیه‌ترین کواکب
از صوره و جهه که آنرا از اوایل سی گویند و صرفه نسبت با آنها مانند روشنست نسبت نهار سی و از کواکب
خارج صوره سه کوکب است از جمله کواکب منکاشته مجتمعه که آنرا انبله گویند و آن سه کواکب را بطلمیوس
صغیره خوانده و داخل خفیه و منظره دانسته و این صوره از قدر هجم تخمین کرده و آن جهار حوالت نشانه اب
الاکریت و بله در نوء موی خوک و بهر موی غلیظی است که بر طرف دم باشد جانکه نشان دهن گرگ
و عرب یکی از انجها را کوکب و جهار با یکی از کواکب خارج صوره سرطان طرف گویند و دو کوکب
اشقار و جهار کوکب که بر گردن و دل و جهه است جهه اسی و جهه از منازل ماست و کوکبی که در ظهر است
یا نکوبر خوانده است نبوده الاسر و طار کواکب بلده را سبله گویند و بطلمیوس از اصحاب انوا کمان کرده اند که
عذرا را سبله با عتبار این کواکب گویند و تفسیر دیگر نموده و خوانده در منازل قمر که گویند خواهر سماک الواحد العزل
و بزعم عرب اسد صورتیست در نهایت عظم

عذرا

آنرا سبله گویند کواکبش ۲۶ است از صوره از قدر اول ۱ و از سیم ۶ و از جهارم ۲ و از پنجم ۱۰ و از ششم
۳ و خارج صوره ۶ از خامس ۳ و از سادس ۲ و آن بر صوره و خوشه است با کوکبی که در دهن است
کواسته سرش بطرف جنوب هر فراست بسوی مغرب و قدمهایش پیش زبانی کوچک
میزان است بسمت مشرق و دوشش بجنوب و بچه‌اش قرنه کواسته شرقی تا جنوبش و دست راست
ناحیه اودوشش و بآن سبله گرفته و آن سبله بقول بعض سی کوکبست و بقول عرب نوزده است
که در صوره اند مذکور شد و الله لطایف اقوال فضلاست نیکو یکی از اصحاب بکوم تفسیر این صوره میکرده
مفوض استفسار نموده که عذرا بودن صوره مذکوره از چه ظاهر میشود در جواب گفته بود که نکته در نکته است
فرجه فی باشد و این صورت دوشاخ دارد و از کواکب نهضه او یکی سماک اعزل است که بر طرف
بسری صورتست از قدر اول و بر اصطرلاب نقش نمایند و سماک اعزل باعتبار اینکه گویند که در طرف
برطرف سماک رامح که رمح دارد جایگه گفته شد و زبده الشعرا حکیم شفایی اصفهانی قدوة الله قبره که در فنون
علوم عقلیه بهره اکمل و اشتمل و در زمان بعضی قران نواب کیتی ستان زمان آسمان شان
عباس صفوی ملوسوی نار الله برهانه نواسک الشواجد و اضافت در فرخ طلب می از اشتمه در قصیده

ترکیبیه خوانده در شکایت بخت و روزگار گفته جایگه شنیده و هر کب از فضلاء عصر است این بیت را با عباس بیان
که شوراخ و اغزل اگر بدرد کهین خوانند ۵ و دو کوکب رئیس کواسته و نجوه دارد که بیاسش ۵ و از این بیت
بیت ظاهر میشود که کمتر فاضل یکی از سماکین را اغزل بعضی معتقد نباشد و این سخن بسیر بعید است و عرب
بخ صوره را از این صوره و انکه بر دوشش جنب است و بقول بطلمیوس بر طرف جناح است و انکه
بر جنب ایسر است و بطلمیوس گفته که بر طرف جناح ایسر است و انکه بر جنب ایسر است بر توجه
صوره کاف و انکه بر جنب ایمن است و دیگر بر کوکبی بطلمیوس آنرا معتقم عطاف گوید و دو کوکب که
بر ذیل است با یک کوکب که بر قدم جنب است مغوز گویند و تفسیر در منازل با میران شاء الله تعالی و در
حوالی این صوره نیز بسی از کواکب از قدر اول است که بطلمیوس ذکر کرده و میزان و آنرا از اینجا نیز گویند
کواکب آن ۸ است از صوره و از قدر ثالث ۲ و از رابع ۳ و از خامس ۳ و از ثالث ۱ و از رابع
۵ و از خامس ۱ و از سادس ۲ و آن بر صورت میباشد نزاز و بیست کفهایش بطرف مغرب
و عمودش بصوب مشرق و دو کوکب در کفتین است زبانی عقرب گویند و آن هر دو از قدر
ثالثست و زبانیس عقرب در نوهبره و شاخ اوست عقرب کواکب آن ۲۱ است از قدر
ثانیا و از ثالث ۲ و از رابع ۱۳ و از خامس ۲ و آن بصورت کژدم است سرش بطرف مغرب
و دم بر و استه بطرف شمال و مشرق و از جمله کواکب آن نیز اکلیل است از قدر ثانیا که بر اسطرلاب
رسم نمایند و قلب العقرب گویند و آن از منازل قمر است و عرب سه کوکب که بر جبهه است اکلیل
گویند و دو کوکب که پیش و پس قلب است بیاط و تفسیر بیاط و اکلیل در منازل مشروح و آن کوکبی که بر جبهه
است قمر است گویند و دو یا که بر طرف دم است نشور گویند و در حوالی این صوره نیز بسیار از کواکب
دانسته اند است که بطلمیوس ذکر کرده و این صوره و کتاب خود سوس خفیه و اقی که از اقوس
گویند کواکب آن ۳۱ است از قدر ثالث ۱ و از رابع ۳ و از خامس ۸ و از سادس ۲ و سحابیه و آن
برشت کواکب مغروبست و در حوالی این صوره از کواکب غیر صوره کوکبی نیست و آن مانند جبه
تاریکی در مشرق و جنوب بس از مغوز عنق تقعف است صورت قرابت از مغوز و عقاب بر سر او و اقوا
و قیس در کمان گذاشته بباب مغرب و به جنب راعی گویند بشش و خمس بر جنبین و در شاخ تذکره اگر کرده
که بعضی گمان کرده اند که آن دابه دو جناح دارد و مقصود این است که بطلمیوس در مواقع متفرقات ذکر کرده
که از صور تعویض جناح و از قدر مانند قوس الطبع و عذرا و دجاجه و غراب و غالب غرض بطلمیوس از قوس
بانسته که آنرا ذو قوائمین گویند و در جمیع در جعل کواکب آن صوره اند کواکب صوره جدیست که فلان کواکب

کونه مواجه
عواد مغوز
و خارج صوره ۹ ۶
جهار صوره
اربع بزد

برطرف جناح است و خان گفت جناح است مراد قوس نای و بای نهند برابر مجره کواکب و ثوره
این صوره ۷ عین آزادی است و آن کوکب نمایست برجم صوره و دو کوکب عرفیب آزادی است و آنکه
برکتف ایسر است و عرفیب ۸ قوز در نهم و پای راست بر ذراع ایسر و دست راست و آن گفت کواکب اکلیل جبهت
موافق تحقیق است صوره ۹ از قدر رابع است و موافق تحقیق ۱۰ از قدر ثانیه و بر اسطرلاب چنین پیدا رسم نمایند بدان
اعتبار که از نوذ زمانیست و آن کوکب مقنعه جدی کوکب دیراست بیازنزیک بدان کوکب در نظر منجمان صحیح
نمایند عرب کوچک گفته که برنصل است دو کوکبی کوچک بهلوی آنست بر مقبض قوس و دو کوکبی که برطرف جنوبی قوس
و آنکه برطرف دست راست اژدها به آنها که بر بیاست رفع میخوانند صحیح شمایا و برطرف مجره و دو کوکب
ورطرف شرقی ایجاها در انجام واره و دو کوکبی نهند بجهة آنکه مجره را مهمیز شبیه کرده اند و آن ستارها بهتر و خام اند که
واره و نهر شده اند و کوکبی را که بر دوش چپ است و آنکه بر فوق سهم است و آنکه بر کتف است و آنکه زیر
ابط است و آنها بر بیات مربع مختنیت دو از فرو ناچه مشتق خام صاوره ۱۱ کوکبی نهند بجهای که
آب خورده از نهر که رشته اند و موضعی که بین الشعاعین است وصل کوکبی نهند و آنکه بر طرف شمال قوس است
و هم از جنس شمالی از قوس راطلیین کوکبی نهند دشش کوکب که بر خط مقوس می است پشت پای یا بر عرا فقده
و فقد کبیس کوکبی نهند و اصحاب الواشش کوکب را قوس کوکبی نهند و کهان و از فقد کوکبی بر برج قوس بهمین اعتبار کرده اند و طین
شش کوکب را ۱۲ حمر نیز گویند و او حی بفتح همزه و دال و عالمهملتین موضعیست که خام در آن که میکند و موضع
خابا که گفته اند کوکبی است که بر آن کوکبی نهند و دو کوکب را که بر سای مؤخر خریج و فقد یسری استعارت کرده اند
کوکبی نهند دهره ۱۳ و فتح دال مهملتین و غین معجمه کوکبی که بر گردن کواره و کنکه اصیدی نمایند و آزاهر و صقوم کوکبی نهند جدی
کواکب آن ۱۴ است از قدر ثالث ۳ و از رابع ۹ و از خامس ۷ و از سادس ۹ و خوانیش از
کواکب صوره وحشی نیست و آن بر صوره و دابه ایست از مرنا نصف جوان مقدم بر فخذ و سر و دو ساق پیش
بجنوب و پیش شمال و نصف دیگر پس جوان آخرین ماهی است نادم و از مجموعه کواکب او دو کوکب است
بزرگ از قدر ثالث نمایند این قدر و در ای العین نمایند آزاد و نوب الجدی کوکبی نهند بر استران اسب راسم
نمایند و این دو کوکب را عرب سعد ناشره گویند و دو کوکب سر دلکه بر فرق نمایند سعد ذابح کوکبی نهند و نصیر ان
در منازل مذکور رعشو و ان ۱۵ اند تحا ۱۶ که آزاد و کوکبی نهند و ابا نیز خوانند کواکبش ۳ و از قدر ثالث
رابع از اعظمش و آن بر صوره مرد بیست ایستاده و سر پش بشمال و پایهایش بجنوب متوجه بشرقی ایستها
کشیده و بچگوره گرفته بر کرده ایستاده و آب از آن کوره جریان یافته در رتبه با پایهایش نام الحوت الجنوبی و آن
کوچکیست از قدر اول مشترک بین الصورتین و آزاد اسطرلاب رسم نمایند نام الحوت کوکبی نهند و طرف

دوکوکب

دو کوکب که بر دوش راست سعد الملک کوکبی نهند و آن کوکب بر دوش چپ آنست بایگاه از کواکب جدی که برطرف
دم است سعد السعود دو سه کوکب کوچک دنبه است سعد ملع و آنکه برسا سعد اخبیه است با سه
کوکب که بر دوش چپ است سعد اخبیه گویند و تفسیر سعود در منازل مذکور خواهد آمد فخاما و آنکه بر قدم کواکب
بود و صفدع اول کوکبی نهند و صفدع ثانی از کواکب قیطس است که مذکور خواهد شد و آزاظم نیز گویند و در تسمیه
اسیر کوکب برو با بر انجه است گوزه که در دست اوست شبیه است برو و موجه است انچه از آنکه بیرون
او را دلیا گویند یا آنکه در فی دلیاست کواکب است از صوره قوس اعظم کواکب آزاد او گویند حنکعین که از خواص
گویند کواکبش ۳۳ از صوره از قدر ثالث ۳ و از رابع ۳۱ و از خامس ۵ و از سادس ۶ و خارج صوره
۳ از قدر رابع و آن بصورت دو ماهی است کوکبی نهند بر پشت اول ماهی و کوکبی نهند بر پشت ثانی را که مقدم گویند بر نسبت بدو
قوس اعظم است سر پش بجنوب و دوش بشرق و آن دو کوکبی نهند بر جنوب مسلد سر پش بشمال در
فضا بسط مسلد و دوش بر جنوب بسا نزدیک خاصی حمل و میانه ایشان رشته مانند است از کواکب که
پیوسته است بایشان تا قرب کوکب حفیظ رازین و حفیظ گفتند کوکبی نهند و زین را بجهة آنکه صوره از پس این
آنست که محیط گردن شود و این دوازده صوره بروج است نام صور جنوبیه بانزده است و کواکب آن
۱۶ از قدر اول ۷ و از ثانی ۱۸ و از ثالث ۳۲ و از رابع ۱۴ و از خامس ۴۲ و از سادس ۱۹ و خارج
از صوره ۱۹ و از خامس صوره ۲۷ است و این تفصیل بحول بطلمیوس است و موافق
تحقیق امیر صوره ۳۰ است و داخل صوره ۴۵ و خارج از صوره ۱۳ سوی جنت کواکب که خارج صورت
خوانند چنانچه نشان داده و دو کوکب از صوره حنظور سر و سیع کوکبی نهند و آنکه بطلمیوس
نشان داده و نیست و از کواکب جنوبیه برای امیر صوره از قدر اول ۷ و از ثانی ۱۲ و از ثالث ۹ و از
رابع ۱۳ و از خامس ۱۷ و از سادس ۷ و خفی یک ۱ است اول از صوره مذکوره قیطس است بقاف
و یا بشناه نقطه و بعضی از اهل اسطرلاب آنرا آنجر گویند کواکب است ۲۲ است از قدر ثالث ۹ و از رابع
۹ و از خامس ۴ و از سادس ۲ و آن بر صوره حیوان بحریست با دو پا و دم خانکه مربع راست
منقلش در ناحیه مشرق بر جنوب حمل و موخرش در ناحیه مغرب نیست سه کوکب خارج صوره
ملک الیمین صوره منشار است و آن دو کوکب که بر طرف آنست و هر سه بیک بهم و از کواکب نهنوه
او دو کوکب است از قدر ثالث بر مشیخین و نیز ثالث شمالی الصفره و جنوبی الکبر و شمایا بر اسطرلاب
نقش نمایند و نیز قیطس گویند و بسیار بود که در وقت عصر رصد اکبر را رصد نمایند و باین اعتبار
خطاواقع شود و عرب کوچکیست که در راس است و آن شش کوکب است کف خضیب گویند بخضیب

بعض صاوره

و مجتمعین گویند

اول و از ثالث ۶ و از رابع ۱۱ و از خامس ۱۲
و از سادس ۳ و خارج صوره ۳ کواکب اند

مشتمل بر

کف ثریا و جبهه عرب و وسط رمح و دنبالش ثریا جبار کوکب یازده اند یکی که در طرف دنبالهٔ اسد بزرگ است بنوبا
که در نوزده درجهٔ سنبله و دیگری در دنبالهٔ اسد از نزدیک ثریا بطرف جنوب و چهار کوکب که در موضع قطع
از صوره در میاید و شبیه بدان شکل کوکب اند این سطر را بر کوکبی نسبت بسطر معدم دریافته گوید جبار
که آنرا جوزا و حارس التمر نیز گویند کوکب آن ۳۸ است از قدر اول ۳ و از ثانیه ۳ و از ثالث ۷ و از رابع ۱۴
و از خامس ۵ و از سادس ۵ و سی پا ۱ و آن بر صوره عرد است و در ناحیه جنوب از اعداد اثاث البیت
در وسط راستش عصایه دارد و بالای سر و بر کتفش ثریا و منطقه و بر دست چپ بغو یا جلد مسلوخی
بنزد و سر دارد و بغو یا دست راست در آسمین نهان کرده و آستین را از زانو گذاشته و
سر و دوش و دو پا دارد و جبارش باعتبار آنست که میدانند کوکب او سبع ثالث خامس است و بنزد جوزا کوکب
بجهه کوکب این صوره کوکبیست جوزا در فرق کوکبیست که وسطش سفیدیاسه شده و بعضی گویند بجهه است و بنزد
این صوره را جوزا التمایح و وسط التمایح گویند و شیخ عالیقدر را بوعلی طوسی در تفسیر مجمع البیان در کتاب خود
جا و زه هو و الذین آمنوا که در احوال طالوت و جالوت آورده شده ذکر کرده و جوزا بمعنی وسط آنچیزیست
نشیب کرده او بلی را طریق که وسط طریق باشد و استعفاف جوزا از آن است جوزا و زنو سط سما میگویند زه
و از خاصر کوکب این صوره که او این کوکب اوست سماست و موضع راس و آن کوکب کوچک
متقاربست بر شمال مثلث صغیر و دیگری بزرگ و بزرگ عظیم الجرم بر مسک الیسر از قدر اول که بواسطه اثاث البیت رمح نامیده
و مسک الخزامی و بواطوء الجبین گویند و دیگری از قدر ثالث بر مسک ایسر بقول بطلمیوس از اعظم آنست قدر
که آنرا بواطوء الیسری گویند و دیگری بر یسار است از قدر اول اهبص بر رجل یسری که بر اسطرلاب نقش نامیده آن نیز
از قدر اول است و در رجل الواطوء الیمنی و در اعالی الواطوء الگویند و دیگری بهمان است از قدر سیم و آنرا رجل الضبع
گویند سه کوکب بهمگی صورت مربع از قدر ثالث و انتهاء منطقة الجوزاء و اطلق الواطوء الگویند و دیگر
محذر از منطقه است که آنرا السیف الجبار گویند و از قدر ثالث و یکی از قدر رابع است و عرب
سحا بر واقع در راس را المقوه گویند و الناطحة و نحر آن در منازل بتوفیق ایزدی مذکور خواهد شد و کوکب
آن ۳۴ است از قدر ۱ و از ثالث ۳ و از رابع ۲۸ و از خامس ۳ و در حوالی آن از کوکب صوره
بصیری نیست و آن بر میانهٔ جد و لیست کیز منطقة ابتدا از نیزی که بر رجل یسری جوزا است مذکور
و گذشته در موضع بتقریبی نمازد و جبار کوکب که بر صدر صوره قیطس است پس بجنوب عرد کرده
بر سه کوکب منطقه گذشته بسوی مشرق و مرور کرده بدو کوکب که در پای کوکب و بازگشته بجنوب منعطف
با فته بدو کوکب پس گذشته بجنوب بر کوکب متقارب و انحنا بسمت مغرب برگشته مرور

بر دو کوکب نزدیک بهم و گذشته بر سه کوکب متقارب و معهی گردیده بکوچکی میرود قدر اول کوکب آخر
النهر گویند و بر اسطرلاب رسم نمایند و این کوکب نیز بر جنوب قیطس است بقدر سه ذرع و مغرب
کوکب اول و این از کواکب این صوره زرگتر باشد کوچکی از جوزا که فوق کف بسر است کوکب الواطوء المقدم گویند و
کوکب از کواکب این صوره زاباد و کوکب از ان جبار بزرگ بر صدر قیطس است از حیث انتظام گویند چیزی است
و موضع آن گذاشتن مشترع و الجوزا السلب بر حمل و حمل گویند و حمل در لغت عربست
و آخر الظهر را عظم گویند ارسب کوکب آن ۱۳ است از قدر ثالث ۲ و از رابع ۶ و از خامس ۳ و آن
بر صوره خرد بزرگی است در میانهٔ جبار و دوش چپش الجوزا و موضع دوش مشرق و مغرب جبار کوکب گردن
آن صوره است الزبی الواطوء المؤخره و دوش الواطوء الگویند کتف الایسر کوکب آن ۱۸ است از صوره
از قدر اول ۱ و از رابع ۵ و از خامس ۷ و خارج صوره ۱۱ از قدر ثالث ۲ و از رابع ۷ و از خامس ۳ و آن
بر صوره سکت بر پشت جبار و کواکب ارسب و بجهه کتف الایسر جبار بزرگ گویند و از مشاهیر کواکب
آن نیز است عظیم کبر قدر است از اعظم قدر اول و آنرا الشعری العبور و شعری غمیصا و شعری شامیه گویند بمعنی
گویند آنرا ورش این است و قاعبور بمعنی عبور کننده و عبور بذکر خواهد شد و قول الکنز بر اساس صناعت الوزد
اعظم غلط است این کوکب است و در نجمهٔ جمیع از عرب آنرا می بینند و نزد و در قرآن مجید نیز و اراست
که و انه هو رب الشعری یعنی خالق و مخترع و در بعضی تفاسیر مذکور است که ابو کبشه که از اجداد و یا از اجداد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است سایر عرب در عبادت او مبالغه کرده و شعری را می پرستیده و بنا بر آنچه جمیع اجداد آنحضرت با دین خدا پرستی باشند و در این روایت
مقام تامل است و در میان عرب مثل است که اتانی هنیئا الشعری و در مخترعی او در کتب مستقصی الاشتمال
مذکور است که آن شعری عبور است و نزد جوزاست و در طلوع و کسب الحارس گویند بواسطه آنکه جبار
خود است و این شعری کلب است و بهمنی صاحب است و کوکبی که از خارج صورت بر طرف
بر الکلب است بر پیش شعری از قدر ثالث غرب الزراع الشعری و مرزم العبور گویند و بعضی
این کوکب را بجهة الکلب گویند و از آنجا بر دو است جبار را عذار و عذار الجوزا گویند و جبار کوکب
منعطفه بر است قفا خارج صورت یا کمند بر طرف رجل یسری کلب است با جبار و دیگر خارج
از صورة حوالی بزیر جبهه گویند و بعضی گمان دارند که او کوکب نیز از انجمله حاضر او و وزن گویند و بهم
جنبی محققین و محققین بجهة اند که انها قبل از سهیل طلوع می نماید پس گمان دارند که کوکب از انها
سهیل است و موافق تحقیق این سه صوره این غلط است چه سهیل کوکب عظیم منور است و

و نزدیک آن کوکبی نیست و این دو کوکب از قدر ثالثه میباشند و کوکب سهیل در دقیقه طالع میشود
و در اوائل بهم مرتفع میگردند و در اواخر بهم مرتفع میشوند و بس باید سهیل مرتفع میشود و بس باید
باسهیل دارند و در کتاب صحیح مذکور است که حضار رئیل قطلم یکم بنال حضار و الزبن حضار و تمام آن بطلمیوس
قبل سهیل مختلف انها سهیل یمنیه و حضار یکسر حاز اهل یمان است و احد مجمع آن مساوی است
و عرب گوید از آن حضار هر کاه جمع کرده باشد میانه نوه و حضور یعنی جوده سبز و زن جبل باشد آنست و
نقطه قلب الاسد و آن دو کوکب است میانه نمر من و الضبن بر راس و او اس و من شعری عبور شاخر
از آنها بسمت مشرق یکی از او را زدند اول و آخر از اسطلاب نقش نمایند و عرب آنرا شعری شامی گویند
و بگمان گمان دارند که شعری عبور من خواهران سهیل اند و سهیل با چهار ده واج حاصل شده و دو ثبت اورا
شکسته و زمان بطرف جنوب کرده و شعری غمیصا خوانند او خوانده از جهه که مانده لهذا عبور شش
خوانند و شامی و راجح مشرقه نمایند از مجره بعد مانده و در مغانات سهیل جنبدان کریمه که دو موضع جنبش غمایل
شمیسه لهذا الغمصاء غمیصا گویند این هر دو شعری را و از واج آن الاسد یعنی گویند جنبا مجره در صورة نوا این مذکور شد
غمیص و جشم ایزیست که سهیل شده از زبیص خود کمی گوید و در یکی جشم جمع شود اگر سهیل باشد غمیص
گویند اگر جمیع زبیص مجرب و در صبح طالع گردد است که غمصا یکی از شعریین است و آنرا غمیص نیز گویند
و گمان عرب آنست که شعریین خواهران سهیل اند و عبور سهیل را و غمیصا فی جنبه نمایدن گریه گردد
و کوکب دیم از کوکبین کب الاصغر را کواز نقطه رابع است و رقم الثلث میخوانند و گرهعان صورتها
مشابهت بصورة کوکب نیست نهایت بنا برشت بهت شعریین و در رقم این صورة شعریین و رقم
صورة کلب اکبر کلب الاصغر و ثبت الاصغر خوانند جنبا مجره و ثبت الاصغر فاتحای صورة غمیصا مشابهت است
آن باهفت ستاره و ثبت الکبر و ثبت الاصغر خوانند الاصغر یعنی کوکب این صورة ضلع از قدر اول
و از ثانیه ۳ و از رابع ۴ و از خامس ۸ و از سادس ۱۱ و در حوالی آن از هر صورة و خارج از
صورة کوکبی ثبت و آن بر صورة سفینه است با دو مجرات اف بحرات اول رو بجنوبی قطب جنوبی
و سر آخر عش بناحیه خط استوا و از جمله کوکب آن یکی سهیل است و کوکب نیز عظیمی است از قدر
اول و در اسطلاب جنوبی نقش نمایند و بعضی ذکر کرده اند ذکر منظر کوکب سهیل عرب آرد و مانوحی الیاه از اهل
نجابه و ناخذه از چشم پیروز و باه را نقوبت و بهر و نظر و لاوه و آسمان نجابه و کوکب سهیل را نام ایم اول و ثانیه و ثالثه
و رابع طالع جنوبی و در هر جدی که عرش بنا بر ارتفاع قطب نمایند و در آن قریب بسی و هشت درجه و نصف
باشد و بناه سهیل را در آن طلوع ثبت و چون در وقت طلوع سهیل وقت رسیدن مبدا باست طلوع

سهیل را بیخ خطوط آنرا از مکتف شعاع آفتاب در بلاد مشهوره چون فارس و عراق و خراسان او در ذیل
توقیعات در تقویم نویسند چنانکه بعد ازین اشاره خواهد شد و گویند اگر سهیل چنین در بلاد
ایشان طلوع می نماید صاحب شط و سرور باشد و بکم علم از اینها و هر اخبار نماید و الله اعلم و اینست صورة
و در کتاب صور و نقوش که بعضی از عرب نیز عظیم دارند بر طرف یمان تایلا نام است سهیل گویند
مطلقا و کوکب نیره گویند آن نیز اعظم اند سهیل گویند و سهیل حضار و سهیل عراض و سهیل وزن و سهیل
مختلف و نقش و همین گمان دارند که قدیم سهیل جنبد کوکب از هر بعض الله که در عراق مرئی
نمیشود و نه در بلاد اهل تهامه انها را نبوگویند و بطلمیوس پس ازان چیزی نمیگوید ذکر کرده و اینست صورة که ذکر
نمیدانم کرا میرحرف حن است با باطل و صاحب صحاح حرف را بدال مهمله و سین بهمزه و بعضی کرده اند
و ذکر کرده که جذ و ف طایر بدال مهمله است که بهر کجا که پرواز نماید بر دیگر بالهایش دایره پشت کرده اند
گردانند ازان ماخوذ است و جدف بجیم قطع نیز آمده است و جذف بالجیم انقطاع نیز ذکر کرده اند و
جوهری گوید ذکر ایا خوش بر سیم که جوانف سفینه کوایم است گفت سقوط آن و مجوانف بلغت مذکور با
مزاوف است و در صحاح ذکر کرده که سکان سفینه ذنب آنست و شراع بادبان سفینه است و
در قاموس و دادم که بر قوس مشعده و باشد بر شراع گویند و نداند بود که شراع سفینه نیز از ان ماخوذ بود

تجمیع کوکب آن ۲۶ است از صورة از قدر ثانیه ۱ و از ثالثه ۵ و از رابع ۱۷ و از سادس
۲ و خارج صورة ۲ از قدر ثالث ۱ و از رابع ۱ و آنکه در صورة مار بست بزرگ بر یچ و عرب مار بزرگ را
شجاع گوید بر سرش بر جنوب بنا نامی جنوبیا از صورة مرطان بسمت مغرب و ظهر سش بخط استوا
و دمش بمشرق رابنداکرده و از جهار کوکب بر خلقه تروی قرس مجتمع و یکی بهوی آنست نزدیک بان میانه
شعری غمیصا و قلب الاسد و مشتمل میل از ایشان بجنوب میلی کم بهدار ان منعطف میشود بجنوب
و مشرق و میگذرد بر دو کوکب پس منعطف میشود و بکوکب نیز بر آخر عیدز و دمش ظهر مالاسد جهار
کوکبند بر شمال نیز پس منعطف کرده از نیز تو نیز بجنوب و مشرق آید کوکب او در از نیز پس گذرد
بسه کوکب که بر خطی مستقیم و اقعند و بر گردد و بیک کوکب که بصورتی آن سه است و میل او بر بجنوب
اندکی از صورة باطیه و برقاعده است و مشترک میانه آن و باطیه و گذرد بجنوب بود و بر کوکب و بر گردد
بسوی جنوب برود و کوکب و بار بر گردد بسوی جنوب و مشرق آید کوکب بنقطه منطبق و بر گردد از نیجا
بناحیه شمال با قبل کوکبی از صورة غراب که بر منقار است پس گذرد بجنوب مشرق یکی کوکب بر جنوب شمال غراب
و از انجا گذرد و بکوکب نیز بر فوق راس قنطور پس و از شش میل کوکب این صورة نیز احمر است و

آخر عنق از قدر ثمانیه که بر اسطلاب نمایش می نماید و عنق الشجاع میگویند و فرد نیز خوانند باطله کواکب
آن ١ است ٢ از قدر رابع ٣ و از خامس ١ و آنرا کاسس و ثاجور کواکب و خوض و احاذه گویند
و آن مثل قدحی است مایل مقعر مشعب سرش بجنوب و قاعده اش بجنوب و عرب این کواکب را
مؤلف گویند عزاب کواکب آن ٧ است از قدر ثالث ٥ و از رابع ١ و از خامس
و کواکب آن خلف باطیه که در جنوب سماک اعزل است متقدم بر و پشتش بر جنوب و منقارش
بجنوب و این صورت را عرب عرش السماک الاعزل و بیجاکلاس و اجمال و دجاجه گویند و از جمله کواکب
کوکبی است بر منقار مشترک میان این صوره و صوره شجاع آنرا منقار العواب گویند و از قدر ثالث
و دیگری بر جناح ایمن از قدر ثالث آنرا اجناح العواب الایمن گویند و بر اسطلاب رسم نمایند
قنطوروس بخاف و نون و آخر اقطار و سس نیز گویند کواکبش ٧ بقول بطلمیوس ٣٤ از قدر اول ١
١٣ و الثانیه ٤ و از ثالث ٩ و از رابع ١١ و از خامس ١٢ و بقول ابن صوفی ٣٢ از قدر اول ١ و الثانیه
١٤ و از ثالث ٨ و از رابع ١١ و از خامس ٢ السبع کواکب آن ١٨ است بقول ابن صوفی
از قدر ثالث ٢ و از رابع ٥ و از خامس ٩ و از سادس ١ و بقول بطلمیوس ١٩ و آن کی که
بقول بطلمیوس زیاده است از قدر خامس است و قنطوروس بصورت حیوانیست مختلف
متقدم انسان از حزا آخر ثبت و موخرش موخر دوس از نشا ظهر نادم بر جنوب کوکب
میزان رویش بشرق و موخرش بر جنوب و دست راست بای سبع راکرفته و بر دست دیکر حیه
یا عصا یه دارد و بیاکه بهره و دست بای سبع راکرفته و سبع بر جنوب کواکب بران عقربست و
قدومش در میانه نیز بر کمر موضع غلب است از عقرب و میانه یکی از کواکب و او قنطوروس حی بر طرف
راست دابه است و قدومش و سرش و مشابش بجانه غلب العقرب است و بسبب یکی از کواکبی که بر جهه عقربست
و موخرش و کفلش بست کوکبی است نیز کرانه راست دابه است و یکی از کواکب قنطوروس
که بطلمیوس سیم شمرده و کفته کرنا یان او است که مخت بطن است این صوفی ذکر کرده و کوکبی
که کوکبی که نظر در یابد در آنجا نیست و کوکب یازدهم سبع، اکر بطلمیوس در جدول نوشته که جنوبیست
آن سه کز بطرف ذنب است امبر صوفی بجهان شرح کفته کز قدم و از قدم بهر کواکب امبر صوفی
صوره نیز اعظم است بر طرف راست دابه که بر اسطلاب جنوبا نمایند از قدر اول
و آنرا رجل قنطوروس کویند فاضل عتیق جابری رحمه الله حاشیه در شرح بیست باب عتیق بر چند جا بر
صاحب روضة المنجمین نقل کرده که وجه اینکه رجل قنطوروس خوانند با آنکه بر دست دابه است بسبب ظاهر

معلف دا

بصره دا

بیست ظاهر را باعتبار جهار بودن است و الا نه ناظر خاصر بر سد نیست و قنطوروس مجموع این حیوان
کردنش بقدم است و موخرش موخر حیوان دو دست دارد و کردنش سبع را کرفته
و جهار پا نیز دارد و هر جند کوکب برابر است کر نام دابه یی بجهت بزرکی او بر دست او نهاده اند آن را نخوانند
است قنطوروس تخت جاکیر رست قنطوروس کویند بنابر آنست که بر بیکاز دو دست صورت
و آن سبع را دارد و بس باید رجل القنطوروس با بدکفت ناشناخته شود و امبر وجه کمان طلبد باره
و رجل القنطوروس در اقامه که سهیل نمایانست از خاصش کمتر از سهیل است و عرب کوکب قنطوروس
و سبع را خمر یع کویند جه کمرزه و کشاده آن و خمر یع جمع خمراخ است خمراخ و کمل بمعنی واحد و صنوانست در عرب
و بیشتر از عرب رجل قنطوروس را بدانکه دو کبد بسری است و از قدر ثانیست حضار و دو زن و خلدتین و
فخذین کویند بهمان وجه که در صوره کعب الاکبر کفته شد و امبر صوفی این قول را تصدیق کرده و کفته جوان
متقدم از ان دو کوکب خاصه بر مجری سهیل مرور میکند نابر بابر قرب بان پس هر کاه یکی از انها طالع شود
کسی کویند بسهیل مش بانند نابره و جذار و سهیل است و دیکری کرا انکه سهیل غیر آنست کویند سهیل نیست
قسم خورده انکه مرغ بانند که سهیل است قسم دروغ خورده باشد و جنب بمعنی خلف بین است
و صاحب کتاب نبا بکمان کرده که آنها بیش از سهیل طلوع می نمایند پس کسی که آنها را بیند کمان کند که سهیل است
پس قسم خورد بران و بعد از انکه سهیل طلوع نمایند و انذکر حنظا کرده پس قسم خلف شود و این بدای
خطاست جابز نیست بر چیزی بر درست نذکره و اشاره بران کرده جه سهیل و سهی و است بر طرف
و آن دو در سهی و است میزان چکونه بیش از سهیل طلوع نمایند و غایب مشا این حنظا مان باشد که در صوره عقرب
اکر بر کوکبی که بیضه دو کوکب از آن صوره را حاضر و وزن میکویند مجره کوکب آن ٤ است از قدر
رابع ٥ و از خامس ١ و از سادس ١ بر جنوب خزانه رابعه و خاصه ارخزانست عقرب و از آنجا
فراغ نیز کویند جه کویا قنطوروس سبع را در انجا فراغ می نماید و کسر بر بیانست مجره است از دو نه اکیل
جنوبی کواکب آنست ١٢ است از قدر رابع ١ و از خامس ٨ و از سادس ٣ و آن بر صوره صنوبریست
جهار خامین صاره و واردو مایل بجنوب از آنان بیش دو کوکب که بر عرقوب راحل اند و بر رکب
از آنست و از آنجه و آنرا رجل الغراب نام کویند و امبر صوفی ذکر کرده و رسش اینست این شکل صنوبری
نزدیک بآن از قدر خامس که بطلمیوس ذکر کرده و از عرب نقل کرده و کرانین شکل را بعضی از عرب
قبه کویند اکیل المنجل بقول بطلمیوس ١٠ از قدر ثالث ١ و از رابع ٥ و از خامس ٣ و از سادس ١
و خارج صوره عز از ثالث ٣ و از رابع ٣ و از خامس ١ و بقول ابن صوفی خارج صوره که بطلمیوس

اکیل جنوبی

عرقوب

نشان داده و هیچ نسبت آن بر صورت سنگ است بر جنوب کواکب الدال بر شش بمشرق و دمش
بجنوب و از جمله کواکب او یکی بزرگ مشهور است بغم الحوت کوچک مشرف است با کواکب سابق الذکر و در لفافه مثلث
داده بسر و این صورت ذکر کرده کوکب در جنوب این صورت ماهی است کواکب است از قدر خامس و رابع و ثالث
و ثالث که بطلمیوس ذکر نکرده و بعضی از قدما از کواکب خارج صورت عد کرده و توهم صورت دیگر کرده اند
که از بیرون از جمیع صورت بجاده و هیچ باشد و صورت از صورت [illegible] و او را کهانه بودج یکی مستقیم [illegible] بعد مرتبه شتر و
کواکب آن پنج است یکی خارج از محل و بابقه از خوارج شصت [illegible] و کواکب آن ۱۰ است بعضی از خوارج
صورت نوزده بعضی خارج از صورت تو این و در صورتهای دیگر بجار صورت قبل کرده اند یکی مستقیم بر جوار الدب
بعضی بر جنس و آن دو کواکب است خارج صورت [illegible] و کواکب آن ۶ است خارج
از صورت عقاب و در صورت جنوبی یک صورت قبل کرده اند از الطوفان [illegible] بعضی بر جنوب کوکبی است
کواکب است خارج صورت کلب الاکبر و این صورتها نیز توهم جند صورت دیگر کرده اند جانبی در کتاب
اوسطوراست و هم چنین کواکب بسیار را نشان داده اند از اندازه [illegible] که بطلمیوس ذکر نکرده و از جمله
در صورت کوکب نهر ذکر کرده که در میزان کواکب بسیار و بر هم قریب بافی شبیه بزورق و در آن کواکب
نیز بر بوده از قدر ثالث و هم چنین و در اقدار کواکب با بطلمیوس اختلاف بسیار کرده و تواند بود که
اختلاف اقدار بجهة اختلاف اتفاق واقع است فضول و قرب و بعد کواکب از افق و وسط السماء
صفاء کره و سماء و حرارت و برودت آن باشد چه هریک از اینها باعث اختلاف شعاع
و صور کواکب میگردد و در رویت جانبی بر واقف علم ناظر مخفی نیست و غالب نظر آنست که بطلمیوس
عظم اقدار جمیع کواکب را در صدر کرده و موافق رصد مالاناوس که سابق بود کواکب را در صدر تعیین مواضع
آن کرده در جدول مجسطی ثبت نموده باشند لهذا اختلافات در اطوال و عروض واقعه از بعد رسیده و
الا عظم شان بر جلال قدر بطلمیوس و خوض او در غوامض حقایق و احتیاط در تحقیق مسایل از آن
پیش است که اینقدر سابقه فایده داد مجسطی ظاهر میشود که او بعضی از کواکب را جون قلب العقرب
عین الثور و غیرها که در مجسطی منصفت رصد کرده و تحقیق نشده که همه کواکب را در صدر نموده باشد و
موید اینمعنی است آنچه در صورة در اول کتاب جوزه ذکر کرده که بطلمیوس بقول برادرها و مالاناوس تحقیق
در صدر مالاناوس در سنه ۸۳۵ ثبت نصری مطابق ۱۰ ۳ اسکندری بوده و بطلمیوس در سنه ۸۸۶
بحث نصری مطابق سنه ۴۵۱ اسکندری که فصل تحویل شمس بوده باشد بعد از رصد مالاناوس
اطوال کواکب را در جدول مندرج کرده و بنابر رای او کرد در صد سال شمسی یک درجه قطع می نماید و نقد

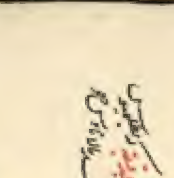

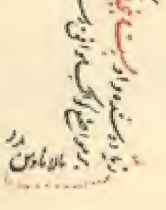

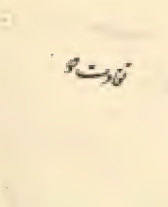

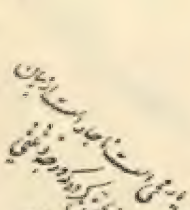

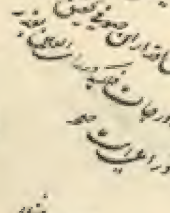

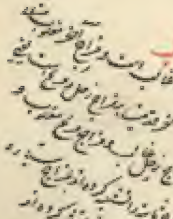

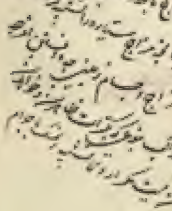

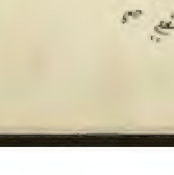

بر مواضع کواکب در طول از رصد مالاناوس افزوده و اینسبب صورة کرد در سنه ۱۷۱۱ ثبت نصری مطابق
سنه ۱۴ اسکندری رصد کرده جون ۸۶۲ سال شمسی با تاریخ رصد مالاناوس تفاوت داشته
و برای او در هر [illegible] سال قرابت در جه قطع نماید [illegible] از اطوال رصد مالاناوس افزوده بود و کم
کرده باید و اطوال کواکب را بر انچه در مجسطی است در کتاب خویش در جدول رسم کرده
و در این تاریخ که آخر [illegible] هجری موافق سنه ۱۰۳۹ ۲۳۵ ثبت نصری و خاصی سنه ۱۹۷۰ اسکندری است
و با تاریخ رصد مالاناوس [illegible] سال شمسی دارد موافق انچه در رصد سلطان الغ بیگ
شهر اقدیس محمد طوسی در رصد جدید سمرقند مشخص شده که تفاوت در هر [illegible] سال شمسی جزوی یقطع می نماید
پس از این تاریخ الف و از مواضع طولیه موافق رصد مالاناوس زیاده است لهذا سیزده درجه
و نصف دقیقه تفاوت است میان رصد مالاناوس و تاریخ این صورة از این سبب کم کرده باقی ماند [illegible] نقطه
و تفاوت این اقدار بحسب این صورة و تاریخ حال ۹۳ سال شمسی است و ما جدول را بحسب چنین
کواکب ثابته رسم کرده موازی الف کوکب را در آن رسم کرده اطوال را بزیاده نقطه بر جدول کتاب اینجا
صورة و عروض و جهات را موافق مجسطی و اقدار را برای این صورة و از جدول قول احکامیین
در آن وضع نموده ایم و چون مدلول احوال کواکب مذکور شد که غالبا بعضی کواکب مقدر از اجزاء
و رسوم اشکال فراخ عرض میباشد و در جه ملک باشد و در اجزاء موافق تحقیق قدما عبارت انست از
عرض میان دو دایره اصیع از اصابع انسان مستوی الخلقه و برای متاخرین عبارت از پست و انجار
اصیع است و اصیع با تفاق مقدار عرض شش جو معتدل است در سیر و بار یک و جوی یقدر عرض
شش مواز مدار الکواکب و غالبا قصد این صورة و ذکر اصطلاح متاخرین بوده باشد و جدول مذکور
انست و التوفیق بید حافظ التوابت و الکواکب یفعل ما یشاء

جدول اطوال کواکب ثابته و بزیاده ح نقطه بر صورت عبد الرحمن و عروض اقدار و جهات [illegible] موافق جدول صورة

		الطول			العرض					
		درج	دقایق	ثوانی	درج	دقایق	ثوانی			
۱	[illegible]	—	ط	۱	سه	۱				
۲	[illegible]	۲	ح	۱	۱	۵				
۳	[illegible]	۲	ح	۱	۱	۵				
۴	[illegible]	۲	۲	۱	۱	۵				
۵	[illegible]	۲	۲	۱	۱	۵				
۶	[illegible]	۲	۲	۱	۱	۵				

جدول الطول كواكب منطقة ج نقطة برصد عبد الرحمن ودرس واقدار وجهات والعرض وصور موالي سنة الكوكب الجزولي

	الكواكب	الطول			العرض			جهة العرض	مقادير الكواكب	الصور	ملاحظات
		بالبروج	درجات	دقائق	درجات	دقائق	ثوان				
١	الكوكب الجزولي	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٢	الكوكب الشرقي	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٣	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٤	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٥	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٦	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٧	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٨	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٩	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
١٠	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
١١	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
١٢	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
١٣	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
١٤	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
١٥	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
١٦	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
١٧	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
١٨	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
١٩	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٢٠	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٢١	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٢٢	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٢٣	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٢٤	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٢٥	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٢٦	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٢٧	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٢٨	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			

جدول الطول كواكب منطقة ج نقطة برصد عبد الرحمن ودرس واقدار وجهات والعرض وصور موالي سنة الكوكب الجزولي

	الكواكب	الطول			العرض			جهة العرض	مقادير الكواكب	الصور	ملاحظات
		بالبروج	درجات	دقائق	درجات	دقائق	ثوان				
١	الكوكب الجزولي	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٢	الكوكب الشرقي	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٣	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٤	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٥	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٦	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٧	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٨	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٩	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
١٠	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
١١	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
١٢	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
١٣	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
١٤	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
١٥	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
١٦	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
١٧	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
١٨	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
١٩	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٢٠	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٢١	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٢٢	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٢٣	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٢٤	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٢٥	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٢٦	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٢٧	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			
٢٨	الكوكب الذي على رأس الغول	٥	٢٠	٤٠	٢	٥٠	٠	جنوبي			

نخبة جدول الطوالع الكائنة لجميع البلاد بزيادة ح فقط بصور عبد الرحمن صوفي واختصار وتهذيب وتصحيح وزيادات عن جداول بصور صوفي

		الطول			العرض				
		الدرجة	ح	د	الدرجة	ح	د		
١	النسر الطائر	ط	الد	لا	ط	الط	مب		
٢	ذنب العقاب	ط	كو	نا	لو	ك	شه	ح	
٣	[illegible]	ط	الو	لا	الر	مب	شه	ح	
٤	جناح العقاب	ط	الد	نا	لا	ل	شه	ح	
٥	[illegible]	مب	ط	ا	الط	ب	شه	ح	
٦	اول الصقيب	مب	مد	نا	ط	ب	شه	ح	
٧	آخر الصقيب	مب	مب	نا	لد	ا	شه	ح	
٨	راس الفرس الاصغر	مب	ع	ا	ك	ل	شه	مد	
٩	[illegible]	ا	ط	لا	هو	ا	شه	ح	
١٠	جناح الفرس	ا	ح	نا	س	ل	شه	مد	
١١	منكب الفرس	ا	ا	نا	لا	ا	شه	ح	
١٢	[illegible]	ا	ع	الا	ط	م	شه	—	
١٣	ذنب الفرس	مب	ا	ا	ك	ل	شه	ح	
١٤	ركبة الفرس اليمنى	ا	ك	نا	لد	ا	شه	ح	
١٥	راس الفرس الاعظم	ا	ا	نا	لو	ك	شه	ح	
١٦	عنق الفرس	ا	مب	لا	ع	ا	شه	ح	
١٧	[illegible]	ا	الد	لا	هو	ك	شه	ح	نهر
١٨	رجل المسلسلة	ا	ح	لا	ع	ا	شه	ح	نهر
١٩	[illegible]	ا	ر	ا	الد	ل	شه	ح	
٢٠	راس المسلسلة	ا	مب	نا	لو	ل	شه	ح	عطارد

المثلث

نخبة جدول الطوالع الكائنة لجميع البلاد بزيادة ح فقط بصور عبد الرحمن صوفي واختصار وتهذيب وتصحيح وزيادات عن جداول بصور صوفي

		الطول			العرض				
		الدرجة	ح	د	الدرجة	ح	د		
٢١	مقدم الشاطبين	ا	ط	ا	ر	ك	شه	ح	
٢٢	تالي الشاطبين	ا	الط	ا	ح	ك	شه	ح	
٢٣	الشاطح	ا	—	ا	ح	ا	شه	ح	
٢٤	[illegible]	—	د	ا	ه	ا	جزء	ح	
٢٥	الثنائي من وضع القطع	ا	ع	ا	و	ا	ج	ح	
٢٦	الثالث منه	ا	ع	ا	ر	مد	ج	ح	
٢٧	[illegible]	جو	مد	ا	ط	م	شه	ح	
٢٨	راس القوام الموخر	جو	ع	ا	و	مد	شه	ح	
٢٩	الركبة اليسرى للقوام	د	ا	ا	ا	ل	ج	ح	
٣٠	المقدم اليمنى للقوام	د	ا	نا	ح	ل	ج	ح	
٣١	المرفق والمنشة	د	—	ا	نا	م	شه	ح	
٣٢	الزباني الثنائي	د	نا	ا	نا	ك	شه	مد	
٣٣	الحي الثنائي	د	—	ا	—	م	شه	مد	
٣٤	اظفار الطير بط	د	ح	ا	ا	ل	ج	ح	
٣٥	قلب الاسد الشمالي	جو	الد	نا	نا	ك	شه	ا	
٣٦	الصرفة تحت الاسد	جو	و	نا	نا	ك	شه	ا	
٣٧	ظهر الاسد ويسمى عذارا	د	ه	نا	ح	م	شه	—	
٣٨	[illegible]	جو	ط	نا	ح	ل	شه	ا	
٣٩	راس الاسد الشمالي	د	و	ا	ب	ا	شه	ج	

النسر الطائر — العقاب — الفرس — المسلسلة — المثلث

تعديل الطوال الكواكب الثابتة سنة ١٠٨٢ بزيادة ٥ ح لفظ بصور وعرض وجهات واقدار وافرنجيه وصورها في سنة ١٠٨٢

اسماء	الكواكب	الطول			العرض			جهات العرض	الاقدار	الافرنجيه	اسماء
		بروج	درج	دقايق	درج	دقايق	ثوان				
ب	راس الاسد الجنوبي وسط الاسد	ر	١٠	٥	١	٥٠	٠	شمالية	٢		
ف	منخر الاسد	ر	١٠	٥٠	١	٥٠	٠	شمالية	٣		
ف	السماك الاعزل	و	٢٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	١		
ز	زوايه العوا	و	١٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ز	المستقيم على الاين	ه	٢٠	٥٠	١	٥٠	٠	شمالية	٣		
ح	الكف الجنوبية	ز	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	شمالية	٣		
ط	الكف الشمالية	ز	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	شمالية	٣		
ص	قلب العقرب	ح	١٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	١		
ص	عين العقرب	ز	٢٠	٥٠	١	٥٠	٠	جنوبية	٣		
ص	جبهة العقرب	ح	٠	٥٠	١	٥٠	٠	جنوبية	٣		
ص	ذنب العقرب	ح	١٠	٥٠	٢	٥٠	٠	جنوبية	٣		
ص	عين الزاوية	ط	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	شمالية	٣		
ص	الطرف الخامس من القوس	ط	١٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٢		
ص	الطرف الاخير من القوس	ح	٢٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٢		
ص	فصل سهم قرامى	ح	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ع	ذنب الجدي	ى	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ص	قرن الجدي الشمالي	ط	٢٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ق	قرن الجدي الجنوبي	ط	٢٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ق	فم الحوت	ا	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ب	منكب ساك الاعزل	ى	١٠	٥٠	٠	٣٠	٠	شمالية	٢		

تعديل الطوال الكواكب الثابتة سنة ١٠٨٢ بزيادة ٥ ح لفظ بصور وعرض وجهات واقدار وافرنجيه وصورها في سنة ١٠٨٢

اسماء	الكواكب	الطول			العرض			جهات العرض	الاقدار	الافرنجيه	اسماء
		بروج	درج	دقايق	درج	دقايق	ثوان				
ق	ساق ساك الاعزل اليسرى	ا	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ق	فم الحوت الشمالي المعلم	ا	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ق	ذنب الحوت الشمالي وهو المعلم	ا	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ق	فم الحوت	ا	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ق	الكف الجنوبية	ا	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ق	راس الغول وهو معلم	ا	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ق	بر الجوزا اليمنى وهو معلم	ا	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ق	يد الجوزا اليسرى وهو معلم	ا	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ق	رجل الجوزا اليسرى	ا	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ق	رجل الجوزا اليمنى	ا	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ق	المقدم من المنطقة	ا	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ص	المؤخر من المنطقة	ا	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ص	النهر من المنطقة	ا	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ك	وسط النهر	ا	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ق	مرفق الشولا اليمنى	ا	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ك	الشولا اليمنى	ا	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ك	الشولا الشامية	ا	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ك	ذنب العقرب الاخير	ا	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		
ك	النسر الشامية	ا	٠	٥٠	٠	٣٠	٠	جنوبية	٣		

نخ جدول اطوال کواکب ثابته بزیاده و نقصان بر صور و حدود مختلفه اقدام و مجسطات و ازرجه و صور و اقی سر کذر جرم

ردیف	اسامی کواکب	الطول: درجه	الطول: دقیقه	الطول: ثانیه	العرض: درجه	العرض: دقیقه	العرض: ثانیه	جهت العرض	الصور	الاقدام	الطوالع
قلکد	مرقم السمیه	ح	لو	ما	جد	ط	مد	ب	الکف الاصغر		
قله	سهیل	ح	ح	نا	جد	ط	عد	ا	العضبه		
قلکو	عنق الشجاع و ذنابه	ر	الا	ما	جد	ل	ک	—			
قلکز	طرف الشجاع الذی یلی الذئب	و	ه	ما	جد	م	ر	ح			
قلح	مخر الشجاع	ر	ه	ما	جد	ط	مد	ر			
قلط	جناح الغراب الایمن	و	ه	ما	جد	ک	مد	ح			
قل	جناح الغراب الایسر	و	ح	الا	جد	ل	س	ح			
قلا	منقار الغراب	و	ر	ا	جد	م	الا	ح			
قلب	رجل الغراب	و	مب	ما	جد	ک	ج	ح			
قلج	رجل قنطورس الایمن	ر	ط	ا	جد	ک	نا	ا			
قلد	رکبه قنطورس الایسر	و	لد	نا	جد	ک	مد	—			
قله	منکب قنطورس الایمن	ر	الز	نا	جد	م	الد	ح			
قلو	منکب قنطورس الایسر	ر	الز	الا	جد	م	الب	ح			
قلز	ما فوق رجل العنف	و	ا	ما	جد	ک	نا	—			
قلح	کعب الصنطورس الایمن	ر	ر	ا	جد	م	نا	—			
قلط	ظهر صنو رجل العنف	ر	—	نا	جد	ک	نا	—			
قم	ذنب الوحش الجنوبی	ما	ر	ما	جد	ک	الب	ح			
قی	قم الوحش الذی یلی الذئب	ے	الز	ک	جد	ک	ک	ر			

و این جمله که در ین جدول رسم شد ۱۳۱ کوکب است از صور ثمانیه ۴۳ و از بروج ۴۳ و از صور جنوبیه ۳۵ از قدر اول ۱۵ و از ثانیه ۲۱ و از ثالثه ۷۲ و از رابعه ۱۵ و از خامسه ۳ و از سادسه ۱ و سحابی ۳ و اگرچه در ین مختصر کلام در باب این مرام بتطویل انجامید نهایت چون بتحقیق اوضاع ثوابت و تصحیح لغات آن از مهمات بود است از تطویل سخن اندیشه نمان باشد خوشخرام قلم را بدست خواهش طبع گذاشت و بوشیده نماند که در باب احکام ثوابت را حضور صاحب خبیر لازم و امور موثر عظیم التاثیر شمرده اند و بطلیموس گوید الکواکب الثابته تقتضی العطایا الخارجه عن القسمه و کثیرا ما یحکم به و گفته که هرگاه مریخ با سد راس الغول یا سد و ناظر نباشد بدرجه طالع مسعود و رسد و نامش سعدی و صاحب نوبت در روز اتیرین مقابل مریخ باشد یا در تربیع او آن مولود را گردان خواهند زد و گفته که کوکب را از ابهمه در عظم اول و نانیه باشد اگر در حقیقت طالع باشد یا عاشر و لالت دارند بر امور عظیمه عجیبه و گفته عجب دارم از آخذ کردن قوم بهام را و غافل بودن از امر ثوابت در اوتاد و طالع و اتصالات آن با کواکب و ارباب تحویل سنه فرموده اگر کرده اند که هرگاه خواهند که حال مرکب از دو امر که هر کوکب بران دو امر دال باشد بانند کوکب بزیادت رجه جمیل که منشی در خبر جلالت جمال دارند قمر را در اختیار بران حال تعلق اره که کوکب دارند یا با آن هر دو کوکب مقصد یا با هر دو مقارن که ام در وقت باشد آن وقت اختیار کنند پس اگر اتفاق حسنه نشود و کوکبی از ثوابت که بر مزاج آن دو کوکب باشد طلب کنند و آن کوکب اختیار کنند تا مطلوب حاصل آید و صاحب جامع شتاج از منصور بن طلحه نقل کرده که منازل اعزل و منزل دافع در وقت صلاح اند ابتدا است و دلالت دارند بر فتح و ظفر و آنها و لکه دلیل است بر استقامت و نفس با شماس قرین شان و نفس با سک یکو نیست و حوت نانیه دلیل است بر بطء و رابعه است لیکن عاقبت محمود است و قلب الاسد در دافع و قلب العقرب و سنور عاشیه و نسر طایر دلیل امور عظام اند و صاحب کتاب حروب و ابتدا امور حروب در رجل جوزا و وسط المنطقه و نیر دافع بر امن صاحب التاج و رکبه الرامی و عیوق و لیلند بر صلاح ابتهاد و نافع آن و همچنین صاحب کتاب نبای ساجد و مدین و لکه بر راس عنق بست بیخ و دم نیر و راس الزوام المقدم و لیلند بر بغضه و صلاح اند و ذنب جبار و منکب الفرس و راس المثلث دلیل فواد جوزا اند و بلند یه اند اصحاب حروب و کشنده و جیله و غدر را و کذب و دجل و حیل لا غائب و در یدراست و آخر انهر صلاح است ابتدا و ولایت صلح قوم را و هرقه بزه صلاح اند بکه حرس از جبل و ضداع بروجه جمیل و منکب بر سر ان است صلاح است بکه ابتدا

و بایت که زاویه مشرق باشد و رفع و نصر رافع نجمه امور و سعود سبق صالح است و در زحل صعود و شاید
جمیع مذکور است باین عبارت الکواکب الثابته کثیرة و کل منها مزاج کواکب او کوکبین مسترة المشتری و الخاطر
فعله فی العظم الاول الاول و الثانیة و التریع الثالث من الکبره فانتهاء اذا التقت فی حقیقة الطالع او العاشر مسترة طالع
مولود و ابتدأ امر مسترة العظم اذا التقت فی حقیقة موضع التدبیر او موضع سهم الهداء اعطت العطایا الخطیرة
العظیمة مسترة طبیعة الکواکب الذی هو مزاجه مسترة المشتری اذا کانت بالسواء اذا کانت نحساء و منها قوی طبع
طبیعة القمر نحس و مزاجهن لعطل فی الاعمار و تبدل الاحوال و الامور اذا انتهی المسیر مسترة ابتدا انتهاء الی
هذه الکواکب و اذا عدد اتصال القمر او صاحب الطالع کوکب مسترة کواکب ای مزاجه حینا و کوکبا منها کذا
فی مزاج کوکب ای مزاجه مسترة المشتری فیقوم مقامه و در جامع شاهد مسطور است که کواکب ثابته که بر طبیعة مسترة
بر طبیعة شمس نیز هست و همچنین آنچه بر طبیعة عطارد است هر کدام مذکر باشد بر طبیعة شمس است و بر طبیعة
مشتری بدان سبب که عطارد و صدیق مشتری است چنانچه صدیق مریخ است مذکر و در بیان
دایره بنیه که از آن دایره دائم النجوم و مشرق گویند اما دایره نجمه اگر مانند از آن جنسیت و آن جنسیت که بر زبان گذشته
عبارتی و زیاده بسبیل التباین استهاره دارد و بنظر رسی اصحاب آن در دو گفتن آن گویند و مضعف قمر نحس
سیره و مذکره بیان فرموده که آن مولف از کواکب صغار متقاربه متشابه کثیره و در نهایت صغر و کثره و
کثافت و ذکر که بالطبع سهی بیست و بدایه نجمه بنیه است بکسب رنگ بشیر و بدایه نجمه دایره بنیه که مذکور است سطور
و انباع او برین رفته اند که ابتدا نجمه و خاتمه است و در هو اگر موکب است ابتدا نجمه بوسی عرش یا نجمه و انتهای کمال ابتدای
و در وجه اگر چنین بودی لازم بیست که اختلاف منظور داشته باشد و در تابستان و زمستان مختلف
بود چه در تابستان ابتدا نجمه و خاتمه بیشتر مشاهده میشود و در زمستان کمتر و اگر ابتدا نجمه و خاتمه در مدت کمتری
چنانکه بیک حال مانده مطلقا جمیع وجه در آن تغییری حادث نشود و بعد قلیل بیرجندی در شرح مذکره
ذکر کرده که بعضی را که و قوی ابتدا نجمه حکم نیست گمان دارند که ابتدا نجمه آنست که از آفتاب حادث شده
در این دایره بنیه و بعضی از نحسه سالفه و قائل این قول کمال ظهور دارد و حکم حق آنست که از مصنف
رحمه الله نقل کرده شد و در خطی مسطور است که این منطقة بنیه مختلف است در لون و عرض
کثافة و وضع چنانکه در رای العین نیز مشاهده میشود و در کتاب مذکور وضع دایره مذکوره در آن
بصور کواکب بیان کثافت و رقت و غلظت این دایره بتفصیل مذکور است و چون فایده
چندان در نقل آن نیست رجوع بهان کتاب بلوده فرمود او الاطلاع علیها فلیرجع الیه باب ابتدا کواکب
که آیا اصلی است یا مستعار از نور شمس علما اختلاف کرده اند آنچه ظهور است اینست که جمیع کواکب

سوی قرانوار اصلیه است چنانچه در حس و عیان شاهد و مشهود چه اگر اجرام آنها مظلم بودی چون
جرم قمر دارای نور قرمستعاره نور نمودندی بایست که هر یک حضوصا آنها یا که کب رویت عظیم
الجرم مشتمل باشکال بدیعه و بالبته و عجز یا شوند و معاینه خلاف اینست و بعضی گویند جمله کواکب را
بجز از آفتاب نوری نیست و نور هر از مستعار است و موید این قول است آنچه در باب شصت و
نهم فتوحات مکیه شیخ صدوبه محی الدین العربی قدس سره بتصریح کرده بر نکه انوار کواکب مستفاد و از نور شمس اند
و شیخ منقول در کتاب هیاکل میگوید که فاشرف الاجسام و انور با و هو آلات العالی الملک
هو رحس رئیس التناسل فاعل الظهار کمال العقول صاحب الجیب عظیم الهیئة الالهیة الذی یعطی جمیع الاجرام
ضوئها و لا یوخذ منها و محقق دوانی در شرح آن کتاب در تفسیر این کلمه گفته که این کلام دلالت دارد
بر نکه جمیع انوار کواکب مستفاد از افاضت جانبه است چنانچه مذهب بعض از اساطین حکمت و مشایخ طایفه
بهائیه و الدین العاملی اذا قالت بره و الغزالی فرموده اند در بعض مولفات شریفه خود و کرمانی میگوید ان است
در الابره للایل این اعتقاد کلامی است که در بعض الفات مسطور است و این کلام بنظر این ذره احقر
نرسیده و بعضی عزیز نیز در یکی از تصانیف خود گفته و در باب آفتاب که منها نور جمیع الکواکب فی الاحظه
و علامه شیرازی در کتاب نهایة الادراک ذکر کرده بعد از اثبات خسوف قمر و انکه نور شمس عرضی است
نه ذاتیه اختلاف کرده در باب انوار سایر کواکب است و گفته که اشبه اینست که انوار سایر کواکب
ذاتیست و اگر چنین بودی در ایشان ظاهر میشد بر نشکلات بدیعه و بالبته نجمه قرب و بعد ایشان
از شمس چنانچه در قمر است و بر بن حروف بعض اعتراض کرده اند که نوانند بود که نور شمس در اعماق این
کواکب نافذ نبوده باشد پس در این صورت انوار ایشان مستفاد باشد از نور شمس انتهی
بهائیه و بدیهه لازم نیاید و بدینکه جواب این کلام بر داخته اند که هر کاه نور شمس در اعماق این کواکب نافذ باشد
پس فی ایده که مانند افلاک شفاف و غیر مرئی باشند و اگر چنانچه مانند افلاک غیر مرئی باشند لازم آید
مانع نور و شعاع بصر نخواهد بود و حاجب ما در آنچه ابدا شد از کواکب و غیر آن و حال انکه کواکب سبعه
سیاره کاسف بالکسر و کاسف ثوابت میگردند پس کلام مذکور روا نبود و باید و جواب گفته اند که نفوذ
شعاع در جسم پرتو گرد است یکی نفوذ قرار دوم مرور و گذشتن از آن جسم شفاف از قبیل نفوذ
شعاع آفتاب در افلاک و دیگری نفوذ ذی گذار آن توقف کند و مجتمع گردد چون نفوذ ضوء نار در الکرو
آهن تفسیر و نفوذ نور شمس در اجزاء الکره بنا بر کرب اتی است انتهی صحیح و مشقق و نفوذ نور بصر
در کره و بلور صافیه محدد الموز و در قسم اول انعکاس صورت نبوده و جسم مسکب بلینیه ضوء نیشود و اجرام

کواکب ازان قبیل نیستند بلکه از قبیل شمس نامنیست وکیفیت اجرام سیارات از قبیل تابش ضیا
است کرهرگاه آفتاب بر آن تابد شعاعش در عین آن نفوذ میکند و در آن مجتمع میگردد و منعکس گردیده
و کواکب از جمیع جهات مستضیء می نمایند و در نمای اشکالات هر یک بدلالیه صورت فی نمایند بحیثیکه
گر هرگاه چنین باشد پس شعاع بصری نیز در آن نفوذ و نفاذ کرده در بعضی صورت بالسویه کرجانب مادر آن
و حال آنکه کواکب می نمایند و جواب گوئند که ما بر شدت شعاع آفتاب و نفوذ آن در اجرام کواکب
واقف است از نفوذ نور بصر در آن جایز نمیشمرد که از بر بوری آفتاب نابد نور بصر از آن منعکس شده
و چون بسطح ظاهر آن رسد متفرق میشود و نفوذ نمی تواند کرد و حال آنکه مرئی از سیارات را
الوان اصباغ غیر است که چون با انوار کسیه جمع شود کسف کواکب گردد و جب مادر امیشود و همچنین مختلف
کرده اند ذکر آنها کواکب را و بعضی جایگه قرار نمایند اکثر بر انند که کواکب متصف بالوان اند جایز نمود صدر این فصل
ذکر شده چون کموده زحل و مریخ مشتری و بیاض زهره و حمرة مریخ و صفرة عطارد و در افتاب خلاف ذکر
بعضی گوئند اند که در آن زرد یست و بعضی گوئند اند سفیدی یست و عطارد را گوئند اند که سبزی است بزرد ی
مایل و همچنین بعض ثوابت را نیز متصف بالوان دانند چون حمرة در برج و قلب العقرب و بیاض شعری
و غیر آنها و بعضی گوئند اند که جایز است کواکب علویه که فوق فلک شمس اند نورشان مستفاد باشد از
شمس و نور زهره و عطارد اجسام باشند چه از عدم تشکل زهره و عطارد بهلالیه و دیر بنه جا بر آنکه در وقت
خلف شمس بنظاهر میشود که نور ایشان از اجسامات و این کلامی است در غایت رکاکت و الله اعلم
بحقایق احوال کموده نامه چون در صدر این فصل بیان نجمی از قدر ثوابت و عظم آن و جرم ایشان
مرقوم کرده شد لازم نمود ذکر کمی از عظم و صغر اجرام را نمودن تتمیم کتاب ابداع نمود صنف نور الله قبره در
آخر تذکره در بیان ابعاد و اجرام کواکب قرموده که از این مباحث ظاهر میشود که اعظم اجرام از کواکب
دار ض شمس است و جرم آن عشر ا بار برابر قیاس است و بیع دهم زمین پس کوکبی که در قدر
اول آن خواهد بگیرد و خواه اوسط و خواه اصغر چنانکه بگو نمراز آن در فصل این صدر مذکور شد پس مشتری
و در بن حرف نظر است چه جرم کواکب اکبر قدر ثانیا بیست و دو برابر و نصف و سدس ارض
و جرم مشتری بیست و دو برابر و ربع زمین است پس زحل و در بن حرف نیز نظر است جرم
زحل مقدار و بست برابر ارض است و ربع پس عطارد و آن اصغر کواکب مرئیات خواه در صورت و
خواه غیر مرئی صورت چنانکه بگو نمر عطارد را کوکبی بقدر عطارد را کوکبی هستم باشند مطلقا مریم نمیشود پس آنکه
بعضی گوئند اند که اصغر کواکب قرصورت است صواب نیست و ابو معشر در کتاب سر الاسرار گفته

و باین هم

ابعاد و اجرام بعد از ذکر هم

اجماع بر آنست بر آنکه اجرامی که در عالم اعظم بحواسات بس بانزده کوکب ثابته قدر اول پس مشتری
پس زحل پس کواکب ثابته یا قدر دوم پس مریخ پس ارض پس زهره پس قمر پس عطارد و آن اصغر
هر است و اما با این ترتیب اشتباه کرده بعد از هذا اجرام آفتاب اعظم است پس کواکب قدر
اول پس اکبر قدر ثانیا پس مشتری پس اوسط قدر ثانیا پس زحل پس بانزده ثوابت پس مریخ
پس ارض پس زهره پس قمر پس عطارد و علامه شیرازی اصح اجرام بطریقه مصنف در
کتاب تحفه کرده پس اصح از طریقه دیگر کرده که باعتقاد او اشهر است ازان طریقه اولی و لکن
طریقه اولی اقرب بصواب است پس بطریقه ثالثه اصح از اجرام کرده و آنرا اخیر دانسته
و الله اعلم از ترتیب عظم اجرام برین کونه است اعظم از همه کواکب قدر اول پس قدر ثانیا پس قدر ثالثا
پس زحل پس ثوابت از قدر رابع پس مشتری پس کواکب قدر خامس پس کواکب قدر سادس
پس شمس پس مریخ پس ارض پس زهره پس قمر پس عطارد و اشهر و اصح آنست که
کوشش کرد سلطان آلام طلسمه است از هم اعظم است و صاحب جامع شاهی متابعت کواکب
و مقادیر اقطار و حجز اقطار را بیان کرده و جدول برین کونه است و الله تعالی اعلم

فصل هشتم در بروج و اجزاء آن و سیر کواکب آن

چون مصنف قدس الله سره العزیز از ذکر اوضاع کواکب
بازپرداخت حقیقیهٔ بروج و اجزاء آن و ذکر خاصیهای مختلفهٔ آن فارغ شد در فصل هشتم
در درجات معینهٔ بروج و قبل از شروع در شرح نوادهٔ می آید که منطقهٔ فلک هشتم را که کواکب ثوابت
در آن مرکوزند منطقة البروج و نطاق گویند و می باید منطقهٔ بروج را فلک البروج خوانند خاصه و می باید
مناطق افلاک را با هم آن فلک نوان خواند و منطقهٔ بروج چنانکه در فصل دوم مذکور شد منطقهٔ فلک
یعنی معدل النهار بود بنقطه متقابلتین منقاطعند که هریک را نقطهٔ اعتدال گویند و چون دایره که فرض نمایند
عظیمه که بهمهٔ قطب این دو منطقه گذرد بر آنیه منطقهٔ بروج را بدو قسم شمالی راست نماید طول کواکب
عبارت است از قوسی از منطقة البروج میانهٔ نقطهٔ اعتدال ربیعی و طرف خط تقویمی بر نقطهٔ ابتدای بروج و عرض
کواکب قوسی خط است که از مرکز عالم بیرون آمده بمرکز کواکب گذرد و با منطقة البروج از طرف اقرب
بروج جمع بُرج است و برج بضم با بر کون را هم لغتند بمعنی ذکر خواهد شد و جمع آن ابراج نیز آمده و بشش قسم
از بُرج بمعنی ظهور گرفته ظهور آن باظهور کواکب مذکوره مر آن و منطقی حصن را برج گویند و برج قرنک و همین
آنست که باعث چشم محدق باشد بر سواد بطوری که حدیر از سواد می نماید و آن سراخوانند ظهور است
و در اصطلاح اصحاب این فن برج عبارتست از دوازده قسم که فلک البروج را بدوازده قسم تقسیم کنند بحیثی
که بالفرض و التقدیر بر خصوص است کواکب را و در آن ظاهر و پدید آنند و حقیقهٔ بروج نیز مادهٔ اند و صور مرکوزه در
آن و اقعند بالفرض و صورت و مصنف رحمة الله فارغ از در صدد بیان قسمت بروج آمده میگوید که دور فلکی را
که کواکب بر آن حرکت می کنند بدوازده قسم تقسیم کرده اند و هریک را برجی خوانده اند و گویند که کواکب
بر آن حرکت میکنند کنایه از فلک اطلس باشد چه کواکب بر آن حرکت میکنند یعنی بواسطهٔ حرکتی که کواکب
بحرکت او که اظهر حرکات است سوار بر منطقهٔ آن حرکت اند و در مصورت بحیثی باشد
که منطقهٔ فلک البروج را که بر سطح فلک اطلس مرتسم است بدوازده بخش کرده اند چه ابراب اضاعف جمیع
دوایر عظیمه را بر فلک اطلس مرتسم دانند و میخواند بواسطهٔ بروج بر فلک هشتم مرسوم باشند چنانکه مشاهد
باکثر افهام است چه در آنصورت انتقال کواکب ثوابت که بر فلک هشتم مرکوزند از بروج بروج دیگر
صورت پذیرد و نوادر که چون در صدد قسمت بروج فلک هشتم را غیر متحرک دانند فلک را منقسم
بدانست سیدالسند فلک اطلس را نیز دانستند فلک هشتم بوده بنابرین منطقهٔ آن فلک را بدوازده
بخش کرده باشند و چون ابرخس و بطلیموس و حکما بعد از ایشان بحرکت بطیئهٔ فلک مذکور نبرده مانند
قسمت بروج را بحیثیه عدم تشویش صور بروج بحال نوبنی که متقدمین کرده بوده اند منظور داشته و دوازده بروج را

بروج را بر سطح فلک اطلس مرتسم دانسته اند و بدین کلام این حروف می آموزند که فلک هشتم را بفرض
متحرک باشد بود اگر با عتبار این بود که آن فلک را فلک اطلس میدانستند می بایست که قسمت
بروج را بدو نمی یافتند که دوایر عظیمه که فصول است میان بروج بر قطب معدل النهار تقاطع نمایند
و حال آنکه دوایر مذکوره یکی بر قطب منطقة البروج تقاطع می یابند و جواب این سخن آنست که
می شاید که فلک هشتم را فلک اطلس میدانسته اند و بر سطح آن قسمت بروج کرده اند نهایت بجهت
غرضی از قسمت فلک بروج آنست که مواضع آفتاب و سایر کواکب در فلک هشتم معلوم شود
و اظهر حرکه کواکب آفتابست و مدار آن منطبق است با منطقهٔ بروج و مدار مرکز آفتاب را دور
قطب است منطبق بر قطبین فلک البروج مدار مرکز آفتاب را که آن نیز عظیمه و بر فلک اطلس
مرسوم است بدوازده بخش کرده باشند و بعد از آنکه بگویند که فلک بروج پانزده درجه و اند که منطقة
آن و مدار مرکز آفتاب یکیست منطقهٔ آنرا مقسوم بدوازده بروج دانسته باشند و بهر نوزده درجه از بروج
بر سطح فلک هشتم قسم است و بگویند که فلک هشتم تغییر نیابد و حصهٔ اول بخش اول نقطهٔ اعتدال
ربیعی است که نقطهٔ تحویلیه است از معدل النهار و مقاطع است آن نقطه با نقطهٔ نوعیه فلک البروج
و آنگاه نام نقطهٔ نوعیه فلک البروج محمد و دهند و بگویند که ابتدای حمل است و قسمت دوازدهم
اضاع است و سیصد و شصت عدد ویست که جمیع کسور شصت سوی سبع از آن صحیح برون
می آید منطقهٔ هر فلک و محیط هر دایره را بسیصد و شصت قسمت کرده اند و هر قسمی را درجه
گویند و درین مقام لطیفه ایست بنهایت بدیع که سید الحکما افضل المتاخرین امیر محمد باقر داماد قدس الله
تعالی بروحه در حواشی که بر الهیات شفا بخط محمد مقدس نموده در حواشی کتاب مستطاب کافی کلینی
که طالبان رحیق حقایق و دایر بزم تحصیل استشمام روایح راح روح پرور در مرقومات آن کاشفست
اشاره کرده و خلاصه آن لطیفه رو حانیه آنکه در جات فلک حضوصا فلک اطلس که عرش عظیم عبارت
از آنست منقسم است بسیصد و شصت که آن عدد اسم رفیع است از اسماء حسنی الهیه بقولی
ظاهر و اشارتی بدین اسم مقدس که بمنزلهٔ فرد نهایی ظاهر و اتم موافق با عدد اسم شیئ از اسماء
حروف با آنچیزی که اورا ثانی نیست یعنی هستی را از قوای ظاهره که زیبا باشد و بنات بود و از نیجا
که اضافه تشریفیه در جات شده و مقارن فرموده با ذوالعرش و ازین جهت که منطقهٔ فلک را بسیصد
شصت بخش کرده اند هر بر جزا بسی بخش کرده اند و چون بروج دوازده است و هر قسمی منقسم بسی
قسم و هریک را بحیثی هر بخش را ازین اقسام سی گانه برجی درجه خوانند درجه بفتح دال و راو آخر درج است

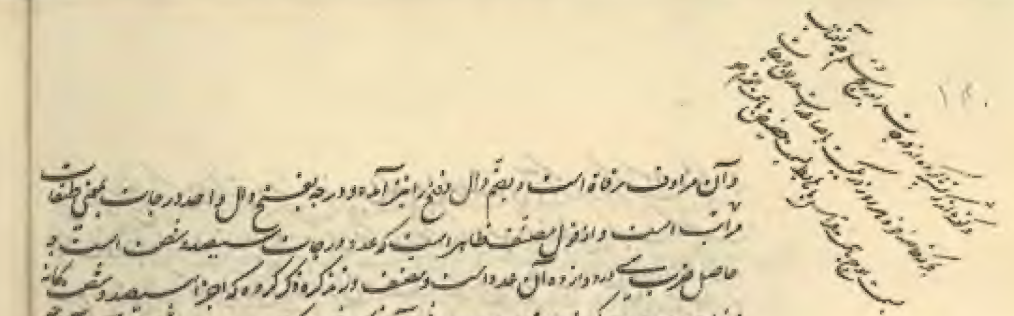

بروج دوازده گانه آسمانی است الهامی و توفیقی است ربانی و معینی است که کیفیات مذکوره فوق حصول آن باشد معذوران در تغییر کریمه تبارک الذی جعل فی السماء بروجا و جعل فیها سراجا و قمرا خبرا ذکر کرده اند که مراد

عشره محموده است که جمل و مؤثر باشند تا جواب و همچنین در تفسیر والسماء ذات البروج ذکر کرده اند که مراد بآن منازل شمس و قمر است کواکب و آن دوازده است که قمر هر یک را در دو روز و نیمی و آفتاب در ماهی سیری نماید و مؤید این حرف است آنچه اکثر محققان ارباب سیر و تقاسیر و اخبار تذکر کرده اند که اوریس نبی علی نبینا و علیه السلام که او را ادریس الهرامسه گویند بعضی

اگر بروج فلک پرواخته و صحف منزل بدو متضمن بود حکمت احکام طلب را دانستن لکن چون از بسیاری از آنچه متضمن بود عقل عاجز بود و حکمت آن بر اهل عقول پوشیده بود و بعضی از آن بر اهل فضل ظاهر و بعضی بر اهل جهل مستور و بعضی از آن بر اهل علم و بعضی بر اهل جهل مشتبه و بعضی از آن بر اهل ذکا و فطنت روشن و بعضی بر اهل غفلت و بلادت پوشیده

مذکوره گذرانیده اند منطقه بروج که بر سطح فلک البروج مرسوم است و سطح فلک البروج بلکه سطوح جمیع افلاک
کلیه سیارات تیز بدو از ده قسم منقسم شود و هر قسمی را طول سی درجه و عرض هشت درجه گرفته اند
محیط است پس ازین تقریر ظاهر شد که شش دایره مذکوره فوق که عرضیه اند در قطب بین فلک
البروج یک نقطه تقاطع کرده اند و هر بر چهی عبارت باشد از قطعه معینه از کره عالم حسبما
که سطح آن سطح محدب فلک است و مرکزش مرکز ارض است و محیط بآن قطعه سطح دو نصف
دایره یکی مقعر و سطح اعلی از سطح فلک است که عرض آن سطح سی درجه بود و طولش هشت صد و هشتاد و
درجه باشد پس چون کوچک در هر فلک در یکی ازین بخشها باشد گویند که در فلان برج است و
صورت بروج یک سطح است و پوشیده نماند که بجز کره خاصه افلاک هشت کاذبه که فلک ثوابت و
نه سیارات سبعه قائلان بر
بروجی که بر سطح آن افلاک مرسوم اند متغیر میگردند و این
دوازده بر سطح فلک اعلی ثابت اند و بتغیر حرکات او دایر
و از مکان متغیر و متبدل نمیشوند و مبدء بروج نقطه اعتدال
ربیعی است و شروع کردن در فصل مقنم بیان مشرب هاست
صور موهومه که در حین تقسیم بروج از کواکب در هر یک
از حضیض دوازده گانه فلکیه گوده ناهیای بروج دوازده گانه
را وضع کرده و آن ناهیا اینست حمل بفتحتین بره است
و در حیوة الحیوان است که حمل بخروف است هر گاه
شش ماهه شود و در قاموس نیز هست که اطلق بجذع سنه الضان فاذا دخل فی الثانیه
و اکمال و خرف بروزن صبور بچه گوسفند است و در قاموس هست که بانونیه گوئی شود و جمع
بره را که میدهد در سال دوم و سوانی قوم صوره او بفتح نانیه نانب است ثور گاو نر است و انثی آنرا انثوه
گویند و جمع ثور بثیران و ثوره و ثیره است و در حیوة الحیوان مسطور است که تمر بن یعض الثور ثوره الاله
بثیره الارض گاهی میگوید البقره للانها تبقر بالحرث جوزا تضمیم این لوزه در فصل مقنم در ذیل صور جوزه تشریح این
برج را و این گویند و شهرت آن بجوزا بفتح اول گویند و در کشف علمه است که در حوالی صوره جوزا است
که آنرا جبار گویند سرطان بفتح سین و راء مهملتین و در صحاح مذکور است که من الغنم الاروی و در حیوة الحیوان
مسطور است که آنرا عقرب الماء گویند و کنیت او ابو بکر است و از ضفادع ماست و در بر بیزرند گاهی

ذکر کرده اند منطقه بروج که بر سطح فلک اعلی مرسوم است و سطح فلک اعلی که زنده گاید
و او را فلک ثوابت و فلک اطلس نیز گویند و ظهرش صلب است و کثیر الاستدان است
و چشمهایش در کتف و دانش بدو سبد است و تکوین او شکافته است از دو طرف دانست
دارد و بر یک جانب راه میرود و استخوان ماده هوا میزند و می تابد و پوستش رسیا نشش
نوشت بلی اندک چگر او در دارد و یکی بر طرف آب و دیگری بر طرف خشکی و نشش هوا و هر گاه که بر پوستش افتد
در حی که بطرف آبست از خوف ماهی سیدد و ساده و آن در کیسه نشش است باز گذارد و تا وقتی که
شود بر پوستش بس بطلب معاش بیرون رود و اسد شیر بود و آن از سباع معروفه و نیز از
سباع است و در عربی اسد را ساکنه است چنانچه از ابن سینه جاحظ در حیات الحیوان روایت کرده که
آنرا بقصد اسم و صفت است و ابن قاسم ابن جعفر لغوی صد و سی اسم دیگر بر آن افزوده و وجه اسد بودن
و اسد و اسد است سنبله این برج را چنان خفته اگویند چنانچه ذکر رفت و بیان شد که چرا در
میانه مردم بهیئت سنبله اشتهار یافته میرالشعراء دانی در ست که اصل آن سوزان بوده چنانکه گذشته
ناقل و او از اقلب یاکرده اند عقرب فارسی آن کژدم است و لفظ عقرب و نیز معرب نوشت
استعمال میشود و از مؤنثات سماعی است و انثی او را عقربه و عقرباء گویند و عقرب گویند که
چشم دارد و اینست که چون از بچگی جدا شود بر آید دیگر او اخل شود از سنه قوس مرادف کمان است
و این برج را بدان گویند چنانچه در فصل مقنم مذکور و بیان شد که چه نسبت قوس گویند و جمع قوس قسی
و اقواس و قیاس آمده جدی و آن بچه بزرگ است که بر نخاند گویند و جمع ان اجداء است و جدیه
بعد دلو سطوه دانست و این برج را بفتحتین ساکب الماء گویند حوت سمکه است که فارسی ماهی
گویند و جمع آن احوات و حوته و حیتان است و این برج را کفتین گویند چنانچه در فصل مقنم مذکور شد
و در بن مقام بسط کلام و باب اینکه عرض از بروج اجزاء فلک است نه صور کواکب می شود و وجه اینمعنی اجزاء
کتب ابواب مضافات اسباط کرده و اخو تقریر خاطره رسیده است که بنوعی که در صدر این
رساله بیان شد و بعد ازین نیز در فصول آینده در آن خوض بیشتر خواهد شد اجزاء آنکه از قطع مخروطی
بریده شده و هر یک طبقه واحده است که یکچه دوم سوزه بر آن از ان بطبقه خاصه تصویری خاهند و لکن
در حصول انقلاب باجزاء تغیر که در عالم بوجه ظهور میرسد و منقطع آن آثار از منه و فصول سنه است
که گذشته آثار عالم از نبات گیاه و دانه حیوانات و دیگر آنها منوط بر آنست و در صدر این رساله
سر این اشاره بمنافع فصول شمرده فصول چهار اند و هر فصل را سه ماه است یکی ببدا فصل که ابتدای فصل

سابق باهوای آن فصل شتاء و مزاج است و دیم و سط فصل کهوای زمانه بیک حال از گرما و سرما و اعتدال
ثابت است و سیم آخر فصل که هوا میل میکند بهوای فصل آینده و حاصل ضرب سه در چهار دوازده
و قطع آفتاب بحرکت خاصهٔ خود در فلک راکب است از اینجا ظاهر بود ان آفتاب در سیر یکساله از اجزاء
هوا زده گانه عبارت از فصل است پس توان بود که بهمین جهة دور فلک منقسم بمانند دوازده
برقسمی موسوم بیرج شده باشد و این اقسام اقسام فلک اند و آنست که مبدء آن کواکب اعتدال
زائد است بر مبدء برج که مبدء آن اول صورة حمل باشد و اشتهار این بیج از اقسام بروج در دفتر
تقویم و وضعی بآن بود چنان بود که در بعضی صفحه موضع کرده در فصل دیم بیان شده که درجات
از مراتب اعدادی که در آن چیزی نموده شود باشد و هر سی درجه از اجزاء اسمیه و شصت دقیقه
یک برج است و نام هر درجه از مبدء بروج نگارند و برج اول تمام نشود و برج دیم مبدء هر درجه است
لهذا برج اول را که حمل است نشان صفر است و از مبدء درجه سی و یکم برج دیگر از بروج نام شده
تا آخر درجه ششم برج دوم است بنا بر این نشان برج دوم الف است و همچنین از مبدء قسم سیم
دو برج طی شده لهذا ارقام آن سه است بدین نحو که نوشته شود و از میان آن دو واو معترضه کرده اند
هم چنین نشان سرطان چهار و نشان که از مبدء هفت و از میزان آن دو واو معترضه کرده از قوس
و از جدی طاء و از دو سی است تا حوت و اوراق نشان یازده باشد چه از مبدء حوت تا لفظ اول
یازده برج است و اینکه بعضی مشاهیر فضلا حرفی گفته اند که چون تقویم کواکب که مبدء است از اول
حمل در جدول بیست و یکم مرقوم است رقم اول برج دوم و درجه سیم و دقیقه بیست اگر علامت برج نباشد
کیفیت مرقوم این سطر چنین رقم مبدء حمل آوازه نوشته و باین ترتیب بود ناظر تقویم کواکب را از اینجا است یک
برج زیاده خیال میکرد مثلا اگر کواکب در دیم درجه سرطان بودی و سرطان بانشان که بود در جدول چنین
مرقوم شدی بیست پس در این حالت گمان میشدی که چهار برج و دو درجه از مبدء برج طی کرده و
حال آنکه سه برج و دو درجه است پس صورت ندارد وجه اگر وضع ارقام برج چنان بودی که نوشته شد چنین
سرطان بیج بودی ناظر بمبدء است که کواکب در برج سرطان است در درجه دیم آن و چون حال چنین قرار
داده اند که علامت سرطان باشد ناظر در حذف آن هفت خلاف آن گمان نبرد و دانشمند نهد
دانشهای درج و قابی تفاوتهای عددهای هر یک باشد و عدد درجات از ثبت کردن در
دفتر تقویم زیاده است نوشته نگذرد و واو الحاقیه چون می شود برج می شود و وضع این ارقام چنین دستور
ارقام بروج است جانب رقم برج اول صفر است رقم درجه اول نیز صفر است و رقم دقیقه اول نیز صفر

اگر خواهند که بنویسند که کوکبی در درجه اول حمل دو دقیقه دیم است از این درجه بر نگونه نویسند ۱۱۱ و چون
رقم درجات اول صفر رقم درجه متوسط بیست و نهم اگر بوده و چون درجه سیم کرد رقم آن الف است نام شود
کوکب در درجه اول برج دیگر رود پس نخواهد رقم سی کرد است نوشت چه تمامت از انجام بیست و درجات آن برج تمام شده
و ابتدای برج دیگر باشد و از عبرت درجات ساقط شود و در عوض آن سی درجه که گذشته بر جزء ضد زاینده
و این عمل را رفع گویند همین قرار عدد و قابی تغییر ارقام و تفاوتها از بیجا و دو نقطه در نگذرد و از اینکه چون شصت شود
درجه شده و در تقویم نام و شمار وصف درجات است بعد از درجه و اسامی ایام و تواریخ میباید و تاریخ عربیان
و جلالیان بعد از جدول مناوی در عرض در بهلوی هر درجه مواضع کواکب مذکوره یعنی سیارات
سبعه در هر روز بهر روز تغییر کنند و اسامی کواکب مذکوره در اول جدول آن نویسند و تخصیص هر روز بیاد آنست که
در دستنبها نام هر کواکب و عقد در اول سه اوراق جدول آن نویسند و تخصیص هر روز بیاد آنست که
کوکب در فصل دیم مذکور شد ابتدا شبانروز نزد جمهور اهل صناعت از سیمین بجرم آفتاب بعضی
النهار در فوق الارض و در هر جدول این نامه بازاء هر روز سه رقم نویسند معلوم شود که در هر
نصف النهار هر روز سیر هر یک از این کواکب سبعه سیر تقویمی خود در کدام دقیقه و کدام درجه بر جزء از آن
ظاهر شود که طول هر کواکب در آن روز بیچ تقویم او از اول حمل چند است در قوس تقویمی و تقویم کواکب بطول
کواکب در حصر این فصل مشروح و حرکتی که کواکب بآن حرکت قوس تقویمی را قطع نماید حرکت طولیه یا حرکت تقویمی گویند
خانچه بعد ازین مشروح بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و بدانکه جدول مناوی موضع قمر است در ارقام نشیب و رقم برج است و آن هم
این است که در صورتیکه تقویم در مقابل ناظر باشد و یکی رقم درجه و آن رقم در سیار رقم اول باشد بالا
در همان صورت دیگر رقم دقیقه و آن رقم آخر باشد بر سیار رقم درجه و در مراتب تقویم کواکب در دفتر
تقویم زیاده از عبرت دقیقه نباشد که عبرت و انتقاص بیچ آن دقیقه از آن درجه از آن برج موضع
کواکب باشد از نصف آن روز و بعبارة اخری بیچ چون مرکز جرم آفتاب بحرکت تقویمی در آن روز در قوس
النهار از نصف النهار رسد مرکز آن کوکب بحرکت تقویمی باندازه دقیقه معینه رسیده است و آنقدر در جانب
دو قابی که تا آن روز و زیاده باشد از آن برج بنویسند این عبارت تفسیر عبارت سابق است ان شاء الله
کواکب با آفتاب گفته بیچ از این جدول سبعه آنچه دیگر متصل بجدول تواریخ و از این جدول است بنگاه داشت
مر آن رقم موضع آفتاب را بر این برج و در جانب دو قابی ثبت نمایند که چه قیاس انتقالی نمایند که از اول جدول
زحل از گرد نهایت چون اشرف و اعظم و اظهر کواکب آن بست و شب و روز از ظهور و خفای او

چون راکب سفینه و خادم او ساکن و کوکب در تدویر بس همین دو صورت کوکب عرضی باشد و الا حرکت
قسری بود و بیفی کنه از او ساده و اظهر آنست که چنین گفته شود که حرکت کوکب بیفی اگر کوکب ایجاد نیست و بخارج
اوست عرضی است مانند حرکت راکب سفینه و حرکت قوی از ضعف بحرکت عادی و اگر بقوه مستفاده از امر
میان او قسری است و قسر در لغت بمعنی قهر و اکراه بر فعل است و حرکت یا بطبع که بر نهج واحد باشد منقسم به
قسم است یا بسیط مرکب است و بسیط آن ثقیل است و آن مخصوص و عنصر ثقیل است که ارض و ماء
جه ارض ثقیل مطلق است و آب ثقیل مضاف و ثقیل مطلق مطلب طلب خلاق وسط گفته شد یعنی که
منطبق شود مرکز ثقلش بر مرکز عالم و ثقیل مضاف طلب طلب خلاق وسط نگفته چنین طلب او بجهة مرکز را
پیش از طلب او محیط را [illegible] یا از مرکز است و سبب آن خفة است و آن مخصوص هوا
عنصر خفیف است کنار و هوا باشد جه نار خفیف مطلق است و هوا خفیف مضاف و یا بر مرکز است
یعنی مرکز عالم یا مرکز نحو که او سا مرکز عالم است و آنست حرکت وضعیه مستدیره است و مخصوص فلک است
و از این کلام مستفاد شد که حرکت منحرک نفس خود چهار قسم است جه یا ارادیست یا غیر ارادی و اول نسبت
یا جوانیه و ثانیه یا طبیعی است یا نباتیه و مقدمه نیز ارزی در نخفه چنین آورده که حرکت منحرک نفس خود یا بالذات است
یا بجزء از اجزاء او و یا بعرض و آن ارادیه است یا بغیر شعور و آن طبیعیه است اما ارادیه یا بر نهج واحد است
و آن نفسانیه است یا بر نهج واحد و آن حیوانیه است و طبیعیه نیز یا بر نهج واحد است و آن عنصریه است
یا بر نهج واحد و آن نباتیه است و بعضی قسم حرکت را چنین کرده اند که موثر در حرکت یا حالست در متحرک
میان خارج و اول اگر بیرون متحرک است آن را طبیعی گویند یا باشد است پس اگر بر نهج واحد است
آن را فلکی گویند و الا حیوانیه و اگر مؤثر میان باشد آن را حرکت قسریه گویند و حرکت وضعیه مستدیره بسیط یا باشد
و مخلفه بسیط آنست که در ازمنه متساویه قسی متشابه از محیط قطع نماید و بیاره اطوای در
ازمنه متساویه زوایا است و به در مرکز احداث نماید و مخلفه آنست که چنین باشد و هم چنین
حرکه مذکوره منعکس گردد و آن حرکتست که از جانب جرم بیفی صادر شود و بر کیه و آن حرکتست
که از دو جرم یا بیشتر صدور یابد پس هر حرکتی مخلفه مرکبه است و هر مرکبه مخلفه است و هر بسیطه مستدیره
نیست جه ممکن بود که از دو جرم یا بیشتر صدور یابد و هر مرکبه غیر مخلفه نیست و بیاید دانست که
بر اصول اهل حکمت هر جه در وی مبدأ میل مستدیر است او قبول حرکت مستقیمی نماید اصلا و بعکس نیز هر جه
مبدأ حرکت مستقیم است قبول حرکت مستدیره نکند مگر بعرض پس بنا بر اصول ایشان در حرکات
افلاک سنه آدم ضعف بحرکت عرضی است و بطؤ در رجوع و انعطاف و وقوف نیست و سنه آدم حرکه کواکب ثابته

مسرعه مراد است عبارتست از کیفیتی که قطع کند بآن کیفیه حرکه مسافه مساوی را در زمان اول یا مساوی را در اطول
در زمان مساوی را در اقصر و ضعف حرکه مسرعه آن مراد فطوات کیفیتی است که قطع کند حرکه بآن کیفیت
مسافه مساوی را در زمان اطول یا مسافه اقصر را در زمان مساوی یا اطول و رجوع عبارتست
از عوده بسبب مسافتی که در آن حرکه میکرد و جدان حدوث اداره و انعطاف عبارتست از عوده بسبیتی
که حرکه میکرد و در آن تحیتی که از جهتین حرکتین زاویه حادث شود و وقوف عبارتست از سکون بیفی
لغوی انعطاف میل و انحناء هاهنا بیفی نیز در این مقام کافیست و اعاده بالکلیة و بعد از ذکر حرکه بیان کرده ای
اگر در تحت یکی از سیارات و ما نحن فیه که در فصل مقدم مذکور شد جسمی فلک مثلا و آنرا کرات است بیفی
محیط کره ارض و بر حسبی غیر محیط و بیفی را حرکه بر کره مرکز عالم ثابت است و بیفی دیگر را حرکه
بر کره مرکز عالم ثابت نیست بلکه بر کره مرکز خود ثابت است و بیفی را نه بر کره مرکز خود
و نه بر کره مرکز عالم هیچ یک حرکات ثابت نیست بلکه کره نقطه متحیزه دیگر حرکه ثابتی نماید چنانچه تفصیل
اینها و شرح هر یک از حرکات سیارات بیان خواهد شد و برخی از مصطلحی بذکر این فصل
دانستن آن ضرور است و در فصول سالفه و مقدمه این رساله متفرقات بیان شد و اینجا
بیان [illegible] نقطه ی ذاتست و بر دو حقیقت نقطه ی ذاتست آنست که چون از مرکز عالم
خطی اخراج کنند که بمرکز خارج مرکز قمر گذرد و از طرفین محیط خارج رسد و بر آن خط در
جانب اقرب نقطه فرض نماید که بعد آن نقطه از مرکز عالم در جانب حضیض حاوی بعد
مرکز خارج بود از مرکز عالم در جانب اوج یعنی مرکز عالم متوسط باشد میان آن نقطه و مرکز
خارج آن نقطه را نقطه ی ذاتی گویند و چون بمرکز تدویر خطی از آن نقطه ی ذاتی اخراج نمایند
بدو جهی که تدویر را قطع کند بر دو نقطه آن نقطه که ابعد است از نقطه ی ذاتی ذات ذروه و وسیط
گویند و نقطه اقرب را حضیض وسیط و چون از نقطه ی ذاتی خطی بمرکز عالم گذرد و بر
کواکب خمسه متحیره اخراج شود که محیط تدویر رسد و محیط تدویر را بر دو نقطه متقابل قطع نماید
نقطه تقاطع ابعد را ذروه حقه گویند و اقرب را حضیض حقی و چون گویند که این خط آن حرکت نزدیک
باشد که مرکز معدل المسیر خارج شود و بمرکز تدویر رسیده و بمحیط تدویر پیوندد و محیط تدویر را بر دو نقطه تقاطع نماید نقطه
تقاطع ابعد را از مرکز معدل المسیر ذروه وسیط گویند و اقرب را حضیض وسیط و مرکز معدل المسیر و مرکز عالم
افلاک علویه و ذیره نقطه ایست خارج از مرکز عالم و مرکز خواهد آنها که خواهد آنها بر حول آن نقاط حرکه

ی نهنده آن نقطه بر خطی رانع است که از اوج بحضیض کند مشتمله فوق مرکز خارج بطریق تقریب بعد بعید مرکز خارج و آن
نقطه بعد بعید مرکز خارج است و مرکز عالم یعنی مرکز خارج منوسط است میان آن نقطه و مرکز عالم و چون
دایره فرضی نهنده که مرکز آن نقطه معدل المسیر بود و سطح آن در سطح منطقه خارج و نصف قطر آن مساوی
نصف قطر خارج بود از افلاک معدل المسیر گویند و در عطارد و مرکز معدل المسیر نهایل مرکز بعید و مرکز عالم است
و خارج مرکز عطارد بر حمل آن حرکتی نهند و مرکز حامل حرکت بعید و بر حمل مرکز تدویر متوسط است و در دور ثانیه
مرکز خارج بر مرکز تدویر منطبق میشود و چون دو خط از مرکز عالم اخراج نهنده که قاس منطقه تدویر شوند و دو
جانب منطقه تدویر بدو قسم مختلف منقسم شود قسم اعظم قطعه طالعه و قسم اصغر قطعه هابطه و دو خط قاس
بین دو خط را با تدویر حصه او سطه گویند کب میرود و منطقه فلک خارج مرکز مخلص دایره البیست موهومه
در نصف حرکتی فلک خارج که حاصل شود از حرکت مرکز آفتاب حرکت دور ثانیه و منطقه حامل بر کواکب
دایره البیست موهومه مرسوم در تخت فلک حامل حاوی ثانیه و مرکز تدویر بر آن فلک و منطقه تدویر
بر کواکب دایره موهومه مرسوم البیست در تخت تدویر حاوی ثالثه و مرکز کواکب چون منطقه خارج یا منطقه
حامل یا منطقه تدویر کند شود در ادوار موهومه است و خط وسیط در فرخطیت که از مرکز عالم بمرکز تدویر
گذرد و منطقه نهایل منتهی شود و در شمس خطیت که از مرکز عالم و فلک اطلس منتهی شود و بود از اول خط
از مرکز خارج مرکز شمس اخراج شود و بر کز شمس گزاده و در خط سنبله خطیت تخرج از مرکز عالم و منطقی
فلک اطلس بود از اول خطی که از مرکز معدل المسیر بر آن آید و بر کز تدویر کواکب رسد و نوم راسی
و ذنب نیز مانند تقویم کواکب است که در فصل سابق مذکور شد و خوض عبارتست از
قوسی از منطقه ممثل میانه اول حمل و راسی برتوایا و تقویم قمر تقویم فلک قمر است از منطقه ممثل
میان اول حمل و نقطه از همان منطقه که دایره عرض قمر تقاطع کند با آن بر توایا بر کاهلا عرض و راسی
والا قوسی منصور میانه اول حمل و نقطه که دایره عرض قمر تقاطع کند با آن بر توایا و تقویم قمر فلک نهایل قمر است از
منطقه نهایل ابتدا از نقطه که بعد آن نقطه از عقده تصاعدی بعد اول حمل باشد آن همان عقده مرتبه با طرف خط
فنحنی بر توایا و مراد از تقویم مطلق قمر تقویم بیع اولست و سطحی و تحریره قوسی بود از ممثل منصور میان
اول حمل و طرف خط وسیط بر توایا و سطحی قمر قوسی است از منطقه ممثل ابتدا از اول حمل که تغییر نیابد و طرف خط
وسیط بر توایا و تحریر اخری و تقطه قمر قوسی است از منطقه نهایل ابتدا از نقطه از آن منطقه که بود آن نقطه
از عقده مساوی بعد نقطه اعتدال ربیعی باشد هم از آن عقده و در پیروی نا طرف خطیه که از مرکز عالم بر مرکز

خود بر گذرد و بر توایا و حرکت کواکب این قوس را با آن حرکت خطیه نامند و حرکت وسیط گویند بعد آفتاب و سایر کواکب
مقدار حرکت تقویمی آنهاست در مدت معین و چون بعد مطلق گویند مراد از آن حرکت است در یک بازه زمان بود و
مقدار حرکت راسی و ذنب را در یک بازه زمان نیز بعد گویند و حکم آنها چون کواکب راجع است و بعد
نقطه بعد نیست و مراد از روش ستارگان در کلام مصنف حرکت افلاکیست که بر یک از کواکب
در آن مرکوزند بنوعی که در فصل هفتم اشاره بآن شده و موافق اصول و قوانین قوم که افلاک قابل خرق و
التیام نیستند حرکات کواکب بتمامها در آن صورت نگردد بلکه مراد از حرکات افلاک آن کواکب است

و این سیر بنظاهر مخالف است با کریه کل بر فلک البروج نهایت و در حقیقت تخالفی ندارد و چه مصنفین در
تفسیر این آیه گفته اند که یسبحون ای یسیرون فیه بانبساط و در رفع البیان از ابن عباس روایت کرده
که گفت یسبحون ای یدورون کل واحد منهما فلکه کالمغزل یغزل علی المغزل و در صحاح این رساله در باب کیفیت
حرکات افلاک و اختلاف ارا در آن بندیی بیان شده و بنده شد که حرکات افلاک متضادان

و اوسی است و آنست ان طالب کمال اندو بزعم اشرافیان حرکات افلاک سه نوع است و گفته اند که
فلک حرکت او حرکت است بجهة مشوقی یعنی معشوقی که در سیر کمال بجهة او زحمت حرکت بافلاک
و کواکب داده و حرکت است بگونه که ظاهر بود و آن حرکت عرضی است که بجذب فلک اعلی فلکی است که کواکب
شبانروزی از مشرق بمغرب حرکت نمایند و طلوع و غروب کواکب باین حرکت است و معظم معمورهٔ
حرکه در عرض مستعین گردد و آنرا طلوع و غروب کواکب گویند فلک الافلاک نیست و بنوعی که فوقش نیست
و در فصل هفتم این حرکت را حرکت شبانروزی و حرکه اولی و حرکت سریعه گویند و شبانروز در حدود آفاق ازین
حرکت صورت گیرد و دویم حرکه افلاک مخصوصه کواکب است و آن مختلف است بانحیکه بعضی
کواکب بتوایا بروج است یعنی از مغرب بمشرق و کواکب بآن حرکت از حمل بثور و روده و از ثور بجوزا
از جوزا بسرطان و از سنبله و آخر احرکه مغربا نیز گویند و دیگری حرکه بر خلاف توالیا که کواکب بآن مشاهده
حمل بحوت رود و از حوت بدلو و از دلو بجدی و از سنبله و آخر احرکه مشرقه گویند و بعضی از متقدمین اهل
حکمت و اکثر صوفیه و ارباب کشف اند صاحبان رسایل اخوان الصفا و عارف فاضل بابا افضل کاشانی قدس سره گفته اند
که جمیع حرکات افلاک کلیه از مشرق بمغرب است مانند حرکه فلک الافلاک و گویند فلک
الافلاک که منتهی فوق و محدد جهات است حرکتی دارد که آن از مشرق بمغرب و در غایت سرعت است و زمین
که منتهی تحت است ساکن است و افلاک یا که متوسط جهاتند یکی از مشرق بسوی مغرب حرکتی نهایند و حرکه
هر یک تحت الافلاک تر دیگر است و مدار آن اعظم است اسرع است و این فرقه گویند که قدر مخصوص

از حرکات افلاک هشتگانه و کمتر فلک الافلاک نسبت شرقی از مغرب بسبب تحت ابطا است
از اسرع و آنچه که در جوف و متحرک بسبب جهة حرکة تابعیة و حرکة تبعیة اسرع باشد البته حرکتش ابطا بود بجهة سبب
از اسرع باز مانده و بس چنان در آید که حرکة آن ابطا بر خلاف جهة حرکة اسرع است که تحت این باطل
این رسالی بود و اما حجة بیان بر بطلان آن مذکور ساخته اند بوجهی که در حل شبهه مذکور خلاف کنایة یابد انشاء الله
رحمه الله در بعض مصنفات خود ذکر کرده بایی عبارت که این طبقه سپهر که فلک الافلاک نامیده میشود که دهنده حرکت
حرکات هم بود از حد مشرق تا مسوی مغرب را اصل در حرکت اند حرکة فلک اول است و او را از جهة تبعیت کردن
بود و به بیست و چهار ساعت یک نوبت گرداند از دو سر بر کرانه فلک بس فلک ثوابت و هم چنانکه گوی را
در حوزه زنجیش نیز از دو سر بر کرانه اند که از دو باز پس ماند در هر شبانه روز بس از دو چرخ گردان در
گردش باز ماند از فلک اول چنانکه بردست و سال و نیم یک برج باز پس افتد از جنبش فلک اول پس
از دو سی و چهار جنبش بس زند یک برج باز پس افتد از فلک بروج و پس از آن چرخ بهرام پس
فلک آفتاب و زهره و عطارد و ماه و چنین یکی تفاوت در جنبش هر یک نوشته اند علی التحقیق
و بدان سبب که جنبش ایشان بر تر از جنبش فلک بروجست باز مانده نشان از دو چنان نماید که ایشان
از مغرب سوی مشرق می آیند بر خلاف که در جنبش او ما چنان نیست از آنکه در کواکب سپهر ثوابت
و فلک نیست و نه در جنبا منده نزدیک و دور و اختلاف پایگاه را در بر خلاف یاد کرد چنانکم
گمانه و پوشیده نماند که محققان بابطال این رای بر خاسته اند و بر بطلان آن مذکور ساخته از نوبتها که
در بحث مذکور است و انچه با نقض نزدیک که در کوکب سپهر ثوابت و فلک نیست و نه در جنبا منده
نزدیک و دور و اختلاف نمایک یاره از دو بر خلاف یاره دگر چنانکه حرفیت که فایده مطلب او ندارد
چه خود مه باختلاف اگر افلاک در سرعت و بطؤ فاصل شده و ارصاد صحیحه دلالت بر چنان
کرامت و در این حرفا نیست که مناطق حرکات این افلاک مه در یک سطح نیست بلکه بعضی
مایلند از منطقه بروج و بعضی منطبق پس هر گاه با محرک واحد یا نزدیک و خود امیر قم در حرکات
اختلاف بکب سرعت و بطؤ و جهت حرکت روا باشد و در جهة حرکت نیز روا نبود و حال آنکه
بارصاد صحیحه ظاهر است که حرکات افلاک کلیه منتهی کمانه سوی حرکة فلک الافلاک که عزیز است
اطاعت ابطا است از آنچه اسفل است و حرکات افلاک سیاره بر خلاف حرکات افلاک
خانه از ارض چون عقلیات و حوامل و خارج مرکز شمس و عطارد و چون زهره و قمر و بعکس حرکات
افلاک البته شاهد ارض یعنی مذاور قمر و نحو تحتیه و در یک از این افلاک کلیه و جزئیه را حرکتی است خاص

بعینه بر خلاف یا بروج و بر خلاف نوایا و از ترکیب این حرکات هر یک از کواکب سبعه را حرکتی خاص
ارض صاحب سیر دو دلیل باب ضاعف باد صاد معلوم کرده ایم که در دو است مناسب ستیارات متفاوته
لذا تست یکسان آن متفاوته در نفس قدر محسوس ندارد و در سیر بر کواکب لوس یکسر دو از حرکات
غربیه افلاک شاهد ارض یک حرکات ثوابت کواکب ستیاره بجز از غیر و استناد و آن حرکات را بحسب
بفلک هشتم می دهند و گویند جمیع مختلفات افلاک شش گانه علویه و شمس و زهره و عطارد بحرکه خاص
بحسب بروج متحرکند و بعضی حرکه مختلفات مذکوره از آن فلک دانند و دیگری از حرکات غربیه حرکه خارج مرکز
آفتاب است و دیگری حرکات حوامل خمسه متحیره است و از حرکات شرقیه بر خلاف نوایا و اسرع حرکة
فلک الافلاک است و دیگری حرکة محمل قمر است و دیگری حرکة مایل قمر و دیگری حرکة مدیر عطارد و حرکات نوابت
کواکب ارض نیستند هر گاه ایشان آنها بر نوایا بروج حرکه که اسفل بر خلاف نوایا بود چنانچه در خارج مرکز
متحیره است و اگر ایشان بر خلاف نوایا حرکه که نماید اسفل بر نوایا حرکه که گذر چنانچه در قمر است و حرکه مدیر را
حرکه خاصه حرکه که اختلاف که بندد و سایر حرکات شاهد که کواکب قدر و سیاست و خاصه
وسطیه کواکب نوسیر است از منطقه مدیر ابتدا از دوده و سطی نامرکز کواکب بر نوایا حرکه مدیر و
خاصه عربیه کواکب اخاصه تعدل نیز گویند نوسیر است از مدیر حیاه فرده عربیه و مرکز جرم کواکب بر نوایا
حرکات مدیر و بیان یک یک از حرکات مذکوره بتفصیل خواهند شاء الله و حده الوزیر
و چون حرکات جمیع کواکب مذکوره در دوایت متفاوته الدته بوده مصنف تقدیر الله بعضی از حرکات
جمیع آنها را منظور داشته بیان حرکات و سطی نموده ابتدا بذکر حرکات فلک شمس کرده ظاهر است
اجرام است و حرکه آن ابطا است کرده میزاید که آفتاب یعنی فلک یکساله شمس بر دوازده برج
یعنی دور زمان و سال تمام یکنواخت چه یکدوره او عبارت از نیمال شمس است و مطلب از دوره
مذکوره حرکت مرکز جرم آفتاب است از منطقه معینه از فلک ثامنه و بر جمیع بایس قطع کند تقریبا و هر راه
از ماه و درین مقام سی روز است لهذا اقتدا نموده شده و شواذ بود که هر او از ماه ماه شمس چنین باشد چه ماه
شمسی چنین دست بودن آفتاب در یک برج پس تقریبش شمس بلانم آنده آن زوایا باشد
و حدت تحت آفتاب ذروج مختلف باشد چه بر وجی که دوج آفتاب در وسط آنهاست در
ازمنه بیشتر از بروجی که حضیض در وسط آنهاست قطع می نماید و موافق زیج جدید و موافق زیج جدید
سنت تحت آفتاب در یک از بروج بنوعی است که در جدول وضع شده و الجدول الرسوم
آلاته و بنطاول از منه در این ایام تغییرات بهم رسیده بحرکه دوج آفتاب جنانچه بر واقف این علم

ظاهر است و بیخ نباشد که تو عرکز در فصل اعظم مذکور شد آفتاب را و فلک است هر دو متوازی
منطقه هر دو در سطح منطقه بروج و مرکز یکی که آن را فلک گویند مرکز عالم است و مرکز آن دیگر خارج از مرکز عالم
و بعد بین المرکزین بعد این بیان خواهد شد و آن آفتاب و سایر کواکب و حرکت فلک ممثل که منطقه
و قطبین آن مثل منطقه بروج است بر کره و مرکز عالم شبیه است بیخ در آن دو مقام متساویه از مرکز
عالم نزدیک یا دور و این سه را قطع نکنند و مقدار آن صد و هفتاد و سال شمسی موافق رصد مصنف بعلم الله در جدید
بعضی تحقیق کرده است که شبانروزی هشت ثانیه باشد و در ماهی بیخ سی روز و چهار یا نه و دو ثانیه و سیاسا
نزدیک پنج و یک ثانیه و بیست و شش ثالثه [illegible] و این حرکت را حرکت اوج گویند چه اوج
آفتاب با این حرکت متحرکست و متأخرین گویند اوج آفتاب ساکن است و استدعا ضعاف بطلمیوس
این حرکت را اثبات کرده و موضع اوج نزد او معدوم است بر نقطه انقلاب صیفیه بچهارده درجه و نصف
بیخ در منصف در چهار سال چرخی بود و متأخرین که اوج را متحرک یافته اند در هر پانصد سال درجه
آن را گرد کرده اند و کبیسه را صد جدید در اول سنه [illegible] بوده و درین تاریخ که نسخه
در [illegible] است و اوج شمس باصطلاح اهل صناعت قوسی است از منطقه ممثل
و چهارده اطرف از منطقه بروج ابتدا از اول حمل تا نقطه اوج بر توالیا و تا حرکه خارج مرکز شمس بر کره و مرکز خود حرکه
مشابه نماید و آن در سال شبانروزی پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه و یازده ثالثه باشد در ماهی [illegible]
نالثه و ربعی و آنرا حرکه مرکز آفتاب گویند چه مرکز جرم آفتاب بین حرکه متحرکست و مرکز شمس گرد آنرا
خاصه شمس نیز گویند قوسی بیشتر از منطقه خارج میانه اوج و مرکز شمس بر توالیا و این توصیف موافق قول
مصنف است و حرکه اقدم متذکر و بعضی از محققین ذکر کرده اند که مرکز شمس قوسی است از منطقه ممثل
ابتدا از اوج بر توالیا تا طرف خط که از مرکز عالم خارج شود و منطقه ممثل را در دو نقطه قطع کند از مرکز خارج
سوی مرکز آفتاب رود و حرکت آفتاب مرکب است از دو حرکه دایل میانه این دو حرکه را بین
حرکه مرکز و حرکه اوج و احرکه متوسط گویند و متذکر ماند که مجموع قوس اوج و مرکز متوسط است و جزو
هر یک از قوسین از یک دایره و مختلفه اند جمیع آنها متفقه است پس تقویم زاویه گرده اند بر مرکز عالم از خارج رود خط

طلعت از رود طرف قوس اوج و زاویه دیگر بر مرکز خارج از خروج دو خط از ان طرفین قوس را کرده جمع
کرده اند میانه این دو زاویه پس اگر زاویه حاصل شود از مجموع آن قوس آن زاویه وسط است و اگر زاویه
داشته شود و نیز زاویه دو قائمه باشد قوس نصف [illegible] و اگر زاویه
نصف دور خواهد زاویه زایده و قوس زایده را صد جدید
شصت جزو است بر مدت یک سال شمسی چیزی کم آن است سیصد و شصت اوج روز و قریب بربع
و حرکه اوج در شبانروز شصت و قیقه باشد قمر نود و اند خارج قمر سبع مذکور شد و چون
حرکه اوج از حرکه وسط نقصان نماید حرکه مرکز باقی ماند و چون این حرکه وسط بیفزاید با حرکه مرکز نزدیک تمثل
مخالف این صناعت قدیمه شمس ثبات تقدیر کرده اند گاه گاه از آن حرکه وسط نقصان یابد گاه افزاید
و آنسبب در صورت آنست که کواکب از اوج بحضیض می روند بسبب آنکه اوج حرکه متوسطی افزاید تا بوقت حرکه متوسطی
آید آنسبب در بیخ بود و کواکب از حضیض باوج روند بسبب آنکه اوج حرکه متوسطی از ایشان بکاهد
شبانروز در بیخ تمام کند تقویم افلاک قمر نوزیا گرد در فصل اعظم مذکور شد جهار است اول حرکه
آن برخلاف توالیست موافق رصد جدید هر شبانروز زیادتی حول مرکز عالم
قمر حرکتی نماید در راس و ذنب که حقیقت آن بجای خود بیان خواهد شد این حرکه متحرکست نه بگرد مایل
نقطه تقاطعیه اند از فلک جوزهر و دو نقطه تقاطعیه متقابل آنها فلک مایل اند احرکه این فلک را
گویند بعضی از محققین ذکر کرده اند که حرکه محسوسه جوزهر بیخ است بر مقابل فصل حرکه جوزهر است
برخلاف توالیا بر حرکه فلک ثوابت بر توالیا و بقیاس رایکه منطقه فلک جوزهر بر سطح منطقه البروج
در مرکز شمس در مرکز آن که مرکز عالم باشد منطبق است قمر این دو حرکه از یکدیگر نمیشود و این تحقیق
بیخ بر آنست که فلک البروج را محرک جمیع متحرکات افلاک سجود اند اما اگر فلک البروج را
کواکب متحرک نداند جنانکه فهلوی راست و متحرکات را متحرک جداگانه خود داند جوزهر قمر را
ثوابت متحرک گوید بود و حرکه محسوسه جوزهر همان حرکه موافق است نه فصل حرکه او بر خلاف توالیا
بر حرکه فلک ثوابت بر توالیا و مصنف در تذکره ایراد فرموده اند که حرکه محسوسه جوزهر بر فصل حرکه او بر خلاف توالیا
بر حرکه بعینه فلک ثوابت بر توالیا و حقیقت حرکت فلک جوزهر را دو مکر جرم بران خالی از دو بیت
بر طوسی عرضه نیست لیکن احتمال دارد است و حرکه این فلک در میانی
دو مکر از افلاک قمر فلک مایل است و جنانکه گذشت در فصل اعظم اشارت رفت منطقه آن فلک در سطح منطقه
ممثل بیخ منطقه بروج نیست بلکه مایل است ازان بیخ باعتبار آن میل را تقویم جزو یافته اند بار صاد و بیخ

از مشرق تحریر آن از اجتماع جوزهر و عامل و خنس و قبله
یافته اند و مرکز این فلک مرکز عالم است و قطبین آن بمرکز از
قطبین ممثل است بقدر غایه تحدب و مسطح محدب آن ماس سطوح جوزهر است و منوشش ماس سطح
که فاصله و این فلک بر مرکز عالم است بحرکت غایه هر شبانروزی یک صد و چهار
ثانیه و این حرکت
فلک خارج مرکز را بر خلاف توالی حرکت می دهد و چون این حرکت در اوج و حضیض خارج مرکز احساس نمی شود
آنرا حرکت اوج گویند و مجموع حرکت جوزهر و عامل را نیز حرکت اوج گویند چنانکه گذشت و حرکت اوج مرکز فلک مخففه از منطقه عامل و
توجیه بسته اما غالبا از منطقه خارج است حرکتی غایه و این هر دو حرکت در شبانروزی یک
ثانیه از مشرق بمغرب تشابه مرکز و مرکز عالم چنانکه گذشت در فصل هفتم و حمیم اوج قمر بر سنت اقوی
از منطقه عامل ابتدا از نقطه ای و نه اول حمل که تغییر نیابد و نقطه اوج برتوالی و بهمان قدر توالی اوج قمر نسبت از منطقه
عامل است میان نقطه از عامل که بعدش از عقده بعد اول حمل باشد از قمش از این عقده در جانب واحد
از این عقده و نقطه اوج برتوالی فلک خارج مرکز است که آنرا حامل گویند و منطقه آن مر مسطح
منطقه عامل و مرکز خنس مرکز عالم نیست و حرکت آن حامل مرکز عالم است برتوالی یک دور در هر شبانروز
ثالثه و قیاس نقطه میکرده که این حرکت حول مرکز حامل مشابه باشد لکن بر صعد
حساب یافته اند که مرکز و مرکز عالم مشابه است و این سبب یکی از مستحدثات این قرن و این حرکت بر خلاف
قدیر را هر شبانروز بقدر قدر مذکور حرکتی دهد برتوالی لهذا آنرا حرکت مرکز گویند و مرکز قدیر آنرا بعد مضعف گویند فلکی
از منطقه عامل یا بین اوج قمر برتوالی یا خلاف خطی که از مرکز عالم خارج شود و بمرکز قدیر گذرد و این حرکت بقدر
ضعف مجموع حرکت وسط شمس است که بعد و است
اوج که با شد ثالثه و حرکت جوزهر است راجع و حرکت
و مجموع این حرکات سه گانه بست راجع و چون مرکز قدیر
در مخرج خارج مرکز است بحرکت جوزهر و عامل بر خلاف توالی یا هر شبانروزی ثالثه منوشش است
و بحرکت خارج مرکز هر شبانروز برتوالی یا حرکتی غایه بعد مرکز قدیر از اوج هر شبانروزی
بقدر حرکت خارج خواهد بود و بعد اصل از نقطه مخففه ثالثه از فلک البروج چون اول حمل بقدر فضل حرکت حامل برتوالی یا
خواهد بود بر مجموع حرکت جوزهر و عامل بر خلاف توالی یا دانسته فضل است ثالثه و این حرکت را
یعنی فضل حامل برتوالی یا حرکتین مذکورتین بر خلاف توالی یا حرکت وسط قمر گویند و حرکت مرکز قمر
در طول نیز گویند و شمس مرکز وسط غیث مقارن مرکز قدیر است و مجانب مرکز مذکور در اوج باشد
یعنی بعد اجتماع وسطین نیز در اوج قمر اتفاقی شود و چون خالی فضا و قدر پس هرگاه مرکز قدیر و قمر و مرکز
شمس در یک نقطه ثابته از منطقه البروج باشند مثلا اول حمل اوج قمر نیز در آن نقطه باشد و اوج

مذکور بحرکتین مذکورتین بخلاف توالی با حرکت ثابته هر روز ثابت بقدر ثالثه و ثانیه از نقطه معدله هفته
دور شود و حامل مرکز مرکز قدیر را حرکت دهد بقدر فضل مذکور و مرکز قدیر مرکز وسطی
حول از آن نقطه معدله حرکت کند و بین حامل بحرکتین بر خلاف توالی یا
وقیقه و کسری خواهد بود و بهمین قدر تغیر یابد از جانب و مرکز قدیر دور خواهد بود چه در این صورت
حرکت وسط آفتاب را از حرکت فضل حامل بر آن و حرکت ثابته کاست بس باقی ماند
و همان حرکت را بر حرکتین مذکورتین بر خلاف توالی یا باید افزود شود بس
از تنویر اوش مرکز وسطی بعد از مخالفت مرکز قدیر بقدر اوج یا وسط خواهد بود و میانه اوج و
مرکز قدیر بر قدر تا کنون اوج و مرکز قدیر مذکور مقابل شود و چون تربیع نیز تربیع وسطی شمس و این
بعد میانه وسط شمس و مرکز قدیر نیز برتوالی ربع خواهد بود بس بعد بین المرکز تربیع مرکز قدیر و اوج
نصف دور خواهد بود و در حضیض مرکز در حضیض خواهد بود و مرتبه دیگر در حالت استقبال وسطی
مرکز قدیر و اوج ملتقی هم شده و بهمان دستور مرکز از اوج مفارقت می نماید و وسط شمس میانه اوج
و مرکز مضبوط شود تا در تربیع دیگر که مرکز قدیر باز مقابل شود و اوج و بعد بین وسط الشمس و اهل المرکز و
الاوج ربع دور باشد تا خود کند بوضع اول که عبارت از اجتماع وسطی تربیع باشد و همان حالت از سر گیرد
و این جمله حرکت مرکز را بعد مضعف گویند تا تربیع کرهکاه بعد مرکز قدیر قمر از شمس نصف نماید بعد از
قدیر بود از اوج برتوالی و این قریبات ظاهر شد و مرکز قدیر قمر در اجتماع و استقبال وسطین در اوج
خارج مرکز است و در تربیعین وسطین در حضیض خارج مرکز و دیگر از بر خلاف که گفتیم بهترین است
این است که مذکور شد فلک حامل هم قریب فلک قدیر است بنوعی که در فصل هفتم ذکر شد و در تربیع
مرکز است و منطقه آن در وسط منطقه خارج و منطقه حامل است و اوج قدیر قمر بر خلاف توالی حرکتی
داشتن آن برتوالی و حجم ماه تمام کرد اوج قدیر باشد این حرکت بخلاف توالی یا حرکت غایه و هفتاد و شش دقیقه
بود برتوالی بر نهج این حرکت خاصه قمر گویند و این حرکت را حرکت اختلاف نیز گویند چه این حرکت
مختلف شود و حرکت مرکز قمر کلیه زاید بر حرکت وسطی کاهنده نقص از آن می باشد و بهمین حرکت دوره وسطی
و از اسباب سر عقده بطوری که در قمر گذشت بس عقده و عقده این حرکت است و این حرکت در شبانروزی
یک دقیقه و پنجاه و سه ثانیه است و آن نیز فضل حامله و اوج بیست و شش دقیقه و شصت ثانیه
مجموع حرکه قدیر معادل می شود با حرکت مرکز قمر لهذا قمر را رجوع و وقوف در حرکات نیست بلکه حرکت
قمر در قطعه علیا قدیر بطیئه می باشد چه در این صورت حرکت قدیر و حرکه وسطی مانعه در جهة اوج از آنکه مرکز

مرکز تدویر در اوج باشد چنانچه در اتصال و اجتماع است یا در حضیض بود چنانچه در زمین است و شمس
می باشد در قطعه شمالیه اگر در کبد مدار مقعر و اخذ در جهت تالی بطلوع قمر در حالت استقبال و اجتماع
است که در دوازده تدویر باشد و غایه سرعت در نزدیک که قمر در حضیض تدویر باشد جدا در صورت اول
مرکز قمر در دورترین نقطه خواهد بود از مرکز عالم با مخالف حرکه تدویر و حرکه حامل و در صورت دوم
نقطه بالواقعه بر دو حرکه و چون حرکه تدویر از حرکه وسط قمر بعد دقیقه تقریبا یکدیگر است بطلوع در سرعت
حرکه قمر در اجزاء مضیه از فلک البروج نیست بلکه مواضع بطلوع در سرعت مشتمل میشود از اجزاء فلک البروج
دیگر چه هرگاه در موضع معینی از تدویر باشد آنی حرکه نمایه باز بالمتوسط عود میکند حرکه کوکب تدویر قمر
دیگر از فلک البروج قطع کرده باشد و درین حالت باشد عود با اختلاف فاصله تقریبا بعد او دیگر از
همه از فلک البروج تمیز عود قمر نمیکند مگر بعد قمر در آنچه دوازده بحرکه بعد او باشد از آنچه دوازده اول
دوره در جانب واحد از نقطه بازبدوده و حضیض بعد از عوده اوست یکدیگر چنانه از فلک البروج و قطع
تقریب بر آنچه است که مرکز تدویر محیط خارج مرکز است پس قطع تدویر و قوس الاسر متفاوت
متفاوت می باشد بحسب بعد و چون نصف قطر تدویر مساوی مرکز عالم مختلف المقادیر است چه
کاهی دور تر می باشد از مرکز عالم و کاهی نزدیکتر پس بحسب دو حالت مختلفی باشد کاهی اعظم است
و کاهی اصغر چه پنجه اختلاف سرعت و بطلوع قمر تنها نیست بلکه مختلف است و هرچه میکند بطلوع کاهی سطوی
اقل و بار سیدن بمطلوبی کاهی بطلوبی مساوی بر و از خیز از مرتبه و حاصل کلام آنست که هرگاه قمر در جزء معین
باشد مثلا از قطعه بعیده تدویر بطلوع اول خواهد بود پس چون مرکز تدویر مشتمل شود از موضع
خود و قرار خواهد یافت همان جزء معین از قطعه بعیده اول بطلوبی خواهد بود و آن بطلوع زیاده خواهد بود از بطلوع
اول هرگاه در حالت ثانیه بعد مرکز تدویر از اوج باشد و کم خواهد بود از بطلوع اول هرگاه در همان
حالت بعد مرکز تدویر اقل باشد و مساوی خواهد بود بطلوعین اول و ثانیه هرگاه مرکز تدویر در بعد حادی
بر بعد مساوی بود از اوج دیگر جنین هرگاه موضع مرکز تدویر در موضع معین باشد از خارج دائره جزء معین از
اجزاء تدویر بکدیگر خواهد بود از بطلوع مختلف چون مرکز تدویر بر موضع اقل عوده نماید قمر در جزء که خواهد بود
از اجزاء تدویر بطلوع او مخالف بطلوع اول خواهد بود مگر آنکه درین دو وقت هر دو بعد مساوی باشد
از دوازده یا حضیض و بیاید دانست که زمان بطلوع بقطع قمر قطعه مار به تدویر در هرگاه مرکزی باشد و کاه
پیشتر چه اگر رسیدن قمر بنزدیکترین تدویر باوج موافقت نماید درین صورت زمان
بطلوع پیشتر است چنانکه گذشت از زمان بطلوع در حالتی که رسیدن مرکز قمر بنزدیکترین و رسیدن مرکز

تدویر بحضیض موافقت نماید و از اینجا واضح است که مذکور شد حکم سرعت در ازدیاد و انتقاص و استقامت و رجوع
بین مرتبه ظاهر میشود و حکم که مطلوبه قمر نقطه مرکز عالم مختلف است و آن اختلاف از چند وجه است
اختلاف اول بسبب نصف قطر تدویر است و بیان این مطلب بر سبیل ایجاز و اختصار
آنست که چون خطی از مرکز عالم اخراج نمایند که بر مرکز تدویر قمر گذرد در حالتی که مرکز تدویر در اوج باشد
بنقطه در وقت استقبال و اجتماع وسطین و بطلوب البروج بعوده و چنانچه گذشت آن بر موضع وسطی قمر بود
و خطی دیگر از مرکز عالم بر آن آمده بمرکز نجوم قمر گذرد و بفلک البروج منتهی شود و آن موضع مقوم قمر بود اگر بعدیم
التعرض باشد قمر چون پس تقویم قمر از منطقه مایل ما خوذ است پس اگر قمر در روزده و حضیض نباشد
این دو خط متقاطع باشند اما اگر در روزده و حضیض نباشد موقع خط اول غیر موضع خط ثانیه
خواهد بود و چنانچه این اختلاف بحسب نصف قطر تدویر است و در سعود بین او سطین بحسب بعد
بحسب مسافه تدویر بوده و صورت آنکه قمر در بعد اوسط باشد خطی که از مرکز عالم قوم قمر گذرد و مماس منطقه
تدویر خواهد بود و در غیر بعدین او سطین قطع منطقه تدویر خواهد کرد پس زاویه حادثه در مرکز عالم در حالت اول
اعظم خواهد بود از حالت ثانیه و مقدار این زاویه برابر مقدار نصف قطر تدویر و اوتار اجتماعات و استقبال
بر صد معلوم کرده اند پنج جزو و ربع است با اجزایکه نصف قطر مایل بر صد بود و قوس آن پنج اجزاء و یک
دقیقه و یازده ثانیه است و آن مقدار غایه اختلاف است از مرکز عالم از اجزاء مایله و چون قمر با بعاد
در تدویر بین از دوازده بحضیض آید این مقدار را با وسط افزایند تا تقویم حاصل شود و چون صاعد بود از وسط
بکاهند تا تقویم بحصول پیوندد و این را تعدیل مشهور کویند چنانچه انواع و اوتار اختلاف نامیده بود و کاهی تعدیل الشمس
کویند چه اولین اختلافیست که یافته اند و اهل علم آنرا تعدیل نامیده کویند چه ناچار است از تعدیل آنکه اهل علم
آنرا تعدیل اول میکویند اختلاف دوم بسبب بعد نقطه تدویر است از مرکز عالم و بیان این مطلب
سبیل اجمال آنکه مرکز تدویر قمر در اجتماعات و استقبالات و سطین در اوج خارج مرکزی باشد
و در منصوبات اگر قمر در روزده و حضیض تدویر بوده چنانچه گذشت میانه خطی و سطی و خط تقویم اختلاف
نبوده باشد و چیزی نباشد اما اگر در غیر روزده و حضیض باشد از این دو خط از دایره در مرکز عالم
برسد چنانچه گذشت و بعد از آن زاویه تراشیده و کب نماید خطی تقویم مماس منطقه تدویر
شود و کاه در منصوبات نماید نرسیده خواهد بود و مقدار آن در فوق مذکور شد پس هرگاه مرکز تدویر
از اوج مزایلت کند نصف قطر تدویر اعظم خواهد بود از نصف قطر دایره و زاویه حادثه در مرکز عالم از من حالت
مرکز تدویر در اوج باشد اعظم خواهد بود از آنچه در اوج باشد و بنابر این اختلاف نمایه قمر است و غایه

این اختلاف در حالتی است که مرکز تدویر در تربیعین باشد یعنی حضیض خارج و آن اقرب ابعاد است
بمرکز عالم پس در این صورت هرگاه اختلاف اول بتمامه باشد یعنی مرکز جرم قمر در وسط ممر او سطین ثابت
میبود و مقدار نصف قطر تدویر جزو و ثلث جزو خواهد بود پس این مقدار از غایه اختلاف اول
زیاده خواهد بود بجزو و جزو و ثلث جزو و این مقدار از اجزاء المحیطه و این غایه اختلاف ثانیه است و این
تمام اختلاف اول و محفوظ با آنست و باید دانست و باید فهمید که در وسط ربع اول اختلاف ثانیه
از آن در حال نقصان اختلاف اول و از آن این اختلاف ثانیه را از اختلاف اول بجهة اقرب خواهند اختلاف
سیم و خاصه قمر لازم آید و سبب این اختلاف آنست که بنوعی که در صدر فصل مذکور شد از وی و
حضیض و سطین و تدویر قمر از اخراج خطی حاصل شود که از مرکز تدویر گذرد و بمرکز عالم بگذرد و آن خط
و حضیض مرئیس از خطی حاصل شود که از مرکز عالم بمرکز تدویر گذرد و بحضیض مرکز تدویر و حضیض حامل
بود و آن مرئیس و حضیض و سطین و مرئیس بهم باشند چه خطی که از مرکز عالم بر آن آید و بمرکز تدویر گذشته
بنقطه چون د بر مرکز خارج و نقطه ی ذاة هر دو گذرد و اما در غیر این دو حالت خط مارا به در آن و حضیض و سطین
ی ذاتی نقطه ی ذاة است و بعد هر یک از نقطه ی ذاة و مرکز خارج مرکز قمر از مرکز عالم آن جزو که مقدار
باجزایی که نصف قطر حامل مشتمل بر آن جزو باشد و باجزا بود که نصف خط خارج خطت جزو باشد
یک و دوازده جزو و نصف است و غایه این اختلاف یک و نصف است و نقطه ی ذاة این اختلاف
خطی بر مرکز این عالم و خارج گذرد و عمود در وسط ما بین نقطه ی ذاة بر آن خط قایم سازند چون مرکز تدویر یکی از دو طرف
آن عمود باشد و مرکز قمر در همی وسطی در غایه بتباعد باشند و بعد هیچ جانب قمر بود که مرکز تدویر در حاله
در مرکز تدویر باشد و چون قمر بهر دو مرکز تدویر دو بار بر وی حامل شود و آن در حاله استقبال و اجتماع بود و
دو بار بحضیض بگذرد و آن در حاله تربیعین باشد پس در ثلث تجهات باین تعدیل مذکور وی منتظم گردد و
بار بعد هیچ جانب بتباعد و آن در حاله تثلیثین و تسدیسین بود و آن در تسدیس باشد که قبل از تربیع بود و تثلیثی
که بعد از آن واقع شود و تثلیث و تسدیس قبل از تربیع نباید بود و تسدیسی که بعد از وی باشد چه در از تسدیسین
و بحضیضین مرئیس باهم مرکز تدویر قمر بر یکی از دو طرف مذکور باشد و ماه اعنی که مرکز تدویر بر خط باشد
از اوج حضیض بی نفوذ و این اختلاف را بر خاصه و سطیه نامند خاصه معدله تبیع و شکل حاصل شود و ماه اعنی
که مرکز تدویر صاعد باشد از حضیض باوج چنانکه مذکور شد این اختلاف را از خاصه نابیع نامند خاصه
معدله و این اختلاف را خاصه معدله خوانند و اهل عمل از اختلاف اول گویند چه در عمل مقدم است بر اختلاف
او و این را اختلاف تجهات گویند موضعین قمر است در منطقه ممثل و منطقه مایل از عقدتین و حال این

اختلاف بر سبیل ایمائ آنست که مرکز اجرام قمر چون بر منطقه تدویر است و آن در سطح منطقه مایل است
و منطقه مایل با منطقه ممثل متقاطعند بنقطتین متقابلتین که آن را عقدتین گویند جنانکه گذشت پس گاه
قمر علی العوض باشد یعنی بر یکی از عقدتین باشد موضع قمر از منطقه البروج خطی است خارج
از مرکز عالم یا در مرکز مشهور بفلک البروج و گاه بر عرض باشد نقطه تقاطع و این چنین است
مثل که بطرف خط مذکور گذرد و پس اگر قمر در عقدتین باشد بمقدار ربع دور از هر یک و چنان باشد
نسبت مایل موضع او از منطقه مایل اگر خواهد بود و از منطقه ممثل از عقدتین مثل و مایل متصل باشد
در صورت اول ظاهر است و در صورت ثانیه گوییم که این خط را بر عرضیه نامند و بر مرکز قمر بنقطتین مایل مذکور
آنها برگذاشته و در غیر این مواضع اربعه باشد بعد سش بر تو ایا و بر خلاف تو ایا از عقده قمر یا از منطقه
مایل اگر خواهد بود از بعد سش از عقده مذکوره از منطقه ممثل چه دایره مارا به بنقطتی مایل و جرم قمر دایره
مارا به بنقطتی ممثل و جرم او با هم متقاطع خواهند بود چه خط منطقه البروج خواهند گرد بر دو نقطه مختلف
که یکی از آن موضع قمر است از فلک البروج بنابراین منطقه ممثل و نقطه ی ذاة اقرب خواهد بود
بعقده قمر یا از نقطه اول پس تفاوت یا کمی باشد میانه موضعین قمر در فلک البروج آنست که
اقتضا آن میکند تفاوت دور بین موضعین او در منطقه مایل از آن عقده بدیگر که بیند که این اختلاف
تفاوت میانه موضعین قمر است از منطقه البروج تفاضل بموضعین او از مایل و ممثل و اعتبار این تفاوت
در صورتی نمایند که خواهند که تحویل موضع قمر نمایند از مایل بممثل و آن تحویل را در کتب عمل نقل قمر گویند از
مایل بروج و این تفاوت را تعدیل نقل و اختلاف رابع گویند و اهل عمل تعدیل ثالث گویند چه اختلاف
ثالث را اختلاف اول را تعدیل اول و تعدیل ثانیه گویند جنانکه گذشت و این تعدیل را در ربع اول و ثالث
از ارجاع منطقه ممثل کم می نمایند از موضع قمر یعنی پس منطقه مایل و در ربع دوم و چهارم می افزایند بر آن تا موضع
قمر عمل حاصل شود و این چنان بود و چنان حرکات و اختلاف طولیه قمر که بسبیل حکایت بیان شده و
بوسیله و خاندکه مصنف رحمه الله تعالی نظم کرده بسط قمر عن فصل حرکة خارج بر حرکه جوزاهر و مایل نموده
قرموده است که قمر دور دارد چیست و اصف شما نزد و تفاوت قطع می نماید و این تفریق است چه بگوید
در چیست شما نزد و نوافق نهند ساعد کم اورده و نظر می نماید لیکن چون آن کسر قدری زیاده مستوجه بیان آن
گشته و از منظار بر حیل را زیاده از دو روز دیگر از آنست دور قطع می نماید و این تفریق است چه گاه بود که چون
در غایه سرعت باشد بر حیل را در دو روز یا کمتر از یک ساعت طی نماید و در صورت خلاف قمر با عتبار
قطع کمتر از اختلافات مذکوره از آن ظاهر شود و موجب کسر چیزی محذوف شده است

در حل سایل افلاک زحل بنوعی که در فصل هشتم بیان شده است اوّل مثل
کره منطقه آن در سطح منطقة البروج است و قطبینش بر قطبین آن منطبق و مرکز شش مرکز عالم است
و حرکتش حرکت فلک روج است در شبانه روزی بر توالی بروج جانبه در زمان اقتاب بیان شده
هشت ثانیه و کسری و سبب این حرکت نقطه اوّل حمل است و آن حرکت اوج گوینده و حرکت نقطه نیز گویند چه ظهور
این حرکت در اوج و حضیض و عقدتین است که مذکور خواهد شد دویم فلک خارج مرکز که آن احاطل کوینده
مرکز آن نیز مرکز عالم است و منطقه اش از سطح منطقه مثل مایل است بکنیتی که نصف آن در
شمال منطقه مثل است و نصف در جنوب آن و میل گاه سطح منطقه حامل را قاطع کرده عالم فرض نمایند
در سطح مثل دایره احداث نمایند که مرکز شش مرکز عالم باشد از آن فلک مایل زحل گویند خود بیل آن

منطقه مثل بر این فلک مایل قطع منطقه مثل بدو نقطه نماید متقابلین که یکی را راس زحل گویند
و یکی را ذنب زحل انکه چون مرکز تدویر از وکذرد و بشمال رود راس باشد و دیگری ذنب
حقیقت این دو نقطه و غایه بعد بین الدایرتین بیان خواهد شد و فلک خارج مرکز حامل بر دوایر
بروج در شبانه روزی دو دقیقه و بیست و شش ثانیه حرکت نماید که در بامی یک درجه و چهار ده
ثانیه و در سالی دوازده درجه بوده باشد و این حرکت را حرکت مرکز گویند چه این حرکت مرکز
تدویر کوکب متحرکست و ظهور این حرکت در مرکز تدویر است و مبدأ این حرکت نقطه اوج است و این حرکت
که در مرکز عالم و کره در مرکز خارج مرکز است به نیست بلکه حول نقطه که آن را مرکز معدل المسیر گویند خود حرکت مرکز به
می نماید و بعد میانه در مرکز معدل المسیر و مرکز حامل باجزا یکه نصف حامل شصت درجه باشد سه جزو
بیست و پنج دقیقه است از نیز ده بعد بین مرکز معدل المسیر و مرکز عالم شش جزو و پنجاه و قیقه باشد
و چون دایره موهومه فرض نمایند بقدر منطقه حامل که در سطح منطقه حامل باشد و مرکز آن نقطه معدل
المسیر بخط آید از فلک معدل المسیر که بعد جه مرکز تدویر در حول مرکز این دایره در زوال بر سانند و به در از منتها به
احداث نمایند میکند و از محیط این دایره در از منتها به قطع می نماید و به قطع می نماید مرکز تدویر کوکب را بین
دو حرکت یعنی حرکت اصل و حرکت که فلک روج در شبانه روزی دو دقیقه و پنج ثانیه و کسری است حرکت می نماید و این فلک روج
حرکت وسط زحل می نماید بود که حرکت مرکز تدویر نهایا نیز حرکت وسط گویند و این حرکت است که نصف رجعت ایشان
در سی و ده کوکب زحل در سی سال و ده ماه تمام می نماید و این تقریبی است چه دوره وسطی او بنا بر تحقیق اول نسبت
به سال و پنج ماه و روز و شانزده ساعت است و مراد از سال سال شمسی است و از ماه سی روز و نیم
در او و سال و نیم و این نیز تقریبی است چه دوره یکی انکه از دوره او سی سال باشد حصه سی ام حاصل
سال و نیم میشود و حال انکه دوره تحقیق او بنوعی که مذکور شد کمتر از سی سال تمام است و دیگر انکه مدت
گشت او در بروج سالی نیست بلکه متفاوت است بنا بر تبدیل اوج در دوره و حضیض و عقدتین
او سطین از قدیم بر بلکه در شبانه روز بر سطس لیست و ثلث ثانیه ثبت
کرده خسوف خارج مرکز مرکز است و اما آن بر توالی بروج و اسفل بر خلاف توالی حرکت می نماید بر کره مرکز
خود شش در شبانه روزی بقدر فضل حرکت وسط شش بر حرکت وسط زحل یک درجه و چهار ده
دقیقه و بیست ثانیه و حمل دو ثانیه و مبدأ این حرکت نقطه وسطی است از زحل و شش سی ام حصه از
درازای وسطیه تدویر است و این دایره وسطی مثل می باشد یعنی خود بها را قطع از افلاک مایل ایشان بر توالی
میانه اوّل و خطوط وسطیه ایشان بعین خطوط نظیر که از مرکز معدل المسیر است ایشان بمرکز تدویر و بر ایشان

ایشان گذرد و نقطه اوج مشهور شود و خیانه ذ صد و فصل مذکور سنه هجده عدد است با نوسی از منطقه
ممثل شمس بر توایا میان اول حمل و خط وسطی شمس از جانب واحد آلمس خطاست از مرکز عالم
خارج سوای خطی که از مرکز شمس خارج میشود و جرم شمس گذرد و این مقادیر نه از اربیت که در سه قطعات
بنوان ذوالتوایات و الاوضعین و نوع یافته و جون حرکات زحل و سایر علویه در مقادیر نوعی
که بیان شد بعد فصل شمس است از مراکز تداویر مذکوره و در افلاک ایشان که محیط اضعف بعیر حواضل
و توضیح کلام و این مقام آنست که جون مثلا مرکز تدویر زحل در اول حمل و مرکز جرم زحل در درجه سیم
قوس بر باشد و سطح شمس مقارن آن خواهد بود پس مرکز جرم زحل مقابل سی و دو درجه از دوازده مذکور قطع
خواهد بود تا بتوایا و در بنصورت مرکز تدویر زحل نیز قدری معین از اول حمل قطع کرده خواهد بود و بتوضیح
رسیده از فلک حامل و در همین حالت وسط شمس که در حالت مفروضه او با در اول حمل بوده سی و دو درجه
از منطقه حامل زحل طی کرده خواهد بود پس جون زحل و سایر کواکب علویه بحضیض است و سطه
رسند و سط شمس تقابل ایشان خواهد بود و از جون بنزدیک رسند مقارن وسط شمس شوند و
و اینست یکی از دو تباطات که میانه شمس و کواکب علویه هست چنانچه در فصل مقدم اشاره بسوی آن
کرد زحل را می باشد در طول است اختلاف اول بحد نصف قطر تدویر است نوعی که در قوس
شد و غایه آن در حالتی است که کواکب در بعد اوسط باشد و آن زاویه است حادث بر مرکز
عالم از خروج دو خط از آن یکی بمرکز تدویر و دیگری بمرکز جرم کواکب و این اختلاف را بر موضع مرکز تدویر
میفزاید در حالتی که تابط باشد بین ابوج بحضیض روند و بکاهند از آن در نصف صاعد از دو ابر
اختلاف را چنانکه گذشت تعدیل مفروض گویند و اهل حل تعدیل تابع گویند و اختلاف تابع کواکب را
نصف قطر دوایر است کواکب را و در چنانچه در فلک قدر مذکور شد چه بر جنبد بعد اوسط
باشد نصف قطر تدویر اخطی تابع و جنبد اگر بعد اوسط دور نزدیک و اصغر تابع و غایه آن در بعد اوسط بود
و این اختلاف تابع اختلاف اول است بنوعی که ذکر شد و لاجرم است بین اختلاف اختلاف اول
تزاوج اوست در ازدیاد و انتقاص و این اختلاف را اختلاف بعد اقرب و ابعد گویند چه مشتمل است بر بعد
اختلاف بلحاظ الجزء در قدر مذکور سنه آن اختلاف بعد اقرب شهاست و اختلاف سیم اختلاف
که از تشابه حرکات مرکز تدویر ناشی میشود جون نقطه غیر مرکز عالم یعنی حول معدل المسیر و این زاویه است که
حادث میشود بر مرکز تدویر از اجتماع دو خط یکی از مرکز معدل المسیر و یکی از مرکز عالم سوای این اختلاف در
حالتی که مرکز تدویر در اوج باشد مقدم کرده و این اختلاف را بر مرکز تدویر ایشان ماداهی که حاصل باشد در

مرکز شمس خارج از مرکز عالم

آن اخطاء در خواننده

ازان

ازان کاهنده ماداهی که با بط بود در جون جرم مرکز تدویر بر قرار مرکز عالم مثل به است و آنچه این تقدیر اصلح
و درین دو کوکب اختلاف اگر است که حقیقت آن اختلاف در اختلاف ثالث مندرج است و این اختلاف
لازم می آید کواکب تفاوته و زوه و سطی و مرکز و اوجهای مذکور است اما اختلاف ثالث بعینه چه
و زوه و مرکز اوج نزد مرکز بود از دو زوه و سطی که مبدء حرکت خاصه است ازین جهة این اختلاف را بر خاصه
زیاده ساز ند ماداهی که مرکز با بط بود و نقصان نمایند ماداهی که حاصل بود و از خاصه
اینجا و این اختلاف بسیار باشد که هر دو در یک عبارت جمع نمایند و گویند اختلاف سیم
اختلفیست که لازم آید کواکب را بسبب تشابه مراکز تدویر بر حوالی نقطه غیر مرکز عالم و کواکب اختلاف در قرب
و آن زاویه است که بر مرکز تدویر بعد استواء از خروج دو خط حاصل گردد مذکور شد و آن را زیاده ساز ند
و نقصان کنند از مرکز ماداهم که با بط باشد و بر عکس ماداهم که حاصل باشد و از اتصال مرکز خاصه
چه هر دو با بر تعدیل میشوند و مفهوم میشود آنچه گفته اند که جون نسبت حرکت تدویر و حرکت حامل با هم نسبتی است که موجب
رجوع کواکب است و در تدویر این کواکب را و سایر علویه و زهره و عطارد را در قطعه قریب بحضیض
می باشد و توضیح کلام و این مقام آنست که حرکات خاصه منتجه و نسبت فلک تدویر بر نقطه ارض چنین حالتی
یکی استقامت حرکت زود و آن سرعت قوی است که کواکب بنوعی که سابقا مذکور شد آنست که کواکب را بتوایا
بروج و در جهات حرکت نمایند و این حالت سریع می باشد و آن در صورتیست که کواکب در قطعه بعیده از
ارض بوده از و قطعه فلک تدویر بر قطعه قریبه باشد که در میانه حامل و حرکت حامل و حرکت تدویر با هم ختم شده کواکب با این هر دو
حرکت مرکب بکرده بحکم اتمام حرکت اول نیز و غالب شود بر حرکت ثانی که کواکب بزود بر مقدار تدویر و در این حالت
مقابل شمس شود و جون از دو زوه بگذرد و در حضیض ایستاده سرعت حرکت او در نقصان خواهد گذاشت
و هر جند از دو زوه در نزدیکی سرعت حرکت کم شود تا آنکه قطعه عظمی از قطعه تدویر بر نقطه مقابل مرکز بر خواهد تابا یا
حرکت می نماید و آن قطعه قریب بارض است و در این حالت کواکب بفضل حرکت بتوایا بر حرکت بر خواهد تابا یا
متحرک باشد نهایت حرکت خواهد تابا یکتر بود از حرکت بتوایا و در این حالت کواکب را استقامت کویند
لیکن بط باشد و غایه بطء آنست که حرکت خواهد تابا منعدم است غایه با حرکت بتوایا و سبب این
تمرکز و و این صورت کواکب چنان نماید که حرکت نمیکند و ساکن است و در این حالت کواکب را مقیم کویند
و این است این کواکب بحر از عطارد که بنابر سرعت سیر بیک نشانه در نیز مدت قریب شود و اقامه نمیکند
بحرکت است از خلاف این کواکب بحب حرکت مادی و جون حرکت اسفل تدویر بر خلاف توایا زیاده شود
از حرکت فلک و خارج کواکب را جمع شود و در جهت نیز یکی دیگر از حالات این کواکب است و در

ظاهر است و مجموع این دو حرکت را بیضی حرکت اوج و مرکز را مرکز آن است و این حرکت را مرکز مضاف گویند
که مریخ دور می‌زند در دو سال یک بار و نیم طی نماید و برجی را چون مستقیم و سیر کرده باشد در یکماه و نیم تمام کند
و این نیز تقریبی است نه دقیقی که مذکور شد و بوده که در هیچ دو زمان برجی طی نماید و نه بر است و السیر
چون قدر بر عطارد و زهره و قمر حاصل است و منطقه البروج شمس در سطح منطقه حامل ثابت است نسبت بمرکز مشی منطقه
در سطح منطقه حامل ثابت است و حرکت آن بر مرکز و مرکز حرکت مشی ثابت است در قطعه قمر با عرض بیضی
قطعه سنطاریه خواهد بود و در قطعه بعید بیضی قطعه عجب بنوایا است شبیه بزرگی بقیه و فصل وسط شمس
و سطح مریخ نیز نمانده و مبدأ این حرکت در دوره و سطی است و نصف قطر خود بر مریخ باجزاء که نصف
قطر حامل آن نصف جزء و است و موافق بحکم رصد بطلمیوس و جمع کثیر از متأخرین سی و دو جزء و نصف
جزء و است و در صد و نصف رجعه است تقاطع جزء و دکسری است و دیده شده که قدر بر مریخ از قدر او در جمیع
ادوار اعظم است و بدین جهة اختلاف در جرم مریخ کواکب ثوابت در دوره و یا حضیض بیشتر است از
اختلاف سایر کواکب و منصف در اطلاق اجرام مذکوره و مذکور کرده که باجزاء یک و نصف قطر ارض یک جزء و
باشد اضعاف اقطار حوامل کواکب بدین موجب است زهره و مریخ و مشتری
جزء زحل پس هرگاه این مقادیر را در مقادیر اضعاف اقطار قدر بر کواکب مذکوره ضرب
نمایم و حاصل را بهشتصد قسمت نمایم خارج قسمت بی باشد نصف قطر قدر بر هر کوکب از زهره
جزء و واز مریخ جزء و واز مشتری واز زحل جزء و بس ظاهر شد که
قدر بر مریخ اعظم از همه مقادیر است و هم چنین در مساحت اجرام بهمان نحو که اشاره کرده
قدر بر مریخ از کره شمس یا اندکی زیاده است از افلاک زهره و عطارد و قمر و عناصر اربعه و ثخن مثل مریخ
سه برابر افلاک شمس است و اندکی زیاده است از افلاک و عناصر هم چنین بهمین سیاق که ثخن حامل مریخ کره
قدر بر است بلکه بقدر نصف قطر قدر بر است اعظم از ثخن مثل شمس است پس بسیاری وجه تجویز است
مریخ در حالة مقابلة آفتاب مهتاب کرمش برج است نزدیک است بشمس از حالة اقترانی که در دوره
یکدفعه حامل در یک نقطه جمع می باشند چه در حالة اقترانی مریخ در دوره قدر بر است پس بعید نباشد
باشد که اعظم است از قطر مثل شمس پس بسیاری و اندکی افتد از بعضی متأخرین نقل کنند بهر دو در حالة مقابلة
شمس مریخ در حضیض قدر بر است پس بعید نباشد قطر مثل شمس است که بعضی اصوات است از قطر
قدر بر یا اندکی افتد از مقدمات بیضی منحنی مریخ و منحنی شمس در وقت مقام تقابل است که ابعاد آن مقابل
بسیاق این اوراق نسبت ابعاد بیضه اطلاق کرده اند و در کلمن حاصل اگر کره اختصاری نماید خصوص کلام آنکه

نقطه مقابل مرکز مسیر و نقطه را راس و نقطه را ذنب گویند نکوجون زهره از وکذا بیان اوج و وراس
گویند و آن دیگر را ذنب و مقعر از این مثل بعد از این مسطور خواهد شد در مباحث عروض کواکب و حرکز
فلک حامل مذکور مرکز معدل المسیر یا توابا یا شباهت و زمنی مثل حرکز و سطح شمس است بیع نقطه
ح وسط ذ این را حرکز و مرکز گویند و بعد بین مرکز معدل المسیر زهره و بین مرکز حامل او باجزایکه نصف قطر حامل
نصف جزو باشد و ذنب منصف باین مرکز و این شمس است و آن مواضع را صد بطلیموس پنج
جزو و سی دقیقه است و زاویه از مماسین دو جزو پنج دقیقه و قریب بعضی دو جزو و شش دقیقه است
و نصف این مقدار باین مرکز و معدل و مرکز عالم است و حرکز و سطح این کواکب عبارت است از حرکز
اوج و مرکز بعین و بودکه حرکز و مرکز را نیز به تشابه یک حرکز و سطح گویند چنانچه سابقا مذکور شد
و این حرکز است که منصف اجزایه که زهره دور یک درصد و سبای تمام کند در پنج جوان منجم و سبکرو باشد
در بیست و هفت روز تمام کند و این تقریبی است چه بودکه در پیشتر از این مدت یا کمتر دوری را قطع نماید
چنانچه در بعضی اوقات بیست و پنج روز تقریبا دوری تمام کند و قیمه سرعت حرکه و استقامت
در این کوکب بر اتحاد است اگر گاه باشد که زهره در حامل سریعتر از دوری باشد و در حامل بطیوتر
دوری دیگر و تفاوت سیان مدت یک دور بسیار و دور حامل بسیار است بخلاف عطارد و
در قطع دوری بطی میشود هم سریع و چون چنین باشد تفاوت سیان بودن ایشان در وجه اوج
اندکی بود و سیر از مضاف زهره فلک تدویر است که در شخص حامل است و کواکب او در تدویر بحرکتی
چنانچه در فصل مفرد بیان شد و سطح تدویر در سطح منطقه حامل ثابت است و تدویر سطح منطقه
بروج بلکه مرکز شش در منطقه حامل ثابت است چنانچه سابقا اشاره شد و حرکز تدویر در قطعه بعید
بعیده از ارض بتوابا و در قطعه سطح بر خلاف توالیست شباهت و زمنی مرکز و مرکز خود شش الانطباع
نمانند باجزایکه منطقه تدویر سیصد و شصت جزو باشد و سیان آن دوازده و سطح است و مرکز تدویر
زهره بحیله انکه حرکز حامل شمس است مقارن می باشد با مرکز شش از ابتدای طرف
خط خارج از مرکز معدل المسیر با مرکز تدویر زهره مقارن است بطرف خط خارج از مرکز شمس
بمرکز شش چنانچه سیاید مجهور ارباب صناعت فتوحات است پس بر تجربه زهره محرق شود و شعاع
شمس در دوازده تدویر باضعاف مذکور استقامت زهره و در حضیض تدویر زودتر و شعاع قاعده
رجوع شش در زهره دور نیفتاده از اقتاب از اندام و نصف آن زیاده از انقدر بنصف قطر تدویر
و این میخ از نباطی است که زهره دور باقتاب است چنانچه در فصل ١٦ اشاره شد و نصف قطر تدویر

زهره

زهره و بیان سبب انکه نصف قطر حامل شش شصت جزو باشد جهل و سه جزو است و سبب تحقیق
و حقیقت بر شنیده خواهد که مصنف در تذکره و انگرکه و قدوه بر میخ و زهره بر سیاری اعظم از تدویر سایر
کواکب است و مدتی بر جمعی در شرح آن شک کرده که تدویر میخ مسلم است تفاوت اندک در تدویر زهره
مسلم نیست و انظار تدویر کواکب را باجزایکه نصف قطر ایشان واجب باشد نقض یافته
بنوعی که در تدویر میخ مذکور شد و گفتند چار پرسش که تدویر علویین بزرگتر باشد از تدویر زهره و ظاهر اعتراض
منصف از عظم تفاوت تدویر زهره نسبت با فلک او باشد چه نسبت تدویر زهره بنجکش
اعظم است از نسبت تدویر میخ مثلا بنجکش چه نصف قطر تدویر زهره باجزایکه حاصل شصت
جزو باشد جهل جزو و کسری سیس تدویر زهره نسبت بای حاصل اعظم باشد از تدویر میخ نسبت
بای حاصل پس بدرایت اعظم باشد از نسبت تدویر میخ بسایر کواکب بجز اعلی ایشان و بهر تقدیر
بجمله عظم تدویر میخ از زهره اختلاف در جرم میخ از زهره در یکبره و صغر از دوازده و حضیض بیشتر است
از سایر کواکب و اختلافات یکه از زهره دارد حرکه است علویات بعینه مانند اختلافات حرکه کواکب
علویه است بنوعی که گذشت و حالات زهره در استقامت و رجعت و اقامت بنوعی است که گذشت
کواکب علویه بیان شد الا انکه زهره خانکه گذشت در وسط استقامت دوازده و در وسط
رجعت در حضیض مقدار شصت و منصف سیان ایام رجعت زهره آمده میخواهد که وقت بر سیاق
وقوف ماه و زهر یکجا در اوج استقامت بستور از جدول تاریخ استخراج کرده اند که اعظم زمان استقامت
زهره یکسال و هفت ماه و چهار روز و اصغر زمان رجعت یکماه و چهار ده روز و اصغر زمان استقامت
یکسال و نه ماه و بیست روز و اصغر زمان رجعت یکماه و ده روز و بوده شبه نماند که وقوف اوج
در مرکز و وسط کواکب علویه و زهره را از منطقه حامل کسیر نکرده اند و اوج علویه و زهره نوسی است از فلک
حامل تصور سیاید نقطه اول تحلک که منفرد شود از حامل یعنی نقطه از حامل که بعد بیش از عقده و هم بود اول
حمل باشد از دو جهت واحده از ان عقده و سیان نقطه اوج حامل بر توالی و مرکز کواکب نوسی است از
حامل ابتدا از اوج حامل بر توالی بطرف خطی که از مرکز معدل المسیر بیرون آمده بمرکز تدویر و بتوابا حامل بعد
بر توالی بعضی گفته اند نوسی از حامل تصور سیاید از اوج حامل بطرف خطی که از مرکز عالم خارج شده و منطقه
حامل بعد موازی خطی که از مرکز معدل المسیر بمرکز تدویر کشیده بر توالیا و وسط کواکب مذکوره مجموع نوسی
اوج و نوسی مرکز باشد و بعبارة اخری وسط هر یک نوسی باشد از حامل تصور سیاید نقطه از ان حامل
که از اول حمل که فرض شاید بدانجا بعین بگذرد شده و سیان طرف خط خارج از مرکز معدل المسیر بمرکز تدویر

باشد و سیزده و قطب است پس بعد آن از مرکز خارج شش جزو بیست و شش و قطب است و این حرکه
در مرکز مدیر ظاهر است بدانچه اهل هیات آنرا حرکه در مرکز گویند و اهل عمل فضل حرکه حامل را بر توابا
برحرکه مدیر بر خلاف توابا حرکه در مرکز تدویر و مرکز تدویر بر عطارد و مقارن موضع وسطی شمس است و اما بتقطه
جنابذ پس اگر فلک مائل صلابت است و تقوّر جانبا بذ نیز مقوّر شیرازی است و این بدان سبب تواند بود که
فلک اوج علیه مرکز تدویر عطارد و مقارن موضع وسطی شمس بوده پس چون مدیر حامل را بعقد وسط
شمس بر خلاف توابا حرکه در مرکز تدویر نیز بهمان مقدار از ان دور خواهد شد و چون حامل در جنان
مرکز تدویر را بتوابا نزدیک نماید و اما مرکز تدویر بر مقارن موضع وسطی شمس خواهد بود و دوائر قدیر
العزیز العلیم پس هرگاه مرکز تدویر عطارد در اوج مدیر باشد و در اوج حامل نیز خواهد بود و بیرون
اوج بتوابا از مدیر و اوج حامل مجتمع خواهد گشت بعد راست حتی قطع نمایند زان بعد اعنی بعد
مساوی خارج مقابل مقارن گشته مرکز تدویر عطارد و اوج حامل از اوج مدیر ابعد و بتوابا از اوج حامل مرکز
مدیر بخلاف توابا نزدیک شود و از اوج مدیر بعقد حرکه مرکز تدویر در زمان معلوم دور شود و مرکز
تدویر بتقریب حامل بر توابا حرکه مرکز او از اوج مدیر و زمان اعتدال فضل حرکه تدویر بر حرکه اوج
بیع حامل یا آن فضل نیز مثل حرکه مرکز شمس است و دور شود و از اوج حامل بعقد ضعف حرکه مرکز
شمس او دور شود پس ابعد اوج مدیر بتوابا اوج حامل و مرکز تدویر خواهد بود بحدی که مرکز تدویر
مدیر با حضیض باشد چه در حضیض اوج حامل مقارن مرکز تدویر خواهد بود و ان نیز بتوسط
مانند توسط مرکز شمس است و اما سوی حالی اجتماع و استقبال میانه اوج قدر و مرکز تدویر بر مرکز
اوج مدیر را اعنی بتوابا که در ان اوقات ساکن انگاشته اند نه بحقیقت بلکه حرکه مرکز بعضی گمان بود و اند
بلکه بحقیقت آنکه بعضی خاصه با عنبا را لکه حرکه نیست جداگانه بل جمیع افلاک عطارد است و حرکات
اوج را که گویند بتوابا بحرکه بطلمیوس جنابذ این حرکه اوج مدیر منحرکست بتوابا بمقداری معین
مرکز تدویر و اوج حامل نیز بهمان مقدار بتقریب او بتوابا منحرک اند پس بتوسط مذکور قسمت
صورت بسته اوج مدیر ثابت معرض میشود و هرگاه بر یک از اوج حامل و مرکز تدویر قطع
ربع در نمایند از دو جانب اوج مدیر منهی میشود و مرکز تدویر بحضیض حامل چه از اوج مدیر نابر یک
از مرکز تدویر و اوج حامل در دو جانب ربع دور است پس میانه اوج حامل و مرکز تدویر نصف
دور باشد و مرکز تدویر و اوج حامل در دو طرف بیع اوج مدیر باشند یعنی در دو موضع خط
واصل بینهما که در و بمرکز تدویر نماید قایم باشد بر خط ثمرا که بر دو ایام پس مرکز تدویر در ربع

اوج مدیر در سوی خود از خواهد بود بتوابا و اوج حامل از ربع مقدم بر و بتوابا بر خلاف توابا و بعد از انکه
اوج حامل ربع دیگر از دور بخلاف توابا و مرکز تدویر بر بی توابا قطع نماید متوابا خواهد شد مرکز
تدویر و اوج حامل و اوج حامل مقابل اوج مدیر خواهد بود پس بار دیگر مرکز تدویر و اوج حامل از
هم مفارقت کرده و بعد از قطع ربع دیگر از دور در مقابل هم خواهد شد و در میان اوج مدیر پس اوج
حامل در یک ترتیب اوج مدیر بر توابا و مرکز تدویر با حضیض حامل و در ربع دیگر بر خلاف توابا
و باز مرکز تدویر و اوج حامل عود خواهند کرد با اوج مدیر چنانکه اوّلا بود آن پس در یک دوره
مدیر اوج حامل دو دفعه ملاقات مرکز تدویر خواهد شد و هم چنین حضیض حامل نیز دو دفعه با مرکز تدویر
ملاقات خواهد کرد پس در یک تمشیت مدیر دو دور و حامل دو دور و تقاطع نماید چنانکه قمر
در ماهی دوره واحده و حاصلش دو دوره علی ما بیّنا و از این تقریرات ظاهر شد که بعد مرکز
تدویر عطارد از مرکز عالم چنانچه گذشت اوج حامل مدیر و اوج حامل مدیر دو باشند و آنرا شصت جزو
باجزایی که قطر حامل شصت جزو باشد چه بعد مرکز تدویر از مرکز عالم شش جزو و از مرکز حامل
سه جزو است بهمین اجزا پس در بیت وضعی که اعنان با هم باشند و مرکز تدویر در انجا مرکز حامل
چون مرکز مدیر است بر خط ناظر و اگر بعد اقربش بمرکز عالم نقطه مقابل آنست جنابذ
در سما بر کواکب است چه نقطه مقابل اوج حامل و حضیض مدیر است و هم چنین بعد اقرب
و ابعد بین اوج مدیر نیست چه بعد مرکز تدویر از مرکز عالم در حالت مقارنه اولا با اوج حامل سایر
بعد مرکز تدویر است از مرکز عالم در حالت مقارنه ثانیه با اوج حامل بلکه اوّل اطول است از ثانیه بقدر ضعف
مابین مرکز تدویر عالم پس مضعف مابین این دو بعد بعینه مابین تربیعین غایه قرب مرکز عالم خواهد
جنابذ و در مرکز قرار است علی غایه قرب است بمرکز مدیر بحیثیه بعد اقرب از مرکز عالم بعد او
تربیع اوّل و قبل از تربیع ثانیه و بعد از مقابله در دو موضع است که بعد آن دو موضع از اوج مدیر
بیشتر باشد از بعد انها از مقابلش یعنی حضیض مدیر و این دو موضع مذکور میل و تعلیث
اوج اند کرده در پس مقابل اوج باشند و چون در این حالت مرکز تدویر از حضیض حامل در تربیع اوّل
برآمده متوجه حضیض مدیر است و در تربیع ثانیه بعکس آن یعنی از حضیض مدیر برآمده متوجه حضیض
حامل است پس این دو موضع یک یک حضیض است و پوشیده و خافی کرده اند بتعلیث
اوج آنست که زاویه حاصله از مرکز معدل المسیر از اخراج و خط از ان مرکبی با اوج مدیر دو و دیگری مرکز تدویر
قائمه دائم باشد و حرکه وسط عطارد عبارتست از تجمع حرکه حامل و حرکه اوج بعینه مثل این

ونصف قطر فوقی بر جیب او و جزو و نصف است و فوقش جیب او و جزوی یک دقیقه
واین غایة اختلاف است واین اختلاف او در حالتی که کوکب با وسط باشد یعنی نزدیک و نزدیک
رو وی افزاید بر موضع فوقی و در حالتی که حاصل بود و یعنی از حضیض بازگردد و رو وی بکاهد
و آنرا اختلاف معدله و تعدیل اول گویند و باید عمل تعدیل تا باز خوانند و اختلاف تا باز
گزاید، و نصف قطر فوقی بر جیب او سطا حاصل کند اگر هر گاه که مرکز فوقی اندر بعد او سط مرکز
مرکز عالم از بعد او سطا حاصل کند اگر هر گاه که مرکز فوقی اندر بعد او سط کوکب مسیر فوقی تا بینهایت
مختلف معنی خواهد بود و چون از بعد او سط کوکب مسیر گذشته رفته رفته بمرکز عالم نزدیک تر شده
باشد نصف قطر فوقی بر جیب آن زاویه که از بعد او سط مرکز فوقی بر مرکز خواهد بود تا نهایت قریب کم
که آنرا بعد اقرب گویند هر گاه که از بعد او سط گذشته رفته رفته دور تر شده باشد از
مرکز عالم از آنکه مرکز فوقی در بعد او سط بود نصف قطر فوقی بر تفاضل آنچه در بعد او سط بود تا
مرکز عالم از آنکه مرکز فوقی در بعد او سط بود نصف قطر فوقی بر تفاضل آنچه در بعد او سط بود تا
خواهد بود تا نهایت قوسی که آن بعد البعد است از مرکز عالم که در آنی نصف قطر فوقی بر آنچه
کوچکتر خواهد بود و بس این اختلاف حقیقة ارض با اختلاف اول است کاهی آنرا باختلاف
اول مر افزاینده و آنرا در حالتی است که از بعد او سط بسوی اقرب متحرک شود و نهایة آن بود اقرب است
و گاه از اختلاف تا بینکم می کاهنده و آنرا در حالتی است که از بعد او سط بسوی بعد البعد رود و غایة آن بعد البعد است
که بعد البعد را در میان هر دو حالت افزودن و کاستن تابع اختلاف اول بود و چون اختلاف
اول افزاینده اختلاف اول و تابع را بهم در حالتها بسوی اقرب مرکز فوقی بر مرکز عالم
حالت صعود میکنند از آن و اگر اختلاف اول میکاهند باقی را بهمان تدریج بر موضع کوکب تابع
نمایند از آن نقصان نمایند پس دو اختلاف عطارد را با دو اختلاف قمر نمایند و بیاموزند
بر منظره بوشیده نیست و بعد از آنکه دانسته شد که اختلاف قمر فوقی کدام است و در اختلاف
بیان شد ظاهر میکردد و اختلاف تابع را در عطارد و اجتلاف تالف از خطوط و اشکال
کوکب تا بحرکه مرکز فوقی بر مرکز عالم یعنی منطقه مرکز معدل المسیر که باین جهتها واقع
می باشد اختلاف میانه حرکه مرئیه منطقه مرکز فوقی و میانه حرکه مستویه او جنانکه در حرکه شمس
واقع می شود و سبب تشابه حرکه شمس حول مرکز خارج و اختلاف طبیعت کوکب اختلاف
در از و تبین مرئیه و منطقه بانی شود چه در نزدیکی مرئیه مرکز فوقی مرکز عالم است و نهایة و منطقه که بعد
حرکه خاصه است تا فی مرکز معدل المسیر است پس میانه خاصه مرئیه و خاصه منطقه و منطقه و نهایه

اختلاف تابع

اختلاف

اختلاف هم رسد و این دو اختلاف کرا لازم حرکات مرکز فوقی بر حرکه مرکز خارج کرا است حقیقت آن حرکت
چه نظر مارا بر دوده و حضیض او سطین فوقی مرکز معدل المسیر است و نظر ما بر دوده و حضیض مرئیه فوقی
مرکز عالم است پس خطی که از مرکز عالم و مرکز معدل المسیر خارج شود و بر مرکز فوقی بر گذرد بر نهایه فوقی مرکز
مرکز منطقین خواهد بود بر دو خطی که خارج شوند از مرکز عالم و مرکز معدل المسیر و بکوکب شوند نهایه فوقی
خاصه پس این دو اختلاف که در حقیقت یک چیز است نسبت او با بعد ما بین حادث بر مرکز فوقی بر از خطوط
دو خط یکی از مرکز عالم و یکی از مرکز معدل المسیر که بر دو طرف مرکز فوقی بر گذرند چه چون گردد این زاویه
بینهما همان اختلاف است که بسبب حرکه مستویه مرکز فوقی بر حرکه مرئیه او است و مقابل این زاویه
فوقی خاصه است هم در مرکز فوقی و این هر دو زاویه اگر چه مساویند لاکن نسبت آن دو بر اوطار منطقه
مایل یا مثل اعتبار میشود و قوس نهایه او خوانی از منطقه فوقی بر و غایب این اختلاف است چون دو
دقیقه است و کسر طرف عمل است خارج از مرکز عالم بر خطی بر مرکز و این اختلاف را بر مرکز میکاهند
در خاصه مرئی افزایند مادام که مرکز فوقی بر نابط باشد در مدبر و بر مرکز می افزایند و در خاصه میکاهند مادام
که مرکز فوقی بر صاعد باشد در مدبر اما سبب افزودن و کاستن از مرکز است که مرکز معدل المسیر
فوق مرکز عالم است پس بایکاست زاویه اختلاف را از حرکه مستویه یا مادامی که نابط باشد
مدبر یا بایفزاید مادامی که مرتبه و یا صاعد باشد و مرکز معدل المسیر فوق مرکز عالم است و حرکه مرئیه
شمس می نماید و لاسبب زیاده کردن و نقصان نمودن بر خاصه است که مرکز معدل المسیر فوق فوقی
او سطین نمایش در عطارد و مخیره فوق مرکز عالم است و حرکه فوقی بر ایشان در منطقه عجب بر توست
پس ما اگر مرکز فوقی بر نابط باشد در مدبر عطارد و در حالت تابع مخیره جرم کوکب اقرب است
فوقی و منطقه پس باید اختلاف بر خاصه و سطی افزوده شود و ما خاصه مرئیه معدله حاصل شود و ما اگر مرکز
که مرکز فوقی بر عطارد و صاعد باشد در مدبر عطارد و در حالت تابع مخیره جرم کوکب ابعد خواهد بود و منطقه
مرئیه پس باید نقصان کرد این اختلاف را از خاصه وسطی تا خاصه معدله حاصل شود و این اختلاف
تالف را تقویل مرکز خاصه کویند چه مرکز خاصه بزیاده و نقصان این اختلاف معدل میشود انست
مجمل از بیان اختلاف غایب طولیه عطارد و کوکب تابعه و بسیت و چهار هزار سال شمسی و در ایام کشته و بیج
و دو هزار سال آنوقتی که او نصف هفتم بیان شش خرد ماهکی تا آب را فیض شکر کیا فته بود و نزدیک آنچه
از سطالیس کرد او را از سطو و سطا طالیس و ارسطن دار سطو طالیس و ارسطاس کویند انست
معلم اول با عتبار کذشتن بیان کرده و در عهد او از حکم کبیر شش و نیز از و در عهد افلاطون و استاش سقراط

و استاد حسن صاحب عمر حسن و استاد بیش اباد قلس و دیگر حکما چون برمس و اسقلیوس و اغاثا
و عون کلدانی و اشیث بن آدم و ادریس علیهما السلام حکمت دوره بوده و از سطوحات است و جمله
سال تعلیم افلاطون قیام و استقرار و تبع او و استاد حسن گوید از علی اسلام ابا بصر حسن حران خارا باد
که او را معلم نامند که چند چه در عهد اسلام بوده از مدرسی اساس علوم عقلیه او بارد و دیگر با حیاتی مراسم
فلاسفه بر واحته علوم حکمی را مدون و مرتب ساخته و شیخ الرئیس علی بن عبد الله بن سینا که
شیخ مطلق از حکما و اکابر و اعیان و حکیم عمر خیام و غیرهم رحمهم الله بوده سطوحات کرده و از کتب او اقتباس
نموده در معارف حکمیه بعد از اسطو ابرخس و طلموخارس و غیرهم یاد کرده و خواجه بدر الدین
حمدان صاحب زیج مؤید و مرغوب است حقایق پیش بوده در سنه ۷۰۰ رصد کرده و لیکن قدیمین
حکما که آن نمونه اند و بطلیموس قلوذی صاحب قبسطی کتاب استاد و فضلات بیانات و فقره و این طایفه
و خواص بارز معروف این علم بوده و بعد از ایشان تعین سلسله از حکما نموده اند که در هر عصر سلسله
شمس در چه قطع می نماید که بر چرخ اوج سیصد هزار سال بوده و در هر دوره شش هزار سال شمس تمام فایده و
سلسله حکما از اختلاف یافته اند و اختلاف ایشان نسبت نامعلوم حکم کرده اند که جزوی را در شصت قسمت
سال شمس طی می نماید که بر چرخ اوج سیصد هزار سال بوده و در هر دوره سیصد هزار و شصت سال
سال تمام کند و این بنا بر حکم قدیمین بوده و بعضی از متاخرین که صاحب مصنف رحمه الله در صدد مراعات نقل کرده و نقل کرده که
که بعضی نوابت را فاصله بین الشرف و کلب الاعوان و غیرها رصد کرده یافته اند که در شصت قسمت
سال جزوی طی می نماید و فاضل میرحمد میرزا هم بسیار تامل است و ایجاد مصنف ذکر کرده که
در بیست و چهار هزار سال شمس دوره می نماید موافق این است که قبل از رصد مراعات افتاده و شصت در
قدیمین و چهار هزار سال بجهة سهولت است و از میزان که مذکور شد ۲۲ ۷۰ است و فقره
در جزوی دوره و شش سال است که تحقیق آن نشده و حکمی دیگر از حکما محققین مثل خواجه نصیر
اعلم و حاکمی و غیرها استقصا نام کرده و در هر هفتاد و سال شمسی یافته اند که در چرخ قطع می نماید و در چهار
در بیست و هزار و صد سال و در بیست و پنجاه هزار و دو بیست سال و این موافق است
با آنچه مصنف قدس سره در صدد مراعات یافته و میرزا الغ بیک گورکان در سمرقند رصد کرده
و در بواقیت مذکور است که دوره نوابت در سی هزار سال است که بر چرخ دوازده هزار و پانصد سال
و جزوی در هشتاد و سه سال و قمر نیاشد و از زرقالیه که از مناخرین است نقل نموده اند که جزوی را
در دو بیست و نوزده ۲۹ سال شمسی که بر چرخ دوازده هشت هزار و پانصد و هفتاد و سال دو بیست

و مطلع

در صدد و هفت هزار و پانصد و چهل سال شمسی دانسته شده تمام کرده از زیجات قبل از اسلام اقدم از
زیج ارمنه شش نشان نزاده و نوه و ابو معشر گفته که قبطی را نیز در این است قبل از نوح شمس و قمر را و زهره
و عطارد را بدو چرخ است و دو فلک و تقویم رصد و شش سی و پنج زاید بر چهار سال شمسی و فلک اسفوج
کرده و اند و استقام و فلک علو چرخ را از مکالمات شمرده و دانسته و او گفته و او را چهار دسته صد زا
نیز زیجات است و ابو معشر گفته که آن زیجات اکبر چهار زیج خنایین است و گفته که خنایین گان
و هندکر و پادشاهان ایشان پادشاهی بسته کرده و بوده و امیسه علم ایشان بهندوان رسیده و اهل
هندگان و اردنه کایشان اهل و برجزم حرف زده اند و بعضی گفته اند اقدم از اهل رصد اقدمیت بسیار
داده و در هفتاد رصد کرده و اقدمیت بسیار را بعضی استاد ششم افلاطون و استاد و در چهار اسلام ثبت
ارصاد معلوم کرده اند چنانچه بعضی از آن مذکور شد و بعضی از آن در مباحث ذکر می شود و اختلاف
حکما نوابت بجهة اختلاف آلات رصد و اختلال نصب آلات خواهد بود و الا ظاهر است که حرکات
فلک نوابت از هفتاد و شصت و سه و بطلوس بیش و کم نیست و ما چهار دیا چهار در حرکات
در جزئیات او بر چرخ و دوره نامبرده یاد کرده بنوعی که گذشت یاد نمایم و هم چنین مختص بنام کرد بهر
قولیا در سایا خمسی خواهد چرخ که نمایم هم چنین در بهر ماهی و بهر سیاره زمانی که بر نظر آمده یاد نمایم و
حاصل مذکور بنوعیست که در ذیل مرسوم و پوشیده نماند که چنین منطقه فلک نوابت در سطح

قول صاحب مواقف	زرقالیه	این هر دو در یک رصد	رصد من زمان مامون	بطلوس	الاصحاء
۳۰ سال کم	۲۹۹ سال	۷۰ سال کم	۶۶ سال	۱۰۰ سال	مهال
۵۰۰ ۴ سال	۸۹۷۰ سال	۲۱۰۰ سال	۱۹۸۰ سال	۲۰۰۰ سال	بجو
۳۰۰۰۰ سال	۱۰۷۵۲۰ سال	۲۵۲۰۰ سال	۲۳۷۶۰ سال	۳۶۰۰۰ سال	اری
					دبنجه
					نیر
					سال
					نو
					شنبلیه

حاصل حکما نوابت مواقف رصد مذکور

معدل النهار نیست و از آن مایل است و غایه تصور فوق مراست از دایره ماره با قطاب ا و ب جنانچه ناظر
مذکور سر آزاد سیکلی که میدوسیس بگچی را با رصاد مختلف یافته از بطلیموس که در اسکندریه مصر رصد کرده میل
کلی را چیست و سه جزو و دیقی مایک و دقیقه و چیست ثانیه یافته اگر تا ثانیه دوازده این مطابق است
با رصد ابرخس که قبل ازو کرده به ۵ ۲۸ ساعت قطر و در زمان مامون بود از ۲۳ عرض قطر ابو
موسی با رصاد مامونیه اگر له دقیقه یافته اند و امیسر موافق است با رصد سری موسی و در بغداد و بعد از ان اطلس
صوفیه که در ۹۰۰ رصد کرده و محمد بن جابر بتانیه که در رقه رصد کرده و ابو الوفا المهوزجانی و ابو حامد صغانی
که در بغداد رصد کرده اند و بعد از ایشان ابو جعفر خازنی و ابو الفضل الهروی که باهم در سنجار رصد کرده اند
مکرر یافته اند از آنکه در زمان مامون یافته اند بچیزی قلیل که آن بیست و پنج دقیقه و شش ثانیه است جنانچه علماء مذکور از
تصریح کرده و در وقت بین الرصدین بیش از رصد خازنی و رصد مامونیه قریب سه و بیست سال فارسی بوده
و ابو الوفا محمدی که در بلاد فخر الدوله دیلمی رصد کرده با آنکه از آن آلات رصدی نداشته چه آلات رصدی را ابو الوفا
منصوب در نصف النهار قطر شمس هشتاد ذراع و با آن آلات درجه دو قانی و ثوانی یافته حکم کرده که
آلات الاثانیه است و مقصود حق الله بر صحت مراصد آلات یافته و علامیات قوسین جمشید کاشی بر صحت صحت قدر
آلات رصدیه ثانیه یافته و انهمین اختلافات بصیر نمکان کرده اند که نقطه بروج متحرکست بحرکتی فوق حرکت بعضی از
بعدل النهار و باین رأی مایل است صاحب شفا و محقق جغمینی در شرح ذکره مستطرحه که ذکر بعضی از
محققین کرده اند صاحب شفا آنست که ظاهر میشود که منطقه بروج بر معدل النهار منطبق میشود و باز
منفرج میگردد در جهة دیگر و نصف شمالی فلک البروج مثل سیکند بجنوب و نصف جنوبی بطرف شمال و
عمارت در جنوب و بکر در شمال واقع میشود و بآن الله تعالی و بعضی از متاخرین قصد نموده باین انطباق و امتناع
جرم کرده اند و تغییر کرده اند آیه الله من الذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما و
وجعلنا من الماء کل شیء حی افلا تبصرون را با نطباق و امتناع امیسر و منطقه فوده اند و گفته اند
بمعدل النهار و ارض را بمنطقه البروج تفسیر کرده و در تق را بانطباق و فتق را بامتناع ابشان تاویل نموده
گفته اند که در حالة انطباق ثانیه معدلین قدامه کرسی قائم میشود و در کیفیات که بسبب بسیط عود میکنند
خبان می ماند تا در فتق منفرج بعض منفتح کرده و باز در کیفیات عنصری از نباتات و حیوانات و غیرها کون
یافته و صنع خود بیان از سر میگیرد و مصنف رحمه الله تعالی در مذکره بیان کرده و گفته است این رأی بعض منطقه البروج
بمعدل النهار حق باشد واجب است گفتن که ظاهر است فاینما تولوا فثم وجه الله که بر تقدیر ثبوت حرکت
بروج و باین حرکت موضوع بعضی از اختلاف و تحقیق که در متوسط مذکور کرده و در بیان اقسام اختلافات حرکت آنست که

فایده نیست لهذا اگر کسی خبر داد خبر دهم جنانچه بعضی از اصحاب ظاهر گمان داشته اند که بروج
قوس فلک بحرکت خاصه به توابل منطقه راصد میشود تا حادث شود و از این امور عزیزه در بین عالم که خلاف عادت
یعنی حرکتی بر توابل و اوتاد باز میدهد که بر خلاف توابل خانه به یک از آن نیست جزو است که نسبت جزو فلک را
در عرض شصت ۶۰ ج سال ثم تقطع می نماید بعض انواع منطقه بروج از حرکتی و ابواع معدل النهار اشتغال می نماید
بحرکة اوتاد بر نوع که نقطه رجیه از این منطقه منفصل میشود و از آن داده موضعش بعض از نقطه رجیه از معدل النهار هشت درجه
از آخر حوت و در بیت حادث حرکة نامیده یعنی حرکة فلک البروج بطی میشود و جه محسوس نصف حرکة آنست بر حرکة اوتاد
دیگر که اعاده قبل منفصل میشود و نقطه رجیه از موضعش که رسیده باشد بعد هشت درجه از آخر حوت و در بیت
حادثه نامیده یعنی حرکة فلک البروج بطی میشود و جه محسوس نصف حرکة آنست بر حرکة اوتاد و بحرکة
سیم حوت باشد با اول حمل بس بدین صورت حرکة فلک هشتم سریع و بطی و جهر دو حرکة آخر
می باشد و لکن است که نقطه رجیه بحرکة اوتاد از اول حمل تا در جاشتم آن برج منفصل شود و بحرکة اوتاد باز
برجوع کند باول حمل تا گر منفصل نشود و جانب اول حمل جنانچه سبب خلاف اشتمار درجه و بطی فلک البروج
درجه اشتغال خاید که نوع آسمان باشد و قید آسمان از اختلافات و قابلین با قبال و ادبار اول حمل از معدل النهار
طبعی کرده و اول حمل را از منطقه بروج صبد ذانه و بعض از اهل رصد این بعض کرده اند مانند ابرهیم سنان
ثابت بن قره که گفته اند بر سرعت و بطی حرکة بروج متوسط میگردد اشتغال این بعض خبر باشد با فلک
خواهد بود و بحرکة دیگر سوای آنچه در حرکة اوتاد مذکور شد که حادث فلک البروج باشد و قطبین آن و قطبین
بروج بود و بعض بر آنند که یک فلک بحرکة اوتاد حرکت میکند و بحرکة دیگر بعض حرکة اوتاد و بحرکة اوتاد بحرکة
جانب ان مشتبه اند و از اینجا بعض منکر شده اند که حرکة اوتاد با وجود این اشتغالش نیز ثابت است مثل اول
حرکة اوتاد بحرکة اوتاد و حقیقت آن در کتب بسوطه مذکور است و این مختصر نه جای این است لکن بیان
این مقدمه موافق برای و این عقلیه نشده و اضافه می بیشتر اقوال نیست و بگذریم بر صدد و قیاس صحت آنست
و از جمله قابلین با قبال و ادبار نزدخانه است لکن او گوید که صبد ذانه منفصل میشود و ناه و درجه از اول حمل بس
بر میگردد و با اول حمل نادر جه حوت و باز اقبال می نماید با اول حمل بس بر یک از دو جانب اقبال و ادبار
چیست است و چیست جزو از در قریب صد و چهار سال حرکتی می نماید و بر یک از چهار حرکة اقبالیه
و ادبار یه بر اعم او غیر است بلکه هر جنانچه بطلیموس نوزده درجه میشود و بر اعم او سه این منطقین
نوزده و از پیش از جهل سال از و در بیت و نهم صبد ذانه و در بیت و نهم از آخر حمل از

بس پای باید که قریب بصد و ده سال کرد برگشته از مدرجه دوم حمل روی بمبدا طبیعی گذاشته باشد و العلم عند الله تعالی

فصل نهم در جوزهر و عرض او

پیش از شروع در مقصود و نموده می آید که عرض کوکب چونی کرده بقاعدهٔ شرع قوسی است از دایرهٔ عرض گذرنده بر کوکب و منطقة البروج از طرف اقرب خواه از طرف شمال و خواه طرف جنوب و در فصل هفتم اشاره رفت و در فصل الهم بشرح بیان شد که منطقهٔ فلک ثوابت و خارج مرکز شمس هر دو در سطح منطقة البروج است و مدار مرکز جرم آفتاب همیشه ملازم منطقه مذکور است و ازان بهیچ وجه تخلف نمی نماید و مصنف رحمه الله تعالی باینمعنی اشاره کرده و میفرماید که آفتاب را در منطقة البروج خواندند برجهائی که دوازده منطقة البروج خواندند بنابران تسمیه که چون قمر ماه تحاویل ثوابت را تغیر میکند و حرکت او را منسوب بفلک البروج میدانستند بیم دوایر بروج بر سطح کسر نمودند و بعد ازان که بفلک ثوابت بردند افاضه فرمود که منطقهٔ آن با منطقهٔ حرکت فلک آفتاب متحد است لهذا آفتاب بجای منطقهٔ بروج گویند چه بنوعی که مذکور شد اظهار کسر دوایر عظیمه بر سطح فلک اطلس قسم است و منطقهٔ بروج نیز از انجمله است پس چون مدار آفتاب را قطع کرده تمام فرض نمایند بر منطقهٔ بروج منطبق باشد چنانچه مذکور شد در فصل سابقه که منطقهٔ فلک قمر و مدار ماه در سطح منطقهٔ بروج است لیکن منطقهٔ مایل برحایل که هر دو در سطح نود در سطح منطقهٔ بروج نبستند بلکه مایل است از منطقهٔ بروج و باینمعنی اشاره می نماید که مدار ماه و مدار آفتاب دو چیز باشند و چون مدار آفتاب و ماه هر دو عظیمه اند و بر سطح فلک اطلس مرسوم مدار ماه باید از آفتاب در دو موضع تقاطع کند و کسر دو نقطهٔ تقاطع را جوزهر میگویند چنانچه مذکور شد کوینده جوزهر کوید بفارسی قطع سم و کسر سر دوم مار است و چون در سطح فلک اطلس این دو دایره دو دایرهٔ شکلی بهم میرسند که سر دوم هر یک دو نقطهٔ تقاطع و سطح کسر خاصهٔ تعبیر بدو نام باشد هر یکی ازان قسمی کرده اند مدار ماه را و کسر دو نقطهٔ سر دوم مار که قطع سم است و بعضی گویند جوزهر مرتب کوزه چهر است یعنی صورت جوزهر خانهٔ بزرگ فارسی بعضی گویند مار را بجوزا کرده میکویند پس گویا دو نقطهٔ تقاطع این دو دایره مانند کوزه تشبیه کرده اند و هم چنین این دو نقطه را عقدتین نیز گویند و وجه تسمیه بعقدتین ظاهر است چه عقده در لغه محل عقدات و چونی است که در فصل نهم بیان شود که مرکز ندویر مرکز بحرکة حامل حرکت کرده مرکز عالم تشابه است لابد مدار ماه و دایرهٔ آفتاب را قطع بر تناصف و ایرتین باشد پس یک نیمهٔ از مدار ماه و اینجا مدار مرکز ندویر مراد است در جانب شمال بود از مدار آفتاب یعنی منطقهٔ بروج و یک نیمه در جانب جنوب از مدار آفتاب و جنوب و جنوب و منفصل سابقه بیان شد و کسر عقده را که جوزهر است که مذکور شد

شمالا بود جنوبی بشمال منطقة البروج او در اسس خوانند و جنوبا شمالا نیز خوانند بالجمله که شمالا بود مطلوب قطب آنست و منطقهٔ حضور و عمارت عالم مدبر است شمالا بذکر نزدیک کوکب و جهت شمال اشرف است و حقیقة بترد سر فلک است چه کوکب بصر فلک را تشبیه کرده اند بانسانی که سرش قطب شمالی عالم بود و پایش قطب جنوبی و دست راست او مغرب و دست چپ مشرق و همچنین دیگر

و آن عقده را که جوزهر ماه از دو جزء که مذکور شد جنوبا شود یعنی بسمت جنوب منطقة البروج رود و جنوب خوانند و چون جنوبا بجهان رود که مذکور شد و جنوبا شود یعنی بسمت جنوب منطقة البروج رود و جنوب خوانند و چون از جنوب بجهان رود که در اسس مذکور شد و نزدیکان را مصنف رحمه الله تعالی در فصل سابقه مذکور کرده و گاه باشد که بر فصل منطقة بروج خواهد بود که مدار آفتاب است و گاه در یکی از عقدتین بود و باشد بر فصل منطقة البروج و در رخ الاسس و عرض هم خواهد بود و مصنف از عقده مذکور مراعات نماید از منطقة البروج و در رخ الاسس و عرض هم خواهد بود و مصنف بان اشاره کرده و میفرماید که مقدار ماه را از مدار آفتاب عرض ماه خوانند و کسر عرض را نیز از دیاد خوانند نامکنا که بوسط مابین العقدتین بسمت جنوب ضعیف کرده و در جنوبی میباشد عقده و عرض او موضع مفصول باشد و آن غایه دوری مدار ماست از مدار آفتاب و بر صعود و حساب معلوم کرده اند که غایش بمیزان غایه عرض ماه پنج درجه بود و میفرماید که مدار آفتاب را مرکز نیز هست و کسر عرض تغییر نیابد بمیزان زیاده و کم نشود و همیشه باشد چه مناطق حوامل و مایل و مقدار قوس کسوف خسوف جنانکه مذکور شد بکذاف عرض خلاف تغیر کند که اختلاف بهم رسانند و در راست نامزد بسبب غایه نیابند و بیان مذکور کرده که اتفاق اهل هیئت است که غایه عرض قمر پنج درجه و نیم است و بر صعود و حساب کسوف و خسوف بیان کرده اند و عرض را بعضی قمر را در حضیض و اوج و بعضی در اوج و حضیض و بعضی در حضیض و حضیض و بعضی در اوج و اوج و بعضی

کرجون کوکب از مرکز مدیر حقیقی متوجه شود و بجانب مغرب از این اصح بیان خواهد شد پس از میزان مرتفعات
ظاهر میشود و در حقیقت متوجه راهم عرض باشد چه ارباب ارصاد که بنظر دقت در سوابق فیروزه فام چنان یافته اند عطارد
تا دو درجه مقیم و راجع است بر مدار افتاب یعنی منطقه البروج نیافته اند بلکه کاهی بر منطقه البروج و بده از دو
کاهی بزیر ان و در حاله نامنه کاهی از ان دور و کاهی بزیر و بسبب منوعی کرد در نصف مجموع دو نهم پنان شش
یافته اند که مناطق حوامل امیزکوکب با منطقه البروج در یک سطح نیستند بلکه مایلند از سطح منطقه البروج
و مقاطع امیز بر ناصف و غایه امیز میان از منظر کرد با نقطه مایل و مثل کنند و بر میزکوکب نامنه اند فصل
دو جزو و نصف مشتری یک جزو و نصف مریخ یک جزو و پنجره دو دقیقه عطارد
جعل مرخ دقیقه و این میل از کواکب علویه کرد فصل دشتی و مریخ باشد در جهتین منطقه البروج یعنی شمال
جنوب حاصل است جنوبی کرد و عرض قمر مکور سنه بعنی مرکز تدویر ان کاهی در شمال منطقه
البروج است و کاهی در جنوب امیزکوکب کاهی بر نفس منطقه البروج و ان وقت حاصل بعقدتین است
و در سفلیین کرد نهره و عطارد و باسنه امیز میل در جهتین حاصل بست یک جزو نامنه میل کل مطلق میل نهره بجنوبی
یا شمالی کرد مرکز تدویر نهره خواه در جانب اوج و خواه در جانب حضیض باشد و خواه کوکب و مرکز تدویر
باشد و خواه در حضیض ان یا بر منطقه البروج چنانکه امیزکوکب بر جنوب ان باشد و غایه
میل عطارد همیشه جنوبیست پس مرکز تدویر امیزکوکب یا بر منطقه البروج است یا بر جنوب ان و در شمال
ان باشد دیم چنین غایه امیز میل علویه ثابت است و کم و زیاده نمیشود و لا در سفلیین ثابت نیست
و غایه میل کم و زیاده میشود و میل هر جزوی از اجزا مایل در علویه ثابت است و تغییر نمی یابد و همیشه یک
مقدار است و در هر یک از جهتین ان در سفلیین لفظ ثابت متغیر میشود و در یک جهت است و
بنجار سفلیین را یعنی زنکه غایه میل ایشان همیشه از نهره شمالیست و در عطارد و جنوبی بسبب حرکه
مایل است بطرف منطقه مثل یا مستقیم کرد منطقه مایل در نهره و کوکبی کرد میگذارد و در بر و در بر منطقه
مثل منطبق میکرده و در حاله او با انطباق منطقتین مرکز تدویر بر منطقه بروج خواهند بود و بعد از ان
که منطقه مایل مفارقه میکنند از منطقه در ابتدا بر دو نقطه با هم متقاطع خواهند بود و نصف منطقه مایل بر
شمال منطقه مثل است و نصف بر جنوب امیزکوکب و در بعد مفارقت مرکز تدویر نهره از دو نقطه
تقاطع بست مفارقه منطقه مایل از منطقه مثل مرایت کرده و کوکب مایل رفته رفته از منطقه مثل
دور میشود و بست شمال میرود تا انکه غایه دوری میان دو مرکز تدویر از نقطه تقاطع کرد از منطقه
مثل بقدر تخصیص است بقدر ربع دور و دور شده و از ین موضع منطقه مایل رفته رفته نزدیک منطقه

مثل

مثل میشود و در مرکز تدویر نیز هر جند میرود و منطقه مثل نزدیک میشود تا کوکب ربع دور را نیز طی نماید پس
از اتمام این ربع چون مرکز تدویر بمنطقه مایل رسد نصف اخیر منطقه مایل که در بعد مفارقت در جنوب مثل
بود بر جنب نصف مثل و نصف مایل که بر شمال مثل بود بر نصف اخیر مثل منطبق میشود و باز
مرکز تدویر بمنطقه البروج میرسد و چون منطقه مایل از منطقه مثل مفارقت نماید در بعد مفارقت
بجانب مسقط رمرکز تدویر نیز از نقطه تقاطع دور شده کوکب مایل رفته رفته از مثل دور شده تا نهایه دور
رسد و باز منطقه مایل بسمت منطقه مثل میل کرده و مرکز تدویر نیز هر جند میرود نزدیک بمنطقه
مثل کرده تا کوکب مایل نصف دیگر را تمام کرده منطقتین بوضعی که در انطباق اول باهم منطبق بودند
باهم انطباق نمایند و مرکز تدویر بمنطقه البروج رسد و امیز بوضع اجزی رسیدن مرکز تدویر نهره بیک عقده
معین چون براس منشد در حاله انطباق منطقتین و مفارقه منطقه مایل از منطقه مثل و رسیدن
مرکز تدویر بعقده دیگر ذنب باشد منطبق شدن منطقتین ثانیا و باز مفارقه نمودن منطقه
مایل از مثل مرتبه ثانیه در رسیدن مرکز تدویر بکره ثانیه بعقده راس و انطباق منطقتین مرتبه
ثالثه و بهمین قیاس است کره در کره و حرکه مرکز تدویر است جنانچه سابقا است اما در
میل عطارد و بودن او همیشه در جنوب منطقه البروج بنز چنین قسم است کره کوکب شمالیست
عطارد را اول مرتبه نزدیک مثل یا بوده کرده و یا بوده حالات چنان قسم و از ینجا ظاهر میشود که مرکز
تدویر نهره و عطارد و بعقده راس و ذنب در حاله انطباق منطقتین می باشد و نصف
هر نصف او در مایل نصف منطقه مایل نهره که جنوبی باشد شمالیا میشود و نصف که شمالیا بوده
جنوبی و نصف منطقه مایل عطارد همچنین و هم چنین ظاهر میشود که مراد راس و نهره عقده است
که محل مرکز تدویر است بست حضیض و در عطارد همچنین امیز چه اگر عقدتین را در سفلیین جنوبی کرده
فرض کنند کوکب شمالیا نباید بود و عقده در نهره راس خواهد بود و عقده در عطارد ذنب باشد
و از انجا که مبدا حرکت راس کرفته اند در نهره و در عطارد و از ذنب که در راس نهره شمالیست
براس سایر کواکب چه از راس کذرده بشمال رود و ذنب عطارد و جنوبیست ذنب
سایر کواکب چه چون از ان کذرده جنوبیا شود پس حرکه مرکز تدویر نهره بعد از مفارقت از راس
طبیعی است و حرکه مرکز تدویر عطارد بعد از مفارقت از ذنب طبیعی است و از راس غیر طبیعی و
بجهة انکه مرکز تدویر نهره بعد از کذشتن از راس بر مرکز تدویر عطارد و بعد از کذشتن از ذنب تا اوج
میرود و اکر در یک از عقدتین را در هر یک از کواکب سیار کیرند راس و بوجنوبیست و ذنب

و از ذنب غیر طبیعی

کواکب را در حالتی که در ذراری مربعه نباشند و یکدیگر را نگیرند از عروض ایشان در حالتی که در حضیضات مرئیه نباشند و بود
بوده باشد و دانسته اند که در ذراری ایشان است مثل منطقة البروج یعنی نمایند در حضیضات ایشان بحسب حرکت خاصه
عروض را نیافته اند مگر در حالتی که در حضیض قدیر باشند و اگر قدار و برشان در منصف مابین العقدتین بعد
باسم استناط کرده اند که سبب ذروه و عرض از مایل و مبسوط موضع نظاره است و در حالتی که کواکب را در عقدتین
دیده اند عدم العروض یافته اند هر چند در ذروی و حضیضات مرئیه باشند از همین سبب حکم کرده اند که قطار مذکوره
و حضیض در مابین هر یک از عقدتین در سطح ممثل و مایل است و همین میل مقطر مذکور را از سطح مایل ایشان
از عقدتین است و در منصف مابین العقدتین نهایت میل بر سطح ممثل و مراکز قدار و برشان در حلوه و در سفل مابین
مثلا انطار قدار و ایشان که ذروه و حضیض در مابین هر یک گذشته اند منطبق خواهد بود بر سطح مایل سطح
مایل منحرف گردانند بر سطح ممثل و مرکز قدار و برا از همین در گذروه و میل خواهد کرد از سطح مایل
بجهة منطقة البروج و حضیض بالعکس این جهة و میل نهایت زیاده میشود و نهایت قدر و مراکز قدار و بر سطح منصف
مابین العقدتین همر کهایه میل شمالیت بس اگر کواکب ذروه هر یه است غرض شمالیا بالمسیر از میل مایل کم
و اگر در حضیض است زیاده میشود و چون مرکز قدار و برا لا منصف مابین العقدتین گذروه میل ذروه و حضیض
در همین دو سیر تراجع میکند اما در عقدتین و کیفیت و تین مثال آنست منعدم میگردد و بس چون مرکز قدار و بر
از جانب گذروه و ذروه بجانب منطقة البروج میل کند و حضیض بطرف خلاف جهة مسیر و در منصف
اگر مابین العقدتین کهکشان میل هم عاند و باز میل در سیر تراجع کذارد و در عقدتین ماس منعدم گردد و بعلاوه او ما
علو و نهایه و زاویه تقاطع سطح منطقة قدار و بر سطح منطقة مایل کواکب آنست نوسیر از دایره المنوطه ذروه
منطقة قدار و بر مار و بقطبین قدار و بر کواکب نیز قطار بذروه و حضیض مرئیین و حالتی که در مراکز قدار و بر در منصف
مابین العقدتین باشند آنست نوسیر از دایره منوطه مبسوطه در زمان حال و مشتمل بعد
و نصف دو درجه و نصف دو درجه و پانزده دقیقه و تقاطع کرده اند دایره مذکوره منصف
باشد در بیست و شش جزو و پوشیده نماند که نوسیر از میل دایره منوطه که موتر این زاویه است و جانب
ذروه مساوی نوسیر است از همان دایره که موتر زاویه بمقابل آنست در جانب حضیض چه زاویتین منفرجتین
نزد قدار و یان در اصول هیئت اند و همین نسبت دارد میان نوسیر آن قوس که بمنزله قوس است و بعد مرکز قدار و بر
رؤیت متفاوت می باشند و همچنین مقادیر مذکوره مقادیر دوایر حادثه اند در مراکز قدار و بر دایره که در عالم
اطلاق کرده شود باز اختلاف هم میرسد بجهة میل تدویر الکواکب رویت مختلف کرده اند و ما جدول
بنا بر میل کرمیل هر یک از کواکب علویه در ذروه و حضیض در غایه بعد جنوبا و شمالا یا الکواکب رویت موافق

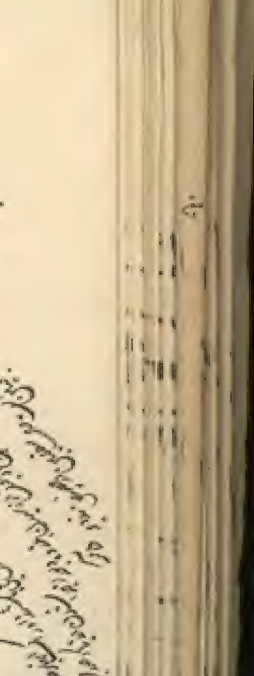

از بطلمیوس در قسطر ثبت کرده و در آن ظاهر کرده و آن جدول اینست و پوشیده نخواهد بود که

جدول مقادیر مبسوط المنوطه بحسب اختلاف

بعد از بیست و دو که در مرکز عالم اعتبار شود در زحل و مشتری خواهد بود و خواه در حضیض مرکز است از آنجا که
مرکز قدار و بر اعتبار شود و لا در مرکز عالم و در حضیض باشد بحسب عظم قدار و بر که در اعظم و نهم است و
آن سفر این زاویه در مرکز عالم اعظم است جدا نصف قطر قدار و بر اعظم است از بعد حضیض از مرکز
عالم جایز بر این اساب بصیرت تفنن کرده اند و بود و نهایه میل ذروه و حضیض قدار و بر از مایل کواکب در بعد جدید
بسیر قدیم غیر است که در این جدول وضع شده و علوه بر این از روی خاصه است و نهایه میل منطقه

جدول غایه میل امر و حضیضات علویه مرائی بحسب بعد

	غایه میل حضیض قدار و بر از مایل		غایه میل ذروه قدار و بر از مایل	
	در نهایت بعد	در نهایت قرب	در نهایت بعد	در نهایت قرب
زحل	چهار دقیقه	سه دقیقه	پنج دقیقه	شش دقیقه
مشتری	یک دقیقه	دو دقیقه	سه دقیقه	چهار دقیقه
مریخ	بیست دقیقه	بیست و یک دقیقه	بیست و یک دقیقه	بیست و دو دقیقه

و نهایه میل منطقه قدار و بر نهایه میل مایل جمع جنوبا بس همه کاهنده آن افزاینده و کاهنده نهایه منصفان مابین العقدتین
باشند که کواکب در ذروه بوده و نهایت زیاده بر عرض کاهنده که کواکب در حضیض قدار و بر بوده و چون
نهایت این در عرض در علویه در منصف مابین العقدتین بوده این همه در نهایت قرب است و بطلمیوس

در شکل اول مقاله سیزدهم مجسطی بیان فرموده که استوا بین دو قطب عرض است و قول میل سطح منطقه مایل
سطح منطقه بروج که در صدر مقاله مذکور شده و غایة الامر اگر سابقا مقاله مذکور بر شکل مرکب بوده و حضیض خود بر بالا شده
و در چهار مقام مذکور بر عکس شده و چون در راس یا ذنب مایل بعقده یا بین السعدین سابقا غایه عطارد خواهند و چون مرکز خود
در مابین عقده و اوج یا مابین عقده و حضیض باشد غایه میل مایل و در توقف غایه صغر میگردد و عرض تخالف
نموده و حضیض او حقیقة بین عرض در سفلیین است که زهره مادام که مرکز خود بر بعد شش از خلف اوج بطلمیوس
بیرون خارج مرکز در نصف است که ذنب در وسط آن نصف است و زاویه اش میل بشمال مایل بشمال و زاویه تقاطع
بشمف منطقه بروج و حضیض بر عکس آن و در نصف باقی بعین نصیح که راس در وسط آنست و زاویه
نصف اعظم که بنقطه زوده اش میل بجنوب مایل میکند و حضیض میل بشمال مایل و عطارد مادام که مرکز
خود بر شش و خلاف خارج مرکز خاصیت بطلمیوس در نصف است که راس در وسط آنست و زاویه اش
میل بجنوب میکند و حضیض میل بشمال و در نصف دیگر و آن نصف است که ذنب در وسط آنست
بعکس آنست بعین زاویه اش میل بشمال میکند و حضیض میل بجنوب و سبب اینکه گفتیم که خطوط
بنقطه و حضیض مرسوم خود بر آن دو کوکب در سطح مایل فی بسند که اوج و حضیض که آن وسط
مابین العقدین است و در وقتی که مرکز خود بر سفلیین در وسط مابین العقدین باشد منطقه مایل
غایه میل دارد از منطقه بروج و در مکانها میل مرکز خود بر نهره و اوج بعین در وسط مابین العقدین باشد قطر خود بر
که بذروه و حضیض مرسوم گشته باشد بر سطح مایل منطبق است و چون مرکز خود بر وسط مابین العقدین
از نقطه اوج مفارقت غایه خود بر میل میکند بشمال از منطقه مایل بگذرد از منطقه البروج و چون مرکز خود بر حضیض
بجنوب مایل و آنقدر میل رفته زیاده میشود تا آنکه مرکز خود بر بعقده ماسر که مابین اوج و حضیض است بقدر
ذنب و بین مقام میل خود و در حضیض غایه بسبب همه زاویه اش در نصف منطقه بروج و حضیض در
جنوب آن خواهد بود و اگر در بین مکان از زهره و حضیض خود بر باشد مرکز چرخش در منطقه البروج
فی باشد بعد از آنکه مرکز خود بر پیش از عقده مذکوره مفارقت غایه میل نیز متزاید شده رفته رفته تا آنکه
تا آنکه مرکز خود بر بحضیض مایل رسد و در همین جا باز قطر خود بر منطبق شود بر سطح منطقه مایل
چون مرکز خود بر از حضیض مراجعت کرده بهمین نهج که گذارده شد بر میل بجنوب و حضیض میل
بشمال فی زاده و رفته رفته آن میل زیاده و منتهی تا مرکز خود بر بعقده اول جسر و در همین مقام غایه میل دارد

و حضیض باشد در منطقه مایل و دوازده خود بر نهره در جنوب منطقه البروج و حضیض در شمال منطقه
البروج باشند و اگر در این صورت کوکب را نهره دوازده باشد مرکز چرخش از منطقه البروج جنوبا
باشد و بعد از آنکه مرکز خود بر نهره از عقده مذکوره گذشته بسیل مذکور مراجعت نموده رفته رفته شود تا آنکه مرکز خود بر
بنقطه اوج رسیده و همان جا او باز عود نموده غایه میل عطارد مانند بهمین تفصیل در نصف الهبوط مایل از منطقه
مایل بجنوب و آنسر نصف است که عقده راس در وسط آنست و در نصف دیگر که عقده ذنب در وسط
آنست و در آن نصف مساعدت نموده اش بالیست از منطقه مایل بشمال و زاویه تقاطع منطقه
منطقه مایل و منطقه خود بر در شهر این میل بر حوالی الجوزه بطلمیوس تحقیق کرده و زهره را و در نصف
و عطارد را اش در برج و باسیر الجوزه که در علو بگذشت از اوایه ایست مساوی منطقه خود بر
مایل بنقطتین خود بر و در حوالی قطر مایل بذروه و حضیض خود بر و محیط آن منقسم بسیصد و شصت درجه
و نزد منجمین زهره است و در جدول زیر نقیضه و عطارد ذکر شده اما کیفیت حرکت ایشان

جدول خانه بسهول از برای حضیضات بکسب رومیه

	حوالی راس				حوالی ذنب			
	خانه میل خود بر		خانه میل خود بر و حضیض		خانه میل خود بر		خانه میل خود بر و حضیض	
	در جنوب	در شمال	در جنوب	در شمال	در شمال	در جنوب	در شمال	در جنوب
شش	شش درجه بیست دقیقه	شش درجه بیست دقیقه	شش درجه دو دقیقه	شش درجه دو دقیقه	شش درجه ده دقیقه	شش درجه ده دقیقه	شش درجه هیجده دقیقه	شش درجه هیجده دقیقه
پنج	پنج درجه بیست دقیقه	پنج درجه بیست دقیقه	پنج درجه دو دقیقه	پنج درجه دو دقیقه	پنج درجه ده دقیقه	پنج درجه ده دقیقه	پنج درجه هیجده دقیقه	پنج درجه هیجده دقیقه
چهار	چهار درجه بیست دقیقه	چهار درجه بیست دقیقه	چهار درجه دو دقیقه	چهار درجه دو دقیقه	چهار درجه ده دقیقه	چهار درجه ده دقیقه	چهار درجه هیجده دقیقه	چهار درجه هیجده دقیقه

و چون بواقی که مذکور نشده در سفلیین غایه میل در جهتین منصف و جنوب و در منصف باین اوج و حضیض غایه
میل غایه میل نموده و در منصف با جنوب و غایه میل حضیض در شمال و جنوب اختلاف نمی پذیرد بخلاف
علویه که جا بجا که مرکز مشی اختلاف دارد و در سفلیین در حاله غایه میل مایل میل منطقه خود بر منطقه ما میکرده و
در غایب میل منطقه خود بر منطقه مایل منعدم می باشد و این عرض را در حضیض بقدر میل میکرده و عرض
تحتین را عرض مرکز و عرض سیم سفلیین عرض نهراست و اختلاف منصف و حضیض امیر عرض است

مرکز جرم حو

نقاطع که آنرا نقطه تبن اعتدال گویند هر دایره که در سطح دایره نصف النهار راست و در غیر از نصف النهار و یا دایره که مرکز آفتاب در غیر سطح معدل النهار است بعضی از آن در شمالیست و آن از منتهای آن و آن از منتهای آن رسیدن آفتاب بنقطه اول حمل و بروج شمالیه را گویند که خاصه خود قطع کردن نار سیدن باول میزان و گاهی در جنوبیست معدل النهار است بعضی و آن از منتهای رسیدن آفتاب باول میزان و بروج جنوبیه را گویند که خاصه خود قطع کردن آن رسیدن باز باول حمل و هر نقطه که بر قطس معدل النهار رسد از آنجا که قطس خواهد بود از معدل النهار و بعد هر نقطه از دایره مخصوصه قوسی بود از دایره مخصوصه که بآن نقطه گذرد و بمحیط آن دایره مخصوصه از طرف ابعد و بعد هر جزو از اجزاء محیط مخصوص مختلف البروج را از معدل النهار سیل اول گویند و آن عبارتست از قوسی از دایره سیل که محصور باشد میان آن جزو و معدل النهار از طرف اقرب و در فصل سیم دایره سیل مذکور شود حسب و تغییر سیل اول نظر بسیل ثانی ثالث جمیل فائده هر جزو از اجزاء منطقه بروج قوسی بود از دایره مختلف که محصور باشد میان منطقه البروج و معدل النهار از جانب اقرب و جون نقطه سیل منطقه مذکور را بود از سیل اول باشد و جون مرکز شمس ابداً ملازم منطقه البروج است سیل هر جزو از اجزاء منطقه البروج که آفتاب در وقت معین در آن باشد سیل آفتاب نیز گویند بر خلاف سایر کواکب که سیل ایشان از معدل النهار سیل گویند بلکه سیل آن کوکب گویند و جون آفتاب در یکی از اعتدالین باشد سیل اول و جون از نقطه مذکور گذرد سیل آبرسانده رفته رفته آن سیل زیاده شود تا وقتی که نقطه انقلاب صیفی رسد و آن نقطه تقاطع دایره مارة بانقلاب با بروجست منطقه بروج را در طرف شمال و آنجا که دایره سیل باشد دوم از دایره مارة بانقلاب است بروجی که محصور است میان منطقه بروج و معدل النهار در طرف اقرب و آنجا که دایره سیل باشد سیل گویند و مقدار آن سیل با ابعاد مختلف بود در فصل ششم مذکور شود و این تغییرات ظاهر شود که منطقه بروج بتقاطع دایره معدل النهار و دایره مارة بانقلاب صیفی منقسم شود بچهار قسم اول نقطه اعتدال ربیعی و منتهی نقطه انقلاب صیفی و مبدأ قسم دوم نقطه مذکور و منتهی نقطه اعتدال خریفی و مبدأ قسم سیم آن نقطه و منتهی نقطه انقلاب شتوی و مبدأ قسم چهارم نقطه مذکور و منتهی نقطه اعتدال و جون آفتاب در ربع اول و دوم باشد شمالیست و در سیم و چهارم جنوبی و در چهارم اول صاعد و دوم و سیم هابط و اول و سیم زایده سیل و دوم و چهارم ناقص سیل پس ربع اول شمالی صاعد زایده دوم شمالی ناقص هابط سیم جنوبی هابط زایده چهارم شمالی ناقص هابط و جنوبی که در صعود آخر رسیده

تصور اینها بتقسیم آسان مشتمل بر پوشیده نماند که صعود و هبوط آفتاب را باعتبار قرب بسمت الرأس اتفاق کرده اند و اینجا اورا در بلادی که عدیم العرض باشند یا مرکز از سیل کلی حکم صعود و هبوط در ارتفاع شمالی

منظور نباشد جنانچه هر منتظر ظاهر است و در نوزدهم نامه سیل آفتاب را در نصف النهار هر روزی در جدول باریک در پهلوی نصف النهار بیاورده بدو رقم یکی رقم درجه و یکی رقم دقیقه و علامت شمالیه ش و صاعد زایده ص و صاعد ناقص ص ناقص و هابط زایده ه و هابط ناقص ه ناقص بنویسند و اگر علامت شمالیه نباشد جنوبیه ج و از صاعد زایده ص و از هابط زایده ه و از ناقص ناقص و این علامات را نکند گریمتصل در اثنای جداول سیل و عرض کواکب جدا از آنکه بر سر هر جدول نوشته باشند ثبت نمایند بنابر علامت شمالیه یا صاعد زایده شمالی و هابط زایده شمالیه یا هابط ناقص شمالی صاعد ناقص شمالی جنوبیه یا هابط زایده جنوبیه جنوبی صاعد زایده جنوبی صاعد ناقص جنوبی هابط ناقص و اگر سواضح باشد از مصور صحیح کب از کواکب از جمت آن قوس آن بطرف شمال نگذرد نوشتن علامت زایده و ناقص و غیر کار نیست سیل و عرض شمالی صاعد و جنوبی هابط زایده باشد و هر عرض شمالی هابط و جنوبی صاعد ناقص فصل یازدهم در بیان معادلات و ساعات و اوقات ساعة در فرنگ وقت حاضر است و جمع آن ساعات و ساعات آنرا عرب کویند ساعة مستوی و ساعات مستوی و ساعة زمانی و ساعات زمانی مبین شده جمعی زمان امر عسیر فهمند سهوهم گرگز بر آن جمعی نخواهند نوان خواهند نوان خواهند بس جمان فهمند بر آن خواهد بود که امری عسیر را از جنس او وضع نمایند باز او احد گردد آن واحد را تقسیم کنند بر آن واحد نیز تقسیم کنند آن امر عسیر معلوم باجزاء شود و بدو توانند کرد انچنانکه عدد شمار شبانروز را یک گویند و آفتاب را ظاهر احجام است بزرگ اوضاع اسباع این حکم کاست گرفته و از نزدیک آن واحد اسابیع لام و شهور را معلوم و فروزان را اقتباس نموده و ایجاد تقویم کرده و بجهة تقویم حوادث متقاربة الوقوع با کثرت اگر مقدار کسر آن واحد از آن مقدار بسیار باشد تفاوت بسیار ظاهر شود و اگر مقدار کسر آن واحد از آن مقدار بسیار باشد تفاوت بسیار ظاهر نشود فی الجمله بنابر تجزیه آن واحد باجزاء و تجنیه و جمع آن واحد کرشبانروز باشد اسابیع و ماههای سال حاکی از آن مرکب شود در فصل دوم و فصل بعد از آن هوافق اقتضا مقام بیان کرده در جمیع فصول بیان اجزاء آن واحد پرداخته قبل از شروع در شرح این فصل نموده میشود که جنوبی که بیشتر ذکر یافت عبارات پوسته و دوایر فرضیه که از نقاط موضوعه منطقه بر سطح فلک اعلی حادث شود بر سطح اندرون حرکت فلک و النهارات و دوایر ارتفاع که بر آن نقطه طرف حظیره بود که از مرکز عالم اخراج شده بمرکز کواکب گذرد و بفلک اعلی پیوندد آنرا دوایر میل آن کوکب گویند و قوسی از آن که فوق الارض خود قوس النهار و قوسی که تحت الارض بود قوس اللیل بود و آنچه میان طرف نقطه مذکور و دائره مشرق باشد قوس مطلع کوکب مابین طرف نقطه مذکور و تقاطع اعظم دایره با نصف النهار بر توالی حرکت معدل النهار و آنرا دوایر ساعت

کوچند بر خلاف توابا و از آداب بر مستقبل کوچند و در غایه مساوی است جنابذه در فصل دوم نیز است شاه
و در حقیقه الجزا از معدل النهار از وقت طلوع کوکب تا وقت غروب او و در غایه قوس النهار
بود و الجزا از معدل از وقت غروب تا وقت طلوع و در غایه قوس اللیل و از نیز ارد ایرد بود
چیخ که مذکور شد و ایرد معدل النهار که منطقه حرکه اوست و ایرد افق که وصف هر دو سابق
ذکر یافت لیست بیقاطع و موضع ارض عام کلیه بوضع خواهنده بود اول انکه سطح دایره معدل النهار
بر سطح افق قایم باشد و امینه و معالیس است که قطبین معدل که قطبین عالمند و قطبین حرکه او نیز کوچند
بر دو بر محیط دایره افق واقع باشد و در هیچ موضع معدل النهار بر قطبین افق کوچت الراس و تحت الراس
گذشته و در رفلک او دایره است از تقاطع سطح معدل النهار بر سطح ارض عظیم حادث چنو که آنرا خط
استوا کویند و در جمیع مواضعی که بران دایره است در نام کره ارض چنو خواهد است که بران شده و آن
مواضع را آفاق استوا کویند چه ایام شب و روز ساکنه نقوذ با کره مشعبه و مستقیم تر کوچند نهضه
انصاب عداراست بوجه بران و نام سطح عداراست بر سطح افق و در وضع دیگر آنست که یک قطب معدل
بر تحت الراس و یکی بر تحت القدم باشد و دایره معدل النهار بر افق منطبق باشد آن در وضعیت
در همه ارض یکی الجزا کر قطب شمالی عالم کر حوالی جدی است بر تحت راس باشد و دیگر الجزا کر
قطب جنوبی عالم کر در حوالی سهیل است بر تحت راس باشد و این دو موضع را عرض مستقیم کوچند
چه عرض این دو موضع از خط استوا تمام موجه است و در فلک الافلاک عرض در موضع چنو است
و دلت یک شبانه روز بعینه یک دور شمس بر کرکه خاصه یک شبانه روز است چه در آنکه موضع از موضعین کر قطب شمالی
ظاهر باشد هر کاه آفتاب در برج شمالی باشد و اکر در برج جنوبی باشد شب و در موضع
مقابلش بعکس آن و جون عدارات یومیه در همیشه و عرض مواضعی افتاده و منطبق بر منطقه است افق الجزا کر
بیخ و دایره صفاری کر مواضعی افتاده و عداراتش بکلی بنزد و سنور در وقت الارض منطبق بر منطقه است در همه
دو موضع است یک آنکه کوکب را چون کره او طلوع و غروب نباشد و دوم وضع سیم آنست کر معدل النهار با سطح
افق مایل باشد و امینه مواضع را آفاق مایله کوچند و منقسم بپنج قسم است اول عرض جدکه از میل کلی
دوم ساوی میل کلی سیم زیاده از میل کلی و کمتر از تمام چهارم مساوی تمام میل کلی پنجم زیاده از تمام
میل کلی و کمتر از ربع و در یک از این مواضع را خواهی است کر در کتب ابیات مذکور است و این آفاق پنج
معدل النهار را بدو قسم مساوی می نماید و در قسم اول و دوم و سیم از این آفاق مایله افق عداراتش بوسیله
همه قطع تمام و عداراول جمل میزان و دوم قسم ساوی و باقی عداراتش بتقسیم مختلف لیکن در همه مواضع شبانه

از خط استوا آن عداراست کر بشمال منطقة البروج است قسم فوق الارض و قسم تحت الارض
و الجزا بر جنوب منطقة البروج قسم تحت الارض اعظم از فوق الارض و در همه مواضع جنوبا بر عکس این بود و در
قسم چهارم افق عداراس منقلب را قطع نمایه چکه در مواضع شمالا عداراس منقلب صیفی در فوق الارض تمام
افق میشود و غروب بافق نمایه و عداراس منقلب شتوی در تحت الارض تمام افق شده طلوع
نمی نماید و در مواضع جنوبا بر عکس این و در قسم پنجم اعظم عداراست ابدا الظهور و ابدا الخفا کوکب بافق
عروض مواضع مختلف است چنانچه در فصلش مبین است و ازین تقریر ظاهر شد کر در آفاق مشعبه و
سه قسم اول آفاق مایله جون آفتاب بر نیمه فوق الارض عداراتش یومیه بود و روز است و در نیمه تحت الارض
شب و روز در نیمه آفاق و سایر آفاق مایله در حالتی کر در اول حمل و میزان باشد الخ
و در غیر این دو عدار در آفاق مشعبه ساوی بود و سایر آفاق مختلف و بعد ازین مبین این مقال بسکوییم کر لیالی
در تحت شبانه روز باجزا و در طریق است تحقیق اکر کل شبانه روز را بهشت و چهار قسم کنند
و دو کوکب راست عنی سنبله و میزان خواهند یکه فلک بام تقریبا بهفتم کر دوازده معدل النهار دارد منطقه
فلک الافلاک است و منقسم است بسیصد و شصت جزو بر بهشت و چهار قسم متساوی شده نهضه
جمله هر یک بانزده و هر جزو است بانصد و بعد ساعة اول تا اصطلاح هر فوس و نیخ است از اوقات
شبانه روز نهضه جون میزان سنور و ایران سبد شبانه روز را سه بین مرکز جرم آفتاب بنصف
النهار فوق الارض کیرد بعد ساعة اول شبانه روز آن باشد و شهای ساعت و چهارم نصف النهار
بود بعد از آن و اختیار بهشت و چهار یکه آنست کر اول عدد است کر از آن نصف الیوم و بعد ازین
افق است و هر ساعة ازین ساعات مستویه را نصف شمرند و هر یک را وقتیه خوانند و اختیار نصف
تیز نیست کر در هر یک ساعة ازین ساعات مذکور شد یکه آنست کر اکثر کسور بنصف آن است و بعضی
مردمان هر موضع مذکور را بهر دقیقه را نیز بنصف قسمت نمایند و ثانیه خوانند و ثوالث را ثانیه خوانند و ثوالث را ثوالث
انیز ازنا بعد ذکر کرده اند و تقویم در صفحه ۱۸ است بعد از جدول اسس بعد از آنکه
بازده هر روز ساعات و دقایق کر از طلوع مرکز آفتاب تا غروب آن باشد بدو قسم اول رقم در جدول
رقم و نیخه جون مشخص شد کر هر یک از ساعات مستویه بازده و در جمیع معدل النهار است بس جون
سه قوس النهار را بر یازده قسمت نمایند آن حاصل شود و در بعضی نهاریم در عرض ساعات
روز ساعات و دقایق کر از اول روز تا نصف النهار کذشته باشد بعینه نصف ساعات روز باشد
چه بعضی اوقات نیز بر موقوف بر ساعات نیم روز است و در نیمه عداراجون خواهند کر ساعات و دقایق تمام

اما ارتفاع آفاق ارتفاع هر کوکبی قوسی بود از دایره ارتفاع محصور میان مرکز آن کوکب و افق و از طرف افق دایره ارتفاع عظیم است که بر دو قطب افق و نقطه مسؤوضه فلک گذرد و بعضی گویند دایره‌ای است که از نقطه مسامت گذرد و دایره‌ای که از نقطه مسامت گذرد و دایره‌ای که از نقطه مسامت گذرد و دایره‌ای

فصل هشتم فهوفی الظل وعالم کمن عبد الشمس فهو ظل وجمع فی اضافته الی آخره وحدیث در کتاب دره الغواص
کرخوان گفت جلست فی الشجر یعنی فی الظل الشجر بلکه باید گفت فی ظل الشجر و بدان که ظل ما عند زوال الشمس منحصر است
جانب المقابل و ممتد ظل بسیار است و بعضی ایراد کرده اند که ظل روشنی است شود و سطوح اجسام از مقابله
مضیء نیزه چون روشنی که در روی زمین باشد چه از غروب آفتاب چه روشنی مذکور از روشنی که باشد آفتاب
مقابل آفتاب واقع شده و از آفتاب روشن شده و بین نقطه بر شعاع قرار گرفته در روی زمین باشد و هم ظل باشد و ظل
باشد جسم در این مقام مراد نیست و بعضی در حقیقه ظل گفته اند که ظل عدم روشنی معین است از جسمی که ظل
روشنی او چون مانعی بوده و آن اجرام نباشد و ظل بین آفتاب است و ظل بین آفتاب نوزده گویند که ظل خط است
و ظل با جسم در مباحث حسوف و شفق مستعمل است و ارباب صناعت گویند که ظل خط است تخیل
و اطراف سطحی که مقابل آفتاب بر آن عمود باشد میان فاصل مقابل و طرف خط شعاعی که بر راس مقابل گذرد
و بعضی نقطه گفته اند که مرکز مدور که مرکز تیرد مقابل در یک سطح باشند و مراد بمقابل ظل عمود است
که قایم بود بر سطحی که از آن ظل بوده و عمود چون خطیست تا آخر غیر قایم خواهد بود و اغلب اوقات
این جسم بشکل مخروط بوده و سند بر قایم در نخصوص عمود مذکور بهم آن قرار خط باشد و ظل آن
جسم مقابل گویند آنرا که از خط شعاع مرتفع گردد باین راس ظل و راس مقابل بود و آنرا مقطع ظل
گویند ظل عبارت از فصل مشترک باشد میان دایره ارتفاع و سطحی که مقابل بر آن قایم است و بعضی
بر این وجه تعریف کرده اند که ظل آن مقطع است که ظل غیر شاهد گفته اند که این تعریف مستقیم نیست و بعضی
جواب گفته اند که ظل هر مقابل را شاهد است چه هیچ مقابل از کره ارض بیرون نیست و بعضی
گفته اند که ظل از شعاع قرص اصل منعکس میشود و متناقص میگردد و آن سطحی که مقابل بر آن قایم است اگر
بهر یک از سطح افق و سطح دایره ارتفاع برزخ و لازم نیاید از ظل اول که بنده بجهة آنکه در اول زمان طلوع نیز چنین خواهد بود
و ظل معکوس و منکوس نیز گویند بجهة آنکه راس آن بانب پیش مرکز عالم و ظل منکب نیز گویند
بجهة انکباب آن بر سطح دایره افق و مقابل ظل اول صوانی افق است و بر طریق از سطح مذکور قایم خواهد بود
که هواجه نیز بگوید و این سطح ثابت نخواهد بود بلکه باید متحرک باشد چون قوس که دایره که نیز چنین گوید که گفته و ایجاد سطح دایره
ارتفاع قایم بگیرد و اگر آن سطح که مقابل بر آن قایم است سطح افق باشد تا صوانی دایره افق آن را ظل نامند و ظل
مسنوی گویند مقابل آن باطل اول ظل معکوس و هموار ظل مبسوط گویند نیز باطل اول بر سطح مبسوط
افق و بعضی ظل مسنوی را ظل اول گویند نیز بگویند و مطلوع نیز همین طور است و آنست معلوم و مکشف اصطلاح اول
مشهور است و در بعضی طلوع نیز ظل اول معدوم است شده ظل نامند و منها بنه ظل و تراید ارتفاع نیز ظل اول تنزیل شود

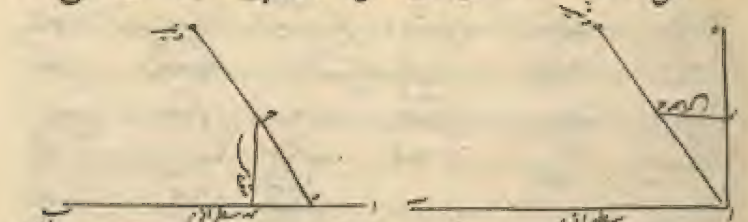

ظل ثانی باشد ناقص و چون نیز نهایت ارتفاع صیر ظل ثانی باشد مستقیم گردد و اول از نهایت ظل بود و اسبق در صیر نیست
که نهایت ارتفاع نیز تواند بود چه بسا شود که اگر کمتر از ظل نهایت ارتفاع نیز ظل ثانی باشد صعب مستقیم شود و ظل ثانی باشد
شده زوال گویند و صورت ظل اول و ظل ثانی بنا بر چیزیست که در بین او شکل آب سطح نمود و شکل

سطح افق

در شکل اول است سطح افق سطح که قایم است بر سطح افق و ارتفاع و نیز گویند مقابل ظل
ظل و ظل ظل و در شکل ثانی سطح افق ظل نیز
خط ظل و چه از تقدیم این مقدمات معلوم می شود که مراد از ظل نصف النهار ظل اول است هر جا که آفتاب
نهایت ارتفاع صیر بیچ در دایره نصف النهار بشرط آنکه نیست آن راس برسد که راس ظل مذکور نهایت
گردشت صعب مستقیم خواهد بود و قاعده نصب کردن مقابل چنان است که اول سطح ارض را هموار نهایت
بود چنانکه آب بر وی بزند آنگاه جوانب سطح چنان کند تا اگر چیزی بر آن گذارند آن جسم مصور
ایستد و بجهة تسویه زمین الی ساعت مشت مناسب است و آنرا که نیاز گویند و اغلب که نیاز نجوب
باشد و بعضی گفته اند که جوب دوساق آن باید که بوزن برابر باشد و الا مقصود حاصل نشود و بعضی زاویه
مشت را قایمه باید و اجماعی در همین مقام دخل ندارد بلکه بجهة امتحان بزند لابد عالم است و بهر نصب نیز مشت
قاعده آن مشت نشاید بلکه باین نوع که سطح ظاهر قاعده را خطی تخمین نمایند که عمود بود بر جانب مقابل
از آن سطح و راس سطح مشاقولی آویزند و آن ضلع مشت از جسمی که رسیده باشد بخطی و آن خط
بجهة ظل ثانی عمود باشد بر سطح افق بجهة معلوم شده که اتصال باید بطبع بر مرکز عالم بر تحت خط مرکوز
ایستاده بر سطح افق و همواری سطح زمین را باین مشت چنان امتحان نمایند که این مشت را بهر طرف که
گردانند مشاقول باید که بر آن نشاند اگر بر نشاند کوتاه باشد و اولا انست که اول سطح
مستوی را مسطح کنند بر وجه مرقوم گذارند باین نوع که دو سطح مسطره راست دارند و دو طرف او دو طرف آن
تا تمام سطح مسطره راس ارض شود و فرجه نماند و چیزی باید برابر بنهند بعد از آن قاعده مشت را بر سطح
فوقانی مسطره گذارند و مسطره را بر روی زمین بگردانند و هر طرف که خط مشاقول میل کند آن جانب

کره نجار پس البته از کره نجار داخل مخروط ظل باشد شعاع شمس بآن رسد و منظم بود و محیط اکثر قطعه
از مخروط ظل بعضی از کره نجار کره هیئت مستقیم است از شعاع شمس و محیط است بر سیر قطعه نجار مواجه
صاحب علیم القوی و القوی کره شعاع شمس بآن بتمامی رسد چنانچه گفته شد پس چون مرکز شمس در وقت الارض
بر دایره نصف النهار باشد راس مخروط ظل بر فوق الارض بدایره نصف النهار باشد اگر شمس در جهت
قدم باشد راس مخروط ظل در جهت راس باشد و اگر بجانب جنوب باشد راس
مخروط میانه خط شمال و جنوب راس باشد و اگر بجانب جنوب میل کند نوک راس خطوط شمس و ارتفاع
راس مخروط همیشه برابر باشد و چون مرکز شمس در تحت الارض از دایره نصف النهار مغارب
کره در وسی مشرق گذارد راس مخروط میزان از دایره نصف النهار فوق الارض مرایت کرده بسمت مغرب
میل نماید و در رفته رفته شمس بمشرق و راس مخروط بمغرب نزدیک شود پس از ب الی ج مسافت
ظل بصر جایی است که بآن شمس است از میزان در سی از شعاع محیط مخروط ظل بصر از خط بنجایه مستقیم
محیط باین مخروط آن باشد که اقرب بود بصر و اگر چهار مسئله بیان ابن هیثم در سی و سیم مطلب
نشده لیکن چون این مبحث از مباحث بصر مباحث است و کمال فائده دارد اظهار میشود گوئیم چون
سطح مستوی بجسم مدور نماید مرکز جرم شمس و مرکز جرم ارض و کهم مخروط جانبها همه بر خط مستقیم
واقعند در حالتی که مرکز جرم شمس بر نصف النهار تحت الارض باشد و بایه که این سطح محدد باشد بین
الفاقین مشتمل حادث شود حادثه قرد لامشاوی الساقین که قاعده آن بر افق باشد و ساقین آن
بر سطح مخروط و بجهه بیان این مطلب گوئیم که حدود مثلث جانبه دو خط اند بر این حساب گفته شد که چون
سطح مستوی بسهم مخروط گذرد و مرکز قاعده آن مثلث حادث میشود و الفاقین ساقین بجهه گوئیم بیان آنکه
بعد راس مخروط از سمت الراس بقدر بعد مرکز جرم ارض است از سمت قدم و الفاقین زاویه
انصاف لبل ظاهر است چه این مثلث از خط سهم مخروط منقسم میشود بدو مثلث که بر یک ضلع مشترکند
منتهی و آن اهم است و زاویه میان آن هر دو قاعده اند پس زاویتین ساقین مثلث اعظم قائمه منفرجه
خواهد بود چنانچه در اصول مبرهن است که در مثلث مستقیم الاضلاع یک زاویه یا منفرجه قائمه و منفرجه خواهد
بود و اما زاویه راس بدانچه در اصول مبین است که زاویه بسوی ضلع اطول در مثلث اعظم است
از زاویه بسوی ضلع اصغر و چون بیان کردیم که ساقین این مثلث که مماس سطح مخروط است ممتد است
از مرکز ارض تا فلک زهره و قاعده قطر ارض است بلکه از ان اصغر پس هر ضلعین ساقین
بدرجات اعظم بیشتر از قاعده پس زاویه راس بدرجات اعظم بیشتر از زاویتین ساقین بود

نماند که بعضی زاویه بیان شکل این مثلث را در بعضی حالات حاده فرض کرده اند و علامه در نهایه و محقق شارح
و محقق چغمینی در شرح چغمینی گفته اند که این بعضی در صور ما نوادر است و گفته اند که ضلع قاعده مثلث بعضی قطر
ارض حسی متوسط باشد که مثلث و جانبین نسبت بکدیگر چون راس از نصف النهار فوق الارض بطرف
مغرب حرکت نماید زاویه بسوی قاعده حاده شود و زاویه عزبا فراخ گردد تا بقدر قائمه شود و در
رفته منفرجه گردد و لا محقق تردد بیان این مثلث در بعضی حالات حاده است و مثلثی که زاویه بسوی آن رفته رفته
کوچکتر و زاویه عزبا بزرگتر میشود و بعضی از مبتدیان مثلث است و بهر تقدیر بعضی زاویه عزبا حاده است
و نقصانه مطلب بامداد و اقرب از ضلع شرقی بضلعی که بآفتاب و نامطلوب است موقع طلوع
که از بصر ناظر بمبدء ضلع اخراج شده باشد نه موضع انصاف این ضلع بامن راوی حالتی که آفتاب در
خط نصف النهار تحت الارض باشد و بجهه بیان این مطلب نماید که ر ج م ط کره ارض است بر

دور اول قرص زاویه ا ج ب سهم ه ا د وجون قرص ظل میل بمغرب نماید زاویه ه ا د احد شود ازین زاویه ب ا د و زاویه ب ا ه روبی از دو باکذارد و ه موضع ناظر است و ه ظهور و خارج بر ضلع شرقی پس زاویه ه ا د نماید باسنر و زاویه ا ه د حاده و ازان اصغر پس ضلع ه د از ضلع ه ا د و از ضلع ا د باسنر بیصر و نکته قرب اول د سر سنر شود کر موضع ظهور است نه کر موضع ظاهر آن ضلع را با افق چیز دو پوشیده نماند کر قطعه ج ه د از کره بخار نام مستقیم است بنوز شمس پس از ضلع ا ه د از مثلث مذکور همین ضلع شرقی ابخره در نفس کره بخار است و در جایکر کره بخار کسیف و غلیظ است بنور شمس مستنیر است نهایه ابخره بموضع ناظر اقرب است اصدق رویه است و کسر موضع ظهور است و حوالی کسر از فوق و تحت وجون موضع ظهور و بیاید قرب بنظر آید فوق و تحت آن براستقامت ضلع مثلث نیز بنظر آید و از دو طرف آن موضع هر چند دور تر باسنر از ان نسبت بآن ظلم نماید و کر نکته بعد از نظر دانسته نشود و جدا نکته بطریق خطی مستقیم نماید فوق افق براستقامت آن ضلع و هر چه نزدیک با افق باسنر مظلم نماید نکته دوری از موضع بصر هر چند دور تر باسنر از ان مستنیر باسنر و ضلع آن خط نیز قدری عالی بنظر آید چه خطوط ظاهر چه از بصر کر بطرفین موضع ظهور بر پایین و بیاید آن خطوط واقع شود و هر کدام در طول نزدیک باسنر بخط ظهور موضع آن بنظر آید و لیکن قفا و طول با تجوز معتدبه باسنر موضع آن نکته نبود بنظر نیاید و مظلم نماید هر چند مستنیر باسنر و نفس الامر فوقی نماند کر افتد پس در شکل فاتک از کتاب مناظر بیان کرده کر هر مبصر مرئی را افقی است از جهت کر چون ازان کذرد و دیده فتیله پس هر سبب موانع کر خطوط خارجه از بصر و واقعه بر کره بخار در افتاده نهر کدام بآن نماید بنظر آید و آنچه ازان کذشته مرئی نشود و با کذشته و نفس الامر مستنیر است و چون اصل این است کر زاویه انعطاف کاسف است ضوء از دور ا آن ظاهر نشود و در آن وقت و غلظ بود ا مذکور و بعد از بصر عدم رویت ضوء حوالی افق مشود و در سه هوا موضع ظهور و مذکور و قرب بصر موجب رویت میکردد و دیدن خطوط مستنیر مرئی را صبح اول کویند چه اول مرئی شود و صبح کاذب کویند اکر صادق بود اما بسبب کر هوا بالیف افق مستنیر نماید بر طرف افق آفتاب نزدیک ازان دور است پس کواکب و ثوابت خوانکاذب است و ذنب الرجا نیز کویند چه دنبه دم کرک بچه و قوت استطاله و نکته ضوء در اطراف آنست نه در اصل آن جانور دم کرک را بصر مرئی میشود از نزدیک بدان و صبح مستطیل نیز کویند چه استطاله و جوان آفتاب نزدیک افق شود و بواسطه ضیا مستطیل کردد و افق نورانی شده آن ضیا عریض کرده و لحظه لحظه نورزیاده شود ظاهر کرده و صبح صادق

شود و ضیا مستطیل صبح اول در جنب نور و ضیا صبح صادق محو و مضمحل کرده و جانبه ضوء جراغ نشیب در حالت لمعان مشاعل منظور از نظر محو شود و نکر نمیدهم مرئی شود یا نشود و از اصبح صادق بجهت نکته کر اصدق است از ضیا اول پس ضیا صادق است در وجوب صبح بودن و مستطیل بودن نشان دادن و صبح کاذبه نکته کر چه آن بسبب صبح اولست پس اول صبح یا ضیا مستطیل است پس یا ضیا عریض مستطیل پس صبح و ضیا مستطیل پس صبح کاذب است پس صبح صادق است پس شمس اول صبح است پس یا ضیا مستطیل پس یا ضیا مستطیل سبب قوی نکته کر بر وقوع شفق شود پس صبح و شفق هر شکل شد نهند و در وضع مقابل چه به اول غروب شمس چون به آخر طلوع فجر است و بر عکس و اختلاف لون شفق و ضیا صبح بسبب اختلاف کیفیه هوا است چه ان بخارات در جانب مشرق مایل بسفیدی و صفا باشد کر شب کسب نظر به کرده و نزدیک قبل و در جانب مغرب مایل بصفرة است چه کرد و غبار و دخانها از هوا دور و زدوده شده و جسم کثیف هر چند مایل صفا باشد باسنر قبول ضوء نپذیرد و منکسر نکند و شعاعی کر از ان منعکس شود اندک است از شعاعی کر از هوا صاف منعکس شود و نجم و در صدر حساب معلوم شده کر چون انحطاط افق در تحت افقی بیاید کر اول صبح بیرون صبح اول و آخر شفق بیرون بنظر آید بهمه و در چه خواهد بود و پس هر بلاد و جنوبیه و نحالیه کر عروض انها جهل و تحت و چه و نصف باسنر آخر شفق با اول صبح کاذب متصل است و چنانچه کر در یکی از منطقتین بیرون باسنر و در بلاد و نحالیه اکر در منقلب صیفی باسنر و در بلاد و جنوبیه اکر در منقلب شتوی باسنر و در بلاد نهار جهل و یکدیکر چه و نصف خواهد بود و همین مقدار انحطاط معتدل النهار است از افق در چه و نقطه ظاهر بر افق فوقانی و دایره نصف النهار سبب معتدل نقطه شمال پس هر کاه آفتاب در بلاد نحالیه بر نقطه انقلاب صیفی باسنر در نصف النهل انحطاطش از افق بیست و چهار درجه خواهد بود چه میل کلی چنین است و بسبب آخر شفق و اول صبح هم متصل است خواهند بود و در بلاد جنوبیه نیز از دو قوس کر آفتاب با نقطه شتوی طی کرده در نصف النهار سبب معتدل نقطه شمال پس هر کاه آفتاب در بلاد نحالیه بر نقطه انقلاب شتوی باسنر و در بلاد جنوبیه بر نقطه انقلاب صیفی باسنر و در بلاد معتدله بر نقطه اعتدال باسنر و در نصف النهار سبب معتدل نقطه شمال پس هر کاه آفتاب در بلاد نحالیه بر نقطه اعتدال باسنر و در بلاد جنوبیه بر نقطه اعتدال باسنر و در بلاد معتدله بر نقطه انقلاب صیفی باسنر و

ازان را کوکب با هر دو ساعتی از ثبت نمایند در فرقی یک درجه و یکی دقیقه و مراد ما ساعات صحیح زمانی
ابتدا اطلوع صبح صادق است و طلوع آفتاب و مراد ما ساعات شفق زمان ما بین ابتدا غروب آفتاب
و غروب آخر شفق اما موقت اند و وجوب صلوات اوقات فضیلت آن بر رسیده باشد
که موافق شرعه مقدسه مطهره باشد الف الف تحیه کرانمایه بداد و معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
آنحضرت و جمع و معدل صدق و منبع علم و باعث انتظام سلسله وجود و مفترض الطاعه لعباد ان زنوده اند و ما
اعلام و مجتهدین کرام فرموده اند که احوط در نماز صبح آنست که مابین طلوع فجر
و طلوع آفتاب نماز صبح طلوع فجر مستطیر است یعنی سپیدی طلوع صبح صادق چنانچه از ایشان علیهم السلام
روایت کرده اند وقت نماز صبح فرموده اند که حین یعرض الخیط الابیض یعنی که کاذب نهر شود او سواد اللون بشری موضوع است در عراق
و در اراضی پاس نهر الفت و انجمن مجمع مذهب اهل اسلام است و وقت آن ممتد است و وقت آن ممتد است و وقت آن ممتد است
شمس طلوع نماید پس اول وقت نماز صبح اول طلوع صبح صادق است و آخر آن اول طلوع آفتاب و هر چند که
باول صبح ادای نماز نماید افضل است و انتهای وقت فضیلت آنوقتی که صبح مشتبه شود یعنی ناظر را از جانب مشرق
تا وقت نماز ظهر زوال شدن مرکز جرم آفتاب است از دایره نصف النهار فوق الارض یا تحت ان
اسلام و طریق معرفت آن باشکال مختلف مرسوم شود یکی رسم دایره هندیه است و اخراج خط نصف النهار و طریق
رسم دایره مذکوره چنانست که در کتب نجوم مبسوط است اخذ ارتفاع را بین را خواه باید نمود و مقیاس مرخط
الشکل چنانچه بیان شد نصب باید کرد و باید که طول مقیاس بقدر آنچه از راس سمت کرد ظل اول قبل از نصف النهار
داخل دایره مشود و علامت خیال چنان جاری شده که مقیاس را اگر در زمستان نصف نماید بقدر ربع دایره
باشد و در تابستان بقدر ثلث پس در اول روز سایه مقیاس بیرون دایره بود و تزاید انقطاع
نماید تا داخل دایره مشود و آن قبل الظهر باشد چون راس ظل مقیاس بمحیط دایره ماسه بر نقطه
تقاطع راس آن با محیط دایره نشانه نماید آن نشان در جانب غربی بود و بعد از نصف النهار نیز
بتزاید ارتفاع ظل زیاد کرده باز راس مرخط از داخل دایره بمحیط رسد و وقت نیز نشانه نماید
دانشان اول را مدخل ظل نشان نامند راخراج ظل خوانند و فرق میان آن دو نشان است تقصیف
نماید بانیم کرمیان طرفین آن نشان بخط مستقیم وصل نماید و از منصف آن خط مستقیم عمود
برآن خط اخراج نماید بمثابه آن عمود و نوس منصف آن بعد و او یا آنست که بیک سر پرکار بر
یک نشان گذارند و سر دیگر را بر نشان دایره رسم نمایند پس سر پرکار بر نشان دیگر گذارند
و همچنان بعد دایره رسم نمایند این دو دایره بعد و نقطه تقاطع نماید میان آن دو نقطه را بخط مستقیم وصل نمایند

نقطه تقاطع این خط و نوس مذکور منصف بود و از مرکز بمنصف خطی اخراج نماید آن خط نصف النهار است
و از مرکز عمود بر خط نصف النهار اخراج نماید و از دو طرف بمحیط دایره وصل نماید آن خط مشرق و مغرب
مستوی است و سطح ایستاده بدایره هندیه موازی است با سطح افق و محیط آن موازی یکدیگر از منطقه است الی آخر
راس دایره مابین دو خط مذکور بمقیاس مشاور میشود و اینست طریق رسم دایره هندیه و بوشیده نماناد که جون
آفتاب بمرکز خاصه خود منحرک است ولکن نا برداشت معتدل مرئی ناشد پس در وقت دخول ظل بمدار است
که باسمت رؤوس حرکت ظل آن مدار نخواهد بود از جهت آنکه گفته اند که دلیل آنست که در وقت دخول ظل
وقتی معلوم نماید که آفتاب در یکی از انقلابین باشد چه اختلاف میل آفتاب در انقلابات محسوس نشود چه حرکت آفتاب در حوالی اعتدالین اسرع است تا در حوالی انقلابین چنانچه در دخول خود
میزان است و اگر در نصف النهار آن روز حقیقه در یکی از انقلابین باشد مطلقا اختلاف در میل
واقع نشود و بعضی گفته اند که باید در اول و آخر روز منظور بود جهة اول آنکه طرف ظل در وقت ظهر نشان
بجهة نصف صیف و بشتاء است دوم آنکه بر حسب از نصف النهار دور تر باشد میل محسوس تر بود و بعضی
گفته اند که باید در انقلاب صیفی بود چه در آن وقت هوا صافی تر بود و ظل کوتاه تر و عوارض سماوی کمتر واقع
ظل بر دکمه و بهر نقطه بر چون خط نصف النهار بر دست آمد ملاحظه ظل بمقیاس نماید وقتی که راس ظل
بخط نصف النهار رسد آفتاب بر دایره نصف النهار باشد و چون ابتدا اخراج خط باید از آن خط
وقت زوال باشد و بعضی از فقهای مذهب سلام الله علیه گفته اند که ابتدا بوازی آنچه امتداد
ظل الظلیل شیخ جمال الدین معتمد حلی در کتاب منهی المطلب خلاصه المذهب مذکور شده و ما بر دایره
هندیه بیان فرموده و بتقیید چون آفتاب در نقطه سمت کرد او شیخ ۱۵ قدر خام المجتهدین مهنا الدین محمد
الحلی طاب ثراه در کتاب مسترشد حبل المتین بعد از ایراد تحقیق علامه فرموده اند که حکم بوقوع
زوال کردن در حالة ابتدا اخراج ظل از خط نصف النهار در صورتی نوانند بود که رسم دایره هندیه
وقتی بوده که ظل صاعد باشد یعنی از اول جدی تا اول سرطان که انحطاط باشد یعنی از اول حمل تا اول جدی
پس در اثنای آن حکم بزوال نتوان کرد مگر بعد از گذشتن وقت صلاة و حایز نیست مبادرة بخاز در اثنای
خروج در اثنای رجوع میل آفتاب چنانچه مذکور شد و فرموده اند که حکم بزوال در هر دو صورت غیر مستقیم است
مگر باید که تخصیص دهند بصورتی که ظل نامکه نزول کرده نشناسد عمل در یکی از انقلابین باشد نوعی از
تقریب حاصل نماید و اگر چه اخیا طرد مستحب است که شیخ فرموده اند لیکن قول علامه نیز صواب است چه
میل آفتاب در دایره هندیه در محمد سیر زیاده در انیقه در زمان که میان خروج و دخول ظل است که حکم

وقت ظهر قرار داده اند چون آفتاب بدایرهٔ نصف النهار رسد و در عراق عرب بر حاجب ایمن گردند چون مستقیل قبله باشد و خلاصهٔ کلام آنکه ابتدای وقت وجوب نماز ظهر زوال شمس است و اول فضیلهٔ نماز ظهر آنست که از زوال بقدر چهار اقدام نافلهٔ ظهر گزارده و الا اول زوال و آخر وقت فضیلهٔ نماز ظهر آنست که ربع ظل شاخص شود و آخر وقت نماز ظهر آنگاه است که ظل غروب آفتاب بقدر گزاردن نماز ظهر باقی مانده باشد بر قول مشهور و اول وقت عصر آنست که از زوال بقدر گزاردن چهار رکعت نماز ظهر گذشته باشد و اول فضیلهٔ وقت عصر آنست که نافلهٔ ظهر و نافلهٔ عصر بعد از زوال گزارد و بعد از زوال و آخر فضیلهٔ وقت عصر آنست که ربع دوم بر ربع شاخص شود و آخر وقت عصر غروب آفتاب است بدو شرط که مطلب ظل بسیار شاخص شود یا قدم یا بیشتر شود بعد از زوال است بجز ظلی که بعد از زوال حادث میشود و وقت نافلهٔ ظهر از زوال است تا آنگاه که دو قدم شود بعد از سوی شاخص و وقت نافلهٔ عصر تا آنگاه که چهار قدم شود بعد از سوی شاخص و وقت نافلهٔ عصر تا آنگاه که ربع سوم شاخص شود و بعضی چهار سوم از آن گذرد و بعضی وقت نوافل ظهر و عصر را ممتد دانسته اند با بتدا وقت فضیلهٔ فریضتین و ابتدا وقت مغرب عند اصحابنا استتار قرص است و ذهاب حمره مشرقیه بحدود و ابتدا نماز خفتن وقتی است که بعد از گزاردن نماز شام از مغرب بحمره مشرقیه بگذرد و انگاه وقت

بزوال شمس یعنی آن شوان کرد چنانچه بر خط نصف اللیل ظاهر است و دیگر بر اخراج خط نصف النهار است که چون آفتاب نزدیک بافق باشد نه نزدیک نصف النهار چه در حوالی نصف النهار ارتفاع آفتاب خوب مشخص نمیشود و محل استثناء است که این شرط باشد باعتبار بس در اغلب شانو یا باید بعضی که خط شاخول بطبع خود راست باشد و حرکت نکند و ظل آن بر ارض ایستاده باشد و حایلی که ارض را مستور کرده باشد کناره بر آن ظل مسطره که استاده باشد او آن خط بگذشته و باآن صحیح ارتفاع آفتاب بگیرند و از آن ارتفاع سمت معلوم نمایند چه سمت را که جنوبی است یا شمالی بدانند بس بدان خط ظل از طرف شاخول است در جهه سمت بعد از سمت شمالی باشد و در جهه شمال اگر جنوبی باشد در جهه جنوب زاویه بهمان مقدار رسم کنند یک ضلع آن زاویه که با خط شاخول است بر آن زاویه بمنبسط خط اعتدال مرور کرده بر اخراج خط نصف النهار برود و چون مرکز قاعده مهیا باشد ربع دایره بنقطه تقاطع خط اعتدال و خط نصف النهار منقسم و ضع نمایند مطلب حاصل شود و خوض نماید که بعد از مطلب چیزی از صعوبت نیست چه اگر سمت را از ارتفاع معلوم نموده باشد و بعد از آن زاویه بقدر آن خط رسم نموده باشد و اسهل آنست که چون خط ظل را چنانکه گذشت اخراج نمایند بر بعض مواضع ارتفاع و جهه سمت در ساعاتی قرار داده اند که بعد از نصف آن خط دایره بزرگ رسم نمایند و آن دایره را بسه قسم منقسم نمایند پس از نقطه تقاطع منبسط آن دایره با آن خط در جهه جنوب اگر سمت جنوبی باشد بمقدار تمام سمت بگذرند در جهه مشرق اگر سمت شرقی باشد باندازه سمت شرقی باشد آنگاه بمرکز از آن خط بگذرانند و دایره کشند آنگاه خط نصف النهار بود و اگر آفتاب بدست چپ خط ظل خط مشرق و مغرب باشد علوی که بر آن اخراج نمایند خط نصف النهار بود و اگر بجانب بود و بعین خود در جهه باشد خط ظل خط نصف النهار بود و از این سهل آنست که در اول روز ظل شاخول بر ارض موزون معلوم کرده باشند او آن خط بگذشته و ارتفاع در حالت وقوف گرفته مرتفع بشمرند و بعد از نصف النهار چون ارتفاع آفتاب بهمان مقدار خود بمرتفع ظل شاخول را بر استقامه خط ظل معلوم نمایند اگر آن خطین بر استقامه بهم باشند خط مشرق و مغرب بود و اگر بیکدیگر بر دیگری عمود باشد خط نصف النهار و آن نگاه دارند زاویه بمنبسط خود آنها مساوی بود و آن زاویه را بنصف نمایند بایں نوع از محل تقاطع بمحل خط را بجهت نشان نمایند و آنرا خط کرده را بهمان مقدار نشان کرده و بعین الصورتین را بانگشت مستقیم وصل کرده از منتصف آن خطی بزاویه مذکوره گذشتند آن خط نصف النهار باشد و صورت آنرا بدین نمط قول در هر دو صورت چنین است که رسم شده و چون از نصف النهار رضوان الله علیهم علامات آنکه

مشترک ناکفاده که بعد کذاردن جهار رکوع مغرب شب ماند وان آخر وقت نماز مغرب است اما نصف
لیل آخر وقت نماز عشا و آخر فضیلت نماز شام و باب حجره موجود است و اول فضیلت نماز عشا اول
و باب حجره موجود و آخر فضیلت آن تا ثلث اول شب است و این بر قول مشهور است و مذکور افتاده
واقع شده و کذا در کتب احکام شرعیه مسطور است و در قدیم نامه بعد از بعد و قبل صبح و شفق بعد و قبل
دیگر یاد نشده و در انجا باز اهر روز از طلوع آفتاب و در حاله فضیله

و چون در مرقومات سابقه ذکر صبح و فجر و شفق و ساعات و اوقات لازمه مذکور و معلوم ارباب
فایده ناظر فیه نماید که عرب هر شب از نهار و لیل را بدوازده ساعت قسمت نمایند و بر یک و ناصبح
لاساعات نهار ۱ شروق ۲ بکور ۳ غدو ۴ ضحی ۵ باجره ۶ ظهیره ۷ رواح ۸ عصر ۹ قصر ۱۰
اصیل ۱۱ عشر ۱۲ غروب لاساعات لیل ۱ شفق ۲ غسق ۳ عتمه ۴ سدف ۵ جهر ۶ بزغه
۷ بهره ۸ سحر ۹ فجر ۱۰ صبح ۱۱ اصباح اما شروق بضم شین مصدر شرقت الشمس است و وقت
شروق ابتدا لمعان آنست اما بکور بکور بضمین اسم است بکر الشی بکورا ای اسرع ای وقت کان
و بکور بضمین اسم است در اول روز خاصه است و این چنین گویند که ابکار بضمین اسم است هر وقت باشد و در
قاموس گوید که البکرة الغدوة کالبکر محرکة و اسمها الابکار و بکر الیه و علیه وقته و بکر ابکورا و بکر ابکارا
و هی سنة و اما ضحی بعد از ضحوه الیه ای وقت کان و بکور بضمین منقول است و جمع بکره و بکر است چون عذر و
عذره و جوهری در صحاح گفته که قول الله تعالی بالعشی والابکار و جعل الابکار و هو فعل حال علی الوقت
و هو البکر کما یقال بالغدو والاصال اما غدو غدو مابین صلوة غداة و طلوع شمس و جمع آن غدو بضمین
اصل است و بعد از آن در هر ذاب و انطلاق استعمال کرده اند هر وقت باشد و غدوات صوت
بضمین جمع سنت و آنست در لغة عرب مؤنث است و صاحب مصباح المنیر از ابن سیده نباید رد و اب کرد
که مذکر آنرا استعمال نموده و اگر کسی آنرا بمعنی اول نهار حمل نماید جایز است و کر بضمین و جمع آن غدوات است
و در بعضی مواد فاضله ثانی و در صحاح تفریح سنده که غدوة و تغیض رواح است و در قاموس مسطور است
که الغدوة بالضم البکرة او مابین صلوة الفجر و طلوع الشمس کالغداة و الغدیه و الجمع مقدرات و غدیات و غدالا

و لا یقال عند الا مع الالف با اما ضحی ضحی بعد و فتح شاد استعمال او نهار است و آنرا بعضی از علماء عربیت مذکر
گویند اسم وقت است و ضحوه مثل آنست و در قاموس مذکور است که ضحی و ضحیه بمعنی آنست انتفاع
نهار است و ضحی بیش از دست و در صحاح مسطور است که ضحی ارتفاع نهار بعد طلوع شمس است و بعد از آن
ضحی است تا آن وقتی که شروق شمس است و بعد از ان ضحی گذشته و آنرا ضحوه نیز گویند و آنرا ضحوه
ارتفاع نهار و اسم است و ضحی بعد غداة است پس ناکول جایز است اما باجره باجر و باجر و نصف النهار بزنده
استعمال او خوانده است و در قاموس مسطور است که باجر و باجر و باجر و باجره نصف النهار یا نزدیک
زوال شمس یا ظهر یا از زوال تا عصر و در مصباح المنیر نیز هست که باجر نصف النهار است و در تلفظ عامه
آنرا ظهیره ظهر بعد زوال است و صاحب ظهر از آن ماخوذ است و ظهیره و باجره است و در قاموس گوید که
الظهیره ساعة الزوال و الظهیر بعد انتصاف النهار و آنرا ذکر کرده و در مصباح المنیر مسطور است که
الظهر بالضم الصلوة مؤنثة فیقال و قعت صلوة الظهر و مستعمل است اضافه و بکر از آنرا ذکر کرده اند که
ساعة الزوال و الذکر یعنی بعد وقت و الحین چنانچه مر بذا ناکل الصلوة اما رواح جوهری در صحاح گفته
که رواح نقیض صباح است و آنرا اسم وقت میانه زوال شمس است تا شب و کذا مصدر راح یروح اذا
سار اشتر و آنرا نقیض غدا یغدو اذا غدا گفته است و در قاموس مسطور است که رواح عشی است بعد از زوال
تا لیل و در مصباح المنیر مذکور است که راح یروح رواحا و تروح بمعنی غدا است و بمعنی رجع و غدا النهار و راح
نهار بعد ابتدا نهار و رجوع نهار مفسر کرده و گفته بعضی گمان کرده اند که رواح بمعنی با شد قرار داده نهار و غدا
بجهة رواح و غدو نزد عرب مستعمل شده و در تعبیر هر وقت که بخواهند از شب و روز و ابتدا نهار مستعمل کرده
گذارند رواح الغدو و هو مستعمل از زوال الی اللیل اما عصر عصر اسم صلوة است و جون اسم صلوة بکثرت مستعمل
و جون اسم صلوة بنابر ذکر موقت مستعمل شده و جمع آن العصر و عصور است و عصر و عصر بضمتین
و عصر و عصر گویند و عصران خطاب است تثنیه عشی را گویند و لیل و نهار را نیز عصران گویند و گاه باشد که صلوة
فجر و عصر را عصر نیز گویند و در قاموس مسطور است که عصر و عصر و عصر و عصر بضمتین اسم
جمع العصر است و اعصار و عصور و عصر و عصر شب و روز است و عشی است تا آخر از شمس و غداة
اما قصر قصر ظلام اخذ و ظلام است و بجز مقصوره و جمع آنرا مقاصر است و قصر العشی بضم قصر نصف النهار
اذا است و بقال اتکم قصر العشی یا اما اصیل اصل وقت بعد عصر است تا مغرب و جمع آن اصل
و آصال و اصایل و اصلان اما عشر عشر وقتیه از صلوة مغرب است تا مغرب و عشا بعد و گاه باشد که عشا
عشی است و در صحاح مذکور است که بعضی گمان کرده اند که عشر از زوال شمس است تا طلوع فجر و صاحب مصباح

معصور صح

از امبر انار بر کلمه یکره و در عشیه بوقت استعمال میشود و در کلام عرب در گاه و در گداه استعمال میشود و جمع عشیه واجد است و جمع آن عشایا بکسر و فتح اول ظلام لیل است **اما اطوه** مصدر و غروب الشمس تغرب افول و با بی مراد غروب شمس است **اما طفل** بضمه ضو شمس است و جمعه آن اطفال بفتحه و جوهری از فعیل روایت کرده که شفق حمره است از غروب شمس تا وقت عشا آخره پس شفق و بیاض شفق ابیض تا نصف لیل و از بیاض شفق روایت کرده و شفق حمره است **اما عشق** اول ظلمه شب است و شب را غاسق میگویند بعد از غروب شفق و غاسق نزد اکثر بندگان الفاموس **اما عشه** وقت عشا است و خلیل روایت کرده و اند که عشه قبل اول لیل است بعد از عشیه بشفق و در مصباح منیر است عشه اللیل بعد عشیه بشفق تا آخر ثلث اول **اما استفه** جوهری گفته که سفوفه مدوده در لغه گذشته ظلمه و در لغه فزاری ضو ظلمه جون وقت طلوع فجر تا اسفار و گویند اسدف اذا اظلم و مسدف صبح است و ابنال صبح و مسدف الصبح ابنا و اضداد است **اما جهمه** جهمه و جهمه اول تاخیر لیل است بابتدیه سواد شب **اما زلفه** زلفه پاره ایست از شب و جمع آن زلف زلفات است و در قاموس آمده که زلف ساعات اللیل الواحده و سمی النهار ساعه آخذه و سمی اللیل **اما هزیعه** جوهری گفته هزیعه اللیل والواحد والقاموس وسطه و در قاموس است که ابهار اللیل انتصف او ثلثه ظلمه او ذهبت عامه و جمع آن اهزعه و هزع **اما سحر** بفتحتین اند کی پیش از صبح و سحر بضمتین نیز خوانده است و جمع آن اسحار و سحور و قال ابن سیده السحر بالضم السحر الاعلی بقال اتیته بسحر و سحر و سحرة و فی القاموس السحر قبل الصبح کالسحری والسحریة و البیاض المعترض فوق الجبل و طرف کل شی **اما فجر** فجر در آخر شب جون شفق است در اول شب و آنرا بارغ و ابلج نیز گویند فجر الفاجر و انفجر فی القاموس الفجر ضوء الصباح و هو حمرة الشمس قبل طلوعها سواء اللیل و قد انفجر الصبح و تفجر و انفجر عینه اللیل **اما صبح** صبح و صباح ضوء بالضم سپیدی است که بر جبین زنگی باشد و گاه بود که بهمه باشد و ابن السکیت و ضبح فجر است بالیل نهار جمع اصباح و جوهری گفته صبح فجر است و صباح تفیض مساء و همین صبح در مصباح المنیر گفته که الصبح الفجر و الصباح مذکر و یؤنث النهار و الصباح حذف الماء از ابن جرا بیع روایت کرده که صباح نزد عرب از نصف اخیر لیل است تا زوال و بعد از ان مساء است تا آخر نصف اول لیل و عرب صبح را فلق و سطیح و صدیع و منوب و صریم و شمیط و سدف و شفق و فلق گویند علامه زمخشری در کتاب فصال در ابواب اثنی عشر ذکر کرده ساعات لیل عشق است و قی عشوه جزء سباع جنح غسق زلفه و سحره ابهره و ساعات نهار راد شروق و ضوح زحل زوال جنوح هجیر و ظهیره و اصیل

و طفل و در همان کتاب از ابا عبد الله علیه السلام مرویست که ساعات اللیل اثنی عشر و ساعات النهار اثنی عشر **اما جمه** از شب اولش است تا شده سواد آسمان با بین غروب شمس تا خواب کردن مردم و در صبیب خاصه جمع آن فی ام و قوم است و جوهری گفته فی الف سواد و بیاض **اما بدء** گویند اتانا بعد بدء، مسز اللیل و بدیء و بداءة و بدیع و بداء و بداوة بعنی و قبل و در زمان شده و است شب و مردمان و در قاموس است که او البدء و مسز اول اللیل تا انقضاء ساعتین **اما جنح** گفته اتانا بعد جنح مسز اللیل اسی بعد جنوح و بعد ما جنح و القاموس اسی اتی سواد **اما جنح** جنح و جنح شب طایفه ایست از شب و در قاموس است که جنوح اللیل اقباله و در مصباح المنیر است که جنح اللیل بضم بطیم و کسر اطلاقه و احتوط و جنح اللیل اقبل

اما زاده در قاموس مسز فاموس فصل اول باب الزاء و الذال و الراء و الهاء **اما صوح**

اما طفل طفل مقابل راد است و آن بعد از عصر است هر گاه شمس میل غروب نماید جه تطفیل شمس میل است بغروب و قد طفل ای اقبل فلان

و عرب غداة و عشی را بزه و ان و ابردان و عصران و نحران و قرنان و گرنان گویند

و در جامع شاپور است که ازواج از ساعات الالف و ازدنه برنانیف و افراد بر نذکیر **اما موف** جوهری و ابره بطنیه اخراج نابذه گوید بسبب اسی که وسمت بلد موضوع کند و الجمع این ابره با نقی جوهری و در ابره خط نقطه که در جهة که بود وسمت قبله بود و نسبت با آن جهة و فصل میان سطح افقی حسی و سطح این ابره خط وسمت قبله بود و قوسی از افقی بلد کر میان نقطه وسمت قبله و نقطه مشرق

اعتدال یا مغرب اعتدال افتد هرگاه از دو جزء یا بیشتر قوس میل قبلی بود و قوسی از افق بلد یا این نقطه میل قبلی و نقطه شمال یا نقطه جنوب هرگاه افق مغرب یا بیشتر انحراف بسمت قبلی بود و هرگاه از قوس میل قبلی انحراف تمام بسمت او یکی بیشتر نماید بود و هر بلدی که یا بیشتر یا یکی از چند صورت بیرون نباشد بود و طول بلد موافق یا بلدی که یا موافق نیست اگر در طول موافق است بعین هر دو در وقت یکی نصف النهار شد یکی بر نصف النهار جنوبی بسمت جنوب باشد بود اگر عرض آن بلد بیشتر از عرض یکی بیشتر و بر نصف النهار شما یا اگر عرض بلد یکی از عرض یکی یا بلد جنوبی یکی یا بیشتر اعم از آنکه جنوبی یا شمالی باشد و میل دو حالة جزء اسم از خط نصف النهار با شمال مذکور شود همان خط خط سمت قبلی است اعم از آنکه جنوبی یا خط استوا یا بیشتر یا شما یا آن و اگر طول این موافق نباشد بس اگر عرضین با هم موافق باشند هر دو در یک سمت باشند خواهند بود از عمارات بوسیه که بعد آن در جهة شمال معدل بود و تفاوت عرض بلد یا بیشتر بس در شمال و طول یکی از دو بلد باطول یکی که راست دو در میزد و قسم بعضی کنند اند که سمت یکی نقطه مشرق است یا نقطه مغرب و امیزد خطا فاحش است چه اگر چنین باشد باید که قوت سموت بلد بسمت آن راسی یکی که کواکب دمتوجه باشد یا دایره قوت السموت یکی امیزد باطل است چنانچه برهان بر آن قایم شده و در رکب مبسوط مسطور است بس با وجود این دو عرضین اگر طول بلد افق از طول یکی که با بیشتر یکی که در یک از مشرق اعتدال خواهد بود بعین سمت قبلی در ربع شمالی یا بود و اگر طول بلد یکی از بیشتر از طول یکی که در یک از مغرب اعتدال بود و بعین سمت قبلی در ربع جنوبی باشد آنگاه عرضین نیز موافق نباشند چند قسم بود اول طول بلد بیشتر و عرض بلد بیشتر از طول عرض یکی دوم طول بلد و عرض بلد هر دو کمتر از طول و عرض یکی سیم طول بلد از طول یکی بیشتر و عرض بلد از عرض یکی کمتر چهارم طول بلد از طول یکی کمتر و عرض بلد از عرض یکی بیشتر و هر یک از میزد چهارم بر دو وجه نوا زود یکی عرض بلد شما یا دیگر عرض بلد جنوبی بس این اقسام شش شود چون مقصود عروض بلد و شما یا خط استوا است متعرض چهار قسم که عروض جنوبی یا بیشتر باشد و در میزد اقسام سه بعین دو قسم که طول مختلف و عرض مساوی یا بیشتر یا طول و عرض هر دو مختلف یا بیشتر احتیاج بعمل دیگر سوی خط نصف النهار است و در میزد باب اعمال مستوده و رکب زیجات در میان مذکور است و در میزد مقام بذکر یک طریق که اسهل است می پردازد و قبل ازان نموده می آید که طول یکی از جزایر بحر خالدات است و عرض شما یا از خط استوا بعین بنهاد و است در جدول و دقیقه است و از ساحل بحر غربی سرے و عرض شما یا از خط استوا بکام بعین بست و بلد بر رجه و جدول و دقیقه بس آفتاب در دقیقه جدول و شتم در رجه ششم جزا

باقی دقیقه دوازدهم از درجه سیم سرطان و در وقتی که منتصف النهار بر سمت الراسی یکی مسکونه جدول هر یک از میزد و مساوی عرض یکی است و فضل میانه منتصف النهار یکی و منتصف النهار هر دو سمت تفاوت میانه طول یکی و طول آن بلد است بعین تقدم رسیدن شمس بمنتصف النهار یکی بر آن بلد فوق الارض بر رسیدن بنصف النهار

نموده می آید که هر یک از ارباع دایره معدله را بقوس قسمی مساوی قابل چند دقیقه باشد بس طول این بلد مطلوب را که فرض هر یک از میزد و در جدول مذکور است بر آن قوس بیفزا یا از آن بکاه بر حسب آنکه آفتاب در یکی از دو درازی که در جدول مذکور شود بر نصف النهار بیشتر بعین طولش بیشتر یا کمتر باشد بعین نصف النهار آنگاه رسد و قابل باید دست نخل میانه بس سمت نخل بلد یا بیشتر یا کمتر باشد و در صورتیست که بلد عرضش با کمتر از جدول در میزد آفتاب بر نصف النهار یکی رسیده و دایره ارتفاع بسمت الراسی یکی گذشته و ظل منتصف بس در سطح آمده بس با آلت مقدار ارتفاع مشرقی یا مغربی یا قابل یا در میابد از ان دور و نزدیک

و در کتب معتبره مذکور است که در عهد مأمون عباسی کرات اب ارصاد استخراج خط نصف النهار در بریه سنجار کرده مقدار یک درجه خط را نود و سه میل مشخص ساخته مأمون بجهة اطمینان این عمل استفسار کرد که بحساب مشخص مختص گاهیه که مابین شهر معظم و بغداد چه قدر مسافت است طول شهر فرسخ و عرض گام و طول بغداد فرسخ و عرض آن یک بین الطولین — بین العرضین — مجموع مربعین آنها کسر و جذر آن ضرب در آن ضرب در آن ضرب در

کرمان			جلگوت	جلبوت			
بدخشان	قدکد	ارسے		کوکلندہ			
غزنہ			احمد انگر	احمد انگر	قیاط	بطا	
کاشغر		ملا		دولت آباد	قیا	حل	
خیوان منبع			بیجاپور	بجاپور	قدلہ	ثغا	
عدن				فتح	قبدہ	اولد	
ہرموز	صبا	الا	ثنہ	ثنہ			
قرطبہ اندلس				بنارس			
جبل القمر	سول	لاہ	کواکب	کوکب	قیا	کواد	
جبن				برہانپور	قفا	حلا	
باختر			اجمیر	اجمیر	قباہ	کدا	
سرندیب				لاہور			
حبہ			عثمان	عثمان	العلم	آ	

فصل دوازدهم در نظر و نباظر عبیر

بنوعی دو فصول سابقه رقزده گفت مطلب گفتار سنگ که افلاک کواکب سیاره را حرکات است باعتبار سرعت و بطو تختلف است بعضی اسرع از بعضند و لیس قرار است و بعضی ابطا و لیس بر فصل است لیس لیس مشتری لیس سریع لیس بطی لیس زحل لیس بطی لیس بطی لیس بطی

وقسم اول را تقدیم خاتمه بعرض میکنیم در همین مقام مقارنه تخصیص داده است نه عرض پس اگر آن حال که مذکور شد میان آفتاب و ماه بستر تجنب اصطلاح از اجتماع خوانند باعتبار آنکه منجان شمس را دیگر و قمر را مشتری دانند و مقارنه ایشان را تشبیه باجتماع کرده اند و جمعی گفته اند بحث آنست که در کلام قدما یافت است که جمع الشمس و القمر و اگر آن حالة میان آفتاب و یکی از کواکب خمسه متحیره باشد از احتراق بیرون آید گویند بجهة اضمحلال جرم آن کوکب در جنب شعاع آفتاب که آتشی است اقوی و ضعیف تر همین کواکب مر احتراق را نهره بود که چون سحاب در همین احتراق نوکرده و قمر دون ترین عطارد است و چون عطارد و همین بستر او را آفتاب تا یا خوانند بزرگ فراخ او کوکب جو بر آفتاب کند و تقسیم بستر کرمیانه کوکب و آفتاب ۱۶ دقیقه بستر حنانکه بعد از بستر عذکور خواهد بستر این ست خاصه و شمس بالاز زحل حذر بیشتر بسد نماز صبح و اگر میانه قمر و یکی از متحیره یا میانه خمسه متحیره باهم باشد بنوعی که ذکر کرده آمد آنرا قران و مقارنه گویند و مقارنه میانه کواکب شش قسم است ۱ سیاعی ۲ سداسی ۳ خماسی ۴ رباعی ۵ ثنائی ۶ قرانی سیاعی عبارتست از اجتماع سه سیاره یا جمع در یک جزو فلک و باقی را حذف بین نوع است که در این جدول رسم کرده ایم و مجموع انواع صد و بیست است

جدول اقسام انواع القران بست

| | | |

مشتمل

اعظم و اوسط و اصغر و از آنجمله است ابو ریحان بیرونی در تفهیم اقسام قرانات عظیمه را سی و
دو گفته که قران علویین هر بیست و سال یکبار باشد و از قران اکبر خوانند و چون در مثلثه دوازده قران کند در
عرض دویست و چهل سال بعد از ان قران ایشان دیگر افتد و آنرا از ان اوسط خوانند و چون در هر چهار
مثلثه هشت قران کند در نهصد و هشت سال بعد از ان قران ایشان در اول حمل افتد و آنرا قران اعظم
خوانند آقاجی و دیگر ارباب احکام و از انجمله است ابو الوفی مدخزنوی در کفایة التعلیم فاضله المتفوق گوید
اصغر قول خطاست و اصغر مهری است که از اسناد و اتباع یونان واقع شده بلکه قران چهار است اقدم و
اعظم و اوسط و اصغر اما قران اقدم آنست که چون در اول حمل قران کند بعد از ان صد و چهل و هفت قران
کند در مدت دو هزار و نهصد و چهل سال در چهار مثلثه یک دفعه چهل و هفت قران با چهل و نه دقیقه
و از انجمله است هر مثلثه دوازده دوازده قران کند و گاه باشد که سیزده قران کند و چون این قرانات نام کرده باشند
بعد از ان قران ایشان در حمل افتد شش انگه چون اول حمل قران کرد نقطه آتشی است در مثلثه
آتشی دوازده دوازده با سیزده قران کند پس در مثلثه خاکی روند و اغاز قران از ثور کنند و در ان مثلثه دوازده دوازده قران
کنند پس مثلثه بادی روند و اغاز از جوزا نهند و در آن مثلثه نیز دوازده دوازده یا سیزده قران کنند پس مثلثه
آبی روند و اغاز از سرطان نهند و در ان نیز دوازده دوازده یا سیزده قران نامند و امیر یک وقت بگوید که در
چهار مثلثه قران کرده باشند پس وقت دویم در مثلثه آتشی روند و آغاز از اسد نهند و چنان ترتیب
دهند ان مثلثه دوازده دوازده یا سیزده قران نامند پس مثلثه خاکی اغاز از سنبله پس مثلثه بادی اغاز از میزان
پس آبی اغاز از عقرب و در هر یک دوازده یا سیزده قران نامند پس بنوسیم در مثلثه آتشی روند
ابتدا از قوس پس نامند پس در مثلثه خاکی آغاز از جدی و در مثلثه بادی اغاز از دلو و در مثلثه آبی اغاز از حوت
نامند و در هر مثلثه دوازده دوازده یا سیزده قران نامند پس از قران اول حمل صد و چهل و هفت قران تمام شود
انگاه باول حمل باز آید و در مدت ۲۹۳۰ سال اما ان اعظم اول قرانهای چهارگانه فوق است از
اوقات قران اقدم و عدد قرانهای او چهل و نه است و گاه باشد که چهل و هشت قران کند بعد از و مقدار وی بصد
هشتاد سال باشد اما قران اوسط اول قرانهای یک مثلثه است از مثلثهای قران اعظم و عدد قران اعظم
عدد آن دوازده است و گاه سیزده باشد و مدت وی مقارب دویست و چهل سال باشد اما قران اصغر
قران است از قرانهای اوسط و مدت وی قریب بهفتاد سال است و این مدت قرانات
تخمین و تحقیق نتوان دانست مگر از میمون بن نوبخت گوید که بسیار نوبتها که بهزگرد سابادو قران باستاد
چیزی در رجعت و چیزی در استقامت و اندر اشیع و دنیر نیز بود و اهل صناعت الا تحریر کرده اند عدد با عتبار سیر

وسط است نه بحسب سیر تقویمی اما چنانکه خاصه کلام ابو الوفی مذکور است و خواجه مذکور گوید که زمان سیر وسط میان هر
قران مشتری بر ج و دو درجه الا ثلث و اندر اجرام فلکی سیر وسط بسیر متقارب بود و مشتری بگذرد و رفته باشد
و همین مقدار از دور دیگر رفته و چون سیصد و شصت قران کند مدت نوزده سال و دو ماه و پنج روز و یکی باشد
روز تمامی بس ۹ ۶۴۱۷ و چون بعد میان هر دو قران است آن مبلغ بس هر قرانی از بر ج نهم و درجه و
آن کسور و دو و چون این مقدار ۱ درجه ۱۲ ضرب نهصد حاصل شود اطاع الثانیه که دوازده قران بود
از بر ج نهم و چهل و ۲۰ از سی درجه بر ج کم کنی باقی ماند بیاز و شش دقیقه و سی و چهار ثانیه بس هر گاه که اول قران
شصت درجه کم کنی چهار بر ج و شش دقیقه بشمار از بر ج حمل و ان مثلثه سیزده قران آنست و هر گاه زیاده باشد
قران اول قرانهای اعظم بود در کم هشتاد و یک دقیقه افتد از اول بر ج قران و آن دقیقه‌ها قران کم
و اگر زیاده افتد چهل و نه باشد و اگر در زیاده دو درجه و چهل و هفت دقیقه افتد چهل و نه باشد و اگر در زیاده
دو درجه و چهل و هفت دقیقه چهل و هشت باشد چون عدد قران هر یک در مدت یک قران ضرب
نمایند مدت هر یک حاصل آید بسیر وسط اما بسیر تقویمی نظامی ندارد و مدت هر یک از جمله سیر دو بطور
رجعت و استقامت اینهمه کلام خواجه ابو محمد است اما کتب اصول رصدی نام کتب مصنف خواجه است
در مراعاة کرده استقصا کرده باشد بعد میان هر قرانی که واقع شود از روی مکان جرم آفتاب
و اندر روزگار یزدجرد شهریار طبع تمت نوزده سال و سیصد و بیست و دو روز چهار ساعت و سی و شش دقیقه
و نه ثانیه و بیست و شش ثالثه و بیست و چهار رابع و از سالهای فارسی نوزده سال و دو ماه و هجده روز و هفت
ساعت و چهل و نه دقیقه و دو ثانیه و بیست و شش و شش ثالثه و بیست و چهار رابع بعینه از وقت اعتدال
مرکز مشتری از قران مرکز مدور بر مرکز حامل تا باز بهمان رسیدن در میزان مدت مذکور مرکز مدور بر مرکز حامل آن مقدار
حرکت کرده باشد و مرکز مدور بر مشتری یکدوره تمام کرده تا بآن نقطه از مدار مذکور بعضی این حساب قران عظیم
شش نوع است که چهار نوع آن منظم شود و هر یک بیازنوع که مجموع ده باشد و خلاصه کلام در میزان مقام
آنست که مشتری بر مرکز حامل باین حساب او در مشتمله دوم قران نمایند باید و چون آغاز قران ایشان از
اول حمل بود که بر ج آفتاب از مثلثه آتشی در میزان مثلثه دوم قران نام کنند باین ترتیب قران دوم
ترتوس ب درجه و کسری قران سیم مدت شش ج درجه و کسری قران چهارم مدت حمل ب درجه و کسری
قران پنجم قوس ۹ دوازده درجه و کسری قران ششم دلو ب درجه و کسری قران هفتم حوت ۱۵ درجه و کسری
و چون بعد ما بین الغوایین مشتری بر ج و ۱۰ درجه و کسری است از اول حمل مبدا اقتران ایشان مثلثه هوا باید و آغاز کنند از بر ج

قران ۲

به هجده درجه و کسری قران پنجم حمل ب درجه و کسری قران ششم ثور ۱۵ درجه و کسری قران هفتم جوزا ۱۲ درجه و کسری

میزان دوم

سرطان باسنم و قران دوم در حوت و سیم در حمل و مهین ترتیب تقران دوم بر سرطان تمام شود و دیگر بار انتقال ایشان بشنه آتش بود و آغاز آن از برج حمل بود و یک درجه و یک سر و ضابطه درین عمل آنست که چون آغاز قران ایشان از شنه آتش از حمل بود و یک برج منقلب آن شنه است انتقال بهر شنه که چهارم از آن شنه آغاز آن از برج منقلب آن شنه شنه بود و از برج منقلب هر شنه که قرانات دران شنه واقع شوند برج دوم جدین انتقال افتد بود از ان برج ثابت از همان شنه اما اگر آغاز قران ایشان در شنه آتش از برج ثابت بود انتقال قران ایشان بشنه آتش دیگر هم برج ثابت بود لا اگر آغاز قران از شنه آتش از برج ثابت بود جدین بشنه آتش دیگر هم برج ثابت بود و جدین همچنان ضابطه دیگر آنست که چون انتقال قران ایشان بشنه آتش بود آغاز آن از اول حمل باشد و بار دیگر بعد از نهار شدن شناوزان در چهار شنه بدو فصه مبدء قران انتقال بشنه آتش از برج حمل بود تا بدفعا آغاز شنه نار پس از برج حمل بود فه باسنم و در بار سیم سر و ده قران پیش بشنه آتش بدان سبب که قران بیم و نهم جیت و هفت درجه و بیست و هفت درجه کسر از برج عقرب بود و جهر بیمیز القرانین را بران افزایند لسز حاصل شود تصفیر درجه و کسر پس عدد قرانات دفعه صد و نوزده باسنم بود از ان نوبت بیرج کسر بلم و سه بار دیگر آغاز شنه آتش از برج دوم و در سیم او صد و نوزده قران نام کند چنانچه در دفعه اول و دوم شناوزان و در سیم سر و ده قران و ترتیب انتقال بهر شنه بهان ضابطه است که مذکور شد انگاه نوبت برج نوس علم و سه دفعه دیگر آغاز شنه نار پس از دو بود و دور مدت نوبه او بر صد و نوزده قران شود و ما بعد از ان نوبت بحل رسد عدد قرانات مدت نوبه ابتدا ما سه برج نار پس صد و نوزده باشد و صد بود و سیمین دور اول باسنم نوبه ابتدا بهر یک از سه برج نار پس دفعه رسیده بود و عدد قرانات بهر یک نام شده

چون باز نوبت بحل رسد مبدء دور دویم بود و چون مدت دور دویم نیز نام شود بهان اعتبار عدد قرانات بهر یک از سه برج نار تمام شده باسنم انگاه باز نوبه بحل رسد مبدء دور سیم بود و عدد قرانات بهر یکی از سه دور دو دور دیگر سیصد و هفده پیش بود و جان سبب که دور چهار برج در سیمین دور سه بار نوبه ابتدا است و یک برج چهار دور بار دو هیچ عدد از یک نوبت ناقص قرانست که از عدد قرانات بهر یکی از ان دو دور یکم میشود و عدد او دار منصور است و سر زیرا و ضبط قرانات بهر سه دور نام میشود و عدد قرانات ۹۹۱ باسنم و بعد از نام شدن دور چهار بار نوبت بحل رسد از ابتدا دور اول خواننده ترتیب ادوار و عدد قرانات بهر یک چنان باسنم که

که بیان کنم بازیچه و خصلتان و ما جده یا بار یم و انواع قرانات و مدت بهر یک از سه ایام شمسی طبیعی باز نهاد

جدول اقسام القرانات و مدت کل و احد منها باسنین الطبیعیة الشمسیة

اصول ادوار القرانات	ادوار القرانات	ادوار القرانات	ادوار القرانات	ادوار القرانات	ادوار القرانات	ادوار القرانات	ادوار القرانات	ادوار القرانات	اکمل دور منها
		ناقص	کامل	ناقص	کامل	ناقص	کامل	ناقص	قرانات ادوار عدتها
		عدد ۱۱ شهر	عدد ۹۹	عدد ۳۹	عدد ۴۰	عدد ۷۹	عدد ۱۹۰	عدد ۳۱۷	عدد ۳۵۷
		مدت ۱۹۸ سال ۲۲۰ روز	مدت ۷۷۴ سال ۲۰۰ روز	مدت ۳۰ سال ۱۰۹ روز	مدت ۷۹۲ سال ۱۰۹ روز	مدت ۱۵۸۰ سال ۲۵۰ روز	مدت ۱۵ سال ۱۳۰ روز	مدت ۲۵۳ سال ۲۹۵ روز	مدت ۳۷ سال ۹۰ روز
									عدد ۹۹۱ مدت ۱۰۶۸۱ سال ۷۹ روز

۲۲۶۳ سال ۱۳۲ روز

چون مدار احکام و نظرات بر سیر فوقانی است سیر وسطا در سیمین امور را اعتبار نرفته احکامیان اعظم قرانات و اقران اقدم دانند و از سیمین قرار کرده مذکور شد اعظم از همه قران اکمل است پس اقدم پس اعظم پس اکبر پس اوسط و جنانچه مذکور شد قران اصغر تفصیل قران اوسط بود و بجز خواه یاد کردن قران اوسط بران برهان باسنم در یک یک از قرانات اصغر تظهر ریسر و از خیزاد اوسط تفصیل اکبر و اکبر تفصیل اعظم و اعظم تفصیل اقدم و اقدم تفصیل اکمل است و در قران اکمل و اقدم محل احکام و دلالات و آثار بدین قرانات استنباط نمایند و از جمله آثار تیز یکی طوفان زنان حدیث نوح را در انشنه جنانچه بود از سیمین مذکور شود و کوینه تیز قران قبل از خسلان طوفان بدو سبب و هفتاد و شش سال باود سبب و هفتاد و سه سال بود عویین در اول برج حمل واقع شده طالع سال قران باود قف قران باهبود و سرطان بود و کواکب سال علامات دور سیمین طوفان انشا قران بسرطان رسیده و نوبت استیلای شمس را بود و سیمین در شمال طالع حمل حاصل آنکه احکامیان اشغال عالم را از خزانه بصور بر و عکس تیز از آثار قران اقدم دانند و از قران اعظم را ظهور حال و تغییرات لغو و خط و طوفانات دانند و از قران اوسط را خزانه بعض مواضع و حصومات در سیمین و بدعه در مذاهب و غیر ذلک شمارند و اکبر با قران اصغر تیز یکی باظهور مارک و عذر تیز جمع شده کوینه کوتیز در دوازدهم سر و اکبر بدون این حوادث باسنم باعث فوت و دوازده اند

دانندگان اصغر راجو گوید لشکریان و آسوب در بحور سلطانین و نیما و دلایل احکامیان در چهار باب بود
قسم است یکی دلایل سال دوم دلایل سال آ دلایل سال پانزده ذکر کرده اند ۱ کوکب مستقیم
دقران ۲ برج قران ۳ خداوند برج قران ۴ مشتمله قران ۵ خداوند مشتمله قران ۶ مشرق خداوند
مشتمله قران ۷ طالع مشتمله قران ۸ صاحب طالع قران ۹ طالع سال قران ۱۰ خداوند طالع سال
۱۱ کوکب مستولی قران ۱۲ قابل تدبیر وی ۱۳ کوکب مسیر از طالع سال ۱۴ قابل تدبیر وی ۱۵ کوکب
مستولی بر برج قران و دلایل هفت را نشانزده ۱ انتهای برج قران ۲ خداوند وی ۳ انتهای طالع وقت قران
۴ خداوند وی ۵ انتهای طالع سال قران ۶ خداوند وی ۷ تسییر درجه قران ۸ خداوند وی تسییر درجه
طالع وقت ۱۰ خداوند وی ۱۱ تسییر درجه طالع سال ۱۲ خداوند وی ۱۳ تسییر درجه مسیر طالع وقت
۱۴ خداوند وی ۱۵ تسییر درجه مسیر طالع سال ۱۶ خداوند وی و طالع وقت قران اصل باشد و طالع سال
قران جمل چنانچه طالع سال اصل است و طالع جزو است سال اجتماع معتدم برجزو شمالی و مثلثه
استقبال طالع وقت کرا اصل است و اگر دو قرانات بگذشته بطلوع سیر شوند یکی مستقیم دیگری و هکذا خاصه سال میان
طالع سال را استقبال نمایند هر چند استقبال طالع وقت مستقیم باشد و بعضی گفته اند که طالع قران جزو
طالع سال ثبت و از ظاهر قول بطلیموس که گفته انظر الا صوا صح القران الاصفر مسیر طالع السنة الذی یکون
فیها مجوزه ان یکون مشه و منه مسیر البرج یکون سنین الی الاعظم یکون نه و بعضی محققین در تفسیر همین گفته اند
غرض آنست که چون انتهای طالع سال برج قران رسد یا انتهای برج قران بطالع سال رسد عظم احکام قران
ظاهر گردد نه آنکه طالع وقت قران طالع سال قران است انتهای بطالع سال قران و امیزان از عظیم الوقت و
استقبال طالع وقت قران نیز هدف نظر تحقیق خبر است و اصطرلاب اهل احکام بر این ترتیب است
که اگر در صدد سیاه دو باسه قران واقع شود بسیر تقویمی و بعضی دو مشتمله دیگر افتد اطوار میزان قران را عنایت
کرانمه قرانات همان مثلثه بود که پیش از میزان واقع شده و اگر بر خلاف قیاس پیش از انکه بسیر سطح
عدد قرانها که در مثلثه مخصوصه باید جمع آید دوران مثلثه تمام نشود و بسیر تقویمی قران ایشان در مثلثه دیگر
افتد آنرا قران مسترق گویند و از اعداد قرانات ماضیه نگرند چنانچه قران علویین که در درجه ۲۴ حمل
آخ در درجه حوت واقع شد چون با مراسطه قرانات مثلثه مابین تمام شده و نوبت استقبال مثلثه آتش
افتاده و بحساب سیر تقویمی در حوت قران کرده بعضی آنرا قران مشرق گویند و بقول بعضی آنرا سال
قران اعظم دانند که نوبت بنیرج حمل رسیده از مثلثه آتش با مراسطه و در بعضی باب آنرا قران
علویین اهل احکام را عسر بسیار است که در کتب ایشان مذکور است آنرا قران تحسین در برج سرطان

که هر دو بخش دهم درجه علویین و یکی در درجه و یکی درجه سیصد و پنجاه و دو دقیقه و از ذکر این اختلاف در گذشت
اشاره است آنست نیز باعث تحیرات عظیمه بود و جنانچه در کتاب قرانات که بعضی با بعضی نسبت
دهند و بعضی بیکی و بیشتر باز بارزایچه طالع سال قران تحسین را که پیش از حوت با ندک فرقی واقع شده
ثبت کرده و از ان استدلال نموده بر زوال دولت فرس و انتقال دولت بعرب و استیلای عرب
و عجم تا شش و بیشتر پارسیان در رواج و بیشتر قوم در سنه ۱۰ الف الف القصوی و بعد از ان نیز در هر
سال که قران تحسین در برج سرطان واقع شده انقلاب دولت و تغیرات عظیم سانی مشهور جنانچه
بعضی در کتب معتبره مسطور است و بعضی از ان مشاهده و ذوق جمعی از احکامیان امینست که قران
تحسین دلالت بر دولت تمام میکند چرا که دولت ایشان متضاعف میگردد و فضل و خاصیت ایشان
از دیار یابد و اگر گاهی بر آمده که قران تحسین سعادت عظیم را نیز مشعر بهست جهات ان بهم تاج
بیشتر به کیفیت خاص که خاصیت هر یک خلاف آن دیگر است اما قران سعد بیشتر در حوت و در رأس
و دوازده سال یکبار شود و بیشتر بهتر بیشتر قرانهاست و اگر امیزه قران نزدیک سال باشتغال دور و فصل
دور با اشتغال دولتش باشد اول قرانیا از قرانات علویین دلیل راحت و از پس غلبه باشد و اهم
دسعد و خصب و عدل عدوک و پوشیده نماند که نوعی که در صدد امیزه سیاه بیان سرچهار گاه منع قرانات
جناب احدیت را تعالی شانه و اقتدار و استغنا و افضال نامتناهی در کار و لاکند و گوید که از اوضاع مثلثه
کواکب بقران ایزد بر اراده و حوادث در عالم کمیه و کیفیه حادث میشود باعجمی که شود اهدوست بقطع
و الآفات و اسباب باشند چه بیشتر جهان عالم اسباب است و عادات اند تغیر پذیرد و ناقض نپذیرد
نا قض نپذیرد آب مذهب و افتاب نابش نکند ربع مجعد پاید پس توان گفت که چون بر سیاه
غواز ذوالقرنین دران و آب دادن و افتاب نا فتن است الهی و با شد خدا را و بران آنرا توان از بین
شوره یا نه بیشتر که دوران آن نشناخته و با شد نوع بر داشت ما دمان انکه گندم را با سیاه بر نده و آرد نا عجنه
و عجین نا پخته اش افروزند و نان پزند و از ان خورند سیر شکم بر نان پس اگر بهمین قسم پنجم نیز گوید که فصل
فصل خداست و آنچه مصلحت و الا نهایت چنانست که شامل اضداد موجود است دارد و در میزه
علم وجود و هر چیزی را بجنس جنسی موقوف افریده و اوضاع کواکب نیز بعضی از آنهاست و در مذهب
اضداد و خلاصه هم گوایند رسید لیکن با بر عقیده بود و گر سیب از یا تا ضاد گردد و خواهد بدان اوراق شیخ او
چون کاغذ با دست با و فنا و کواکب شرار آنست و بعضی شک لعدک بهواس نیست نوانند بر شمرد که
زسد فانوه بر قانوه ۵ فیض نوه بر هم ردو ابیز سعد ۵ و چون در میزه اوراق ذکر طالع سال عالم

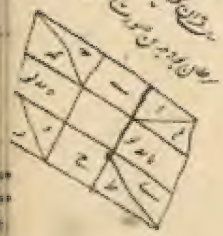

شایسته آنست که آنچه در آن باب بنظر رسیده بر صفحه بیان نگارد و بعرض آید و کتاب باحکام اوتاد
طالع سعد عالم را بر بنگرند بر لوحه تحریر کشیده اند و فیلسوف حکیم در کتاب امر ارالفلک گفته که

الاوتاد	المشرق السرطان مهم العاقبة الرب	
الزوائد		
اصل الشمس عطارد	طالع خلق العالم	المیزان زحل
الخوت الزهرة	الحمل	الجدی

از آنجا مستفاد میشود ما وضع مشابه بآنچه ما گرده اند که موقوف آنست
متفقند و ابدا است و گفته اند طالع عالم سرطان بوده و مشتری
در طالع و شمس در ماسرة و قمر در برج خود و زهره در برج ثور
ناسبو و عطارد در آخر برج حمل و رابع برج میزان و در محل
دران و مریخ در عدی و آنرا سابع و گفته اند طالع دلالت
دارد در سعادت فرد مان در امور و ما حصل در امور
دیگر و بجای از ایشان کرده و بوده شده، خوش بود و اگر
غرض از طالع طالع خلق ابو البشر است و اوافق قسمه
یا اوفق تحقیق شده با قواعد این علم راست می آید و اگر مطلب طالع خلق افلاک و عناصر است تعیین
آن مشکل است چه طالع و سایر ما یوطلع و بعضی گویند بود و ما خوذ است از
و چون کوکب سریع از کوکب بطی در گذرد و میانه بود بر سبیل تغلیس مرباد مثل آنکه چون در جه
و دقیقه و کوکب در دوم برج که یکی از ان دو برج سیم و یکی بر برج ثانی ثور می شود با پنجم
کوکب در در جه دوازدهم حمل باشد و کوکب در در جه دوازدهم چون از آنجا که بین آن بعد بین الکوکبین را
تدلیس خوانند از جهة انکه میان دو کوکب سدس فلک باشد بین تدلیس عظیمه منطقة البروج کوان
شصت درجات و انکه بعضی گفته اند کوکبی در تدلیس یکی در برج سیم دیگری باشد یا در برج
یازدهم و خیال دارد جه هر یک در برج سیم است نظر بدیگری دهد و با در برج در جنین مقام مرتبط
نیست و پوشیده نماند که چون دو فلک را بیشش بیش نامند و خطوط مستقیمه مبادیه نهند و بیشش
موصل نامند مسدس تر مثلث و بیش الاضلاع بهم بر هر ضلع بقدر جه دو کوکب در تدلیس بین پس با عتبار آنکه
از انفصال شعاع این کوکب بهم ضلع مسدس و فلک بهم برسد تدلیس خوانند پس اگر دو جه
و دقیقه دو کوکب در دو برج متساوی باشد و یکی از ان در برج چهارم دیگری برج یازدهم باین قسم که یکی
در دقیقه پنجم در جه دوم حمل باشد و دیگری در دقیقه پنجم در جه دوم سرطان باشد آنرا تربیع خوانند بجهة انکه میان
کوکب ربع دور است که شصت در جه است و از انفصال شعاع ضلع مربع بهم میرسد
و بعضی گفته اند که تربیع در برج چهارم و دوازدهم نوازده و اگر با وجود این در جه و دقیقه موضع دو کوکب

در دو برج یکی هم مرد و دیگری برج زن باشد یا بعکس هم که یکی در دقیقه اول حمل باشد و دیگری در دقیقه اول میزان آنرا تثلیث
خوانند بجهة انکه میان آن دو کوکب ثلث دور است که صد و بیست در جه است و از انفصال شعاع
ضلع مثلث بهم میرسد و گفته اند که مثلث در برج جوزا هم بود و اگر بهمان حالت یکی بعکس دیگری باشد
چنانکه یکی در دقیقه اول حمل و دیگری در دقیقه اول میزان باشد آنرا مقابله خوانند بجهة انکه در مقابل هم واقعند
و میان ایشان صد و هشتاد در جه است و از انفصال شعاع مقابله در فلک سند بمقابله
نیز همین شمس و قمر را استقبال خوانند بجهة انکه قمر بعد از مقارنه شمس سر بر او میزند و روز
بروز از او دور میشود و چنانکه مقابل شود و بعد از مقابله در طلوع پیش گیرد و روی باو کند آنرا روز بروز نزدیک
شود و استقبال را استلا خوانند بجهة استلاء جرم قمر از نور شمس و قمر را در حالة مقابله آفتاب مدبر
و در جه شمس بعضی امیزاد انسته اند که مبادرت می نماید بطلوع و بعضی گویند بود و ما خوذ است از
بدره یعنی کیسه که طلا باو نهند یا عالی طلوع از نور بر نور میشود و یا از وجوه ماخوذ است از
لباس که غالبا بوشیده میشود و تسدیس و تثلیث در هر دو برج کوکب مریخ راه و با پنجم
یا عکس آنست و بیان ابو الریحان در کتاب احکام تقریر کرده اند که انظار نیز از انظار است
علوه دارد و بر ابر و بنوعی که صاحبان بیش جون در باب نگارش بنظر جمیع در اورده اند
آثار بر بیش نظرات بجهة انکه مرتب با فضه اند و در سایر اقسام آثار مذبوره اند از اعتبار نقصان دو
با بیش اشاره می نماید که اگر یکی از آنها در برج که تسدیس دو کوکب در آنها با بیش و دیگری برج با بیش چنانکه یکی در
دهم حمل با بیش باشد و دیگری در دوم ثور با بیش او چنانکه یکی در دهم حمل با بیش و دیگری در دوم سنبله میان
تسدیس دو کوکب هیچ نظر با بیش امیزد حالا شرا اعتبار کرده اند و برابر از نیز مرتب نیافته اند و
نظرات خمسی را انظار الفضائل و مثلثه را نظیر گویند و بعضی مقارنه را انفضال بجزم خوانند و با تبع
نظرات را انفضال شعاع و موضع قمر از مطلع شعاع و نهایت انجاه و معجزه و اورس بر نظرات
مطلع شعاع تسدیس نظر گویند و بخیل علوم در همین مقام آنست که میان آن فرق نهاده اند
منطقة البروج اعتبار نخاهند و نظرات کواکب که در تقویم ثبت می شود و در میان تسدیس خوض نمیکنند باین
اعتبارات و نکاهی از معدل النهار اعتبار نخاهند و آنرا در احکام موالید معتبر دانند و مطالع شعاعات
گویند و مطالع انوار هم خوانند و تخصیص مطلع شعاع با بیش موضع بجهة آنست که آثار از وقوع شعاع
در بیش مواضع نظهور می آید و بخیل رب معلوم کرده اند و الا شعاع انها بجمیع اجزاء فلک بیرسد چنانچه
جمعی گفته اند و بعد از بیش ظاهر خواهد شد که رسیدن شعاع با بیش مواضع زاد بخیل رسیدن شعاع است

بسیار حواضع و در مطارح شعاعات کواکب از اوایل امیزه فصل اقوال مختلفه منقولست و از انجمله طریقه
که در کتب معتبره مذکور آمده بیان میشود و اول طریقه بطلمیوس است و امیزه طریقه را مخصوص نامند
بمطارح شعاعات و آنست انظار رئیسه که قوس امتداد از معدل النهار و بسمت واقع میاند افق حادث آمتر کواکب
گذرنده و دیگر از دوایر عظیمه که فصل شعاع بار بع یا صد مسل کند از معدل النهار دو قطب آمتر عظیم بدوایر یوم
باسمتر که بقطب افق حادث آمتر کواکب گذرد و در جهة عرض افق حادث آمتر کواکب بوده و مقابل
نظر در جهة کواکب بود و این و انظار امیزه دوایر عظام از معدل النهار دمساوی بعد قطب افق حادث
بود از معدل النهار پس وضع امیزه دوایر عظام نسبت بکواکب چون وضع افق حادث بود نسبت
بآمتر کواکب پس و معدل نهار و انظار مذکوره با میزه دوایر عظام چون و معدل النهار بود با افق حادث
چنانچه دو جزء سمتی با میزه مقادیر رسیده و گر افق حادث ناجار است و افق حادث کوکب عظیم بود که
بمرکز آنکوکب گذرد و بدو نقطه شمالی و جنوبی که قطبین اول التموست پس اول التموست نیز
بقطبین آمتر گذرده و نصف از افق حادث که مسوده باسمتر بدو نقطه شمالی و جنوبی و بمرکز کوکب
گذرنده باسمتر نصف شرقی افق حادث بود و لامحاله امیزه نصف باول التموست بنقطه تقاطع
کرده و نقطه از دوایر اول التموست که از امیزه نقطه تقاطع برتوابع هر که معدل بعین بر حذو توابع بروج
بقدر ربع دور بود حصه بمرکز بعین یک قطب افق حادث سمت آلاس افق حادث باسمتر و
دایره میل که بسمت آلاس افق حادث گذرد و بدو قطب معدل النهار بنیز و نصف النهار افق
حادث آمتر کواکب بود و قوسی از نصف النهار که بمابین سمت آلاس افق حادث و معدل النهار
بود از جانب اقرب با مابین قطب اصل و افق حادث است از جانب ازیب عرض
افق حادث بود پس عرض افق حادث قوسی باسمتر از دوایر میل مابین اول التموست و معدل النهار
از طرف اقرب بطریقه ثانیه که قریب با همگنان است و آنرا مطارح انوار گویند و آمتر انظار
که بنه آمتر از معدل النهار بمرکز میان افق حادث کوکب و نصف النهار حادث و دوایر میل
که بیکی از ان نقطه قوس النهار حادث جدا کند و بیکی نقطه قوس القبل حادث و امیزه طریقه
شبیه است بنسبه بالبیوت بطریقی مذکور که بعد از میزه چنان خواهد آمد از معدل بر نصف النهار
باشند و قس پس و تشبیهات از دوایر میل مستفاد میشود و بنظر در جهة مقابل باسمتر آنا طریقه
ثالثه منسوبست با بارگان و آمتر انظار سیست که آمتر از دوایر که بمرکز کوکب و دو موضع از مجموع
آمتر گذرد و اگر کوکب عدیم العرض باشد تقسیم بر نفس منطقه بروج واقع شود و میان امیزه اعانت

در امین آن در کتب عمل مذکور است بعد از ظن انچه با نظر میرسد که در نظرات کواکب بکنار ناظر
و متصل کوبند و آمتر دیگر امتداد مقابله و متصل پس آمتر واقع متصل بسمت و از جانب مقابل
کواکب منتصف النهار در وضعه و از بنی بودن آمتر که مر کواکب را دو مرتبه مجموعه و دو مرتبه بسبب
پیش شود از جانب اول یکی بعد از قرآن و قبل از مقابله و دیگری بعد از مقابله و قبل از قران توضیح کلام
در بسیار مقام آنست که در یک دور نظر مقابله زیاده از یکی نیست و نظرات اخیر از دو جانب
واقع میشود یکی بر توابع و آنرا انظار راجعه خوانند بجهة آنکه حرکت کواکب بانی است پس کوبا
کواکب امیزه انظار رجوع میکنند و دیگری بر خلاف توابع و آنرا انظار ثانیه گویند و منظور انظار اولیه است
گویند انظار ثانیه رابطه و گویند جهال احکام نجوم از انسان مسطور فوت کرده اند که مر اولیکی
قطب نمایا بمرکز پس یکی کواکب را دو مرتبه مجموعه و دو مرتبه مثلث و دو مرتبه پس بود و یک مقارنه و یک مقابله بیش
نبود و وقوع نظرات در کواکب سریع با کواکب بطیء کمتر بود و هیچ نیز یکی کواکب را دو مرتبه مجموعه و سه مرتبه
در بسیار مقام تصور رابطه کفتم آسان شنود و موقوف کردد بر صدر فصل مذکور بعضی ترتیب آنا بدایه انظار
خاتمه در کیفیت اتصال اشعاع کواکب

بکه بکرد انسته اند و کفته اند حکمت اتصال اشعاع
بنده مصدر آثار رفیع درجه و رجاله
براجزاء اصحیح فلک صعوده
مقابله و مقارنه و تشعیع
تربیع بر دو قسم
دو تثلیث پس
دو تقابل نیز
اندیشه
میکرده
موجودات
و بسیر دنیا
برتب است
و ذرات کفته است
و اساطین حکما تعلقاتی بیان کرده اند
و مقاربه بسته کرتابع آن است و سبب سه مرتبه است که باعث انتظام عالم کشته و فرق اشته بر آنچه

بکه بکرد انسته اند و کفته اند حکمت اتصال اشعاع
بنده مصدر آثار رفیع درجه و رجاله
دو کواکب بیکدیکر و در
نانیه تقاطع نمایند
و تشعیع
که در عالم اکر بنده
نظر شود ظاهر
که نظام بسیار
منوط بدین مناسبات است
علوم و اسرار حکمیه
بکه ربط سلسله هر از
بکه بکر از سبب مغلق نیا جیه است
که حرکات آنها کواکب سریعه و بطیئه

شوق و مروح حم

دانوس در انتظار مقارنه و مقابله در تربیعین است و بوشیده نماند که سبب بر انکه راس و ذنب را
گوید و نقطه موهوم میدانند شاعری نیست با کواکب تا مقارنه نشود و بعضی بجز از مقارنه ایشان نظری دیگر را اعتبار
کرده اند و آنرا مقارنه زاویه مینامند و کوکب بالمسمّ عقده خوانند و بعضی بالعکس عکس اصطلاح است با
ارباب صناعت چنین مینامند و کواکب را بارا راس و ذنب اعتبار کرده اند و سایر وجوه را
منظور نداشته انچه اکثر از ین بر انتهاء مرتب نیاورده اند و دیگر انکه مقدار بین ایام سیارات از دیگر و خوف و کسوف
که از اعظم حوادث فلکیست در همین عقدتین واقع میشود و بعضی مینامند راس و ذنب را حضیض
نظر است و اتفاق و امیر انتظار خسف میانه نیز همین و کواکب علویه و میانه کواکب علویه و خسف مختصر بایام
میانه قمر و سفلیین بیکی واقع میشود و لکن زهره و عطارد را با آفتاب الا احتراق میشود بدانچه مذکور شد
منصف هشتم مذکور شود هر گز قمر و یا زهره و عطارد و امثال هر گز بجرم شمس نمی اند و هر یک از ایشان
بقدر نصف قطر شمس خود بر خوده از آفتاب دور میشوند نصف قطر قمر و زهره چهل و سه دقیقه
و ده دقیقه و از عطارد و بیست و دو درجه و سی و شش دقیقه باجماع کرنصف قطر شمس و نصف قطر ماه منضم
زهره در طول از شمس بیشتر خانه تفاوت میانه تقویم شمس و زهره از جهت وسعت در جهه و خانه تفاوت تقویم
از شمس از بیست و سه درجه گذرد و در نظر قدیس که اقل انتظار است باید که چنین اتفاق کند که
سفلیت در جهه باشد پس ظاهر شد که سفلیین را با آفتاب بهیچ انتظار حاجت نیست و از اینجا روشن شد که
خوده سند غرق کردند و بطلیموس که سفلیین را با آفتاب حاجت دانست و از اینجا روشن شد که چنین نکاند
نموده اند که آفتاب را فلک تدویر نیست که مرکز حامل آفتاب بر مرکز فلک تدویر منطبق است و زهره
و عطارد با آفتاب در آن فلک تدویر دور میزنند چنانکه مذکور شد که مرکز فلک تدویر زهره مساوی است مدار حامل
و ایشان از دور نیاورده از نصف قطر فلک تدویر دور نمیشوند غالب ازنا با هم الا مقارنه و قدیس بنوعی جمع
غایب چنین مقدار مجموع نصف قطر فلک تدویر و بعد و ابهام و بسبب این نیز مصنف رحمه الله ایشان را نیز
گوید از جهة انکه امیر و کوکب از آفتاب بسیار دور نمیشوند مانند دیگر کواکب چه زهره و عطارد پیش از جهت
و بجوز نزدیک مذکور راست چنین و هست در جهه و امیر اقرب است و عطارد پیش از بیست و هشت
در جهه از آفتاب دور نمیشوند پس جانب پس از تقدیر ازنیم پیش از نصف و جهه زهره در جهه اور نمیشوند
لهذا بعد از مقارنه پس و مقارنه با هم جهه نظر میکنند و جهه کوکب منظور بیکدیگر نگاه کنند بیکدیگر را نظر ای خمسی گویند
منصف است و جهه انصاف تمام میشود و گویند که منصف است و اتصال بطول مطلق بر دو قسم
منقسم است بر دو نوع است یکی اتصال طول و یکی اتصال عرض و اتصال طول آنست که کوکب چنین بکوکب

تقلیل پذیرد و انچه مراد از خفه و نقص مرئیه و بطوء حرکه است پس تا وقتی که ان درجه خفیف ان زود
باتصاف دارد و خفیف از تقدیر کفر و منصرف شود و اتصاف باطل گردد و تا اتصاف عرض بر
وجه است اول اتصال مقارنه خانه بخانه و کوکب در جهة واحد از طول و عرض مقارنه نمایند و کوکب سفلی
کف کوکب علوی کند دوم اتصال مقابله خانه بخانه یکدیگر در جهتین بانهج معین منقلبه و دیگر در جهة دیگر بنهج
مثلث جنوب و سریع روی بطلی گذارد و نظر مقابله منصف شود و تسلیم از درجه اتصاف عارض آنست
یکی حاصله باشد در جنوب و دیگر یا بطلی باشد در شمال و همچنین امیر و باید و باید که انگونه باشد که
باهم بکدیگر از عرض گذرند و جهت هر یک دقیقه یا کمتر زیاده شود و عرضش بود که بیرون افتد
بعد از همین در موضع خود میان شود و امیر نظر ای کوکب نشان کاند اجنبی نشان و خفه مقهور و اجزا ماه
صفه فکر دو و بوشیده نماند که در مقابله زنه جهت در جهه و دقیقه هر دو کوکب وجه اتصاف و انصراف
بعد از همین در موضع خود میان شود و امیر نظر ای کوکب نشان کاند اجنبی نشان و خفه مقهور و اجزا ماه
صفه بسر کفضه حرکت ارقام انتظار است با سایر کواکب بر حاشیه تقویم نویسند از جانب
راست راست صفه بمین بیاید هر روز یا هر شب که آسمان نظر در ان افتد و لفظ هر شب در اکثر نسخ موجود است
و مقابله یا خانه بخانه و آنرا اتصالات بگاه خوانند جمه میانه شمس و خفه مقهور باشد و آثار کلیه بران مترتب
میگردد یا انکه نظر منظر است قمر بگاه است و در همین مقام باید اعتبار بگاه و جزوی علی سبیل الاشتراک
بگاه و جزو نوانده بود که همین یک یک از همین اتصالات صادق اند بر کلیه همین باید نوع نظر منظر
کلیت بیرون از ادوار دو کر جهة صادق است جنانچه تثلیث شمس و زحل و مریخ و
شمس و مشتری و غیرانکه هر یک جزوی است از ان بگاه بر خلاف نظر است قمر که جزوی است
و طریق کلیت از ارقام اتصالات کلیه مذکور جزا بگاه و جزوی در جهة صیاکه بر
وجه حاشیه راست صفحه بمین تقویم رسم نمایند بگاه ثبت ارقام اتصالات کلیه در ان جدول
اسامی شهور سریانی که عدد ایام آنرا در جدول متصل ان جدول رسم نمایند بمین ترتیب نویسند منصف است
بان کرده میشود یکه نام ماههای هر چهار سال که مشهور بود و همین عرف و رومی و یزدجردی و جدول بار در میان
اتصالات کلیه نویسند و مناسب این بود که اول جنان فاطر نماید و بعد از ان بذکر این عناصر دارد
و در اکثر تقاویم که تواریخ عربیه و رومی و جدول یا راه در صفحه بمین ثبت نمایند و تاریخ یزدجردی را در صفحه
بسر نام ماههای فرس راه در صفحه بسر در میانه توقیعات نویسند طریق ثبت نام
ماههای آنست که در مقابل اول روزی که اول آن ماه باشد نام آن ماه را نویسند اگر جایه خالی باشد
و الا بقرب آن و بعد از ثبت نام ماه رقم یوم منصف بر قلم یکی از ایام هفته که اول آن ماه باشد

نگذارند و هم چنین در میان اتصالات کتب تحویل سنارکان از برجی ببرجی بنویسند بدین نمط
که مطلب عمده را استخراج نمایند یعنی کواکب آنست که ظاهر شود که در هر یک از ایام کواکب
سبعه در کدام درجه و دقیقه اند از درجه برج از بروج اثنی عشر و جنس اثنین مبین گردد از بودن
کواکب در اجزاء معینه بروج مخصص نماینده که کواکب را با هم چه گونه علاقات از اتصاف و انقطاع
و از آن دیگر امور را استدلال بر حوادث و وقایع و اخبار راست و دروغ توانند نمود
و بودن هر کوکب در برج معین پس از آن ظاهر شود که مبدء مطلوب آن کوکب بان برج
مخصص باشد پس اگر وصول کوکبی ببرجی بعد از آنکه در برج دیگر بود و بگردد بتوالی ببرجی که بتوالی واقع
شود انتقال و تحویل را باصطلاح منجمان تحویل گویند و رقم انزام در اینجا بنویسند و تحویل را اصول نیز
گویند و بعضی نقل کوکب را از موضعی بموضعی دیگر مطلقاً تحویل گویند نهایت در اینجا مقام تحویل
انتقال از برج است ببرج دیگر بگردد بتوالی و اگر کوکبی از برجی ببرجی دیگر بگردد بر خلاف توالی
انتقال نماید جنابچه از اول برج با خر برج مقدم برآن رود از انتقل و عکس تحویل خوانند
و تحویل قمر را از برجی ببرجی و ان جزو بگردد بتوالی خوانند و باصطلاح منتقل خوانند و از اوضاع
صعود بسری نویسند جنابچه خواهد آمد و عکس را نیز در همین مباحث اتصالات کتبه نویسند و نقص
راست رو دست قمر را ببرج دیگر بعکس خوانند چه آن بگردد بر خلاف توالی خوانده شود
لیکن رو دست و تقویم عکس راست را بر دوست واقع شود و بر حاشیه دست راست در مباحث
اتصالات کتبه نویسند رو دست را بقیاس بازگذارند و نقص جز بهرات دیگر کواکب او جات
ایشان از ابرجی ببرجی تحویل خوانند چه آن نیز بگردد بتوالی خواهد بود و سابقا بیان کردیم که نظر بر دو
گونه است نظر طبیعی و نظر اصطلاحی و بیان نظر طبیعی سابقا آنرا نظر مواجه نامیدیم که آن اشعه نظر
یکی از کوکبه بود جنابچه نظر طبیعی نیز چون قسم بود یکی کلی و یکی جزوی نظر کلی نیز چهار گونه است یکی
و جزوی یکی برج گونه است که ساعات نهار بروج ایشان یکی باشد چون جوزا و سرطان
و ثور و اسد چهارم انکه مطالع بروج ایشان واحد باشد چون جوزا و اسد و عقرب و نظر
جزوی نیز چهار گونه است یکی انکه ساعات نهار در جه آن جزو با ساعات نهار در جه دیگر یکسان باشد دوم
انکه مطالع در جه این جزو با مطالع در جه دیگر یکسان باشد و چون قسم اخیر باشد ظاهر شود که یکی و جزو
سابق قسم اول نیز درست بآن آید و هم چنین یکی انکه مباینه بود و کواکب با هم که
در دو موضع باشند که در ساعات روز متساوی باشند و لیکن جزو موضع بود از دو جانب

از وقوف

بر سرطان و برجهای که بعد از نقطه سرطان و سر جدی متساوی بود و مشابه یکدیگر در جات
درجه شود و دیگر در دو درجه این بخش چه بعد هر یک از سر سرطان یک برج و دو درجه بود
و از سر جدی چهار برج و شش درجه و این قسم را نظر تربیع و تفاضل طریقه خوانند
و نیز گاه بود که اتفاق طریقه بدانجهت که این هر دو جزو که دو کوکب بدو وضع در آن باشند هر چند
بگردند از هم دور نمایند پس در طریق موافق باشند و پوشیده نماند که این هر دو
صورت یا تواند بود که کواکب هر دو عدیم العرض باشند یا موصوف بعرض شان در یک جهت موافق
باشند والا انطباق مدار میان ایشان صورت نبندد یکی مطلب مدار نقطه تقاطع دایره عرضیه
با هر یک از این دو جزو بشمرد و دوم از ان کوکبه که دورتر زان بهار است جزو مساوی این جزو
و زیاده از ان که اجزاء ساعات زیاده این جزو با هم موافق بشمرد و دوم از اقسام تفاضل آنکه میان
هر دو کوکب باشد که هر چند در دو موضع باشند که در مطالع مساوی باشند مثلا یکی در حمل
بود و دیگری در دو درجه جوزا چه بودشان از نقطه سرطان درجه باشد از نقطه سر میزان
برج دو و دو درجه بود این قسم را نظر مطلع و اتفاق قوت گویند لا نظر مطلع از ان گویند که
بنوعی که در متن مسطور شده در مطالع مساوی اند و مطالع هر قوسی از منطقة البروج قوسی بود از معدل
که آن قوس منطقة البروج در یک دقیقه از افق مشرق طلوع نماید و توضیح کلام در همین مقام است
که مطالع در اینجا جمع مطلع است بمعنی زمان طلوع و باصطلاح اهل مطالع جزوی از اجزای
منطقة البروج قوسی است از معدل النهار بر توالی ابتدا از اعتدال ربیعی تا تقاطع معدل النهار با افق مشرق
و در قسم کلی قسم جزو بر افق شرقی باشد و این را مطالع برج نیز گویند و مغارب جزو نیز باقی خواهد
گردد اجزای معدل النهار را زمان گویند و حقیقة مطالع از مان طلوع اجزاء منطقة البروج است و در همین
شکی نیست که در اتفاق از اتفاق عرض تعیین قدر هر وقت خاص کدام جزوی از اجزاء
منطقة البروج بر افق شرقی باشد از آنست از معدل النهار نیز نقطه بر افق شرقی خواهد بود و قسم نقطه را
طالع گویند پس از معدل النهار که بر توالی میان نقطه اعتدال ربیعی باشد و آن نقطه آنرا مطالع آن جزو
گویند بر توالی اگر طلوع مستوی بخش پیش از اتفاقی که عرض بود بیشتر از تمام میل کلی باشد و از اگر زیاده
اقل میل کلی بر خلاف توالی مطالع گویند اگر طلوع معکوس بخش پیش از اتفاقی که عرض پیش از تمام
میل کلی باشد و اگر افق شرقی را بایکی از این شرقی گیرند آن قوس مذکور را مغارب آنرا جزو خوانند
پس مطالع یا مغارب از اول محل بر توالی طلوع بروج مستوی بخش و بر خلاف توالی اگر معکوس

بخش و جون آنست نقطه معینه تحت البروج از افق مشرق بگذرد او یا طلوع کند که برابر آنست نقطه دیگر از منطقة
البروج برافق شرقی خواهد رسید و آنست نقطه معینه معدل النهار نیز طلوع کرده نقطه دیگر از آن بجای او بافق
مشرق خواهد رسید و قوسی از منطقة البروج که در بیشتر مدت طلوع کرده محصور بین النقطتین خواهد
بود و دور از آنست قوسی معین نیز از معدل محصور بین النقطتین طلوع خواهد کرد و آنست قوس معدل النهار را
مطالع آنست قوس منطقة البروج گویند و قوس منطقه را درج سود و طوالع مشترکه نقطه اول حمل
از منطقة البروج برافق شرق بابخش نقطه اعتدال ربیعی از معدل النهار بعد الحلول افق خواهد بود و بعد از آنکه
بگذرد او با نام برج حمل برابر نقطه اول ثور بابخش شرقی خواهد رسید از منطقة البروج و در از این قوس
یعنی قوسی که در بعد حمل قوسی از معدل النهار طلوع خواهد کرد که محصور است میانه نقطه اعتدال و نقطه
معینه دیگر که با نقطه اول ثور برافق مشرق است آنست قوس معدل النهار را مطالع حمل گویند قوس
حمل را طوالع و درج سود از آنجا قرار است مغارب او مطالع و مغارب هر قوسی خواه
مطالع جزو بابخش و خواه مطالع قوسی بحسب اختلاف انتصاب و میلان آفاق مختلف می شود
چه اوضاع معدل النهار و منطقة البروج مختلف می بابخش نسبت باوفاق مختلفة الارض پس اگر افق عرض
الارض بابخش مطالع را خط مطالع استوا و خط مطالع استوائیه و مطالع فلک مستقیم و کره منحرف
و اگر عرض او اشته بابخش مطالع بعید و مطالع فلک مائل می خوانند و بر همین قیاس است مغارب
اما در آفاق استوائیه بحسب آنکه بر خط استوا بابخش هر یک از فلک البروج که منحرف و بابخش بعد نقطه
از دو نقطه اعتدال و انقلاب یا بر قدر از معدل طلوع نماید جانب آنست برج که اول آنست حمل و آخر جزو بابخش یا برج
طلوع نماید از معدل که محصور بابخش میان نقطه اعتدال و نقطه متقاطع مار با قطب اربعه و از منتقرار با قی ارباع
شمالیه نهایت در آفاق استوائیه مطالع یک برج که دوازده یک منطقة البروج است سی درجه
تمام معتدل که دوازده یک ادارت بست چه اگر برج بهمو نقطه اعتدالست خواه بر نوزاد جوان
حمل و خواه بر خلاف نوزاد جوان حوت یکی از دو حد آن برج و آنچه از معدل با او طلوع می نماید بابخش یکست
بنهاد و آن حد مشترک نقطه اعتدالست و چون حد دیگر آنست برج بافق بیاید از آن برج و مطالع آن افق
که محصور است میانه حد برج و حد مطالع شیئ حادث بیشتر از دوازده که قوس معدل و افق بر آن
محیط یکچهارم قائم معتدل برافق قائمه خواهد بود و دوازده یک قوس منطقة که دوازده یک
قائم است اعظم بابخش از قوسی معدل و از قیراست کمتر از یک برج و بیشتر از یک برج
و دو برج و بیشتر از آن تا کمتر از چهار برج تا بر عجیب که در جنب نقطه انقلابست برنوزاد جوان حمل و میزان

و بعد بر یا بر خلاف نوزاد جوان جوزا قوسی مطالع آنست اعظم است ازان بکه تا بیان کرده که مطالع
دو برج که حد آنست نقطه اعتدالست و دو قوسی دور منطقه اند کمتر است از دو قوسی دور معدل
پس مطالع این برج که قوسی تمام مطالع آنست دو برج بابخش بیشتر بابخش از نصف دو قوسی آنست برج
خود و نصف دو قوسی است پس مطالعش از دو اعظم بابخش پس ظاهر شد که هر قوسی که اصغر
از ربع و کبیر نباشد نسبت آنست نقطه اعتدال بابخش اعظم است از مطالعش و هر قوسی که اصغر از ربع بابخش
دیگر از نهایت آنست نقطه انقلاب بابخش اصغر است از مطالعش از همین اوضح گوییم که در حفظ
استوا معدل النهار بر دو ایره افق قایم است و مارده با قطب اربعه بر معدل و منطقة بهر دو
قایم است پس جزیی از نقطتین اعتدال بر جهت آن قوسی بابخش دایره مار با قطب
برافق منطبق شود و قطب بروج و افق بابخش و منطقة بروج نیز برافق قایم بابخش و از دایره تقاطع منطقة
و افق نیز قایم بود و جزیی دایره مار با قطب اربعه بر جهت آن قوسی گذرد و همین با نصف النهار
متوازی شود نقطتین اعتدال برافق بابخش پس ارباع منطقة که در حد فاصل دایره مار و نقطتین اعتدال
با ارباع معدل یکبار بر آیند و باهم مار بر بابخش شوند و در غیر این صورت زاویه که از تقاطع منطقة و افق
بهم رسد و قوسی افق و قوسی منطقه بر آن محیط بابخش گاهی منفرجه بود و گاه حاده و هر کدام قایمه
نباشد پس در آفاق مائله عمود بروج سوا و مطالع آنها با هم مختلف باشند لاتوسی که بیک
از نهایت آنست نقطه اعتدال یا انقلاب نصف بعینه که اگر بروج سوا اول از قسم دوم بابخش مطالعش اضعاف
از دو و اگر زاده از آنکه شود مطالع اخیر بر آنچه زاده شده اعظم است از آن نهایه آن زاده یقیناً حصر نقصان
مطالع آنست که داشته نشد که اگر آنچه مناخر خانه طلوع نماید مطالع آن قوسی در شرح نوذکره تخمین فرموده اند
و همین قول نیز بر است و تخمین آنست که فصل مشترک میان نقصان مطالع از درج سوا و
میانه دو سی زیاده که آنرا شتن بر آن اجزاست که مجموع درج سوا و مطالع آنست هر دو ربع دور شود تخمین
هر جند در شرح مذکره گفته که هر قوسی که یکی از حدین آن یکی از نقاط مذکوره نباشد اگر از نیمش است که یکی
اعتدال است اعظم است از مطالعش و اگر از نیمش است که یکی انقلابست اصغر است از
مطالعش و بر آن بر همین مطلب ایراد کرده و ایراد آنست در همین قسم نیمه منقسم بنسبت و از همین جهت باب
که گذشت ظاهر شد که مطالع هر دو قوسی متساوی البعد از یکی از نقطتین اعتدال یا انقلاب بسبب
خط استوا برابر باشد جنس مطالع حمل و حوت و میزان و سنبله و جوزا و سرطان و قوسی که
و جون منطقة البروج را بالجمله بخش مساوی بخش نمایند یعنی دو عظیمه از حضیه قوس و اسد بگذرانند بالجمله

چهارم بخش شود و یکی نقطهٔ اعتدال ربیعی و دیگر نقطهٔ اعتدال خریفی و در وسط آسمن و یکی نقطهٔ انقلاب
صیفی و در وسط آسمن و یکی نقطهٔ انقلاب شتوی و در وسط آسمن مطالع هر ربع کوکبی از اعتدالین و در وسط
آسمن باشد یعنی از کل مشتمل دلو بر نوالی تا مشتمل ثور و از مشتمل ثور تا اسد بر نوالی و از مشتمل
عقرب بر نوالی تا مشتمل دلو و همچنین نصف النهار هر بلدی یکی از آفاق است و در جمیع
قمر در بلد وجود مطالع بود و در خط استوا و مغارب و مغارب هر بروجی و قوسی در آفاق استوا
همچو مطالع آسمن قوسی است مساوی از آسمن کلام مفهوم نشود که مغارب هر قوسی همچو مطالع نظیر
آنست تا مغاربش همچو مطالعش بود و آنکه در آفاق مایله مطالع ربع با درج سوا است و بعضی
باشد چه سطح معدل النهار از آفاق مایل است و بدان بروج لابد خالف مطالع نکرده لیکن نصف منطقه
منطقه و باشد و نقطهٔ اعتدال با نصف معدل طالع نماید و هر قوسی از منطقه کوکبی یکی از اعتدالین باشد و بر
قطب ظاهر باشد از معدل اعظم بود از مطالعش جزاء ربع باشد و خواه کمتر چه در همان مشرق که کوکبی
درج سوا و نزدیک چه خواهد بود چنانچه بود که در بعضی آفاق مثلاً خالیه باشد و امیر در بلدی است که عرضش
مثل میل یکی باشد و مطالع و نزدیک و هر قوسی که بر جهة قطب ظهر است از معدل کذرد و مطالعش اعظم
ازان باشد چه درج سوا و نزدیک و باشد و مطالع و نزدیک چه و از همین نظایر هر چند که مطالع قسی متساویه
الابعاد از یکی از نقطتین اعتدال متساوی خواهند بود چنانکه مطالع حمل و ثور و جوزا اصغر از درج سوا باشند
در بلاد قسی عرض شمالیه و مطالع سرطان و اسد و سنبله اصغر و مطالع میزان و عقرب و قوس اعظم
از آنها و مطالع جدی و دلو و حوت اصغر بس از نصف مطالع مصغف از آنست که نقطهٔ اعتدال ربیعی در
وسط آسمن باشد بخلاف جزء اول سرطان بر نوالی اعظم باشد از درج سوا و نصف دیگر که اعتدال خریفی
در آن منوسط باشد و آن از اول سرطان است بر نوالی تا اول جدی اصغر باشد از درج سوا
و مطالع قسی شمالیه در آفاق شمالیه همچو مطالع نظایر آنهاست در آفاق جنوبیه و در جنوبیه بر عکس همین طریق
از خط استوا در طرفین متساوی العرض باشند و مغارب هر قوسی در هر افقی از آفاق مایله همچو
مطالع نظیر آن قوسی است و بس ازینجا مقرر شد که هرگاه که کوکبی در اول حوت باشد و دیگر
در اول دلو که بعد هر یک از نقطهٔ اعتدال ربیعی بنصف دور شده اند مطالع امیز قوسین هر دو
مساویست لهذا ناظری را که میانه هر دو کوکب بر سمت سوال باشد ناظر مطلع گویند و اتفاق افتد
نیز گویند چه امیز قوسین در حرکت متساوی از پس کوکبان در قوسه نیز متساوی باشند چه هر قوسی یا
کوکبی را در شمال است آنرا در جنوب است و در دور تقویم ناظر را هم با انتقالات کوکب

در یک جانویسند و در ازاء هر روزی که واقع شده باشد بعد یا نه که عقرب مذکور خواهد شد و باشد و کوکبی دیگر منصف شود و بر سبیل نظر یا ناظر یا متوجه می باشد و یکی از عقدتین قمر شود و پیش از اتصال یعنی رسیدن بحد آسمن نظر یا آسمن ناظر یا آسمن می باشد و آسمن نظر یا آسمن ناظر یا آسمن می باشد
باطل شود پس رجوع کوکب یا بطلان یا در حال استقامت یا حال رجوع یا پس استقامت کوکبی که اصل
باشود یا بسبب سرعت سیر او آن باطل شدن اتصال را انکشاف خوانند چه انکشاف بمعنی انفتاح است
چنانچه گویند انکشف الهدو الطبل فانکشف انفتاح یعنی کسر شد و وجه تسمیه بدین نام آنست که پنهان
شده و شده بعد از انفتاح آن مهدی کران کوکب در میان نظر باشد بود ندنا ظری و انکشاف مخصوص اتصال است
باهم و مخصوص مقمره و عقدتین اما عدم وقوع انکشاف قمر با آفتاب و سایر کواکب بجهة سرعت سیر قمرات و عامه
ملوه و آفتاب بجهة آنکه حرکات مراکز هذا و برالبان منشابه است و بعد مراکز هذا و برالبان بعد از آفتاب
بقدر بعد کوکب از دو مرکز تدویرات و میانه سفلین و آفتاب بجهة آنکه مراکز هذا و برالبان دایما مساوی مرکز
جرم شمس است و حرکات هذا و برشان منشابه و چیزی از بیان حقیقة انظار و مناظر دار در حت علامات و ارقام
را که هر یک بیان اصطلاحی دارند و عبارتست از حروف الفاظ ان نظر عبران مذکور ساخت در تقویم علامتهای نظر و ناظر
مذکور و مناظر و ایه تعلق بان دارد بر بین کونه باشند مقارنه زوفران ☌ شه ترتیع ع بعث ث مقابله
ل اصباع ع و این ربع مشتمل نشود و چه علامت اجتماع بس را بر اتصالات کلیه سوا سند و در مراجات رقم مقارنه
له ☌ تولید و در زایچه طالع اجتماع کوبان علامت نوشته و مشتمل نشود و در رقم اشراق ق و در رقم مجاسده
مجاوکمال ت نهار ت بیل ل و این نیز ارقام اتصال مشتمل نشود بجهة تصورات که در هر یک باشد و در رقم مناظر
انکشاف ت و این علامت نیز با علامت مثلث مشتمل نشود بجهة یکی انکه علامت مثلث را خط نمیکنند و دیگر
ثرثات و اینکه مثلث را نقطه یعنی کذارند بجهة که مرتبه دلالت بران نماید و بحقیقت در بن ارقام مطلوبست
و بعد که در مقابله دو سالبه نام را نیز رکشند که سهل له نماید و در استقبال ☌ مهملوسند و علامت بوم میم تولیسند و نوشته
نامند که در صعود است راست و در میانه اتصالات کلیه رقم روبرام که علامت یوم است تولید و در مراجات
قمر رقم ☌ که علامت نهار است تولید

واکثر اوقات انکشاف عکس را خرج تولیسند
و بود که علامت انکشاف را کاف تولیسند و نام خط باید کذاشت و مجاسده راس و ذنب را سر بعلامت حس تولیسند
سعس ☌ مه و این عنصر حان سعادت و بعضی در علامت مناظر مطلق علامت ح آورا بند و چنین تولیسند
طح و در مناظر یومی علامت م حسن تولیسند طم و بعضی مناظر مطلق را م و مناظر یومی را طر تولیسند

و در نظرات مناظر اول علامت نظر ما مناظر خب نامند پس علامت یک کوکب متصل کرفلک آن کوکب نحف فلک
کوکب دیکر باشند پس علامت کوکس دیکر پس علامت مریوم اکر اتصال در روز باشد ما علامت شب اکر در شب باشد
متصل کرفلک ان بکی از اسامع پس علامت ساعة و دقیقة کذشته ازان روز تا زمان شب مثلا علامت ثلث
زهره با مریخ را در ثلث چهارشنبه ساعت دبست و دقیقه حبین نویسند و باید که دار ا از آن روزی نویسند که
اتصالی واقع شده باشد که مسافتی صاف باشد والا بقرب آن روز و در اقتران خمسه متحیره علامت نویسند
چه اقتران مخصوص است بانکه یک کوکب تمش بکند و باقی ارقام را مثل کرفته شد نویسند و اکر در محاسبات
کواکب با عقدتین رقم محاسبه نویسند باید که رقم مجاسبه و بعد ازان رقم کوکب بعد ازان رقم عقده نویسند و اکر تحریر
رقم مع انتفا نمایند اول رقم کوکب نویسند پس رقم محاسبه نویسند باید که رقم مجاسبه و بعد ازان رقم کوکب سعد ازان
رقم عقده نویسند پس رقم پس رقم عقده پس علامت روز یا شب و اسامع و ساعات و دقایق تیر سر که مذکور شد
و در ترجیم اسکات بعد از علامت اسکات بر و تمر که مذکور شد علامت نظر ما مناظر ما مجاسبه و هر کدام که واقع باشد
نویسند پس علامت کوکب محاسب پس علامت کوکب دیکر اکر اسکات نظر ما مناظر شد باید علامت یکی از عقدتین اکر
اسکات مجاسبه باشد پس علامت روز یا شب و علامت یکی از اسامع و در اسکات ساعت و دقیقه
مکرر نویسند بجهة آن حضور حساب در عمل و در تخویلات اول رقم تحویل پس رقم علامت برج پس علامت روز یا شب یکی
از اسامع و ساعات و دقایق بنوعی که مسطور کشت و عکس را نیز بنهان قرار تحویل شب نمایند و هر یک ازین ارقام
و مناظرات و محاسبات و عبارتها که در تقویم روزی واقع شود بعد کر بجهة تخفیف ارقام در عرض رقم ساعات و دقایق حرف
ت نویسند یعنی نصف النهار

چون مراسلات و اکثر طلبات مقرر است در صفحه اول شب جناب این بعد از انکه از بیان امور کذار صفحه لمعی رقم
میشود دعا مها فارغ کشته شروع در وصف صفحه سیر کنایه نهایت چهر تطرات و انعطافات فلکیه و تحویل کواکب سبعه را
برج در فصل مقدم جان کرده بنا بر شدت ارتباط رسان مزاجات مقرر دیکر احالات آن برده جهت دوستی
از شرح منع مرا بد اکر شرح بست بزرک از ابات صعوبات آهی و عنی سترک از عنایات قدرت الشاهی در عالم حسانی
نایب مناب نیز آنظم و بعد مان خالق و ارض و سما و فرمان فرمای جهان رضه هفت کشور عالم آفرا دار بوصفحه همیونی عاصر
بقلم ارشی از دست حکمه صانع ازلی بستقوس عرایب ارکان سه و چهار باع ارکان ما پیاری ما عنان قدرت لم یزلی
ارسیحات شوآن تصرف اشجار و ما عین بر است شهابی تمار از فروع مشعل غایت بیکران ابر دی شب
لشین خاک را چراغ او و زر چوبم و روز نها از پرتو الطاف پایان سروی و کان داران جهان رسوی عناصر را کرمکنای
رشته امید و سم ثمار این شمع شب افروز هیچ صنع قادر خلاق در چهار صلاعت کشور طاهره و اسع عنایه نیز اعظم

از ناصه حاس ماهر مشور حالتیر شمس را کر سه بام طبقه است در میان از بهار کرانیش زمان پیان خوانده اند و سکاران
کارکاه و فرمان الهی بر کسری که خدا سی عالم عناصرش نشانده عقل فعال را بر امور بعضی از پرده کت بان حجت حفاظی مظهر
انوار و فروح الامین را ترجمانی برحق از پرده داران استنا و عوارف بیکران انوار در نمایی کعبه و حجة الاشراق بفرمان واهب
ارواح با عقل کل کر عقل رب جلیل است و بستیار انکه لیث ان صاحب شریعه اسمعیل هو کل بر سپهر اد لشن خوانده
رواد میرانکشت معجزنمای خاتم رسل

شوئی کر در مقدمات این شرح شریف کحر آمد تلاوت طاهره قرد حسرانی و دلیات ساعت کشور ارزه و یاد نماه کار و تهو
نجوم و رشحات و فروغات و کاسرا د معه جوامات و لون خواکه و شمار و سایر امور حسه طاهره کمال وضوح دارد و ارباب
کرهه احکام اکثر حوادث و ابار عرصه واقعه در عرصه ربع مسکون بلکه ما کنت فلک را تواند بود و ای ما رجاع و فروکات
و رشوشکات و نظرات او ما کواکب سیاره و استنا نه چنانچه بعضی از اهل احکام کفته اند کر سیده مفاتیح
الارض بعامل ان سس ما لجیز و الشر بحره با لیل و ازین معلوم نشود که فلک را با ستقلال در عناصر اثر است بلکه قادر مسیر
کر یقال للفلک التدویر و الحامل سوس صاحب اله جبار و و فلک ارنه اقرب الکواکب الی الارض و احتجابها و سه عنها
حرکه و عرضیه ما و کرب نا العلیا و تنزل بغیر منتقل ما هو فوقه و ادنی؛ حرکة بیطی نا النزول و تیا حرکة الشمس و حرکة القمر و خفته
و سرعته جمیع و فلک الاجبار ای الاسفل قبل ان با فی منتقل ما هو فوقه و ادنی؛ حرکة بیطی نا النزول و تیا حرکة فلک العطارد
خاتم و فلک الهباء سیسه اسد الکواکب کلها نوع جوهر نا القمر و القمر بفرع جوهره فی اعاد وس الماء خلق کل شئ و هو جوهره
کل شئ و بعضی کفته اند که عنایت بخاتمش متعلق بنظام سلسله و حوادث جاری کشته کر در عالم هیولات هرکس
بعد از ظهور و وقوع سیر بقبضه ممت آمد و حوادث محرام را در بن مقام عرضه حوالان بیک است بدانچه عنایت کرده
مذکور میسازد که بجهة کثرت ابار و سرعت اسفار قمر صفحه سیری را از اعداد ایام تخامه و تقف ثبت ارقام انتقالات
و حالات او کرده اند و حاکمه شمس والی و فرمانروای سال است و از شمه و فصول بسیر او تحقق عساکر فرمان ده شهور
قرارت و شهور از حرکات او ماخوذ است و کفته اند فصل قمر و ارشمه ارجه ارسهر متین بین الرسمین و او اجتماع و او انتقال مثل
فصل شمس است در فصول ارجه سال و او بیکه بی سازد بروج را بعضی سیعنی و تقویه و بعضی بطابع سعد بد نا باعث
سکون سوالید کردد و بهر روزی و بهر ساعتی مواضع کی ار سود و طوس مسرور میکردد بیکه ما مقابل الباقی میشود و سطر مربع
دائره پس و تثلیث ناظر مشود انشان و در بهر سی از ارباع خالی از نظری ما مسرور بعضی کی ار کواکب ثبت پس
در مدت بست و شش روز بکل مواضع مذکوره و با و فلک مسرور نماید و قطع مسافت کرده بمکان حقیقه نماید
چنانچه بنصف بیما بد که در صفحه دست چپ تقویم در بهرهای اول اسامع و بجهم امام عرای و در ابو صدول بازار زنده ام با
رقم اعداد و ضع صفحه سیری تنوع یافته که بر طرف راست ان ابو صدول ما، تک کنند یکی بجهة ثبت ایام اسامع و یکی

وبکی بجهة تحویل ایام ماه عربی و مبادی آنچه هر روزی از اسابع رقم یک روز از ایام عربیه راثبت نمایند و در بعضی جدول اسابع
و جمع مستقل از اسابع و در فوق جدول شهور بترتیب العربیه نویسند و جاعاده این جدولها با انکه در صفحه غیر ثبت است
آنست که جهت ملاحظه حال فرد و اشتباه راست بصفحه دست راست مرجع میشود مثلا شد عدد آن رجوع بصفحه غیر و انتقالات بان مقصود
برودی حاصل کرد و چون مسامحه تاریخ این اعصار در تاریخ عربی است بان اعتبار نمایند و پس از این جدول جمل ماه
یعنی برجی که قبل از نصف النهار در آن برج بعد و جدولی دیگر نهند و شرحی که قبل از این در فصل ۱۲ مذکور شد تحویل قمر را
از برجی باستقبال آن گویند این جدول را جدول انتقالات خوانند و بر مستقبل فوق آن جدول الاشتقالات رقم نمایند
و اگر استقبال قمر از برجی قبل از نصف النهار واقع شود رقم برج مستقبل الیه را و از آنجه در آن روز گذارند جدول اگر بعد از
نصف النهار استقبال واقع شود رقم برج مستقبل الیه را و از آنجه در آن گذارند و در اکثر تقاویم هر گاه در برج نصف النهار
باشد نصف النهار متوالی قمر در یک برج باشد و هر روز رقم آن برج را نویسند تا باشتباه حاصل نشود و در پهلوی
آن یوم پهلوی جدول انتقالات در جدول چهارم از این صفحه ساعات انتقال قمر از برجی بر برجی در آن روز اگر
استقبال روز بود و نشان این روز در این جدول ما عبارتها راست و نشان شب گذران اگر انتقال بشب بنهند
و در بعضی تقاویم بجهة انتقال یک جدولی رقم نمایند و در آن روزی که انتقال در آن روز باشب منتقل باشد آن واقع شده
چهار رقم نویسند اول رقم برج مستقل الیه آن رقم ساعة سیم رقم درجه چهارم رقم روز باشب و در بعضی تقاویم بروز اگر بعد
قمری بر قمر ساعة تنها اعتبار نمایند و رقم دقایق نیارند و پس از این چهار جدول پیش جدولی متساوی جهة نظر با گذاشتن
که شش تحریر باشد جدول اول بجهة انقلاب جداول بعد از آن بجهة گذاشتن کواکب متحیره در مراتب افلاک انسان رقم نمایند
و تقدیم کس بجهة شرف و ظهور امارات و اسماء این کواکب را در مستطلات فوق جداول سنه مذکور، که حرف
ماه اول هر یک مستقل باشد بنویسند و از ای هر روزی که در روی باشد بعد از روی بعد قرار بگیرد از این کواکب پیش گانه
نظری باشد از انظار خمسه مذکوره در فصل مقدم آن نظر را در جدول آن گوکب برقم آن نظر کرد در فصل مرقوم مسطور کند و
برقم ساعتی که در آن ساعة بعد و نشان روز نماند بنویسند. معنی نجم که اول علامه نظر بنویسند بعد از آن علامت ساعة
پس علامه دقیقه پس علامت نهار یا لیل و معنی هر یک در انقلابات مذکور شد در بعضی تقاویم حصر ساعات تقاویم قمری در کنا
نیز برقم ساعات اعتبار نمایند و مناظر که ماه را با آفتاب واقع شود اعتبار نمایند و ثبت آن در تقویم رقم
ثبت دارند بتکرار اگر در جدول از جداول سه گونه از اوقات روزی که در روی باشد یا شب گر جداول روزی نویسند اسبع
نظر بمقتضا خالی نماند قید مذکور را چندان فایده نیست مگر اینکه گویم که بجهة وقع توهم است که گسر را بخاطر رسد که در روزی
یا شب گر قرار نظری که گسر سد نظر بر اسد و اثر وقتی خواهد بود که ثبت نماید و بعد تقدیر آن انقلابات قمر را با کواکب
سنه تمارخات و در بعض نسخ مراجات قمر خوانند مزج چیزی در لغة خلط آن نویسند در مزج شراب بگبر بم وغیره

آنست که امیخته شود و بیان و مزاج بیان انچیزیست که ترکیب یافته مثلا شود و از طبایع و عناصر بین الشیئین است و در جسمیه ظاهر است و از امزاجات ام خوانند صه شاع قمر با شوه کواکب محرج و مخلوط بیکدیگر و چنانکه بعضی گفته اند و در بعضی
تقاویم اجتماع و استقبال که بین الیقرین در ماهای افتد بر صفحه دست راست در پهلوی انتقالات کلی در جدول یا
باریک بنهند و در روز و شب تعیین کنند و ساعات که از آن روز یا از آن شب که شده باشد رقم نمایند و چنین اجتماع
و استقبال سرین را از ساعات مزاجات تاثیر مشهور است بجهة استقصای آن و برج طالع و برج عاشر،
و در جدول و در قایق هر یکی نویسند و طالع آن بود که در آن وقت بعینه در وقتی که اجتماع یا استقبال حقیقی سرین واقع شود
از افق مشرق طلوع کند بلکه بقطع بود از منطقة البروج که بر افق شرقی واقع باشد و عاشر که از اوتاد جهار ان
که در آن وقت مذکور سمان مشرق و مغرب بر سمان آسمان باشد نویسند بر دایره نصف النهار از منطقه بروج چنانکه
حقیقه هر یک جدا از این مشروح در جمل حقیقتان خواهد شد و پیش از این نیز در مبادی مرقومات سابقه اشاره بانها
شد و بخود اجتماع نویسند و آن موضعی بود از فلک بغیر منطقة البروج که آفتاب و ماه در وی مقارن باشند تعالی الله فقا
و انچه ذکر است که موضع تیرین در آن منحط باشد و خود استقبال هم نویسند و حقیقة استقبال در خود متحقق شود و لیکن
چون بگیرد و معلوم باشد خود اگر تقدیس معلوم شود و آن روز در موضع آفتاب بود و بغیر اگر استقبال در روز واقع شود
موضع آفتاب را نویسند حاصل انچه گوید که موضع آفتابست فوق الارض بود و در ساب ضاعت کوم خود فوق الارض را
اعتبار نمایند و اگر استقبال سب واقع شود خود استقبال موضع ماه بود چه در سوقف انچه گوید که موضع ماه است فی الارض
و اگر استقبال در طرفین افق واقع شود بغیر خود طرفین روز در نخالجود استقبال موضع آن نیز باشد که بر افق شرقی
بعد و طرق نوشتن آنست که در جدول مذکور که در صفحه غیر در بین جدول انتقالات کلیه نگارند اول علامت اجتماع یا
یا استقبال نویسند پس علامت روز یا شب منقل یکی از اسابع پس ایام شهر عربی پس رقم آن شهر و ساعات
و دقایق که شده از اول روز یا اول شب که در آن اجتماع و استقبال واقع شده پس طالع اجتماع یا استقبال ان رقم
رقم اول برج قرار دهند و درجه و سیم و دقیقه و بهمین قرار عاشر را سر سه رقم ثبت نمایند طالع و عاشر سایع و رابع را
توان دانست چنانچه جدا رین بیان شود و چون خواهند که ارقام یکبت هر یک از ساعات و طالع و عاشر ثبت کنند اول
علامت ایشان نویسند بدین علامات ساعة تا طالع تیج عاشره عشره و لفظ جزء از الجزء مصرح ثبت نمایند پس حرف
من جیدی پس رقم برج که معوض است پس رقم درجه و دقیقه که نقص است و گاه باشد که علامت روز و شب و ساعات
و دقایق اجتماع یا استقبال را در این جدول نیاورند و رجوع بصفحه سیری که مقابله با مقارنه آفتاب بساعات و دقایق و از
آن روز نوشته شده نمایند و بعضی از منجمان در تقاویم نامه و نمی جهه هر اجتماع و استقبالی را بخود وضع نمایند یکی در اول
صفحه تسع و یکی در اول صفحه سیری و در بعضی تقاویم که در اول صفحه غیر برآمد طالع کواکب سبع رقم رقم نمایند را که طالع اجتماع

واستعمال را بعینه و اصل صفحه سیری نوشته شد فوق عبارت اول مزاحمات قمر چون کلام باین مقام منجر شد لازم آمد که حقیقت سوت حرارده کانه و تسویه را از آنکه موافق مقتضای این کلام بیان نمایم و جواز این نیز در جای که مناسب باشد بعضی از آن گفته و اینجا ایراد نکرده باشم ثبت کرده ایم بر صاحبان بصوت کمال توشیده نماند که بیان آن را استدلال عبارت از اصول و احکام و استنباط آن از موالید و مسایل و حوادث سنین و شهور بر استخراج مزاکر سوت حرارده کانه است و مجمل از حقیقت بیت آنست که در هر وقت از اوقات هر آنی از آنات و در هر بلدی از بلاد و حوزست از منطقه بروج بوافق مشرف خواهد بود بعبارة اخری نقطه تقاطع منطقة البروج با افق نقطه معین خواهد بود بعد از هر یک آن نقطه معین را منطقة البروج را طالع گویند و مابازاء آن نقطه معینه نیز بر افق مغرب واقع خواهد بود بعد از اغارت گویند و بعکس چنانچه محور فلک البروج را بامتداد و انقلاب بچهار قسمت مساوی منقسم و انسته اند هر یک از ارباع را بعد و ایرعرضه بسه بخش در جهت حرکت کرده هر کدام را برگزیند که محور حرارده باشد همچنین منطقه مذکوره را بعد و نقطه طالع و مغارب و نقاط معینه که بهر مذهب بیان خواهد شد بعد و ازده بخش کرده هر بخش را خانه و عبارت بیت خوانند و در تقسیم این بیوت که از اسوتة البیوت خوانند میانه بعضی اختلاف جزئی مطلق منطقة البروج را بعد و نقطه طالع و مغارب و خط نقاطع آن با دایرة نصف النهار که هر آینه یکی فوق الارض و یکی تحت الارض باشد بعد و بخش نمایند و این چهار بخش باهم مت و یا توشه بعد مکرر در صورت اول آنکه یکی از نقطه اعتدال طالع باشد چه در بیخاله تقاطع انقلاب با نصف النهار خواهند بعد و حریم آنکه منطقة البروج بجنب الراس گذشته شد هر یک از حرارده نصف منطقة البروج که متحد و مذکور باقی بعد و نقطه تحت الراس و دست قوم بعد و بخش راست میشوند و در ثانی صور اقسام اربعه مختلف باشد و در هر یک از این چهار بخش را بسه قسم نمایند بدینکونه که هر یک از اقسام اربعه دایرة معدل النهار را که مفروض است میانه افق و معدل النهار بسه بخش راست کرده چهار دایره میل از مبدا با اقسام که ذکر شد بحاله هر بخش از اقسام اربعه منطقة البروج نیز که مفروض باشد میانه نصف النهار و افق مابین حرارد سوال بسه بخش شود و این طریقه در تسویة البیوت مشهور است طریقه حریم که ربع از ارباع دایرة اول السموت را که مفروض است میانه افق و نصف النهار بسه بخش مساوی نمایند و بر مبدا از اقسام حرارد عضد گرفتن اول السموت بعینه تقاطعین بحال و جنوب گذارند گذشته شد بحاله اول السموت بدوازده بخش شود و منطقة البروج نیز بدوازده بخش شود و این طریقه محرج انور کمان سردی است و از امراکز محقق گویند و طریقه دیگر آنکه بجای دایرة عرضیه که ارباع منطقة البروج را بدوازده بخش مساوی نمایند که هر ربعی که میانه افق و نصف النهار باشد بسه بخش راست شود و این طریقه معاریست طریقه دیگر آنکه هریک از ارباع دایرة افق را که منطقة تقاطع منطقة البروج و افق و نصف النهار و افق منحنی است بچهار دایرة ارباع بسه قسم مساوی نمایند بعینه بر مبدا هر یک از اقسام ثلثه ارباع چهارگانه دایرة از حرارد ارباع گذرانیده و این طریقه منسوب ماهر بن عبدالله الموصلی

نحس حاسب و این بعد بر طبق شد که بطریقه اول سوت دوازده گانه مسیر باشد از منطقة البروج دوازده حرارده مدارات النهار گرد محصور باشد میانه حرارد سوال و طریقه حریم می باشد از منطقة البروج در ارباعه مساوی دایره اول السموت هر یک محصور میان حرارد عظیمه دارد قبطیت سال و جنوب و چهار سوال السموت هر مساوی اند با سعر لنوی تسویه این قسمت انسب است و بطریقه سیم میباشد از منطقة البروج محصور میانه حرارد عرضیه نصف النهار و افق و مابین قسمت احاله منطقة البروج هو متساوی باشد و بطریقه چهارم میباشد دوازده قوسهای افق که محصور باشد میان حرارد ابقاع و این قسمت اگر منطقة البروج بقسمت الراس گذارد و تسویه سوت صورت نبندد و اگر قسمت الراس نگذارد و تفاوت فاحش میان سوت باشد لهذا اکثر ارباب صناعة متوجه این قسمت نشده اند و هر کوکبی که در قسمت از فلک واقع باشد که میان حرارد نصف سماوی و این حرارد باشد ازو انسب بان قسم از منطقة البروج نامند که میانه گرد نصف دایره است پس در طریقهای دیگر بکرار طریق الی رکعال بسیار باشد که کوکبی در نامند که بمقتضی حساب در فوق الارض واقع بعد و حال آنکه ثبت الی اسوت تحت الارض است و در طریقه الی رکعال این واقع نشود و مبدا ربعه اول و سابع و چهارم و دوازدهم در جمیع طرقها متحقق علیه است چه مبدا ثبت اول هم نقطه تقاطع اول و منطقه و مبدا ربعه چهارم و دوم نقطه تقاطع نصف النهار و منطقه و بسیار باشد که بر حریم بجنب الراس و همین برج طالع باشد در بخت عاشر واقع نشود و بعینه بر دوازده نصف النهار باشد یا در شرقی نصف النهار باشد یا در شرقی و بهمین برج طالع عاشر باشد و در عرضا آن و باز بهمین شرح طالع عاشر و این در معظم معموره برج مرکورات و در اجزای عمارت بود که برج مقنین و مستقیم عاشر باشد مثل آنکه در سری از بلاد معینه طالع ثلث برج در جه دلو باشد عاشر دلو که عدد برج عقوبت باشد اما ملک علی و نحس باشد که برج یازدهم است و آن برج بر نصف النهار بود برج عقوبت بر طرف غربی آن بود و چنین در همان رسه در جه ثور طالع باشد برج عاشر ثلث حمل و بوعه اما ملک علی ثبت در جه جدی اتفاق افتد که برج نحست و آن در بوقت و دوازده نصف النهار است و دلو بر بالای آن و از بنوار اختلافات در سایر بیوت واقع میباشد چه مذکور شد که در تسویه محیط دوازده برج باقسام حرارد منقسم میشود و بروج متحم متساوی منطقه مذکوره است پس توانند بعد که مرکز حریم سه در برج سیم آن برج باشد یا مرکز حوت در یکی برج واقع شود پس بسیاری از بیوت بهمان قسم که در عاشر مذکور شد مختلف گردد و در هر یک از این بیوت که اختلاف مذکور بهم رسد در نظر آن نشر همان اختلاف باقی شد اگر برج دهم السما عاشر برج طالع باشد آن اوتاد را اوتاد قائمه خوانند اگر یازدهم طالع باشد اوتاد مایله و اگر هم طالع باشد اوتاد را اوتاد ساقطه خوانند اما در اوتاد قائمه گویند که خود عاشر منتصف طالع و مغارب باشد و این در وقتی باشد که قطب بروج بر افق باشد یا نصف النهار در تحت الراس باشد و گفته اند که بر جنب خانه دلیل ظاهر است و تسویه دلیل اظهر

وطریق سیم را بگوئیم تا بعد ازین در فصل حوالهٔ کرخواهد شد ان شاء الله تعالی و منظم خواهد آمد چه اختلاف مذکوره را
بگوئیم در هریکی بازنمایند و در صفحهٔ پسری تقویم حالات قمر که نزد جمهور اهل نجوم پیش است هم بنویسند
و بعضی محققین را اذعان بدین حالات قمر طرفه است که در جدولی جداگانه بعد از جداول سایر حالات مذکوره هر روزی
که این حالات قمر را حاصل باشد بنویسند و بعضی از ایشان حالات مذکوره را کر بتفصیل چنان خواهد شد در خانهای جدا
غیر در هریک از جداول مراجات که در راس آن حالهٔ آن روز کرد آن حاله قمر را باشد خانی بعد رقم مطابقت نشده باشد
بنویسند عواد و مکرر غیر بنویسند و از اولی که رقم نظرات محرر او نوشته از نمای تامل اعتبار و نشته باشد و اگر در از
اله آن روز در صبح یک از جداول سنن کار خانهای خالی نباشد در خارج جداول مارا له انزو رق را و از
حالات سه مذکوره یکی محاسبه ماه بود یا راس محاسبه ماه و نیز که در کدام روز و شب افتد
بگذشت ساعه و چند دقیقه اول رقم محاسبه را و بعد از ان رقم راس و ذنب را و بعد از ان رقم روز ماه شب را
و بعد از ان رقم ساعت و دقیقه را بود و بنویسند آنست که علامت محاسبه راجع نویسند اگر راس است
معکس و اگر ذنب معب و گاه بود که علامت راس کرسی و علامت ذنب کرسی است الصفایا
و علامت محاسبه را نتوانند بدین قرار این معلوم است چنانکه مصنف اشاره خواهد نمود و حقیقه راس
و ذنب و محاسبه در وصل سابق بیان و ملخص شد که هریک از کواکب را سی و دو ذنی مت و چون هر سیر
قرار مصور نا باید اندازا اختیار کرده اند و یکی کوکب را مصور نساخته اند و سیم از حالات مذکوره و بسیدن
ماه بود بدین درجه شرف و درجه هبوط خانه اهل احکام بگفته هریک از بروج و هر درجه از درجات بروج را نسبت یکی
داده اند از کواکب و هریک از کواکب را در هر برجی خطی و بهره قرار داده اند چنانکه بعد ازین بتفصیل بیان خواهد شد
و از جمله آن خطوط شرف است که هریک از کواکب را اشرف برجی معین است و از ان برج درجه شرف
و درجه معین برج مقابل برج شرف را هبوط خوانند و ساوی درجه سرف از برج هبوط درجه هبوط از خطوط قوت
کواکب است شرف قمر در برج ثور است سه درجه و هبوط آن در برج عقرب سه درجه و شرف آفتاب در
برج حمل ست سه درجه و هبوط آن در برج میزان سه درجه و مجمع از حالات سته قمر رسیدن ماه بود با اول
درجه هبوط آفتاب کران در جه نوزدهم میزان است بغیر طریقهٔ محرفه ششم از حالات سه قمر رسیدن
است با اول درجه شرف آفتاب و اثر انبره خوانند و مدت ان از اول درجه شرف آفتاب تا درجه
شرف قمر و بعد ازین در فصل ۸ اشرف و هبوط کواکب سبعه کنم و در همان فصل حالهٔ طریقهٔ محرفه و طریقهٔ نیزه
هم کوهم بنا بر ان در ین فصل مجرد و کر رسم ارقام انها در صفحهٔ تقویم اکتفا شد و چون مصنف رحمه الله از اول
این رساله تا آخر باب شانزدهم انچه از علم هیات متعلق است بیان میفرماید و متعلقات علم نجوم و

واختیارات واحکام را در وصول جداران و شرف و هبوط و سایر ما یکه بغرض ما بالفعل ازان امور است لهذا در وصل ابه
بیان خواهد کرد و ان فصل تا نمای مجموعهٔ رقمای که در صفحهٔ چپ می آید باشد فرضا که بعضی بسیدن ماه تحت الشعاع امد چون هفته
بیاید نه و در آن روز که تحت الشعاع در ان روز شب منفصل بآن واقع خواهد شد در جدول جداول مزاجات علیا
و بگر نویسند علامتی که بیان خواهد شد اول این علامت را و بعد از ان رقم ساعه و دقیقه و رقم روز باشب را و اگر اراده
رقم تحت الشعاع را و موضع فرخ قمر باز ده حالت آنهر گاه باشد در جدول دقیقه واحد باشد ۲ آنگه چنانها یازده درجه باشد
۳ آنگه میباید شود و از شمس صدو پنج درجه ۴ آنگه چون شود و در جه ۵ آنگه چنانها صد و سی و پنج درجه باشد و از نوقت
دو گهه کوینده ۶ آنگه صد و هفتاد و درجه باشد ۷ آنگه از مقابل صدو پنج درجه بگذرد و در ان وقت نیز گوکه کوینده
۸ آنگه از مقابل بود و درجه بگذرد و در انوقت اورا هم برین کوینده ۹ آنگه از امتداد اوصد و سی و پنج درجه بگذرد و حرارت
او را هم اس کوینده ۱۰ آنگه صیاد او و پنج درجه ۱۱ آنگه صد و شانزده درجه از صد اسد محرر که در جدول اقتاب
اقتاب بنویسند بگه بحسب همان نوع تحت الشعاع و قمر که ماه از اقتاب بیشتر از جمع حقیقی بود ازده درجه آمد بر سید
و قمر گوسیان موضع تقویمی ماه و موضع تقویمی اقتاب بنویسند اگر از ده درجه ماند ماه در بعضی شعاع اقتاب پنهان گشته در محاق
نباید چنانکه بعد ازین در فصل ۱۵ تحریر خواهد شد و از اجتماع ساعه نیز گویند و بعضی رسیدن ماه بحوزه الشعاع بعضی رسیدن
آن بعد از اجتماع حقیقی بود ازده درجه اقتاب و بعبارهٔ اقوی و قمر گوسیان موضع تقویمی اقتاب موضع تقویمی ماه گر از ده درجه
ماند در همان جدول در از گه ان باشد بنویسند باقی نویسند بهمان قسم گه در تحت الشعاع مذکور شد و بعضی محاسبه ماه تا گه بعد از
هم از حالات دیگر را قرار داده اند که بعد از جمع باید در عقده اولی که بعد از جمع روز از اجتماع باشد تخاطیس گویند و در عقده تا نیه گه بعد از
دو روز بود یا روز اجتماع مقطر طیس گویند و در استقبال تا سیسو گویند و در عقده گه بعد از سیم روز از استقبال بعد استقبال
مقطر گویند و بعد از ده روز از سعد و در عقده تا سیسو گویند اقاسیس بعضی در دو روز به القمر و بعضی علی ما وجها آن اجتماع الذی یکا
هو قرسس بعد از ده روز از سعد و در عقده تا سیسو گویند اقاسیس بعضی در دو روز به القمر و بعضی علی ما وجها آن اجتماع الذی یکا
هو قرسس بعد از اوکان پنهان بین الشمس و بین الارض و بعضی ما بین اوکان اما بها و بعد اول تا دیس
الشمس و تو سیمر و کما طوس ما بین اول از اوکان پنهان حتی بجوز الاما بها و بعضی ما بین سیر از اوکان پنهان ف اما بها
تو سیمر و بعضی ما بین سیر و بعد از اوکان پنهان ف حتی سیر مقطر طیس اقتاب و بعد از اوکان پنهان ف حلقها طه و کما طوس سیر
اشد از اوکان پنهان

وامثال ساعات اثبات نکرده اند مگر بعضی کرکان دانسته اند کرکب کلی موجه غیر عرض است و علامه سراری در
تصانیف خود ایراد کرده که فلک کیسه در یک فلک آفتاب والوان فلک عطارد است و فلک زمین فوق فلک شمس
و اند چه در اعداد اجرام هرآن که بر ولایح شده ما بین فلک شمس و قمری که گمان فلک زهره و عطارد و هر دو دانسته باشد
غیب و آن فضا نیز از محسن فلک عطارد است لهذا افلاک دیگر اثبات کرده و گفته اند بعد که فلک کیسه آن باشد و این
قول خلاف جمهور است و غالبا کیسه ارکواکب موهوم بیشند کما اهل حکام اثبات کرده اند و مهر تقدیر احکامیان گذارند و
دیگر اند و از استیطان فلک حوت اند و اهل سند کویند کیسه کواکب بیجا است چون سلف و دیگر اند که آن نیز کویند و کمتر از
کواکب بیجا ثابته است و در بعضی تقاویم نامبرده دیشه سالبت صحیح نمیکند را در اول مهر ما هرازه مهای صحیح بجهار رقم
مارنما یند اول رقم برج بحرام در رسیم و دقیقه چهارم ثابته و در اکثر تقاویم کما سبق ازاما قمر در میان اصل اول مزاجات نوشته
کرد و کور مشبه و در رقم بساعة و دقیقه ثبت نمایند بعد ازان دیکر دو در دقیقه تقوم عدت حالات قمر است قمر ایت قمر ایس س قمر اوت
ت قمر نزف ف قمر بسوط ط قمر طریقه قه و عدت باطریقه نیز ه و بعضی عدت نیز را مصرح
نوشته و علامت قرنت الشعاع تحت و بعضی نوشته اند قمر باکیدیه که بعضی نوشته اند قمر در خروج الشعاع جمع
و بعضی کما سبق عدد نیز بعضی صحت نوشته

بین واسطه حرکت را بیست و هشت قسم کرده اند و بر هر قسمی بعضی صور از کواکب و غیر ایشان نموده اند بر حوالی عرض قرار دایر
کرنقریبا اعداد مابین هر کدام مساوی باشد و هر یک را منزل خوانده اند و دیده اند که قمر در هر شب نزدیکی یک منزل
نزول مینماید و اگر کسف آن علامت کنند گویند کنخدا و کدای و اجزه و غالبه و آن تشام نمایند و اگر از طرف شمال مایل جنوب
علامه کنند گویند قمر از آن منزل میگذرد و آن تقال نمایند و نزد منجمان منازل ماه عبارت از اجزائیست در دایره منطقه
منازل دایره فلکیه است ابتدا از نقطه اعتدال ربیعی و هر منزلی محاذی درجه و کسر سیع و درجه سه و ثلث و ثلثه
و ثلثه و ثلثه عاشر محاذی درجه و یکدقیقه و ثلث سبع و ثمانیه و چهل و محاذی ثالثه و چهار و یک رابعه و بیست و سبع خامسه
و چهل و دو سادسه و چهار و یک ثامنه و چهل و محاذی تاسعه و چهار و یک عاشره باشد و حصه هر اجزاء دوازده گانه محاذی منزل
و ثلثی بعد و هر هفت منزل سریع تمام و معتبر در شمار قمر این اجزاء متساویه باشد نه علامات و چهار قمر سیر و سط هفت
و هفت روز و ثلثی یکدوره قطع اندازه اول هندوف آن حد کرده منازل را بیست و هفت اعتبار نموده اند و منزل اول
را از درجه اعتبار ساقط ساخته اند از بیقرار حصه هر منزل ۱۳ ۲۰ باقیمانده باشد و این مسلک منجمان است اگرچه هر کسر از
نصف کمتر این اعتبار نمیمایند و گویند عمران آن کسر را تمام کرده منازل را بیست و هشت اعتبار نموده اند و علامه سنبزاری
تصریح کرده که اینکه عمران منازل را بیست و هشت اعتبار کرده اند نه انچنانست که کسر را تمام کرده اند چه ملکی بر حرکت قمر فوق
مذکور شد یعنی اینکه در سر روز حرکت قمر تحقیق نمیباشد و بیست و هشت روز سه اوهر تقریبا چنین بنظر سر عرش کرده اند
یافته اند که کمتر هشت سه منزل برای پوشاندن یکی را که در دست شجاع حفده و انکه پیش از دست بضیاء فرجوا انکه
بعد از دست روشنای شفق و چهره بندگه منزلی گاز روشنای شفق پیرون می آمد در روزی معین چهره روز
و ابتداء از ازاد استند منظور ظاهر شدن منزل که بعد از دست بود بندظاهر شد که ان منزل بعقوب بعد از سبزده روز
از تحت شعاع شمس ظاهر میشود از تغیر استباط کو ندگه کرا فتاب منزلی را در سبزده روز تقریبا قطع مینماید و این
زمان بین روز هر منزلست از تحت شعاع شمس در عقد وات تا بروز منزل دیگر از بیقرار امام قطع شمس منازل را
را سبعه و شصت و چهار روز باشد و حصه طول شمس بمنزلی ما مارعه همان منزل در سبعه و شصت و پنج روز است
بگرور را از ایام بودن افتاب در منزل عفر یاکر می نمایند که آن منزل بازدهم است و کسر و را نجا از نصف زیاده
می شمرند و سر این علت کرسال شمس اصطلاحی یاکه ۳۶۵ روز و ربست بیست سالست قسم نمایند هر منزلی سیزده
روز و از این کسور زیاده حواز ده ساعت مردنا بینه کم نخواهد جمع آید و در ایام طلوع عفر آن کوکب زیاده زیاده از نصف
روز یعنی سعد چهره از نصف زیادات مکروه گیرند و در ایام آن منزل افزایند تا چهارده روی تمام شعد دان کوکبی
کرد منازل یافتن جمع شود در آخر سال بحر میزان نقصان آن روز تمام که برایام عفر زیاده شد حساب نمایند و انچه

صاحب صحاح اللغه نقل کرده که ایام روز را برایام بودن افتاب در منزل جهره مایرین تاسیه حفاست و صاحب بکه در
کرده که در بعضر سال ایام بکروز دیگر پیش نجهه که سه برایام مکث افتاب در عقوت ریا بر سبعه تا مدت بودن افتاب در منزل
مذکور پانزده روز باشد و انقطار ایام سنه ثلثه یا اصفا ایام منازل موافق باشد و رجوع بمبدا واقع شود که مبدا ابتدا
چه در ایام سال شمسی هر چهار سال یکروز بیشتر سبعه و شصت و شش روز بود و در تقویم احمای و تقویم الغ سکی مسطور است که
در سال کبیسه بعد از طلوع شعاع طلوع شرطین ام بچهارده روز باشد غیر از دور را نجهه کبیسه ایام شرطین اضافه نمایند
و جهه انسانست که رسیدن افتاب باول حمل در رسیدن بمنزل شرطین سعی باشد و انچه از علامه و ترکت مقل شده
موافق کتب علل نیست چه ارباب عمل در هر منزلی که کبیسه در ان واقع شود از روز را در ایام آن منزل زیاده میکنند
و توضیح کلام در این مقام آنست که در بعضی ریجات صدری وضع نمایند که هر یک از منازل در کدام روز از ایام
روی طالع میشود و بعضی بنا بر تاریخ عجالی که دارند اگر جدول تاریخ را در عمل کنند این روز زاید در ایام طلوع
منزل سعود واقع شود و طلوع اخبیه چهارده روز بعد از طلوع سعود واقع شود و اگر جدول تاریخ عجالی
عمل کنند این روز زاید در منزل اخبیه مرافقه و طلوع مقدم بعد از چهارده روز از طلوع اخبیه واقع میشود و از ابو سعید
علی مشا علیه السلام کما در هر مسال اخبر مسه کویند و بعضی از اصل علیه السلام حکایت کرده اند که نقطه اعتدال ربیعی با ثریا
مطابق است و در وقت نزول ثریا در وجه ثور است که قریب بسه هزار و هفصد و شش سال
باشد و جمهور معتبر باشد تغیر منازل را در گردیده القمر قدر نا منازل حتی عاد کالعرجون القدیم بابین منازل
کرده اند و هم چنین گرمیه الشمس ضیاء و القمر نورا و قدره منازل لتعلموا عدد السنین والحساب و شیخ عالی قدر
اهل الاسلام شیخ ابو علی طاهر میزد در کتاب مسعاب مجموع ایمان ما بین منازل تصریح کرده و چنان فرموده که شمس
منازل را در مسلک قطع می نماید و قمر در یکماه و بنوعی که در موضع مصور بروح مکرر یافت علامات منازل و در هر
هفتاد سال از درجه بدرجه دیگر انتقال نماید چنانچه در قریب مدت بهفصد سال علامت هر منزل تحقیقا بمنزلا
دیگر انتقال نماید و اهل هیات و منجمان همان اجزاء فلکه ثابته را منازل گویند و با منتقل علامات تغیر اسم ندهند
چنانچه منزل اولرا که بعد از اعتدال ربیعی است همیشه شرطین گویند هر چند مطلع کواکب شرطین در ان نباشد
اما عنوان همان علامات را نتظر دارند و شرطین شلاثان آخر کوکب معین را دانند کو در اجزاء فلکیه مسقله
باعتدال که منزل اوست سقط باشد و هم چنین عرب خروج هر منزل را از ضیاء جمیع آن منزل گویند و هر کاه منزلی
طالع شود نظر بس کرآن منزل پانزدهم اوست عدد خواهد کرده و از انشته کرده اند بر عکس منزل پانزدهم نگاه میباشد
نمایند لهذا منزل پانزدهم را لنب بهر منزل رقیب او گویند و مرقب رقیب را وقت جمیع کاه سقوط آن منزل

گویند منازلی که طلوع ایشان در موسم منتظر باشد انواء گویند و در قبال ایشان از اهرکاه در عز اسم منتظر طلوع نماید انواع گویند و نسبت امطار را با نواحه و ریاح را بانواح و نوء بفتح نون مرافق آنچه در صحاح مذکور است سقوط فجر از منازل و مغرب با صبح و طلوع رقیب از مشرق و صاحب صحاح از ابی عبید نقل کرده که نوء را بعضی نشنده کمر دین موضع واو گفته که عرب امطار و ریاح و حر و برد را نسب بساقط می داند و جمعی گفته که تصنیف طوالع منهای سلطانه فیقول مطرنا بنوء کذا و الجمع انواء و نوءان و در شرح زیج جدید مسطور است که بعضی از عرب منازلی که در ربیع وصیف طلوع کند ریاح منسوب دارند و منازلی که در خریف و شتا مطار و بعضی از طلوع ثریا با طلوع خوفه زمان ریاح شمارند و از طلوع عواء تا طلوع سطر زمان امطار و روح بعضی ریح حار است و از ابی زید روایت کرده که ابجار الریح المطار فی الصیف و در شرح زیج گوید که بعضی ریاح را بطلوع منازل نسبت کنند و امطار را بسقوط رقبای ایشان و تسمیه منزل طالع مباح از محاورات کلام است و در شرح زیج گفته که ریاح را لواح خوانند نسبت اینکه این منازل از ربع شرقی و شمالی طلوع مینماید و نسب سرکه در نقطه مشرق باشد بسیار بوده و در جانب جنوب کمتر زیرا که مکث الراس که نسب ناظر باشد آن بوده و امطار را تولید از عین شمال رمعن را عرب بروج گوید و از امنکره نماید و در صدد و سایر امور دنیا فی الصباح برج السطی یا قلع بروجای او و امیاسره عمر مرسا سنگ و الوب منتظر بالبارح و متقال بالسایح لانه لا یجتمع ان تمیز بین تخوف و مبشاید که چون عرب حوادث هوا و بادهای کرم را مستکره میشمارند مواریح را که اعصف باشد از ریاح لمهز یح حار منتظر نامند و محمد رحمدی در شرح مذکره تقریر کرده که اصح آنست که انواء منازلی اند که طلوع الیشان در موسم امطار باشد و بعضی امطار را بطلوع منازل و ریاح را بسقوط آن نسبت می دهند و هرگاه مدت طلوع با سقوط کمتر و خیری حادث نشود گویند خوی تخم گذا و صاحب صحاح گوید آن در صورتیست که تخم ساقط شود و باران نشود و در نوادر و تفسیر کریمه قشک بهم عامره و انجالیه و ساقط هر حر کرده و چهارده منزل را که اول آن شرطین و اخری سماک و آن منازل شمار اند شمای گویند چه صفت الیشان در شتا شام است و چهارده منزل را که اول عمر و آخرین رشاست منازل حمراء اند یا نی و صوب الیشان در سوم صر است و اینکه گویند هر شب از منازل چهارده منزل ظاهر است و طلوع هر منزل مقارن سقوط رقیب الست موافق مصطلح مبین تواند بود که متساویه اجزاء فلکیه را منازل دانسته در مصطلح مسطور و نه بمصطلح عرب که علامات را منازل شناسند چنانکه بر بصیرت ظاهر باشد هم گاه باشد که منزلی طلوع نماید و منزل است نزدیم و اینجا هم ساقط گردد اول بفتح شین و را مهمله و طاء مهمله مفتوحه و سکون ما و شناه من ک و آخرنون موضع آن از نقطه اول حمل است ما بشه ما الوحی نا شه حمل و آن

و آن حرکب است نیر جزیا از اصغر قدر ثالث و شمالی از اوسط قدر مذکور بر شاخ حمل پنهان و شمال یکجنوب در رای العین بقدر حرث فراع و قمر محاذی آن شود و نزدیک آن کوکب که بسمت خرب کوکب صغر است که عرب از اماخر کوکبی گفته مذکور شده مر را اشتراط گویند و شرط بضمتین در لغه بمعنی علامت و چون آن حرکوکب اول منازل است که منازل بان شناخته میشود شرطین خوانده اند و بعضی گفته اند که آن ماخوذات از شرط بمعنی شده و سکون را را و آن اول طائفه است از لشکر که در حرب حاضر شوند و شرط بضمتین نیز بمعنی زوال مال آمده و جمیع آن اشتراط است چنانکه گویند الضم اشتراط المال و بعضی کوکب اذین حرکوکب را که بمشرق افریست اشتراط با کوکب نیز خارج صورت حمل گرانند و عرب باخ گویند شرطین خوانند و باخ و آن کوکب را با دیگری از حرکوکب قرنا حمل اشتراط خوانند و ارباب حرق و تحقیق گویند که عقل اول محیط است بحقایق اشیاء بروجه اجمالی و ارواح عرش مجید فروح و قضا و ام کتاب و قلم اعلی و روح القدس و روح اعظم و حقیقه محمدیه و دره سماء و ظل اول و عقاب گویند مناسب اسم بدیع است بمعنی مبدع و منشئ و شرطین حرم بضم با و فتح طای مهمله موضع آن از اراحر سرطان ا

ا الا بهت ثالثه حمل و آن سه کوکب است حقه یکی از قدر رابع و حمر از قدر خامس بر شکل مثلث حاد الزوایا قریب بمساوی الاضلاع و میان آن و میان شرطین در رای العین قدر رمحی است و قمر محاذی آن میشود و احیانا بر دیسکذ رو او را بچیو شانده کاهر شعاع ماه او را می نوشاند و این صوفی تصریح کرده که حمر از ان را لیه حمل است و یکی بر فقه موخر و علامه در نهاد و دیگر مصنفات حمر گفته که هر سه از قدر خامسند و بر هر حمر ران حملند و صاحب بقره ذکر کرده اند که کل ان سه برالیه حملند و عرب گمان دارند که بر بطن حملند و در بعضی شروح سر مفصل نیز چنین مذکور است و بعضی گویند که بطن سه کوکب است از چهار کوکب خارج صورت حمل خلف باخ بر بین منکب اثر با و بطین مصور بطن است و چهار برج عرب بر بطن حمل است و بطر حمل است بیطن حرب که در صور شمالی در صور سر وه اعلمه و کرشه اصفرات تصغیر کرده اند و مؤید اینست که آنچه صاحب صحاح گفته که حمل نحوم کثیره است که شرطان شاههای آن و بطین بطر آنست و ثریا الیه بقول ارباب حرق نفس کلیه که محیط است بحقایق اشیاء بروجه تفصیل و او را عرش کریم و لوح هدر و لوح محفوظ و کتاب معین و در قاموز مرد و ما فوته حمر اگویند مناسب باعث است و ما بطین که سه کوکب است سیم

و ارزاعاری پروین گویند موضع این را حر بطین است ح له سرط مالته نور سس کوکب است و بعضی گفته اند هفت کوکب و فاضل مدقق مولانا مظفر حامدی بجل امد بعمرانه در شرح عیب باب معرفت تقویم مسطور ساخته که از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که ثریا هفت کوکب است که هر اگوکب

ثریا مرصوده برای این صورتها و یکی از عدد رابع و سه از قدر خامس و بقیّ غیر مرصوده و بعضی کواکب مرصوده اورا
اورا همه از قدر خامس دانند و علامه شیرازی بر ردی در بعضی از نسخ جغمینی ذکر کرده و اینکه بعضی گویند هفت
کوکب است و در نظر بحرا بسی کوکب نمی آید دیگر آنرا ملاحظه نکرده و هر گاه روایت مذکور از حضرت تجربه صادق
وارد شده باشد هفت کوکب خرد بوده و یکی از ما بقیه صغر منظر در نمی آید و ثریا بصورت خوشه انگور است
بقول شبیه عمر ده دسته آن بطرف مشرق و در جانب جنوب آن و یکی از ما بقیه صغر منظر در نمی آید و ثریا شکنی
هفت و موضع آن کوهان ثور است و انچه از عرب روایت کرده اند که دنبه حمل است چنانچه در بعضی شروح
سی فصل نیز ذکر شده خطاست چه سانه آن و آن کوهیر که بر الرجلست سه درع است در رای العین و عرب ازانها
کوکب واحد گرفته مدانجهة النجم و نجوم الثریا نیز گویند و ثریا بدانجهة گویند که مارانی که در نرو اوراق شود و بسبب
کثرت کناه و امارب ازانا است بزعم عرب با نجه صعود و کثرت کواکب آن چه ثریا مصغر ثروی است
مشتق از ثروب یعنی کثرت سال و بعضها نجه صعود کواکب است ما نجه تعظیم و بعضی مغیر باشد بتغیر
کریمه و انجم اذا هوی را به ثریا کرده اند و قرکاهی ثریا را می نوشاند و ارباب حرق گفته اند که طبیعه که هم
عقاب گویند مناسب باطن است و عین مهمله و ثریا جهارم و موضع آن ازان ثریا است
ما کا الله سه تا ثور و آن کوکب سرخ رنگیست بزرگ از قدر اول بر طرف مشرق ثریا بیان آن و ثریا
یک نیزه و آن با چهار کوکب دیگر همه از اصغر قدر ثالث بر صورت رقم صورت هفت هندسی و این کوکب
بر یکطرف شکل آن رقم است و نیز از چشم حوتی ثور است بدانجنس عن الثور الثریا جواهد چنانچه حکیم
اثوری گفته کر ثور عرعرت نشری با بص و عشم بر قبضه بشتری نشاندی دبر انزا و آن یک کج بر طرف
دیگر شکل مذکور است نمیز از چشم شمالیت و صاحب صحاح گفته که و بران هیچ کوکب است از ثور کری گویند بر
کوهان ثور است و ظاهر اعراد ارج کوکب مذکور باشد که بر شکل قم هفت هندی و اقصد و در بعضی شروح
سی فصل نیز موضع انرا کوهان ثور آن نوشته اند و تسمیه آن همه ان بجهة دبور وسعت اوست ثریا را صاحب دایر
مغرب مایع است و این کوکب از ما ثریا طلوع صباحیه بدان و اسطرلاب النجم و حاد النجم آلی النجم نیز گویند
و نابع تنها مرس خوانند و حادی مکسر دال راننده مشتراست و چنبر دایره در لغو عرب بمعنی آخر رحل ثروت
و این کوکب بر آخر شکل مذکور است آن هم و جه تسمیه نوانده شد و دایره الطایر در لغت حمیر انگشت طایر
است که در باطن طایر است و بآن میزنند و این معنی نیز مناسب وجه تسمیه دارد و آن کوکب را صدح هم
هم گویند بکسر هم و سکون جیم و آخر حاء مهمله و بقولی مجوح بضم میم و آن در لغو حوست که حمر سرخ شته باشد

و انچه در صحاح مسطور است صحیح چوبی است که طرف آن حوجواب باشد و بان سربن را بکوبند و بعضی گفته
اند که کیا هر ست که در آخر بهار روید و در صحاح ذکر کرده که مطلق انوار امادیح السما گویند و در بعضی شروح
کشاف مسطور است که مجوح را حبران گویند لانه یطع آخر انوار از نه هر سر نقل کرده که او از ثر حکایت کرده و از این
الاعرابی ذکر نموده که آن تخمست صفر سیاه و بران و ثریا و گفته که میگویند که آن بره کوکب است کانها مجوح بعیر
بطلوعها الحرو نداء ذکر فی الفایق و ذکر انها من الانواء الغی لا محلی و ضم المیم محکی عن الاموی و در برهان حق است
که حنق الطبوح ای الحبران و نوشته و هو حنشبه لها ثلثت اعواد یجوح بها الدوایرای نطرت و المجوح عند العرب
مزالانواء الغی لا تکادی محلی و عرب و برانرا صنبق گویند فنبق شتر عظیم است و آن سیح ستاره را فلابص
هم گویند و فلابص جمع فلوص است بفتح فاء و آن دشتر عزل و فقر است و در انسان چنانکه گذشت بعضی
گمان کرده اند که حبران بر سنام ثور است باین اعتبار توانند بجه که فلابص جمع فالصه باشد یا فلیصه بمعنی
مرتفعه و قمر در بعضی اوقات کاشف و بران کرده و عرب این منزل را کفس دانند و شوم شمارند و بان
تشاءم نمایند چنانکه مثل گویند که فلانی اشام من حزحادی النجم هال الاخطل اذا حبران منک یوما لعقبته
ادخل ان الفاک عدا ما سعد و در مستقصی الامثال زمخشر مسطور است که از انوسح النجم گویند و در ان کتاب
از نکادیب عرب نقل کرده که و بران ثریا خطه کرده و قمر تر تریج ثریا را حبران گفته و سحاب ثریا را کرده
کمفت ما اصنع بعد الیسروت لبس و بران فلابص جوزه را جع کرده و متمول ساخت ما آن ثریا را وی روا شده
و شتران را که صدای ثریاست و عقب او حبران و سیر و ب بعیر فقر است و ارباب حرق گفته اند
که جوهریهای که صور احبام در او ظاهر شده مناسب احزاست از اسماء العدد و حادی مهمله و بران کر یک
کوکب است نجم بفتح نا و سکون قاف موضع آن از آخر بران است تا سه بوج لد ثانی جوزا
سه کوکب حفته محقوق است بر شکل مثلث مشابه نقاط تا چنانکه کوس بطلیموس آن هر سه ستاره را یک کوکب بحالی
گرفته و طول و عرض وسط انرا در صدول مجسطی آورده و انرا بر اس الجبار و اثالی گویند و عنکب اسیر جوزا
اقرب است و مقعده در لغو عرب صورت دابه صغیره است بر سینه اب و اصحاب حل انرا
علامت شامت دانند با آن نشان جالی میباشد که مای فارس اسد با لموعاص در پهلوی چپ اسد
و در قاموس مذکور است که مقعد کمنعل ای کوا که مقعد داغ کردن باشد و این نیز وجه تسمیه تواند شد
چه شبیه است بنشان داغ و اینکه در صحاح مذکور است که مقعده سه کوکب نیز قریبه بهم است خطاست

چه بهایت حفظ دارند و این صوفی در صور نقل کرده که از اذناب کانی و کمنات و گنجه نیز گویند و ارباب حرف گویند که جسم کواکب
کواکب و ارباب گویند مناسب طاهر است و عین معجمه و منه کوکب ششم موضع این نام آخر مقعد

است تا سرج لد نیز الث جوزا و این بعضی حرکوکب است از قدر رابع و ثالث بر پای توام تالی ارصورت تولین
و قرآن میکند رودکانی را نهاد امی پرستند و نزدیک بآن حرکوکب سه کوکب دیگر است کمانی حرکوکب
بر شکل لام دامن باز کشده ناصورت حرکان بالام مکتوب محمد موضع های جوزا معین توان است و این صورت در
در صور نقل کرده که بعضی منه را حرکوکب دانسته یکی بر قدم توام مقدم است و دیگری بر قدم توام موخر و بعضی
گفته اند که بر جرب گوکس کر بر قدم راست توام تالیست سر کوکب است از قدر حادس مصطفی کمیان شمالی انها
و انکه بر پای راست توام ثالیست از مغرب بجنوب حرذرع و نیم است در رای العین و اوسط آن سه کوکب
بزار زمان کوکب پای توام تالی یک ذرع و نیم حر راست و جنوبی تر دیک عدد ذراع از اوسط سمت جنوب و مغرب
حر راست و این سه کوکب با کواکبی کر بر رجل قرآنه، بر خط مصور اند پشت جبار و منه و در وسط مفاصل است بر
موضع مقبوس و عرب از اقوس جوزا می گویند و گمان دارند کمان قوس ذراع اسد را بر میزند و در صحاح اللغه
تصحیح شده که سنه منک ابیر جوزاست و این بیخ ستاره مصطبه است ده قاموس نیز مسطور است
که منکب الجوزاء الایسر منه است و آن بیخ کوکب مصطفاست که فرزدل در ان می گوید تا حرکوکب نزدیک
بهم اعضی در مجره میانه جوزا و ذراع مقبوضه با انگشت کوکب است در صورت موسی و در مقبض قوسش
حرکوکب است کر ازا منه گویند ما حرکوکب است میانشان قید ثولی تعقب بقعه در مجره و موافی بعضی
این صورتا بزعم کر مسطور شد منه حرشت ره است در پاهای توام تالی میانه الیشان مکرا حرذراع و در رای
العین و منه و رجله را گویند که در مقبض کردن نشیر بود و حاصل هر حدی و وجه تسمیه اینجا مذکور کرده و منکب الفرس
الخمانه در رفاهت و تظاهر الثوار در کردن نزاهت خانکه گویند حامد اضافه در صورتی کر در کردن آن التوالی باشد
و این معنی نزدیک تواند شد منه ما آن سه کوکب بزعم کر کدست ملتوی است و ارباب حرق گفته اند
کر شکل مناسب حکیم است و حا معجمه منه حرحرکوکب است مقدم وان موضع ان از آخر موضع
منه است تا اول سرطان و آن حرکوکب است از هزار اوسط قدر ثالثی بر راس توامه هر یک را راس
لوامر و بهمان در رای العین حرذراع و از ذراع مبسوطه اسد گویند چه شوی شاه حرورم او و ذراع مقبوضه
ان است و قمر مقارن او مشهود و از ازای نوشانده و طلوع او مقدم است بر طلوع ذراع مقبوضه و ان
یک کر اول بر آمده و بطرف مغرب نزدیکتر بعد راس التوام اعظم است و مقدم الذراعین گویند و دیگری

راس التوام اخوانند و ازا مرخزالغزالین گویند و بعضی روایات دیگر نیز است کر در دیل ترجمه نواصر و فصل مقدم
مسطور شد این صفت منزل رسمی است و عرب انهار امراجع الجزم گویند و واحد ان مرجع است ارباب حرق گفته اند
و عرش مناسب الم مبسوطه است و قاف و ذراع کر کوکب ہشتم و آن بعضی الصغر حرکوکب هفتم از قدر رابع
سیار انها قدر ذر اخر حرطرف لطخ کاسه کر بر وسط صورت سرطان است و قمر کاسه مدشود و نا نوشته کر عرب همان
لطخ کاسه را نشره خوانند و بعضی لطخ و حرکوکب نامور را بام غره گویند و بر دیکی آن حرکوکب دیگر ثالی است آن موسوم
بحماری و لطخ را معلف گویند چنانکه در ترجمه سرطان مذکور شد فصل و ما مقدم و نشره و لغة فرضین الشارپین است
در السان و اسد و صاحب صحاح ذکر کرده که نشره حرکوکب است کر بهمانقدر رشرب و ان الف ان است و در
قاموس نیز چنین تصحیح کرده و ارباب حرق گویند کر این مناسب اسم شکر است و کاف و نشره کر حرکوکب انهم
لبکون را، مهمله و فتح طا، آن موضع آن ازا لوسره است تا الله مه تا الله مه سرطان و آن حرکوکب
صغر است از قدر رابع یکی از سر اسد نزدیکتر دیکی بر پیش دست مقدم او کر از جمله کواکب صایح صورة سرطان است
و قمر حادی شمالی ترین آن حرده کاسعت حمونی ترس کرده و طرف را عین الان گویند چه طرف در اخر جسم است
و بر غم عرب بر جسم صورت اسد دانند و اینکر حرکوکب صغر در جسم صورت کر بر تخیل عربان مذکر کرس حمورعنت
گفته اند بجهة آنست کر اسد ذاتم کر حک جیبانده و جمعی از بیجیس جزء ما استعمال نمانده و حاصل سر صرار ذکر کرده کر این قول
عوام بیجیس است حضات و الله لو تقریح کرده اند کر چه نیز طرف مقدر است جمع و تثنیه نمی آید و بقول ارباب حرق فلک
الطفی مناسب ام مقترات و جیم و طرف کر حرکوکب است دهم موضع آن ازا لوطرف است
صاح لد برط اسد و ان چهار کوکب است بر سطری کر دران الطرحی است از شمال بجنوب رفته یکی بر طرف سطر است
بطرف جرب از قدر اول و ازا لطف الاسن گویند چه در موضع قلب ان است و کاهر قران دیگری کر بهلوی او است
مبکرد و ان چهار کوکب بر سینه و کردن و اقعند یکی از قدر اول دیکی از قدر ثانی و حوالی قدر ثالث و عرب گمان دارد
کر بر جبهه اسد است بلانچه السر گویند و ارباب حرده گفته اند کر فلک ثامن مناسب اسم مقدر است و شیخین
معجمه و جبهه کر چهار کوکب است و لوشیده، تواند بعد کر اسدی کر عربان تکمیل کرده اند بعد از صورت آن مشهور است
چنانکه در فصل هفتم ذکر شد یازدهم بضم زا، معجمه و فتح را، سکون ما بینهما موضع آن جبهه است تا کا الله
سه ما مالثه آن حرکوکب است یکی کر شمالست از قدر ثانی است از کواکب آن کر از اطراف الان گویند و ازان
ارتفاع گیرند و ستاره دیگر جنوبی ازان از قدر ثالث بر از صهده و واقعست بر جنوبیه آن و حرکه مفتح حا، مهمله و تقدیم
قاف مفتوح رماستوان سرورک باشد و ازا لحمه نیز گویند و میان آن حرکوکب زیاده از ذراعی بست و حاصل

حمادی نوشته که پنهانی حوت ذراع و نیم است و بزعم عرب آن کوکب برزبره است و زبره کاهل موجب نمیاند حرکتش
و این صوفی ذکر کرده که از احوالیین گویند و واحدان خواهد است و در صحاح مذکور است که زهره حرکب است و آن کا
بدان ان است و در کتاب صور مسطور است که مصفر گویند که حرکوکب که نزد مطلع او رسیده است تشبیه کرده اند بوی که
بین الکتفین مرد و بدو از زهره گویند و از ان حرکوکب گمان او نشان داده یکی بر بطن است از ذو رسم دیگی بر قطر او حاصل
و فطن بصنعتین بین الورکین است و ارباب حرق گویند فلک زحل از افلاک دباء مثناه کمالی از حروف
و زهره کرحرکوکب است مناسب اسم دبا است از اسماء حرازدهم موضع آن از آخر زهره است
تا مدبرج الد ثالثه سنبله و آن کوکب واحد است از وسط قدر اول بر طرف دنب ان و فقر محاذی آن شود از طر
جنوب و پیان آن و زهره یک بنره است و از کواکب صورت آن است و از امبخان و دنب الاسد نیز گویند
چه ثب بضم قاف و سکون زون و عاقصیت و نس بعد و غیره از حواب الحاجزه و وجه تسمیه بقرد چنانکه در صحاح تصحیح
شده بجهة انصراف حود الصان بر دانست در نزول بس مرد و به در وقت طهور او از تحت شعاع هوا از حرارت
منصرف شود مردود و در وقت سقوط او هوا منصرف کرد و از بردوت حرارت و در اهالی کمالت
که گویند ان ثب الاسد است بعضی از شراح سر فصل شرحین گفته اند و این از شنیع خطاهات و تقول ارباب
حرق فلک مشتری از افلاک و ضاء مجهز از حروف و اقلیم ثمانی از اقالیم و یوم الخمیس از ایام و حرف که یک کوکبست
از منازل سعد السعود و از اسماء حرسیزدهم مشتبه بود او فتح عین محصوره و مهدوحه هر حوالده و موضع
آن از احوحه ذهست تا مدبرج الد سرطان سنبله حرکوکب از مرتبه ثالث بر بیاب وحه ام مکسوب بالبار
سه کوکب اند ان از سک لسری عدر اگرفته مالک لسان حت ان و فقند بر سطر جنوبا حرف و منعطف میشود
بر سطری که بحیطی بالاول زاویه منفرجه و رمح غرب آنست که اینها کواکب اند که در حاف ان اسد قرار دارد بیز سنبله چه وی فلک
فرماد است و عوامه مهر لد بیز یک لسار و قرماد ایت و فقر خرق آن کواکب خیامه و مصفر گفته اند آن کواکب تمیز له
درک اسد مذورع حرم و چه لسبه آنست که در السان الثواء الصفاد اخت و عوامه عنز مثنی ساختن و منعطف
ساخت بیز آمده و بر اهه و بر اهگو سنبله عوا و معصوره و مهدوده بحقیقت در لغه نصف اسفل انسان است و چون درک
عدر ا اند عوا گو سنبله و عوار ابرد گو سنبله چه در حین طلوع یا سقوط آن مواسره میشود و این صورة گفته که مصفر عوار ا گمان
الان آن گو سنبله بعین مشبه بطن اسد و ارباب حرق فلک مریخ نور افلاک و لام را از حروف و اقلیم ثمانی را از اقالیم
و یوم الخمیس را از ایام و عوار ا از منازل سعد ناهره و سعد مهاد و دم اول موضع آن از اخر عوالت اول
بران و ان کوکب سیزست از اصغر قدر اول سیانه آن و حرفه محه بیزده هم و ان بر کفت چپ عدر است و در حوالی

ان اکبر

کو کبر بیت دارد او کوکب دیگر را که بقدر سه بنره بشمالی اوست ما کین گویند بجهة کوکب دار نفاح آن و حد بر نقوب
آن و چهار کوکب شمالی کوکب دیگر است که بنزدیک ان یک کوکبر است شتاد اراح و ان یک را اعزل
ی سلوح است در لغه و عرب ساکس زا حرساق ان گویند اعزل را ساق بسری و راح و این یک را اعزل خوانند چه
اعزل بسلوح است در لغه و عرب ساق بسری و راح را ساق مسر و مصفر منحان ساکه اعزل را نهتعر نیز سنده گویند و قرباین
کوکب میگذرد و کیف آن و نایه و این صفت منازل صیغه اند و ارباب حرق فلک شمس را از افلاک و نون را از
حروف و رابع را از اقالیم و یوم الاحد را از ایام و سماک را از منازل مناسب اسم سوزدهم اند از اسماء با نزدهم
بفتح عین مهمله و سکون فاء نار احر سماک است ماسه ماسه الله محرفانه سران کوکب است از مدر رابع حرارت ان
بر ذیل عذرا یکی برمای موحز او بر سطر موح که حده بآن بجانب شمال است، مذکان کرده اند مصفر گفته اند که آن چهین
حرکوکب است بر ذیل و فقر محوط ان میگذرد و محاذی شمالی میشود و مشهور است که آن منزل چیزست حوراء
و حشر که یکی مقدم اسد باشد و یکی موحز عقرب حداد و بان در انجا بجانب و مقدم او است و عاده عقرب
در وحش دگویند کان طابع اشاد و صاطبین است و مولد ایشان در ان است و در وجه تسمیه عفر وجوه
منقولست یکی انکه ان صوفی گفته که ماخوذ است از عفر و آن موی است که بر طرف دم ان است دیگر انکه حفظ
از عفرات که بمعنی تنظیف و ستر باشد و چون نزد آن سه کوکب کم است نوشیدگی دارد و عفر موهای نرد
که بر تن اقراح طیور و سان و بدن زنان باشد نیز بود و عفر بفتحتین و مصفر زعفر چیزهای که بر جامه نوهم میرسد
نیز آمده و این حرف نیز در جمله متواند شد و مصفر گفته اند چه نزد فرق زمانی عفرات عفر گویند چه بیشه
را که در زیر گاه لبر میگذارم مصفر گویند و آنچه در صحاح اللغه مسطور است که عفر سه کوکب از نیز ان است
و مصفر اشراح سر فصل نیز مان تصریح کرده اند محاست و در روضة المنجمین مذکور است که او را عفر بان
گویند که نزدیکست بزمای عقرب لس گومای نوشته و در عجائب المخلوقات مسطور است که چون
در وقت طلوع او طراوت و نضارت اشجار از اسطار او شبنه میشود و ارباب حرق فلک سهره از
افلاک و را و مهملا از حروف و خامس از اقالیم و یوم الجمعه از ایام و عفر مناسب اسم مصدر است از اسماء
شانزدهم بضم زا و مجمه و آن حرکوکب است روشن از اعظم و رابع ثالث رای این صوفی و از قدر
ثانی موافق کرده و در مجطی مذکور است و علامه سرای در مصفات تحقیق تر تصریح کرده که از قدر ثانیست یکی
یکی شمالی و دیگری جنوبی چنانکه در محرر کمس میران و اقفند هر یک بر کرده و فرکوکب جنوبی را کاهری
نوشته و عرب را گمان انست که آن حرکوکب زمانیا عقرب سند بعض شاخهای عقرب چنانکه در صحاح اللغة

مسطور است کزنیا عقرب جرشاخ اوست و زبانا بضم جو کوکب نیزند و آنها شاهای عقربند و بعضی ازابدا
العقرب گویند و بعضی گویند مشتق از زبن است بمعنی دفع و چند سهریک مدفع از دیگرست و بهم نزدیک نشستند
اینها را زبانا گویند و ارباب حرف فلک گویند و بعضی عطارد را زافلاک و طارمهله از حروف و سادس
از اقالیم و یوم الاربعا از ایام و زبانا از منازل مناسب اسم محرست از اسامین هفدهم بکسر همزه و
سکون کاف موضع ازاخترناست تاج لد برط عقرب و ان سه ستاره حصه عربی جهه عقرب از قدر رابع
برسطر معوس وسط مقدم و دو دیگر تالی آن و قدر همه کدزده و بعضی گفته اند کز آن چهار کوکب موضعان جهه
عقرب و بعضی از شروح سر فصل شرحی است و جمعی ذکر کرده اند کز اکلیل سه کوکب است کز بر جهه عقرب است
وان صوفی تصریح کرده کز اکلیل سه ستاره جهه عقرب بنت لوحه اول انکه اکلیل بر سری باشند نه بر جهه در وجه
اکلیل بلقه عرب تاج است جریم انکه از خوارسیر قمر نماند که سه ستاره جهه عقرب منزل قمر باشد و او نقل
کرده کز اکلیل را بعضی سه کوکب دانسته اند کز پیش سه کوکب جهه عقربست یکی از صورت سر او آن
کوکبرست کز بر طرف زبانیه شمالیه است و دو از خارج صورت که هر سه از قدر رابعند و آن سه بر بعوی ا
شبیه معوس جهه عقرب و بعضی گفته اند کز خ کوکب است یکی از سر او دو سه خارج صورت و یکی از در ساوس
کز بر جنوب کوکب سادس خارج صورتست و از اسطیوس ذکر نکرده و این پنج کوکب نیز بعوس است
لیکن رولات در باب اینکه اکلیل سه کوکب است اکثر و اصح است و گفته کز اولی آن سه کوکب
را یکی از صورت میران و یکی از خارج آن صورت است و یکی آن کوکب کز بطلمیوس ذکر نکرده اکلیل دانند
نا معوس ان شبیه باشد معوس جهه عقرب و فاصل خاری ذکر کرده کز اکلیل سه ستاره است کز بر بنات نا
عقرب و جز اکلیل در نوعصاره مرصع نخواهد باشد کز بر است ای بندگان از اکلیل گفته اند و ارباب عرفان گفته اند
کز فلک دوازدهم از حروف و سابع از اقالیم و یوم الاحد از ایام و اکلیل از منازل مناسب اسم مسین است بجدام
وان دقت العقرب موضع آن از اخر اکلیل است تا الا اله ـ ما عقرب ستاره ایست بزرا احمر از
قدر ثانی راو وسط جرستاره کز بر مین عقربست بر استقامه از غرب بمشرق و آن جرستاره از قدر ثالث است
و قمر از ان میگذرد ذکر و کالت آن میشود و آن جرستاره را بانباط گویند و ضاط بتقدیم نون مکسور بر او کیت کز او
بان او کوکبست و بعضی هر سه را علامه منزل قلب دانند و ارباب حرف گفته اند و ما عجو منقط بنقطتین فوقانیه
و قلب از منازل را مناسب ایم غابین دانسته اند نوزدهم بفتح شین معجمه موضع آن اول از اخر عقرب است
تا ه سرح لد جرس و از اره العقرب بخش پیش عقرب گویند وان جو کوکب از هراست از قدر ثانی موافق

گشته علامه شعرای وهمی ذکر کرده اند و موافق تحقیق این صوری از قدر ثالث است تر دنک سکدیگر بقدر
شعری بر طرف ذنب عقرب آقر محادی آن شو دو چون موضعی است کز مرتفع است از دوم شوا خوانند
چه شوک در لغه بمعنی زده است و شوا العقرب از دوم او انخاصر است کز رده شته و بلند گرده و عقرب
را شوا الاسرهین گویند و بقول ارباب حرف گره هوا و از او بمعجمه و شوله گره کوکب است مناسب حی است
هستم و مقام بفتح نون موضع ان از اخر سوار است تا سرح لد سر نامه و سس ان چهار کوکب است
همه از قدر ثالث از کواکب رای چنانکه در صور بروج مذکور شد برمربع صحرای تابع شود و از انعام وارده گویند
چه عرب جزه را مهری السینه کرده اند و ان آن کوکب را معاکر دار و بهر نوید و قمر از کوکب از ان میگذرد
و محادی جرد بگر میشود و نزدیک بان چهار کوکب دیگرست از قدر ثالث بر سخر نامه کز از انعام صادره گویند گویا
عرب از نهره نگر گذشته اند و او را مرصوده در کتاب صور تصریح کرده که منزل اسم قمر ایست انعمر است کز او صل
وصل حرا و فاضل هر جدی در شرح مذکره ذکر کرده که شهور قول اولست بیشتر انکه منزل قمر آن چهار ستاره است
کز انعام وارده گویند و چیزی از اقعاد بر تحقیقات ان نمره در بن باب بیشتر است شاید کز انچیزی از قبیل طلسمهای شهور باشد
و جوهری در صحاح گوید کز انعام اشت کز کنیه چهار صادر و چهار دارد بر شکل سری معوج و از منازل قمر است
دو از اخر شروح سر فصل شت فصل کوکب مذکور را علامت منزل ا شتم شمرده اند و فاضل خادمی شرحی ذکر
کرده و مثل بفتم و او بتح صاد مهمله جمع مضد بضم و او سکون صاد است و هر چیزی که متصل باشد بحرد و کر
منها را و قطعه گویند و شاید کز وصل کز ان صوری ذکر کرده این معنی باشد و خامه مرجع منهورست مقام
اسم جنس است مثل حامه و حام و بقول ارباب حرف کره آب و سین مهمله و نام کز چهار کوکب است
مناسب ایم محی دانند بیت دیگم موضع آن از اخر نعام است اول جدی و آن قطعه
است خارجه از کواکب مستدیر سر شده بیلده العقاب و بلده ثعلب عبارت از موضعی است روباه بم
حوضه بال کرده باشد و از استعاره فرجه نیز گویند و موضع بلده زیر کز اکبی است موسومه تعلده و عصابه
ارای بر پشت بحالی که بر مین راه رست و اینکه در صحاح و بعضی شروح سر فصل ذکر رست کز بلده شش
کواکب از درخشی خفاست و عرب گوید کز بر باشد کز قمر در عصابه منزل کند و مسار بفتح میم و غیره
مجو در آخر مهمله و مسار عکس آبهاست و آن موضعی است کز آب در زیر خار باشد و انچار در ان پنهان
میشود و ارباب حرجا گویند کز زمین و صار مهمله و بلده کز موضع خالیست مناسب ایم است
بیت جریم وان موضع آن از اخر بلده است تا ب ما الله جو نالثه جدی جو کوکب است از قدر

نالث بر شاخ جدی پنهانقد بالای چنانکه در بعضی از مصنفات علامه وغیره کوره محقق خفری مسطر است و موافق
بحسب این صوفی واکثر محققین قدر دو ثلث است و قدر مقارن بعضو نالث آن جرکوکب منشور کف آن ناکنده نزدیک
شمار آن برفوق کوکبست صغیر از قدر خامس کوکب رای العین بنام آن حسینیه مینامید و بزعم عرب آن کوکب سعد ذبح
که بعد اراده ذبح اودادند بدیخته سعد اکبش خوانند یا آنکه کوکبست صغیر کدر فوق ذابح است و بقول ارباب خوق
سعادن نظر بحجه و سعد ذابح مناسب امام عزیز است جهت و سهم سعد ملک موضع آن از اراکوزدابح است الله مت نالثه نالثه
بقولی آن جرکوکبت برکف میسری ساک الملاق ظهر جدی پنهانقدر مارعی آن موافق الغ علامه در بعضی مصنفات
حفظ ذکر کرده از قدر نالث است و شرقی از قدر رابع و در یک مقدم آن کوکب صغیری است که بزعم عرب سعد بلع کرده
جهت بلع کوینده و قدر نمانی آن جرکوکب نزدیک میشود و کف ابهامیه و موافق بحسن ان صوفی سعد بلع سه کوکب است
یکی از قدر سادس دو یکی از قدر خامس و یکی از قدر رابع برکف میسری ساک الملاق یا بحسن بلع کوینده عرب ازان
سه کوکب است یکی از قدر خامس جرا نجه کوینده و یکی را کدر وسط است بلوع کفته از ابلع کرده است بواسطه انکه
کوکب صغری ابعد کوینده ذابح که علامتی کوکب اول شمالی ازان جرکوکب است در بخر سعد است و واسطه از
خلق باین رفته و در موضع سطی است که باداء ابلع کرده است پس از ابلع کفته اند و بعضی ذکر کرده که بعد سانه
جرکوکب تر ازین سعد هفتر است از بعد بین بزرین سه ذابح پس تشبیه کرده اند ازانه بین کشت ده کریع بکنده و بعضی
کفته اند که سعد کرحطب نار بین ابلی صادر شد طابع کرده بعد از وقت طوفان دهم بهر نشر در صباح و بدلتشبیه این
دعا اختراع کرده از عادی اوشنه که کوینده در انوقت قدر بین سرات بوده و آن بر بالای ظهر جدی است بزخمی
کر پیان شد در پشت سعد ذابح و ارباب خوق کوینده بناب و نار معجم و سعد بلع که جرکوکب است مناسب است
بالام و راق بیت و چهارم بقولی جرکوکب است از قدر نالث و بقولی سه کوکب است بر خط سهو
باین شمال و جنوب حدبه آن تغریب موافق تخمین علامه شیرازی جنوبی تر از ان دو کرد و جنوب صورت است
از در رجم است و قدر با دو تر و یک میشود و شمالی تر از ان از قدر سیم است و سیمین از کوا کب فرس است
و موافق الغ این صوفی کمتحقیق کرده سه کوکب است جرب شکب صورت ساک الملاق یکی از قدر نالث
و یکی از قدر خامس و سیم کوکبیست بر دنب چنر از قدر خامس و قدر نزدیک صوفی انها میشود و عرب ان
منزل را بسارک و سعود و هنده و بابین بیمین نامیده بجهانکه هر سه کوکب در دده درجه از دلو در و قدر طابع میشوند
از بخت اشباح شمس کور ماکشته است و دفس تسقوط مینامیده که کبر باشکسته و صاحب صباح سعود السعود را یک کوکب
خبر داشته و بقول ارباب خوق جهان دوازل بجه و سعد السعود که جرکوکبیست مناسب امام قوی است از اسماء بیت و جم

موضع آن از اراجرکوبست ماکا الله مت نالثه و دوان چهار کوکب موافق الغ علامه تحقیق کرده و از
قدر سوم و موافق تحقیق این صوفی یکی از قدر اکثر رابع و سه از صغره نالث بر دست بنزد و راع ابین ساک الملاق
ازان بر شکل مثلث حاد الزاویه و مهار ستن در وسط است و او سط را سعد کوینده و آن سه بنزد بجانب آن بیر جسلد آید
و قرار ناحیه جنوب تر دو یک بعد از او بعضی کفته از چهر ان منزل طابع شود و مواجهش منحوس و موهم که در جنای رمن
محمی باشد مروان می آینده بدانچه سعد اخبیه کوینده و فاضل صابی او شنه کرده اند مه بنای لطخ جوهری
در صحاح کداخبیه شد کوکب است بر شکل اثانی و چهار مرسد و اثر یکی از انهاست و هو کوبد کر سعود و نجوم
و هند چهار در برج خبری و لو و انها از منازل قمر مذ سعد ذابح سعد بلع سعد اخبیه سعد السعود
و شش از منازل شمشد سعد ناشره سعد الملک سعد البهایم سعد الهام سعد الحابح
سعد اعظم و هر یک از بین شش سعد جرکوکبند کر بنا بین الثبان در رای العین قدر و در عرض است و بعضی دیکر ارباب
لغه مثل هروی و اصحاب او سعد السعود را بعد ام و اشتباه از سعد اخبیه و جوهری و ابن دره صاحب قهره عجزی
کر مذکور سه سعد اخبیه را مقدم شمرده اند و الغ تحقیق ابن صوبیت چنانکه در فصل مقدم در ذیل شرح صور کواکب مذکور
شد سعود نجوم و هند چهار کر از منازل اند شرح آن تفصیل یافت و آن سعد اخبیه است و سعد السعود بلع و سعد ذابح
و اول ذابح است که در بلع در درجه دهم جدی است بعد از ان بلع کر در درجه آخر جدی است بعد از ان سعد السعود
کر در درجه دوم دلو است پس از انکه اخبیه کر در درجه بیست و چهارم نالث است و ششم جدی است و سس کر از منازل شمشد
اول سعد ناشره است و آن بر اصل دم صورت جدی است و در درجه هفتم نالث دم دلو است چهارم سعد الملک و آن بر سک
الیسر ساک الملاق در درجه چهارم نالث دم دلو است سیم سعد البهایم است کر این صوفی کفته از اسعد انعام بر کرند
و آن بر سر و سنن اعلم است و در بین مارح و در درجه ششم دلو است چهارم سعد الهام است و آن بر کردن فرس
اعظم است و در درجه اول مانیم حوت است پنجم سعد السعود است و ان بر سینه صورت مذکور است و در
درجه هفتم نالث حوت است ششم سعد الطیر است و آن بر کمر همین صورت مذکور و در درجه یازدهم حوت است
و چنانکه بین ذکر رفت هر یک ازین سعود سه جرکوکبند و ارباب خوق ازاده کرده اند که معشر ملک و غازی حوت
و سعد الاخبیه کر چهار کوکبست مناسب امام قوی است بیت ششم از منازل موضع آن از اراجبه است
نالثه برج الد نالثه حوت و آن جرکوکبست نیز از قدر نمانی سمار الیسر ان یک نیزه شمالی بر شکب فرس اعظم و جزیاد قوی
فرس و قرار جرالیسر ان بشکند و ارباب خوق کفته اند که معشر حسن و بابا موصل و فرع المقدم از منازل
مناسب امام لطف است بیت اعظم موضع آن از اراجرمقدم مارح الد نزبالثه حوت

وآن نیز حرکت بسیار اندک ثانی از اصفر آن قدر حولی از کواکب فرس برصلح آن محور و شمالی مشترک میان
هر الحوش در بسیط اعلاه و فرخ در لوح عضدی بحرکت است اندولوا زمیان غرباتین و آن حرکت است کرهن والوبوسا
و غرب آن چهار کوکب را فتح دلوشته باشد بجهة بیع بازدهم از بروج شمسی مشروحه علوا شهار یافته بقول ارباب حوق
انسان وجیم و فرع المؤخر مناسب اکم اصدات موضع آن از آخر موخر است تا آخر بیع حوت رسید
اول و تقسیم منازل مواضع مخصوصه چنانکه در جات و دقایق دوالی بیان شده عرض منازل مصطلح بنجمان است که آخر اول منازل
فلک بشد کواکب که از علامای کرینده و آن کوکب نیز است بقول بطلمیوس از قدر ثالث و بقول ابن صوفی از اصغر قدر ثانی
بوجب مراصد اسلام و قدمای آن هشتاد و نزدیک بان میشود و از اسطن الحوت کو بند بجهة وقوع آن در بطن سمک عطیفه
کرده صورت مراصد اسلام شروح شد و در بعضی از شروح سر فصل مذکور است که این کوکب در بطن بیع حوالی دم
واین غلطیست مشهور و چند کواکب صغیره که بشبیه بیث نویسند رسن و اذیان محیطند از است کو بیند
واین صوفی تصریح کرده که بعضی از مؤلفین کتب انوا گفته اند که قرب بطن الحوت منزل میکنند و حال انکه قرب ان
کواکب و سایر کواکب حوت میکنند و بلکه از حوالی است آن میکنند و ارباب حوق کو بیند که مسبقه جامعه
و واو و بست از منازل کریک کوکبیست مناسب اسم رفیع الدرجات است
تقریبا هر شب بقرب یکی از منازل مرسی شود و تقریبا در شبانروزی یکروز که حاصه خفه قطع یک منزل نماید و چون
بسیر تقدیر عودت بودن قمر در منزلی کاهر زیاده از سه روز نبوده و کاه کمتر بجهة قرب بود که
بنوعی که گذشت چهار حصه هر منزلی از اجزاء فلکیه حواره و در هر شبانروز یکی
و قیقه و کسری است در نصف النهار قرب روزی که در اول مرطی شد از منازل هر کاه بطلوع بود در نصف النهار روز ان
منزل در آخر آن خواهد بود و هر کاه بسر طلوع بود در نصف النهار روزی که در آخر منزلی باشد در نصف النهار
روز دیگر در اول منزل سیم از ان منزل بود بقدر پنجم یعنی نصف النهار هر روز
در هر منزل که باشد و هر کاه بدقیقه مذکور در فوق در حوالی نصف النهار
در یک منزل باشد ام ان منزل را در هر کدام روز نویسند و اکر در نصف النهار روزی در منزلی و در نصف النهار
روزی در منزلی و در نصف النهار دیگر در هفت منزل سیم باشد کاه بود کنام منزل مسطوری را مطلقا در جدول
ثبت نمایند و باشد که در میانه منزل اول و چهارم یکدیگر ترنمایند و اغلب انست که جدول منازل قمر را در صفحه
دست حد بدار عداول مراحات ماه کنند و بقدر که در سنه خمسه جدول تاریخ فرس قدم و جدول تاریخ ترک شب نماند
بقدر ماز ا هر روز که در ان روز یا شب بود ان

انتقال واقع شود ثبت سازند که در چند ساعة و چند دقیقه روز یا شب قمر از منزلی بمنزلی دیگر انتقال کرده بنوعی که
در انتقالات بروج مذکور شد و این در تقاویم ماه باشد و در بعضی صورت منازل اهمه مسطور کرده و هیچ یک
مسطوری نشوند و لیکن در ساعة سرعت سیر قمر بود کرد بعضی روزها حرکت منزل مکتوب شود و ان وقت باشد
که قمر در اول روز در منزلی و آخر روز در منزل دیگر بود کاه باشد که قمر بطی السیر بود و در آخر شبی بمنزلی رفته
از روز و شب بعد ان در همان منزل باشد و روز دیگر انتقال بمنزل دیگر نماید و در بعضی صورت در ازا یک
روز هیچ یک از منازل را ننویسند و خالی کذارند و بعضی کویند ذکر یافت

بعضی کس بحرکت خاصه خفه که بر توالی بروج است هر منزلی را که قطع نماید
از طرف شرق ان منزل در بحرکاه در افق شرقی
بفصل حقیقی مراد از منزل در بحرکاه مسافت اجزاء فلکیه متساویه در صفوف راست
کرطا هر شده باشد بانقسام کرا اول رقم طلوع کرم است بنویسند بعد از ان اسم منزل را
ثبت نمایند پس علامت شب منصل بنکی از است مع و بعضی بجای علامت بیل علامت صباح متصل بان روز
که صادرست ثبت نمایند

بعضی در بحرکاه ان روزی که یکی از منازل در افق شرقی از لحظ شعاع افتاب طاهر شود در وقت ان در افق
مغرب نهان کردد لیکن شرط است که ان رقیب در بحرکاه پیش ازان روز از غلبه شعاع مرئی نشود و ان رقیب
چنانکه در صدر فصل تحریر یافت و در ین مقام اکر مطلب از منزل اجزاء متساویه
فلکیه بین فاصله مذکور نه بوجهی که در صدر فصل محرر کشت مسطوری باشد و ان در بسیط است ما آن قول که طلوع منازل
را طلوع علامات دانسته است مخالفت خواهد داشت و شارح زیج جدید بر وجهی کرده کفته که بکرا که از ام
کنند که مبدء قسمت کوکب شرطین است و از موضع تقویم او فلک را هست و هشت قسم متساوی کرده است
و در ین تقدیر شرطین هر چند چوکه کذشت موضع مساوی اقسام را تغیر چوکه یابد کرد و کواکب منازل بین تقدیر همیشه
در منزل خفه باشد لیکن هر یک که منقلب چند منزل معین است بمرور ایام چنان شود که آن یک نقلب چند منزل
دیکر شود می تواند بود که در تقسیم منازل چنین اعتبار نباشد و اکر انکه مبدء قسمت نقطه اعتدال بود هر قسمت
بروج و انتقال قمر منازل بین اعتبار باشد بر هر تقدیر اقسام منازل متساوی نبود و نشود، کواه بود که این
وجه خالی از شکلی نیست چه بسمت فلک را منازل ثبت بعوت کرا ثبت نزا از حساب در صد اطاعی
مثبت می دهند و ظاهر است که اشیائی چوا، متساویه فلکیه را اعتبار نکرده اند فلکیه علامات معینه کرزمان

طلوع هر یک از نخت شعاع افتاب مرسم بهم ماسد وضع کرده اند و بعد از انکه منجمان باصطلاح ایشان می رود اند
ت دی ان اجزاء فرض کنند منطقی که در صور بروج است وسمیده آن اقسام نقطه اعتدال است ومنزل اول
همیشه بوی از منطقة البروج است که ممدود است بان نقطه هر چند کواکب شرطین در ان نباشند عرض ایتحویل
قر منازل این حصص متساویه است واز طلوع منازل مطلب طلوع علامات دیگر انکه در وجه اول از شارع مذکور
ونشنه لازم می آمد که تحت منازل بر فلک اطلس ثابت شده و چهار اظهر علامات منازل بلکه اظهر و اشهر کواکب
ارماست که عوام از ایا پدین کرینید و اکثر مردمان از ای شناسند بعد از انکه از اشناسند کمال شرق
از مدار ماه سنگ سرة فاصله و بران راطلب باید کرده و بکواب عربی ثریا نقد بر چهار شرطین را باید حت
وهای شرطین در ثریا بطین راطلب باید کرد و چهار این چهار علامت معلوم شده بعد از ان بهر علامت را
از جانب شرق مدار ماه سهمان بعد تخمینا طلب باید کرد و تقصیری که در صدول آنی مرسوم است و باین طریقه
باندک تاملی توان صور بروج را نیز معلوم کرد و صور شمالی و جنوبی را نیز طرز معرفت صور بروج توان
شناخت و ما در بخاصه دل رسم نمایم و بسامی منازل و عدد کواکب و عروض و اطوال و جهات
وسعد و نحس و منسوبات و مدلولات و اقدار کواکب ایزا باز نمایم تا بر ناظران بآسانی طلب آن
خواهند میسر گردد و الجدول هو هذا و الله الموفق و المستعان المعین

جدول منازل القمر و اعداد اکواکبها و اطوالها و عروضها و اقدارها و طوالع المنازل و محل اقتضاء صور البروج و اسقاط اجانب الخ

| | | |

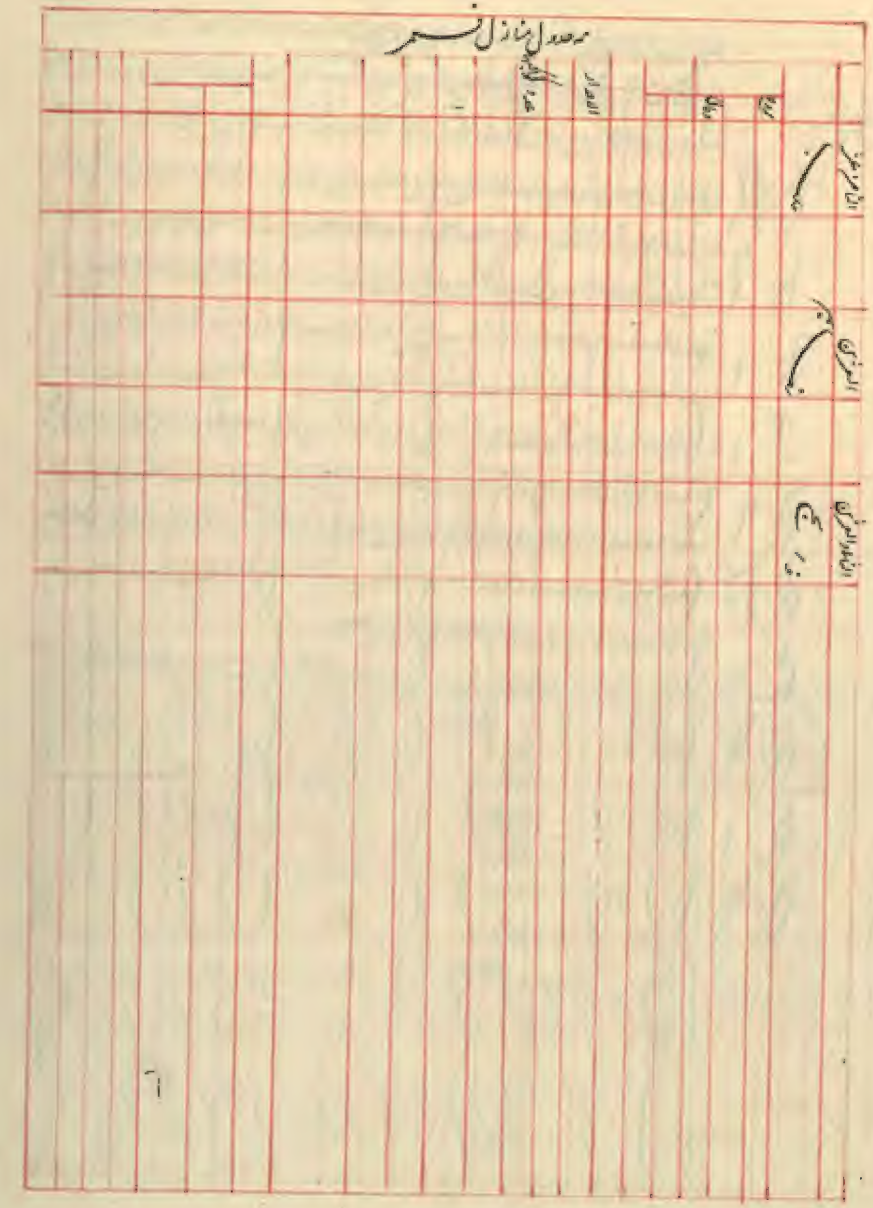

باب دوم

فصل دوازدهم در ظهور و خفا کواکب و دیگر احوال ایشان

قبل از خوض در شرح اشکال شانزدهگانه کواکب تحریر میکرود که در فصول سابقه بیان شده هریک از افلاک خارج المرکز و قدر بخش ممتده و قدر بخش خارج مرکز معروف است و از هر کرهٔ حامل مراکز خارج المرکز و فلک تدویر و هم چنین مرکز جرم شمس در کرهٔ حامله مداری در بخش خارج رسم شود که از آن سطح فلک خارج مرکز گویند و چون کواکب در فلک تدویر مرکوز اند بحیثیتی که بانگ نقطه از سطح فلک تدویر بر سطح کوکب ماس شده چنبره که بر آن نفس فلک خارج مرکز گویند و چون از مرکز جرم کوکب مداری در بخش فلک تدویر بگذرد که از آن سطح فلک خارج مرکز گویند و چون از مرکز جرم کوکب مداری در بخش فلک تدویر بگذرد که از آن سطح فلک تدویر خواهند و ارباب صناعت هریک از مناطق افلاک حوامل و افلاک تدویر قسمت مخروطه را بچهار بخش کرده اند حوضیش اعلا با هم مساوی و حوضیش اسفل با هم مساوی و هریک از حوضیش اعلا اعظم از هریک از حوضیش اسفل و هر کدام از این اقسام اربعه را منطقه گویند و فاصل پرچندی در شرح ریح مجسطی افاده فرموده که مناطق و سطوح یک معنی است و اطلاق منطقه بر سهم از قبیل اطلاق کل است بر جزو و در صحاح اللوبانی عبارت مکتوب آن است که مناطق شقه بینها المدرة و الشد و سطوحها یعنی السطح الاعلی علی الاسفل بخط مستوی الارض و لیس لها حجرة و لا سمک و لا ساقان و رابع سطح و المنطق کل ما شددت و المنطقة معروف و اسم لها خاصة و سیاتی منطقة اول باتفاق اوج بود در حامل و دورهٔ مرئی در تدویر و سیاتی منطقة ثالث در حامل حضیض بود و در تدویر حصص مرئی و سیاتی منطقة چهارم و چهارم اختلاف است بعضی بعد اوسط و اسند و بعضی بعد او اسند و اسند بجیب مسافه اما بعد اوسط بجیب مسافه در حامل نقطه قاطع دایره ایست که بر مرکز عالم مرسوم شود و بعد نصف قطر حامل با منطقه مذکوره و عبارت اقری نقطه قاطع خطی است که از منتصف کره عالم و مرکز خارج اخراج شود و از هر طرف بمنطقه حامل رسد و عمود باشد بر خط مار باوج و حضیض و بهر حوعبارت خطی که از مرکز عالم و مرکز خارج بسوی آن نقطه اخراج شود مساوی بود و این هر نقطه را بعد اوسط بجیب مسافه از آن گویند که بعد مسافه هریک و میانه مرکز عالم با منتصف مجموع بعد اقرب و بعد ابعد است ماخوذ از وسط عددیه که نصف مجموع حاشر است مذ از وسط در تنسبه باعتباریق که نسبت بعد ابعد بعد اوسط همان نسبت بعد اوسط است بعد اقرب چنانکه بر متقابل چنبره بوده است اما بعد اوسط چنانکه نسبت بعد اوسط است بعد اقرب چنانکه بر متقابل چنبره بوده است اما بعد اوسط بجیب مسافه در تدویر بقول بعضی عبارت است از نقطه قاطع دایره مرسومه بر مرکز عالم با محیط تدویر و مشهور بر نقطتی تقاطع منطقه تدویر منطقه خارج مرکز را بعد میز اوسطین بجیب مسافه دانند و مصنف در تذکره این رای را اختیار کرده و اعتبار اول مختار علامه شیرازی و مصنف زیج محمد است و ایشان اعتبار ابعاد را نسبت بمرکز عالم انسب دانسته اند از آنکه بمرکز حامل و قرین اعتبار موافق با مبدء قطاع اول و ثالث دارد که نزد جمهور بعد ابعد از مرکز عالم است لیکن باین اعتبار مبدء اطلاق چهارم و چهارم متغیر میشود و اعتبار ثانی نزد جمهور اهل هیات است و بانی تقدیر نصف قطر حامل بعد اوسط میشود و نسبت با مرکز حامل و مبدء نطاق مذکورین

ماخوذ

بجیب

بجیب

معتبر نگیرد و در نهایت و بنصورت مراعات نسبت اعاده بقیاس نامرکز عالم نفشرد و بلکه نامرکز عالم نسبت داده
خواهد شد اما بعد اوسط بحسب سیر در خارج مرکز عالم خواهد بود بطرف حضیض کز مرکز عالم عود نماید بر خط ارباع و حضض
و بیقظم در اکثر کتب هیات مسطور است و مصنف رحمه در تذکره چنین ایراد کرده و فاضل پرچمی در شرح آن نوشته
که سیر وسط جایی که در آنجا تعدیل غایه باشد و غایه تعدیل شمس زاویه ایست که در مرکز جرم شمس حادث میشود از خط واصل
بمرکز جرم کوکبی از مرکز خارج و کبی از مرکز عالم اخراج شده باشند و در بحیره زاویه ایست که حادث میشود در مرکز تدویر
از خطین خارجین از مرکز معدل المسیر و مرکز عالم و اصحاب هیات غایه تعدیل را در کوکب طرفین عمودی میدانند
که از مرکز عالم خارج شده باشد چنانچه گذشت و این در شمس و عطارد صحیح است اما در علویه و زهره چنین غایه تعدیل طرفین
عمود نیست که خارج باشد از مرکز خارج بر خط ما بین المراکز و در قمر اگرچه چنین کشند مرکز عالم متساویست و اعتدالیین
نیست اما چون قمت خارج مرکز قمر نزدیک است بعمومیت خارج مراکز سایر کواکب در وغایه اختلاف قرنین را
اعتبار کرده اند مقام غایه تعدیل در بواقی و غایه اختلاف قرنین در قمر و طرفین عمودیست بر خط ما بین المراکز که از
نقطه تحت نقطه محاذاه بهفت جزو و پنجاه دقیقه و علامه حفری در شرح تذکره بیان فرموده که بعد اوسط بحسب
سیر کرچنان شد زایچمعنی دارد که حرکه متوسط باشد مسافه عامه سرعه و عامه بطو چنانکه بعضی توهم کرده اند بلکه مراد
آنست که حرکه متوسط باشد مسافه سرعه و بطو نسبتی سریع باشد و زبطو زانکه متوسط مسافه عامه اسرع
و عامه ابطا باشد جز نسبت علو بکاشتن و هرکاه چنین باشد قطر مذکور در جمیع کواکب بمرکز عالم گذشته
خواهد بود زمان تفصیلی که فاضل پرچمی ذکر کرده و در زیج جدیده نیز چنین ذکر کرده که سریع باشد و زبطی و قائل
مذکور در شرح آن تردید کرده که سیر مرکز معدل سیر وسط باشد و این موضع غایه تعدیل است اما بعد
اوسط بحسب سیر در بندویر حرکه نقطه تماس محیط اوسط با خطی که از مرکز عالم بسوی او آید و بعد اقرب بعد اوسط
بحسب سیر گویند که متوسط است میان سرعه و بطو سرعی که مذکور شد و اعتبار بعد اوسط بحسب سیر از آنست که
شناختن وجود خارج مرکز تدویر و تعیین اینکه کواکب را افلاک چنین هست مقدور نیست مگر باختلاف حرکات
کواکب که گاه سریعند و گاه بطی و گاه متوسط میان سرعه و بطو پس باین مناسبت اعتبار بعد اوسط بحسب سیر عنوان اند
و پوشیده نماند که تعدیل مذکور بتین تغییری یابد بحسب حرکه فلک ندویر چنانچه تعدیل تقاطع منطقه تدویر و دایره
سرسوی بر مرکز عالم که در بحسب مسافه اعتبار کرده اند نیز متغیر میشود لیکن تغیر در تعدیل تماس بیشتر است از
تعدیل تقاطع اگرچه عکس آن گمان برده اند چنانچه سید المحققین در شرح تذکره و علامه در تحفه اشاره کرده اند
و نطاقین سفلیین باعتبار سیر اصغر از نطاقین علویین باعتبار مسافه و اینکه اوج و حضیض را مبدء نطاق اول

دانسته اند چه شرف آن حرنقطه است بر سایر نقاط مفروضه در افلاک حوامل و تدادیر و ازین اشکال بعضوا که در بین
فصل مذکور شد آسان شود

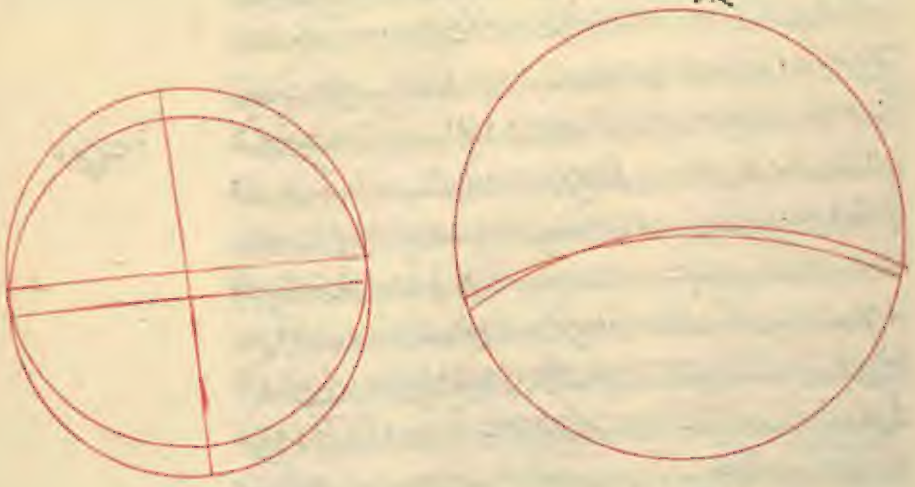

مرکز تدویر یا حو

و نطاق اول آن بود که حرکت کوکب بحرکت بر توالی از اوج یا حضیض گذرد و در و باشد و باقی نطاقها بر توالی آن بود و کوکب در نطاق اول و ثانی نامبط بود و بمرکز عالم رفته رفته نزدیک شود و صاحب تحفه ذکر کرده که اهل هیات هبوط را بحضیض بعد اوسط دانند و در حرنطاق دیگر کوکب صاعد بود و از مرکز عالم رفته رفته حرکت او شیرازی صعود را بحضیض از دیاد بعد بر بعد اوسط ذکر کرده بعرف اهل هیات و در اول و رابع مستقیل بود چه در نصف اعلی فلکست و در حرنطاق دیگر منحنی چه در نصف اسفل فلکست و اهل احکام صعود و استقامت را

از قوی کوکب و اسبوطا و انخفاض را از صعف کوکب شمرند پس در نطاق رابع قوت داشته باشد و در نطاق
ثانی ضعف و اقسام اربعه حوامل را نطاقات او خوانند و اقسام اربعه نداوتی را نطاقات تدویری و در اکثر کتب
بیات و احکام در نطاقات او چیزی و قوع کوکب را معتبر داشته اند نه مراکز تداویر را حال آنکه در غیر فلک آفتاب
در نطاقات او چنین مناسب آن بود که مرکز تدویر را اعتبار نمایند و بعد از چنان اعتقدات محض باشد که ظهور و افتقار

مصدر ظهر است یعنی تبین و گویند که ظهرت علی الرجل غلبته و ظهرت الیلت علونه و اظهرت بعلان اعلیت به و ظهر ظهر الشی است و مرد
ضعف بطلی است و ظهر حاجب کوتاه است از برای برج جوانی ظهران است و ظهران حاجب قصیر است از پرو
بطان حاجب طویل و خفا بعض کتمان است و اختفا جستن و روخوانی ماخوذ ده پراست از مقدم جناح طایر و فارسی
ظهر سه و خفا پنهانی است و مراد از ظهور کوکب در عرف اهل صناعت نخستین پیدا شدن کوکب است
در اول یا آخر شب بعد از آنکه در تحت شعاع آفتاب مختفی بود و مراد از اختفای کوکب نخستین پنهان شدن اوست
در تحت شعاع آفتاب بر وجهی که مرئی نشود در اول یا اواخر شب بعد از آنکه او را ظهور بود و ستارگان علوی که زحل و مشتری
و مریخ باشد پیش از آنکه عاره مقاره آفتاب گردند از اضراق گویند رسد چند روز در سوب محسوس شوند در حالی که
پیش از آن حاله در شبات در حوالی مغرب ظاهر شوند و بعد از غروب آفتاب نمایان گردند و بعد از آنکه چند روز در
مشرق ظاهر شوند در حالتی که پیش از آن ظهور نموده باشند و پیش از طلوع آفتاب موه اشوند و کیف ظهور
و خفا چنان بود که کوکب شمس اسرع است از حرکات کواکب علویه پس چیزی از مقاره علویه بسفرف کرده و گاهی سرعت
حرکات بحرکات علویه هر کوکب علوی سبقت گیرد بر توالی و از پوشیده نه محرز شود و کوکب از آفتاب باز ماند
تا بسیه بنهایتی معین رسد که مذکور خواهد شد پس در سحرگاه پیش از طلوع آفتاب در مشرق ظاهر شود و در سیر
کوکب در سحرگاه آن نمود را کوکب ظاهر شده باشد و در پیش آن ظاهر شده باشند گویند که آن کوکب ظهور کرد در مشرق
و در امشرقی نیز گویند و تشریق کردن است در ناحیه مشرق یعنی رو بمشرق رفتن چنانچه گفته میشود که ستارگان چنین
مشرق و مغرب بضم میم و شدید راء چون رفته رفته صد سی آفتاب و کوکب علوی نخست در درجه رسد بقول
نزدیک بصد و درجه که آن صد تشریق است و چیزی از آن صد کذرد و در امشرقه و مشرق نگویند آنگاه زمان متمثل چنین طلوع
کوکب رفته رفته می افزاید تا طلوع کوکب علوی قریب بنصف شب واقع شود آنگاه بترسع آفتاب رسد و چیزی
پس از ترسع کوکب علوی گذرد طلوع آن کوکب رفته رفته اول شب نزدیک شود تا آنکه مقاره آفتاب
رسد و کوکب در اول شب طلوع نماید و بصورت در تمام شب یا اکثر شب ظاهر و مرئی خواهند بود
و چیزی آفتاب در افق مغرب باشد آن کوکب در افق مشرق باشد و آفتاب بعد از مقابله رفته رفته بکوکب

نزدیک میشود و هر چند شمس با و نزدیک تر میشود او در قعر مغرب مخفی میماند تا آنکه ترسع دیگرش رسد که درین حال
در وقت غروب آفتاب در وسط السماء باشد و در نصف شب در مغرب غایب و بعد از ترسع کوکب در نصف
اول شب مغرب کند در رفته رفته وقت غروبش باول شب نزدیک میشود تا آنکه تقویب رسد یعنی سماشت درجه
و بعضی بود در درجه ماند در آنجا که کوکب را مغرب گویند تا آنگاه که در دقت شعاع شمس نهان شود و درین حال آن
کوکب را مقوره و دقت الشعاع خوانند و در آن شهر که کوکب در شب پیش ازان در افق مغرب بعد بوده باشد و ان شب محض
بود خفا: کوکب درآن شب باشد و بعد ازان اخفا محترق شود در حالة اولی شود تا بدو مشوق که در فصل نهم مذکور شد چنین
خواهد شد و بر کواکب علویه بعد فصل خواهد آمد و سط شمس است یا خود کوکب در وسط هر کوکب است یا بعد مرکز آن کوکب با مواضع
الملک قدیر از نقطه ای وسطیه در تداویر بقدر بعد وسط شمس است از مرکز تدویر و بر توسان در افلاک محیطه از پس سیر
کواکب علویه در نقاری وسطیه تداویر بر ابر باشند در اواسط ایام استقامت صاعد که سابقا مذکور شد مقارن شمس خواهد
بود لهذا مصنف بیفزاید که اضراق این زمان در میان استقامت ایشان باشد و هر کاه در حصصات وسطیه
مقابل آفتاب خواهد شد پس مقابلیشان در میان ایام رجوع باشد و نوشیده نماند که چیزی اضراق مقابله
علویه با آفتاب در وسط حقیقی ایام استقامت در رجوع واقع میشود و مصنف رحمه الله بیان فرموده که در میان
استقامت در رجوع باشد چه حرکات حقیقی علویه در مرکز عالم حساریت چنانچه در کتب هیات مبرهن است
و در فصل سابقه نیز اشاره بآن شده و موت رجوع ایشان در میان حرکتین آفتاب باشد بایی قسم که در مثلث اول
که بعد از اضراق میابد هر یک از این کواکب و شمس واقع شود و چون کواکب نخستین میرسد و قریب تثلیث یا اندکی ازان
گذشته محترق مقیم شوند و بعد ازان راجع میکردند و غایت رجعت و قهقرا که تخلیص میدهد و در میرسند و بعد ازان
چون از مخالفت توالی رفته رفته بسط پیدا میکنند تا آنکه نوبت دیگر بتثلیث ثانی شمس رسد بعد ازان اندکی
مقیم میشوند چنانچه و در بعضی کواکب علویه را با آفتاب بست و در فصل مقیم اشاره رشد ازان است که بیان شود و هر دو
و عطارد را چون هر مرکز تدویر همیشه مساحت شمس است چنانچه در فصل نهم بیان شد در میابد استقامت دوم و میابد
رجوع اضراق ایشان چه درین حاله در دو درجه و حضیض تعین خواهد بعد و بر توسان مساحت شمس خواهد شد و انقلب
اوقات در اوایل رجوع در صعوب محض شوند و ازا احتراق و صالی گویند و در اواخر چون رجوع بعد ازان اضراق
در مشرق ظاهر شوند و ازا ظهور صالی گویند و اکثر اوقات شهر ازا اضراق گردد میابد استقامت بعد در
در مشرق محض شوند و ازا اخفا صالی گویند و بعد ازا اضراق در مغرب ظاهر شوند و ازا ظهور صالی خوانند و از بنقواد
که مذکور شد هر یک از زهره و عطارد را در محاذره ظهور و خفا بعد و اضراق دانسته که الیشان را در ایام رجعت

بود و حکم علوی دارند و در اصرافی که در استقامت باشد عکس آن حال بر کیفیت ظهور و خفا اسفلین آنست که آنان
بعد از مقارنه آفتاب در وسط استقامت بنا بر آنکه حرکتشان مرکب است از حرکة وسطی که مساوی حرکه شمس است
و حرکة تدویر که اندک مجموع زیاده بر حرکة وسط شمس است هر توالی بروج بر آفتاب پیشتر گیرند و بعد از طلوع آفتاب طالع
نهایت بعد از غروب آفتاب بعد از آنکه در کفت شعاع آفتاب نهانند ظاهر نگردند تا آنکه مقدار قوس الرؤیه شمس محرر
شوند و در اوایل شب بعد از غروب آفتاب در مغرب ظاهر شوند و در بخار اشعاع آفتاب مغرب کوسنبله ظهور را و هم بهم بعضی
آخذ در ارتفاع مغرب و بعد بهمه رفته رفته متزاید شود و چنانچه هر شبانگاه او را در آنگاه و دیگر از رفع پیشتر تا بغایه بعد
کواکب از رباط اعظم و حد تغرب کوسنبله رسیده انگاه روی در تناقص گذارد و دائم در تحالی باشد کواکب از علی تدویر بأسفل
روند پس ارتفاع او را در هر شبانگاه کمتر یابند تا در حوالی افق غربی در کفت شعاع آفتاب نهان شوند و در آنگاه رفته
رفته رخته روی کمتر نهد و بر گذارد و چون بر وسط رجوع رسد بار محترق شود و از حرکت خلاف توالی تدویر
بخلاف توالی حر شود تا آنکه مقدار قوس الظهور از آفتاب دور شود و آنگاه قبل از طلوع آفتاب در بحر گاه ظاهر گردد
و در بخار اکوکب را شرق کوسنبله عنبر واقع در طرف مشرق در رفته رفته بعد او بر خلاف توالی از آفتاب پیش شود چنانچه
هر صباح او را ارتفاع بیشتر یابند تا باز رباط اعظم و حد تشریق رسد و بعد از آنکه حرکتی کرد و بعین کوکب
و آفتاب کم شود و با آفتاب نزدیک گردد و مستقیم شود و در بحر گاه در کفت شعاع آفتاب در آید و بعد از آن
محترق شود و حالة اولی عود نماید و کمال ظهور داشته محض نخواهد بود که قوس الظهور و قوس الخفای کوکب یکسان شده
قوسی است میانه کوکب در حالتی که با اول حد تشریق رسد تا بحد تقویت در حین طلوع با غروب شمس واقع پس دیگر
کوکب بعد از وصول بطرف این قوس ظاهر شود و از قوس الظهور خواهند و اگر مخفی شود قوس الخفا و بعضی گفته اند
قوسی است که واقع باشد میانه شمس و افق در حالة طلوع کوکب یا غروب کوکب که کمتر که شمس در کفت الارض باشد
و میان قسم اگر بعد از وصول کوکب بطرف آن قوس ظاهر شود یابد قوس الظهور خوانند و اگر مخفی شود قوس الخفا و اصحاب
صناعت در اعتبار این قوس اختلاف کرده اند بطلمیوس و متبعان او قوس مذکور را از دایره انقطاط شمس گرفته اند
و جمهور ارباب صناعت از دایره نصف النهار اعتبار کرده اند صابیان در همه حال رؤیت قائم است و ضبط نزد یکتر است
و جواز منع خوبی از دایره ارتفاع کوکب اعتبار کرده اند در حین که شمس بالغ رسد چه ارتفاع زودتر بحس مدرک است
و از دایره بروج اعتبار نکرده اند بعضی مابین تقویم کوکب و شمس یا ما پر تقویم شمس در درجه طلوع یا غروب کوکب را
اعتبار نموده اند و هم حبش از دایره معدل النهار اعتبار نکرده اند بعضی مطالع مابین تقویم را یا مطالع ما پر تقویم شمس در درجه
طلوع یا غروب کوکب را اعتبار نموده اند و در همه بعضی با حط استوا بجهة کثرت اختلاف اجزاء بروج در آفاق بجهة انتفاء

و تفاوت و اختلاف مطالع مصنف رحمه الله در تذکره رای متاخرین را اعتبار کرده که تجربه و امتحان معلوم کرده باشد
که چون ارتفاع زحل ١١ درجه و از مشتری ١٠ درجه و از مریخ ١١ درجه و از زهره ٥ درجه و از عطارد ١٠
درجه باشد در وقت طلوع شمس امکان رؤیت باشد اگر خواصانی و بصر حدید باشد و این مقادیر را ابعاد
کلی خوانده و اکثر اهل علی و هیات نیز ارتفاع گفته اند و علامه شیرازی در تصانیف خود ذکر کرده که بعد کلی در ظهور
مسائی و خفای صباحی مر زهره را ٧/٢ درجه باشد و عطارد را ١٢ درجه و در ظهور صباحی و خفای مسائی زهره را
٥ درجه و عطارد را ٧ درجه گفته که در این حوالی عظیم جرم کوکبین است نزد کلی تخصیص تدویر باعث
اضافی این قوس میشود و این حدود در عطارد در صورتیست که مرکز تدویرش در بعد اوسط باشد مانند یک ثانی
اما اگر در حضیض حامل باشد قوس مذکور کمتر است و هرگاه در ابعاد ابتعاد و انتقاد باشد مرئی بشفقه تفاوت بسیار
میانه ابتعاد آن و این حد و در تقویر است چه بنا بر آنست که اگر کوکب عرض داشته باشد مابرابر آن یا عرض آن شمال
باشد یا جنوب تفاوت نمیکند و حال آنکه نه چنین است بلکه هر یک از این وجوه تفاوت بهم میرسد و مطلق ظهور
و خفای کواکب بجهة اختلافات کثیره مختلف میباشد از آنجمله است کبر و صغر کواکب در جرم کب بدیهی
الامر چه کوکب بزرگتر کب حس اصدق رؤیة است از کوکبی که حسا کوچکتر باشد و هم چنین کوکبی که کبر کرد بفس الامر
بزرگتر است اصدق رؤیة است از آنچه در نفس الامر کوچکتر باشد در حالتی که بعد بهمانسان دوی باشد بوسطا
آنکه در حس ظهور و خفا کواکب بزرگتر کوتاه تری باشد بعین بعد میانه کوکب بزرگتر و شمس در ابتدا ظهور و خفا کمتر باشد
از بعد بین کوکب کوچکتر و شمس و بجهة کوکب بزرگتر از کت شعاع بر شمس راوتر بیرون می آید و دیرتر در کت شعاع
مختفی میگردد و هم از وجوه اختلاف مقادیر عرض کواکب است در شمال و جنوب چه هر کوکبی که عرض آن از منطقه
البروج که مدار مرکز افلاکست بیشتر باشد شعاع آفتاب بر آن کمتر افتد بواسطه قربی از نور آفتاب پس ظهورش
زودتر باشد و خفایش دیرتر سیم اختلاف جهات عرض کواکب چه هر کوکب که در بعد از عرض متحد باشد
و در جهة مختلف آن کوکبی که عرضش در جهة عرض بلد است زودتر دیده میشود صارخ است و لیت اما کی چه طلوع
بنزل از طلوع در جهة است و غروبش بعد از غروب در جهة و از بر خلاف کوکبی که عرضش بر خلاف جهة عرض ممکن باشد
و علامه شیرازی و بعضی از شراح تذکره گفته اند که جهة این اختلاف است که کوکبی که عرضش در جهة عرض ممکن است
ابعد است از بخار غلیظ و در هوای صافی فوق الارض بیشتر ملکث مینماید بر آنچه ظاهر است و فاضل پیر جندی بر این
خوف اعتراض کرده گفته که کوکب در بخار غلیظ اعظم مینماید از آنکه در هوای صافی باشد چنانچه در جمل جمله چیزهای
است پس عکس این حکم ثابت باشد و اگر مطلب از بخار مشاهده کرده مراست بنوعی که مذکور خواهد شد از اعتبار

نکرده اند چه باختلاف اوقات مختلف میشود و گفته اولی آنست که گویند گر کوکب متساوی البعد از افتاب اگر عرضش
در جهة مسکن است ظهورش اسرع و اختفاءش بطیء است بجهة انکه میل عدارش بر افق کمتر است زیرا که
مداران دو دیگری مثل انکه کوکب شمالی از طلوع شمس طالع میشود زمانی ممتد و بعد از غروب شمس غروب مینماید زمانی
قلیل پس بدین سبب از شعاع شمس اگر تراست بخلاف کوکب جنوبی که چنین نیست بجهة انکه میل مدارش بر افق
مستقیمتر است و بدین لازم آورده که کوکب که عرض جنوبی آن بیشتر باشد دیر تر دیده میشود از کوکب جنوبی که عرضش
کمتر است با انکه ایشان نزدیکتر است بعد از شمس و دیر تر دیده میشود و حق آنست که در بن حاله اگر نه قرب شعاع
شمس بودی کوکب کبیر العرض بتقدیر که اطول بعد از قلیل العرض پس این حرف وارد چهارم از جهات اختلاف
افاق است که مطالع آجزاء منطقة البروج کسب اختلاف آفاق مختلف میشود نسبت انتصابی مایل
آفاق بحکم اصناف مطالع صد مطالع اجزاء مختلفه از منطقة البروج در یک افق مختلف می باشد پس هر گاه کوکبی
در جزوی باشد از منطقة البروج در یک افق مختلف میباشد پس هر گاه کوکبی در جزوی باشد از منطقة البروج
که بعدش از آفتاب قوس قلیل المطالع یا قلیل المغارب باشد قوس ظهورش اکثر خواهد بود چه این قوس بحسب حاله
آفتاب غروب مینماید در زمان قلیلی پس در بن حالة افق مستیر خواهد بود ما حل از افتاب طلوع میکند در زمان
نیز افق مستیر خواهد شد و اگر مطالع قوس مغاربش اکثر باشد قوس ظهورش اقل خواهد بود چه در طلوع و غروب
آن افق مظلم خواهد بود و صاحب مجمل و بعضی کتابی اختلاف افاق اختلاف مطالع هر حرا اصناف مدت طلوع
باو در بن راه کرده اند ششم کسر ضوء و قلت آن است کوکب راه کوکب اضوء بصر سراصغر از کوکب
کم ضوء مرئی میشود هر گاه در مقدار متساوی باشند هفتم قرب و بعد کوکب است از مرکز عالم چه دو سل از دو
کوکب اقرب اصغر و دو سل الروئه کوکب ابعد اعظم هشتم قرب کوکب است بدایرة ارتفاع آفتاب
و بعدش از ان چه کوکب اقرب بان دایرة بجهة نزدیکی شعاع شمس دیر تر دیده میشود از کوکب ابعد با وجود تساوی
در قدر و ضوء و بعد از ارض نهم سرعت سیر کوکب است و بطوء سرعت سیر علویه زمان اختفاء از ابصار مینماید
و از سفلیین کم میکند و بطوء سیر زمان خفاء علویه را کم میکند و از سفلیین را زیاده و با هر یک این اختلافات
چه صفاء کدورت هوا و صدت بصر و کلالش اختلاف میباشد و از ا اعتبار نکرده اند صفاء کدورت
هوا در یک بقعه سبب اختلاف اوقات مختلف میشود و صدت و کلال بصر نیز بحسب اشخاص مختلف است
بلکه نسبت بیک شخص در اوقات مختلفه اختلاف دارد و بدین اسباب بعضی کواکب مطلقا مختفی میشوند چون
جمیع اسباب ظهور یا اکثر اجتماع نماید عاند تماک لاح کرد اد اخر اقلیم رابع و ما دون آن همیشه ظاهر است و بعضی

مرئی میگردد و بعضی بیشمند بجهة اجتماع اسباب خفاء مانند سهیل در اواخر اقلیم رابع و چهارم و نهم هر گاه در برج جوزت
باشد در وسط ایام رجوع در اقلیم رابع شبانگاه شب اشراق و در مغرب طلوع نماید و سحر گاه همان شب تیر در مشرق
بعید است بجهة کثرت مغارب حوت اعظم جرم زهره در وسط رجوع در حصص قدیر و مع هذا در غایة عرض شمالیت
و همچنین کواکبی که چنین در سبیله در حاله استقامه محترق شود و غیب بنماند روز نجمی باشد چهل قلت مغارب
سنبله و صغر جرم زهره در دوازده و جوزاء عطارد در میزان باشد بعد از اشراق در وسط استقامت در مغرب
ظاهر شود و قبل از اشراق نیز در وسط رجوع در اقالیم رابع هر چند در غایة بعد باشد از افتاب بجهة قلة مغارب میزان
در ان اقلیم و اقالیم بعد از ان و صغر جرم کوکب بجهة بودن در اوج مدیر دایم چنین هر گاه در حمل بعد از اگر چه در غایة
بعد باشد در صباح ظاهر نشود بجهة قلة مطالع حمل و صغر جرمش صد در بن حر وقت در اوج حامل باشد و از عوارضات
سالفه ظاهر شد که هر یک از سفلیین را حوالی باشد یکی غربی و دو حفافکی شرقی و یکی غربی و علویه را
یک حفاء بود در شرق و یک حفاء در مغرب بعکس انچه در قمر بود و چنانکه بعد از بن آید و کوکب را بنوعی گذر کند در حاله
مشرق مشرق گویند و در حاله تعقیب معقب تشبیه بر اوقات غ الصباح العوی الاحد نا ناحیة المشرق و بقال لها
مشرق و معقب و اغرب الذی ما خذ نا ناحیة اعقب کما بقال مس بن الملوح و اصحت جز لی الوداد کن طرح
الصبح نا اعقاب نجم معقب و اوقات ظهور و خفای هر کوکبی را در تقویم در صفحه است راست در میان انتصابات
کلیه در ازاء هر روزی که در برج و مسامتی سوند نویسند باین قسم که اول علامت ظهور یا اختفاء را نویسند
پس علامة کوکب پس علامت شرق یا مغرب پس علامت شب مشتمل یکی از اسامی را و بود که علامت شرق
و مغرب را در بون نویسند و علامت ظهور رطلة بود و بعضی ظ نویسند و علامت خفاء حف و بعضی هر را مصحح
نویسند و علامت شرق ق کبد و علامت مغرب ب و گاه باشد که در عوض شرق و مغرب صاحر و صا نویسند
و از شبه نامه کوکب علویه را در ظهور و خفاء و قرب و بعد شمس حالات باشد از انجمله است اینکه دوالی باشد
یعنی قبلی معتم و آن در وقتی است که میانه الیان و شمس پانزده دقیقه ماند مقدم از شمس یا موخر چنانکه نور مطالع
مرقومات ساره ظاهر میکرد و غالب تا بعد علویه از شمس آنست که میانه الیان شمس صد و بیست در حد باشد از طرفین
و محو لیت و بست از طرفین و غایب بعد زهره انگه چهل و هفت در حد باشد پنهان و غایب بعد عطارد انست
که پنجاه و هفت در حد باشد و بین تا بعد را ثبات این کرا کب گویند و بعضی غایة تا بعد زهره را چهل و پنج
و عطارد را سیت و چهار در کرده است و اول اصح است و این تا بعد است را در ماطات گویند و چنر بعضی
امور انام موقوف است بظهور یکی از کواکب نامبرده انها بحکم و علامات و با نجم تم بینویسند و بعضی از که

هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر و البحر در بیابانی و دیار و صحاری و بحار و قبایل راه سالکان است در بر و بحر تا قیام
ظهور و حقایق بعضی از ثوابت مشهور بر راه و صفحه روزگار روزی که در سحرگاه ایران از مشرق ظهور ننماید در میانه معدود
و منقاب معتبر قرار نیافته و وجه اصباح بصورت ظهور کواکب ثابته لسان حال است ارباب عدد و غرام و طلسمات
و ارباب اکسیر و مرکبات بعضی اعمال را مشروط بطلوع بعضی ثوابت دانسته اند که در ان عمل مناسبتی داشته و ارباب فلاحت
و مهندسان رفع بعضی حبوب و عرس و سوند اشجار و اقتطاف و اجتنای ثمرات و غیر آن را بعینه داد و خاصیتی از خاصیات
مرقوف بطلوع بعضی ثوابت دانسته اند مانند سهیل و شعری یمانی و بوذرجمهر را معتقد و مسهل و غرغاره و نقی
از آن ملاحظ طلوع کی از انها نمایند و ارباب در حال ظهور شعری یمانی ملاحظ قاصد کرده رجوع است و از آن
بر حوادث استدلال نمایند و بعضی از رجوع حادثه بعد از ظهور شعری و ملاحظ حال او موضع قرار استدلالی بر رفع احوال مستقبله
کنند و جمعی از ارباب تجارب بطلوع سهیل و شعشوع آن حالات آینده را استنباط نمایند و عرب در حالة ظهور سهیل مسافرت
نکنند و حرز دون چنانچه در حکایات ایام راعی اصفهان اشاره بدان معنی مرویست که بقول العرب اذا طلع سهیل حی اهبل
و رفع الکبیل و الفصیل ای رفع کبیل الحفظ رجاء کبیل الحرز و حمل لسان الفصیل فمنع مزاره و ام جندب در حال ظهور شعری
مانی مسافران را در بر ما رکشند و سیاحان و سیاحی که سایه مردمان متداول است و در ثوابت کمانی ظهور و حفاظ طلوع و سقوط
مستعمل است چه ظهور ثوابت در حین طلوع بعضی رفعا در حین غروب بجهة عدم رجعت کواکب سیارات کما ظهر عند
اهل البحث المطالعة و صعود و ظهور کواکب ثابته موافق تحقیق بطلمیوس این نوع است که هر یک از کواکب واقعه در اقدام
رسته را حدی معین کرده اند که از ابعد کلی کرسند و چون اخط طالع افتاب در زمانی طلوع و غروب کوکب ان قدر باشد
کوکب ساکن الروثه بعد و این اعتبار کواکب را موضحت کرده اند قریب بمنطقة که مدار اقامت و حدود و مذکور

ثبت	قدر اول	قدر دوم	قدر سوم	قدر چهارم	قدر پنجم	قدر ششم و حدود
	۱۶	۱۴	۱۲	۱۰	۸	۶

راهبست در حد عرض از کواکب قریبه که حدود و انها معین شده یک درجه کمتر اعتبار کرده اند چنانچه کوکبی که مدار اقامتش
باشد شمالا و جنوبا در حد عرض واقع شده باشد در حد اعتبار نمایند و از نقرار علامه شیرازی گفته که کواکب شمالی العرض
از کواکب جنوبی العرض ظهور لسان اوسع است هر چند در عرض متساوی باشد و چون کوکب کره العرض باشد
در حال مقارنه افتاب ظاهر خواهد بود مانند شمالک راجع و امثال آن و در این مقام تحقیقی است که بیان آن لازم است
جنوبی که در فصل بار فرموده خلاف بیان نشده کواکب ثابته بلکه جمیع نقاط مفروضه در فلک البروج حافظ و جاء لحفظ نه
و دارای ارتفاع عرضیه خفیفه که سوای منطقة البروج از معارفت نمانند و اوضاع انها با هم و با منطقة البروج
و تطبیق بروج مختلف میشود و نهایت نسبت بمعدل النهار و قطب آن و مدارات سوای آن مختلف میشود تا

باین نوع گر مدار کوکبی ثابت که در نفس منطقة البروج است در خارج محل طلوع خود بمعدل النهار برسد بر دو نقطه
اعتدال و در نصف مدار خط شمالی معدل و نصف دیگر جنوبی میباشد و هر کوکبی که عرضی دارد در رسم حالی بیرون بیست
اول انکه عرضش کمتر از میل کلی باشد حجم انکه مساوی میل کلی سیم زیادتر از میل کلی دیگر از اعاشر چهارم مساوی
تمام میل کلی پنجم زیاده از تمام و دیگر از ربع شش مساوی ربع در صورت اول در حوزه گر کوکب معدل النهار او در نقطه
قطع نماید لیکن در شش مختلف باشد در عظم و صغر انکه در جهة عرض باشد اعظم بود و در صورت ثانی قطع معدل
نمینماید بلکه در حوزه یکبار مماس معدل شود اگر عرض شمالی مماس نظیر انقلاب صیفی و اگر جنوبی باشد مماس نظیر انقلاب
صیفی بود و در صورت ثالث مماس و مقاطع معدل بیشود و بلکه کاهی معدل نزدیکتر میشود و آن در حالتی است که
در رأس متقابل باشد که در خلاف جهة عرض بود از منطقه و کاه از حوزه بیشود و آن در حالتی است که در منقلب
دیگر باشد اما در صورت رابع در هر گردیکبار بمنقلب معدل النهار میرسد و چند کاه ثابت مانده که هیچ وجه حرکت
او محسوس نمیشود و دیگبار تدریجی ضعف میل کلی از منقلب معدل حرکت میشود در حالتی در رأس متقابل خواهد بود که اقرب
باشد باین قطب و در حالة ثانیه در رأس منقلب دیگر و در صورت خامس چنین کوکب بر رأس منقلب جهة
عرض رسیده از عرضین کوکب مماس مدار بروی شود از خارج و هر کاه بر رأس منقلب دیگر رسد مماس شود مدار
عرضی او با مدار بروی از داخل و در صورت سادس همیشه ثابت بعد اختلافی بهم رسانده و همیشه بعد بین از نهایت
مساوی باشد و باین اختلافات که مذکور شده مدارات بعضه هر گونه مختلف میشود و هیچ کوکب بر یک مدار باقی
نمانده بلکه مدار اکثر منتقل میشود و از نزدیک بمعدل النهار باشد و مدار اصغر انکه مدارش کمتر باشد دوم چنین
اوضاع ثابته کواکب این اختلافات نسبت بسکان اقالیم مختلف میشود چنانچه کوکبی که مدار اقامتش اعظم باشد
اصغر شود برعکس و با چنان بعضی سوند که نسبت الراس سکان بعضی بقاع مسرور نمانند بجهة از انکه مسرور نشده اند
و بعضی کواکب که در بعضی کرات طلوع و غروب نداشته باشد دائمی الخفا شود تا دائمی الظهور و بعضی کواکب دائمی الظهور
بودند طلوع و غروب بهم رسانند و بعضی کواکب دائمی الخفا باشد تا نیز طلوع و غروب کنند چنانچه هندی که از کواکب ثابته
نفس صوری است و در این وقت نزدیک ترین کوکبی است از کواکب مصوره و عرض او است سوما در طرف
شمالی کرات آن مساوی عام میل کلی پس چون مادل سرطان میرسد بر قطب شمالی منطبق خواهد بود و تا یک حال
خواهد بود و ان بعد از سه شش است از این تاریخ و بعد از ان بعدی جان شود که در بعضی مواضع کوکبی
از ضعف میل کلی که آن حاصل دانست در جهت کمتر باشد مماس افق شود و غروب بکند و بعد از مدتی از ان
دائما مواضع غروب و طلوع بهم رسانده و از نقرار در حال منظر بین و سهیل گر از کواکب صور جنوبیه اند و در اکثر اقالیم

راجع طلوع و غروب و ارند بعد از مدتی چنان شود که ابدی الحفا باشد و مدتی چنان باشد و بعد از آن بار طلوع و غروب
بهم رسانند و ما نحن فیه واضح چنانچه در کتب مبسوطه مسطور است و بر عارف علم هیات و ماهر در حساب ظاهر است لیکن
امید از خاطر اصحاب والا رصینی است که بعضون یوم بنظری السماء کعلی العمل طار روز کار زود تر بدست مرسی صاحب
وجد طی و نشار اخود به طهوره یافته و در اقالیم جنوب عدن مالاب معروف رصد کواکب قریب یزدان نصیب شود و انه
قریب مجیب و چنین رویت اهله و اختلاف تشکلات قمریه است قریب و بعد شمس نیز طور و حفای کواکب است
دور تقاویم استخراج آن نماینده و هر ماه را رقم رسند مصنف رحمه الله مقرر میفرماید که از اول ماه تا نوزدهم ماه
و هلال بجهت سلامت ارتباط و بفضل سیم نکاشته گلک سخن طراز شد اما حقیقت حرم قمر و تشکلات از مدرکه
و هلالیه و غیرها موافق تحقیقات ارباب صناعت هیات است که قمر حرمیت کسری کثیف مظلم صیقل
گرچه کثافت و ترکی قبول نور شمس مینماید و بجهة مقابله نور از وی منعکس میگردد و سطح او حسن
و مائی افتد اما کره حرم قمر را ماس ثابت کرده اند که سطحی کرازوی سواری و مواجه ماست کسری است که دیگر
کسری بنسبت معنوی بعد طرف نزدیکش بیشتر از طرف غربی مستنیر میشود و دیگر مستوی میبعد نور شمس بر ان بریح
مستنیر میشود بلکه دفعة واحده جمیع سطحش مستنیر میشود و میان خلاف است پس کسری باشد و این معنی ظاهر است
که سطحی مواجه ماست نزدیکتر و در حد فارقی منیر و حال انکه مقعر و ما ثبات کرده سطح مواجه ماست
و اینکه مستوی بنظر می آید بجهة بسیاری بعد اوست از ما که بصر عاجز است از ادراک کردن آن و مثل آنست
که محیط دایره از خط مستقیم مینماید هرگاه بصر مواجه جمیع آن باشد و از اختلاف تشکلات که او را بحسب
حوری و نزدیکی آفتاب حادث میشود حکم بر کثافت و ترکی جرمش کرده اند و از انعکاس ضوء و سعاعش
که عرب از افت و فراگویند چنانچه در فصل سیم مذکور شد و فارسیان ماهتاب خوانند استدلال بر صقالة
آن کرده اند و پوشیده نخواهد بود که از اختلاف تشکلات تنها حکم بر صقالة او و مقعر بودن از نور آفتاب نتوان
کرد چه تواند بود که نصف کرمش با سطحی مقعر باشد لذا نه و نصف دیگر مظلم و تیره و حرم قمر بر نفس خود
حرکتی نماید مساوی حرکه فلک قمر در سنوات اختلاف تشکلات وقوع کبیسه در وقت استقبال نصف
مقعر مواجه باشد و در وقت اجتماع نصف مظلم مواجه ما و بین العالمین و در صور کبیر مختلف بنوعی که حال مشت
دایم اعتماد را منسوب باین هشتم و انسته اند لیکن چیزی در حالة تقاطر نیز بین که از ام استقبال گویند هرگاه این
در عقب نباشد چنانچه در سمت کسوف میرسد سوف و کسوف واقع میشود و این رای درست نباشد که اگر ان
حکم ثابت باشد چون در استقبال روی نورانی قمر مواجه ما بیت باید که کسوف هرگز واقع نشود و مشاهده

و علیان بر خلاف این است و جزو واقع میشود و بس نور ماه طاهر و سبب استتار ارض نباشد نه ذاتی
و انچه کبیر طاهر سدگر ا اختلاف تشکلات تنها حکم بر ظلمه کل جرم قمر نتوان کرد و از علامت و جمعی محققان و بین مقام
گفته اند که اختلاف تشکلات القمر بحسب اختلاف وضع قمر نسبت شمس و مواجهة المستنیر منها مضافا الی مایلحقه من الخسوف
و هم چنین در استتار و جرم قمر اختلاف واقع است که اگر بسبیل انعکاس است چنانچه در آینه ماه و هر شمس مستنیر است
قمر الدین رازی را عقیده اینست که هر جرم قمر مستنیر میشود بجهة استتار و جمع او بس چنانچه دلالت دارد بر اینچنین
اعتبار حالش در وقت طلوع و غروب و خسوفات و مقادیر برو شش از اول هلالیه تا حاله بدریه که اکثر معقولان افکار
بودی جمیع اخوالش مستنیری شد و اکثر محققین منع این مقدمات کرده اند و چه جرم اجاب مرکب است و از جرم
قمر اکبر است علاوت نقص الامر چنانکه اسطرحس در شکل کتاب جرم قمر فرض کرده است و از جرم مرئی مرصع
سابقه اشاره بان نشد و میانه صفه مظلم و مضیی از جرم قمر فصل کرده است و از جرم عظیم بحسب حس ما قرب بنظیمه
و حقیقة کرا از دایره نزدیک دایره ضیا و دایره ظلم گویند و توضیح کلام در بین مقام آنست که اسطرحس در شکل اول
کتاب مذکور بیان کرده که هر جرکره مختلف در کبر و صغر ممکن است که بان هر جرکره مختلف مستنیر را احاطه نماید که
سر محروط بطرف کره اصغر باشد و محروط ماس هر جرکره میشود بدایره و هم محروط قائم است بر آن دایره
و بعضی گویند در فصل سیم بیان شد همیشه جرم شمس قمر محروطی محیط است مولف ارخطوط سقاعیه شمس و برنس
بطرف قمر است پس ماس جرم قمر خواهد بود بدایره که آن دایره حاصل است میان مظلم و مضیی و همچنین
مرئی از جرم قمر همیشه کمتر از نصف است و میانه مایری و مالایری از جرم قمر فاصل است دایره عظیمه بحسب
حس بل قریب بنظیمه بحسب حقیقة بهمان طریق چنانچه اقلیدس در مناظر بین ساخته که مرئی از کره همیشه کمتر
نصف است بیان این سخن آنست که محروط مولف از خطوط شعاعی بصری که متصل بجرم قمر شود و رئیس آن
در بصر خواهد بود قاعده آن کره دایره است در جرم قمر و هم محروط بران دایره قائمیت و از دایره روشن
میگویند و دایره نور و دایره رویت بحسب اختلاف اضاء مرئی از یکدیگر و از بصر را می مختلف میباشد
در صغر و کبر و چنین اجتماع بر بین واقع شود تا برانکه قمر در کنف شمس است فقط مستنیر از سطح جرم قمر در طرف
شمس خواهد بود و سطح مظلم در طرف رای و دایره بین مذکور بین یا بهم منطبق خواهد بود تا توانین ترسایه
جهة قمر مرئی نشود و این حاله را محاق گویند بنوعی که قبل ازین مذکور شد و توضیح کلام در بین مقام آنست
که بنوعی که ایف افتاد رسن محروطی محیطست از خطوط شعاعیه سمتیه و خطوط طلبه قمر تا بحد را محروط
که بنا تیرس است مولف ارخطوط شعاعیه و تانی مولف ارخطوط طلبه و در حاله خسوف خطوط سماعیه

یحرم ارض منقطع شود و قاعده محروط در حرم بس بهت و محروط اعظم را محروط نور میکویند اصغر را محروط ظل قمر لیس بهم
محروط شعاع بصر منطبق شوند نماند و برفرض انطباق اگر بهمین مساوی هم باشند بقی رأس محروط ظل بصر بود
دایره رؤیت و دایره نور بهم حقیقت منطبق خواهند بود و اگر بهمین مساوی نباشند و از نان متوازی خواهند بود
پس اگر بهم محروط ظل قمر اعظم بود دایره ظلام فوق دایره رؤیت خواهد بود و میانه دو این حلقه غیر نورانیه
خواهد ماند و اگر اصغر باشد بعکس و بینهما حلقه نورانیه خواهد بود و اما اگر متطابق نباشند بهمین دایرتین نیز منطبق
و متوازی نخواهند بود بلکه متقاطع خواهند شد و بهمین هم در حالة اجتماع که متوازی یا منطبق نباشند باقی بین
الدایرتین باقی ماند قدر بحری نخواهد داشت و حمل اجتماع کذرند دایرتین مذکورتین حسابهم تقاطع نمایند
و سهم محروط ظل و محروط شعاع بصر نیز متقاطع خواهند شد بر چهار زاویه محدبه در نهایه صغر و در نهایه کبر سطح حرم قمر
بچهار قطعه منقسم شود دو مرسی و در عرف یکی از قطعتین صغیر مرسی موسوم و یکی مظلم و از تقاطع قطعتین صغیر مرسی
نهایت در اول وقت کذشتن از اجتماع قطعتین از هر صغیر در نهایت اختلاف باشد در صغر و کبر و عظم و مقدار
عرض و رفته رفته قطعه نورا صغیر مرسی بزرک شود و قطعه نورانیه بکجایب رامیمانند و آن بیضی زاویه میشود
تا بحدی رسد که قطعه نورا از صغیر مرسی بنظر در نتواند آمد و آن بر شکل هلالی باشد بیضی باشد محیط بر آن محدوس
هر یک از نصف زاویه نباشد و حدس هر چهار طرف باشد و محدث این شکل از دایره رؤیت مقوس
و بسبت بهوت از دایره ظلام و بسبت مشرق بود و در اینحاله هلالی نماید که حدس هر قوس که محیط بآن قطعه است
هر کز بالیک حامل ندارد هم محروط بصر لیس و صفان متقابله و باین شکل نماند و رفته رفته مثل صغیر نورا بکجایب
رانی زاویه شود و قطعه مضر از صغیر مرسی بزرک شود و قطعه مظلم از ان صغیر انقاص عدد و قطعه مظلم از
صغیر مرسی انقاص و قطعه مضر از ان صغیر از دیاد پذیرد و زوایای تقاطع هم و محروط مذکور منقاص شوند
انکه اصغر باشد بزرکتر بود و انکه اعظم کوچکتر تا بحدی رسد که بهمین مرور و زوایای قابله تقاطع نمایند و هر چهار قطعه
متساوی شوند و این در حوالی ترسع مرین بعد و بسط کلام در این مقام است که هم محروط ظل قمر کهود است
بر دایره نور و بر مرکز آن کذشته و هم محروط بصر که عمود است بر دایره رؤیت و بر مرکز آن کذشته و در حوالی
مرسین هر دو بر مرکز قمر متقاطع شوند بر زوایای قابله و سهم محروط شعاع بصر در سطح دایره نور در آید و حدبه
محیط دایره نور مواصه ماشود لهذا یک طرف قطعه نورانی مرسی حطی مستقیم نماید چنانچه در کتاب
مناظر اقلیدس مرین است و سطح کره قمر بچهار نطقه متساوی شود و ربع دایره یعنی نصف صغیر نورا
تمامه بنظر آمد و محدب این ربع از دایره رؤیته باشد و در این ترسع در جهة غرب بود و مقوسش بسمت

که کذشت خطی مستقیم باشد و آن قوسی بود از دایره نور و چون از ترسع کذرند قطعه نورانی
صغیر مرین از نصف متسعتر شود و قطعه مظلم کمتر برعکس حالة قبل از ترسع و قطعتین صغیر مرین بعکس
آن و باز بهمین محروطین بر زوایای حاده و منفرجه تقاطع نمایند که قمر بچهار قطعه محدب و محدب
و محدب و مقعر منقسم شود و از ین ترسع تا حالة متعاقبه بقطعه نورانی از صغیر مرسی رفته بزرکتر شود و
و شکل الیضی بهرسانند یک قوس از ان بشکل کرد و طرف مغرب باشد از دایره رؤیته بود و انکه
در طرف مشرق باشد از دایره ظلام تا کمال استعلای برسد که تمام صغیر مرین نورانی شود و بهمین
محروطین چنانچه در حالة اجتماع بیان شد منطبق کردند و دایرتین نور و رؤیت منطبق یا متوازی
هم شوند بتفصیلی که در بیان حالة اجتماع کذشت پس بار بهمین از هم جدا شوند و باهم تقاطع نمایند
بر زوایای حاده و منفرجه و سطح کره قمر همان بچهار قطعه خواهد بود و اعظم منقسم سود نهایت
در اول کذشتن از استقبال قطعه منظم صغیر مرسی در نهایت وقر و صغر بود و شبیه بهلال و قطعه
نورانی از مرین شکل اهلیلی بهرسانند و وضع تشکلات شامه شود تا شکلات قبل از استقبال
اما در این حالة قوسی که در سمت مغرب بود در این اهلیلی از دایره ظلام بود و قوس کردر سمت مشرق
باشد از دایره رؤیته برعکس حالة اولی و اهلیلی نمودن این قطعه در این حالة و حالة قبل از استقبال
بدانجهة بود که حدس هر قوس مذکور از دو جانب متخالفند و از سقرار رفته رفته صغیر نورانی
اصغر شود تا به ترسع دیکر رسد و بهمین سر روایای حاصله متقاطع شوند و قطعات اربعه سطح
جرم متساوی کردند و در این ترسع محدب قطعه نورانی از دایره رؤیته بود و در جهة شرق باشد و
مقوس که حطی مستقیم نماید قوس بعد از دایره ظلام در سمت مشرق و چون از ترسع کذرد رفته رفته
قطعه نورانی صغیر مرین انقاص پذیرد تا انکه سهل وضع اول هلالی نماید رفته رفته شکل هلالی بهرساند
و محدب این شکل هلالی از دایره ظلام و در طرف مشرق و مقوسش از دایره رؤیته و در طرف
مغرب تا از نظر محجوب کردد و بکار محاق و معاریه رسد بوضع اول و افل مذکور که قمر محض مانده کرد پیدا
نشود و خوشا است و صاحب نهایت کفته که کاه کاه که یک شب پنهان باشد و لیس این در حالتیست
که عرض شمالی و لغه باشد و سریع السیر بود و در قرب اقرب باشد از ارض و در بروج بطیئه
العذوب باشد چون حمل و جوت و ثور و دلو و این اضافی در بلاد کره الارض بیشتر باشد و اکثر
زمان احضار شب است و این خالی است که ضد امری که در قلة اختفا پنهان شده هم ما اکثر موجود باشد

واز این شکل بصور تشکلات قمر به آسانی میرسد و گویند قمر در اول شهر دایل نقصان زیاده و کون است تا آنکه متصل شعاع
و در آخر حس چیزی ناقص شود و دایل نقصان و قلت ضیا و در اول شهر دایل است بر جدار و شباب و در وسط بر کهولت
و در آخر بر پیری و ضیا، اگر در چهار قمر متزاید الضوء باشد هر صرکه قمر دایل است زیاده شده و استکمال یابد و هرگاه
روی بنقصان گذارد و هر چیزی که قمر دایل
اوست روی بنقصان آرد

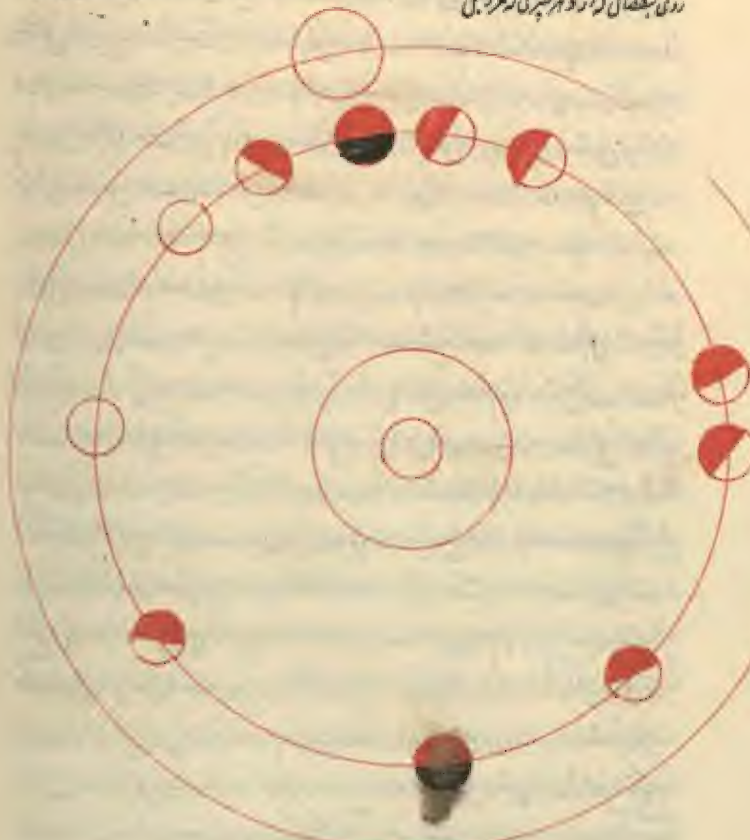

نوشته نماند که در حدود رؤیت هلال ارباب صناعت را اقوال مختلفه است گروهی بر آنند که از ابتدای روح طالب
ممکن باید تا به این طایفه در باب قوس الرؤیه قمر دستوری بیان نکرده اند بجهة انکه تجربه آن کمال بعسر نمی تعذر دارد

وضبط آن گاهی حصه بجهة کثرت اختلاف و جمعی آنرا چیز حساب از رویت هلال متعلق بامری وهمی و حسابی
نیست استناد و صناعت بطلیموس قلوذی در مجسطی بموضعی رویت هلال نشده و متاخرین در تجدید قوس الرؤیه
اقوال مختلفه دارند که در بیان آن فائده حدان نیست و علامه در تذکره گفته که اصحاب بمعرفه قوس الرؤیه قمر حاجت کرده
چه انتظار بر رویت منوط است بر طبق حدیث نبوی صلی الله علیه و آله حیث قال صوموا لرؤیته وافطروا لرؤیته پس متاخرین در قوس الرؤیه ذکر حدود کرده اند و مجملی نیست که از این حدود دست بر احادیث که در طرق عامه و خاصه
ظاهر میشود کنند بنظر رویت هلال منوط است بعبر رویت منجم نه چنانکه بعضی قوس الرؤیه چنانکه بعضی بر اکثر فقها باسلام است
و از احادیث اهل بیت عصمه و طهارت ظاهر میگردد و تصریح کرده اند که حدود این حساب و عدد ایام و محل نیست
پس اگر هلال بنظر در نیاید و مشاهده نشود هر چند استخراج قوس الرؤیه کرده باشد و دلالت کند بر رویت
در شرع اعتبار نخواهد داشت پس شخص شک کند که در لیله نزاع اصحاب بموجب قوس الرؤیه قمر باشد و چون اهل حساب نیز
از اجتماع حقیقی کبر ذالیک نزاع اصحاب نیست اما حدودی که متاخرین قرار داده اند مصنف رحمه الله تعالی
در تذکره گوید که ارباب صناعت امتحان کرده یافته اند که ظاهر قمر در حالتی تواند بود دارتفاع مرکز آن در حالة
غروب شمس شش درجه باشد و بس و در حدود قوس الرؤیه بر کواکب که قبل از این مذکور شد ارتفاع
حقیقی مطلبی نبود و چیزی قمر را اختلاف مطلع محسوس نیست ارتفاع را ضابط گردانیده اند و جمعی دیگر شرط کرده اند که
بعد بین مرکز شمس و قمر در حد باشد تا مقداری صالح از جرم قمر ظاهر شود و ممکن باز هلال ما بین غروب شمس
و غروب قمر چهار ساعت باشد که چهل و شش دقیقه است یا بیشتر و این امر تقریبی است و بسی باشد
که در ارتفاع مختلف شود و جمعی دیگر از متاخرین گفته اند که چون تعدیل تقویمی الصغیرین حوالی ده درجه باشد رؤیت و این
بنزاعی است چه دایره این قوس همیشه یک چیز نیست بلکه مختلف میشود باختلاف اهوا، بروج و چیزیکه قمر
بعد از غروب شمس فوق الارض مختلف باشد ضیاء هلال نیز مختلف خواهد شد و بعضی از اصحاب زیجات
گفته اند که چون بعد بین التقویمین حوالی ده درجه باشد بازده یک بان مقارب قوس باین درجه غروب قمر و درجه
تقویم شمس ده غروب باشد یا بیشتر قمر مرئی میشود و اگر چه این وجه را اصغر اقوال و وجوه دانسته اند لیکن این نیز
اختلاف بهم میرساند چه سر باشد که در حالتی نماید که حساب تقاضای عدم رویت مینموده باشد و بعکس
آن و بعضی الدین مغربی ذکر کرده که هلال را در بعد نه درجه از شمس دیده و معزه در حد غروب قمر نیز تغیر تمام دارد
و ارباب صناعت از اوقات و وقت غروب شمس استخراج مینمایند و شک نیست که تقویم و عرض هر قمر از وقت
غروب شمس با غروب قمر مصر میباید و مصنف رحمه الله در رای اصح گفته که تقاوت سر درجه تقویم قمر

و در جغرافیا شش ابدا بسه جس عرض قمر است و درین نیز مسامحه است و بعضی گفته اند چون در حالة غروب قمر الخطاط
افتاب است در حجاب شد ما شهر رویت ممکن نبود و بعضی گفته اند که قمر باید که بعد از غروب افتاب فوق شفق ساقط
کرجال دقیقه است فوق الافق باشد و آن مقدار در حجه معدل است ما قمر مرین تواند شد و حقیقة آنست
که حصه و ذکر، پیوی و با ضبط است و اسباب موجبه رویت هلال بعضی گفته اند چون در حالة غروب قمر افاق و
بعضی عرضی امادانیات یکی عظم جرم مستنیر است از قمر و دیگری مانوزمان عند شمس و دیگری بعد قمر از دایرة بمنطقة تازه
بر مرکز شمس و الماعرض یکی اختلاف عروض بلدان و دیگری انکشاف افق از خال و بلند جاه دیگری صفای هوا و دیگری
حده بصیر و دیگری سوعة در حجه غروب از افق پس بجمله استخراج قوس الرؤیة لازم که بعد قمر از شمس معلوم نمایند
چه مقدار مستنیر از قمر بان نمود و استنه میشود با اختلاف نور مختلف میشود و دوازده را مرمشخص سازند پس از اجرا معدل
الانهار را مدت مکث قمر بعد از غروب شمس در فوق الارض با اختلاف دایر مختلف میباشند و اختلاف منظرا
معلوم نمایند و علامه شیرازی گفته که مقدار مستنیر از جرم قمر را در حالة غروب قمر معلوم مینایم و از ان قوس الرؤیة را
استخراج میکنیم با بینیم که کوکب مرکز قطرش مقدار عرض مستنیر بود بدست می آرم و رویت قمر امکن خواهد بود
چه ازان سطحه مستنیر از قمر که عرضش مساوی نظر کوکب باشد بحسب طول مستنیر از ان کوکب است انچه محدثه
و بصیر نزدیکتر است پس زودتر بنظر آید و توضیح کلام و بیان انچه علامه آنست که بعد بین الیترین بطلیوس است
گوید طرف دوخطی که از مرکز عالم بحرم شمس و قمر که زنند و بفلک اعلی بپیوندند کره و آن مقدار حدد بجوع مرجین
عرض قمر و بین التقویمین نیرین است چه ابن قوس دسر فایله است و اگر چه قسر ثلثة خطوط مستنیره اطاهیت
نهاده سازند قسر صغار از و دایر وسیع و بیان خطوط مستقیمه محبوس بمنشود پس چون عرض قمر و بین التقویمین
معلوم است این قوس نیز معلوم بود و چون در حالة مقارنة نیرین از صفحه مرین قمر مختلف حدی مستنیر نیست و در
حالة مقابله تمام آن صحه مستنیر است و نور البین نصف دور است که صد و شصت و درجه باشد و سطوح مرزاده
اصبع است چهار صد و شصت و دایر بر ۱۲ قسمت نمایند خارج پانزده درجه بود که حصه هر اصبع است چهار اصبع
و شصت دقیقه منقسم است حصه هر درجه از دقایق اصابع چهار بود پس چون نور بین الیترین معلوم شد مقدار
مستنیر نیز معلوم باشد پس از انگه گفتیم که بیان عرض از مرین بود قوس الرؤیة قمر را استخراج نمایم و گفته که باید از
تفاوتی که بین سطح قمر باشد در حالتی که دوازده باشد و آن است دوازده درجه و نصف و از سطح او در
حالتی که در حضیض باشد و آن است ۱۴ درجه و ۲۰ دقیقه غافل نشوند که خطا در اقع نشود و هم چنین
باید که اختلاف منظر اخذ کرده در حالة غروب قمر باشد حاصل کرده بر قوس الرؤیة نه افزایند تا انچا مصون کلام علامه

ظاهر خواهد بود که این عمل مرتوقف بر معرفة بعد زمانی غروب قمر از زمان غروب شمس و بر معرفة بعد مرکز قمر از افق
و معرفة مقدار تقاطر شش در رؤیة و انها بعد از اعمال گذشته معلوم شود و چون گذار کوکب علی ظاهر میشود و هم چنین مقدار مستنیر
از قمر بسبب اختلاف تقاطر شش از مرکز قمر و مرکز شمس مختلف این مبباشد این مرموقوف بر اعمال گذشته است و اینها
ظاهر میشود که معرفة قوس الرؤیة قمر بسهل تحقیق متعذر است و بعضی از اهل احکام ذکر کرده اند که اتصال قمر و شب
اهلال با سعود معین اوست بر ظهور و اتصال با نحوس معین بر خفا و پوشیده ماند که قوس از معدل النهار که در ازاء
قوس بین التقویمین نیرین بود باشد از بعد معدل گویند بفتح دال بعکس انکه نور سبان شمس و قمر بزیادتی تقابل الغروب
با نقصان آن معدل شده یا بکسر دال باعتبار انکه قوسی است از معدل النهار و بین التقویمین نیرین راد را نحاله
بعد سوا گویند چه در جات منطقة البروج را در حاجب سوا میگویند بواسطه انکه انها را همه برابر گرفته اند و
اجزاء معدل النهار را کیف ما اتفق بآن نسبت کرده اند و در تقاویم لیالی رؤیة هلال و انکه از موضع غروب
افتاب در شمال و در جنوب بحسب عرض ناریک مارد شش بینند بجهاتی که مذکور شد در صفحه هذا کانه سابق
بر صفحات دوازده کانه نوشته باشند و در اکثر تقاویم قبل ازین اوراق محوارده کانه در بین صفحه و اخر
طالع سال بزرگان و لبسیار زا انچه طالع سال بحوف معجمین حدود ولی گشوده و نام هر ماه را از نامهای عربی نویسند
و بعد تامل و بعد سوا را در حین غروب افتاب قریب برؤیة هلال در بین آن ماه نمایند که در حین غروب
افتاب جنوبیت نا شمالی و چند درجه و چند دقیقه است ملاحظه کرا نجا را در کنت
صفحه متصل از اوراق محوارده کانه بجهة هر ماه مرقوم نمایند و در بعضی تقاویم بعد معدل و بعد سوا را با عرض قمر در حین غروب
افتاب بود در حیث نام استخراج کرده ثبت نمایند و اگر آن شب بحد رؤیة نرسیده باشد کیفیت هلال را از ضیا
و ظلام و ارتفاع و انحطاط است و انخفاض بازنمایند و آن شب را غره و رهنند و الا لابری نویسند و آن شب
را سلخ خوانند و باشد که احوال سیر کواکب را در سرعة و بطو و استقامت و رجعت
و غیرها در سه حدود انهایی صفت کانه تقویمهای البان در ان دوازده ورق گسابقا که هر ورق مجمله ماهی
از ماههای جلالی وضع نمایند برقم بیان کنند بعض حالات هر کوکب را در هر روزی که مبدا، آن حال باشد در ازاء
آن در قمر که مذکور میشود در جدول ان کوکب بنگارند مثلا چون سریع السیر بود در سیر تقویمی او در سه
سطس زیاده بود این رقم بنویسند مد و چون بطی السیر بود یعنی سیر تقویمی او در سه سطس کمتر بود این
رقم نویسند قص پس درین حاله رفته رفته روی در تناقص نهند از سیر ناقص متناقص کو بند دکه در سه
در ترایند نهند سه زناقص صراند کو بند و چون سه س بعض سیر تقویمش بعد سه سطس بود این رقم نویسند

سط و از اسیر اوسط و کوکب را در آن حالت متوسط السیر و معدل السیر خوانند و مقیم را مقیم و راجع راجع و مستقیم راهم مستقیم شمارند و در تقاویم نامه وسطی در بیان اتصالات کلیه نیز مبادی استقامت و رجوع هر کوکبی را در ازاء آن روز بروز در قلم آن ثبت نمایند و رقم استقامت مسطور و رقم رجعت مدت و مقدار رقم استقامت یا رجعت علامه کوکب مستقیم یا راجع را طی نمایند رقم بنگارند پس علامه یوم کرم است و علامت میل کمال است مقبل بنگارند پس علامات ساعات و دقایق کوشنده از روز تا شب را بنویسند و در بعضی تقاویم بهمین قید اکتفا کرده در بیان عدد اولی تقاویم حصر ننویسند و در تقویم فرو گذاشته و نشمرده اما علامت ساعات و دقایق کبر اسد و در بعضی تقاویم نامه وسطی در جدول تقویم هر کب از علویین در وقت اقامت ایشان الخط مستقیم تصریح نویسند بدینسان که با علامت رجعه یا استقامته متقاطع باشد و مدت اقامه زحل هفت اوقات است و مشتری پنج روز و چنانکه در فصل بیان شد هر کوکبی را چهار مطلق بود در فلک اوج یعنی فلک حامل و چهار مطلق در فلک ندویر و باشد که علامت بودن آن کوکب آنرا در هر مطلقی بنویسند و مطلق را مبین نویسند مطلق اول اوج فاج و مطلق دوم اوجی راتب ح و مطلق سیم اوجی راوح و مطلق چهارم مدوری رامدر و آفتاب را بنوشتن کردن و اصول سالها پیدا شد مطلقهای مدوری سوخ بلکه اوجهٔ تمیز دهند و در رکن خارج مرکز سوق است

بپوشید نماند که منجمین اسلامی رجعت مریخ را در برج عقرب دلیل آمار عظیمه دانسته اند حضور صاحب دلیل شکست لشکر اسلام اعاذنا الله منه ذلک و بیان کرده اند که هر وقت مریخ در برج عقرب راجع شده لشکر باسلام و اسلامیان رسیده و یکی از فضلاء مریخ حوادث شکست اسلامیان را در اوقات رجعت مریخ در برج عقرب در چند سال متعاقب بر شمرده و وجه انگیختن را هر چند اسرار نهانخانه افلاک و انجم عمیق عرت آلهی محتوم است چنانچه ذکر کرده ماند که عقرب برج سلامت

چون مصنف اسکنه الله تعالی جنانه از ایراد آنچه در اوراق دوازده گانه تقویم نگارند باز پرداخت شروع در بیان رواید که در تقویم می آورند نموده و این فصل تا آخر آنچه مذکور ساخته اند از متعلقات علم نجوم و احکام است چنانچه از فصل اول تا فصل شانزدهم از مسایل بیانات بود و پوشیده نخواهد بود که منجمین و ارباب احکام را در وضع دفتر تقویم و بیان حالات کواکب و انظار و اتصالات ایشان باهم و ذکر ایام و شهور و ثبت ارقام و استخراج و استنباط احکام و آثار اصول و قواعد و ضوابط و آن کلیه مبتدم بدو قسم است اول امور حقیقیه موجوده در خارج با اعتبار یه فرضیه که بنا بر آن را اصلی بوده قیاسات عقلی و براهین هندسی و ادراکات حسی و دلالات عیانی دارد و صحیح شاهد آنست چون اوضاع کواکب و افلاک و سیرات و حرکات ایشان و رسیدن هریک بمواضع معینه چون اوقات و حقیقت و ابعاد

وچون طالع حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نوزدهم درجه عقرب است و صاحب طالع مریخ است رجعه صاحب طالع باعث ضعف است و در دیوان منسوب بامیر المؤمنین علیه السلام این مدت منتظرات خوفی منجم اخوجبل زاجع المریخ فی بیت الاجل فقلت دعنی عنک فانی کاذنیب الجبل اوضع من نفسی افانین الدول بخالق وراز قی عزوجل و شارح دیوان گفته که مصراع حاسن مشهور است بعلو مرتبه باطن علیه السلام چه تاثیر نجوم در باطن اوست نه در ماوق و سود محنت باز کشتن آفتاب برای ناظم و حرران افلاک بانفاس کمال تم کلامه والنعم ماقال الشیخ نظامی بگنبد در گردنده این نوم ماید و بیرون از گنبد است احوال این هره

وسطی رعیرها واجاد معینه کرانیا نرا باهم باشد و رسیدن باجزا معینه منطقه بروج که مدار مرکز آفتاب و بعون
آفتاب در هر یکی بیاک در هر برجی و در هر یک منتج اثر خاص است و غیر آن از امور کی که نیاز آن بر معقول یا محسوس
یا مفروض معین توان گذاشت قسم دویم امور فرضیه وهمیه خیالیه اعتباریه غیر موجوده در خارج که مناط آن اقوال
پیشینیان است و بعضی ازا دعا نموده که نیجر به در مرور دهور بران آثار مترتب دیده اند و برخی گویند خلف عن
سلف ازا کابر متقدمین شنیده تا آنکه بارباب وحی والهام منتهی گردیده چون قسمت هر فلکی بدوازده
حوازده کانه و تجزیه اجزاء فلک باوتاد و تقسیم بروج بحدود و وجوه و دریکان و آدرجان و نه بهر و هفت بهر و
دوازده بهر و غیرها و نسبت دادن بروج بکواکب و تعیین بیوت و اشراف و هبوطات و ارباب مثلثات
وتعیین مواضع نهایات و اثبات طبایع بجهة کواکب و اجزاء فلکیه و بروج و قسمت درجات بمظلمه و منقبه
وحالیه و آثار و اقسام آنها و بیشتر همان که معروض طعن و توبیخ شده اند این جهة است و مدار احکام و بنا
اقوال اینان بر منقسم امور است و هم چون است عطایای کواکب و تسییرات و انتهاآت آنها و
داکوار و خواص و آثار بر انقلاب بانتقال احداث صاحب جامع که جامع کتاب علوم بحر فرموده که آن
بطلیموس اعرض عن معان کجزمیه لایلیق لفضاعة النجوم مثل الدین وضعوها ماغیر سهام السعادة لیس علیها قیاس
مقنع وکالدین جعلوا الفلک اشیاء سموها اوتادا واضافا میت الی اثنی عشر محاورفع
المخصوصه وشیاء یوجد فی العمر ومقداره وفی تسییره درجات الطالع وسایرالاماکن علی الجهات التی
لایلیق باضافال الکواکب ودرجایی دیگر گفته انی اعجب جزء تعلقهم بمثل هذه الامور بغیر الهام الحفیه واعلاهم
النظرة الکواکب الثابته وتراجیهم عن تعقبها بکیف ان یتعقد من امرها فانی لست احدهم اعجبین متنا فالوا
فیه الاما تعقل الکواکب التزیة العظم الاول والثانی نة المواليد احداثات الطالع وبهرجال ارباب بخوم انچه در پانزده
فصل سابق سمت گذارش یافت بمنزلة الاصول شمرده اند وانچه در وصول آیته بیان خواهد شد متفرع بران است
وچون اختیار ساعات ازاهم امور است که نتیجه معرفة تقویم است ودانستن ازمواضع قمر واتصالات وغیرها
که بعضی ازان ذکر شود بسیاره و کوکبه وقت مطلوب احد کس را میسر نمیشود وصعوبه دارد نظر موضع اشخاص
بجهة سهولت در برابر بهروزی نمودند کارباب احتیارات کان روزه کار را شاید وارجع جزء ارا بدنمودند
وشاید انکه این امر از زمانهای ما ازآن بسبیل احمال در فصل ۱۰ و فصل ۱۱ بیان کنیم وچون کلام در اختیارات طول
قرائت در بروج حوازده کانه تاثیر قمر در عالم عناصر بفرمان خالق لعباد و اکابر پیش ازاین است حضوصا باعتبار
بعضی در بروج لهذا قبل از اوراق حوازده کانه وزایچه طالع سالی که بعد ازین کور خواهد شد و صفحه وضع نمایند

واو دار صه

الحجتین صه ید

دهر صفحه را طولا منقسم سازند بسیزده عدد دل یکی بجهة بیت امور اختیاریه دوازده دیگر بکیفیت بعضی بودن قمر در بروج
اثنی عشر و عناصر چند عدد دل که ممکن باشد بعضی آن جهة امور مقصده اختیاریه لامحاله هر صفحه منقسم شود بمجموعا
هر قرنی یا زیرجی واعری ازا مور دوازده مربع یکی ارسه رقم تنگ که آ و یه که ی و میانه که ح بوده باشد بنگارند ماه
تا ناظر را سهولت معلوم شود که اگر قمر در حمل باشد اضیار رفتن کار معتبر نیست یا بید یا وسط در ثور و عدی دوم جنبی
پس ازا وراق حوازده کانه که بجهة ماههای سال وضع کرده اند طالع سال و صورت آن جا درند و صورت درجات
خانها دوازده کانه که حقیقت آن در فصل ۲۰ بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی از برج و مواضع کواکب سبعه
سیاره در پس وذیب در وقت تحویل انتاب بحمل ثبت کنند باین قسم که حوازده خانه رسم نمایند و رسم ان بطرق
مختلفه ممکن است اول انکه مربعی کشند بعرض و طولی صاح و ازا منقسم سازند بنه خانه بکشیدن دو خط طولی و دو عرضی
دو وسط آن هر کی از چهار کنج افتاده باشد انها را بخطوط مورب که ازکوشهای مربع بزرگ بسمت کوشه دیگر رود بدو قسم
سازند و طالع را در خانه جزم که عبارت از مربع وسط عطارد است نگارند و چپ دویم را برلب ران در شلث فوقانی
ران در دو شلث مربع سمین و چپ سیم را در شلث کت آن و چهارم را در مربع آخرین از سطر جزم و پنج و ششم را
در صدر شلث فوقانی ازان دو شلث مربع سمین و چپ سیم را در شلث کت آن و چهارم را در مربع اولین
از سطر جزم و پنج و ششم و ملحوظ دو شلث از مربع آخر سطر سیم و هفتم را در مربع وسط ان سطر و هشتم و نهم را در دو شلث
مربع اول ازان سطر دوم را در مربع اول سطر جزم و دوازدهم را در دو شلث مربع اول از سطر اول بهر صورت
دایره کشند بقطری مناسب با فلج حوازده خط مستقیم از مرکز بمحیط
محیط ان دایره را بدوازده قسم مساوی قسمت نمایند و طالع را در قسم
فوقانی وسط نویسند و ازبسار گرفته بترتیب سایر بیوت را نگارند و قمر
حوازدهم کانه فلج متصل کرده در برجی کونه و بود که مربعی کشند و اضلاع
اربعه ازا بچهار نقطه تنصیف نمایند و از منتصف هر ضلع متصل
بان خطی کشند و هم چنین از هر
زاویه ان مربع بزاویه مقابل خطی
کشند پس منقسم بدوازده مسطح
شود چهار مربع و هشت شلث بهر صورت و در مرجات اوتاد نگارند
و در مثلثات سایر بیوت را دیو دکر شکل ما شکل شلث بهم رسد

ثانی / قمر	الطالع	ثالث / زهره
عاشر		رابع
حادی / شمس / عطارد	سابع	سادس / قابض / مریخ

و هر یک از چهار مربع کوچک

از مربع آخر سطر سیم

بمنصف ضلع صه

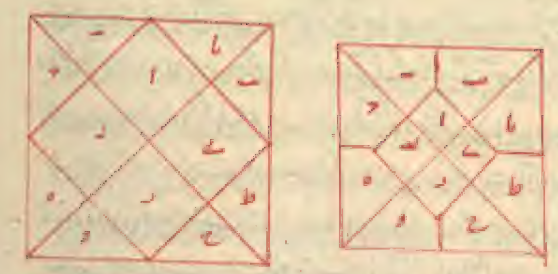

وبهر طریق

وبهر طریق که رسم نمایند چنان باید کرد یعنی سورت ترتیب عددی بسیطی متصل باشد و خانه دوازدهم بکاره اول اتصال یابد و در هر خانه درجه یکی از سیزده درجه دوازده گانه را که بعد ازین بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی ثبت نمایند که کدام دقیقه از چه درجه کدام برج است رقم اول رقم برج و رقم سیار ان رقم درجه و رقم سیم دقیقه و مواضع کواکب سبعه سیاره در اسی و دو جزو قرار دهند هر یکی که باشند در خانه اول ازان خانها که نام آن برج در ان خانه مصرح نوشته شده باشد ثبت نمایند و قسمه مصرح عدد انجه شد که گاه بود که دو برج در یک خانه مسطور کرده و یکی را تصریح و یکی را تسم چنانچه بعد ازین بتفصیل بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و مصطلح است که ان برجی که مصرح نویسند کسب عدد هر کز ان خانه باشد و برجی که برقسم نویسند کسب علو و ثبت موضع کوکب کسب برج صریح باشد و این شکل را زایچه گویند و بعضی از افاضل متاخرین ذکر کرده که زایچه ماخوذ است از زیچ سورت زده مار کخوان حظیت که بنا بازاء در استوای عمارات بان رجوع است و در صحاح مذکور است که اصل کلمه که بر سبیل ظاهریت که لفظ زیچ عربی الاصلست یا معرب و بعضی گفته اند که زایچه مشتق است از زایچه یعنی بقرینه انکه اکثر استعمال ان در موالید است تمام کلامه و پوشیده نماند که در اکثر نسخ صحاح اللغه که بنظر این ذره احقر رسیده باین عبارت الزاج فارسی معرب و قال الاصمعی لیست ادری اعربی ام معرب و زاج آن جنس معدنیست که صباغان بکار می برند و فارسیان زاج گویند و غالبا این قیدازان فاضل ارطغیان قلم باشد بود که در نسخ دیگر صحاح که بنظر این ذره اصغر میامده باشد مسطور بود و در بعض نسخ از قلم فساح افتاده باشد و در قاموس باین قسم مذکور است که الزاج ملح و الزیج حبة السنبل بهر حال و ان کلمه تواند بود که ماخوذ از زیچ مشهور بود و میز کتب که آزا موب بزنگ دانند و گویند زیچ خوطت که بسنسکرت جان کار را میان بندند و در فرهنگ فرنسی مسطور است که زیک ریسمانی را گویند که نقشبندان جاها بدان بندند و منجمان کتابی را که استنباط اوضاع افلاک و انجم ازان نمایند بهمین مناسبت زیک گویند و معرب آن زیج است حکیم فردوسی نظم نموده بخواند آزنان شاه جاماسب را مان فال گیران

الرأس را برهنند باز یکبار بر کنار بر سید شاه از کوا اختیار حاصل اگر ماخوذ از میزان باشد زایچه مستقیم زیچ خواهد بود و این انسب است و در همین زایچه مواضع سهام را نویسند بهم سکون ها و در لغة عنبر نصب است و جمع آن سهمان چنانکه در صحاح تصریح شده و گاهی بضم نیز چنانچه در قاموس مسطور است و سهام تبرج بهم بهت بضم تبر و سهام را در قاموس تبرج سهمی گرفته یعنی قدح یعنی قدح تبر پابر دیگان و تیر باشد ذکر کرده و در مصباح المنیر گفته که السهم النصیب و الحظ السهم و سهام و سهمان بالضم و در اصطلاح ارباب نجوم و احکام دلایل چیزهای مخصوص باشد از احوال ماوشا ان و رعایا و تغیرات هوا و توجه اجرام علوی و آشوب و حصول اتفاقات و غیر ذلک که از مواضع کواکب و خانها گیرند و بدان استدلال نمایند بر نیکی و بدی و قلت و کثرت سعادت و شقاوت آن چیزها و سهام دلیل مناسبت مرکب از سه دلیل و هر دلیل آن ثابت الدلالة است که دلایل آثار بران طبیعی است و هر کز متغیر نشود و بهیچ تاثیرات منوط و تغیر یابد و ارباب احکام ۶۵ سهم اعتبار کرده اند و ازانجمله ۱۰۹ سهم کویند تملی بر الیدو او دو از سهام موالید گزارده سهم را بضرورت استعمال نمایند

سهم السعادة سهم الغیب سهم السعدین سهم النحسین سهم الاب سهم الام سهم المروت
سهم السفر سهم المال سهم السلطان سهم الشجاعة سهم الظفر و از جمله قوی ترسهم السعادة و سهم الغیبت بود اما سهم السعادة که ازا سهم الفکر گویند دلیلست بر احوال سعادت و اموال و جاه و طرب و هر کس که زایچه آن بدینگونه بود که بروز موضع آفتاب را از موضع ماه کم نمایند و شب موضع ماه را از موضع آفتاب و در باقی که باقی ماند از درجه طالع بهمان عدد بشمارند هر سه درجه را بهر جا که منتهی شود موضع سهم السعادة باشد و عبارة اخری بین التقویمین نیز ان را در روز ابتدا از آفتاب و در شب ابتدا از ماه بر توالی گرفته بر طالع افزایند انچه سود سهم السعادة بود و سهم السعادة را بهم الحظ نیز خوانند و بفارسی سهم بهتر خوانند و گویند و ازا دلیل امور ملوک و پادشاهان دانند و سهم الغیب دلیلست بر احوال تن و جان و رای و تدبیر و عبادات و ازا سهم الدین گویند و بتوالی سهم دانایی و آن برجی که راجپاد اصحاب امور وحی و دین دلیلست ازا بر عکس سهم السعادة عمل نمایند یعنی بروز موضع ماه را از موضع آفتاب کم نمایند و ثبت موضع آفتاب را از موضع ماه و در جائی که ماند از درجه طالع بهمان عدد بشمارند و سی و درجه برجی گیرند انجا که منتهی شود سهم الغیب خواهد باشد مثلا آفتاب در اول حمل و ماه در سیم ثور و طالع روز ششم جوزاست بین التقویمین نیز ان را که پنجاه و درجه است ابتدا از آفتاب چون طالع نهار یست بر طالع افزودم سهم السعادة در جه دهم اسد باشد پس لازم آمد که همیشه سایه طالع شمس بقدری باشد که میانه قوس سهم السعادة و درجه همین شمال بین التقویمین را ابتدا از ماه کرفتیم

سعید بوده در جدول از طالع افزودم سهم الغیب اول ثور بوده باشد و لازم آید که همیشه میانه طالع و سهم الغیب بقدری باشد که میانه آفتاب و قمر در روز و در شب میانه قمر و شمس و چون سهم السعادة و سهم الغیب راجع نمایند مضمون طالع باشد بدین صورت و گفته اند که نحوست سهم السعادة و سهم الغیب دلیلست بر ضیق و مکدوادبار و سعادة آن دلیلست بر نقیض و عکس این امور باشد و محققین ارباب احکام گفته اند که در طالع حضور صاحب الید فاضل نباید شد از بن دو سهم السعادة در یک یک از بیوت اثنی عشر به طالع موالید استدلال بر احوال مولود نمایند و اقربا و منسوبان و مال و منال و سایر امور متعلقه با و ارباب احکام سهام مسعوده استعمال نمایند چنانچه در کتب احکام حضور صاحب مثل کثیر استدلال بر یکدیگر ظاهر میشود و محققین احکام بیان کرده که در مسایل موالید سهم السعادة و صاحب بیت را باید شناخت و سهم دلیلست بر ابتدا امر و صاحب بیش بر عاقبة امر و دلیلست بر کرامت حسب و رفعت و حسن نسب پس اگر سهم در برج باشد برجین دلیلست و در برج مرجع شد بر شهور و در برج منقلب بر ایام تقدیر در درجات میانه او و سعود و نحوس در خیر و شر او معتبر گفته که اگر سهم السعادة در برج دو جسدین متصل شود کار مسئول علیه قبل از اتمام بکار دیگر ناظر باشد بسعود بآن رجوع کند آن کار روبه آن شود و اگر نحوس ناظر باشد دشوار شود آن و در گشتی و گفته که این از غرایب خاصیت حاصل اصحاب این فن است الهام را اعتبار عظیم نمایند و ارسطو ارسطاطالیس منقولست که شخصی را پسری شوخ دشنه الحال و بوالحالی و ست و او کراز سیئات چیزها دادی و هر چه گفتی اگر مطابق واقع بودی چون نیک تامل کردم و طالع آن پسر بامرا گزه و دلایل تحقیق مذموم سهم الغیب در رابع وی افتاده بود که خانه پدر است و دانستم که این حال فرزند را نتیجه آن صورت قرار نمود متاخران در ملاحظه احوال مولودات کواکب و بیوت ملاحظه احوال هم ان مدلول و موضع سهم و خداوند آن موضع نیز و بران حکم کنند و نگاه کوکب اقتضا آنقدر اقتضا نمایند و در مدخل گیرست که چون رجوع سهام حکم کنند باید که کوکب مدلولات آن چیز که سهم دلیل وی است منظور دارند چنانکه سهم المال را باید که با مرکز ثانی و صاحبش و کوکبی که رو بطبیع دلالت دارد چهار مشتری و عطارد رجوع نمایند و ازان همه حکم کنند و ابو معشر در کتاب طبایع کسر سهم را نیز مبنی کرده در جدول آتی مرسوم شد رسم کرده و امام جلیل احمد بن عبد الجلیل بحری در کتاب جامع شاهر سهام را به ثبوت گزارده و کفایت داده و هشت سهم را باطریق احداث آن در جدول رسم کرده با نکته اینکه این سهم محدث باشد اگر متعلقات این فن را جدولی آریم سهم را در ان جدول گزاریم و طریق وضع سهام در جدول طریق اثبت کرا سهام را در جدول اول وضع نمایند و در جدول ثانی دلیلی را که سهام را ازان می سنجند و در جدول ثالث دلیلی که سهام را ازدلیل اول بآن می گیرند و در جدول رابع دلیلی که جدول یقین الدلیلین الدلیلین و ازان می اندازند

سهم والدین

تا مواضع

تا مواضع سهام معلوم کرده و باید که هر سهم را از موضع که در جدول ثانی نوشته شد برج و دو تایق کرانی دلیل در را کوطالع باشد بگیرند و زیاده و نیاوه نمایند برروح و دو تایق که دلیل مرسوم در جدول ثالث یافته شود پس انچه جمع شود و زیاده باید کرد برآن درجات بروج را که بین الدلیلین است و بران درجات دلیل برسوم در جدول رابع راه از مجموع سی سی کم باید کرد برای برجی و ابتدا باید نمود از موضع دلیل مرجعه در جدول رابع پس هر جا منتهی شود موضع سهم اینی ست و ان جدول برینگونه راست و محقق نماید که سهامی که دلیل و نهار هر دو اخذان بیک روش باشد در جدول قبیل و نهار نشیند

جدول السهام

۱	سهم السعادة و سهم الغیب بالنهار و بالعکس بالعکس	الشمس	القمر	الطالع	ثور	سهم الفرح	زحل	عطارد	الطالع
۲		القمر	الشمس	الطالع	جدی	سهم الملک	عطارد	المریخ	الطالع
۳	سهم زحل و سهم الفصل و الاخاء بالنهار و بالعکس سهم الوفاق و النحس	زحل	سهم السعادة	الطالع	حمل	سهم الفرح	زحل	عطارد	الطالع
۴		سهم الغیب	المشتری	الطالع	اسد		عطارد	الزهرة	الطالع
۵	سهم الطرح و هو سهم الطلب بالنهار و بالعکس	الطرح	سهم السعادة	الطالع	سرطان		عطارد	زحل	الطالع
۶		سهم السعادة	سهم الغیب	الطالع	سنبله		الشمس	وسط السماء	الطالع
۷	سهم عطارد و بالعکس سهم الغیب و الحدود	سهم الغیب	سهم السعادة	الطالع	میزان		صاحب الطالع	زحل	الطالع
۸		الشمس	زحل	الطالع	عقرب	سهم الاصل و الطلب بالنهار	زحل	المشتری	الطالع
۹	سهم صاحب الطالع و هو سهم المشتری و عطارد و جمع نمایند و ازان حکم کنند و ابو معشر در کتاب طبایع کسر سهم را نیز مبنی کرده در جدول آتی مرسوم شد رسم کرده و امام جلیل احمد بن عبد الجلیل بحری در کتاب جامع شاهر سهام را به ثبوت گزارده و کفایت داده و هشت سهم را باطریق احداث آن در جدول رسم کرده با نکته اینکه این سهم محدث باشد اگر متعلقات این فن را جدولی آریم سهم را در ان جدول گزاریم و طریق وضع سهام در جدول طریق اثبت کرا سهام را در جدول اول وضع نمایند و در جدول ثانی دلیلی را که سهام را ازان می سنجند و در جدول ثالث دلیلی که سهام را ازدلیل اول بآن می گیرند و در جدول رابع دلیلی که جدول یقین الدلیلین الدلیلین و ازان می اندازند	المشتری	زحل	الطالع	قوس		زحل	القمر	الطالع
۱۰	و علامت صاحب الطالع و سهم الطالب	سهم السعادة	سهم الغیب	الطالع	الحوت	سهم الولد الاکبر و العدما		زحل	الطالع
۱۱		سهم السعادة	سهم الغیب	الطالع	الحوت		الطرح	المشتری	الطالع
۱۲	سهم الیقظة و السعی بالنهار	عطارد	الطرح	الطالع	الحوت	سهم الولد الاکبر	القمر	المشتری	الطالع

ا											
ب											
ج											
د											
ه											
و											
ز											
ح											
ط											
ي											
يا											
يب											
يج											
يد											
يه											
يو											
يز											
يح											
يط											
ك											
كا											
كب											
كج											
كد											
كه											
كو											
كز											
كح											
كط											
ل											
لا											
لب											
لج											
لد											
له											
لو											
لز											
لح											
لط											
م											
ما											
مب											
مج											
مد											
مه											
مو											
مز											
مح											
مط											
ن											
نا											
نب											

ا			صو
ف	سهم المحمود والمحمود بالنهار		صر
فا			صح
فب	سهم الاعداء المرسل		صط
فج			قد
فد	سهم الصلاح		قا
فه			قب
فو	سهم موضع اي حاجة		قج
فز			قد
فح	سهم المكروه الخداع		قه
فط			قو
ص	سهم الضرورة بالمرأة الجواري المشتركين		قز
صا			
صب	سهم عطارد بالنهار		
صج			

دو سهامی که احد آن در نهار خلاف احد آن باشد در لیل در جدول اول قید نهار شده و بعکس در روز چنین باید گرفت
و در شب بعکس آن مانگونه که اول از دلیلی که در جدول سیم مکتوب بگیرند تا دلیلی که در جدول دوم است
و در هر دو صورت از طالع با دلیل دیگر که در جدول چهارم نوشته شده القا نمایند و صاحب جامع گوید که سیدل
عدة السهام علی الاشیاء الدال علیها فاذا کانت مواضعها قوته وفی حدود السعود وله شهادة عدد الکواکب تلا
ذلک الشرف والبیت وصاحبه الدال علی ذلک الشیء فانه علی قوة حال ذلک الشیء الذی جعل علیه وعلی تمام امره وسرعة کیفه فاصاذا
نظر الیها صاحب عبده وعلی ان لا یعقل عن شر بطالها فاذا نظر الیها ونظر الیها الیها بالقوة الدلیلین اعنی المرجو منها
السهام وقوة السهام بسیاذا احوالها وتدبیر مزاجه منها وکل سهم عز السهام لا دلالة وقوة علی موضع عاشره اذا کان بینه وبین
عاشره ما لا جزاء اشمل ما بین الطالع ووسط السماء عز الا جزاء هذا اعز قوی جدا اویسی ذلک الموضع شابه السهم وشرفه
واذا قارن الشمس وزحل والمریخ والقمری را کیه فان سهم السعادة یحس موصوفین جهتین لان سهم المرض والعبید
والرجوع الاعداء یقع فی موضع سهم السعادة الهما ثابتة ان عوملت البیران معوسین فالنتیجة عن السهم یکون معوسا ایضا
وذکر کتاب مسهور یحس وثمانین بانا منسوب الی مرسس ومذکور است که سهم الشمس والقمر سهم الغیب اذا در روز
از شمس میگیرند نادر جه وسط السماء واز طالع می افگنند و در شب از وسط السماء تا شمس واز نظر در جه مینهند وسهم
الوزر یعنی سهم الجاریه اور شب از قمر تا شمس میگیرند و در روز از شمس تا قمر واز طالع طرح مینمایند وسهم زحل را در روز
از شمس میگیرند تا زحل واز طالع طرح مینمایند و در شب بر خلاف آن واز طالع می اندازند وسهم المشتری را در روز از شمس
میگیرند تا مشتری واز طالع طرح مینمایند و در شب بر خلاف این وازینقرار در جه طالع می افگنند واز ینقرار سهم المریخ وسهم
الزهره وسهم عطارد را عمل مینمایند و وضع سهم وزائچه موافق وضع کواکب است که سابقا اشاره بان شد و شیوه اصورت
طالع وقت که قبل موامره استخراج ان از زیج بیازند موامره معمار است از آنکه قوی اموری اذا شاورته در وی مرسس
مذکور است که لا تشاور الا مرء والا سفیه رد والناصح والمتهم بالشر

و طریق ثبت جنوای مذکور دانست که تاریخ سال معروض که مبداء آن تحویل آفتاب بحمل و دخول آن موافق تواریخ مشهوره
از هجری و اسکندری و یزدجردی و ملکی آورده قید نمایند که در فلان دقیقه از روز یا شب یکی از سبع بیع که چندم فلان شهر است
از شهور عربیه هجریه از سنه فلانی هجری و مطابق ماچندم فلان ماه از سنه فلانی تاریخ اسکندری و موافق است
با چندم فلان ماه از سنه علی تاریخ یزدجردی و مصادف با فلان روز از ایام فلان شهر از سنه حسبان تاریخ ملکی و
طالع سال عالم بنظر مشعر ده بایک طریق که اوفق باشد استخراج نمایند و ایام طلبی که طالع سال را بحیذ افق از افاق بلاد مشهوره استخراج
کرده باشند بنویسند و بود که در بعضی تقاویم تشبیه نامند زاه یکی طالع سال را بحیذ افق از افاق بلاد مشهوره استخراج

و اولی است که طالع سال را بافق قبة الارض یا وسط اقلیم رابع استخراج نمایند و چون کلام با بتقام رسید کلک سخن طراز
از طول بعید بیشیده بمجلی از وضع ارض و بلاد و اقالیم را جای چنانچه بتدریج سالکان مسالک حقایق گرایند و بلبند مراحل
تحقیقات را بقدم طلب سپرده اند و مخبر و الکان ممالک و طایق که بر قوار شیب معارف بپای همت صعود و نزول کرده
مجرب بیت که در فصل سابقه خصوص فصلی باز دهم اشاره واقع شد که وارء معدل النهار قاطع کره ارض است
وارتفاع آن ارض بعلو را دایره بر سطح ارض حادث میشود که از آنجا خط استواء افق منتصب گویند و خط استواء مبدء
عروض بلاد است و هر بلدی که بر آن واقع باشد عرض مذاروجه قطبین معدل براق است و قطبین افق گرمکت
الراس و دست قدم است معدل برآنها گذشته و مبدء عمارت را اگر میخان در طول ارطرف مغرب گفته اند تا از دیاد
عدد طول تر الی بروج باشد و نزدیک ما آن جزایر خالدات و سعد الوده و جزایر خالدات شش جزیره بعد است بندوت
سیاه و طراوت ساحات و اخضرار خافات و لطافت اهالی متصف حالی حالی عبره و غیره و بسبی چنبره و ایج خلده
دلپذیر بجای حدائق زعفران و انواع ریاحین و صحارا لیش بسته و طراوت اشجار و نزاکت نوباوه شش و
طوبی را بحرت بستانهای ما نسند گرد شهر سلسبیل بر هر سو لیش جاری و بهجت و فراغبال بجای روح حیوانی در عروق ساکنان آنش
ساری و حال اهالی جزایر در بحر غربی مقرر شده اند لهذا متاخرین مبدء عمارت را از ساحل بحر مغرب گرفته اند و بجهات
این هر موضع ده در جه ارضیه است که دولیت و بست درج باشد و مبدء طول بلاد بخالست و میخان هند از
ارطرف مشرق گرفته اند تا از دیاد طول بر طولی هر که اولی باشد این است و هر کرا رباب فضل و رباب افاده مبدء عمارت
در طرفین قسمت بنیادان و هند و آن داده اند و غالبا چهار اقلیم نوشته اند که اقلیم اول تا اقلیم سابع در ارطرف مغرب است مبدء اقلیم
را از انظرف گرفته اند و اهل هند که قطان مشرق قند از طرف مشرق حاصل نزد اهل هند مبدء عمارت موضعی است
که ارا گمکند خوانند و گویند مستقر عیشا طین است و آن بر نفس خط استواء است و بعد بین جزایر خالدات و گمکند
صد و شصت و در جه است که چهار هزار فرسخ باشد و جمعی گفته اند که چند جا بیته مشرقی بجهانیکه مطلع انوار است
اشرقت میخان از مبدء عمارت میدانند بانکه مشرق را بین فلک دانسته اند چه فلک را بانسانی مستقیم تشبیه
کرده اند که راسش قطب جنوبی و بقول جمهور میخان یعنی اهل مصر و شام و هند در وسط خط استواء است از آنجا که
طول بلاد نود و در جه باشد از جزایر خالدات تا مذهب جمعی که مبدء عمارت را ساحل بحر غربی دانسته اند قبة الارض را باعتبار
منتصف ماچی الحاقیقین اگر منظور دارند جایی باشد که طول بلاد نود و شش درجه بود از جزایر خالدات و چون
دایره عظیمه را مبدء و منتهای عمارت گذارند چشتی که بر خط استواء قایم باشد که کره ارض بان محو دایره چهار
بخش متساوی شود دو بر طرف شمال و دو بر طرف جنوب و این چهار ربع یکی مسکونه است و آن شمالیت و حالی

مسکون نصف

قبة الارض صح

ارباع یافته گاهی زده قدما و متاخرین علوم منجر و بطلمیوس در کتاب جغرافیا که بعد از محو نصف کرده مسطور ساخته که
کره عرض معمور در ربع جنوبی قریب بهفده درجه است و عرض معظم معموره در انتظرف زیاده ازده درجه منبت و آنچه
از ربع جنوبی متصل ربع معموره شمالی در طرف مشرق است موافق تحقیق ارباب صناعت مشترآن را آب گرفته و طرف
مغرب این ربع خیال الفرت که منبع رود نیل است و قریب آفرست بعض سنبه یک کرانی که مهابسته از برف
سفید مینماید و ماه را بگونه سفیدی فرگوسنید و اربع شمالی نیز اکثر مشغول است و طرف شمال اشدت سوا امکان
بنیش حیوانات در آن بیت لهذا منتهای عمارت را در طرف شمال ساکن دانسته اند که عرض بلاد صدر
تمام میل کلی باشد و درین قدر معمور نیز کار عظیمه است چه بحر محوی که در حوالی بلغار مغرب داخل معموره
عالم شده و این بحر را بحر مغرب گویند و بحر اوقیانوس نیز خوانند و گویند که این بحر محیطست ربع مسکون
و از اسطاطالیس روایت کرده اند که دریای او هاربس نیز از اکلیلست ربع مسکون را و دریا طنخ و بلاد اندلس
بکناره این دریاست و بعض که داخل این دریا شود از کناره آن لب بیاردور نشود از کثرت و شدت موج و تاریکی
و بر اهی بلکه برگرداند روند و چون از طنجه و اندلس بطرف جنوب میل نمایند بر مساکن بربر و حدود سوس اقصی
و اودنی و نخاذات تا هرت علیا و سفلی و زین زنگیان مغرب بگذرد و در جنوب خط استوا افتد آنگاه
بسمت چپ بگردد و ازان سوی جبال القمر که مذکور شد و چون بجهة شدت موج کشتی در ان نرود حال
اتصال این دریا از راه دریا جبال القمر محیط جنوبی شرقی که بعد ازین مذکور شود ظاهر میشود و جزایر خالدات
درین دریا موجود و این دریا چون از اندلس بگذرد بطرف شمال قطعه آن داخل معموره شود و امتداد بشمال
از حد صقالبه اعنی بلاد سلاوان ملغار و آنرا بحر ورنگ گویند و اینان گروهی مردمانند مردانه و بلند بالا که شهر
ایشان بر کناره دریاست و طول آن از مشرق بمغرب صد فرسنگ است و عرض از شمال بجنوب سی فرسخ
فرسنگ و از شمال دریای اوقیانوس شود در حوالی اندلس در موضعی که سابقا از معبر هرقلس یکفته اند و بعد از ان بطلیموس
سمور بحیره دریای اندلس منسب گردیده و این دریا در مبدا انتساب سه فرسخ عرض دارد و در کتب
هیات مسطور است که در قدیم الایام درین مکان قطعه بحر عریض که آب آن از زبان میگذشته و از فارس بطنجه
از ین قطعه میرفته اند و اکنون بجهة غلبه آب بگذری گذرند و کاه باشد که بعضی طاقهای آن پیدا باشد و طول این
دریا از مبدا انتساب تا منتهای هزار و شصت فرسخ است و عرض آن رفته رفته زیاده میشود تا چون نصف
طول رسد دویست فرسخ شود چون بحد روم شام رسد دویست شصت فرسخ باشد و این دریا را دریای اوقیانوس
و اندلس و شام و روم گویند چه بر شمال این دریا بلاد اندلس است و ادکه و روم و بلاد صقالبه و بر جنوب آن

بلاد مغرب و افرنجه بر قرطبه و اسکندریه و مصر و نیل مصر که از اطول انهار عالم است و کرسنه از منبع تا مصب نهزار
فرسخ باشد و درین دریا ریزد رود آخر این دریا سیانه شمال و جنوب نلسطین و عسقلان و قیاریه و طرابلس
و سایر بلاد شام است و هم چنین جزیره قبرس و جزیره رودس و چند جزیره دیگر معمور درین بحر است و اند
سیجان و جیحان و غیرها نیز درین دریا ریزد و این دریا دو شعبه منشعب گشته یکی نزدیک بحر مغرب طرابلس
از شمال مغرب امتداد فرسخ و جزایر نزدیکان درین شعبه است و شعبه دیگر را خلیج قسطنطنیه گویند طول آن بشمال
صد و شصت فرسخ و درین خلیج نزدیک جزایر بسیار است و از انجمله است جزایر رومانیا بعنی جزایر رومیان و در حوالی
سور قسطنطنیه این خلیج عریض و دقیق منشعب گشته و اتصال یافته بحر طرابزون و طرابزون موضعی است بر ساحل ان
بحر و قدما از بحر نطس یکفته اند و آن در ارامنی روس و صقالبه است طول این بحر را چهار صد سی فرسخ و عرض
از اصد فرسخ شمرده اند و گویند که درین بحر جزیره غلیت و از طرف شمال نهر دنوی داخل این دریا میشود و این نهر از
در بلاد عظیم و بجهة این نهر است که از روس قسطنطنیه بدان رکوب بعض نتوان رفت مگر از انکه این نهر بخ کند
و از طرف مشرق و جنوب بر خلیج عظیم معمور عالم دری آید که از ان بحر مشرقی خوانند و محیط شرقی و چون این بحر
در ربع شرقی و شمالی داخل شود و احاطه اسوا چهار صد و پنجاه فرسخ خورشود منقسم شود در ابتدا بدو قسم یکی قسم
متصل مشرق برسات شمالی و از انخلیج اخضر خوانند ضلع شرقی آن صد و ده فرسخ است از افق قبه الارض
و ضلع غربی آن با نصد فرسخ مذکور پست و هیچ در جه از مشرق افق قبه مغرب که چهار صد و نود فرسنگ باشد
بحر مشرقه داخل معموره شده و خلیج احمر که یک قسم منقسم آنست بطرف شرق رفته تا سلاکه از اعالی بلاد حبش است
و طول آن از مغرب صد و شصت و در جه و عرض آن هیچ در جه که صد و ده فرسخ باشد پس ضلع غربی این خلیج که
و تر زاویه تقاطع افق قبه محاط است تقریبا با نصد فرسنگ بود و این خلیج در اقصای بلاد حبش است
و از کجا تا بحی گمان برده اند که در بلاد هند است خطات چه مواضع قرینه باین بحر چون خانبو و حاجو و غیرها از
بلاد حبش است و قسم دیگر از بحر شرقی مغرب فرود آید با اندک انحرافی بجهة مغرب تا جزایر اواخر خط استوا
در صد و چهارده درجه شود که قریب دولت و هفت فرسنگ باشد و هم ازین جزایر بعد بر مجاذات خط استوا
بمغرب برود تا اینکه آن طرف مغرب که خط استوا بسته بود چون برهمان جواب فرود آید با ورسد و مجاذات
عرض این دریا بهفصد فرسنگ است که قریب چهل و یک درجه باشد سی و شصت و سی فرسخ ان بر جنوب خط استوا
و دویست و هفتاد فرسخ آن در شمال آن و طول این بحر دو هزار و شصت و شصت فرسخ است
و این بزرگترین بحریست که داخل معموره عالم است و این بحر موسوم بحر جنوبی است و این بحر سه خلیج

بصره عالم داخل شده اول خلیج بربری که در حدود بلاد بربره واقع است یعنی بربری که در ارض حبشه است نه بربر اقصیه
و نزد اکثر ارباب هندسه خلیج مثلث شکل است طولش تا شمال صد و شصت فرسنگ و عرض این معنی ضلع متصل بخط
مواری نصف جبی که شکل از اشکال مخروطی سی و پنج فرسخ بر ضلع غربی این خلیج بلاد و کفار حبشه است و بعضی از اینجا تا پنج در ضلع
شرقی بلاد مسلمین حبشه چون هبط و بالیه و کلجو و رد و آن بر ساحل زاویه شرقیت مقابل عدن و منتهای مسیر سه روزه از
دریجر و آن دویست فرسنگ است و این قاعده خلیج تمامیت و از اضلاع احمر گویند و خلیج بربری را اذن البحر خوانند
اما خلیج احمر که طرف از بحر اخضر گویند طول آن چهار صد و شصت فرسخ است از جنوب بشمال و عرض قاعده چنانچه
مذکور شد حرابت فرسخ و عرض تنهای آن شصت فرسخ است و از انتهای آن تا وسط بلاد مصر سه مرحله است
برخشکی و بر خلیج عربی آن بلاد کداست از بربر و الیان قومی اند سیاه تر از حبشه در زی عرب و بعضی از بلاد حبشه
چون عذاب و نواحل مصر حبشه و بر از انجا بحجاز روند و ان مقابل جار افتاده و بر راس این بحر بقرب ضلع
شرقی بلد بیت موسوم بقدم و این دریا را بدانجهت دریای قلزم خوانند و بلد قلزم را لسان البحر نیز خوانند
و بر ساحل این بحر بعد از جنوب بر ضلع شرقی اول ایلات بعد از ان مدین که محاذی تبوک است بر شش
مرحله بعد از ان سواحل ینبوع جار که فرضه مدینه است انگاه جار که فرضه مکه است پس سواحل یمن اول
سر بر انگاه عدن مقرب انگاه بحبن انگاه ما فوق که ساحل زبید است و گفته اند که میانه آن و ساحل حبشه
سه روز راه است در بحره و فقر که حبشه و یمن را گر فتند از اینجا عبور کردند انگاه عدن که بر زاویه شرقیه واقع است
و چون از عدن بر خط مواری رو بسوی شرق آرند بشهری رسند که گفتند از انجا خیر و انگاه نظهار انگاه عقلهات
و آن بر ساحل زاویه غربی جلیج سیم است طول جلیج سیم از جنوب بشمال چهار صد و انگاه شصت فرسنگ است
و عرض اصل قاعده صد و شانزده فرسخ است و عرض طرف شمال نزدیکی چهار صد و چهل فرسخ است و بر راس زاویه
شمالی بلاد ان بصره است و در انجا دجله و فرات گرفتند از جبال سلسله ارزان الروم است بر زمین بحرین ریزند و چون
از فلهات بر ساحل ربی بلاد ان رو تر اول بمنبکت رسند که از انا مسقط خوانند انگاه عمان چون و عقر و زدین
و عقیر و ما از انجا که این دریا و دریای عمان نیز خوانند انگاه عقلیف رسد از ده بیت بحرین پس بلاد ان و چون کل
بلاد و قبایل و احیا عرب مانند حجاز و یمن و طایف و بحرین و بکند و سهامه و غیره در میان این خلیج احمر افتاده
پس الحلیجین را که قریب پانصد فرسخ باشد جزیره عرب گویند و از عادان بحرین پانزده روز راه است و از انجا
بعمان و از عمان بعهره بمین و از ان بحضرموت و از حضرموت بعدن و از عدن بحرین هر یک یک ماه راه است
و از عهره بحرین حرکه مرحله است و از ساحل حرکه تا سه مرحله و از انجا تا بابلیه سبت مرحله و از انجا تا یالیس سی و سه مرحله

و از انجا بکوفه سی و سه مرحله و از کوفه بصره هجده مرحله و این محیط جزیره عربیت و چند از عباد ان رو بی بسوی جنوب بر ضلع
شرقی رو ند اول جاهی رو انه رسند انگاه بکناده پس بحر سیف پس بسیراف تا بندجان

پس ساحل کرمان رسند یعنی هرموز و او در مقابل و عمان افتاده است از ولایت و بعضی گفتند در مقابل صحاریه ان و
که قصبه عمان است پس سواحل بکران رسند پس ساحل سند و در انجا معدن بهمه مهران است پس ساحل او
شرقی این خلیج رسند که محاذی فلهات است که بر زاویه غربی است و در اینجا عمارتی نیست و لصوص سکنی دارند
و کشتیها را از ان حضرات و ارباب فطنت و وکان این خلیج یعنی قسم ثانی بحر تا که مشتمل بر خلیج احمر و خلیج فارس
چشم براهنی داشته اند که این خلیج آستین آن تو و بر داشته و بر کرمان و هرد و حرس آن چهار شهر واقع است
عمان و طعار و فلهات و بر دهن او که مسکن و ساحل بعضی از بلاد زنگبار و حبشه و چون از زاویه سیزده که مذکور شد که
مسکن لصوص است رو بسوی مشرق نمایند بر ساحل قسم موازی اول بسه منازل رسند پس بکمیات و شکاه
بیبار انگاه بمبر پس بسواحل چین و جزایر چنانچه خاطفه که طول آن صد و شصت فرسخ است و عرض چهارده و پنج
و فاکنج که طول صد و شصت و چهار فرسخ است و عرض سیزده و این مواضع قریب باشد بخلیج اخضر و انکه متصل
است بآن از قسم موازی و محاذی مملکت چین است از دریای حبش خوانند و باقی که محاذی هند است دریای
هند حاصل این دریا بهرنگ مشرقی پنتر نیمه جنوبی را گرفته بعضی از شمالی را و دران خوار معمور و سکونه کثیرة المیراث
است که انواع طرائف با فضای عالم ارانتها رسد چون جزایر سراندیب که معدن انواع یواقیت و الماس است
و گویند بجهة عذوبت آب و طیب هوا و خوشی اشجار و طراوت سبزها سه رحلی از ان مهبط حضرت آدم
علی نبینا و علیه السلام شده محل هبوط الحضرت نادرین دار حرد رحانی یابی که او را بحسب هوا و آب مناسبتر
باهبت باشد با بجهة بعل آدم از چان حالی مرجب اصطلال بنده او گردد و جزایر که معدن کافور است
و دیگر جزایر که ارباب مسالک و ممالک عدد از ا از معمور و ما مر هزار و سیصد و هفتاد گفته اند و در بحر بحر جزایر
است که از اگر فشلو گویند میانه آن و ساحل بحر بحر یکروزه راه باشد و در بحر و آب از بین جزایر
بحر علان میرود و مسافه میانه این جزایر و بحر عمان پانصد فرسخ است و میان او و میان و میان ساحل از طرف
جنوب که ساحل زنج است و قریب صد و شصت فرسخ بود و شعبه از رود نیل مصر بحر جزایر همی رود و
از انجا بحر علان بسبب انکه مقدار شواز ساحل این دریاست و عرض او مصب شعبه نیل در بحر جزایر فشلو دور
و در ممادات فلهات با طعار تقریبا باب از بین شعبه می خورد و قلت و کثرت نیل با مقدار شوا ازین
بین میکند و این بحار که مذکور شد همه میطبند محیط و بحر اینها سر بحار متصل بمحیط است و اعظم آن بحر اخضر است

کران بحر را ببکون و حرجان و طبرستان و گیلان و شیروان و باب الابواب ذخر کرده چه انها همه شهرهاست
بر ساحل آن و طول آن در باز شرق معوب دو بست و شصت فرسخ و عرض از سمال بجنوب دو بست فرسخ و دوده
آن گاه بیش هزار فرسخ است و چون ما را ببکون قطرت جب روی بمغرب بر ساحل این بحر رود نخست بطبرستان
رسد پس بگیلان پس بطالس پس بصحرای مغان پس بشیروان پس بباب پس بلبلاد و استمای پس
بشترخان که اول بلاد الروس است و نهر آمل که بزرگترین انهار عالم است و منبع آن کوههای اسس و روس
و معادن است و طول آن قریب بشصت فرسخ و عرض آن در صدر و فرسخی در قرب شترخان در مادرود و منبع
و شترخان در ماچین شمال و مغرب این دریاست و چون از شترخان رو بمشرق بر ساحل رود بنیک منتهی
رسد پس بر ساحل آن صحرای منحاق است و اتصال میابد باز ما ببکون و دوده این دریاچه جا توان
گشت مگر بانهاری که در بن در یا میریزند که بدون سفر عبور ممکن نیست و نهر کردا رس که مختاران او یاد
ارینه و کرج است و نهر سفید رود که منبع آن جبال آذربایجان است و دیگر انهار عظیمه باین دریاد اخل
شوده و دیگر بحیرات است در قدر معمور چهنر بحیره خوارزم که دوران صد فرسخ است و چون گرانا امو یه
گویند و فاصل است میانه ایران و ماوراء النهر و سیحون در فاصل است میانه ماوراء النهر و ترکستان در آن
ریزند و دیگر بحیرات چون بحیره طبریه و بحره اخلاط و بحره ارمیه و غیرها و نخواجه و بخراینها در ربع مسکون
بطبع که عبارت از انها عظام باشد و مغایض بغیر جاهای که آب در آن ایساده باشد صار بست
چنانکه در کتب مسالک و ممالک بتفصیل مسطور است و انچه بس در رفع مسکون موضعی گرانا عمارت خالی باشد
مانند صحراری و قفار و سیعه گرانا نجمله است دشت قبچاق که متصل بجبال است و طول انرا شصت فرسنگ
گفته اند و برانداس و بربر بادیه عرب و برخراسان گربان و غیرها بیشمار و اما بیقرار جبال و تلال و بر بیابانها
و رمال و اجام بیرون از حد حصر و نور اود انکه قابل زراعت و عمارت باشد نسبت بخراب ایکیست
از بسیار دهم چون در سمت جنوب و متصل بخط استوا و اوایل اقلیم اول از کثرت حرارت مفرط
تبش حرارات متعذر است و در اقصی بلاد شمال از شدت برودت ساکنان نشئنا و در حامات
و امات بسر برند و معظم معمور عالم از حامات که عرض سمالی از دوازده درجه گذشته باشد تا حامی
که عرض شمالی چهل و درجه باشد و این حد را مدرک و حکما بهفت قسم کرده هر یک را اقلیمی گویند چنانکه بتفصیل
خواهد شد و از این مرقومات ظاهر شد که باکثر ربع مسکون آب احاطه کرده چه بنحوی گرد رین اوراق نگاشته
شد محیط عرضا گرانا و قیاسوس گویند امتداد و بافته از جانب جنوب بطرف خط استوا تا انکه در اوایل عرض

سودان مغرب داخل ربع عربی شمالی شده و چون از اندلس گذشته قطعه ازان در طرف شمال امتداد یافته از شمال
صقلاب مایل روانرا بحر روس نامگویند چنانکه مذکور شد و ازانجا نیز در گذرد بر سمت مشرق بر دریای ارمنی ترکان
اما در رینهای مجهول و کوههای خراب که کس انجا نتوانه رفت بدینجهة مشخص نشده که این محیط از شمال مشرق
بمحیط جنوبی که از مشرق بمغرب کشیده اتصال دارد یا نه و همین محیط چیزی از نواحل بلاد مغرب اقصی جبال استبه
و سالبکذ و بحره جنوب اینکه از راه خضر بر یرا طرف بلاد مغرب تجاوز نماید و از اطراف اراضی سودان در جزیرت
خط استوا بگذرد از پشت جبال القمر از راه غیر مسکونه عبور نماید و جبال القمر در ربع غربی خرب و مشاهدان
و مختاران گرانا خط استوا در ان ربع داخل شوند و ده درجه گذشته و بست و سه فرسخ باشد بسمت جنوب روند
رو منبع نیل جبال القمر را نظر آرند و چند رکوب این بحره شدت ظلام ممکن نیست و نهر کردا رس که مختاران او یاد
نموده اند اتصال این بحر را بمشرق پس انچه مشکوک بنظر است از احاطه دریا بر رفع مسکون جنوب مغرب است و شمال مشرق امید انچه از
کتب صناعت معلوم میشود نهایت دانش اندرون فرنگ تقریر مینمایند که از پیش ازین اوقات از محیط عرضا
کشتیهای محکم را بمردان کاری مشحون ساخته از مرد عربی بسمت شمال و ستاده اند و الیوم منتهی تمام
تمام از شمال محیط شرقی راه یافته و از محیط شرقی بمحیط جنوبی آمده اند و از انجا از ماورای خیال القمر داخل بحر اوقیانوس
رسیده بموضعی که اول مرد یانشنه بر وند رسیده و دانسته اند که گرد اگرد ربع مسکون آب بهم متصل است
و الله سبحانه و تعالی بهر تقدیر بر علم تقسیر بر معموری و خرابی ارباع یافته حاصل بست و دلیل بر معموری ربع شمالی حاصر برای
ارباع مایه بحار عنایت الهی که شمال حرارات متنفله است بست و انچه بعضی گفته اند که چون ناحیه جنوب در
تحت مدار حضیض شمس است و بجهة قرب اقتاب بآن بقاع دکبر حرم و کثرت شعاع قابل عمارت نیست و انکه
گفته اند که مواضعی که در تحت مدارات نوزدهم میران ناسیم معتدل است چون طریقه محترقه است بغیر مسکونست
صوری ندارد بلکه اختصاص عمارت بسکنی از دو ربع شمالی و دون ربع دیگر یا انکه اوضاع ربعین تظر اسمار یات مساوی
از نظر ارباب نظر محجب است و دوانای این مصلف علام الغیوب اما معمورت معموری با قالیم سبعه چنانست که معظم
معمور عالم را مدارات موازنه بخط استوا بهفت بخش تصور کرده اند هر بخش عبارت از سطح قطعه از کره ارضی
که محیط باشد بآن چهار قوس دو قوس مخروط و بر بزرگتر از مدارات بوده است انکه بطرف جنوبیت
اطول و انکه در طرف شمال القمر و انکه مخروط ترالست هر قوس است از دایره عظیمه که بقطب و منتهای عمارت گذشته
بر خط استوا قالیم است بعین نصف النهار حوالی خالدات و این مخروطس بالجمله ساوی اند پس طول هر اقلیمی از
مغرب ببشرق و عرض از جنوب بسمال بقدری که در مقدار روز در از ترین یوم ساخته نقاوه نماید و اقالیم و انچه

مشرق است از قلم بعبر قطع دهر اقلیمی و رخت مداریست که بقاع واقعه بران نشانه بالاصال میشود از مجزو برد و طول و قصر
نهار دلیل کرده سعه مشرق و مغرب و قلت آن و غیر آن کرایین اوضاع و درین بقاع که هر یکی اقلیم باشد اکثر بهم تفاوت نهند
پس کوسر و رخت مدار واحدی است و میدا، اقلیم اول بقول جمهور منجمان معمور عالمیان خاصیت که عرض بلد او از ده
درجه و چهل دقیقه باشد و ساعات نهار اطول او ازده ساعته و چهل و پنج دقیقه و ماصدق ولی ارزم و عروض اوایل و اواسط
اقالیم سبعه و ساعات نهار طوال و قدر قصر مبدو د منتهای هر اقلیم دهم چنین متحرر باین هر اقلیم و مساحت هر اقلیم و اسامی
بعضی از بلاد مشهوره که در هر اقلیم واقع است و عدد ایام عظیمه و جبال شامخه را در هر اقلیم باز نمایم تا بر طالبان مسهولت
ظاهر گردد انشاءالله ـــــ هو هذا

وجمعی مبدا اقلیم اول را خط استوا گرفته اند و آخر اقلیم سابع را انتهای عمارت یعنی جایی که عرض شمالی بقدر تمام میل کلی بعد باشد و بطلمیوس گفته که در انجا جزیرة است که از انوفی گویند و این جزیره در دریای ورمک است و اهل این در حوالی نشستن ارشدت سرما در این موضع نهار اطول ازیست و چهار ساعة نباشد بلکه چهار شش در اول سرطان باشد که منقلب ظاهر است و از روز عزوب نماید ار نهار اول سرطان تا روز بیست و هفتم از حوت بحوالی مشرق در شرق اقلیم چین و بحر کنگ که از چین است و بر جزیرة ها زاوه که از اقلیم هند خوانند و بر حوز جزیرة سراندیب میان جزیرة کله و سرندیب و میان جزیرها دونه و بر شمال جزایر زنگیان و شمال مملکت علاوا نیان ار سفالة الریح تا زعاوة الریح و چیزی از انجا گذرد و به بیابان سیاهان افتد که از انجا خاوران آرند پس بر شمال جبال القمر و جزیرب سودان و محیط اقوی میپوندد و شوعی که سابقا ذکر شد یعنی بر وسط خط استوا

راقبة الارض دانند و این مذهب جمهور اهل مصر و شام و هند است و اهل فارس قبة الارض را وسط عمارت ربع مسکون دانند یعنی جایی که طول نود درجه و عرض سی درجه و کمتری باشد و ان قریب است بصواب لهذا ان بلاد را بیم رود خوانند چه در امکان هرگاه نصف روز شود نصف روز قبة خواهد بود و شمس فوق الارض خواهد بود و بست پنج ساعة و بنا بعضی قبة الارض وسط اقلیم رابع را دانند یعنی موضعی که طول نود درجه و عرض لوکب داشته باشد و ارباب احکام بانی رفته اند و هر موضعی را که طولش از ربع کمتر باشد غربی گویند و انچه زیاده باشد شرقی و هر موضعی که عرضش از عرض قبة بانین اصطلاح افزون باشد شمالی و انچه کم باشد جنوبی و عرض البلدان از تعیین قبة است کرطلع سال را بانی اقی استخراج نمایند و استنباط احکام کلیه ازان کنند و دران سالی دو بصورت طلع سال لکب اختلاف بلدان مختلف خواهد بود بخلاف انچه طلع سال را در هر بلدی مانند کرنسبت ببلده دیگر احکام آن مختلف خواهد شد چنانچه در صدد این فصل اشاره شده و بعضی از منجمان که جهة شرف مکه معظمه ازرا مبدا اطوال و عروض دانسته اند و معمور عالم را نسبت مان بلد شریف بشرق تا دغربی و جنوبی شمالی صفت کرده اند و در بین اصطلاحات که مختلف وضع نمایند نقطه باصل مطلب میرسد اما مجمل از احوال بقاع عالم نوعی که ذکر رفت در مواضع واقع بر خط استوا دایره معدل النهار بر افق قائم است پس افق قطع جمیع مدارات بوسیله کرسوای معدل اند و هر انجا که شب و روز لکب حسن همیشه مساوی باشد و قید لکب حسن ازان شد کرلکب حقیقة شب و روز مساوی نتواند بود مگر در حالتی که افتاب در اول طلوع باشد تا وقت غروب و همچنین زمان طلوع هر نقطه در فلک مساوی زمان حفای اوست و جمیع کواکب را طلوع و غروب است مگر کوکبی که بر قطبی از قطبین معدل النهار ربعه باشد بود، کرا زا طلوع و غروب نبود و بس افتاب دو بار بر سمت الراس سکان آن مواضع گذرد و آن در حالتی باشد که در نقطتین اعتدالین بود و در نصف النهار اول روز هیچ شخص را سایه نباشد و غایة ارتفاع و غایة انحطاط افتاب از تمام میل کلی زیاده نباشد و افتاب در نصف النهار اول روز هیچ شخص را سایه نباشد و غایة ارتفاع و غایة انحطاط آفتاب از تمام میل کلی در نصف سال تقریبا و جنوب معدل باشد یعنی نصف جنوبی عام و انوقتی است که افتاب در برج جنوبه بود و نصف دیگر در شمال آن و ان اینجا که در بروج تمالیه باشد و قید تقریب بجهة زیادتی و توقف افتاب است در بروج تمالیه هرگاه اوج افتاب در وسط آن بروج باشد بر بودن در بروج جنوبیه و در وقت نصف النهار سایه هر شخص بر خلاف جهة افتاب باشد و غایة ارتفاع و انحطاط قطب منطقة البروج زیاده از میل کلی نبود و چون کلی از نقطتین اعتدال بسمت الراس رسد قطبین بروج برافق باشد و نوعی که در اول تاریخ حاجیان ذکر شد ایشان را باشد فضل بالله جل جلاله تا لسانان دفتر است که افتاب بسمت الراس اوتب باشد و صدا از لسان

انگاه که از سمت الرأس المجدوسمد، نهار و ما سرانگاه که آفتاب در وسط قوب دعبد بسمت الرأس باشد پس در المنتصف
چون آفتاب باعتدالین بر سمت نایشان و چون با نقلابین بر سمت رسمتان و چون از ستیف اسد در منتصف دلو
بر سمت نهار و چون بمنتصف ثور و منتصف اسد بر سمت نهار و بهر جهة که شیخ الرئیس علیه الرحمه مواضع و رقعه
بر خط استوا و اعدل بقطاع ربع مسکون و بلسته و جبی و یکرد از انجا که هست فرا الدین و ازی اعدل مواضع را وسط اقلیم رابع
و بلسته اند و مصنف العدة الله لغفرانه و بنا بین ایشان بر منتزع للحکم کرده که حق امنیت که اگر از اعتدال قنا باحوال فصول
مطلوبست نکی هست که در خط استوا و ابلغ است و اگر غرض نکاوکیفیتین است رسی هست که خط استوا نه
چنین است بجهة کثرة حرارة و یبوسته و برین معنی دلاله وارد شده سوادلون سکان انجا از اهالی زنج و حبشه و جنوب
مرهایشان و هند امهنا در اقلیم رابع ثابت است احسن الوان سکان و جوده موهایی بلکه بسبب کلی در کثرت
عمارت و توالد و تناسل در اقالیم سبعه جز سایر بقاع از مواضع مکشوفه از ارض دلاله وارد بر انکه بعدل از سایر
مواضع اند و انچه نزدیکتر بوسط باشند که آن اقلیم رابع است اعدل خواهد بود در بین و اصلب انکه سکان
اقلیم رابع و ثالث اعدل باشند بحسب خلق و خلق و احوال ایشان بجهة فطانه و شعور و بهجة اکثر انبیا
و اولیا و حکما از ان برخاسته اند چنانچه در صدر این کتاب بیان شده و بهر تقدیر در خط استوا سیر فلک و آفتاب
بر انجهة آن آفاق را آفاق فلک مستقیم و آفاق گویند منتصبه گویند اما سایر مواضع که انهار اعرضی است بود و منحنی است
کلیه قسم اول انکه عرض بلد کمتر از ربع باشد و این قسم را آفاق حادیه گویند بجهة عدم قیام و تطابق معدل بر آفق و میلان
آن از این که در فلک در این آفاق احد جانبیست و یکی از قطبین معدل النهار ظاهر است و یکی مخفی و چنانچه در فصل یازدهم
بیان شد این آفاق برج کوزه است و در این آفاق شب در روز مختلف باشد یکروز سالی و در روز آن روز معدل
آفتاب بلحظ اعتدال رسی و معدل بلحظ اعتدال عریض و چون آفتاب بر سمت منقلب جهة قطب ظاهر رسد بایه
در اوی روز بود و از ان گذشته ماروزی که بمنقلب دیگر رسد روز دیگر ماهی بعد و چون بمنقلب مطلق قطب
مخفی رسد بایه گوناهی سب و درست و از انجا که گذشته روی بازیاده و ماهی گذارد تا باز بمنقلب ظاهر رسد و این
حالات بر انجهة است که بعد مدارات ابدیه الظهور و ابدیه الخفا از معدل النهار بیشتر است از عرض بلد یکی
مدار که آن متماس افق باشد که بعد آن مساوی عرض بلد خواهد بود و سایر مدارات را افق بقسمین می نماید بر دو قسم
مختلف یک قسم بزرگتر یک قسم خرد تر در اندازات ملاکه قریش بمنقلب ظاهر بیشتر بود قسم اعظم ظاهر بود و قسم اصغر
مخفی و دو مدارانی که قریش بمنقلب خفی بیشتر بود قسم اصغر ظاهر بود و قسم اعظم مخفی و بنوعی که در فصل دوم در تحقیق
صحت روز و شب گفته شد فرض دو دایره مثل ما بین نقطه تقاطع مدار شمس با کوکب و افق دو مثلث حادث بسود

یکی شرقی یکی غربی یک ضلع از هر مثلث مثل شمس تا مجد کوکب از معدل و آن از دایره میلست و ضلع دوم سمت مشرق شمس
تا کوکب است از دایره افق و ضلع سیم بقدر النهار شمس تا کوکب است و آن از دایره معدل النهار است و این ضلع
نصف متفاضل باشد میانه قوس النهار و قوس اللیل و این مثلث در این آفاق خواه شرقی باشد و خواه غربی در جانب قطب
ظاهر بحسب الارض و در جانب قطب مخفی فوق ارض است و هر مداری که از معدل النهار و در جانب قطبین خفی باشد
در دور که گفته در فوق الارض مدارین اول السمت نرسد و هر مداری که در غایت قطبین ظاهر بعدش از معدل بقدر
عرض بلد باشد سمت الرأس گذرد و تماس دایره اول السمت شود و در فوق الارض و هر مداری که در جانب ظاهر بعدش
از عرض بلد بیشتر باشد بر جهة قطب ظاهر از سمت الرأس گذرد و ملاق دایره اول السمت نشود و هر مداری که بعدش
از معدل در جهة قطب ظاهر از عرض بلد کمتر باشد اول السمت را در فوق الارض هر دو نقطه قطع نماید یکی غربی و یکی شرقی
و چون کوکب میانه این هر نقطه در قوس اول باشد ازان دایره در جهة قطب خفی بود و بر عکس دایره مذکوره چون هر دو قطبین
مذکور را باشد و در قوس دیگر در جهة قطب ظاهر بود این احکام آفاق مایله بود علی الاطلاق اما در جمیع خاصه هر قسم از اقسام
در قسم اول آفتاب سالی یکبار بسمت الرأس سکان آن مواضع رسد و آن روزی بود که آفتاب در یکی از هر دو نقطه با
از منطقه بروج که میل هر یک از آن نقطه با مساوی عرض بلد باشد در جهة قطب ظاهر و در الخالیه دایره بروج بر افق قائم باشد
و قطبین او بر افق بود و چندانکه عرض بلد زیاده میشود آن دو نقطه بهم نزدیکتر میشوند و قوس واقع بینهما کوچکتر و مادام
که آفتاب در قوس باشد میانه دو نقطه مذکور در جهة قطب ظاهر معدل ظل نصف النهار و در جهة قطب ظاهر معدل ظل نصف
النهار در جهة قطب خفی بود و چون در آن قوس دیگر باشد ظل نصف النهار در جهة قطب ظاهر شود و در این آفاق ایام
فصول دایمه که چون آفتاب بنقطه اول سمت اعتدالیان باشد تا رسیدن بنقطه اعتدال پس زمان بودن آفتاب
میانه دو نقطه تابستان باشد و در وسط تابستان بجهة بعد شمس از سمت الرأس در حواره فتوری ابهر رسد پس
ضعیف اکثر باشد از زمان ربع آخر خریف و شتا مساوی باشند و اگر فصول از چهار زیاده حالی
در جایی هست که نقطتان مذکوران نزدیک باشند بنقطتین اعتدال متاً به باشند بلکه از نقطه وصول
اربعه که شمس در آن در جهة قطب ظاهر بحسب الرأس اقصر باشد از از نقطه وصول اربعه دیگر در قسم
ثانی سالی یکبار آفتاب بسمت الرأس سکان آن مواضع گذرد و آن در حالتی هست که در راس منطقی
باشد که در جهة قطب ظاهر است و یکی از قطبین بروج ابدی الظهور بوده در دور یکبار تماس افق شود
و دیگری ابدی الخفا، در دور یکبار تماس افق کرده و چون قطب بروج تماس افق شود منطقه البروج
افق را قطع نماید بر قوایم و بر دایره اول السمت منطبق گردد و آفتاب همیشه در جهة قطب خفی باشد

فصول اربعه مساوی ایام نباشد چه در این آفاق
هرگاه فصول از چهار زیاده نباشد چنانچه
تنقیص مذکور در این نزدیک بنقطه منقلب
تابستان و در از تر بود از سایر فصول

وظل او در جهة قطب ظاهر کن ازور کر بسمت الراس رسد که اشخاص را و نصف النهار آن روز سایه نبود
و فصل سنه چهار بود و متساویها بهم بروجی که جدی شمس از سمت الراس در ابتدا ربیع و خریف نصف بود شمس
باشد از سمت الراس در ابتدا شتا و در قسم فالث افتاد بسمت الراس مطلقا نرسد بلکه نزدیک شود بسمت الرأس
کان و جوز شود و ان کاهر بحیثی نرسد مابقی چون منصف النهار رسد بانکه او را طلوع و غروب باشد در جمیع حرارات
دایرا دوار تفاع باشد در دایرهٔ نصف النهار یکی باعلی و آن بقدر مجموع میل کلی و عرض بلد باشد و آن وقتی است
که در منقلب طرف قطب ظاهر است و یکی اصفل و آن بقدر فضل تمام عرض بلد است بر میل کلی و درین خاور و منقلب طرف قطب
خفی باشد و یک قطب بروج را که در طرف منقلب ظاهر است غروب نموده و او را که ارتفاع باشد یکی اعلی و آن
وقت وصل منقلب خفی بود منصف النهار و دیگری اسفل و آن وقت وصل منقلب دیگر بود بآن و قطب
دیگر را او امتطا بهمین طریقه دهر بلدی که فضل عرض آن بر میل کلی زاید نباشد بر عرض و کوکبرا بر سیارات ازان
کرا که ممکن باشد که بسمت الراس آن بلد گذرد دو بار یکبار که عرضش زیاده باشد بر فضل عرض بلد بر
میل کلی و یکبار که متساوی باشد و در افق تعدیل النهار و سوء مشرق مغرب بمقدار اردیاد و انشاص عرض
بلد زیاده و کم شود و اما در قسم رابع هدار منقلبی که در جهة قطب ظاهر است ابدی الظهور باشد و بدار منقلب
دیگر ابدی الخفا و قطب بروج انکه ظاهر است مدارس در دوره یکبار مماس سمت الراس شود و آن دیگر در
دوره یکبار مماس سمت قدم و در ان صورت منطقة بروج منطبق شود بر افق پس اگر قطب ظاهر شمالی باشد
اول حمل بر مشرق بود و اول میزان بر مغرب و اول سرطان بر نقطهٔ شمال و اول جدی بر نقطهٔ جنوب پس چون قطب
ظاهر مزایلت کند از سمت الراس و قطب خفی ازسمت قدم و منقلب ظاهر از افق برخیزد و نقوس الارض
آید و منقلب خفی از افق انحطاط نماید نصف شرقی دفعة واحدة از افق برخیزد و نصف غربی یکبار فرورود
و نقاط منطقة و افق هر چهار نقطه بود اما از منطقة قریب بمنقلبین و از افق قریب بشمال و جنوب پس جزو تماس
منقلب خفی هر نقطه قریب بقطب اول السمت باشد یعنی قطع کند قطب خفی معدل بر دو کره بسمت و قاصد غرب
و جزو تماس منقلب ظاهر بر نقطه قریبه بقطب دیگر و قاصد طلوع و نصف ظاهر از منطقة بعین آن نصفی که نقطه
اعتدال بر میانه او باشد در صورتی که قطب ظاهر شمالی باشد یا حوالی اگر جنوبی بود که دفعة از افق
انحطاط مانیه بود در نصف خفی یعنی بنحوی دیگر که از نگاه نصف خفی میانه جزو تماس دو منقلبین باشد
باشد جزو ۱۱ بعد جزو در جمیع اجزاء نصف افق شرقی طلوع کند پس سرطان و اسد و سنبله از ربع
شرقی شمالی طلوع کند و میزان عقرب و قوس از ربع جنوبی در صورتی که قطب ظاهر شمالی باشد و درین

قیاس توان کرد دیگر حکم قطب ظاهر جنوبی بود و نصف فلک [illegible] بعد از جزء در جمیع اجزاء نصف افق غربی غروب کند پس حمل
و ثور و جوزا در ربع غربی جنوبی غروب کند پس حدی و دلو و حوت در ربع شرقی جنوبی غروب کند و حمل و ثور و جوزا در ربع غربی
شمالی اگر قطب ظاهر شمالی باشد و اگر ظاهر جنوبی بود برعکس آن و باین احوال در یکشبانروز تمام شود و باز فلک کمال خویش
باز آمده و غایة هر یک از معدل النهار در سوء مشرق بقدر ربع دور باشد و درین افاق مقدار نهار اطول بقدر ربع نهار
ساعة مستوی بود و آن وقتی است که آفتاب در منقلب ظاهر بود و غایة طول است نیز چهار و چهار ساعة باشد و ان
وقتی است که آفتاب در اول منقلب خفی بود و غایة ارتفاع آفتاب در ان افاق بقدر صفت میل کلی باشد و غایة
و غایة انحطاط قمر بحدی باشد که حماس افق بود و درین موضع طلوع نصفی از دور منطقة البروج که متوسط باشد ازا
اعتدال جزئی و غروب نصف که متوسط بود ازا اعتدال ربیعی، و دوری از معدل النهار بود و طلوع نصف دیگر و ان
نصفی است که اعتدال ربیعی متوسط است ازا و غروب نصفی که اعتدال خریفی در وسط آنست و هو باشد نه در
زمانی و این مواضع غایة عمارت باشد در طرف شمال و در قسم چهارم اعظم دارات ابدی الظهور و باطلع منطقة بروج
بود و نقطه متساوی که بنیل الیمین در جهة منقلب ظاهر باشد و اعظم مدارات ابدی الخفا طالع آن باشد برد و نقطه
متقابل انها در جهة قطب خفی و منطقة بروج این چهار نقطه بچهار قوس منقسم شود پس اگر تمام عرض بلد بقدر میل هر یک
از فصل او ساط بروج باشد این اقسام اربعه متساوی باشد و الا مختلف لیکن قوس ابدی الظهور و قوس ابدی
الخفا متساویست و هم چنین آن دو قوس دیگر این چهار قوس یکی ابدی الظهور است و آن قوسی بود که منقلب طرف قطب
ظاهر در وسط آن باشد و قوس دوم ابدی الخفاست و این قوسی است که منقلب دیگر در وسط آن باشد
و دو طرف قوس اول حماس افق شده و غایب نشوند و دو طرف قوس ثانی حماس افق کنه طالع نگردند
و اما قوس سیم که اول حمل در وسط آنست مکوس طلوع نماید یعنی احوش پیش از اوس طلوع کند و مستوی
غروب نماید بنوعی که از سایر افاق است اگر قطب ظاهر شمالی باشد و برعکس آن حال اگر مستوی بود و قوس
چهارم که اول میزان در وسط آنست مستوی طلوع کند و مکوس غروب در افاق شمالیه و معکوس آن در افاق
جنوبیه و منقلب ظاهر را دوار تفاع باشد یکی اعلی و آن بقدر مجموع میل کلی بود و تمام عرض بلد بر دایرهٔ
نصف النهار در جهة قطب خفی و دیگری اسفل و آن بقدر فضل عرض بلد بر موسام میل کلی در دایره نصف النهار
در جهة قطب ظاهر و قطب فلک البروج را نیز دوار تفاع باشد یکی اعلی و آن بقدر مجموع تمام عرض
بلد بود و تمام میل کلی در جانب قطب خفی و یکی اسفل و آن بقدر فضل عرض بلد بود بر میل کلی در جهة
قطب ظاهر در دایرهٔ نصف النهار و قطب ظاهر بروج و منقلب باهم بر نصف النهار باشد در فرو

جهة مقابل است آن را سمت الرأس و دوار تفاع متبادل لس اگر قطب دار تفاع اعلی بود منقلب دار تفاع اسفل باشد و اگر
منکوس باشد بعکس بود و دار بنقدار است حال منقلب حقی و قطب حقی اما موهمی که عرض بلد در آن بعقدار ربع دور باشد
و آن در کل ارضی در نقطه است و چنانچه در فصل لاحق بیان شده و در این دو موضع مشرق از مغرب متمر نبود و نصف فلک
در جهة قطب ظاهر است ابدی الظهور و نصف دیگر ابدی الخفاء و دایره افق و صل نام منطبق باشد و فلک چنان که
رحی نما بود مرا و را کوکبی را که اول طلوع و غروب باشد و مادام که آفتاب در نصف ظاهر فلک باشد روز بود و او قات
که در نصف خفی باشد شب و نقاده میان است و روز بعقدار زیادتی ملک آفتاب بود در بروج شمالیه نسبت بروج
جنوبیه و غرب بمغرب و طلوع صبح بچاه روز باشد و غایة ارتفاع شمس و غایة انحطاط آن بعقدار میل
کلی باشد و در بعقام اگر ارتفاع را از انحطاع ارض کم کنی مبقیت و احد او الولی چون در بین فصل و وصل سابقه تقریبات در
مجلی از حال ارض سد لازم آمد اساء بر بعضی امور از مرقومات سابقه ظاهر شد که نقطه تقاطع دایره اول المغرب با ما فی
از طرفی که کواکب را بحرکه بر بیه طلوع باشد نقطه مشرق گویند و مشرق اعتدال و نقطه مقابل او را نقطه مغرب
و مغرب اعتدال و نقطه تقاطع دایره نصف النهار و اما فی که هر کاه در و مشرق باشد در سمت بین
باشد نقطه مغرب گویند و مقابل او را نقطه شمال و پوشیده نخواهد بود که چون امتداد جسم که بر زوایای
تقاطع مینهایند سه است طول و عرض و عمق و هر یک را دو طرف است جهات باین اعتبار شش
باشد دو طرف امتداد طولی که باعتبار طول قامت انسان مسمی است بفوق و تحت آنچه طرف راس
انسان است فوق و مقابل آن تحت و دو دیگر طرفین امتداد عرضی که باعتبار عرض قامت انسان یمین
و شمال گویند آنچه طرف اقوی جانبین است یعنی جانب اعلب یمین و طرف مقابل آن شمال و دو دیگر طرفین امتداد
باقی که باعتبار سمک قامت بقدام و خلف مسمی است جهه رو قدام و مقابل آن خلف و در سایر حیوانات
بلکه احسام سمک فلک آن بین نسبتی است و این جهات پس کانه یعنی چنانست که بتبدیل می یابد و آن فوق و تحت است
که کاه کاه اشکال استوائی منکوس باسد طرف سمارا که می گویند و طرف ارض را فوق نمیکنند بلکه در هر حالی فوق
فوق هست و تحت تحت برخلاف چهار جهة یافته که متوجه بمشرق مثل مشرق قدام است و مغرب خلف و شمال
و جنوب یمین و شمال شمال پس هر کاه رو بمغرب کنند هر چهار جهة بعکس و تبدیل یابد خلف قدام شود و قدام خلف
یمین شمال کردد و شمال یمین و بعضی از حکما فلک را نشسته کرده اند با شمالی متصلی که راس آن قطب جنوبیت
و بین آن مشرق و یسار آن مغرب و بر عکس قطب شمالی و نشسته مشرق یمین بجهة طهور قوه است در یمین
و ظهور قوه که طلوع کواکب در مشرق و در لغة ام دکانات اراشراق چون مسجد و مجلس و اشراق یعنی

اضاءة است عرب کوید اشرقت ای اضاءت و شرق بمعنی طلوع است کوید شرقت الشمس تشرق شروقا ای طلعت و
و اشرق و جهه ای اضاء و ملاءة احسنا و فیه ما فظ طلوع کواکب تواند بود از این سمت و اضاءة و حلاوت نیز تواند بود
و اول اولیست و مشرق نیز کویند و در مثل کویند کرلا افعل ذلک ما دام شارق ای ما طلع قرن الشمس و شرق و شارق نام
آفتاب نیز هست و مشرق را بمغرب تغلیب مینمایند و مشرقین میکویند و بود که مشرقین میکویند و بود که مشرق کویند
و مشرق شتیف شمس مشرق شتاء آن خواهند در ب المشرقین و رب المغرب را در قرآن مجید و اراده است مغربان
بمشرق و مغرب صیف و شتاء تفسیر کرده اند بجهة آنکه بعد بینهما لست بسیار مشارق و مغارب شمس و ادر مشارق
و مغارب مراد مشارق کواکب است با شارق شمس در عرض سال کما ان شعبه و شعت رو زهست و کسری که
در هر روز را مشرق طلوع مینمایند و مغرب یا غروب میکنند و مفسران کریمات المشارق را باین تفسیر کرده اند و در کتاب
معدن الاخبار مالیف سمع صدوق ابن بابویه قمی اعلی الله مقامه از عبد الصمد حماد روایت کرده مرفوعا بامیر المومنین علیه
السلام که از موده در قول حق تعالی که رب المشارق و المغارب کرسمس را سبعه و شعت مشرق است و شعبه و شعت
مغرب که در روز کار مشرق مرا عوض میکنند باین مکرد سال دیکر و روزی که در مغرب غروب نماید عوض میکنند با آن
دیکر و در اصطلاح نیز مشرق مکان سروق و طلوع شمس و سایر کواکب است بحرکه بر بیه هر کوکبی که از افق بر آید هر کاه از
نقطه مشرق اعتدال بر بنا به قوسی که بیان مطلع امد و نقطه مشرق باشد از اسعه مشرق کویند و مشرق باشد
یعنی سایل مشرق عرض معین نیست بلکه در انجا مشرق بحسب چنانچه کفته شد و ارباب آفتاب کفته اند کرباد
که ارطرف مشرق در وازا اصبا کویند و جهت آن جنوبی که آنرا نکبا تصریح کرده اند مطلع اعتدال شمس است
و آن باد معتدل المزاجست مایل بحرارت و رطوبت و جنوبی و دلو و جنوب را احکامیان نسبت بباد صبا و دبور
و اطب کویند که جنبر کرشمس از آن طلوع میشود معتدلست در مزاج چه هر روزی از آن طلوع میکند و از آن مغارقت
مینماید پس در آن احداث حرارة بسیار نمیکند بجهة عدم ثبات و برودت نیز بسیار نمیباشد چه آفتاب از و بسیار
مفارقت نمینماید و کسی که مشابه مشرق رود او را مشرق کویند بضم میم و تشدید و کسر را و مغرب غربه و اغترب
الشمس غربا و مغرب بضم میم و تشدید و کسر را خذ در ماده مغرب است و غروب در لغة بمعنی تجاری و سیع است
بمعنی دمع نیز آمده و تغرب بمعنی نفی از بلاد است و مغرب و مغرب بفتح و کسر را بمعنی بعید نیز است و اصل مغرب
بمعنی صدور تباعد است و غرب السیف حدة او بمعنی قاربه دوان نیز ماخوذ از انفاد است و در اصطلاح مغرب مقابل
مشرق است که کواکب بحرکه بر بیه در آن غروب مینمایند و آنچه در باب مشارق و مشرقین و سمه و مغارب مغربین
نیز جاریست و مغرب نیز جنوبی که در مشرق ذکر شد معتدل است بهمان جهات نهایت بسیط بوده و رطوبه و یابوی

کواز طرف جنوب ورزد ازاو را کوبیده و سرطان وآن وسنبله را بآن نسبت داده اند و بهمان فهم که در مشرق نوشته شد
توسی ازانق که باین لفظ مغرب کوکب و مغرب اعتدال باشد سوی مغرب آن کوکب بود لما جنوب حب و راو یعنی ناحیه
دایم چنین جانب وجنبه و در اصطلاح طرف یمین است مقابل مشرق را و ریح جنوب بفتح جیم مادی است کز طرف
جنوب آید و توان گفت که چون جانب جنوب از منوره عالم بر یک افتاده ما بانچه ازا جنوب گفته باشند و در بعضی کتب
معتبره مالیف یکی از اعاظم لفاضل متاخرین دیده شد که مکان فلک را بسینه انسانی کرده اند بر سر قطب شمالی و پائین
جنوب و بعض او مغرب و لیسار ش مشرق و گفته اند بچه است که از خواسیدن پا بر سمت سمال کشیدن جنوب بلیست
که خلافت وضع فلک است و این طرف مخالف است با انچه بانند کی سابق برین مذکور شد و ناحیه جنوب گرم است
و ترا ما حرارة بجهة انحطاط شمس بران طرف و بودن بروج جنوبه حضیض اقتاب و اما رطوبه بجهة وقوع کار عطیه ران
دران سمت و ریح جنوب را نیز گرم و تیز دانند و حمل و ثور و جوزا بایان نسبت یافته اما شمال شمال بکسر شین خلاف
یمین است و هیچ آن اشمل است و شمایل بر غیر قیاس و شمال بفتح شین رحمی است که از ناحیه قطب شمالی در وزد
دران سیح لغت است شمل بشکلین بهم و شمل بحرکت و شمال بهر سه سحاب و شمال مهموز و شمایل بمغارب بود
که مشدد و اند و هیچ شمالات است و شمایل بر غیر قیاس و مزاج ناحیه شمال را بارد و یابس دانند بجهة بعد شمس ازان
و میزان و عقرب و قوس را نسبت بایشان ریح دهند بعد از ذکر این مطالب بر سر شرح کتاب رویم استخراج
زایچه طالع سال که عبارت بود از ایچه طالع تحویل شمس بحل بجهة استنباط حوادث و احکام آن سال است و هرگاه خواهند
استقصا و حرص بیشتر نمایند زایچه طالع تحویل شمس را بسیار بروج نیز استخراج نمایند باشد که بجهة استنباط حوادث
حوادث هر فصل در بعضی تقاویم زایچه طالعها به فصلها بود یکی از فصول اربعه غیر تحویل شمس میزان و میعادی استخراج
کرده هر یک را در فرق صفحه که تحویل انقلاب مان برج در آن صفحه نگاشته شده مثبت نمایند و ازان احکام حوادث
فصول را استخراج کنند لیکن بعضی از منجمین در صورتی که طالع تحویل حمل برج ثابت باشد باستخراج طالع فصول دیگر
نپردازند و ازا همان طالع حکم بر تمامی سال نمایند اگر برج و حصه ان بود ازان حکم بر حوادث ایام بهار و السنه ان نمایند
و طالع تحویل میزان را نیز استخراج کرده نصف دیگر سال را ازان احکام نویسند و اگر برج منقلب باشد طالع هر چهار
فصل را استخراج نمایند و بود که در تقاویم نامه و شمخ خانچه مذکور شد بجهة طالع تحویل شمس اهر روز را که وضع نمایند و در فرق
صفحه میزان صفحات اوراق و دوازده گانه رسم نمایند و احکام حوادث ما بشر حین چنین را ازان استنباط کنند
مکرر انچه طالع تحویل شمس که چنانچه گذشت در ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه رسم نمایند و بجای آن زایچه طالع شرف
انقاب را استخراج کرده مثبت نمایند و باشد که در بسیر از تقاویم نامه زایچها طالعها اجتماعات یعنی مقارنه که هر ماه

بزرین را بهم واقع شوده و استقبالات یعنی مقابله که هر ماه ایشان را اقتدم رقوس صفحه سیری در هر ماه رسم نمایند و صورتها
نهند و ازا و احکام حوادث خاصه بحوادث شهور استنباط نمایند باشد چه کار رد اری کار کاه عناصر با فلک قادر بر کوکب
ارزد و قمر حقیقه و حاسبین لواب بیشتر مرجع است و این هر نظر یعنی اجتماع و استقبال را زمینه انظار جمعه بود هر کدام
بحوالین در مقامی انسب بیابد ان شاء الله از افزون و در بعضی تقاویم زایچه طالع اجتماع و استقبال مقدم بر سال و فصل
را نیز وضع نمایند و ازا ام در استخراج احکام اصل دانند و چنانچه سبق ذکر یافت صورت طالع را ازا نچه خوانند
و بعد از ورقهای دوازده گانه ماهها در آخر صفحه که تقویم کواکب را در جمعه مترقب استخراج کرده باشند سه اعمده جمعه
و کسوفه که در ان ماه اتفاق باشد پیدا کنند و یقین احوال و اقوال آن کسوف خسوف مصدر است از خسف المکان یخسف
خسوفا اذا ذهب ذا الارض و خسف الله به الارض خسفا ای غاب به فهنا سیقدی و لا سیقدی و کرمه و حسفا بهم الارض
بهمین معنی تفسیر کرده اند و قال الجوهری ذا الصحاح خسوف العین ذهاب ضیائها فی الراس و خسوف القمر کسوفه و قال ثعلب کسفت
الشمس و خسف القمر ذا اجود الکلام و الخسف النقصان و در قاموس هست که خسف المکان یخسف خسوفا ذهب
ذا الارض و القمر کسف او کسفت الشمس و خسف القمر او الخسوف اذا ذهب بعضها و الکسوف کانها ذا الشمر خرز فقف
هر الخرق لازم و مسعد و مصباح المنیر هست که خسف القمر ذهب ضوءه او نقص و قال ابو حاتم ذا الفرق اذا ذهب
بعض ذا الشمس فهو الکسوف و اذا ذهب جمیعه فهو الخسوف و کسف مطاوعت از جوهری قال ذا الصحاح الکسف بالفتح
مصدر کسفت و البعیر اذا قطعت عرقوبه و کذلک کسفت الثوب قطعته و کسفت الشمس کسوفا و کسفها الله کسفا
سیقدی و لا سیقدی قال الجوهر الشمس طالعه لیست بکاسفة تبکی علیک بنجوم اللیل و القمر ای لیست بکاسف ضوءه
النجوم مع طلوعها لعلم ضوءها بکاء ها علیک و در مصباح المنیر مذکور است که در بن مت تقدم و تاخیری است و گفته که
قال ابو سعید کسفت الشمس کسوفا اسودت بالنهار و کسف القمر النجوم غلب ضوءه ضوءها علی النجوم فلم یبد منها شی و قال الجوهری
العامة تقول انکسفت الشمس و هم در ان کذبت که کسفت الشمس جزء باب ضرب گویند و گفته که القمر فارسی
و الازهری و قال ابن فارس ایضا کسف القمر و الشمس و القمر الوجه تغیر و کسفا احد من باب ضرب سیقدی و لا سیقدی
و المصدر فارق و نقل انکسف الشمس بعضهم بجعله مطاوعا علی کسره فانکسر و علیه حدیث رواه ابو عبید و غیره
انکسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و بعضهم بجعله علما و نقول کسفتها فکسفت لا غیر و در قاموس گفته که
کسف القمر الشمس کسوفا استتبا کانکسفا و الله ایاها حجبها و گفته که قول جریر در مدح عمر بن عبد العزیز که مذکور شد الشمس کاسفة
لیست بطالعة است ای کاسفة نور تبکی امیرها و هم الجوهر نقیر از و در آیه و تکلف سفاه و از بن اقوال ظاهر شد که استعمال
خسوف در قمر و کسوف در شمس اولست اما در اصطلاح ارباب صناعت حروف خلاف تمام و به قرارست که شمس

از نوریی کز آفتاب کسب میناید سبب جیلولة ارض میانهٔ او و شمس و علامهٔ شیرازی باین عبارت گفته که خسوف عبارت
از عدم اضائت ماه است تمام یا بعض را اگر چه ماست در وقتی که آن او آن بود که در او اضافات کردی و شارح رحمه الله
بر چند یا وجه مناسبت و علاقهٔ اشتقاق را مسدود قرار داشته در ظل ارض بر خسوف چنانچه ذکر شد ذهاب در ارض و بقعه است
در و کسوف عبارت از عدم رویت جرم شمس کلی یا بعضی بحیلولة قمر میانهٔ شمس و ناظرین و بعضی گفته اند کسوف عدم اضائه
شمس است عالم عناصر را مطلقا یا بعض در وقتی که از شان آن وقت باشد که روشن شود و در آن وقت از نور شمس و کیفیت
خسوف آنست و العلم عند الله تعالی موافق ظن ارباب هیات و نجوم که نوبتی که در فصل دویم اشاره شد در
فصل یازدهم بگذرد تحریر آید جرم شمس اکثر است از جرم زمین نوبتی که در آخر این فصل محقق خواهد شد و این مزاحم است
از جرم قمر و جرم قمر جهت مصنف کردی مظلم صیقلی قابل استعاره از اضائت و جرم نیز کسف است و شعاع
آفتاب در آن نفوذ نمی نماید بلکه از آن منعکس میشود بطرف دیگر و ظل ارض از مابین آفتاب بشکل مخروط است
بجهة اصغر بودن جرم ارض از آفتاب و راس آن چنانچه بعد ازین در مقام خود بتعیین ایزدی کرد اسیده خواهد شد
در افلاک زیرین هیئت است اگر در اوج باشد و در کت آن اگر در حضیض باشد و بنوعی و بنحوی که در فصل
چهارم بیان شد این مخروط ظل ارض قطعه ایست از مخروط عظیم محیط بارض و شمس که قاعدهٔ آن و این دایره است
در جرم شمس و آن مولفست از خطوط شعاعیه شمس تا محیط مخروط صغیر که قاعدهٔ مخروط ظل باشد و از خطوط
ظل بر ارض تا راس مخروط و ظل جرم قمر نیز مخروط الشکل است و اصغر از مخروط ظل ارض و همیشه نصف قطر
از جرم ارض است از نور آفتاب مستیر است و نصف کمتر غیر مستیر و جرم قمر نیز از نیر اعظم است که نصف مستیر
مستیر است و فاصل میانه نصف مظلم و نصف مستیر سطح جرم ارض دایره ایست نزدیک بتعطیه که قاعدهٔ مخروط ظل
ارض است و بتدریک مدانچه شد که نصف قطر جرم ارض که مصنف باشد دایرهٔ بر مرکز مکدسه خواهد بود پس حقیقة
عطیه نباشد و چند مرکز آفتاب همیشه بر سطح منطقه بروج است مرکز عالم مرکز ارض پس هر گاه خطی از مرکز قاعدهٔ
مخروط اعظم شعاعی بمرکز قاعدهٔ مخروط ظل ارض کشند بر هر دو خواهد بود و بعد از آن مخروط ظل ارض از هر مرکز
زمین بمقاومت میشود و قبل ازین در فصل اول بیان شد که دایرهٔ رویت و نور در جرم قمر در حالة اجتماع و
استقبال منطبق می باشد ما سواری و در حالة استقبال مبصر از جرم قمر قطعه مضیه است که قرب است
بنصف کره را هر خوانند و هم گفته اند که در حالة خسوف مدرس نخواهند و اما سطح قمر در حالة قرب است چون سطح
مستوی در نظر آید و از آن صفحه قمر خوانند و چون فرض نمایند که صفحه قمر قطع مخروط ظل ارض نماید بر موازات
قاعدهٔ مخروط دایره در مخروط ظل حادث شود و از آن دایرهٔ ظل خوانند مدانچه گذشت که بر مخروط ظل حادث شده

و دایرهٔ ظل بسبب اختلاف بعد راس مخروط از مرکز ارض مختلف میشود و دایرهٔ ظل اعظم است از صفحه قمر و
بطلیموس در فصل ۱۴ مقال محیطی بیان کرده که دایرهٔ ظل در هر بعدی که باشد چهار بار سه حسن صفحه قمر است تقریبا
و پوشیده نماند که چون جرم قمر در مخروط ظل ارض در آید بسبب مغاطره برین جرم ارض جایز است سر جرم ماه از آفتاب
لشبه جرم ماه هر یک اصلی نماید و این خسوف چنانچه بتفصیل آید پس هر گاه مرکز قمر بر منطقه بروج باشد در حالة استقبال
خط واصل میانه مرکز بین که منطبق است بر سهم مخروط عمود است پس صفحه قمر موازی قاعدهٔ مخروط باشد چنانچه در شکل
حوز باشد شمه در صدر کتاب نوشته شد که هر گاه مخروط بسطحی مسوطا منقطع شود که مبدای قاعدهٔ ما باشد
دران دایره حادث سود اما در صوری که مرکز قمر بر منطقه بروج نباشد صفحه قمر موازی قاعده مخروط نباشد بلکه
قرب باشد بموازی و در حسن موازی نماید و ارباب صناعت تصریح کرده اند که بعد متهایی میانه مرکز صفحه
قمر و دایرهٔ ظل از مرکز عالم بود بسطح این کره در جرم قمر مخروط ظل هر یک محیط دایرهٔ احداث کند دایرهٔ حادثه
در کره قمر اصغر صفحه قمر کرده بسطح دایرهٔ حادثه در مخروط ظل دایرهٔ ظل کرده بسطح هر یک ازین دو دایره قاعدهٔ
قطع بود ازان کره و چون دایرهٔ عظیمه فرض کنیم که بدو قطب آن دو قطع کند دو قوس ازین دایره که میانه قطب
قطعه اولی باشد و محیط قاعدهٔ آن ازا موس نصف نظر قرار میکرده چه نصف قطر صفحه قمر جنب این قوس است
و آن قوس که ازین دایره واقع باشد میانه قطب قطعه ثانیه و محیط قاعدهٔ آن ازا موس قطر ظل کرده چه
نصف قطر دایرهٔ ظل جنب این قوس است بجمیع این قوسین را نصف قطر س میکرده و کاه باشد که بعضی قوس
را بجز ازین دو اسم هیدانند و مولف زیج حاقانی عجایبات الدین جیشه کاسانی گفته که موس نصف سطر قوسی
از محیط دایرهٔ عظیمه که بمرکز جرم قمر گذرد و میان مرکز و طرف خطی که از مرکز عالم خارج شده باشد عاس قمر شود و موس نصف
قطر قمر باعتبار دویم اعظم است ا موس نصف قطر قمر باعتبار اول بعد از ترتیب این مقدمات ممهدی آید که چون
بنوعی که گذشت مرکز دایرهٔ ظل در سطح منقطع بروج است اگر مدار قمر منطبق بروج میبود و ندیعنی قمر اعوانی
نمی بود در هر استقبال حقیقی خسوف کلی واقع میشد مهابت چون مدار قمر مقاطع منطقه بروج است چنانچه قبل ازین
بیان شد و غایة بعد منهایی در حد است تا قمر در استقبال قریب یکی از عقدین برسد بدایرهٔ ظل نیز و بعد میان
مرکز جرم قمر و مرکز دایرهٔ ظل بقدر عرض قمر است پس در حالة تقاطر بین یعنی در حالتی که مرکز ارض و مرکز شمس و مرکز
قمر بر قطر واحد باشد در وقت استقبال زمین میپوشانه نور شمس را از نور قمر و مانع میشود از انکه بر سر
تمام جرم قمر یا بعضی افتد و تمام جرم قمر یا بعضی در ظل ارض درمی آید پس صفحه قمر لمون اصلی منظر بنظری آید و این
در صورت است که وضع قمر در ظل ارض در حد استقبال قریب ارض است اما اگر استقبال در دور باشد

در تحت الارض خواهد بود پس محسوس نخواهد شد و وجه اینکه صفحه منظم در حالت خسوف منظری آید و در حالت محاق منظر نمی آید آنست که در حالت خسوف جرم قمر نزدیک بجوانی مخروط ظل ارض است و ازینجا ادراک صفحه منظم آنمیخته است و صفحه قمر آنچنان متوانند ادراک روشنی بصر ساده منظری آید و لهذا اجرام قمر در سهم مخروط ظل که درمان اصلاً روشنی نیست واقع شود اصلاً نمی نماید

واما در اجتماعات اگرچه با صوار ثوانی مستتر است بدانچه تبیناً بدیگر آن اضواء در حجب نور شمس مضمحل میگردد چنانکه اضواء سایر کواکب در روز بدین سبب بصر از ادراک آن عاجز می آید اما در حالت مقابله یا نزدیک بمحاق کرات السکل مدینا به تمام صفحه قمر منظری آید چه در بیضورت نور قمر انقدر نیست که ضوء نهاری درمان مضمحل شود و آنست که چون نور قمر در شب پنجم و ششم و ماه تراوش میشود و ضوء نهاری درمان مضمحل گشته مطلق از صفحه قمر آنچه منظم است و مستتر بضوء نهار می نماید و علامه شیرازی در یکی از مصنفات خود گفته که راسطح جرم قمر در حالت خسوف اضواء ثوانی که محیطست بمخروط ظل ارض واقع میشود و از جهة لون از ابنیه چون لون نحاس احمر و غیره بر حسب اختلاف انعکاس اضواء ثوانی بر سطح او از اجزای که مستضی باشد از کره سیم و بر حسب صفا و کدورت او پس بر سطح او که از جهة ما بود ادراک روشنی مینماید بخلاف حال او در محاق چه در اثوف اضواء ثوانی که ما بر بر سد از کره سیم بر زوایه حاده ما باشد چون زاویه ورود خسوف بر زوایا منعقده چون زاویه وقوعه چنانچه درین درین شکل است و خطوطی که ما بین محیط بصورت استقامت نزدیکتر آن باشد که محیط بکرات پس اضواء که از طریق روایا ما بمتقعر فرو اصل شوند قوی تر باشد که از طریق روایا بود که بر خطوط مستقیمه از جرم قمر واصل گردد و دیگر در رد و قبول خسوفات و در شروع و زمانی باشد از آن پس از جهة اختلافات منعدده این شکل تصور خسوف مذکور شد که از شروط خسوف یکی وقوع قمر مستقبل مقتضی اختلاف طولین شمس و قمر باشد که در آن اعتدال محسوس گردد و در حال طلوع یا غروب عرض قمر در حالت استقبال زاویه از

حاده با صدق و اقوی اضواء واصل گردد و دیگر در رد و قبول خسوفات و در شروع و زمانی باشد از آن پس از جهة اختلافات منعدده این شکل تصور خسوف مذکور شد که از شروط خسوف یکی وقوع قمر مستقبل مقتضی اختلاف طولین شمس و قمر باشد که در آن اعتدال محسوس گردد و در حال طلوع یا غروب عرض قمر در حالت استقبال زاویه از

نصف صفحه قمر و اصف دایره ظل باشد خسوف واقع نشود و اگر مساوی بود تبر دایره ظل بر صفحه قمر مماس ام باشد خسوف وقوع نیابد اما اگر عرض قمر از بین دو نصف دایره کمتر بود خسوف واقع شود و قمر مکسف بعضی از نور خود نیابد و شروع آفتاب مابین رسد نهایة اگر جرم قمر چنانکه گذشت تمامی در دایره ظل در آید خسوف کلی

بود و اگر بعضی در آید خسوف جزئی و تفصیل آن مطلب آنست که در صورتی که عرض قمر اول باشد از نصف قطر من مذکر ایران اگر آن عرض مساوی نصف قطر دایره ظل باشد دایره ظل مر کز صفحه قمر گذرد و نصف قطر منخسف میشود و از نصف صفحه کمتر منخسف میشود و اگر عرض از نصف قطر دایره ظل اکثر باشد منخسف میشود و کمتر از نصف قطر و اگر عرض کمتر باشد از نصف قطر دایره ظل و اکثر از فضل نصف قطر دایره ظل بر نصف قطر قمر میشود و منخسف از نصف مستتر و درین سه صورت خسوف جزئی باشد و اگر صفحه قمر منظم نماید در دو صد و شصت و هشت صورت باشد صد و هفتاد و هشت صورت عرض از قمر آن دیگر از دایره ظل باشد و مستتر باشد و در سی صورت عرض مذکور مساوی فضل نصف قطر دایره باشد بر نصف قطر قمر منخسف میشود و چه کل صفحه قمر داخل دایره ظلست و محیط صفحه قمر مماس محیط دایره ظل میشود از دو نقطه در جهة عرض و در سیصد و شصت صورت خسوف مکث نباشد و اگر عرض مذکور اکثر باشد از فضل مذکور قمر منخسف شود اما نه تمام بل بیشتر از نصف قطر و اگر آن عرض کمتر از آن فضل باشد قمر منخسف شود و مکث واقع شود و غایة این طلب حالتی باشد که مر کز قمر بکلی از عمق بتن باشد و ما جد ولی عادم و آن اقسام ثمانیه و اشکال اردان درج کنیم تا مصور آنچه گذشت آسان شود و هر چند بعد قمر از مر کز ارض بیشتر بود مکث خسوف کمتر باشد انگاه حرکه قمر در بعد ابعد اسطار است و ازین ظاهر میشود که هر چند قمر از ارض دور باشد دایره ظل کوچکتر بود چه از استقراء جدول ساعات خسوف در سیصد و شصت ظاهر میشود که سیر قمر هر چند ابطار است ساعات مکث کمتر و صغر دایره ظل مستلزم قلت است هر چند بعد قمر مستلزم بطء سیر باشد و صغر دایره مذکور معادل نمیشود با وطء سیر پس ساعات مکث کمتر باشد و جدول معهود اینست

	الاوضاع	عرض الخسوف دقائق وثوانيها
	عمق قمر یعنی بعد ما بین مرکز صفحه قمر و مرکز دایره ظل	خسوف واقع نشود
	عمق قمر مساوی نصف صفحه قمر و دایره ظل	خسوف واقع شود و دایره ظل مرکز صفحه قمر از وضع حالی نماید
	عمق قمر مساوی نصف قطر دایره ظل	خسوف واقع شود و کمتر از نصف قطر منخسف کرده مستتر

تتمه جدول مذکور

اداء موضوع		وضع کسوف و دوام آنها
عرض قمر مساوی نصف قطر دایره ظل		خسوف واقع شود و نصف قمر مخسوف گردد و دایره ظل بمرکز مصفح گذرد
عرض کمتر از نصف قطر ظل و اکثر از تفاضل نصف قطر دایره ظل بر نصف قطر مصفح قمر	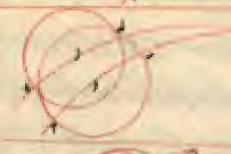	بیشتر از نصف مخسوف شود
عرض کمتر از نصف قطر ظل مساوی فصل نصف قطر دایره ظل بر نصف قطر قمر		کل قمر مخسوف شود و مرکز دایره ظل حاس مصفح قمر شود از داخل مخسوف در نقطه عرض عمر و مکث حاصل شود
قمر بتمامی العرض مخسف		کل قمر مخسوف شود و مکث حاصل شود نه بمکث دایره ظل متوازیین متوازیین باشند
عرض کمتر از نصف قطر ظل و مکثر از فصل نصف قطر دایره ظل بر نصف قطر قمر	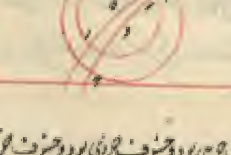	مخسوف شود کل قمر و مکث حاصل شود و مدت آن راه آمدن فصل بر عرض مذکور

ازین در صورت ثالثه و رابعه و خامسه خسوف جزوی بود و خسوف جزوی راست حال باشد بدو خسوف و آن عبارت از ابتدای ظلام است و وسط و آن رسیدن محاذیا ظلام کرآن داده استقبال است و آخر بیش و آن عود است باستثناء دو صورت یافته را خسوف کلی گویند و چون دایره ظل اعظم از صفحه قمر است چنانکه بیان خواهد شد دور خسوفات کلی مدتی قمر بتمامی اصلی مخسوف بود و مطلق شروع آفتاب باو رسد و آن مدت را مکث گویند و نصف این مدت را ساعات مکث اما سابقه و ثانیه راجح حالست بدو خسوف آخر خسوف بنوعی که گذشت بدو مکث و آن رسیدن است بتمامی ظلام وسط خسوف و آن وسط مکث است آخر مکث و آن بدو انجلاست و صورت سادسه را سه حالات بنوعی که در خسوف جزوی نوشته شد و قسم از منطقه مایل که قمر از انفصال خود که خط بر حرکتش قطع میناید از ابتدا مکث تا آخر مکث و قایق مکث بگویند و از بدو خسوف تا وسط خسوف و قایق سقوط می گویند و علاقه از اوقایق خسوف کوبید مشهور نزد اهل حال آنست که قایق خسوف مقدار مخسف است

از صفحه قمر یا اجزای که دایره عظیمه فلکیه یا موجود کیرند و ازان تا آخر خسوف را وقایق نزاجع امثال بجهه تساوی عرض ابتدا بخسوف آخر تس و تساوی زمانین و علامه در کرده کما کرعرض در ابتدا اکثر باشد از انچه در انتهاست زمانا که از ابتدا تا این تا وسط اقلب از زمانی که از توسط تا انتهاست و اگر عرض در اول اول است زمان اول اکثر است و محقق مرجهتی مذکور ساخته که تساوی زمانین را شرط دیگر نیز است یکی انکه قمر در وسط خسوف بروزه حضیض دوم انکه شمس در اوج باحضیض باشد یا حرکتیرین درین دو زمان بسرعه و بطء مختلف نشود سیم انکه عمر کوتاه در حقیقه اوج باشد تا مختلف نشود مقدار دایره ظل در اول و آخر خسوف و با تحقق این هیچ شرط تساوی زمانین متحقق میشود و الا ظاهر صاحب زیج حاقانی ذکر کرده که وسط خسوف زمان رسیدن مرکز قمر و ظل است دایره عظیمه دایره بود قطب مایل و این اقربیت از انچه مشهور است و اینکه مشهور است که زمان وسط خسوف زمان استقبال حقیقی است مطرد نیست مکر در وقتی که مخبر استقبال یکی از عقده بن باشد و هر استقبال حقیقی که نیست باشد یا در وطرف رو مکر از ازده ساعته و چهار دقیقه که گذشته از اول روز یا ماه تا آخر روز و بعد مخبر استقبال از عقده مکر از ب کی بود خسوف ممکن باشد توضیح این سخن آنست که چون قمر در وسط خسوف در روزه تدویر بود ساعات زمان خسوف زیاده باشد از مواضع و بکر دور انوقت ساعات سقوط که نصف زمان ساعات خسوفست دو ساعه و چهار دقیقه است پس اگر وسط خسوف بعد از طلوع آفتاب باشد بآن مبلغ باشد از غروب یا نقدر ممکن باشد که از خسوف چیزی در شب واقع شود و اما اگر کمتر باشد ممکنست که قدری از خسوف در شب باشد و بعد قمر را از جهه تجدید کرده اند بدوازده مخبر از عقده که اگر ازین زیاده باشد از دو نصف قطر دایره ظل و صفحه قمر زیاده میرسد پس خسوف مستور نشود چه بطلمیوس در مجسطی بیان کرده که نصف قطر قمر در اقرب ایجاد استقبال آنست که مرکزش در اوج و قمر در حضیض تدویر باشد تا یوم و نصف دایره ظل تا بدیو مجموعها اند و این مجموع کمتر است از غایه عرض قمر یعنی ۵ درجه پس در استقبالات مختلف میشود در وقوع خسوف و دوام آن اما بحسب زیج جدید در خسوف مقوس نصف قطر قمر در حضیض تدویر است تا یوم و دو ساعت و نصف قطر ظل تا مولد و هر کز ازین زیاده نشود و مجموع باشد ۱۱ لو و چون ازاد جدول عرض قمر مقوس کنند حصه الوقوع مازاد آن باشد ۱۱ لو و کرا رابع کرده ۱۱ گفته اند بهر تقدیر پس مجموع شده از مجموعه عرض که در ساعات مجموع باشد یافته اند و در حالتی که قمر از عقده دوازده درجه تقریبا دور باشد در شمال یا جنوب و این راصد فاصلی کرده اند واقع شود دران خسوف و کمتر ازین باشد و میانه انچه واقع نشود و زیاده ازین باشد

وچنانچه دایره ظل مختلف میشود بصغر وکبر در نفس الامر بحسب اعداد چه ظل مذکور ظل مخروطست وقتیکه رأس مخروط بر مرکز عالم مثل بعد صفحه قرار است چنانچه گذشت پس برمنی واحد برامتدادی که دارد دو سر دایره ظل مختلف میشود وهیئة از مرکز عالم مثل بعد صفحه قرار است چنانچه گذشت پس هرچند دایره ظل از قاعده مخروط در میشود کرهٔ مکبّر میشود وهمچنان دایره صفحه قرار مختلف میشود وبصغر وکبر بحسب رؤیت در اجناد مختلفه چنانچه در علم مناظر مبرهن است وبنابر همین کرهٔ در حنوفات واقع میشود ظاهر میگردد که قطر دایرهٔ ظل اکبر از قطر صفحه قرار است وقیاس کرده شده است میانه این دو دایره ودیانته شده است که قطره دایرهٔ ظل در هر بعدی دو برابر دوسدس صفحه قرار است واین حکم تقریبی است لیکن تفاوتی که در آن واقع شود در محسوس ندارد ومصطلح ارباب مناظر آنست که هریک از قطرین نیرین وجزئین آنها را بدوازده جزو متساوی قسمت نمایند وهر جزو را اصبع گویند چه هر قرصی دو نیر را دوازده اصبع است درین شیری ۱۲ اصبع باشد وهریک از صفحتین نیرین در رأی العین بقدر شبری است که دوازده اصبع باشد وهر اصبعی شش جو معتدل است معجونه بطونها علی الظهور ها پس هرگاه گوشه چند اصبع قرمتقف شده مراد ظل هر است واز اصابع مطلقه نیز خوانند اما هرگاه گویند چند اصبع از اصبع جرم یافته مراد آنست که هر اصبع از صفحهٔ قرمساوی مساحت برین است که دوازدهم مربع آن مساحت عالم باشد واز اصابع مقدار گویند واصابع جرم شمس نیز بهمین قرار است یعنی هر اصبع را دو دقیقه گرفته اند وهر طوع را حرشیر واز آنچه در باب حدحنوف گذشت استنباط میشود که دو حنوف واقع نتوانند شد در دو شهر متوالی چه غایة حدحنوف از هر دو طرف بیست وچهار درجه است وچون گاه خاصه شمس در یکماه ازین مبلغ بیش است پس اگر حنوفی در طرفین یکی از دو حد واقع شود در حنوف دیگر از آن حد بیرون رفته خواهد بود وبحد دیگر رسیده خواهد بود چه بعد میانه طرفین آن در شمال وجنوب یکصد وچهار ده درجه است تقریباً وازین ظاهر میشود که دو حنوف نیز نتوانند شد که چهار ده ماه یا سیزده ماه یا چهارده ماه باشد اما چون بعد از گذشتن از عقده بود دو حنوف در طرف عقده مذکور واقع شود بعد از گذشتن از آنکه عقدهٔ بعد شود باز استقبالی واقع شود وحنوف ممکن باشد بجهة آنکه چون هر قرار بر خلاف توالی مقرر داده است وتوضیح ممکن آنست که شمس ده درجه وکسری از عقدهٔ رأس گذشته وقمر ده درجه از وسطی گذشته حنوف واقع باشد ودر مدت پنجاه شمس قریب بیکصد وپنجاه درجه وکمتر یا بیشتر از نیز اعظم بحرکت خود از رأس بصد وشصت درجه دور شده وبعد میانه شمس ودو قریب بهمت درجه می باید اما دو در بعدت بخلاف توالی هشت درجه طی کرده پس بعد میانه آنها وشمس کمتر از دوازده درجه خواهد بود شمس بکحد حنوف برسد پس تواند بود که قمر مرتبه دیگر بحد حنوف رسد لیکن این دو حنوف هیچ یک تام نتواند بود اما اگر استقبالی حنوفی شمس از رسیدن بعقده رأس بر طرف صد واقع شود واستقبال

دیگر بعد از گذشتن از عقدهٔ نباید پس از هفت ماه واقع شود آنی استقبال آخر در حد حنوف واقع نتواند شد چه عقده بحرکت خود از خلاف توالی حفظ از مقداری که مقتضی حنوفست میکند ودو سیزین متقال آنست که در استقبال اول قمر در یازده درجه ونیم پیش از عقده ذنب بود وشمس بهمین مقدار در رأس ودوازده هفتاد ودو سر دو شش روز است وکسری دیگر واگر در وسط این مدت در اوج باشد بحرکه تقویمیه خود صد ونود ودو درجه تقریباً طی میکند پس اگر عقده را ساکن فرض کنیم در بعدت این نوکه هفت درجه وکسری از عقدهٔ ذنب میگذرشت لیکن بخلاف توالی عقدهٔ مذکور یازده درجه طی کرده پس شش از حد حنوف بیش درجه وکسری دو شش پس در شش پس در نصف حصیص که حرکه خاصه شمس است این بیش دور خواهد شد وحنوف در سیچ حالی صورة نخواهد بافت اما میان دو حنوف شش ماه بسیار واقع میشود وتوانند بود که هر دو کلی باشد یا هر دو جزئی یا یکی چنانچه بر ارباب بصیرت واضح است اما اختلاف الوان قمر در حنوفات چنانست که وسط مخروط ظل ارض مخروط محیط ظلمی است که امتداد بر سیچ گونه ضوء نیست ودران مخروط محیط است ظل کره که امتداد است بان ضوء یا بعض قبیل ودران محیط طبقه دیگر کرانه صفرتی دارد یا ضوء امتداد است پس در طبقه دیگر کرانه سرخی یا ضوء امتداد است وآن حمره از ضوء شمس است لهذا قمر در حنوف باتوان مختلفه منظری آید هرچند بهم محروط ظل اوست سواد اوست بعضی گفته اند که توانند بود که این الوان از کره بخار باشد که داخل مخروط ظل است وبر سطح قمر جرم قمر نباید واما مخروط ظل را الوانی نیست وغالباً آنچه اول مذکور شد نیز همین باشد چه ظاهر است که محروط ظل نیست بکره اخراج از کره بخار عبور از طبقه هوا واگر هوای صافی یا جرم ناری یا جرم فلکی است تحقیق عدم القول پس نوبت مخصوص کره بخار است که در ظل ارض منظری آید در غیر ان در حنف شمس معطل میشود یعنی گویند در حنوف لون قمر اصلی است و اختلاف انعکاس اضواء توانی است بران اگر کره لیم بحسب صفا وکدورة گرده لیم واز این اختلاف الوان است که در ابتداء از حنوف وحانتی در شرفی جرمش بهم رسد وسیاه شود انگاه منخسف گردد قریب مثلث قطر بحاشر دران پدید آید که بحمرت زند اگر عرضش قلیل باشد واگر عرض جان باشد لاجرم زرد رنگ شود حضوصا چون در روزه باشد وچون بوسط حنوف ان محقق شود واز اگر ابصار وحالات بر لوگر امنعکس کرده تا تمام منجلی ومشهور میانه ومتاخر آن آنست که هرگاه در حنوف عرض قمر از دوازده دقیقه کمتر باشد نه جرم قمر سیاه باشد السواد باشد واگر میانه ده دقیقه وبیست دقیقه وباشد سیاهی لبنری مایل وتاسی ودقیقه عرض سیاهی شبری مایل تا چهل دقیقه عرض سیاهی مرزدلی مایل وتا پنجاه ودقیقه وکسری برنگ خاکستری تا شصت دقیقه اشهب نماید واگر ارباب صناعت حنوفی را که مرین نباشد التفات نکرده اند واهل احکام گفته اند که اثری بران مترتب نمیشود

وبعضی گفته اند که حسوف صنفی است که ارض قمری شود و خواه فوق الارض باشد و خواه تحت الارض لاکن اول اشهر است
خواه باشد داخل اشهر است و چون قمر کاسف شمس است و داخل دایرهٔ ظل میشود در حالهٔ حسوف و مرکز خاصه او اسرع است
از مرکز شمس و از مرکز خاصهٔ دایرهٔ ظل که متحرک بحرکت شمس است همیشه مختلف اند الا اطاعت چه قمر مرکز خاصهٔ نزدیک میشود
بخط محفوظ از دایرهٔ ظل تا انکه جانب مشرق او داخل دایرهٔ ظل شود و چون حسوف نهایت رسد خواه خوفی باشد خواه کلی
از دو یا دو انچه با حدوث و در قمر از جانب مشرق میباشد چه از جانب شرق اولا از دایرهٔ ظل بیرون می آید و اگر عرض قمر
در حسوف شمالی باشد و طلام و جد و انجا از ناحیه جنوب میباشد و اگر عرض جنوبی باشد بود ظلام و انجا از ناحیه شمال
و اگر عرض نمران شده بود ظلام و انجا از محاذات نقطه طال واقع شود و اما حقیقت کسوف بیانی که در خروف
و در بیان محوظ جرم ارض گفته شد و در وصول سابقه است رسید چون جرم قمر قلیل کثیف است و نور شمس در ان
نفوذ و بنابر و اما نصف مشترا صفو قمر از نور آفتاب بیشتر است و از ظل قمر و خلاف جهة آفتاب محوظ حاصل میشود
کرا از محوظ طل قمر خوانند پس در حالهٔ اجتماع مرئی که قطعی از بصر را می بیرون رود و جرم شمس پوشیده و در ظل
این محوظ افتد تمام نور آفتاب یا بعضی از ان بجهة کثافه جرم قمر از بصر محجوب کرد و این حالة را کسوف خوانند
و اگر صفو آفتاب تمام از نظر محجوب شود کسوف کلی بود و الا خوفی و چون کسوف امری است که عارض
شمس میشود و نظر ما بصار مبتدکان او در ذات شمس و جرم او تاثیر کرد نمیری بهم نمیرسد تواند بود که در بعضی
مواضع کسوف واقع شود و در بعضی واقع نشود یا در بعضی ساکن و بلاد مقدار منکسف بیشتر و در بعضی کمتر بود
بخلاف خسوف که امریست واقی قمر چنانکه گذشت بلکه عدم خسوف عارضی است یعنی که اشکال ان
مختلف میباشد و بجهة در کسوفات بعرفة اختلاف منظر قمر احتیاج است و در خسوفات ملاحظه کرد در خسوف
گرد یکی از دو طرف شب واقع شود که در انصورت احتیاج باختلاف منظری انتد و قبل از شروع در کیفیت
اوضاع کسوف لمعلومی آید که اجتماع مرئی عرضی است که شمس و قمر در وهمی باشند که چون خطی از بصر ناظر اخراج
شود بجرم هر دو تواند که دست خواهند و تقویم مرئی قمر سیر است از منطقة البروج ابتدا از اول حمل بر توالی باتفاق
ان با دایرهٔ عرضیه که بطرف خطی گذرد و خارج از بصر ناظر و داخل مرکز کوکب و ازان که شته بکلک اعلی سپس و عرض
مرئی قمر سیر است از دایرهٔ عرضیه که بطرف خط مذکور گذرد و مقصور بود میان منطقة البروج بطرف آن حضار اجانب
اقرب ارتفاع مرئی قمر سیر است از دایرهٔ ارتفاع ما بین افق طرف خط گذرا از بصر خارج شده بمرکز کوکب گذرد
از جانب که اقرب نباشد و مقدار آن زاویه ایست که بر مرکز عالم حادث شود از دو خط یکی فصل مشترک بعد
مسانه دایرهٔ ارتفاع و افق دیگری و بکرام در سطح دایرهٔ ارتفاع موازی خطی که از بصر خارج شود و بمرکز کوکب گذرد

اختلاف

اختلاف منظر عبارة از تفاوت زاویه ایست حادث که در مرکز کوکب حادث شود از دو خط که یکی بمرکز عالم رود و دیگی
بموضع ناظر اختلاف منظر معدل قمر قوسی است از دایرهٔ ارتفاع که در فلک الکواکب مابین دو خط که یکی از مرکز عالم بمرکز
قمر گذرد و دیگی از موضع ناظر هم بمرکز قمر گذرد اختلاف منظر طول قوسی است از منطقة البروج از اجانب اقرب مابین دو دایرهٔ
عرضیه که یکی بطرف خطی که از مرکز عالم خارج شده بمرکز کوکب گذشته و دیگی بطرف خطی گذرد که از موضع ناظر خارج شده
بمرکز کوکب گذشته اختلاف منظر عرض مجموع هر دو عرض حقیقی و عرض مرئی کوکبست بافضل یکی بران دیگری را بر
عرض اختلاف ساعات زمان مابین اجتماع حقیقی را اجتماع مرئی و پوشیده نماند که چون اختلاف منظر عرض با
بر عرض حقیقی افزایند یا ازان کاهند مجموع یا باقی عرض مرئی بود و هر گاه حصهٔ اختلاف منظر طول را از ساعات بر وقت
اجتماع حقیقی افزایند یا ازان کاهند مجموع یا باقی ساعات اجتماع مرئی بود بعد از بیان این مقدمات موجه میشود که هر گاه
عرض مرئی بعرض حقیقی معدل با اختلاف منظر در وقت اجتماع مرئی بیشتر از نصف هر دو قطر نیرین بود کسوف
واقع نشود و اگر عرض مرئی در اجتماع مرئی مساوی نصف هر دو قطر باشد نیز کسوف بوقوع نیامده و صفحتین
نیرین در خارج مماس شوند در رای العین و اگر عرض مرئی در انحالة کمتر بود از نصف هر دو قطر با قدر عدم العوض
باشد کسوف باشد واقع شود و هر چند آن عرض کمتر باشد مقدار منکسف زیاده بود یا انکه عرض بالکلیه معدوم
شود در انصورت کسوف خانه باشد و مرکز نیرین باهم منطبق شوند و قطره نیرین در رویت گاه مساوی
باشد و گاه مختلف باین تفصیل که در ین جدول مرسوم گشته باختلاف اقوال را صدان پس در صورت اصر یعنی
در حالتی که عرض مرئی کمتر از نصف هر دو قطر باشد قطر نیرین باهم مساوی خواهند بود مانی در صورت تساوی
یا در عرض مرئی مساوی نصف قطر اپس بیشتر زیاده ازان یا ازانی کمتر و در صورت ثانی قطر شمس اعظم است
از قطر قمر یا قطر قمر اعظم از قطر شمس در صورت اولی عارض مرئی مساوی نصف قطر شمس باشد یا کمتر ازان بیشتر
ازان و در صورت سیم ازین سه صورت قدر نقصان کمتر بود از فضل قطر شمس بر قطر قمر یا قدر نقصان مساوی با
آن فضل یا قدر نقصان بیشتر ازان فضل و از صورت سیم ازین سه صورت عرض مرئی مساوی مقدار مذکور
تواند بود اعظم ازان و کمتر ازان اما اگر قطر قمر زیاده باشد از قطر شمس عرض مرئی مساوی نصف قطر تواند بود
و زیاده ازان و کمتر ازان و در صورت سیم زیاده از فضل نصف قطر قمر بر قطر شمس تواند بود و مساوی
آن و کمتر ازان و مجموع این حوزده صورت بوده و باسه صورت اول باز ترده شود و در حالتی که عدم العوض
شدت صورت باشد چه قطر ین مساوی اند یا قمر اعظم از شمس یا شمس اعظم و درین هجده صورت
کسوف واقع شود به تفصیلی که در جدول در ضمن صفو مرسوم است و در دو صورت کسوف واقع نشود اند پس

مجمع صور مختلفه شمس وقمر در حال اجتماع مرئی بیت صورت باشد که در جدول رسم شده و اتصالات واشکال صفحتین
نیرین ازان بادار هریک بازنموده شد و بوضوح کسوف وعدم آن وکلیت وخفیت وانیکه از صفحه شمس صفحه منکسف
شود تا مبتدیان را تحصیل آن کردن پوشیده نماید کرازین مقدمات ظاهر میشود که از دو طرف عقده
حدی است که هرگاه قمر ازان حد گذرد عرض مرئی زیاده از نصف هردو قطر میشود و این نیز بس است که عرض
مرئی کاه زیاده است از عرض حقیقی و کاه کم و وقتی که زیاده باشد قمر در زمینه و از منطقه در حال انفصال
نزدیکتر بس حد کسوف از دو جانب عقده برابر نباشد چنانکه در خسوف و توضیح کلام در بیان آنست
که معتبر در خسوف عرض حقیقی است و آن حدی است

کرباعتبار ربع مختلف میشود و نه باعتبار رجا بین عقدتین پس مابل قمر بچهار قسمت منقسم میشود دو قسم متساوی که در ان امکان کسوف است و مقدار هریک ازان بیست و پنج درجه اند، درجه در جانب شمال رمضت در جانب جنوب و دو قسم باقی نیز متساوی که در اطراف امکان کسوف نیست رمقدار ان قسم که در جانب شمال است یکصد و چهل و هفت درجه و انگه در جانب جنوب یکصد و شصت و شش بتقریب و از تقدیر ممکن است که دو کسوف واقع شود که بینهما پنج ماه باشد بشرطی که یکی ازان دو کسوف بعد از راس و دیگری قبل از ذنب واقع شود و چه هرگاه بعد کسوف را بعد از راس یافته در درجهٔ قرص تمام و شمس منتصف این زمان در حضیض باشد در مدت مذکور صد و چهل و نه درجه حرکت میکند و قمر سیزده درجه و صد و پنجاه و چهار دقیقه حرکت میکند دو بعد حرکه بر خلاف توالی و رهندیت است درجه برگشته پس در آخر این مدت شمس مقدم است بر ذنب بهشت درجه و هم چنین قمر پس کسوف ممکن است پس هرگاه جزو کسوف را قبل از راس هفت درجه یا بعد از ذنب شش درجه و نیم قرص تمام و حرکه شمس و عقده بکمال حرکه شمس در آخر این مدت مقدم است بر ذنب به بیست و دو درجه و نصف دو صورة اولی مقدم بر راس بشانزده درجه و نیم در صورة اولی و مقدم بر راس بسیانزده درجه و نیم و هم چنین دو کسوف که بینهما هفت شبرطی که یکی پیش از ذنب و دیگری بعد از راس باشد چه شمس هرگاه در اجتماع مفروض پیش از ذنب بر قرب طرف حد باشد و میکشف شده باشد پس در مدت ماه شمس دویست و پنج درجه بتقریب حرکه کرده باشد پس از راس بهشت درجه گذشته و راس درین مدت بخلاف توالی مانده در جه گذشته پس بعد بین شمس و راس هجده درجه باشد نقریبا و کسوف واقع شود اما در کسوف که بینهما شش باشد کمتر الوقوع است و در بعضی اوقات نیز بود که وقوع نیابد و نوانده بود که در استقبال بین حسوف واقع شود و در اجتماع بعد ازان کسوف واقع شود مثلا هرگاه خسوف پیش از راس بده درجه واقع شود و شمس تا اجتماع بعد ازان چهارده درجه حرکه نماید در راس بخلاف توالی نصف درجه تقریبا پس شمس از عقده در راس چهار درجه و نصف دور باشد و کسوف ممکن است اما نتوانده بود که دو کسوف واقع شود که بینهما یکماه باشد یعنی در دو اجتماع متوالی هر دو کسوف ممکن نیست چه بعد بین دو حد کسوف از دو جانب یکماه عقده زیاده از بیست و پنج درجه نباشد و شمس در مدت یکماه انقدر میکند زد پس در اجتماع ثانی از حد کسوف گذشته است مکرر در دو عدد مختلف الجهة جانب عرض که عرض یکی شمالی باشد از خط استوا یکی جنوبی ازانجا و چون قمر که بسرعت خط بطیء بشمس نزدیک میشود تا انکه ملتحق شود و طرف عرضی شمس را بپوشاند لهذا اول طرف عرضی از شمس منکسف شود و هم چنین چون اول جانب

دو بعد از دو جانب عقدتین در وسط اقلیم رابع مرسد بساوای نصف هر دو نظر بزمین و توضیح سخن انکه مابل قمر بچهار قسم منقسم میشود دو قسم متساوی که در ان امکان کسوف است و مقدار هریک ازان بیست و پنج درجه اند، درجه در جانب شمال رمضت در جانب جنوب و دو قسم باقی نیز متساوی که در اطراف امکان کسوف نیست رمقدار ان قسم که در جانب شمال است یکصد و چهل و هفت درجه و انگه در جانب جنوب یکصد و شصت و شش بتقریب و از تقدیر ممکن است که دو کسوف واقع شود که بینهما پنج ماه باشد بشرطی که یکی ازان دو کسوف بعد از راس و دیگری قبل از ذنب واقع شود و چه هرگاه بعد کسوف را بعد از راس یافته در درجهٔ قرص تمام و شمس منتصف این زمان در حضیض باشد در مدت مذکور صد و چهل و نه درجه حرکه میکند و قمر سیزده درجه و صد و پنجاه و چهار دقیقه حرکه میکند دو بعد حرکه بر خلاف توالی و رهندیت است درجه برگشته پس در آخر این مدت شمس مقدم است بر ذنب بهشت درجه و هم چنین قمر پس کسوف ممکن است پس هرگاه جزو کسوف را قبل از راس هفت درجه یا بعد از ذنب شش درجه و نیم قرص تمام و حرکه شمس و عقده بکمال حرکه شمس در آخر این مدت مقدم است بر ذنب به بیست و دو درجه و نصف دو صورة اولی مقدم بر راس بشانزده درجه و نیم در صورة اولی و مقدم بر راس بسیانزده درجه و نیم و هم چنین دو کسوف که بینهما هفت شبرطی که یکی پیش از ذنب و دیگری بعد از راس باشد چه شمس هرگاه در اجتماع مفروض پیش از ذنب بر قرب طرف حد باشد و میکشف شده باشد پس در مدت ماه شمس دویست و پنج درجه بتقریب حرکه کرده باشد پس از راس بهشت درجه گذشته و راس درین مدت بخلاف توالی مانده در جه گذشته پس بعد بین شمس و راس هجده درجه باشد نقریبا و کسوف واقع شود اما در کسوف که بینهما شش باشد کمتر الوقوع است و در بعضی اوقات نیز بود که وقوع نیابد و نوانده بود که در استقبال بین حسوف واقع شود و در اجتماع بعد ازان کسوف واقع شود مثلا هرگاه خسوف پیش از راس بده درجه واقع شود و شمس تا اجتماع بعد ازان چهارده درجه حرکه نماید در راس بخلاف توالی نصف درجه تقریبا پس شمس از عقده در راس چهار درجه و نصف دور باشد و کسوف ممکن است اما نتوانده بود که دو کسوف واقع شود که بینهما یکماه باشد یعنی در دو اجتماع متوالی هر دو کسوف ممکن نیست چه بعد بین دو حد کسوف از دو جانب یکماه عقده زیاده از بیست و پنج درجه نباشد و شمس در مدت یکماه انقدر میکند زد پس در اجتماع ثانی از حد کسوف گذشته است مکرر در دو عدد مختلف الجهة جانب عرض که عرض یکی شمالی باشد از خط استوا یکی جنوبی ازانجا و چون قمر که بسرعت خط بطیء بشمس نزدیک میشود تا انکه ملتحق شود و طرف عرضی شمس را بپوشاند لهذا اول طرف عرضی از شمس منکسف شود و هم چنین چون اول جانب

بوی شمس از در راست بیرون می آید بیخته بود و اگر بجنوب شمس از طرف غربست و اگر عرض جزئی قوسی باشد بود
ظلام و بود و اگر بجنوب از ناحیه شمال شود و اگر بجنوبی باشد از ناحیه جنوب و اگر عدیم العرض از مکانی نباشد در جهه غارب و ارباب
صناعه ایراد کرده اند که چون کسوف جزئی و قطعه نورانی هلالی الشکل باشد صفوا شمس که از سوراخهای مستدیر بر
تنگ بر سطح مواری مقابل افتد بر شکل هلال باشد اما صفوا قمر اگر بعضی از آن منخسف و در آوایل ماه که هلالی الشکل است
و در اواخر ماه که بر شکل قطعه مسینه است هلالی الشکل است چنین نیست بلکه از ثقب مستدیره مستدیری
افتد اگر مستدیر بر طی مستدیر و اگر مربع و اگر مستطیل مستطیل و از منقار و در نقوم بمراز او در اوراق دوازده گانه
در تخت دو صفوف که بجنبه خمسه مسترقه حلالیه وضع کرده اند مواجهه خسوف و کسوف را ثابت نمایند و بعضی گفته اند
که چون در اغلب اوقات این حرکاته را مشاهدات مدفونه است نقالا روایت شده است که در اول تقوم چنری
آرند که مذموم بود و طریق ثبت مواجهه آنست که ساعات گذشته از اول روز تا اول ساعت تا وقت ابتدا
خسوف و کسوف و وسط و مبدا مکث خسوف اگر مکث داشته باشد و ابتدا را بخاطر خاص اخطار و تمام مقدار
منخسف و منکسف باصابع و طبع و شعرات بنویسند باین نوع که تحریر نمایند که در چه روز از چندم گدام ماه
از ماههای گدام سال هجری چه مقدار را اصابع قطر و چه مقدار اصابع حجم اگر جزوی باشد و اتمام شمس تعلیان
عقده باقی در فلان عقده منکسف گردد و چون از روز یا شب چند ساعه گذرد ابتدا کسوف تا خسوف باشد
و چون چندین ساعه گذرد ابتدا مکث بود و چون چند ساعه گذرد بوسط مکث رسد و بعد از چند ساعه
ابتدا انجلا کند و بعد از چند ساعه تمام منجلی گردد و اگر جزوی باکلی یا مکث شد حالات سه گانه سوی حالات مکث
را بنویسد و گاه باشد که در بعضی تقاویم این ماه را در زمان وسط خسوف برند اند ماهوانی که در ذیل بیان خسوف
اشاره شد و بعضی طالع و عاشر زمان وسط خسوف و کسوف را باجزو آن بیارند و مصنف باینمقدار اشاره
کرده که طالعهای هر یک ثبت کنند و بعضی از منجمان بجای طالع و عاشر وسط طالع و عاشر ندو آرند و برخی
نیز بر طالع و مدبر حوالت را که بعد از این بیان حقیقت آن خواهد شد ایراد نمایند چه در احکام جزئیات و کسوفات
بسیار بکار می آید و احکام خسوف و کسوف را نیز در مواجهه بنویسند و مدت اثر از انیز ثبت نمایند این بود
محلی از حقیقت خسوف و کسوف برای ارباب فکر و نظر که راصدان این بلده منظر ند و خسوف و کسوف از حوادث
عظیمه فلکیه است و ارباب نجوم احکام بر این دو حادثه اثار عظیمه اثبات مینماید و گفته اند که معرفت کسوف
و خسوف ذیست خاصه در حق امراء و اکابر و کیفیت معرب را بر قدر یکیت خسوف و کسوف
کلی مترتب داشته اند و اگر جزو کسوف در جهه هبوط شمس و جزو خسوف در جهه هبوط قمر معرب بشهر رسد

خاصه در جهه هبوط شمس کرطبیعه محترقه است از هیچ استقبال و هم چنین در هر بلدی که خسوف و کسوف در حاله از زیاد ارتفاع
بر این باشد فوق الارض که احدی از بینندگان اثر و معرفت آن بشر است و در آن شهر و اگر کسوف در وطرف اخیر باشد
معرفت آن ضعیف تر و معرفی ضعیف تر است و مشرقی و چون میان یکطرف و وسط آن باشد متوسط است در
ضعف و قوت و مشرقی اقوی است که حد آن را نبوده است دیگر دلایل و علامات در کتب مبسوطه مسطور است و بطلیوس
گفته که کسوف بزرین در اوتاد طوالع موالید و تحویلات قدر عظیم بر سانند بان برج و مدت اثار کسوف و خسوف را بدینوع
قرار داده که اندکی که کیاعه کسوف شمس کیسال و یکساعه خسوف قمر یکماه اثری بخشد و گفته که در جهه کسوف شمس جنوب سد
قواطع است و ظاهر نماند و اگر بسد تسییر اصلح جاری بان در هر وقت باشد چه سد مصحح چه شده و چه شمس و چه قمر
و جنوب و آن مناسب زایل بنشود و گفته اند که در اثنا شعاع سر سعد باشد و پوشیده نماند که در باب خسوف و کسوف
از اهل بیت عظیمه صلوات الله علیهم احادیث منقوله است از انجمله است آنچه شیخ صدوق علی قدر این بابویه قمی
اداه الله سبحانه الجنان در کتاب من لایحضره الفقیه ایراد کرده باسناد وحفاز سید العابدین علی بن الحسین
صلوات الله علیهما بهذه الالفاظ ان من غرایات التی قدر ها الله عز و جل مما یکون جون البلد البحر الذی خلقه الله تعالی
بین السماء و الارض قال ان الله تبارک و تعالی قدر فیها و فی صنعه منها مجاری الشمس و القمر و النجوم معه فرسخ بسبب
منازلها التی قدره الله لها لیومها و لیلتها فاذا کثرت ذنوب العباد و احب الله ان یستقیم بارض ایامه امرا
الملک الموکل بالفلک ان یزیل الفلک عن محاربه قال فیامر الملک السبعین الالف الملک ان ازیلوا الفلک عن محاربه قال
فیامر الملک فیزعزعه فیصیر الشمس و ذلک البحر الذی کان فیه الفلک فیطمس صورتها و یتغیر ریحها فاذا اراد الله عز و جل ان یعظم
الارض عمت ذلک البحر علی ما کان ان یحرف عباده بالایه قال و ذلک منه لکشاف الشمس و کذلک لمحل القمر فاذا اراد الله
عز و جل ان یحملها و یردها الی مجراها امر الملک الموکل بالفلک ان یزیل الفلک الی مجراه فیزول الفلک و ترجع الشمس الی مجراها
قال فتخرج من الماء و هی کدره قال فالقمر مثل ذلک قال علی بن الحسین اما انه لا تقوم الا مس و لا یرجب الامن کان
من شیعتنا فاذا کان ذلک منها فافزعوا الی الله تعالی و راجعوه و شیخ علی قدر ست را به گفته ان کسوفی که تجنبون
از آن بخبری یافته اند مواقعی می افتد با آنچه ایشان ذکر مینمایند این کسوفی که سید العابدین علیه السلام فرموده چیزها
ثبت را بنکه واجب است که در کسوفات که بینهن اختیار مینمایند نماز کرده شود و بخدا پناه گرفته شود و جهته
آنست که این کسوفات در ردیف مانند آن کسوفیست که حضرت بیان کرده و واجب است در آن پناه
بخدا جسته شود و نماز کرده شود و از پیغمبر صلی الله علیه مرویست که فرموده شمس و قمر دو آیه از آیات خدا جارل
از تقدیر خدا منکسف نمیشوند از برای مرت و حیات احدی پس هرگاه منکسف شود یکی از آنها مبادرت

مبادرت نمایند مجاهده وجهی در توفیق میباز این حدیث و سایر احادیث که درین ابواب وارد شده و آنچه معتقد حکما و متخصین است تا و بلات کرده اند و عهدهٔ آن همین است که از منبع علوم انبیا و معدن فیوض اولیا سید رسل صلی الله علیه و آله و سلم که من معاشر الانبیاء امرنا ان نتکلم الناس علی قدر عقولهم پس توانند بود که از بیان حقایق اشیا بجهة افهام قاطبهٔ خلق چون خطاب انبیا صلوات الله علیهم با عموم خلایق است و تا انکه در ادراک هر کس گنجد بر تشبیهات و تمثیلات عدول فرموده اند و حق آنست که چون خزاین علوم الهی و علوم انبیا و حجج باد شاهی بعقل متقبل است و بعضون و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا را نهایتی نگاه حقایق حدائق اشیا کسر انداده اند و اولا بیت عصمه دسم شرایف الصلوة که خزاین کنج کو هر حقایق بسنهٔ نبوت ابواب کا هر بر خانهای آن طلسم بجهة قصور افهام مراح سایلان بگشا دادی در شکوفه زوایات مکنوست هر صحت بخواهد اعلام بحقایق رموز اولیا و بواطن هر فرقه در ازاد و دایره در تقویمات سوانح طبع خویش علما بیند مصنف رحمه الله تعالی بیان کرده و امادیگر جهود اما که پیش ازین اوراق ما بها وضع کنند جهة احکام و صول و فروعات اجتماعات و جهة تواریخ و زوایه دیگر حسب عادت هر قومی که از منع مستفی باشد و چون نظر نظر آنست که بتوفیق واهب ارواح این مجموعه محتوی باشد بر اکثر متعلقات این فن اکثر زوایه ای که بتخان عبادات خویش در هر تقویم آورده بعضی عبارات در ذیل فصول سابقه اشاره و در محرر دیگر را در خاتمه این رساله بیان کرده و بعضی دیگر را در ذیل همین فصل نگاشته صفحه بیان مینماید و منه الاعانة والیه المصیر برای برکارگشایان بعضه تحقیق پوشیده نماند که از جلهٔ زوایه ای که متخین در تقویم آورده که یک جهة لباب و زبره تقویم خان است و ثمره این تحریر مرابع اثر همان احکام طالع تحویل سال و احکام قران و نشتن علوی و احکام اجتماعات و استقبالات و التقاطات کلیه است احکام بضع عشر جمع حکم است بضم حا و حکم مصدر حکم بکسر است یعنی قضی یقضی و اصل حکم منع است چنانچه گویند حکمت علیه بکذا اذا منعته من خلافه فالحکم تقلید علی الخروج من ذلک و حکم ایضا حکمه است بضمتین علی و برانچه عالم را حکیم گویند و صاحب حکمة را حکیم گویند و حکیم متقن در امور بعد و احکام صنع اتقان است و قد حکم صار حکیما و حکمة اللجام بروزن قصبه مراتجمه گویند که تذلیل و ایه حکمه و حکمة از ین ماخوذ است چه صاحبش را از اخلاق رذیله منع میکند و در اصطلاح علم احکام بکسر معرفة کیفیة تاثیر کواکب است در اشخاص سفلیه و تقدمه آن معرفة است باحوال و حوادث کائنات و آنچه واقع شود بعد ازین و بعضی ارباب نظر بیان کرده اند که هر علم را علمیت که نسبت آن علل بآن علم عظیم نسبت ثمره بشجره چه علم خالی از علل چون شجر است خالی از ثمره و علل خالی از علم چون شجره است بی اصل و ریشه پس علل علم بهر باشد از علم با علل و تفصیل هر چیز جهة دست آوردن ثمره آنچه است که اگر سحر از ان ثمره از چیزه دیگران اشتباع بر تدان

ان اشتباع نیز بهمین آن ثمره است و اگر نه مطلب ثمره بودی جهة منافع دیگران رحمه کتحیل آن چیزی کشیده نه مثلا اگر کسی در بحث غرض نماید مقصد مطلب اصلی و غرض کلی آنست که از میوه آن منتفع شود و انتفای کلی از استقلال و اوراق و عصون آن بر ندانه غرض اصلی است هم چنین هر علم را ثمره بیاست که رحمه کتحیل و آنست سبب آن جهة آن ثمره میکنند و بعضی علوم آلات علم دیگر نه چون نحو و صرف محاورات را و منطق حکمه را و هندسه حیات را بعضی مقصود بالذات اند مانند علم الهی و غیره و حکمه طبیعی و علی آن کیمیاست رطب و احکام نجوم و این سه علم منطق آنست پس هر کس علم طبیعی را داند و کیمیا را نداند از دخت خوشتر بن باشد میوه را یافته و بجهة این علم است که طبیعیون از کون و فساد و استحاله و معادن و غیره بحث مینمایند و انکه علم طبیعی را و اند طب را نداند افضل اثمار را لم کرده باشد و به دست نیاورده و کسی که این علم و علم حیات را و اند و حساب و ریاضیات را و علم احکام را نداند از هر دانه از دست داده بلکه نزیده و گویند اگر نه غرض اشتباع از علم احکام باشد علوم ریاضی و حیات چه اشتباع توان برد و وجهی از حکما اسلام و جمهور مفسرین و فقهاء منکر احکام نجومیانند و علم ثانی شیخ ابو نصر فارابی و شیخ الرئیس حسین بن علی بن سینا هر یک را رساله است در ابطال احکام نجوم و خلاصه قول ایشان اینست که اکثر آنچه احکامیان گویند بعلم طبیعی متعلق نیست و مخالف است با علوم طبیعیه جهة انکه ایشان کواکب دوریات فلک را بکیفیات اربعه وصف مینمایند و افلاک را که مشاهده نمیشود طبیعه فضها و ایده کرده اند هر حصه را موصوف بکیفیتی میدانند و همچنین سایر امور که اصل و مدار احکام نجوم بران است خیالی و وهمی است از حدود و وجوه بیت و قرنها و صفحها و سایران امور شیخ الرئیس در آخر شفا گوید که المنجم القابل بالاحکام مع ان امره مانه است لیستند الی برهان بل غرض ان عرض فیها التجربه و ربما حاول قیاسات شعریه او خطابیه و انها تفاده انما تحول علی دایل حسی واحد مثل ما یستدل علی ان الشمس علی الفلک الرابع او حاطر بکیف الاحوال التی تا السماء و لو حضرنا ذلک و درس لم یمکنه ان یحکمها و یفسه بکیف تقف علی وجوه یجیبها بکل وقت اول ان الاستدلال علی الفرد الهم و ان سلم متعذر من ان جمیع ما یحیط تماس مقدماتهم المحکمة صادقة و ثانیا و ان سلم کفضا الطبعی عشرة النجوم امران احدهما ان تصدق بانها فاعلة لاثار ما مستقله بها و الثانی تصدق المنجمین فی احکامهم لانهم یقولون ان علی جمل هذا العلم کان معجزة لبعض الانبیاء ثم اندرس فلم یبق الا ما هو مخلط لا تمیز فیه الصواب عن الخطا؛ و ابو سعید احمد بن محمد بن عبد الجلیل السجزی در کتاب جامع شاهی گوید که گرما استنباط نقله نه المولود من جزئیة الاشخاص الحادثة بتعیین از عشرة جزء امور دوازده گانه اختلاف الاوضاع و اجتماعها الی الاشخاص المختلفة و ذلک ان البروج الاثنی عشر اجزاؤها و قوانها و دلایلها المختلفة و اماکن الکواکب السیارة و الثابتة و انکاسها و حرکاتها فی البلدان و طبایعها المختصة بها و انتقال طبایعها و اختلاف وجوه دلایلها المختلفة و اماکن الکواکب السیار من المقدمات المأخوذة من طریق

الخبره و المعاینه بالحدق و البصاره اجتماعها و الماعها و کیفیته دلایلها الی اشخاص السفلیه التی لا تتناهی جدان متصل عدد ذ
تعالی و تقدس و لا یقع الظنون علیها و لا یقع علم احد الی غایتها و نهایاتها بالاختلاف و هذه الاشیاء یقع به باب التمتع تکلیف
لا یکون صاحب هذه الصناعه معرضا للخطاء بل اکثر قضایاه و احکامه و هذه علی کلمه و بین سبب الخطاء الواقع به هذه
الصناعه و لیس من العجب ان یکون الخبیر احکامه من الواجب غیر مجدا و اکثر محققین حکماء اسلام و بین رقمه اند
کرا این علم ماخوذ است از اجناس علم و مقتبس از وحی الهی و اصطلاحات ایشان در باب کیفیات بروج و اجزاء
افلاک و کواکب و غیرها بنا بر تمثیلی است که در عرف و هر تجارب ماخیه اند و خطاها که در باب واقع شود از عدم
احاطه منجم است باین علم و قله استعداد او در استعمال آلات رصدی و الا نعوذ بالله آلهه افلاک و کواکب و اوضاع ایشان
را باهم تغییرات است و باین وجوه و جوهر که در صدر این رساله بیان شده و سایر شواهد حقیقت آنست که استنباط
احکام نجومی کما ینبغی مقدور بشیر نیست و احاطه بجزئیات دلایل و شواهد از ضبط ضبط و تذکر انسان بیرونست
امیت که بعضی احکام موافق واقع نمیباشد و در بنکه خالق سموات و ارضین در افلاک و کواکب خواص و آثار
اثر به اشکال هست لیکن در اینکه افلاک و کواکب بالذات از روی استقلال مصدر اثری نمیگردند و احکمی در راه
اطلاعات فرمان الهی برگشته اند نیز ارتیابی نیست و بنوعی که در صدر این کتاب ذکر شد بفرمان واهب حیوة
از حرکات و انصالات افلاک و کواکب آثار در عالم سفلی ظاهر میشود و لو بحر و الهام ربانی و تجارت و قیاسات
عقلی بعضی ازان را دریافته اند و بعضی خاص از اوضاع کواکب استنباط نموده اند که حق تعالی اثری مخصوص از
سفلی ظاهر سازد و حکم کونی عبارتست ازان استدلال ازین رو منجم در هر سال که مبدء تحویل آفتاب
باشد هیچ حمل نامیا نمود و همان نقطه بحر کرخاصه حوزه تقویمات کواکب و حرکات ایرا از روی ریجات
استخراج مینماید و ازانجا طالع تحویل شمس محل و سایر فصول بروج را و قرانات و اجتماعات و استقبالات
را استخراج کند و انصالات و نظراتی که کواکب را در عرض سال بایم باشد از انظار جسته و نباطر و سایر احوال
از شرف و هبوط و اوج و حضیض و غیرها بیان کند و ازانجا طوالع و مواضع سهام را یقین کرده ازین اصول
و آثار قرانات سابقه را دوار و تسییرات و فرادات و غیرها استدلالات نماید بر حوادث فلکی در عالم
کون و فساد و غائی که در ایام سال واقع خواهد شد و ازا احکام کوید و هر دو گونه بود ازانجا طالع سال نوازانجا
طالع فصول و قرانات علویه خواه و دران سال و حول قبل ازان احکام کلیه سال را در صدر دفتر تقویم نویسند باین
بعضی که اوضاع اعضای کواکب سبعه را از ملوک هر ولایت و صده و رده و رایا صفقه و اشراف را مراد سپاهیان
و اهل قلاع و مشایخ کوزنان و صعلوکان و ارباب عیش و مرور و تجار و سفار و عوام الناس و اصناف محترفه و تجار

و هر کدام بچه نوع گذرد و حال حروب و جنگها و مقاتلات و دین اشوبها و تغییر اجناس و خصب و سوسال و حال اسعار و غیر ب
و بلدان و امصار و ولایات معینه مشهوره و انچه بانها ماند محرر سازند و این احکام کلی خوانند و ازانکه طالع تحویل شمس
نهار برجی و طالع اجتماعات و استقبالات و نظرات و سایر امور مناسبه استدلال برود قابلی که در هر شهر مظنون الوقوع باشد
رقم نمایند و این را احکام مخبر خوانند و بر فوق صفحتین و ماه نگارند و در بعضی تقاویم نامه احکام انصالات کلیه
را در سر صفحه غیر و احکام اجتماعات و انتقالات را در سه صفحات بیرون نویسند و نشان کنند که بموجب آیات
بینات و احادیث احتیار از علم غیب مخصوص حساب احدیت است و عمر از راه یافتگان سر اوقات قسمت
که بالهام و وحی الهی عارف شده اند پس منجم کرا اخبار از وقایع اتیه نماید بایه مذهب مستحق کردد و نوح است
و قول او مخالف قول رب قدیر که و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و عمر آن از آیات منات فرانی چه مکرم
کرعض منجمان اسلامی از نگارش احکام آنست که بجاز اسلاف و متقدمین رسیده و حقیقتی بجز به کرده ایم
که چون اوضاع کواکب و افلاک بانجا مستند و معینه باشد آثار مخصوصه بظهور میرسد و چون از تتبع بحر و رصد بانواع
مخصوصه کواکب و افلاک پرده ایم بحر کرتر در آورده که از قرار این اوضاع موافق اصول مخصوصه تجربه باید که چنین
آثار قدرت پرورد کار در ساحه روزکار بعینه اظهار رسد اگر مطابق واقع باشد ظاهر میشود که ارا ده ازلیه
بوقوع ان تعلق پذیرفته بود و اگر بعمل نیاید وضوح می آید که عنایت الهیه کرشامل حال ممکنات است قسم دیگر اقتضا کرده
و وجود و اسباب از نظر بصیرت بحجاب مانده نه انکه الهه حکم نمایم کرازین وضع این اثر خاص بظهور رسد و سایر
دیگران امکان ندارد و الهیخیر بخص فلاح دعا و بل کفو اخلاد ات و العلم عند الله تعالی و حقیقت استنباط احکام
در کتب معتبره مسبوط مسطور است و بیان آن در این رساله از ظریفه سخن و شوق کلام و در بعضی از منجمان متاخر
کرا کب سبعه سیاره را چنانچه بتفصیل در صدر این علحده و فصل رسم خواهد شد و خطوط کواکب و احکام اختفاءات
اعضاء و احکام رجعا اتصال و ازدواج و شرایط رویت اهله و احکام حکمی وقوع اهله و انچه نامها ماند در اوراق مقدم
بر اوراق دوازده کانه ثبت نمایند مادین رساله کرا ر مذموم و خطوط کواکب کرثبت شده ارتباط در قبایل
احوال کواکب بجمل در آورده ایم باقی این امور را در حاله این رساله تحریر نمایم اگر عمر باقی بود لطف الهی مدد
فرماید آن اشارات وصده العوز و در اکثر تقاویم اعتبارات امام قرین و منازل قمر و نظرات او با سایر کواکب
سیاره و حالات و اختیارات بعضی بر دین او در بروج اشر عشر و اوراق مقدم آرند و باین امور را اسبال فصل نیست
نهم و فصل سی ام ایراد نمایم بتوفیق ایزدی و در بعضی تقاویم نامه تسییر و رجعا طالع و تحویل سال و تسییر در چه بروج و درجه
تحویل و رسیدن تسییر بهر یک از دلایل اصلی تقاویم سبعه مجنسه و ابعاد کواکب از مرکز عالم و بعضی از تواریخ عمر مشهور

و مراکز بحران و سهم الحوادث و رباطات و طبایع منازل قمر و ارباب حدود و وجوه موضع هریک از کواکب سیاره
و اشال آن از اموری که بیان چندان احتیاج واقع نباشد ایراد ننمایند و ما درین رساله مجمل از حقیقت هریک از امور مذکوره
را که در فصل سابق مثبت نشده و مثبت تمام و باعده التوفیق بذکر احوال ما تسیر در درجه طالع تسییر بروزن تفعیل مصدر است
از تسییر یعنی راندن چنانچه گویند سیرت الرجل فسار و محرد آن سار یسیر سرا است و در سیره و لغة عرب و مسیر
و تسیار هر سه آمده و قافله را بهمین اعتبار سیاره خوانند و کواکب سبعه را بهمین جهت سیاره گویند چنانچه گذشت
و در اصطلاح فرس حرکه که دلیل است از دلایل فلکیه بدلیل دیگر حرکه که مشابه معین و آن دلیل مرکز گویی بود یا خروجی
از منطقة البروج و بعبارة اخری اعنی ازان راندن نقطه ایست معینه از منطقة البروج و در صورت طالع برزمانی
کسب و هم هرچند آن نقطه در حقیقت بآن حرکه متحرک نباشد و کوشیار گفته که تسییر رسیدن درجه مناخوست و طلوع
یرضع درجه متقدم و طلوع حرکه فلک اعظم بشرطی که هرچند بآیین آن دو دلیل بود بطلوع موضع درجه مقدم سال گیرند
یا ماهی گیرند روزی و دلیل اول را مقدم گویند و دلیل دوم را تالی و از اینقرار تالی متحی میشود و بسبب حرکه اولی
مقدم چه مغرب نزدیکتر است و ظاهر اچنان معلوم میشود که تسییر مقدم واقع میشود و او تالی متحی لیکن کسب حقیقت عکس
این است چنانچه گوشیار گفته و بعضی اهل احکام دلیل مقدم را مبدع گویند و دلیل تالی را قاطع و صاحب کشف الحقایق
گفته که تسییر راندن دلیل تالی است بموضع متقدم برود قطب عالم و توضیح کلام درین مقام آنست که اهل احکام را
چند تسییرات از انجمله تسییر تحویلست که در هر درجه طالع تحویل سال را موضع گویی را که در صورت طالع باشد تسییر دهند و گویند
که آن عبارتست از رسیدن اثر دلیل ثانی بدلیل اول از امتزاج دلیلین اسعد فال بریکی از حوادث مستقبله حاصل
شود و طریقه این تسییر آنست که ساعات بعد تحویل آفتاب را بحل از نصف النهار موخوذ در حرکه یک روزه
وسط آفتاب بمغرب نمایند و حاصل را بربیست و چهار قسمت کنند و خارج قسمت را بر موخوذ طالع تحویل افزایند
و بازاء نصف النهار نوروز ملکی در جدول تقویم وضع نمایند پس مدت حرکه یکروزه وسط آفتاب را که است
با منظرح مانده بران افزایند مرة بعد اخری و بازاء هر نصف النهار نوروز ملکی در جدول تقویم وضع نمایند
پس مدت حرکه یکروزه وسط آفتاب را که است با منظرح تسییر وضع نمایند تا آخر سال و چون بدلایل اصلی
که مراکز بیوت انثر عشر و مواضع جرم و شعاعات هریک از کواکب سیاره و مواضع هریک از عقد تین
عمر سهام مستعمل و در زایچه طالع و غیرها رسد حکم بر بشر از حوادث نمایند و آن جزو را بدرجه قسمت خوانند
و صاحب جدول آن جزو را قاسم و معنی قاسم صاحب قسمت است چنانچه تاجر گویند و صاحب قمر خواهند و صاحب
کفایة التعلیم گفته که اگر کوکبی جرم از شعاع او در درجه قسمت باشد گاه از اقسام تعاسم کنند و شریک قاسم

خوانند

قاسم خوانند و گاهی قسمت بر تسییر کنند و مدبر خوانند هرچند مدبر اصلی قایم است لیکن چون مدبر مطلق گویند مراد
غیر یک قاسم باشد و اگر آن صد درجه قسمت بسر درجه طالع باشد صاحب صد را جان گیتیار خوانند و ان لفظ عامی است
و گفته اند سیر در درجه طالع از برای اغراض حراست باقتض سرود درجه بخشش مخدمه خطوب از سلطان و در درجه
وسط السماء برای آنچه معاش او باشد و هر درجه را بکمال رسد رسانند و هم چنین از تسییر درجه مریخ اسعد فال بر حوادث
دفتن و اسلحه و جزا نمایند چون تسییر مریخ بکوم زحل با شعاع و تربیع و مقابله آن رسد یا برجی از اثنا عشر طالع حاصر در صورتی
که در طالع با قرب بآن مقابله یا تربع کمتین واقع شده باشد و چون نجوم با شعاع شش مشتری و شمس آن رسد حکم بتخفیف
فن نمایند و در دفتر تقویم نام جوار جدول سمت قبله بیش جدول دیگر آرند بخانه تسییر درجه طالع و در درجه مریخ این فن کرده جدول
اول چنانچه مذکور شد بازاء هر روزی تسییر درجه طالع را ثبت نمایند بر رقم رقم درجه و دقیقه در جدول
دوم هریک از دو دلیل اصلی گرد هر روز زمانی رسد باز نمایند و از امر و راست گویند و در جدول سیم صاحب هر موضع
تسییر را در آن ثبت نمایند که از تسییر در احکام مدخلست و در سه جدول مجموع از تسییر درجه مریخ دو دلیل اصلی و صاحب
هر دو را همان قسم ثبت نمایند و اهل احکام را چهار تسییر دیگر است یکی اعظم که در هر سال قمری یکبار درجه از فلک البروج رود دوم اکبر
که هر صد سال در جه قطع نماید سیم اوسط که بهر دو سال در جه سیر کند چهارم اصغر که بیک سال در جه رود و منتظر تسییرات انتها
است باشد چنانچه در تسییرات درجات راجعانند در انهاب بروج رای زنند یعنی چنانچه در تسییرات گویند که یکسال
یا دو سال یا صد سال یا هزار سال در جه میرود و در انها گویند سالی یا دو سال تا صد سال هزار سالی بحری رود و صاحب کشف
ریح خاقانی گرانهای راندن دلیل ثانی متقدم است بموضع ثانی برود قطب بروج در اوج متقدم آنست که طوع او متقدم باشد
و اهل فارس صاحب برجرکه انها بان رسد سال صداوه خوانند یعنی رب السنه و در احکام نجومی از اعتبار تمام نمایند و محققان
اهل هند در جدولها چنین کرده بهر کدام کوکب است ازا سالغداوه گویند و عامه هند هذاوند ساعه را سال هذاوه گویند
و یعنی از اهل احکام هذاوند ساعه تحویل را سال هذاوه خوانند و نزد اهل دوم کوکب مشتری در صورت طالع سال هذاوه است
و نزد بعضی دیگر ثانی قمر بهر تسییر است و نزد بعضی قابل تدبیر است و بعضی کوکب مستولی راه هند در طالع سال و نزد بعضی
تحقیق کوکبی است که شکل او در طالع سال مثل گردد بشکل از برجی بر برجی یا از یک جهة عرض بجهة دیگر یا یک از اقطاب
اقطاب بکاهب و دیگر نزد بعضی صاحب قمر از طالع قران در خوان و طریق قمر آنست که سال اول نوبة هذاوند صاحب
طالع راست سال دوم کوکب ست او در فلک دوم برین ترتیب سال ششم قمر بکذاوند طالع باز رسد و بهر سی
صاحب قمر را صاحب محرکه گفته و سال اول قمر بصاحب ساعة عید دوم این ترتیب افلاک بکار می آورد
و درین مسئله دو قول مختلف است و اشهر نزد جمهور هذاوند طالع سال و او تهاست بتربیعه و احکامیان برج است

فرودارات

دو دوم یک قسم برهمار کرده است اعظم و آن که هزار سال عمر حیوانی باشد ۲ اکبر و آن بهصد سال عمر حیوانی را بود ۳ اوسط و آن بهرده سال عمر حیوانی را باشد ۴ صغر و آن بهسال عمر حیوانی را باشد ۵ جرم انتهاء طالع قران و آن چنانست که چون قران علوی واقع شود از طالع که بحزئی انسانی خود فرا از تسیر می نمایند هر سال یک برج ده دار احکام اهل فارس را فرادارات نیز باشد کر ابتداء او ده در زیاده آن از اول سال عام اکبر فرود آن برج است اعظم که بهزار سیصد و هفت سال عمر حیوانی و کوکبی و کوکبی دهند و ابتداء از حمل و زحل کنند و دوم مشتری و فرود از سیصد و بهزار سی هزار و دویست و چهل سال خورد از سر گیرند و در سال مطلوب منتهی بهر کوکبی که گردد در آن سال او صاحب فرد اعظم باشد ۲ اکبر که ده هزار سال عمر حیوانی راد هند و باز ده فرود و ده سال خورد از سیصد از نوبت حرمت بیکدیگر رسد و مجموع بهفتاد و شش سال بود ۳ اوسط و انچنان است که هر یک از شمس و فرود رس و مشتری و عطارد و زهره و زحل و دنب مریخ و زهره را که بر وجه شرف اثبات برین ترتیب است که نوشته شد بهفتاد و پنج سال دهند و بعد از ۵۷۵ سال که تمام حضیض انتهاست دور از سر گیرند و باز نوبت بشمس رسد و پنجم در سال مطلوب از مبدا او بیش بعد از اسقاط او دار انچه ماند بترتیب مذکور هر هفتاد و پنج سال یکوکبی دهند بسد اصال بهر کوکبی که رسد او ست صاحب فرد ار اوسط ۴ فرد ار اصغر و آن چنانست که حصه هر کوکبی را از فرد ار اوسط که هفتاد و پنجمال است بر کواکب هفت گانه در رس و دنب بهترتیب شرفها که گذشت بحر ثت نمایند چنانچه حصه هر کوکبی چنین باشد ۱ شمس ده سال ۲ قمر نه سال ۳ رأس سه سال ۴ مشتری هجده سال ۵ عطارد سیزده سال ۶ زحل یازده سال ۷ دنب دو سال ۷ مریخ هفت سال ط زهره هشت سال و ابتداء از هر دو را از اوسط کنند ۵ شریک فرد از اصغر و آن چنان باشد که سالهای فرد ار اصغر هر کوکبی را هفت قسم متساوی نمایند و بکواکب دهند بهترتیب افلاک و ابتداء از صاحب فرد ار اصغر کنند پس انچه بهر کوکب رسد از سنین و کور آن کوکب مدبر آنست شریک فرد ار اصغری و در بن فرد ار بهرس و دنب رسد بنیر سانند و منجمان و ارباب احکام را فرد ای دیگر است که او حکم بر عمر مولود نمایند و هر کوکبی که صاحب فرد ار باشد و ترتیب عمر مولود کند مولود صفت و طبع این کوکب پذیرد و این زادت در روز باشد ابتداء فرد از افتاب باشد پس زهره پس عطارد پس قمر پس زحل پس مشتری پس مریخ پس نوبه بافتاب رسد بهمان ترتیب و چون مولود شب باشد ابتداء فرد از قمر گیرد پس زحل پس مشتری پس بهمان ترتیب بعد دسالها فرد ار و بطریقه منجمان آنست که چون مولودی متولد گردد سنین معینه را از وقت ولادت او سیاره کواکب قسمت نمایند بروزی معین که مذکور میشود و حکم احوال سالهای عمر مولود را از ان کواکب نمایند و گفته اند که هر کوکب که در وقت ولادت مسعود قوی حال باشد مولود در

نوزده او قوی طبیعت و خاور فضل باشد و هر کوکب که ضعیف حال و منحوس باشد مولود در نوبت او ضعیف طبیعت و عاجز باشد و ترتیب سالهای چنانست که اگر مولود نهاری باشد ابتداء اقتاب نمایند باین ترتیب آفتاب زهره عطارد قمر زحل مشتری مریخ که مجموع هفتاد سال باشد و سالهای هر کوکبی هفت بخش نمایند و قسم اول هان کوکب را بود پی شریک و دوم کوکبی که نظیر او ست سیم انکه کوکبی زیر او ست باین ترتیب و چون نوبت بعر رسد باز نوبت بزحل آید و در مولود نهاری استدا بعر بود هان قسم و ترتیب که نوشته شد و بعد از هفتاد سال بر شمس دهند و دو سال مذبب دهند تا هفتاد و پنج سال و بعضی ارباب احکام چنین دو رهفتاد و پنج رسد از سر بگیرند و گویند موالید ازین مدت نادر باشد که در گذرد و بعضی محققان انیشان دور از سر گیرند و احکامیان گویند که چون سنین فرد از اتاب حسنه تمام شود و منتقل نه بهر یکی از عناصر عظیم در اکثر حالات واقع شود در هر قدر هر کوکبی که تدبیر او رسیده و بقدر مزاج او سایر کواکب و گفته اند که اگر موضع صدر بر مرکز سالها فرد ار به درو باشد طالع مولود ما طالع ابتداء علمی باشد پس اگر صاحب فرد ار مقبل باشد بران باعث علو شان آن مولود و صاحب آن عمل مشهود و سالهای عالم نزد عالم منجمان زود قطع کواکب است باول حمل تا باز خود بآن اداء مقاد بر ان اختلاف کرده از حکمای باستان جمعی ازایام که بانیشان متصلند گویند که کواکب مسعده در وقات خود بهرات انیشان ابتدای حرکت از اول حمل کرده و از انوقت بعد از چهار هزار هزار هزار هزار سیصد و بیست هزار هزار هزار سال باز بآخر حوت مجتمع خواهند شد و این را سالهای عالم گویند و بعضی دیگر از حکما مخالفت انیشان کرده اند گفته اند که سالهای عالم چهار هزار هزار هزار و سیصد بیست هزار هزار سال است و اصحاب ارد و ار او رد گفته اند خلاف آن گفته اند و حکماء فارس و بعضی از حکمای هند گویند سنین عالم سیصد و شصت هزار سال تمام است و هر سال ۳۶۵ روز و پانزده دقیقه و سی و دو ثانیه و بیست چهار ثالثه و این قول اشهر و اعرف است و انیشان اثبات اوجات و حضیض بهرات با کواکب نمی نمایند و چون سنین اهل هند را بر هزار قسمت نمایند خارج سنین عالم باشد بقول ایشان و چون آن بر دوازده هزار قسمت شود سنین اهل فارس حاصل آید و ابو معشر در کتاب الاسرار الهندی نقل کرده که دور اعظم ۴۳۲۰۰۰ سال است و اوسط ۲۶۰۰۰ سال و اصغر ۴۳۲۰ سال و در زیج جدید مسطور است که از مبدء عالم تا مبدء تاریخ ملکی صد هشتاد و دو هزار سال و صد هشتاد سال شمس تمام گذشته و مصنف رحمه الله در زیج احمالی ذکر کرده که اهل احکام نجوم گفته اند که از مبدء ایام عالم تا اول آن سال که دوال برده بر طوفان و یکصد و هشتاد و هزار سال شمس گذشته و از اول طوفان سال اول تاریخ ملکی که گذشته است چهار هزار و صد و هشتاد و سال شمسی و در بن تاریخ که بسند نقل برده چون بست و سنه ۵۷۲ ملکی مابین هزار که گذشته از مبدء او منقی ۵۲ یوم ۱۳۱ سال

شمسی و ارباب احکام تحکم اتفاق کرده که قرانی که دال بوده بر طوفان قران علویین است و خلاف در اینکه
در کدام بیت بوده که بسیار گفته که در برج سرطان بوده بر دوست هفتاد و شش سال شمسی پیش از طوفان و چون
اختلاف را از سال شمسی ازاول قران گذشته و انتها قران طالع قران برج سه رسیده طوفان واقع شده بقول
بعضی برج سرطان رسیده و نوبت شمس را بوده طوفان واقع شده و صاحب کفایه گفته که این قران پیش از
طوفان بوده بدو لست هفتاد و سال بقول هندو و دو لست هفتاد و شش سال بقول فارس و این قران در اول
حمل بوده است و طالع سال قران یا وقت قران سرطان بوده و مشتری بر کسل طالع زحل و احد ش عدالمیل نجری در
کتاب جامع شاهراه کرده که اشهر حوادث واقعه آن طوفانی است که در زمانی جسم واقع شده و ابتدا این
در وقتی بوده که کواکب سبعه سیاره اجتماع کرده بودند با ساطان در آخر حوت و آن روز بحشه بود از ایام
دنیا گوشته بر مذهب اهل فارس نصف و گفته که از طوفان تا اول یزدجرد پادشاه فارس نهصد و آن روز بحشه
۳۷۳۵ سال فارسی بوده و ده ماه و بیست روز و بیست ساعت و میانه تاریخ طوفان تا اول سنه هجره
۳۷۲۵ سال از سالهای فارسی و پانزده و چهارده ماه و هجده روز و میان قبل از طوفان که در آن بران جاده
وده سابق است حدوث طوفان بوده لست هفتاد و نه سال بین طوفان و قران علویین دال بر علم اسلام بعد از او
در کتاب سر الاسرار آورده که قران علویین قرانی که دال بعد بر ملت اسلام چهار ده و دو لست سال پیش از هجره واقع بود
و در سنه آمد و طالع قران سران بعد الحرام در حوت قران عقرب نامی و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بعد از
انقضاء مدت پنجاه و دو سال عشره و سنه ثلث و ثمانین از قران مذکور بحوت فرموده و نه سال و یازده روز و نیم
دو ساعت در مدینه مبعوث بود و بعد از ان تحقیق سر قرانس فرمیده و در بعضی کتب معتبر بنظر که روز طوفان را الوده
عمر ده اند ما بین طوفان و اول هجره را سه هزار و هفتصد و بیست و سه سال شمسی دانسته اند و سه ماه و
داشت روز و کسری و بعضی از اهل کتب بر انند که از ابتدا آدم تا وقت طوفان هزار و ششصد و چهار سال
چهار پنج سال شمسی بوده و بعضی دو هزار و دو لست و چهل و دو سال و بعضی دو هزار و دو لست و لست
گفته اند و از کتاب سر الاسرار ای معشر ظاهر میشود که ما بین طوفان و سال اول هجره ۳۷۵ سال
بوده ما بین قران دال بر طوفان و طوفان ۲۷۹ سال که مجموع ۳۰۲۹ سال باشد و هم او گوید که اهل فارس
بر انند که در ابتدا خلق هر مدت کوکب در اول حمل بوده اند و در آخر تقاطع و مبدا اعتدال دقیقه آخر حوت
جمع شوند و میدانند سیصد و شصت هزار سال شده از اول او نیش تا اول طوفان نصف ان مدت
گذشته بوده و پرسیده، نامند که اگر سبب اوجات دهور بر اساب موافق تحقیق مشاجرین که هر راسادی حرکت قرانات

یافته اند صحیح باشد این گفت که در مبدا، معنی انه کواکب با وقات و هور بدایت در اول حمل بوده اند ما در وقت
طوفان در آخر حوت بوده اند و در آخر دنیا در آخر حوت میرسد خواهد شد صوری مرار و هم آنها موافق تحقیق ارباب ارصاد
کما سبق و هر یک در برجی در حدود مبدا گانه اند و سیر ایشان بکت دایما مکام را دوری و یکدیگر است که در شش دوره چهار حوت
اتمام یابد و باز از سر گیرند هر دوری سیصد و شصت سال از وقت قران علویین که دلیل طوفان بود بقول فارس
کواقع شده اند ۲۷۹ سال سابق بر طوفان است چنانچه گذشت هر سیصد و شصت سال شمسی را که بنمیز اسیصد و
شصت درجه فلکیه برج است و آفتاب در سالی از قطع مینماید یکدور و تمام دوالی هر دوری کوکبی در برجی باشد و در
کواکب ابتدا از دخل کنند و در برج ابتدا از سرطان زیرا که سرطان برج قران مذکور است با طالع قران باضافت
احوال که گذشت و میزان مقابل بوده پس دوالی در اول سفلی بوده با سرطان و دوالی دور دوم مشتری مارج ابتدا
از میزان و آن دور را چهار نوبت نامند و هر نوبت را فصلی خوانند و هر بعضی مدت فاصل زمانه و هکذا باشد تا تمام
کر فصل اول دوالی هر یک شناخته و احدت سال باشد و سه ربع سالی و هر یک از فصول ثالث و رابع بوده و سالی
در ربع سالی و پرسیده، نامند که بنا، این دور فصلی بر اصلیت از فصول مذهب هند و آن اصل منوعی که در بعضی کتب
معتبره بنظر رسیده انست که در دور موضوع واقع در کفت قطب شمالی و قطب جنوبی کرا بل ساب از عرض
یعنی کوینده منوعی که در جمل حقه مبین است سابق برین بان است ده شش شهر شش باشد و شش شهر روز و روز
آن یکسال باشد یعنی فلکدوره اضافت بحرکه خاصه خود پس از سیزار سال این دور بیع سیصد و شصت سال معظم
مقرره باشد و اهل هند اشعار دارند که شمالی آن که موضع حادی و سکاست و جنوبی آن حای و توان و چون عمارت
عالم سفلی در جانب شمال است این دور را سه سال فرسکان گویند و از ابتدا فصول اربعه موافق سالهای مشهور فصلت
کرده اند و این قسمت را یکدیگر منوعی که در زمان ما بودن بعد نسبت داده اند فصل اول را بهار گویند و آن نوروز است
دوم تابستان و آن دهشاد و برخ روز است و سیم نوروز و چهارم نوروز سه روز ربع لیکن چون نقاوه فصول
سر الخیر باعتدال شمس در برج مذکور و آخر عشره و بعضی از متاخرین ایام و فصول اربعه مذکوره را هر یک بود سال گرفته اند
و مبدا، سال در این دور اول فصل اضافیت بدایت وسط مقدم بر اوج و دو فصل اول از هر دو شریک دوالی هر کدام
و دو فصل دوم شمس و دو فصل سیم عطارد و دو فصل چهارم زحل و اهل احکام هر سال یکبرج را امهار اند و یک کوکب
را نوبه دهند بر توالی ابتدا از قران طوفانی و هر روز را سر یکبرج انتهاء اند و یک کوکب را نوبت دهند و در
سال طوفان انتهاء سرطان رسیده بود و نوبت شمس و انتهاء دور اسلام گویند کنز الوجه و نوبت بزهره رسیده
بود هجره و دوازده ام بوده و ۳۹۹ سال و سه ماه و بعضی ماه روز دکری میانه تاریخ اخری و قران

طوفانی دانس ده دور است وازده و دوازدهم وچهل و سال تقریبا گذشته وابتدا دور دوازدهم هم گوئیا
زهره را رسد وابتدا رسالی ازسال چهلم از جزنا لیسیله ونوبت از زهره و مشتری و درین تاریخ که غل یزدجردی است
مطابق با تقریبا سال قران رسیده باعوام سه ونوبت تمام شده وگذشته از طوفان نخجوانی و در سال که چهارده دور
تمام بوده باشد گذشته و در سال هزار وی و یک یزدجردی ابتدا و دور پانزدهم وابتدا برج سنبله ونوبت زحل و
ابتدا فصل اول ازان دور و شریک والی برج و از قرار باقچه سابق برین ازانی مشتر نقل شده گذارطوفان با نجوده
۳۷۵ سال بعد و ما بین طوفان و ازان دال ران ۲۷۹ سال که مجموع باشد ۴۰۲۹ سال قمری وقت تحریر اردو
دوازدهم شصت و نه سال گذشته بوده و چهار هزار وی و نه سال شمسی و یازده ماه و شش روز و نه نقطه ساعت
گرسخره و سه ثانیه یزدجردی است بران افزود هم سنه ۵۰۶۸ سال وان سهور ایام و ساعات باشد گذشته
چهارده دور تمام و از فصل اول دور پانزدهم بیست و هشت سال گذشته و نوبت تدبیر برحمل برج سنبله است
و شریک والی برج است و ارباب احکام برساعته و هر دقیقه و بر ثانیه از ایام عالم را ابتدا از روز اول از ایام
عالم به تدبیر یکی از بروج منوط دانسته اند و چنانکه در فصول سابقه اشاره شد ایام نزد اتباع ان سه قسم است
اول یوم طبیعی و ان از طلوع نصف جرم شمس است تا باز طلوع آن در روز دیگر و قسم دیگر روز شمس غیر معدل و انیا
قدر سیر شمس است در یک درجه بحرکت وسط و او مشتر نمای برج خود را بران گذاشته و او واسطه کواکب را از اول بین
بوی از ایام عالم بان استخراج کرده و سیم یوم شمس معدل و آن قدر سیر شمس است یک درجه را بتعدیل و انکه میان
گرینده در اول ایام عالم که شمس در اول حمل بوده حمل مدبر بوده در درجه اول اگر شمس در ابتدا بوده و مدبران روز نوزدهم حمل
رب اوج مدبر آن شمر بوده اند و ثور مدبر در درجه ثانیه حمل و روز ثانی بوده و جوزه مدبر در درجه ثالث روز سیم و از تعاقب تدبیر
بر درجه و هر روز ثانی بر حمل بوده تا نوبت تدبیر بر درجه دوازدهم حمل و روز دوازدهم بحوت رسیده پس باز تدبیر بر درجه
۱۳ در روز سیزدهم بحمل رسیده و از تقرار تا آخر رجاب حمل گردرجه سی ام حمل او روز سی ام از ایام عالم را
مدبر سنبله بوده پس عمران تدبیر بر درجه اول ثور در روز سی و یکم کرده گذارد اول و دوم است و از تقرار تا آخر سال
امانه بر وفاقی مذهب است که هر درجه شصت دقیقه است پس در درجه اول حمل گردر تدبیر حمل بوده هیچ دقیقه
اول از احمل مدبر بوده و هیچ دقیقه دیگر را تا دوازدهم چنین تا هیچ دقیقه آخر از درجه اول حمل مدبر حوت است و چون
شمس بدرجه ثانیه حمل رسیده که تدبیر آن با ثور است هیچ دقیقه اول درجه دوم حمل را مدبر ثور بوده و از تقرار تا آخر
کرهیچ دقیقه آخر درجه حمل با حمل بوده و هیچ دقیقه اول درجه سیم حمل که مدبر آن عطارد است بعهده تدبیر جوزا بوده
و از تقرار تا آخر کرهیچ دقیقه آخر درجه سیم بعهده تدبیر ثور بوده و از تقرار تا آخر درجات حمل کرهیچ دقیقه آخر

از درجات آخر حمل بعهده مدبر اسد باشد و درجات سایر بروج و حکم تدبیر ثوانی و سایر کسور نیز از یقرار است و گفته اند که اوائل
بیه کرده درین اجزا که بر چیزی واقع است دران از کواکب و بهره و ازان که در تدبیر صریح است که آن برج و صاحب آن
برج بطبیعت خود ظاهر علیا بر خواز طبیعت دیگر که موافق است هر بهره یک از شش گانه اشخاص و قضا و اینها را ماده بهره
آن جزو را و حال حوادث از خیر و شر بر قدر قوه آن برج مدبر و رب آن برج ♃ و بیچیش را دوری دیگر است که مجموع آن
۹۵۶۴ سال باشد چهار هزار و پانصد و نود سال نقطه و مجموع عطایای کبری کواکب و عطایا و کواکب چهارست عطایی
و کبری و وسطی و صغری اما عطایا و عطایی که منجمان از اعمال دولها فاده اینها اثبات نمایند کواکب را بر سبکونه است سیمی
۱۳۴۱ سال زهره ۱۵۱ سال عطارد ۱۳۸ سال قمر ۶۶ سال زحل ۴۵۵ سال مشتری ۴۲۹ سال مریخ ۲۸۴
سال و صغری عطایی عطارد را ۱۴۰ و مشتری را ۳۸۳ سال داشته و چون این نوزده کبرد و باز نوزده با آفتاب رسد
و دور عطایا ابتدا از سال اول صبه اعالم نمایند و تیر سرکرد گذشت هر چند سال بگیرد و هند ابتدا از آفتاب و در سال
مین نوزده بهر کوکب که رسد او دست مدبر آن زمان و طبیعت آن کوکب ظاهر است در عالم و در اشغال مدبر از کوکبی
بکوکبی دیگر احداث عظیمه در عالم واقع میشود و اگر کوکب مدبر زمان منیر باشد بر طالع مولودی یا ابتدا عملی باعث
عظیم شان آن مولود و صاحب آن عمل شود و در مبدا تاریخ ملکی ۵۸۰ سال از سالهای آفتاب گذشته بود
چه از مبدا ایام عالم با تاریخ ملکی ۱۴۱۸ سال بعد و آن جهل و دو باشد و با نقد و شش سال پس از تاریخ
ملکی ۱۴۱۸ سال تمام گذرد و دور آفتاب سراید و نوزده بر آن رسد و درین تاریخ گذشته ۵۱۲ سال از مبدا
عالم گذشته چهل و دو از دو جهل و یکم از حصه آفتاب گذشته است ۱۱۵۲ سال و نوشیح کلام در باب عطایای کواکب
آنست که اهل نجوم کواکبرا مستعد یا باشد بر موضع طالع که هذا کوشند و از احوال که هذا استدلال نمایند بر مدت عمر مولود
و بیرون سالهای عمر را که مدار آن که هذا یا شد از اعطیه گویند و در حوالید سه عطیه اثبات نمایند کبری و وسطی و صغری
و عطایای سه گانه کواکب یا عطیه عطی بنوعی است که در جدول وضع شده پس اگر کوکب که هذا در اول اوتاد یا شد
افاده عطیه کبری کند و اگر در اول ماییل الاوتاد یا شد افاده عطیه وسطی نماید و اگر در زوایل الاوتاد یا شد افاده عطیه صغری نماید

اما مبلاج و کد خدا او و لفظ تو باشد بنوعی کرد در بعضی کتب مذکور است اگرچه ظاهر میشود که کد خدا او لفظ فارسی باشد
و ارزاو بل عمر مولود و اشتند و کویند طالع قبل از مولد بان و کد خدا اعتبار روح است و بعضی عکس این گفته اند و بعضی طالع را اعتبار
میدهی و اشتند که صدا را عمر او صورده و اجلات بیج اند شمس قمر جزا اجتماع با مستقبل مقدم سهم السعاد در جمیع
طالع و در یقین موضع طالع و تقدیم هر یک اصالت و مستقل در بن باب نقل مطلبی بس و آن چنانست که اول نظر شمس تا سند
اگر در طالع یا عاشر یا هادی عشر بن مبلاج است و اگر در بن مواضع نباشد نظر بقمر تا سند اگر در یکی از بن چهار خانه باشد مانند
یا رابع یا خامس مبلاج باشد و الا کد در هیچ یک از بن مواضع نباشد نظر بجزو اجتماع تا سند اگر مولد اجتماعی بود و بس اگر در
عدا هلی الوتد بود مبلاج باشد و الا نظر بسهم السعاد تا سند اگر در وتد ما بلی الوتد باشد مبلاج باشد و الا نباشد و اگر مولد استقبالی
باشد سهم السعاد را بجزو استقبال مقدم دارند و اگر هیچ یک بر صفات مذکوره نباشد در بنصورت مبلاج در درجه طالع بود
و این که مذکور شد در مولود نهاری بود و در مولود لیلی قمر را بجای شمس گیرند و شمس را بجای قمر و باقی بهمان ترتیب و اختیارات
دیگر است که در کتب مبسوط احکام مسطور است و گفته اند که چون کد خدا در وتد عاشر باشد غلبه آن کم میشود و مستولی
بر جزوی از فلک البروج کوکبی بود متصل باشد بانجزو و نسبت با نباط و از دو انجزو حظی بود و در نظر اتصال بر جیب
کاهیت و در تناظر اتصال بان جزو شرط است و بعضی در تناظر شرط اتصال بجزو را شرط دانسته اند و بعضی در تناظر نیز
اکتفا بر جست کرده اند در خطوط کواکب چنانچه پیدا بن بتفصیل پادشاهان شاهنامه متبع اند مانند شرف
حد وجه و کوکب را بسبت یکی از بن سه چیز مرام کویند و صاحب بیت قوی است پس صاحب طرف پس
صاحب مثلثه اولی پس صاحب حد و پس صاحب وجه و در تقدم زمانی خلاف است که عدا بن گفته اند که صاحب طرف
خواهد شد ان شاء الله و نیز چون صاحب حظی در ان خط باشد مرتبه او را مضاعف کیرند و این مراتب را شهادت
کویند و آن کوکب را در جزو مفروض شهادت بیشتر بود مستولی ان بود و انکه شهادت او نیز یک اوقات مستولی
باشد و بعضی از اهل احکام مزین را در مستولی بر دو جزو اعتبار نکنند و کوکبی دیگر را در اخص باشد در ان جزو اعتبار کنند
هر چند شهادت او کمتر از شهادت مزین بود و پوشیده نخواهد بود کرار و دوار بکیفیت از اسرار دو موز است و انچه از کتب
معتبره مستنبط میشود آنست که قدما رام چون اهل یونان و رومان و فارس استعمال او دوار میکرده اند و بعضی از الواح دوایر
در بن باب با قوالشان مختلفه بیات متناقض است ارانجمله انکه کویند کواکب حکمی در اول ایام عالم در اول دقیقه حمل بوده اند
و اوتاد و اجرام و حال انکه قدما ارباب صناعت ادخالت را عزیز میدانستند و متاخرین که پا بخرد یک اوتاد و بروج و بروج
هرات بروده اند و حرکات انها را صادی دانسته اند پس با بشر که انها اوقات و بروج هرات در یک موضع باشند
از فلک وازم دور نشوند و چنین است چنانچه از صادی مرقومات این رساله بتفصیل معلوم میشود و همچنین

در ادوار ایام عالم اختلافات عظیمه کرده اند که هیچ یک را اعتماد دران نیست بلکه در بن مجموعه مراعات نقل کسی قرار است معتقد
ارباب احکام انست که در مبدا ایام عالم تسییرات و اتفاقات و دوارات حکمی در اول دقیقه حمل بوده اند و در روز اعظم
که هر هزار سال شمسی یکبار در حمل تسییر روز و یکبرج انتهای آن در جزو اول جزو قسمت عظمی و آن برج را انتهای الوف و الوف
را بروج نسبت کنند و کویند الوف حملی و ثوری و جوزائی و از بقراران برج برج جزو الف اول باشد و آن درجه درجه جزو
الف اول صاحب برج را مدبر الف و صاحب حد درجه درجه را قاسم الوف و اکران برج برج الف جزو اول باشد و آن درجه درجه
جزو الف اول صاحب برج را شریک و بر الوف خوانند و صاحب حد را اکر مبدل شده باشند شریک قاسم الوف باشند و
در ادوار کبری درجه قسمت را درجه قسمت کبری خوانند و ان برج را منتهای بابین و مابین را برج نسبت نمایند چنانچه در
اوقات گفته شد پس برج برج مابین اول باشد و ان درجه درجه مابین اول صاحب برج را مدبر بر ابین و صاحب حد را قاسم
بابین کویند و اکر آن برج برج جزو مابین اول باشد و آن درجه را درجه نسبت وسطی و آن برج را برج مهامشرات
و عشرات را برج نسبت کنند بهان قسم پس اکر برج برج عشره اول باشد و درجه درجه عشره اول و صاحب برج را مدبر عشرات
خوانند و صاحب حد درجه درجه را قاسم عشرات و اکر برج و درجه برج و درجه عشره غیر اول باشد انها را شریک مدبر و شریک
قاسم عشرات خوانند در ادوار اوصغری بهان قسم درجه قسمت صغری و تنها احاد و احاد را باسم برج خوانند و اکر برج
واحد اول و درجه واحد اول باشد صاحب برج و صاحب حد را مدبر و قاسم احاد خوانند و اکر جزو برج و جزو درجه واحد
اول باشد صاحب برج و صاحب حد را شریک مدبر و شریک قاسم احاد خوانند و با حد ولی رسم تاسع و حصص عشرات و
احاد سنین و در حساب دقایق انتهاء ادوار را بهانی تمام و هم چنین در باب دوارات چنانکه از دستات نیز
در جدول واضح است و هو هذا

و اتفاق اهل احکام هر وقت که ارباب چهارگانه او دوار یعنی تیرات عظمی و کبری و وسطی و صغری حلول کرد و بعد از دیگر
هر اینه انقلاب باول نقطه حمل رسد حمل اول همه تشتیه نقطه اول حمل بوده چنانچه مذکور شد و چون فلک ثوابت از اقدام مدل کرد
و یک سال بمر آخر رسد و دیگری اعاده شود و اعاده سال شمسی تمام انقلاب بنقطه حمل نباشد و چون انقلاب بنقطه حمل نباشد
سر طالع استخراج نمایند او بین در اقصی مشرق بموضع لنکور که چنانچه گذشت بعقیده هند و آن مبدا عمارت در طول و طول
دیگر از جزایر خالدات که مبدا عمارت از مغرب صد و شانزده درجه باشد بعقیده احکام تمه مشرق از معمور و دوازده
طالع قبة الارض که قبل ازین گذشت و طول آن نود و درجه است برای احکام تمه مغرب در روی زمین سیزده طالع
عدی خاص کرا احکام آن مراد است و نزد اهل هند او اوراوف دوازده کارهای عظیم است و نزد اهل فارس فرد
ارات که ملوک را ازان احکام نویسند و برعایا حکایتی از اشغال قسمت عظمی و منها باوقات ماقبل ازان
بعد ازان بعدق نزدیک حادثه عظیم در عالم حادث شود و صاحب دولتی رفیع قدر ظاهر گردد و چنان بعضی در ملک
دولت بهرسد که قرب بهزار سال و اطراف پس جمله اصف اقلیم سابع واقع باشد چنانچه در تحلیل قسمت ششم بعضی
و بدیه کوس دولت محمدی و طلعه علم عزای احمدی صلی الله علیه و آله و اصحابه و ارکان ایوان دول فرس و روم اذا حرکه بد
لقد از بهار صد اصف اقلیم چیده ملکه بنام نامزد رواق این طارم زبرجدی رسیده بود روز بروز اشتهار و استهار آن افزون
میشود و سلسله عظیمه ملوک فرس که مدتها فاقد فرمان بوده و سایر ملوک متوضع و منقطع شده دولت و صولت و خلق
و صورت و سیرت صاحب دولت را تدبیر اوقات و هر یک آنها بر وجه انتهاء در جمله قسمت و شکل طالع دیگر
شواهد و دلایل استنباط نمایند و از اشغال قسمت و منتهاء و ماس بطهور دولت پادشاه بزرگ و اولی عظیم که در آن هنگام بر مسند
صد سال مستقر باشد و در بلاد و اصقاع تحت حکم خود آورده از اشغال قسمت وسطی و منتهاء اشراب استدلال بر مدید
آن دلایل و قضایا حتی از نزاعی با حدوث ماجرایی که عامه مردمان از ادراک شعر نمودند سال که پیش انتهاء یا بعد و سهل قسم
گردد بستدلال احوال او و از اشغال قسمت صغری نیز استدلال بر حوادث واقعه در بلاد خاص که در یک یک
سالی استداد نماید و بتبدیل دوری و فصلی فصل را نیز از دوار فصول و بلی تبدیل دوام و حدوث امری عظیم در شد چون دور
از قسمت اعظم است تبدیل احوال دور عظیم ترین از تبدیل احوال فصل و اهل احکام را در باب ادوار و اکوار بسیار است
اگر شرح دور از تصدیق عقل و انش نماید صاحب کتاب بحر الحکمه که از اساطین مشایخ مقبول شهاب الدین سهروردی است
ذکر مفصل از حکمای اوایل و علماء قدیم در مقدار چرخی که او ضاع و اجناس اصلی بود نمایند اضافت کرده و از حکمای ماضی گفته
که دور قدیم چهل و شش هزار سال است و مدبر عالم در هفت هزار سال گردش است از کواکب سیاره و دور اول بدبیر حمل
و دور دوم بثور منسوب و همین ترتیب تا آخر و در هر دور نیز در مدت هزار سال یکی از کواکب سیاره بتدبیر شریک است چنانچه

دور دوره زحل که هفت هزار سال بست هزار اول مخصوص جست و در هزار ثانی شریک زحل مشتری است و از هفت از ما هزار
کر سابع شریک قمر است و در دور ثمانیه که نوبت مشتری بود در الف اول که شریک زحل بعد و از هفت از ما آخر و سایر ادوار نیز
همین ترتیب پس هزار سابع دور سابع مخصوص قمر باشد و در این باب بسط کلام کرده ذکر بعد که در هر حلق از این
دور عالم بقسمی باشد و خلق جدا کانه و نوعی مخصوص از انواع حیوانات مخلوق سوند و در هزار ششم از دور اول آدم
نوادی مخلوق شد و کیفیت خلق را نیز بیان کرده که از طین و آب متولد شد و در این وقت عطارد شریک زحل بود
در نه پیر و قریب بهفتاد سال از شرکت عطارد گذشته بود هم چنین در هر دوری آدمی متولد تا از آنجا بهم رسیده و
ارسطو اسمان و اهر دور را عقل و نقل لبیا گفته که در اول هر دوری از دور رسن کاملا یافته بعد از ادوار دور مشغل شرکای
متوالد بعد متوالد مخلوق شده و رسول بعد تکافه خلق و فنون معارف و علوم و اقبال بر خادمه عبادة را عارف بعد و از انها
متوالد بعد متوالد از آدم دور رجل که متولد بوده و بکیفیت طول مدت میانه ما و ایشان و کثره وقوع حوادث که از آن
اکثر خلق قالی میشده اند تواریخ ایشان نمانده رسیده و در آخر هر دوری جمعی اندک از اول ایشان باقی می مانده اند
چون نمایم که چیزی نمی دانسته اند و مدار اساسی آن آدمها معلوم بست مگر آدمی که در دور شش بهم رسیده بود و اهل زمانه
او را بسید البشر میگفته اند و از زمان او تا کنون بست هزار سال بقدر ما هزار البته بن که در زمان عمل و دولت نیز اعظم
و گفته که آدمی که در اول دور قمر بوده والد بشر است متوالد بهم رسیده و او اکیب بعد در هزار بیرین علوم روحانیه
و از جمله کتب و کتابهای معروفت باسفار آدم ست و ما در آن از او در ارتقاده ایم و گفته که از تمام دور سوافق
آنچه در بعضی کتب است و همگی همچنین گفته اند رسیده و بست سال مانده تقریبا هر کاه تمام شود قیامت کبری قایم
خواهد شد و فنا و بوریا بین عالم راه خواهد یافت چنانچه از آیات ره کرده پیغمبر صلی الله علیه و آله که لقوت انا و الساعة کهاتین
و قرن عدد الله بسبابه و الوسطی اشعار بهمین دارد و در آن کتاب گفته که هر کاه مدت بهر بگوشی رسد انرا عالمی و دنیای دیگر
گردید و بعد از اتمام ادوار رسیده باز دور دیگر از اول خواهد رسید و در همان کتاب مرقوم دیگر دور رجل را در شش هزار سال
دیگر کرده که هزار هزار سال است و حدات یکدیگر را نمایند چه هر کدام موافق هر کرات فلک قرابت است و آن هر دوی را صد سال
که دوری سی و شش هزار سال بین طراز و صد ادوار بین مدت عود مسمی بمعالم بعضی اول و بعضی دور رجل را سیصد و بست
هزار سال دانسته اند چنانچه مذکور شد که حصه هر دور بیست هزار سال باشد و بعضی دور رجل را هفت هزار سال دانسته اند
که هر هزار سال نزد مقتدر و قهار گوکبی باشد و چنین دور قرانها یا فوعالم هلاک شده از سر گیرد و بعضی گمان کرده اند که
دور سخوطت لبطیه بروج بواسطه بروج بزیکونه راست که حمل را دوازده هزار سال باشد و مور را یازده هزار سال
و از سر گیرد لبسطت جوت هزار سال باشد که مجموع هفتاد و هشت هزار سال باشد که بعد از آن دنیا فنا شود

و از سر گیرد و گفته که حال سلطنة سنبله است این اقوال در بحر الجواهر مذکور است و شیخ محی الدین عربی را نیز نوبت در
کتاب عقله نزد باین قول آخر جواب گفته که دوازده ملک متعلق بست بعد و از دوازده بروج و بست و هفت منازل حکومت بست ملک متعلق بمحل
دوازده هزار ساله است و از ملک متعلق معد یا زده هزار و از سر گیرد چنانچه مذکور شد و قبل این در قول تاریخ حیاتیان در فصل سابقه
حقیقة مفصلا حال خلق و ترتیب عوالم مذکور شد و از آنچه از اسناد افتاده و از نظر عبر رفته که بر شش صد سالی رسیده است و هر سال بر شصت
شصت روز و هر روز و هر روزی از آن چهار هزار رسیده و بست هزار ساعت و این روز را کلب خوانند و گویند که چون این
کلب گرده رنجاست بگذرد و طبق آن زبان از همگی جاسایه ما نقدشت که حیوانات بیاسایند و ترتیب و ترک انعام کنند
وقت دیگر بر افتد و باز چون شب بر همین نگذرد و ابتدا بصبح روز دیگر شود و طبقه بیدار گردد و بقول برهمون که بزرگترین
حکما و هندست از عمر طبقه که عبارت از آدم آب بست سال و پنجاه و چهار روز نگذشته که بست و شش نسل وی در دو آب
او زده گردیدن داشت هزار سال باشد و حکما و هندزادین باب اقوال و آنها بسیار است و مفسران در تفسیر کریمه سال آیا
بعوثت و نفخ بعضی گفته اند یعنی الهم واقع ص اسه ذی المعارج بروج الملکه و الروح الیه نایوم کان مقداره خمسین الف سنة اشعار
کرده اند از بنجاست آنچه در تفسیر مجمع البیان شیخ عالی قدر طبری روح الله روحه مسطور است که اول بودن ملکه در دنیا ما
دنیای پرورد کار رسیدن و قضای آلهی بنقا الخلق جاری گردیدن تا آخر خروج ایشان بسماوات که عبارت از حد باشد
پنجاه هزار ساله است یعنی مدار دنیا پنجاه هزار بست و شش بنت که چند گذشته چند مانده و در احادیث اهل بیت عصمه صلوات
الله علیهم اجمعین نیز بعضی اخبار و آثار دلالت دارد بر طول عمر عالم از انجمله در کتاب خصال شیخ عالی قدر این بابویه قمر اعلی الله رتبته
روایت کرده بحذف اسناد از مجمع بن یحیی که گفت شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که میگفت یکی از خلق خدا در ارض
از اول وقت که خلق کرد هفت هالیان را سمدار و از آدم خلق کرده ایشان نزاد یم رنجین و سکنی ساخته ذان و احد
بعد واحد یا عالم آن پس حوالی آدم پدر این شبه رافق کرد و در رسد او را از و در یکجا خلق نکرده جنه را از ارواح موتی
را نگاه که خلق کرده حق جل و عز صابین که شما چند ربه که هر کاه روز قیامت سود حق معاد ایشان اهل جنه را ما از ارواح ایشان
بهشت فرسته و اعیان اهل نار را ما از ارواح ایشان بدوزخ خدا را تعالی شانه بین بحر کرعبادت او نمایند و ربا داود خلق
گوا به کرد و خلق که عبادت او کنند او توحید او کنند و تعظیم او نمایند بلی بکند اگر خلق خواهد خلق بدون فجره بدون ثمانیه که
عبادت او نمایند و توحید او کنند و تعظیم او نمایند و خلق خواهد کرد بجز ایشان که ایشان نزاید و در و اعالی که سایر ایشان
افکنند اما بست که خدای تعالی میفرماید که یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات و قرموا جل جلاله اضیفت ما الخلق الاول بی هم
ما لبس جدید در کتاب توحید این بابویه قمر الله بحذف اسناد مرفوعست از حارثین یزید که پرسید از ابی جعفر علیه
السلام از قول الله تعالی اضیفت ما الخلق الاول بی هم ما لبس جدید گفت با جابر تاویل این آیه آنست که هر کاه فنان خواهد کرد این

این خلق را و این عالم را و اهل جنت بگذ و اهل نار بنار ساکن خواهند شد خدای تو کجا به خواهد کرد عالمی غیر این عالم و کجا به
خواهد کرد خلقی بدون خود و ذات که عبادت او کنند و توحید او نمایند و عشق کند ارضی غیر این ارض که آب و نار در
و آسمانی غیر این آسمان که سایه کرد بر ایشان افکنده باشد که تو بشر که حق تعالی عین یک عالم آفریده اما پندار بی که حق تعالی
آدمی غیر از شما خلق نکرده بلی کجا به یکخلق که خلق کرده هزار هزار عالم و هزار هزار آدم که تو در آخر این حوالم و اولین
آدمیان و شیخ عین الدین عربی نقل کرده که مراد در شاهدات عالم سال که با بعضی اولیاء الله واقع شده وقتی که طرف
خانه کعبه میرفتم همی دیدم که طرف خانه می کردند اژدهای از این عالم و یکی این بیت خواند که اهل طمع کاطمع سنینا
بهذا البیت طیرا الجنین و بیت دیگر نیز خواند که از خاطرم رفت چون بیت شنیدم بخاطرم خطور کرد که این ابدان عالم شاهند
در این اثنا یکی نگاه بجانب من کرد و گفت من از جمله اجداد تو ام گفتم چند سالست که از دنیا تو گذشته گفت زیاده از
از چهل هزار سال من از روی گفت گفتم که از ابتدا خلق ابوالبشر منذ هفت هزار سال تمام نشده گفت تو از کدام آدم
میگوئی این آدم که در اول این دور هفت هزار سال خلق شده شیخ گوید مراد در نیفت از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
بخاطر آمد که فرموده خدای مقدم هزار آدم چون ابوالبشر خلق کرده و شیخ گوید نه توانند بود که بعد از انقضای ادوار
کواکب سبعه سیل یکی منقطع شود و دیگری بوجود آید و از و نیز مانند اول پیدا شود و مع هذا انقضای بحدوث و فنا نه
و بناندار د هر اراده و محامد هر کاه بقیه این عالم تعلق گیرد اعدام نه مانند اعدام سابق است بدات او ممکن است پس
باز اعاده چنانچه ابتدا کرده ابتدا این وضع بقیام قیامت منتهی شود و در آن روز خدا همه افراد مسمی بادم و اما اولاد ایشان
حشر نماید و نسب بفاعل مختار استناد ندارد و بهر تقدیر چون قدیم بحالت حدوث صانع عالم ظاهر و بین محقق و
بیقین و حدوث عالمی خاصه عالم افلاک کواکب و ظاهر واضح و مبرهن بدلایل و براهین است امتداد ایام
روزگار و طول مدت زمانه دوار نه دنیا را از حدوث پیرون آرد و نه عالم را قدم بقدم قدم و بقا گذارد حادث
از دیرینگی نیز قدیم نشاید و ممکن را طول مدت مکان نیاید کل شئی هالک الا وجهه و سرحی و جه و ملک ذوالجلال و
الاکرام اما سبعه سیاره سه زعم اهل عیان هفت کوکب گشته متحرک بحرکه معکوسه یعنی برخلاف توالی بروج
و انها را توان بجزم گفت و از فحاوی اقوال ایشان مفهوم میشود که این کواکب در تحت فلک قمر در کره نار شد
و ایشان حلقه و نواب کواکب سبعه سیاره اند و بطلمیوس در مجسطه باینمعنی اشاره کرده و همچنین دیگران از ارباب
احکام تصریح نموده اند و علامه شیرازی در بعضی مصنفات خود سلک کنده را که از جمله این هفت ستاره مواضع
راست در تحت فلک شمس بایشان فلک شمس و قمر توهم نموده و آسمانی این کواکب و تقوم ایشان در اول فروردین
و نماء سنه شمسیه نزد خودی و مقدار حرکه ایشان در سال و ماه و شبانروز نوعی است که در این جدول بر سم شده

و در تقویم تمام اسامی این کواکب را با تفاوتی که ایشان در اول هر ماهی

از ماههای جلالی بر سر صفحه بیاوری در هر موضع که خالی باشد و توان نوشت بنگارند و در بعضی تقاویم وقت
مقارنه قمر را با این کواکب استخراج کرده بطریق حالات قمر در میان نظرات نویسند چنانچه رسم است که مجاسده کنند
را مجاهره می نویسند و مجاسده این کواکب را با قمر از جمله محذورات شمارند و علامت مجاسده قمر با ایشان
سع سع کند سط سع مبسط م سع عیم ش سع سرمسوس ب سع کلاب به سع دو دو ابه ی سع لعاب و تصحیح تفاوت
اسامی این کواکب و حقیقت و وجه اعتبار و حرکات ایشان چنانچه بشمی میل خواهد از کتب مبسوطه که این ذره احقر
طاهر نگاشته و توان گفت که کیدار کوچی باشد یکیست و مشهور کجد باشد و عزم تراشیدن مجه و عین مهمله و بعد عرب
بعض عده شده بدات و عطارد بکسر عین مهمله و دو طا منقوط شده مکاوره و هنگ است و مشتقه در عرب
چه نطق و محاظه و عطارد بقبلی باشد یعنی فاضل و لیاقتی دو دو اره بعض صاحب طبیعه و صاحب کمیا باشد و سرشتی
فارسی باشد یعنی سرآن چون سرمش و کلاب از معنی کلب ماخوذ باشد بجهة صورة یا خاصیتی که از ایشا باشد چه اگر این
کواکب را اصلی باشد از ماده و خاکی مشکن شده و کره اثر خواهد بود و در باب کواکب منعقده و ذوات الاذنات
در خاتمه این رساله فصلی پرداخته خواهد شد ان شاء الله تعالی العباد کواکب ارمر کعالم قبل از
ارشرح در مطلب مهدوی آید که مهندسان کامل کفایت و دانشوران وافر فراست سامری فکر و نظر سلیم
و دستباری طبیع قویم ساحت ساحت افلاک و انچه مقدار اند و مقیاس این همه قطر ارض است و جرم ان پس
چون در نظر است که مجملی از میانی نگاشته خلک بیان کرد و اما حقیقه ما قدار ض و قدر اسنیخ را موقوف بنده کان

شاهراه حقایق میکرد و اند و بعد ازان پرده از رخ محدثات بعضی از سنی اجتناب کرده بیان طلبی طبع رصد بندان در جات کمال رست اما کشته
اند باز مینا بیند بر سیده خواهد بود که نسبت نظر دایره را بمحیط مسبع یک از قدم فرسایان دوایر کمال فرض نشناخته اند و ارشمیدس
در بن باب جمله کرده بیان نموده که نسبت قطر بمحیط چون نسبت هفت است به بیست و دو یعنی محیط سه برابر و سبع
قطر است و این تقریبی است چه ارشمیدس گمان صنایعی در دایره وضع کرده و همان عدد اضلاع دیگران و بین قاعده این
نسبت را یافته بهمان قاعده بس قاعده نسبت محیط بمثله اشتمال است بر احد و زیاده از ده جزو بهفتاد و جزو و کمتر از ده جزو بهفتاد و یک
جزو کرد و سبع گرفته و خام الهمذه سبن طایفت الدین کاشی چون دیده که این تفاوت نظر بمحیط و قطر ارض قریب سی فرسخ
میشود و نظر بقطر محدث فلک ثوابت صد هزار فرسخ میشود این تفاوت کلیت گمان اصطلاحی رسم نکرده که عدد اضلاع
ان است و بین نسبت مشخص کرده که نسبت قطر بمحیط نسبت واحد است به ح ثمانیه و ارشمیدس
بیان کرده که مساحه سطح دایره مقابل سطحی است مستقیم الاضلاع قایم الزوایا که یک ضلع آن مساوی نصف قطر باشد
و یک ضلع ان مساوی نصف محیط پس چون نصف قطر را در نصف محیط ضرب نمایند حاصل ضرب سطح دایره باشد
و بعبارة اخری مساحه سطح دایره برابر سطحی مثلثی است قایم الزاویه که یک ضلع زاویه قائمه برابر محیط باشد و یکی برابر نصف
قطر و هر چنین ذکر کرده که چون نظر کرده را در محیط عظیمه آن ضرب نمایند مساحه سطح آن کره حاصل آید و بعبارة اخری مساحه
سطح کره برابر است با سطح دایره عظیمه مفروضه بران کره است و عادت ارباب صناعه جاری شده که محیط
هر کره را بسیصد و شصت قسم مساوی قسمت نمایند و هر قسمی را درجه گویند چنانچه سابقا مذکور شد پس نسبت مذکوره هرگاه
محیط سیصد و شصت جزو باشد قطر صد و چهارده جزو و سبع جزو از یازده جزو تقریبا باشد و آن کسر را بجهة
اسقاط عمل جرت و غیرها اسقاط کرده اند و صد و بیست جزو گرفته اند نهایت در مساحه بایه که قطر را مانند آن کسور منظور دارند
و چون زمین بکسب حسن کردی است و قفار پس و بلندیها و بلند بها را در ذکر و جسیمه بیرون نمی برد و مرکز آن مرکز عالم
جسمانیت و در وسط کل است و سطح ظاهر آن موازی سطح فلک الروح است دوار عظام فلکیه گمان بران مرتسم
میشود و اجزاء آن دوایر معلوم خواهد بعد و فتی آن باقی دوایر عظیمه فلکیه مشابه خواهد بعد و متقدمین ارباب صناعه یک
درجه از صد راست و دو درجه و سبع درجه معلوم کرده اند هر درجه سی و سه هزار ذراع و هر ذراعی سی و دو اصبع
متعادل و مقدار هر اصبعی بقدر شش حبوب عرضی هر حبوبی بقدر عرض شش موی باریک متقارب هر فرسخی نه هزار ذراع
باشد و اصبع و شبر و سه چون
بیست و دو و سبع را در سیصد و شصت که محیط عظیمه است ضرب نمایند حاصل هفت هزار باشد و شصت
مذکور در فرق قطر ارض باشد ۷۰۶۰ ذراع خواهد از یازده جزو که تقریبا نصف فرسخی بعد پس نصف قطر ارض

۷۰۶۰ ذراع و سه رابع و ثمانین در عدد ماضی نمایند پس دو برابر هفتاد که در حوالی موصل است استخراج حفظ اصف النهار کرده اند
و بالات صحیحه ارتفاع قطب را شمس سب فته و بره و فرقه شیعه بعضی بر علت حط نصف النهار بجانب جنوب رفته اند از نقطه که کمترین
مضبع ارتفاع قطب کم شده و جمعی تحت شمال همان حط تعدیل کرده اند ارتفاع قطب یک درجه افزون شمرده و هر یک دو مسافه
مذکور را مواضع افتراق خود ده اند برابر هم بعد و بود آن اعجد فرسخ و هشت سبع فرسخ و این رصد محقق است چه مامون فرموده
که این حساب مسافه مابین مکه و کوفه را بیفزایند و بجای امر کرده که راه را سپموده اند بقاده فیلی برآورده که بجهة اعوجاج طریق
برده بهمانه تا امکان چنین اختلاف مستفاد مین اعلم و الصواب اقوالست مشتهر محققین بنابرانکه گمان در میان محدثین
عظیم ارضیه باشد ۶۰۰۰ فرسخ و همان نسبت قطر دو هزار و یکصد و شصت و سه فرسخ و هفت فرد از
یازده جزو فرسخی برای الیث ان سه مبلت و هر میل چهار هزار ذراع و هر ذراعی شش اصبع و هر اصبعی شش جو هر جوی
شش مو پس فرسخی باشد دوازده هزار ذراع و همان مقدار اصبع کرد فرق مذکور شد چه تفاوتی که در میان است
در اصابع معاد میشود و مصنف جمل الله تعالی انه در مکرمات خاتمه اجداد و احرام را بقول متقدمین گمان نجمی
که مذکور شد و ارباب صناعه را در اجداد و احرام اختلافات و علامه شیرازی در بن باب در مصنفات خود ایراد
طرق و براهین نموده و بر خویش صحت و صواب و خطای انرا باز نفته و بر انکه گردایج کشته اثبات کرده که فلک
زهره فوق فلک شمس است و مصنف رحمه الله نیز در تذکره حقیقة اجداد و احرام فلکیه را بحسب تقریب بنحوی بیان نموده
از متاخرین عالم الهمذه سبن طایفت الدین جمشید کاشی در رساله سلم السماء و ارباب عوض شمس کرده و در بیان اجداد
و احرام طریقی که تحقیق اوست کوشیده حاکی نصف قطر ارض را مقیاس مقادیر اجداد و کره ارض را مقیاس مقادیر
اجرام داشته اند و چنین گوا کب سبعه بنوعی که ذکر رشد هر یک را املاک متعلقه است که مرکز بعضی مرکز عالم است و مرکز
بعضی خارج از مرکز عالم دارا نهاد فرو تر مجره را مادون تر است و راستان حوامل و حوامل دارا بان مملات و مراکز تدا و یر
اثبات ان کاه در اجداد اجدادست دارند کران اوج باشد کاه را اقرب ایجاد کرده خصوص باشد و کاه چنانچه
کواکب بزرگاه در دوایر تدا و یر بزرگ و کاه در حضوصیات تدا و یر کاه در همالس کواکب کاه بر مرکز عالم سرد مکنند
و کاه دور تر بنابرین ارباب صناعه اجداد را قرب و شمس بر کواکب استخراج کرده اند و هم چنان اقرب ایجاد
النهار و اقطار بنزین هر یک از کواکب و احرام اشیا را و تقدمین المکرین حوامل و عالم را نسبت بهر یک
و در اکثر رسجات طریق استخراج اجداد بنزین را از مرکز عالم در هر دو حالت که خواهند مشخص ساخته اند و بعضی اجداد
سایر کواکب را نیز بیان کرده چنانچه مصنف رحمه الله اکرا ما در زیج الغانی متعرض گشته و در تقادیم نامه اجداد
بنزین را از مرکز عالم با جزاء هر روزی باز نمایند اجداد شمس را در حدود حوالی آرند اجداد جدول میل آفتاب از معدل

و ابعاد قرار ابعاد زمین و عرض قریه حدودی عمده از یکی رقم دقیقه این در جات در شمس ما اجرا است که نصف قطر خارج
مرکز را شصت جزو کنند و در قرار اجزای که نصف قطر اول را شصت فرض کردند و چون تمام بایستند ارتفاع بسند ارتفاع تا مانده شده مجال
از طریقه استدلال ابعاد و اجرام که مصنف در تذکره بیان کرده و در این رساله بانجام و اختلافی که میان ایشان اهل حساب با فتراند
بیان نشان داده ایم و عهده و را برادا صعب است که چون در نظر ارباب روزگار بسیار و دوار و مساحت ابعاد افلاک و اجرام
کردست اندیشه ساحت ان مشکل میرسد تا پای حس چه رسد و گمان دارند که طریق مستقیم است در نمایش نوع
و طلب دو دیگر انکه ارسیان ابعاد و اجرام سرا عظم افلاک و کواکب که شاه عطارد خاتم و فاطر انست ظاهر شکرد و وساط
شک و ریب را بدست یقین ارساند طلب دوری نزدیک و منه الاعانه و الیه المصیر چون معلوم کرد که نصف قطر ارض متناسب
مقادیر است و ابعاد را بان تقدیری نمایند و کره ارض من قطر مقاس اجرام کواکب را بان نسبت عیان بینند
پس اول بمساحت ارض عرض کرده میشود موافق تحقیق ارسطاس چنبر نصف قطر ارض را که است ۲۴۱۲ فرسخ
و سرایع در نصف محیط عظیم ارضیه که است ۲۰۰۰۰ فرسخ ضرب تمام حاصل شود ۵۰۹۰۰۰۰۰ فرسخ و این سطح
ضرب و ایر عطارد ضیه است و ارجا اشال این سبع که باشد ۲۵۳۴۵۰۰۰ فرسخ مساحت سطح بسیط کره و چون
نصف قطر را در سطح ضرب نمایند حاصل حجم ارض بفرسخ حاصل بود و آن است
فرسخ خمسین یعنی حجم ارض مقابل انقدر فرسخ است بعبارت انقدر مکعب که هر ضلع آن مکعب یک فرسخ یکسر فرسخ اما حساب
ابعاد و اجرام بطریقه سلطان المحققین طاعب ثراه کوم که بطلیموس مقرر ارصد کرده و در وقت کره اول از ارتفاعات
برده و ارتفاع مرسر آرا و نه جزو و نصف سدس بعبارت پنج دقیقه یافته و تمام ارتفاع سری بوده نه جزو و بجای جزو و بجای
پنج دقیقه و ارتفاع حقیقی آن کواکب در مانوقت چهل و درجه و حسن جزو بعبارت دوازده دقیقه و ایام ارتفاع
حقیقی ط مج چهل و نه جزو و چهل و شش دقیقه و تفاوت بین الارتفاعین از یک جزو و هفت دقیقه بوده و ان
اختلاف منظر قرات و در هندسه مقرر است که در مثلث مستقیم الاضلاع چون مقدار وتر زاویه و یک ضلع
مشخص باشد مقدار زاویه یافته و فضلین ما یقین نیز معلوم میشود پس در این شکل دایره ب ط دایره ارتفاع ا
و دایره ب ک کره ارض بر مرکز ا و ا ل کره جرم قمر بر مرکز د و ب ط سطح دایره افق
و ا ط سطح دایره نصف النهار و خط ب ا ط قطر ارتفاع حقیقی قمر
و قوس ب ه ارتفاع مرکز قمر و قوس ه ز تفاوت بین الارتفاعین که معلوم است و قوس ب ز تمام
ارتفاع مرکز و قوس ب ط تمام ارتفاع حقیقی پس در مثلث ا ب ز بعد از زاویه ب ا ز معلوم است
و آن زاویه اختلاف منظر است که موضع قمر از مکان است و مقدار زاویه ب ا ز نیز از که

که تمام ارتفاع حقیقی است آن نیز معلوم و از ان اجزا که گرفته اند چون مقدار زاویه ب ا ط و قیقه است و جیب آن ب ط تا نیه
و مقدار زاویه ا ب ط یعنی زاویه مرکز تمام ارتفاع دقیقه است که مجموع زاویه ب ا ز و ب ا ط و این عبارت است از زاویه ب ط و تمام
بین تا نصف دور این زاویه نه جزو است و جیب آن ب ط جزو است و جیب تمام ب ا ز بجموعت جیب زاویه ب ا ز جیب زاویه
و پس بفاصله ابو تمامت ضرب بنیام جیب ب ا ز در اعد که این واحد است و بقسمت یابد کسر ا ب که جزو است جیب زاویه د
یعنی ب ا ط تخت پیکنیم بر دانی ایه کنطر و قیقه و ان مقدار ضلع ب ا است یعنی بعد مرکز قمر از مرکز عالم و جیب الکه نصف قطر
مایل شصت و چه باشد و بران اجزا نصف قطر تذویر چه و چه واقع میشود ه ب و بانین الکه کرین یعنی مرکز حال و مرکز عالم ب ط
ده جزو و نوزده و قیقه و بطلیموس بعد قمر را از مرکز عالم در وقت ارتفاع رصد کرده بانقدر که جمل جزو و ربع و سدس
یعنی بست شش ج و قیقه و هر گاه یک مقدار معه و تقدیر دو است شود و بخیل هر چه تقدیر شده باشد یک تقدیر ممکن است
تقدیر دیگر چنانچه در محل خود به تفصیل بیان است و خلاصه کفتار آنست که هر گاه چهار مقدار متناسب باشند که اول
و ثانی ان متفهم بعد باشند بقیاسی و سیم آن بقیاس دیگر عدد و انچه در مقدار ثانیت بقیاس اول ضرب بنیام
در عدد و انچه در مقدار ثالث است بقیاس ثانی و حاصل را بر عدد و انچه در مقدار اول است بقیاس اول قسمت بنیاید
عدد و انچه در مقدار رابع است بقیاس ثانی بیرون می آید و مقدار بعد قمر از مرکز عالم در وقت مقدار است بتقدیری
که نصف قطر ارض واحد مایل شصت جزو باشد و آن است م که و قیقه و نصف قطر مایل بهان تقدیر شصت
جزو است و بعد قمر از مرکز عالم بتقدیری که نصف قطر ارض واحد باشد ط مه و قیقه کجا ب بطلیموس پس کویم
نسبت بعد قمر با جزای که نصف قطر مایل شصت جزو باشد آن است م ا که نسبت به نصف قطر مایل که بهان
اجزا شصت است چنین نسبت بعد قمر است با جزای که نصف قطر مایل ارض واحد باشد و ان است ط مه
به نصف قطر مایل بانین اجزا پس عدد اجزا بعد قمر را بقیاس اول که نصف قطر ارض است بخیر ط مه به نصف
قطر مایل بانین اجزا پس عدد اجزا بعد قمر را بقیاس اول که نصف قطر ارض است بخیر ط مه در شصت اجزا نصف
قطر مایل بقیاس ثانی ضرب بنیام شصت میشود و این دو وسطین معلوم است و حاصل است بر عدد و مقدار اول یعنی
بعد قمر با جزای که نصف قطر مایل شصت باشد پس می م که قسمت بنیام خارج قسمت ط جزو باشد و این مقدار
نصف قطر مایل است با جزای که نصف قطر ارض واحد باشد و هم چنین بهان نسبت چنبر ط مه مکور را در ده به
که نصف قطر تذویر است با جزای که نصف قطر مایل شصت باشد ضرب بنیام حاصل شود ف ج و دوری بعد بین المرکزین
بهان اجزا ضرب کردم شد و ه نه و هر یک از نهار ابرم ا به قسمت نودم و آن است بعد قمر از مرکز عالم با جزای
که نصف قطر مایل شصت باشد بیرون آمد نصف قطر تذویر با جزای که نصف قطر ارض واحد باشد ه ط ج مانیه

کرا زاویه سه دقیقه گرفته اند و بین المرکزین ایشان آنچه مساوی جزو از اسطح دقیقه گرفته و چون نصف قطر ارض واحد باشد نصف قوسی
بر فلک حوالی نصف قطر اول باجزا ارضیه از دوم حاصل شد بعد قمر در حالتی که در وتر دائره تدویر در مرکز تدویر در مرکز تدویر در اوج باشد
سه دقیقه و چون نصف قطر تدویر و نصف نامین المرکزین را که هر دو است که کره و وترا که کح دقیقه گرفته اندازه نصف
جرم کم تا بقی ماند بعد قمر در حالتی که در بعد اقرب باشد و حضیض تدویر در مرکز تدویر و حضیض اوج مرکز تدویر و نظیر قطر قمر
در بعد اعادی یک دقیقه و ثلث دقیقه و ثلث ثانیه یافته باجزای که عرضه داره کرده ایم مرکز قمر و مرکز کره دایره ظل ارض سدسه و ثلث
جزو باشد و هم چنین بطلیموس در اکثر احوال که رصد کرده قطر شمس را با قطر قمر در دور مساوی یافته و بعد اجاد و بعضی مجتهدین
محققین اسماء کرده اند که چون در کسوفات نامه مکسر واقع میشود و پس ثابت میکرد که مراد بطلیموس این باشد که قطر شمس را در بعد
اوسط در اکثر احوال مساوی قطر قمر یافته و بعد اجاد بدانکه ان قدر زیادتی را که باعث اندک کمتی است بجنب بعد اعتبار نکرده اند
و نصف قطر دایره ظل را که حقیقتا آن در سمت حضیض کفته شده در برابر دسه حسن نصف قطر قمر گرفته تقریب در نصف
قطر دایره ظل تام م ماسه و ثلث و نصف قطر قمر تا م م ثانیه پس اگر قطر ظل تام م ماسه بود دو برابر دسه حسن
حقیقی او بود و او بقدر تفاوتی است و او بقدر بچهار ثانیه کمتر است و ان قدری ثبت که معتد باشد و در حالتی که قمر
در اضیع دور بعد اعد باشد بعد بین مرکز ارض و مرکز ظل و بین مرکز ارض و مرکز قمر اساوی یافته برین شکل نصف قطر
قرخط

قوح است و بعد بین مرکز ارض و مرکز قمر قمر که معلوم است ح ط و ان صد و دو سدس است یعنی بست و دقیقه باجزای که نصف
قطر ارض واحد باشد و رسم ط ح زاویه ط که بر مرکز قمر است قائمه است و مقدار ان نود جزو است و زاویه ح
ط ک که بر مرکز جرم ارض است و ان بعد اربعه نصف قطر قمر است که تا م م باشد باجزای که عرضه داره کرده ایم سدسه شصت
جزو باشد و چون در اصول مبرهن است که هر سه زاویه مثلث برابر دو قائمه است پس زاویه ط ح ک که بر طرف قطر
قمر است نیز معلوم باشد و ان تمام زاویه ط ح ک است پس مقدار ان باشد بسط مد ثانیه و است نصف قطر
قمر که ضلع ط ح باشد م بعد مرکز قمر از ارض یعنی ضلع ط ح چون است جنب زاویه ط ح ک که است ان تا لوکه ما نیه شصت

که جنب زاویه ط ح ک است و ان تقویس است جنب زاویه ح ط ک که بر طرف نامیه است شصت جزو و کمتر است و ان بچهار دقیقه و
سه ثانیه باست و چون بعد مرکز قمر از ارض معلوم است و ان سه و نیم است که نصف قطر ارض واحد باشد چنانکه گذشت سدسه
و دقیقه پس نصف قطر قمر نیز معلوم شد بهمین اجزا بچه مناسب یعنی مع ط ح ک ضلع ط ح جنب زاویه و جنب زاویه
ط ح ک است که جنب زاویه ح باشد و ربع که جنب زاویه ط باشد اما که خط ح ک شصت جزو باشد معلوم است و ثالث
نیز معلوم است باجزا نا که نصف قطر ارض واحد باشد ثمانی را که بعد قمر است از ارض است یعنی خط ط ح و ثالث که جنب
زاویه ح است و است آن تا لوکر مخط ضرب نیم چون رابع شصت است تقریبا حاصل شود ثمانی و ثلث و ثلث و ثلث

مرکز ارض و مرکز شمس است یعنی وتر بعد بین مرکزین میرزن یعنی خط و این خود نسبه واحد است نا نوشط نفس هرگاه
بعد شمس باشد از ارض یعنی خط واحد باشد بعد سایر مرکز کا بین بین خط یط باشد نا یط نابه واحد بین مرکز قرص مرکز ارض
یعنی ک ح سهمین تقدیر نا ط نا نابه باشد و بعد بین مرکز قرص ارض نا اجزای که نصف قطر ارض واحد باشد است در بعد
اجد سد ے دقیقه پس باین تقدیر بعد شمس بیشتر از مرکز ارض در حالتی که در بعد اوسط باشد ۱۲۱ برابر نصف
قطر ارض مرئوس ک ب خود نسبت خط ط ط خود هست خط که نا ط نا است میان که بینی الا مرکزین شمس
و قطر واحد باشد به جفد ک د که واحد است میان نسبت ک ط است که آن است سد نا اجزا نا که نصف قطر ارض
واحد باشد مجهول پس سد ے نا در واحد ضرب کردیم بار نا اجزا بیرون آمد ک ط له دقیقه نسبت
کردیم ارقام هندسه شد ۱۲۰۹ صحیح ربع و سدس سد ے نگهدار نا در واحد ضرب کردیم همان شد قسمت کردیم بر ۱۲۰۹ بیرون
آمد ۱۰ دقیقه نسبت کسر را که مهمل بگذاشتیم شد ۱۲۱ و او بتقدیر نسبت نصف قطر ارض یعنی ۶۰ که واحد است
به نصف قطر ظل یعنی و ف محو نسبت بعد راس محروط است از مرکز عالم یعنی ا سد مسور آن از مرکز ظل یعنی ف
سد پس هرگاه بعد راس محروط نا از مرکز ارض یعنی سد د را واحد گیریم بعد شش ارض مرکز ظل از مرکز ارض بنسبت سد ف
که مساوی ط د است باشد سد ے نابه پس او بتقدیر بعد راس محروط ظل از مرکز ظل باشد و ظیت وسه برابر نصف
وتر شکل نصف قطر ارض بنسبت مرئوس ح ک د دقیقه و نسبت ے د که ست نا ے نابه به سد د
که ست واحد نجهول نسبت سد ے است مجهول نا را در نا ثالث زدیم همان واحد شد براول قسمت کردیم بیرون آمد
س ح نا اجزای که نصف قطر ارض واحد باشد ر ک ط دقیقه و آن بعد راس محروط است از مرکز ظل از ان
نقصان کردیم د ف را که بود سدی نا نی نا نه ح که سط دقیقه و این در صورتیست که شمس در بعد اوسط و قمر در بعد ابعد
باشد و لا محاله در سایر اجوار مختلف خواهد شد اما جوی تفتیش این در علم مناظر هر بن گشته که هر دو جرم که
در بعد دو سه سدی باشند و در بعد مختلف نسبه قطر انکه اقرب است بقطر انکه ابعد است نحو نسب بعد اقربیت سبعد ابعد
و چون بنوعی که ازین پیش مذکور شد جرم شمس هرگاه در بعد اوسط باشد و جرم قمر در بعد ابعد نسب دو سه سدی اند
پس نسبه نصف قطر قمر که است ر ط نابه نصف قطر شمس نحو نسبه بعد قمر است از ارض که ا ے است سدس
از ارض که ک ط است نا اجزای که نصف قطر ارض واحد باشد پس بار بعد ساسه او را که نصف قطر قمر است
در رابع که بعد شمس است ضرب کردیم شد نحو نه له قسمت کردیم بر بعد قمر از ارض بیرون آمد هلا نابه و نصف
از را در نه کروح و سم گرفته اند بجهته انکه بعد شش از ارض ک ط له است پس یک دقیقه از حاذ انداخته تا جبران نماید
پس چنین قطر قمر را واحد گیرند قطر ارض باشد ر جزو و دو خمس تقریبا به نسبت قطر قمر که ده نابه ست بقطر ارض

که دو جزو است چنین نسبت احد است مجهول دوسطی را که دو دیگ باشد دراهم ضرب دوشد ے بر که نابه قطر قمر قسمت
کردیم بیرون آمد ح که نابه تقریبا این قطر ارض است دسه برابر و ربع و سدس است و آن یعنی سه و ربع و سدس
ارسه و دو خمس شش تقریبا است بیک دقیقه و ارسیقرار نام قطر شمس ح ح دقیقه باشد باجزای که فرد واحد باشد نحو نسبه
قطر قمر بقطر شمس که بازده است چنین نسبت واحد است بمجهول بازده را برابر قطر قمر قسمت کردیم بیرون آمد ح ح و احد سدس و ده
سکل آخر مقدار دوازدهم اصول مرصن کرده که نسبه قطر بقطر چنین است که کره است بکره مساویه با نکره برابر اجزای نسبه
که بکره چون است مکعب قطرات بمکعب قطر پس چون نصف قطر شمس را باجزای که قطر ارض واحد است و آن است
ه ل نابه در نفس خود ضرب نمایم حاصل سه له نا ر ل ه مربع را در ده له ضرب کردیم شد مکعب نصف قطر شمس مسوکعب
ل صد و هشت و شش برابر مربع و شش و مکعب واحد که نصف قطر ارض است میان واحد است پس حجم شمس باشد ۱۲۶۶
مقابل مربع و شم حجم ارض و ۱۲۶۶ برابر حجم قمر هرگاه قطر قمر واحد باشد مکعب او نیز واحد خواهد بود و نصف قطر
شمس باجزای که نصف قطر قمر واحد است پنج و دقیقه است مکعب آن است ا جزء م ط سه نابه ضرب پنج ح ه که
گرد نابه بود و چون پنج ح را در بن ضرب نمایند ا ل م ط سه نابه شود و چون این سیم را بکرتی کردیم مرقوم
شد یازده ۱۱ ۴۴ دو دقیقه شش حجم قمر است و حذف دو دقیقه بجهته مساوی حساب کرده اند و حجم ارض سی و نه برابر
و ربع حجم قمر است چه مکعب قطر قمر واحد است و میان اجزا قطر ارض حرکو دقیقه مرجوش ما لو نابه است ضرب کردیم و ران
شد ط سط ربع که نابه و آن سی و نه پنج و خمس و عشر است که مصنف در تذکره ربع گرفته مساهله ه و ازین پیش معلوم شد
که بعد شمس از مرکز عالم هرگاه در بعد اوسط باشد ۱۲۱ برابر نصف قطر ارض است و ما بین مرکز بن شمس یعنی مرکز عالم
و مرکز خارج شمس را بطلیموس فراپای که نصف قطر خارج شمص جزو یا شد و جزو و نصف باقته ے له و این ربع و سدس
بعد اوسط است قسمت نمایم برون آمد پنجاه و ربع و سدس چه نسبه بعد از سط با بعد المرکزین مجموعیست بیت و چهار دو
واحد پس بعد اوسط را در واحد ردیم همان سر بیست و چهار قسمت نمودیم برون آمد پنجاه و ربع و سدس و این مقدار
ما بین المرکزین است ما اجزای که نصف قطر ارض واحد باشد پس چنین مبلغ را برا اجزاء بعد اوسط ادام حاصل شد
بعد ابعد مرکز شش از مرکز عالم ۱۲۶۵ مثل و ربع و سدس نصف جرم ارض و چون از بعد اوسط بهمین مقدار را نقصان
کنیم باقی ماند بعد اقرب مرکز شش از مرکز عالم ۱۱۴۵ مثل ربع و سدس کم و چون نصف قطر شمس را که است ه له آن را ین
نقصان کنیم باقی ماند ۱۱۵۶ و این بعد بسطح معقر شش است که مکذب زهره باشد و منصف این کرات
۲۳۰۹ جزو قطر معقر سش است و چون نصف قطر شش را بر بعد ابعد افزایم ۱۲۶۶ برابر نصف قطر ارض و این
نصف قطر محدب شش است و منصف آن ۲۵۳۲ جزو قطر محدب فلک شش است میز معقر فلک ربع و چون منصف

قطر معقر را از نصف قطر محدب نقصان کنند باقی ماند ۱۱۲ جزو و این شمس فلک شمس است **اما ابعاد عطارد** قبل از وضع در مقصود نمود می آید که ریاضت ضاعد و ارتفاع منصف روح الله رود عبد ابعد هر کوکبی را بعد اقرب کوکب فوق او کرفته اند و ارتفاع را اجاد را منظور داشته اند و درین مسایه غلطیم است چه نصف قطر کواکب را حساب نکرده اند و هم چنین حمل حمد هر قمر را و اکثر منجم عطارد می ماند میانه اقرب ابعاد و معقر فلک او و در اکثر حساب کرده اند نیز قرار این و بعضی از دقایق را حذف نموده اند و عوض ایشان چون اعظار سنه از عظم این اجرام عالیه و کمال قدرت مبدع و خالق آنها بعد این مسافات منفرد اند و الا بر فطن لست ظاهر است کرا نچه حذف کرده اند هر کاه از روی وقت حساب شود تفاوت کلی ننماید و دیکر انکه تردد کواکب در فلکیات محتاج تفصیل مستند لهذا احدب هر فلک را معقر فوق آن داشته اند و بود کرچه ابعد بسیار باشد نهایت این جزئیست کرا زان کمتر ممکن نیست بعد از ذکر اعتبارات معقری آنکه بطلیموس در مجطی ما بین مرکز ممثل و مرکز حامل زهره را حساب یک جزو و ربع یا فته و نصف قطر تدویر او را چهل و سه جزو و سدس اجزائی که نصف قطر حامل شصت جزو باشد پس بعد ابعد شمس باین اجزا باشد سه و چهارده جزو واقع و سدس دقیقه باشد کرحاصل است از زیاد ما بین المرکزین و نصف قطر تدویر بر نصف قطر حامل و چون انها را از نصف قطر حامل کرشصت است نقصان یازده جزو و شش و ربع یا نده و کسر بعد اقرب زهره است کرانها همه اجزای است که نصف قطر حامل شصت جزو باشد از نیقوار بعد اقرب در زهره عشر و نصف عشر بعد ابعد او باشد تقریبا و همه تقریب جرانجهت است کرا زعشر و نصف عشر یکبار و دقیقه و چهل و چهار ثانیه کمر است و اینها بطلیموس بعد بین المرکزین حامل مر بعطارد را سه جزو یا فته ملک بعد بین مرکز مدیر و مرکز ممثل المسیر و بین معدل المسیر و مرکز حامل هر یک سه جزو است باجزای که نصف قطر حامل شصت باشد و نصف قطر تدویر عطارد و همین اجزا است وجود و نصف است پس چهار نصف قطر تدویر و ما بین المرکزین را بعد را کرهست نه جزو کرمجموع سی و یک جزو باشد و هم بر نصف قطر حامل کرشصت چفزایند بعد ابعد عطارد حاصل شود همان اجزا نود و یک جزو و نصف و بعد اقرب او را سی و سه جزو چهار و دقیقه یافته اند باستقراء بعد اقرب او مقابل بعد ابعد است پس بعد اقرب او باشد حمس و سدس بعد ابعد تقریبا حاصله حمس آن است کرمر و سدس آن ۵۵ و مجموع بود یازده و چون جمیع ما بین المرکز کرنه است و نصف قطر تدویر کرده باشد ارشصت کرنصف قطر حامل است نقصان نماید بعد اقرب عطارد و بعد ابعد حمس و سدس است بر ابعد یعنی نسبت یازده بسی و پنج بعد ابعد عطارد و بین اقرب بعد اقرب عطارد و بعد ابعد حمس عبارت بر ابعد یعنی نسبت سر بر دیست پس بسه بعد اقرب عطارد و بعد ابعد زهره نسبت یازده باشد بر دیست یعنی نسبت یک تقریبا بهجده و پوشیده کواه بعد تقریبا نه کرد ین حساب شده و بعد ابعد قمر را کرقبل ازین مذکور شد از

فلک او با بیست و شش و نصف و بهکاه بعد ابعد زهره با دویست و چهل و نه جزو فرض نمایم بعد اقرب عطارد و یازده جزو باشد ازان اجزا بیست و نه بعد اقرب

ابعد اقرب شمس بغیر بعد ابعد زهره نزدیک این باقی اند چه ابعد بعد قریست و چهار و سدس است و اقرب بیست و یک ۲۱ کرهجده برابر است پس حاصل ضرب هجده در شصت و چهار و سدس ۱۱۵۵ بود و بدیخچه مطلوب ارباب فطنت شده کرفلک زهره و عطارد ما بین فلک شمس و قمر است چه ابعد فضل معدل متواند بود و در فصل مقدم اشارت باین چنین شده و چون مذکور شد کرابعد اقرب زهره عشره و نصف عشر ابعد است پس هر کاه عشر و نصف عشر ابعد اقرب زهره بعین ابعد ابعد شمس کرآن هزار و صد و شصت برابر نصف قطر ارض است بکیرند بعد اقرب زهره و بعد ابعد عطارد حاصل بود و آن است صد و هفتاد و چهار سهل نصف قطر ارض و این تقریبی است و طریق تحقیق است کرابعد اقرب زهره ما کرابعد اقرب شمس است باجزای کرنصف قطر ارض واحد باشد یعنی ۱۱۶۰ در بعد اقرب زهره باجزای کرنصف قطر حامل شصت است یعنی پانزده و شش ربع ضرب کنیم حاصل شود ۱۰۷۲۰ این سطح را بر بعد ابعد زهره باجزای کرنصف قطر حامل شصت است قسمت باید خارج قسمت باشد ۱۷۳ و دو ثلث سدس نزدیک بر تحقیق و چون بیان شد کرابعد اس محدوط طل ارض از مرکز طل دویست و نزدیک بر دو نصف و ثلث نصف قطر ارض است و ارتفاع مرکز طل از مرکز عالم مساوی ابعد اجاد قرار است شصت و چهار جزو و سدس پس باشد بعد اس محدوط طل ارض مرکز عالم مجموع این یعنی دویست و شصت و شش جزو و این کمتر است از بعد ابعد زهره و بیشتر از بعد اقرب و کمتر از بعد اوسط مرتفع بعد اوسط او نصف مجموع حدین ابعد و اقرب است ۲۶۷ جزو و بدیخچه دانسته اند کرطل ارض در افلاک زهره میانه بعد اقرب و بعد اوسط او مستقدم میشود و چون بعد اقرب زهره را از بعد ابعد نقصان نمایند فلک کرکه زهره بود ۶۰۷۲ جزو باجزای کرنصف قطر ارض واحد است و چون بعد اقرب زهره را کرابعد ابعاد عطارد است تضعیف نمایند قطر حمل عطارد باشد ۲۴۲۸ جزو و همان اجزا و چون ابعد ابعاد زهره را کرابعد اقرب شمس است تضعیف نمایند قطر محدب ممثل زهره باشد و آن است ۲۳۲۰ و قطر ممثل عطارد و اقرب مثلث شمس ممثل زهره است و چون بعد اقرب عطارد را از بعد ابعد او نقصان کنیم ۱۱۱ باقی ماند و این شمس ممثل عطارد است و مذکور شد کرابعد اقرب عطارد و قریب بحمس و سدس بعد ابعد است پس حمس را کرپنج ۵ بود و سدس آن ۲۹ باهم جمع کردیم شد ۳۴ و این بعد اقرب عطارد است باجزای کرنصف قطر ارض واحد باشد و این باشد و این موافق است با بعد ابعد قمر کرسابقا مذکور شده کرهست ۶۴ جزو و سدس جزو است باین اجزا لیکن لازم می آید کرفلک جوزهر قمر کرستوانی السطحین است و محدث حماس معقر عطارد و معقر حماس محدث مایل قمر شمس ابعد از یک جزو کمتر باشد و اختلاف اقطار قمر و عطارد نیز حساب نشده بدیخچه علامه شیرازی حساب کرده و کفته بعد ابعد زهره از بعد اقرب شمس پنجاه است ۵۰ و ۲۲۷ جزو از اجزا کرنصف قطر حامل شصت است و بدیخچه حرم کرده کرفلک زهره فوق فلک قمر است و بعد ما بین بعد اقرب آفتاب و بعد ابعد قمر ۱۱۶۰ جزو و بعد ابعد عطارد را ۲۰۷۲ جزو و فضای تهماید ۹۵۲ جزو

گفته که فلک زهره در این فضا مکتنف فلک کواکب کند را در این فرض کرده اگر وجود او صحیح باشد دلالت بر شمس خواهد
یا باید افزود و در بعضی نسخ حذف کرده که اینجا جواز ملکی غیر کواکب بعید است و ظاهر است که فلک زهره زیر فلک
و هو اشهر است انچه حاکم المهندسین صاحب الدین حمید کاشی در رساله اسماء تحقیق کرده و موافق تحقیق او که صواب
اقرب است آن سطحی معین را بمقعر فلک زهره یافته چنانچه بعد این بیان خواهد شد هم بر مطلب رویم موافق تحقیق
مصنف رحمه الله علیه اجرام زهره و عطارد قطر زهره را در بعد اوسط برابر عشر قطر شمس گرفته اند بقرب یا وقطر
عطارد را پانزده یک قطر شمس یعنی ثلث خمس ان بعبارة اخری قطر شمس را ده برابر قطر زهره و پانزده برابر قطر عطارد
یافته اند و این موافق تحقیق کرات شمس است که بطلیموس اورده و روایت کرده که اجرام کواکب را در بعد اوسط نسبت
بشمس داده چه علویه در ابعاد ایجاد مختلف و سفلیین در بعد اقرب مختلف میشوند در چند اسماء و ابعاد متقدم است و چون
نماند که مقدار انچه پوشیده شود از قطر شمس بقطر کوکب ازا حصه الکوکب کوبند و این حصه الکوکب را مازات المقدرین
معلوم می نماید چنانچه در کتب مبسوطه مذکور است و اجرام کواکب مختلف ایجاد اختلاف پن محسوس میشاید و صاحب
تحریر علامه مابوده را در بعد اقرب رصد کرده و زهره را نیز در قرب بعد اقرب که بحجة عظم جرم در انجا می نماید که
اگر از انقرار باشد که بطلیموس گفته قطر زهره در بعد اقرب دو خمس قطر شمس باشد و قطر مریخ در بعد اقرب اعظم
از قطر زهره و بهر تقدیر چون عاد یر حصیص معلوم شود ممکن معرفة اقطار انها چه نسبة بعد شمس سعد کوکب هر قسم
که باشد نصفش باد انجمله نسبة جمیعه کوکب است بقطر کوکب چنانچه در کتب هیات مبرهن است و بهر تقدیر
چون تعدیل اقرب را بعد زهره را که مذکور شد جمع نمایند سود ۱۲ ۳۲ ۴۶ جزو نصف ان کاست ۶۴ جزو بعد اوسط
اوست و چون نسبة مذکور فوق ثابت است و بعد اوسط شمس است ۱۲۱۵ جزو پس نسبة بعد اوسط زهره بعد
اوسط شمس چنین نسبت حصه زهره است بقطر اوسط پس چنین نسبت بعد اوسط شمس بعد اوسط زهره بعد
واحد و چهل و نه دقیقه است بوالیه یعنی چون بعد اوسط زهره واحد باشد بعد اوسط شمس واحد و چهل و نه
دقیقه و بعبارة اخری بعد اوسط زهره شصت و بعد اوسط شمس صد و نه است بانچه گذشت که در این ارتفاع مناسبه
نسبت واحد بصد زهر اوسط چون نسبت مجهولست بصد شمس بعد اوسط شمس را در واحد ضرب نمایند بر
اوسط زهره قسمت کردیم خارج شد یک و چهل و نه دقیقه تقریبا و این مبلغ قدر قطر زهره است از عشر قطر شمس پس چنین
ازا در ده ضرب نمایم مجموعه شود و سدس این مقدار قطر شمس است باجزائی که قطر زهره او آمد باشد و چون
نصف قطر شمس پنج برابر و نصف نصف قطر ارض است پس بسه قطر ارض بقطر شمس بسه حرب بیازده
دو و جزو از یازده جزو از ین مبلغ بسه است و سه عشر پس قطر زهره هرگاه واحد باشد قطر ارض سه خواهد بعد

و سه عشر یعنی ده جزو از ی و سه جزو از قطر ارض چه هرگاه قطر زهره واحد باشد و قطر شمس هجده و سدس و قطر شمس
پنج برابر قطر ارض باشد و نصف ان پس سه اینها را بپنج و سدس بخیل ضرب نمایم قطر شمس میشود ۱۰۹ و قطر زهره ۶ و قطر
ارض بحال نسبت ۵ ۲ تقریبا و این سه برابر و سه عشرات بقرب بکسر برابر ثلث بقرب پس هرگاه قطر زهره یا قطر
ارض ظاهر شد و سدست که قطر بقطر چون نسبة کرده است بکره منطقة یا کثر پس چنین قطر زهره بکسب شعاعی واحد
باشد و قطر ارض که سه و سه عشرات یعنی مریخ آن سه نوکه نابه است چون ازا در مریخ ضرب نمایم ۱۵ نوکه سه
نابه پس حجم ارض سی و شش برابر حجم زهره باشد و چون بعد بین ابعد و اقرب عطارد است ۱۳۸ ۲۳ جزو نصف ان
یا سد ۱۱۹ جزو ان بعد اوسط است و نسبة آن بعد اوسط شمس که ۱۲۱۵ جزو سدس عودی نسب تحقیق برده حاصل پس
قطر عطارد که پانزده یک قطر شمس است یک جزو است اورده جزو و سدس ان ازالت حسن قطر شمس است ده جزو و سدس
از ثلث حسن قطر شمس پس چنین ده و سدس را در پانزده ضرب نایم صد و پنجاه و دو جزو نیم شود و نصف در تذکره
صد و پنجاه سه گرفته هرگاه قطر عطارد واحد باشد قطر شمس یکصد پنجاه و سه و چون نسبة قطر ارض بقطر شمس نسبة دوازده
بپانزده باین نسبت از صد پنجاه و سه ثلث درست باشد یعنی بیست و شش بعد و پنجاه و سه چون نسبت دوازده بپانزده
تقریبا جمله تقریب اگر بیست و شش بعد و پنجاه و چهار نسبت دوازده بپانزده چه هرگاه صد و پنجاه و چهار را بپانزده قسم
سدسی نمایند دوازده ان بیست و شش بود یکی قطر عطارد که واحد است همان واحد است و مکعب ۱ ۲ ۱ است ۱۹۵۲
و مربع آن ۱۴۸ ۱۷ باشد و حاصل ضرب این در ۱ ۲ همان عدد و ازا بیست و دو هزار و کرفته انه پس حجم زمین بیست و دو هزار
میل حجم عطارد باشد اما مکعب قطر ارض که ۱۵۳ باشد مربع ان است ۲۳۴۰۹ و حاصل ضرب ۱۵۳ در این است
و ۱۵۸ پس حجم شمس انقدر میل حجم عطارد باشد اما ابعادها علویه بطلیموس باشد مرکزها
مثل و حاصل مریخ را شش جزو یافته و نصف قطر زمین را سی و نه جزو و نیم یا جزائی که نصف قطر حاصل مریخ شصت خواهد
پس بایزده و این دو مبلغ بعد اوسط حاصل شود و آن باشد باین اجزاء ۵۱ آمد و نصف و چون هر دو را از شصت
نقصان نمایند چهارده جزو و نصف نماید و ان اقرب ابعاد اوست اینها همان اجزا پس نسبة بعد اقرب بسعد ابعد
نسبت واحد است بقریبا که اگر بعد ابعد صد و یک جزو و نصف بعد نسبت مذکور تحقیق بود پس ابعد بعد شمس که
اقرب قرب مریخ است ۱۲۶۵ چون در هفت ضرب کرده شود حاصل آمد ۸۸۲ جزو و این بعد ابعد مریخ است
چه نسبة بعد اقرب بعد مریخ بسعد اقرب چنین است بواحد پس چون اقرب مریخ در هفت ضرب شود بر یک شود ان
مبلغ شود و قطر جرم مریخ را در بعد اوسط نصف قطر شمس یافته اند پس بعد اوسط مریخ را گرفته اند و ان نصف مجموع
بعدین اقرب و ابعد است و است ۵۰۲ ۵۵ گرد ۵۰۲ اجزاء ارضیه از تجوار بعد اوسط مریخ چهار هزار و سدس بعد اوسط

شمس است کرامت ۱۲۱۰ تقریبا جدا کرد و سط مریخ ۵۰۰۱ بودی کتحقیق بودی و چون قطر شمس بیع صل و نصف قطر این
بکسر آن است سایرده دقیقه و سی ثانیه چون این بیع زاده چهار و سدس ضرب نمایند یک جزو نه دقیقه شود و سی ثانیه چه لسبته
بعد او سط شمس بجمله او سط مریخ چون لسبته واحد است بچهار و سدس پس حصه مریخ از قطر حس ایضا چون لسبته واحد است بچهار و سدس
حصه مریخ از قطر حس ایضا چون لسبته واحد است بچهار و سدس پس حصه مریخ را که ثبت نزده دقیقه و نصف است چون در چهار
و سدس ضرب نمایند حاصل نه ثانیه و چون قطر مریخ را که واحد است مکعب تمام باشد الف لو نا نامه قطر مریخ آن را
سطح نما نیاست و چون از او این بیع تسع الف لو نا نامه شود و از او واحد و سر و یک دقیقه گرفته اند مکعب واحد که حجم ارض
واحد است و چون مکعب لسبته حجم مریخ بحجم ارض لسبته مکعب قطر ارض است بمکعب قطر مریخ پس حجم مریخ را
یک بر یا حجم ارض و نصف آن گرفته اند تقریبا و چون بعد اقرب مریخ را که معلوم است از بعد ابعد نقصان نمایند باقی ماند
۷۵۶۰ جزو حس فلک مریخ با جزو از صد و قطر مثل شمس ۲۵۲۰ جزو است پس حس فلک مریخ است برابر
منطقه فلک شمس با شد نا گاه درست چون قطر تدویر مریخ با جزوی که حامل شصت جزو است سی و نه جزو و نیم است
که بحجم قطر حصه نه جزو با شد و این مبلغ ارسه ربع بعد ابعد او کم باین اجزا قوله است پس شش است و چون بعد ابعد او
با جزو از بیه ۸۱۲۰ جزو و بود قطر تدویر مریخ یعنی شش حامل مریخ ۶۶۱۵ جزو با شد چون ازاد ارشش مثل نقصان
کسیم باقی ماند ۹۴۵ جزو عانه غلط ستم مریخ با قطر شمس با شد ۳۴۶۵ جزو و این همه ارشش تدویر مریخ ساری کمتر است
و این شکل تصور اگر کنتم آسان سعد و چون همشه مریخ در اشراق در رده تدویری با شد پس در حاله اشراق سیار او د
اقرب از قطر نه در بعد کمتر نمی با شد بلکه منجم مریخ نیز همانا فاصله با شد چنانکه در این سفل در اشراق بین الحرین آن است
۷۵۶۰ جزو با شد در حاله استبداد شمس در

حصص تدویری با شد و حاصل این بعد از

غلط فلک شمس و ستم مریخ که علامه آن است

۳۴۶۵ جزو بیشتر نمی با شد عینی

خط ساده در شکل متن پس ظاهر

شده را که در فصول سابقه بیان

شد که مریخ در مقاربه دو درست

از آفتاب ما در مقاطه پس

اگر منظر او سیار و قطع کنیم

و بعد از اینکه گفتا بد بود صورت شاه عالم از مصنوعات آلهی در این بین و همی نماید و در حقیقت آنچه در وصول سابقه معنوی و دلیل
صنع حکمات افلاک بیان شد که صانع حکیم و قادر کریم که مصنوعات و مخلوقات او از لزمات لهو و عبث بری الذمه بر گاه در
جوف کره شمس که مشتمل است بر کرات افلاک شمس و ذره و عطارد و زهره و قمر و من فیهما بعد کرا نجذبات کره خاک و قلیلی از
کره ماء که محسوس است هیچ بیش از هزار کره و مدارج و مجاسب و عرایب دارد و حکم و خلایق از اصناف نبات و حیوان
و جماد او بین باشد و از مرقومات سابقه قدر قطر کره زمین نسبت بشمس فلک شمس معلوم شد و ظاهر است که از
۱۲۵۲۰ جزو شمس شمل جزو ارض است و در ارض این همه عرایب صنایع از نوک قلم ابداع و اختراع حکیم لاطلاق بر نخت
اظهار نیز نگ شده و حقیقة ۱۲۵۲ جزو دیگر از قطر حس ما عجوبات و چون بدایل عقلی مبرهن است که کارهای حکیم
کریم قدیم ملکی متقن و محکم و متین است ظاهر است که در فضای آن اجزا نیز از عرایب مصنوعات چیزی چند خواهد بود
که عقل دو دیده در او راک آن حیرت زده با شد و هر گاه قطر ارض یک جزو با شد از ده هزار و پانصد و بیست جزو حجم
ارض مسباری از کثیر تسع فلک شمس که خواهد بود چنانچه از مکعب قطر ارض که واحد است و مکعب قطر فلک شمس که
۱۲۵۲۰ جزو است بر محاسب هر شیار ظاهر عشیه و پس آن دانست که در جوف تدویر مریخ بل در جوف کل حسم
حامل آن هزار عرایب مصنوعات الهی شمار و بیرون از دایره حساب خواهد بود و ارکان بیرت و حکمت او دلیل
دور است که چنان جرمی عظیم را خالی از عجایب خلایق او فریده با شد و این حسی با شد که دلیل عظمت بحیه دایره
جرم مریخ بود که در جوف آن هزار کرات افلاک و عناصر و اصناف خلایق او شده که در عقل ما راه ماه معرف آن مسدود
بود و العلم عند الله تعالی فانه جل شانه قادر علی ما یشاء و بیده ازمه الامور شاء ما عشر ـ بطلیموس بعد بین المرکزین
حامل و حامل از دو جزو مسدس یافته و نصف قطر تدویر از یازده جزو و نصف با جزوی که نصف قطر حامل شصت
جزو با شد پس بعد ابعد که حاصل با شد از ده با دایش که مبلغ شصت هفتاد و چهار جزو با شد و ربع جزو و بعد اقرب
که از نقصان این دو مبلغ سهم میرسد از شصت چهل و پنج و سدس ربع مهمان اجزا و بعد ابعد میل بعد اقرب بست و شش ربع و خمس
و سدس او بعد مثل او است مد مه و رفع او ما الربه مائه و خمس او ط ط دقیقه و سدس او ل ل ثانیه مجموع با شد
بست هفتاد و سه جزو و هفت دقیقه و چهل و پنج با شد و این بعد ده و یازده ثانیه کمتر است از بعد ابعد و چون
مثل بعد اقرب مریخ و مثل ربع و خمس و سدس بکیریم باین طریق که مثل آن ۸۲۰ ۸ رهبس ۴۲۰۵ خمس آن
۱۷۲۴ | سدس آن ۴۶۵ | مجموع شود ۱۴۲۵۹ ما جزوی که نصف قطر ارض واحد با شد و این بعد ابعد مشتری
و بعد اقرب زحل و چون بعد اقرب مشتری را از این مبلغ نقصان کنیم باقی ماند ۴۲۹ ۵ و دو این شمس فلک مثل
شمس است و چون بعد ابعد مشتری را تضعیف کنیم ۲۸۵۱۸ جزو شود و این غلط یعنی قطر فلک مثل مشتری است

وچون قطر جرم مشتری را نصف سدس خبره وا رده یک قطر شمس گرفته اند در بعد اوسط پس هر گاه بعد اقرب واحد راهج کنیم شود ۹۶۳۷۹ ونصف آن نیز ۱۵۲۹ اجزو نصف واین بعد اوسط مشترک است وهست نه برابر دقت وحش بعد اوسط شمس بدین تفصیل وبعد اوسط شمس هست ۱۴۲ نه برابر این هست ۱۸۹۰ دقت آن ۴۰۱۰ حش آن ۲۴۲ مجموع آن ۱۵۳۵ وچون نصف قطر شمس هست الرنا شیه بیست وهفت دقیقه ونصف چون در نه ثلث وحش ضرب نمایم چهار شود وحش وسدس واحد واین قطر مشتری است یا خوای که نصف قطر ارض واحد باشد پس قطر ارض واحد باشد وقطر مشتری چهار وحش وسدس یعنی ۴ دقیقه وچون این را مکعب نمایم چهل وچهار شود وحش وسدس واحد واین قدر کنیم مکعب ناسر [illegible] که مشا وسه جزو وربع هست تقریبا ونصف ازا در تذکره مشا ده دو برابر دو نوع کرفته وصحیح آنست که مذکور شد اما رحل بطلیموس مابین مرکزین عامل وحمل او اکحاب سه جزو ربع وسدس جزو کرفته یعنی ۳ له دقیقه ونصف قطر ته ویرا ازا نشش جزو ونصف له باخوای که نصف قطر حامل آن شصت جزو باشد پس ازا زدیاد واین کرمینی بر شصت جزو بعد ابعد حاصل شود وان باشد شصت ونه ودو دقیقه پنج ودو ثلیث دقیقه واز نقصان مابین ازان بعد اقرب وان باشد مساوی دقیقه پنجاه جزو وپنج دقیقه پس بعد ابعد باشد یک برابر بعد اقرب ودو حش او نقریبا چه مثل آن ۵ ۰ وحش آن ۵ بود ۰ هفتاد جزو هفت دقیقه واین زیاده هست ار بعد ابعد بدوازده دقیقه وچون بعد ابعد مشتری کرست ۱۴۲۵۹ در یک ودو حش ضرب نمایم ۹۹۶۳ اجزو سود واین بعد ابعد زحلست ماخوای که نصف قطر ارض واحد باشد وچون بعد اقرب را ازین کم کنیم باقی ماند ۵ ۷۴ جزو این شمس مثل زحل است وچون بعد ابعد را نصفیف نمایند قطر مثل فلک زحل باشد ۹۹۲۶ سه جزو وچون بعد ابعد وبعد اقرب را باهم جمع نمایند شود بعد از تنصیف ۱۷۱۱۱ واین بعد اوسط زحل است وچنانکه قطر جرم زحل را یک جزو کرفته اند اینجا ۴ جزو قطر شمس یعنی ثلث وسدس در اوسط وبعد اوسط زحل چهار ده برابر بعد اوسط زحل چهار ده برابر بعد اوسط شمس است تقریبا درین تقریب مساهله عظیمی است واولی آن بود که مکفتی که چهار ده برابر وسیع است ۵ چهار ده برابر یک ان ۵۶۰ است وسیع آن ۷۲ اکه مجموع باشد ۹۶۱۱۲ بهر تقدیر چون اینجا یک قطر شمس را کیرند شود اینجا ده دقیقه وشش ثانیه قطر شمس هیچ جزو نصف است هر کاه قطر ارض جزوی باشد وچون در چهار ده ضرب نمایند چهار ده جزو شود واین تقریبا ده دقیقه تقریب مدان شد کرک واقع ۵ یوم ثانیه باشد پس قطر ارض از قطر زحل باشد یک جزو از چهار جزو وربع بنقریب ومکعب آن باشد عدد نه ماند ثالثه که تقریب هفتاد وهفت جزو کرفته اند شمس جرم زحل باشد ۷۷ میل جرم ارض ابعاد ثوابت

چون بقاعده مقرره نزد ارباب صناعت فصل در افلاک مراعیست بعد ابعد زحل را بعد اقرب ثوابت کرفته اند ار ان در بادی برائ ان معلوم میشود اما صواب آنست که نصف قطر زحل را بر ابعد ابعد او افزاینده تا بعد سطح مقعر فلک هشتم مشخص شود لیکن درین حساب عادر بر تقریب است لهذا ما موجه آن نشده اند وقطر اوسط قدر اول را مثلث یک قطر شمس یا نه اند ماشند قطر مریخ وبعد ابعد زحل را که هست ۱۹۹۶۳ جزو تقریبا شانزده برابر ونصف بعد اوسط شمس دانسته اند وبهت یک قطر شمس که هست پنج وپنج شانزده دقیقه ونصف است پس چون این مبلغ را بعد ثوابت باخوای که بعد اوسط شمس واحد باشد ضرب نمایند حاصل شود وچهار ثلث وحش واحد واین قطر اوسط قدر اول است باخوای که قطر ارض واحد باشد ومکعب چهار وثلث وحش است صحیح نانه همه مربع آن ۴ یه ثانیه است وار ضرب همان در مربع صحیح رنوح نانه حاصل سود وازا نزده وسدس کرفته اند پس جرم اوسط قدر اول بود وسه برابر یوم ارض است وچون اقدار ثوابت را بقول مشهور بابیقیم قرار داده اند کر نقابل میاد ایشان قدیمی است پس انچه در قدر اول باشد شش برابر آنست در سادس باشد پس چون سدس بود وسه که بعد اوسط قدر اول یعنی ۵ ونصف از نوزده کم کنند باقی ماند ۱۳ ونصف واین اوسط قدر ثابت واز ابیقدر ۵ ونصف را که از اوسط قدر ثانی کم کنیم اوسط قدر ثالث حاصل شود ۴۲ جزو یعنی شصت ودو برابر جرم زمین وچون همان را از شصت ودو کم کنیم باقی ماند اوسط قدر رابع ۳۶ ونصف واز ابیقدر اوسط قدر خامس ۳۱ برابر واوسط قدر سادس ۵ برابر ونصف وچون هر قدری بر سه مرتبه است اعظم واوسط واصغر پس پانزده ونصف تفاضل را بسه حصه نمایم هر حصه پنج وسدس وچون حمل وسدس را برابر اوسط قدر افزاینده اعظم آن قدر شود وچون ازا وسط آن نشمانند اصوان آن قدر حاصل شود بر نکونه اعظم قدر اول اوسط ان قدر اصغر قدر اول اعظم قدر ثانی اوسط آن قدر اصغر آن قدر اعظم قدر ثالث اوسط ان قدر اصغر ان قدر اعظم قدر رابع اوسط آن قدر اصغر آن قدر اعظم قدر خامس اوسط ان قدر اصغر ان قدر اوسط آن قدر اصغر آن قدر ومخفی نماند که مبنای کر در ذیل این مقالات مذکور واقع شد انچه از حساب ایجاد اجرام آزنکره تصنیف مصنف رحمه الله ذکر شد تقریبی است ومساهله در ثوابت وبعضی دقایق واقع شده ودر میان سطح محدب ومقعر هر فلک تبایر بعد مرکز کوکب کذاشته اند واضاف اقطار کواکب را منظور نداشته ودیکر مسامحها کرده اند کذا فی محرر مرقومات سابقه بعضی ازان ظاهر شد وزبده المهندسین عاصیات الدین جمشید کاشی شکر الله سعیه در رساله موسومه بسلم الشماحاب ایجاد واجرام را از سر کرفته نهایت دقت کرده ثوابت را نیز حساب کرده ایجاد واجرام را بوجهی اقرب بتحقیق بیان نموده وکفاظری رسند که از مصنف زاد الله اکرامه در بیان ایجاد واجرام هیچ

حساب ابعاد و اجرام علی ما هو الحق

بروجه حق یا عدم صواب صادر شده تا اولی الالباب بزاد اقتدار بر حساب ابعاد و اجرام ربع مسکون تحقیق نموده معاذ الله جلالت
قدر و وقت بطلیموس و خوض او در امثله طرق معارف از بدیهیات نیست بنابر غرض رجوع الله آن نبوده که مجملی از عظم اقطار
این نورسیدگان راه هندسه الهی را طاهر سازد و بر صفحه بیان نشان از حساب مقنوعات حساب جهال پادشاهی را بپردازد
و بین مطلب بچنین وجوه و تقریب کافیست و واضح بر است که بنای ادراک مدرکه معرفت صنایع ابدعی نتوان رسید
و بپرستیاری حدس و شعور پرده از رخ محررات بنابر تجلیات سبحانی نتوان گشید و در واقع کسی چه داند که در حرف حرف نکته
و سخن هر حرفی چه قدر از اصناف تجلیات است و اگر نه هر کس کرده و گفته کری الهام فی حیح الکلام خواهد بود و در این مقام
بشاره بطریق حساب جوابهای مسئوله را داده کرده بعد از ان بجدولی وضع نمایم و ابعاد و سطح معتدله و محدب کل خاک معاد و
اقطار مذاوبر هر یکی از اقطار افلاک و اجاد و کواکب را از مرکز عالم و قدر اجرام کواکب نسبت بکره ارض و قدر اقطار هر یک
را باجوای که نصف قطر ارض واحد باشد بحساب مثالیه باز نمایم و اجزا را نواسخ تکمیل کنیم که خط خلق حساب
الهی بیشتر بدست کس ظاهر کرده و منه الاعانه و الیه المصیر حاصل مذکور تقویم قرار داد روقت رصدی که بطلیوس از او
کرده چنانچه در اول این رساله گذشت بجهة اختلاف سطر کتاب دقیق استخراج کرده و تمام ارتفاع حقیقی گرفته
بود مطرح مرتو و وتر ارتفاع عرضی موافق آنچه بطلیوس یافته مالذات الشعیتین نامد پس باشد و سس درجه
یک و اختلاف منظر باشد ارتفاع جیب آن امامه و تمام مجموع اختلاف منظر و تمام ارتفاع حقیقی نامد و دو قائمه فاضل تو
جیب آن مولد کط قسمت کرده بر جیب اختلاف منظر بیرون آمده بعد قرار مرکز عالم باجوای که نصف قطر ارض واحد
باشد لط کالف و بعد قرباجوای که نصف قطر مایل ربعیت بعد بحساب حاصل مذکور در وقت رصد بعد مع دو تنز
ضرب کرده لط کالف را در هر یکبار در نصف قطر مایل و مابین المرکزین و نصف قطر تدویر و قسمت کرده بر دیم تنز
رویل آمده نصف قطر مایل ع کرج مابین المرکزین سا در نصف قطر تدویر ه و تنز اعنی باجوای
که نصف قطر ارض واحد باشد پس چون مابین المرکزین و نصف قطر تدویر را بر ع کد مذاوزده شد ابعاد اجاد تمر
ابعاد اجاد تمر سح له مه چون ازان کاسته و اقرب اجاد لا مه ع حاصل شده و حاصل مثالیه عرض قرار در
دو حرف که بطلیوس ذکر کرده استخراج کرده در حروف اول مج له و در ثانی نام مج و چون در حروف ثانی
نصف قطر مختلف شده بعد دایره ظل بر مرکز صفحه کد شته نقطه پس عرض قمر در صورت ثانی نصف قطر
دایره ظل باشد و نقاوه بین العرضین نامد رسود ان ربع قطر قمر بوده چه در حروف اول ربع مختلف بوده و نقاوه
مساوی نصف و ربع ربع است پس نصف قطر قمر باشد در ابعاد اجاد نامه له حب آن است با لولو

انزا اقرب

انزا اقرب ابعاد قمر نقصان کردیم و بر ابعاد اجاد آن افزودیم حاصل سد بعد معدل فلک قمر ب یو سط و بعد محدب سب نصف قطر
قمر مضعف قطر ظل بابن حساب چون نسبه واحد است بر سه لیله سه ثالث و ان از قسمه نصف قطر ظل بر نصف قطر قمر
مخطا بیرون آمده چنان و بر نصف قطر قمر ده نصف قطر ظل حاصل شده نامد کرده ثالثه نامد نصف قطر قمر صحیح کردیم شد
ثالثه از قطر ارض که دو است کم کرده باقی ماند باید نتر کط مه تمام آن نامد است نا لی کو ه و آن بعد قمر است
مانده ارض باجوای که بعد مرکز شمس از ارض واحد باشد ابعاد اجاد مرکز قمر را باجوای که نصف قطر ارض واحد باشد بران قسمت
کرده بعد اوسط شمس بیرون آمد کد کو کط نط و آن است ۱۵۲۳ را بر نصف قطر ارض و نصف آن شمس قسمت
کرده نصف قطر قمر را بر نا لی کو ه بیرون آمده نصف قطر شمس و نکته ثانیه و آن پیش فزوده است و ربع سدس و نصف
عشر باجوای که نصف قطر ارض واحد باشد مابین المرکزین شمس است سه لی از در بعد اوسط مخطا ضرب کرده
حاصل شده مابین المرکزین باجوای که نصف قطر ارض باشد از بعد اوسط نقصان کردیم اقرب اجاد حاصل شد کد که الله ثانیه
و بر بعد اوسط افزودیم ابعاد اجاد کو کو یح مد ثانیه قطر شمس را بعد اجاد افزودیم سطح محدب آن حاصل شد کو لا
باجو ثانیه از اقرب اجاد کاسته یم سطح معتدله بحصول سرت کد کو یح سه ثانیه پس بعد سطح محدب باشد هزار و ثلثمائه
و نود و سه مثل نصف قطر ارض و ده ثلث و خمس آن و بعد سطح معتدله را دو چهار صد و پنجاه و سه برابر و دو ثلث و خمس مثل
نصف قطر ارض باشد و چون نصف قطر زهره بحساب حاصل شد نالا که لز نامیه است هر گاه از ان سطح
معتدله شمس نقصان نمایند اجاد مرکز زهره حاصل شود و ان باشد باجوای که نصف قطر ارض واحد باشد کد سه له نامیه و چون
اجاد اجاد زهره باجوای که نصف قطر حامل او سه ت باشد نه کله نا است و اقرب اجاد او بهمان اجزاء مه له نا
مه له دیقه را در اجاد مرکز او که باجوا را ر نمیه مذکور شد یعنی اکد یح سه ثانیه ضرب کردیم شد و یح ط
ه قسمت کردیم بر فلکه بیرون آمد اقرب اجاد مرکز زهره حاصل سه ثانیه نصف قطر زهره را ازین کم
کردیم باقی ماند بعد معتدله زهره دلو الوح ماسه و ان است دو بست بست نزده و ثلث و عشر سل نصف قطر
ارض نصف و قطر عطارد بحساب این وصل نا سه له ماسه است چون انزا از بعد معتدله زهره نقصان نمایند
باقی ماند ابعاد اجاد مرکز عطارد دلو الوح له ماسه و اجاد اجاد و عطارد و باجوا مرکز نصف قطر ه برشصت باشد بعد
و اقرب اجاد و بهمان اجوا یک بعد چیزابن را در بعد اجاد مرکز او ضرب کردیم حاصل شد است مرنا
نط بر صاد قسمت کردیم بیرون آمد سعف کد سه و ان اقرب فلک اوست ازان کم کردیم نصف قطر عطارد
باقی ماند سطح معتدله عطارد که مدشت حوز بهر قرباشد سس الحاله ماسه و ان است بست و معف فرود و خمس
و سدس باجوای که نصف قطر ارض واحد باشد نصف قطر قرا یعنی نامد ثانیه را از بعد اجاد مرکز بود

سه ثانیه ۳ ثانیه بعد مجذب قمر حاصل شد سه ثانیه این را از سطح مقعر عطارد کم کردیم باقی ۳ ثانیه ۳ ثانیه این سهم
فلک عطارد است سه برابر دیم مثل نصف قطر ارض پس این تحقیق ظاهر شد که فلک زهره میانه فلک شمس
کنجد و ما بنا کرده در حساب سابق شده بعد دریافتن نسبت و اضافت اقطار کواکب مسطور شده و شمس جوزهره اگر تتمیم عطا
میانه و سقر و اوتب مرکز او باشد نیز مسطور شده و خطای که علامه کرده خطاست و این صواب و الله اعلم بالصواب و چون
مذکور شد که حصه زهره از قطر شمس عشر است پس هرگاه قطر شمس ۱۰۰۰ ثانیه فرض نمایند حصه زهره برون آمده آن است
اک لر ۱۰۰ ثانیه و چون برداشته شود که ۱۰۰ ثانیه یک حصه عطارد راست برون آمد ۹۰۰ ثانیه و این حصه عطارد راست و چون
نصف مجموع عبد اعبد و اقرب زهر راست که مدخل آن عبد او وسط او راست و نصف مجموع عبد اعبد و اقرب عطارد راست
۹۰۰ که وسط این عبد اوسط عطارد راست هرگاه این نهاد را در حصه حود سی ضرب کردیم حاصل شد در زهره ۹۰۰۰۰ ثانیه
و در عطارد ۹۰۰۰۰ مجموع ۱۸۰۰۰۰ عبد اوسط شمس هریک را قسمت کردیم برون آمد قطر زهره ۵۰ ثانیه نصف آن ۲۵ ثانیه قطر
عطارد ۵۰ ثانیه نصف آن ۲۵ ثانیه نصف آن ناحیه که نصف قطر ارض بگیرد هرگاه قطر ارض را واحد فرض نمایم قطر زهره باشد
۱/۲۵ و قطر عطارد ۱/۲۵ سه ثانیه چون نسبت اضافت چون نسبت اضافت است پس هرگاه قطر زهره را واحد
فرض نمایند نسبت چنین خواهد بود که نسبت واحد بقطر زهره که ۱/۲۵ ثانیه است چون نسبت بجو است که قطر ارض باشد بر واحد
که قطر زهره باشد بعیار واحری هرگاه قطر ارض واحد باشد قطر زهره است ۱/۲۵ ثانیه پس هرگاه قطر زهره واحد باشد
قطر ارض چند است قطر زهره را در واحد ضرب کردیم همان شد بر واحد ضرب کردیم برون آمد ۱/۲۵ ضرب رکعب آن سی ۱/۲۵
۱/۱۵۶۲۵ ثانیه هرگاه قطر عطارد را واحد فرض نمایند نسبت چنین شود هرگاه قطر ارض واحد باشد قطر عطارد است
۱/۲۵ ثانیه پس هرگاه قطر عطارد واحد باشد قطر ارض چند است قطر عطارد را در واحد ضرب کردیم همان شد بر واحد
قسمت کردیم برون آمد ۱/۲۵ ضرب رکعب آن ۱/۱۵۶۲۵ ثانیه و قطر قمر باشد ۱/۱۵۶۲۵ ثانیه هرگاه قطر ارض
باشد ۱ رکعب آن ۱ بود ۱/۱۵۶۲۵ ثانیه قطر شمس بود و کعب آن قطر ارض واحد باشد و مکعب
آن است ۱ که ۱ ثانیه پس حجم زهره نسبت بجرم ارض واحد باشد بعیده و دو ثلث تقریبا و حجم عطارد چهل
واحد ۱/۱۵۶۲۵ و حجم قمر چهل واحد ۱/۱۵۶۲۵ و حجم شمس تقریبا و حجم شمس سیصد و بیست و شش برابر و حجم
ارض تقریبا **الما اصبار علمه** بدین حساب عبد مجذب شمس بود که لوغا ۳ ثانیه نصف قطر مریخ را بران
افزودیم و این است لحساب فاضل مذکور اکسط اکسط اقرب اجاد مریخ حاصل شد که واله ۱۰ ثانیه ۱۰ ازاد ۱۰ ثانیه
له عبد اجاد مریخ باجرای که نصف قطر حاصل شصت باشد ضرب کردیم شد ۱۰ ثانیه سه ط ثانیه له اجاد اجاد مریخ
برون آمد ۱۰ که ۱۰ ثانیه نصف قطر ارض بران افزودیم شد ۱۰ که ۱۰ ثانیه وسط ۱۰ ثانیه این عبد مجذب فلک مریخ است

وهست ۱۱۶۵۹ خود علت حبس باجرای که قطر ارض واحد باشد نصف قطر مشتری را بران افزودیم که هست کعب ۱۱۶۵۹
۱۱۶۵۹ را قرب اجاد مرکز سری سه ۱۰ که ۱۰ ثانیه ضرب کردیم در عدد ۱۰ اجاد آن شد ۱۰ اجاد سر کز نصف
قطر حامل صفت پست شد وسط ۱۰ وسط ۱۰ ثانیه قسمت کردیم بر ۱۰ ثانیه ۱۰ دقیقه اقرب اجاد عبد او سهمان اجر برون آمد ۱۰ اجاد اجاد
۱۰ بر وسط ۱۰ ثانیه نیز نصف قطر ارض ازدودیم شد ۱۰ ثانیه وسط که ۱۰ ۸۸۵۶ ۱۰ اجاد و نصف باجرای ارضیه نصف قطر حامل
را که کعب حاصل مشابه است ۱۰ ام لا بران افزودیم شد ۱۰ ثانیه وسط که ۱۰ و آن اقرب اجاد مرکز زحل هست ضرب کردیم
در وسط ۱۰ اجاد اجاد زحل باجرای که نصف قطر حامل شصت باشد حاصل شد ۱۰ وسط ۱۰ ثانیه ۱۰ که ۱۰ که عبد او سب
اوست بآن افزا قسمت کردیم برون آمد عبد اجد زحل ۱۰ ثانیه لو نصف قطر ارض ازدودیم شد ۱۰ ثانیه و این بعد
مجذب فلک اوست باجرای ارضیه اوست ۱۰ ۲۳۶ ۲ ۱۰ و دو ثلث مثل ارض اما مغایر احرام علوه چون
قطر شمس را بر هیئت قسمت کردیم ۱۰ ثانیه برون آمد که حصه مریخ است و بر ده از ده قسمت کردیم ۱۰ که حصه مشتری
حاصل شد و بر اینجه ۱۰ ثانیه ۱۰ حصه زحل و هست عبد او سط کواکب علویه یعنی نصف بعد بین اقرب و اجد هریک
برنگونه مریخ او اکبر ۱۰ ثانیه ۱۰ ثانیه مشتری ۱۰ که ۱۰ ثانیه ۱۰ ثانیه زحل او لو ۱۰ که ۱۰ ثانیه عبد او سط هریک را و حصه
هریک ضرب کردیم شد در مریخ ۱۰ ثانیه ۱۰ ثانیه در مشتری ۱۰ ثانیه ۱۰ ثانیه ۱۰ در زحل ۱۰ که ۱۰ و مانده بر عبد او سط شمس
قسمت نمودیم هریک را برون آمد قطر مریخ ۱۰ که ۱۰ خ قطر مشتری ۱۰ که ۱۰ و قطر زحل ۱۰ که ۱۰ مر هریک باجرای که نصف قطر
ارض یکی باشد پس هرگاه قطر ارض را واحد فرض نمایند خواهد بود قطر مریخ اکسط اکسط و مکعب آن ۱۰ که ۱۰ ثانیه
۱۰ ثانیه قطر مشتری ۱۰ که ۱۰ و مکعب آن ۱۰ که ۱۰ ط ۱۰ ثانیه قطر زحل ۱۰ ام لا مکعب ان ۱۰ که ۱۰ لو ۱۰ که ۱۰ پس باشد
جرم مریخ ۱۰ برابر و ثلث مثل جرم ارض و جرم مشتری صد و هشتاد و شش برابر و دو ثلث آن و جرم زحل صد و شصت و دو و
دو سه حس مثل جرم ارض نه تقریب قریب تحقیق و الله تعالی عالم علی حقایق مصنوعات امانزاب شد از مرکز ارض
۱۰ ثانیه ۱۰ که ۱۰ ثانیه ۱۰ ثانیه باجرای که نصف قطر ارض یکی باشد مرة عبد اخری نصف قطر اعظم ثوابت بران افزودیم
شد ۱۰ ثانیه سطح محدب فلک سی ربع مریخ ۱۰ که ۱۰ ثانیه ۱۰ ۳۴۸ ۶ و چهار حس جزو چون عبد محدث زحل را این کم کردیم حس
فلک ثوابت شد ۱۲ اجزاء و دو ثلث حس جزوی و حصه اوسط هر اول همچو حصه مریخ است از قطر اثاب یعنی ۱۰ ثانیه در
نقطه ثوابت حرب کردیم و حاصل گران هست ۱۰ که ۱۰ ثانیه بر عبد او سط شمس قسمت کردیم برون آمد ۱۰ ثانیه و این
قطر اوسط کوکب مدار اوست باجزا ارضیه پس قطر ان قدر هرگاه قطر ارض یکی باشد بوده تقریب مکعب آن هست
۱۰ که ۱۰ ثانیه و این عبد اراوسط قدر اول است ثلث سدس این هست ۱۰ که ۱۰ ثانیه چون بر مقدار جرم اوسط
قدر اول افزایم مقدار جرم اعظم شود هست ۱۰ که ۱۰ خ و چون ازان کم کنیم شود ۱۰ خ ۱۰ که ۱۰ و این بعد از جرم اصغر قدر اول تقریبا

وچون سدس تمام اوسط قدر اول را که دو است دوده بجزء دو و ثلث است و است ان سدس سی و پنج و یک تسع ازان نگاهند
اوسط قدر ثانی باشد یکصد و هفتاد و پنج و پنج تسع و چون همان سدس ازین نقصان نماید اوسط قدر ثالث باشد یکصد و چهل
و چهار تسع و چون ازین نگاهند اوسط قدر رابع باشد یکصد و پنج و سه تسع چون همان سدس را ازین نگاهند اوسط قدر خامس باشد
هفتاد و دو و نه تسع و چون همان را ازین کم نمایند اوسط قدر سادس باقی ماند سی و پنج و یک تسع و چون سدس ثلث که است یازده
و شش تسع تقریبا یعنی اورده و دو ثلث براوسط هر قدر افزایند اعظم آن قدر شود و بدین ازان نگاهند اصوان قدر باین
ترتیب اعظم قدر اول اوسطان اعظم قدر ثانی اوسط آن اصوان اعظم قدر ثالث اوسط
آن اصوان اعظم قدر رابع اوسط آن اصغران اعظم قدر خامس اوسطان اصوان
اعظم قدر سادس اوسطان اصوان و ما در اینمقام دو جدول اربع یکی جهت مقادیر اجرام کواکب ثابته ست
بکره زمین و اقطار انها باجزای که نصف قطر ارض واحد بشمرده و فاصله و دوایی آن و تحویل ان اجزا نمایم بقدر اسخ
تا شمه از عظمت مخلوقات الهی بر اهل بصیرت ظاهر گردد و آن صدول مذکوره ست

و چون این مطلب از غرایب مطالب این فن بود کلک سبح سبح در بیان آن از تطویل اندیشه نموده و مخفی نگذارد که
بسبب زیج جدید ایلخانی مراکز نیرین در محیط اوساط اجزا را بضبط نزدیکتر است فرخ سه دقیقه شمس و کاسه دقیقه
باجزای که نصف قطر ارض واحد باشد و ازین استخراج سایر اجادی توان کرد و زیج اضاف اقطار تداویر
تداویر و حوامل دیگر با ما خوای که نصف قطر حامل شصت جزو باشد در جدولی وضع نهاییم تا ازین فایده نرخانی
نباشد و الجدول هو هذا

امام اکر بحبران بحران لفظ یونانی است و در معنی آن اختلاف واقع است قال فی الصحاح الاطباء یستعمون التغیر الذی یحدث فی العلل و غیرها الامراض التی تکون بتحران یقولون به ایوم تحران بالاضافة و هذا یوم ماجوری علی غیر قیاس و هکذا منسوب الی ماجور و یاجور و هو شدة الحر و الغور و جمیع ذلک مولد و قال فی القاموس بحران المریض مولد و هذا یوم بحران مضاف و یوم ماجوری علی غیر قیاس و الذی مشهور است بحران کلمه ایست یونانی یعنی فصل الخطاب و در بحران دو تغییر و کرکرده اند یکی لغوی و یکی اصطلاحی اما لغوی آنست که فصل الخطاب حکم حاکمی است که نزد او حرحضم حاضر شوند و تغییری را که وقوع در مریض واقع شود بحران گویند چه بحران نزد فصل حکم مرض میتواند به ابقاء و بهلاک چنانکه نزد فصل حکم می کنند و گویند اول کسر اطلاق این لفظ را یعنی کرد و دلیل بر دو از یونانیان آن کرد نزد او مریضی حاضر شد و حالش پرسیدند و یافته بود آن مرد گفت که این مریض در بحران است یعنی حاضر است نزد حاکمی که باید حکم میکند بارای او و اما اصطلاح کرده که تغیر کائب صحه را بحران گفته و از تغیرات بحران اخص است از معنی اول و اما بحران نزد اطبا الام عبارت است از مرض و آن سیم است دوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و یازدهم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و هفدهم و نوزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و بقراط گفته که بحران در ششم و هشتم و صد و بیستم زمی باشد و بحران در چهارم را سدر بحران هفتم میدانند و گاه بود که سدر باشد باحوال در ششم و بحران تاسع را سدر بحران پانزدهم در شمرند و یازدهم را سدر بحران چهاردهم و هفدهم و بیستم و بعضی از ایام بحران عبارتست برادوار معلومه در حقیقة ایام بحران آنست و بعضی برایام معلومه عبارتی میتوان و آنچه برادوار معلومه است حساب بعضی بر جهة ادابع است چون رابع و سابع و حادی عشر و رابع عشر و سابع عشر و عشرین و واحد و عشرین و اربعین و بعضی بر جهة تسابع چون سابع و سابع عشر و عشرین و واحد و عشرین و اربعین و قوة بحران اسابیع عشتر است از سایر بحرانات و آنچه از کتاب اربعین بر دو معلوم میشود اینست که میان ادابع و اسابیع باشد و سبب قوة بحران ادابع و امر فرموده اند که او کد حذای خانه عناصر است و دلیلست بر آنکه ادابع ادابع الکرة و الفقیر و اوراست شد که ما جمیع کواکب در تغیرات شبانه بحرکت فلک اوشتر اما راود و حالا اضباع شمس است کرا دست بفرمان الهی کارپرداز کارگاه اکوان و در او فانی که پیوسته معلوم باشند چیزی بر تعیین و استقبال و ما بین ترتیب و هریک از اضباع و استقبال یعنی وقتی که بعد پیوسته اهل بیع در حجه باشد تا نوزدهم حجه ما ۱۳ در حجه ماه ۸ و در حجه و ما زاد طرف دیگر ۱۳ انجذ و باقی و جزو باجمل مربع جزو و ایامی ترتیب ادابع و سابع است یعنی رابع و سابع و حادی عشر و رابع عشر و عشرین و رابع عشرین و سابع عشرین پس هرگاه قمر وی اوقات مسعود باشد احداث خیر کند و صلاح حال بسیار باشد و چون منحوس بود شروفساد و ما باحث بعد و بنا بر انکه امراض حادة را بحث باشرعه الکرة و الفقیر است و حدوث آن از محله خود در سوداوی است چیزی قرار موضع ان محله خواهد شد که دران فرض است

چهل و چهارم جزو که آن مرض موی گردد و آن روز چهارم است از مرض و چون او و جزو ادابع صحه گذرد که بر شکل ترتیع شمس باشد و آن روز سابع است که مرض او فنا و انتقاد یابد و از قرار یکه در مصوص بین الزبرین امارت بطهور رسد ارتباط قرار موضع مرض سهمان اسکال مرض که گرمی آید چه قرار بین علامت منتظر عادت که ترتیع و مقابلست بموضع اصل مرض ناظر است و اطبا چون بینند که مرض از اعراض حاده بر شخصی طاری شده در سبعه آن مرض معلوم نمایند که فرد کدام خواهد است از اجزاء تکعیب و دایره معول الفهم را اشاره از نقطه تقاطع دایره میل که مرکز قرار گذاشته بآن دایره و دایره دیگر هم ارسوت پیدا و محسوس باشد نمایند و هر آینه آن دوایر معول منطقة الروح هر گردد و آن نقاط اربعه یعنی مواضع اوابع امراض را مرکز گویند و مواضع کواکب عطیه چون قرب یکی از آن نقاط رسد بحران کلی بوده و بنا بر انکه قمر دوره بیست و هفت شبانروزی تمام نماید نوبت دهشت روز بر سد رابع تخمیس را در هفت روز باتمام رسانده و رابع دوم یعنی سیزده روز چهارده اتم تمام شود و سابعه بحران در نقدم و تاخر دران دو روز نگذرد و اما بحران کلی ثالث در بیستم باشد تا بیست و یکم چه قرار رابع سیم را میانه این دو روز تمام نماید اگر مقدم باشد در بیستم افتد و اگر موخر در بیست و یکم و در سیدن قمر بیست و ششم باز بموضع اصلی واقع شود و باز دوار سر گیرد چنانچه گذشت و بین ایام را ایام بحرانات قمریه گویند پس اگر درین ایام طبیعة بر علة غالب شود حال چنان بود که از و آثار آن که میانه اطبا مقرر است ازاد ار و عرق تارعاف و عزد لک بظهور رسد و اگر طبیعة مغلوب مرض گردد علامات رداءة بطهور پیوندد صعر نفس و برد اطراف و عرق منقطع که علم بین نرسد و نفس مریض دیگر لک بهم و کم شود و گویند چون بودن قمر در موضع اصلی منقطع مرض بوده مواضع دیگر ازان چهار مرض که قمر او ران نظر ترسیع و مقابله است باعث موضع انقطاع انقطاع نصف آن علت نماید از انرو که حضیض را دو جاده ضعف آب تر از ماهای توان در آورد و باز بهر ربعی ازان ارباع را بگذراند دو دایره میل دیگر ثبت قسم مساوی و مجاوری آن اقسام را منطقة الروح نزدایی نامند خواهد واقع شد اربعه متوسط جا بر اقسام اربعه اول را مواضع انذار خوانند و از زودی را که قمران نشان رسد روز انذار خوانند حه بر حسبی که ذکر رسد کران در چهارم صدر است بهفتم و یازدهم و هفدهم بیستم بیست و یکم و بیست و چهارم بیست و هشتم و اما احکام ارتحال سعود و نحوس در مواضع کواکب سبعه اول بر حال مریض نمایند از صحت و مرض و از احوال سعادت و نکبت قمر را سبعه اول علامات کرده قمر را امر فرموده اند چنانکه گفته اند اتصال القمر بالسعود وقت ابتداء علة لا محالة و وقت ابتداء بحران علامة لان الجران بکبار ما تحصیل و انتهاء فما ابتداء و ان کان اتصالها بالنحوس ذلک علامة العسر و الهلاک و در جامع شاهی مسطور است که شاید آنست که منفصل اوقات کارش باشد و کاربین باشد که قمر در روز هفتم در ترسع لب یا در روز نهم در سلب اسد یا در روز چهارم در سلب ثور و در بیست و یکم در بیشوای باشد اما ایام معلومه است و نظر باید کرد رسیدن قمر درین مراکز سعادت و نحوست و ایجاد قمر انر خیر باین درجات و چهل و درجه روزی که حادث شود مرض محروف

هر کاه جنس محوس و عکس و شبیه باین بحران اهل نجوم را بحرانی دیگر است که از تغیر هوا در ایام مخصوصه استدلال بر حالات
ایام آینه نمایند چنانکه در دبل مارچ رومی است روبان شد و چون این بحر آنست که منطقه روح را از مبدء اجتماع مقترن
هشت قسم نمایند هر یک منازلی و از اعداد کرد بحران خوانند و مواضع قبل و بعد موضع اجتماع و موضع نظر از امیدوار ده درجه
داخل موضع بحران دانند و تجمع را یعنی مواضع اثنی عشر را کیسات خوانند برین ترتیب موضع اجتماع دویم
درجه دوازدهم آن درصد چهل و پنجم درجه نوزدهم درجه صدی پنجم درصد و شصت و ششم درصد و هشتادم
درجه صد و نوزدهم آن درصد و بیست و پنجم درصد و سی و ششم درجه صد و پانزدهم درصد و چهل
و ششم و در تقویم در فوق هر یک از صفحه یمنی و یسری سه جدول در طرفین مارند و تجمع را مدوازده بخش نمایند قسم
در صفحه یمنی قسم در صفحه یسری و در صدر جدول فوق اسامی هر یک از دوازده را بنویسند و در جدول دویم در بالای
بانتساب بارقام هندی و در صدر جدول سیم بارقام جملی لیکن در جات را در سر جدول برج رفع نمایند شرط آنکه مبدء
ان از اول حمل باشد و اگر نه مکرر این باشد در سیار رقم برج نویسند و اهل روم را اعتقاد آنست که چون جزو تاسیس
در بحر ربط واقع شود و قمر در ان جزو متصل شود و بکوکب ربط سیماد در خانه عطارد و ابر و باران بر ضرر و کسب زمان
و مکان و اگر در ان حال عطارد متصل زهره باشد تاکید امر مذکور کند سهم الحوادث سهم الحوادث بآن نوع
است که ارباب علم نجوم تقویم شمس را از تقویم قمر نقصان کنند و مابقی را بر تقویم زحل افزایند حاصل سهم الحوادث
بود و یافته در وقت اجتماع این سهم مقارن زحل باشد و در استقبال مقابل و بعضی گمان دارند که از جمله نحوست
اجتماع در استقبال یکی آنست دیم چون در وقت تربیع بر بیع زحل باشد پس هر کاه این سهم سعود باشد
پس هر کاه بجرم بانضوع مسعود و در بیت سعدی بود دلالت کند که میانه طایفتی اتحاد و مودت بعد و حصول
مهمات بآسانی روی دهد و اگر منحوس یا در بیت نحسی باشد حکم بر عکس این بود و اگر در یکی از دو خانه زحل
بود دلیلست بر فرو لیتکی کارها و شدت سرما در وقتش و در زمین مادیها خوس در دلو و اگر در یکی از دو بیت
مشتری بود کشادکی امر باشد خاصه در قوس و سل مردم بصلاح و خیر در رونق دار القضا و اگر در یکی از دو
خانه مریخ بود میان طایفتی خصومت افتد و بادهای سخت وزد و در رسم کرا کری بسیار کند و مردم بر یکدیگر
و با بزرگان مختلط باشد و اگر در یکی از دو خانه زهره بود مردم لهو و لعب میل نمایند و علاقه نشاط بود و در خلایق
وقوع بارندکی در وقت و اگر در یکی از دو خانه عطارد باشد کثرت کفتکو بود میان مردم و شهرت دوستان
خاصه در جوزا و کتاب و حصولهای کوانی مایل باشد و اگر در خانه قمر باشد در وقتش باسانی آید
و نفع کارهای عوام الناس بود و چون رسیده در بعضی تقاویم نجبه سهم الحوادث جدولی و زیبن جدول انتقالات

و بسیار حدول اجتماع و استقبال بیارند و در اکثر بارانی شهر روزی موضع سهم الحوادث را در نصف النهار انوزه ثبت نمایند
بسه رقم اول برقم دوم و دقیقه سیم دقیقه **ماربا ط ست** رباط بکسر رای مهمله در لغت عرب بالضمه بالفتحه
والدابة وغیرها است و جمع آن رُبُط بود و جمکان باو موحده و فتحتین را و حابه طبرستان سر رباط کویند چنانکه کویند قطع الظهر رباط و رباط سروست
و جمع آن رباط است و مرابطه و رباط علامه سرحد و ثغر است و رباط جبل تیراست ات و زیاده و بکسر سین سدّ و طنبور است
و رباطات و طایع که مستعمل معجانین است تا اینجا بعضی مشهور رباط ایلنه باشند و دعای این سه اقوال حکامه هندست و دلیل استدلال
بر رطوبت و یبوست هوا نمایند رباطات نزد اینان مشهور است و از اینجا نده دان

ب ر ج ط اول	**ب ر ج ط** ثانی	**ب ر ج ط** ثالث	**ب ر ج ط** رابع
شرقی این طرف جهه قلب	یمینی نشره زهره کفکل	یسری نشره زحل و زراع عرفه	
ب ر ج ط سابع	**ب ر ج ط** سادس	**ب ر ج ط** خامس	**ب ر ج ط** سادس
شمالی مقدم	رابع	خامس	سادس
دبران منقه عنا عنقر		منقه بلع	سماک و رمح
ب ر ج ط ثامن	**ب ر ج ط** تاسع	**ب ر ج ط** عاشر	**ب ر ج ط** حادی عشر
واقع سعود	عقر کویند و این رباطات را در منازل نیز لحظات دارند و از بروج چه هر بارانی		

علامتیست از منازل چنانکه هر شمله علامتست از بروج لیکن اهل هندی را در کیفیت اسهای منازل هر رباطی رباطا طرا
داشته و بیکدیگر چنانچه بروج هر شمله چنین نسب کرده اند اثر رباط اثر نقطه است و این معنی و نقش الاطرشات بیت چنانچه از این شکل
ظاهرست کمار از نظر معنی و دیکر خواننده عبارت مشهور و نزع الف ان هر کاه فرو رفتن منازل باشد از رباطی و کوکبی در منازل و دیکر باشد

هم ایران رباط بیکدیکر کرا طرا باشد و از
عدول عقر و سایر کراک در منازل
که در یک رباط بر یکدیکر باشد
هند عمل بر اجوال او کنند
از رطوبت
باین نوع که چون قمر
در منازل رطب باشد
از رباطی عمر و تر
و دیکر طب هم ازان
و بعلی بارانی بارنده در وقتش
و اکر در منازل یابسه خشک رباط

دلیل سرست بعد باشد و طبایع دوازده رقوده کلک بیان سیبه و در تقویم بعد از جدول شامل جدولی از نزد و مراتب هر یک را از زوال
ناشش بار تمام حمل باز نماینده باز اوهر منزلی که در داخل آن رباط بعد پنجم و جدولی دیگر بعد از ان جهت طبایع هر منزل از رطوبة و یبوسه و
ترشط آرند و علامت مربوطه باط و سرست رصاصه و میانه را نویسند و حدود و وجوه موضع کوکب بعد ازین بیان خواهد شد
در حمل حفظ و پوشیده نماند که در بعضی تقاویم نامه بعد از احکام طایع کوبل سال تاریخ داده دست در حلت اشیاء عظام و اشرف کرام
صلوات الله علیهم اجمعین و ملوک فخام و علما باعلام و دیگر طوایف مشاهیر زمام را تاریخ حوادث دوفا یعنی کرایشان را وداده باشد
ریشند و در بعضی تقاویم تاریخ ولادت و رحلت و مفاخرات و سایر امور عظیمه عظما و حلق را در حاشیه سیری صفحه چپ که از ا
جدول نوبتهاست گویند نگارش دهند و ما در شرح و فصول سابقه در ذیل تواریخ مشهوره ایام معموره هر تاریخ را تا نزدیم و در پنجم
جدولی رسم نمایم تا نفع مختصر مستهار خلاصه و اسباب احوال معارف اشهر و دران جدول تاریخ ولادت در حلت و مدت عمر و سلطنت
و خلافت و سلطنت رسول اخوار بان و ائمه اطهار صلوات الله علیهم من الملک الغفار و سامی ملوک و سلاطین را عاظم راو
تاریخ ولادت و وفات و مدت ملک هر یک را موافق این مقام باز نمایم و چون در ان جدول بشکار رسم علامات مرکوزه
علم نشر از وقت لعث سید کونین الی زماننا چند امی پرداز و قبل از ان مذکور نامه و در بیان کرا ارباب سیر و اخبار
و علامه کبار و اصحاب تواریخ و آثار در مدت زمان ما بین مسوط ابوالبشر علی نبینا و علیه السلام و زمان ظهور نور شرع احمدی
سرور ما علیه افضل الصلوات اختلاف کرده اند و بعضی از ان اقوال نگاشته کلک بیان میشود

فصل نهم در خاتمه و بیست باران

چون در آخر فصل مقدم وعده کرد که بعد از ین آنچه معرفت تقویم باحتیاج باشد بیاریم و از اوصاف
ادوانی که اصول و فروع تقویم در ان اوراق مسطور میگردد فارغ گشت درین فصل و فصول بعد ازین بذکر حفظ و بدانی کواکب
و قوی و ضعفات و مشرفات و منزلات و سب و روابطی که ایشانرا باهم باشد و حصه‌ای که هریک از برجی
و درجه دارند و حال سیارات و نحوستی که ارباب احکام بجهة هریک از کواکب و بروج اثبات کرده اند بردجت
چه انچه در فصول سابقه مذکور شد که در اوراق تقویم ثبت نمایند نیز از اصول و ارکان اصل مطلب آن بود که
مبتدیان از رقم و علامات انچه در هر جدول و صفحه مذکور است و مرسوم پنشناسند که چه چیز است و درین فصل بیان
میشود که جدول از صورت آنها چند شناسند که هریک از انچه نوشته اند چگونه آنرا بدانند و آن موقوف است بر اینکه
اولا بیان شود که هر کوکبی در کدام برج و در چه حصه از فلک چه حال دارد از قوه و ضعف و سعادة و نحوسة تا بر وجه
آن کوکب در هر حال استدلال بر یکی از حالات مبنیه نمایند و از ان احتراز کنند غرض که مقرب بین علم است کحصول پیوندد و بعد از
بیان این مقدمه مذکور میشود که کواکب سیاره از جهت بودن در مناطق بروج و درجات مخصوصه آن و نسب
بایکدیگر قوتها و ضعفها اثبات کرده اند و از انها بعضی را حفظ کرده اند و برخی غیر حفظ باشد و قوی و ضعاف کواکب
را مطلقا بدانی و غرض تقسیم نموده ذاتی آنکه کوکب در حفظ و بهره از زهره حفظ باشد که تغیر طوالع و ارکانه
متغیر نکرده و در زمانی معتدبه بران حال بود مانند بیت و شرف و ثلثه و حدود و وجه و غیرها و عرضی انکه تغیر از منه
و طوالع متغیر شود و در جزء زمان بر یک حال نباشد مگر بندرت مانند اوتاد و فروع و غیر و اشال و وجهی یک قسم دیگر از فروع
اند و از آسعادتی و نحاستی خواهد پس از تغیر قوی کواکب مطلقا باشد ذاتی چون حضیض و سعادتی و ضعف نیز سه ذاتی
و عرضی و دخامی و اقوی قوی و حفظ بیت پس در انجا که کوکب شبیه است بکسی که در مکانی و صفی باشد
بلکه در منزل و مسکن بود مغرقه و سلیم از افات و بعد از ان شرف بقول بعد از شرف ثلثه و بعد از ان حد
و بقولی حد مقدم است ثلثه و بعد از ان فرح و بعد از ان وجه و هر یک از مهاد در حل حفظ بیان خواهد شد و مذکور
شد که بعضی از قوی را حفظ کرده و حفظ بقول محققین پنج است ۱ بیت ۲ شرف ۳ مثلثه ۴
حد ۵ وجه و کوکب را به شبیه یکی از نهاد مزاج کرده اند و صاحب بیت اقوی است پس صاحب شرف پس صاحب
حد و پس صاحب مثلثه اولی و بقولی اولی صاحب مثلثه اولی چه بود و گفته که وجه را یک جزو نصیب است
و او پانزدهم حد حفظ است و اما بقول مذکور پس از صاحب مثلثه اولی صاحب مثلثه ثانیه است پس صاحب
وجه چه انچه صاحب بیت را چهار مرتبه بود صاحب شرف را سه و صاحب مثلثه اولی را دو و صاحب حد
هر یک برین ترتیب و وجه را شهادت نباشد لکن بقول جمهور وجه را یک شهادت باشد و مثلثه را دو و حد را سه

سر وفی حد

و شرف را چهار و بیت راجع و بعضی صاحب شلثه اولی را برحد مقدم دارند و بعضی صاحب شرف را برصاحب بیت
مقدم دارند هرگاه نزدیک درجه شرف باشد و بعضی والا تخلف است در نحوست صاحب حدود را برصاحب بیت مقدم
مقدم دارند و بعضی صاحب شلثه را برصاحب بیت تقدم دهند و بطلیموس و اتباع او و بر را از خطوط بسزوده اند
و مشهور و معتبر نزد اول است و چون صاحب حظی در آن حظ باشد مرتبه او را مضاعف گیرند و این مراتب را شهادت
گویند آن کوکب که در حوز معوض شهادت او بود مستولی آن باشد و آنکه شهادت او نزدیک باشد شهادت مستظل شریک
مستولی باشد و هریک از قوی و ضعاف در مقامی مناسب بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و هو العزیز و ابو معشر گفته که کوکب
را حظوظ باشد و قوی در جهات و بهاما حظوظ نیز است چنانچه مرجان شد اما بیت شرف که ۲ حد شلثه ۵ وجه دوقوی

سه ۱ تشریق هرگاه خاموان باشد ۲ استقامه سیر ۳ زیاده صعود در شمال و رتب تیز سیر است ۱ بودن در وسط
۲ بودن در مایلی اولند ۳ بودن در مواضع نقیضه و بهاء کواکب سه راست و از آفاقی خواه استارگان حوالند ۱
۲ مقابله کوکب بهم ۳ در درجه که مدرجه ۴ بودن بیان کوکب در برجی یا میمنه یا میسره و صحیح نماند که لست کواکب بوج
سه گونه بود اول آنکه یکدیگر خانهای یکدیگر دهند ۲ آنکه یعنی از برج را بکوکبی دهند ۳ آنکه زیاده از یکبرج را بکوکبی
دهند قسم اول بر چهار گونه باشد ۱ بیت ۲ وبال ۳ جدلی ۴ اختیار و درین فصل مصنف نوع اول از ثانی از قسم
اول را بکوکبی که باشد یعنی بیت و وبال را بیان نمیفرماید و حقیقت نسبت بروج باعتبار بیت و وبال را بکواکب یا جمعی
بدینکه ذکر کرده اند که نیرین در فلک نمیرند و پاوشاه نافذ فرمانند و شمس بزرگ و خرد و سعادت و نحوست
و مستقیم السیر و احوال است و بطیع گرم و خشک است چنانکه بعد ازین بیان خواهد شد و قمر تیز اصغر و اعدا ازشمس و ابل است
کشور و ظاهر بسعادت و بطیع سرد و یبوسی الا گرکه و متغیر الاحوال است بحسب بروج اثنی عشر را تمیز او لایت
ایشان و نسبت نهاده اند بدینگونه که اول آن اسد آخر جدی قسمی دانا اول و ثانی آخر سرطان قمر و خانه شمس را و اول
حمل برنشرقی و خانه قمر او را آخر ثور برتغریب تعیین نموده اند که چون اسد برج ثابت و گرم و خشک
و نهار گرد و نهاری و موافق طبع آفتاب و برصورت شیر است که ملک سباع است و در میانی بروج ضعیفه است نوعی
کرشمی در میان کواکب است و غایة ارتفاع شمس در او از اکثر بروج زیاده راست و در وقت حلول آفتاب بآن
درمعظم معموره حواره و پوسته که علمه ترین اثر آفتاب است کدبکمال میرسد آن برج را بحسب تیز اعظم شمرده اند و هیچ
سرطان برج منقلب و سرد و تر و یبوست و برصورت چوان است و منزل خانه آفتاب و غایة ارتفاع آفتاب
در وسط آنکه بروج در معظم معموره و اول فصل صیف است چه تاثیر قمر در ابتدا است چنانرا اصغر نمیس کرده
و باقی بروج را میانه تیز و نحست گرده اند بدینگونه که از اول اسد تا آخر جدی که برج است هر برجی را بکوکبی نسبت کرده اند

دار اول و ثوابت آنچنان که بدستور رسیم است هر برجی را بکوکبی داده پس هر کوکب از کواکب خمسه متحیره را دو بیت باشد
یکی در روایت ماه و یکی در روایت آفتاب چه خمسه متحیره که بفرمان خالق آسمان و زمین باشمس فرمود کارگزاری جهان شریک چنانی
و نیز را معاون تیز بین آفریده چنانکه یاد کرده اند در کارگذاری شرکت دارند در روایت هر دو و نصیب داشته و بعضی گفته اند بجهت آنکه
حرکت متحیره بر دو گونه است گاه بمستقامت و گاه بقهقری گاه بر توالی و گاه بر خلاف توالی و دو بیت هریک داده اند یکی بجهت حرکه

رجعه سه

بر خلاف توالی و دیگری جهت حرکه مستقیمه بر توالی و خلاف این وجه کامل ظاهر و وارد و دیگر از آنکه گوینده که تجارب یافته اند
که هر کوکبی در برج مخصوص قوه دارد و وجهی که تشفی غلیل دهد منظور نسبت هر حال چون عطارد متصل است بشعاع قمر از آفتاب

مذبر مه

دور شود و همگر گاه همیشه مقارن مرکز آفتاب است بدین سبب هر دو مرتبط است خانهای او در اتصال بهیچ نیز این قرار
داده و بهوت باقی کواکب را بترتیب افلاک هریک را یک بیت و در روایت شمس و یکی در روایت قمر تعیین کرده چنانچه
مصنف میفرماید که جدی در روایت آفتاب و دلو در روایت ماه خانهای زحلست و دوستر تیز خانه او در روایت و بهوت
گفته که چون اربعه ی بروج و آزاد و ثوابت خوانند و قوس در روایت آفتاب و حوت در روایت ماه خانهای مشتری اند

ماه و میزان

و حمل در روایت قمر و عقرب در روایت آفتاب خانهای مریخ اند و ثور در روایت آفتاب و حوت در روایت ماه خانهای
مشتری اند و حمل در روایت قمر و عقرب در روایت آفتاب خانهای مریخ اند و ثور در روایت ماه و میزان در روایت آفتاب خانهای
زهره اند و جوزا و سنبله بنوبتی که گذشت خانهای عطارد و سرطان بنا سبابی که سبق ذکر یافت خانه ماه و اسد بهمان
نسبت خانه آفتاب و همی دیگر در نسبت بروج گوید کوکب گفته اند که چند نور و ضیا و روشنایی عالم سفلی از شمس افزاست
و زحل مخالف آنست و او دلیل مارگیست و بطبع سرد است و دلالت بر مستان دارد و خانه که از بروج
ثابته بوده و در معظم معموره حلول آفتاب دران در برج فصل مابستان باشد بجهة بیرین تعیین کرده اند و مقابل آنها را
مخصوص زحل داشته اند و آن در برج زمستانی و چون مشتری دلیل مال و برزگاری و خواسته و عطارد دلیل علم آموزی
و بهره و هنر همند و سیاه شمس و عطارد را باطراف زمان راست بجهانی مذکور شده خانهای عطارد را در جنب خانهای بیرین
و خانهای مشتری را مقابل آن در جنب خانهای زحل که کوکب مقابل است باو قرار داده اند و مریخ دلیل
جوان رخش و فتنه و فساد و خصومت است و او شمس اصغر و زهره دلیل را خود و عقیل او و سعد اصغر است کوکب
قاهر جانی و متاط خانهای ایشان را مقابل هم قرار داده اند و بهترین وجهی که درین باب توان گفت آنست که چون مقابله
نظر تام و شطر است و برج خصم و دشمنی و تثلیث تام در ستر و تعدیس نیم دوستی و مقارنه با سعود دوستی و
با نحوس دشمنی است بیوت خمسه متحیره باین نظر ها بیوت بیرین واقع شده چه خانهای زحل که نحس اکبر است
دشمنی تام با بیرین دارد و مقابل خانهای بیرین است و خانهای مشتری که سعد اکبر است تام و دوستر است

برشت خانهای هرین است و خانهای مریخ که نحس اصغر و بانجم و شمس است هر ترمع خانهای هرین و خانهای زهره
که سعد اصغر و با نجم دوستر برقدیس خانهای هرین است و عطارد که مشتری است و با سعود و سعد و با نحوس نحس
است خانهای او مقارن خانهای هرین است و امثال این امور از قبیل نکتهای بعد از وقوع است که بخوبان و عزم
ایراد می نماید حصول حفظ طرکب و مصنوبات ایشان که علم بجزئیات این امور علم الغیوبست و اگر کسی را راه
بخانه این بحثها [اسرار باشد] همان راه یا فکان سراوقات قرب یعنی کرده قدسی نکوه اتیا علیقام و انه کرام خواهد بود
و اگر دین باب وجهی برزبان رانده کری الهام فی صنع العلوم خواهد نمود و الله اعلم با سرار مخلوقاته و در کتاب خمس و ثمانین
باب منسوب بهرمس در باب بحوث باین عبارت مذکورست کان البیوت تقسم علی قدر الرباعات و الوصول الی
من خمسة عشر درجة سرطان و خمسة عشر درجة من الاسد الذی بدؤا فیها بعطارد ثم الزهرة ثم المریخ ثم المشتری ثم زحل لتقابلها
الموزر العظمی و لجریان هذا الفلک بعض علی اثر بعض و هذا اصل مسیرهن الحمل و العقرب هت المریخ و ابتدا المریخ و اصل
مسیر زحل هر الکبدی و الاولو هر لیست ناالعلو ب السفل الا بقرین فانی بیوتها فی العلو و السفل و احدة و چنانچه بودن
کوکب در بیت، باعث قوة تمام است هر آینه بودن او در برج مقابل بیت است نهایة ضعف بود یکی ماند که از خانه
و مامن و حصن محفوظ خانه و برسته باشد از آنچه مقابل هر خانه و بال او باشد و و بال بفتح واو و در لغة مصدر است از و بل
المرتع و بلا و بالا یعنی و خامة و و بیل بمعنی و خیم است و اصل معنی و خیم ثقیل است چنانکه گویند بلدة ذات خمة و و خیمة هر گاه موافق
نباشد با ساکنش و و بال نسبت دویم است از سبب اربعه که تمام یک برج را باشد مگر کسی پس خانهای هرین یعنی
اسد و سرطان و بال زحل باشد و خانهای او یعنی عذرا و دلو و بال ایشان و دلو و بال نحس و عذرا و بال قرهم بجهة دوری
از بیوت حفظ و هم بجهة دشمنی که میانه ایشان ثابت کرده اند و ازین ظاهر شد که وجه اجزار و وجه ثلثه که در باب تقسیم
بیوت مذکور شد آنست و خانهای مشتری یعنی قوس و حوت و بال عطارد باشد و خانهای عطارد و یعنی
سنبله و جوزا و بال مشتری ام بجهة ضدیت که میانه ایشان ثابت است چنانچه گذشت و ام بجهة تقابل و خانهای مریخ
که حمل و عقرب بود و بال زهره باشد و خانهای زهره که ثور و میزان است و بال مریخ بهمان جهة که مذکور شد پس
ظاهر شد که بودن کوکب در و بال از قبیل بودن کسی است از خانه حفظ لبیار در دور در خانه دشمن باشد و این اسبب
است از انکه بعضی گفته اند شبیه است بکسی که در زندان باشد مگر بامتبار انکه خانه دشمن را بمجاز زندان خوانند
و گفته که دشمن مشتری بروز جوز است و لیکن بسبب آنکه خانهای عطارد نزدیک و دشمن قمر بروز دلو است و لیکن بعضی
که خانهای زحل نه و دشمن زحل بروز اسد است و لیکن بسبب سرطان که خانهای هرین اند و دشمن مریخ بروز میزان است
و لیکن نور که خانهای زهره اند و اجنبی فی در سالید و حب بال استعمال نمایند و صاحب کفایة العلیم گفته است

انتهی

که اهل سنده بال را اعتبار نمایند و نزد ایشان و بال کوکب سوس باطیه کوکب را بر طرف مینماید
هر یک از سخره را و هر یکی را از دو خانه که دارند موافقه چنانست از خانه دیگر لهذا وقت او در ان خانه پیش باشد از
انکه در ان خانه دیگر بود و چنانکه وقت زحل در دلو و وقت مشتری در قوس و وقت مریخ در حمل و وقت زهره در ثور و وقت
عطارد در سنبله است و این ظاهر شود که چون زحل را و شمن با آفتاب مغبرست چه طبع او با آفتاب کمال ضدیت
دارد از جهة برودت و یبوست و ضعف پیش با قمر کمترست در خانه که در ولایة ماه دارد قوتش بیشترست و در خانه
که در ولایة ماه دار و اقوی است و زهره را چون مناسبت با ماه پیش است چنانچه گذشت در خانه که در ولایة
ماه دار و اقوی است و عطارد را چون خصوصیت و ربط با آفتاب پیش است در خانه که در ولایت آفتاب
دارد قوی ترست و صاحب طالع شاهی گفته که احب منی زحل الیه الدلو و الی المشتری القوس و الی المریخ العقرب
و الی زهرة الثور و الی عطارد الغذرا و چون هذه آن شرف را اقوی میدانند لهذا نزد ایشان قمر در ثور قوی ترست
از انکه در سرطان و قوة زهره در میزان پیش است و ارباب این فن تجارب معلوم کرده اند که چون میانه دو کوکب
که خانهای ایشان در مقابل یکدیگر باشد اتصالی واقع شود صدوث یکی از کاینات جمع لیظهر رسد و ارزا فتح
الباب گویند و فتح الباب لفظا صلاحیت یعنی مفتاح اسلام وضع کرده اند و سبب استعمال این
لفظ در نجوم موافق آنچه جهی ایراد کرده اند آنست که چون [چنین] گویی که فلان کوکب بفلان کوکب پیوندد باران
بیارد و بنا بر انکه خانهای ایشان در مقابل هم است تکیفر او کرده اند که اسناد حوادث با تصالات فلکی نمود
پس بجهة دفع آن معترض باین آیه تمسک نموده اند که و فتحنا ابواب السماء یعنی مفهم مطلب آنکه فتح ابواب ظهور
این آثار بازبسته دست قدرت آلهیست و این اتصالات شواهد بیان سبب موسوم بفتح الباب شده
تا انکه چون فتح باب امطار میشود این اتصالات را فتح الباب گویند و شیخ علاء الدوله سمنانی در کتاب
عروه گفته اذا اردت ان تعرف المطر کیف یجیء بسبب الاتصالات العلویة التی تسمیها المنجمون فتح الباب
ما قوله تعالی فتحنا ابواب السماء بماء منهمر و گفته اند که فتح الباب بمزاج دو کوکب متقابل است که یکی علوی
و یکی سفلی باشد و علوی بمنزله نفس است و سفلی بمنزله بدن و بمزاج ایشان و نقل نورشان احداث
حوادث در عالم خود و پوشیده، نخواهد که چنانچه بواسطه این بتفصیل معلوم شود مزاج زحل دلیل سرما است و باران بسیار
و پوسته رزار و خسف و مزاج مشتری دلیل اعتدال هوا و با و خوش و از مریخ دلیل گرمی و خشکی هوا است و علامات
آنتی و مجموم و قوس فتح و از شش دلیل گرما و سرخی هوا و تاریکی و میغ و باران و از زهره دلیل گرمی و تری هوا و از
عطارد دلیل باد و رعد و برق و زلزله و سبب رعد و برق اورا نیز کوکب باران گرفته اند و مزاج قمر دلیل باران

فتامل

کو در ولایه آفتاب است و اوقوتش بکمتر و مشتری را
چون مناسبته با آفتاب پیش است از
خانه که در ولایه آفتاب است و اوقوتی ترست
و مریخ را نیز چون مضدیت با آفتاب پیش است
در خانه صح

معتبر کنیز صح

آهسته و تغییر هوا از حالی بحالی بدین سبب زهره با مریخ و شمس با زحل دلیل باران و آب و مزاج شمس و مریخ بحبّه آنکه والله
برخوار و صفیقتر است در بین یاب و بحبّه آنکه از آب بسیار و حرارت اندک بخار خیزد و ابر کرده و اگر بعکس آن باشد بخار
بهم نرسد و ابر پدیدار نیاید بدین سبب و زحل بستان محاذات اند زمستان گرم باشد و گاهات زمستانی اکثر اوقات تیز
بستر بنظر آب از کثرت آب و انچه در ضعیف باشد سعید و دقیق از کثرت گرما و ابر تابستانی بارعد و برق تیز
بود از بسیاری حرارت نسبت بحرارت زمستان نه بنسبت آب تابستان که آب زمستانرا آنقدر حرارت نباشد که
تبخیر بزیادتی بخار را تا آنجا نزاید و ابر کرده و چون حرارت قمر کمتر است از شمس بس بود که در اتصال قمر و زحل باران مطلق
نیاید و ارباب احکام گفته که در حکم باران دلیل آب از قمر و زهره کرده و دلیل حرارتی که آب را ابر کند تحرز از شمس
و مریخ و دلیل برودتی که ابر را بقشار تا بپاراند از زحل پس در اتصال زهره و مریخ و قمر و شمس یا زحل چون آن تبخیر و حصر
حاصل آید باران بارد بحبّه تقابل بیوست این کواکب و اتصال زهره با مریخ تبخیر آن دهند که آب برابر آتش افتد
و اتصال شمس با زحل تبخیر تا آنکه آتش او فرو خته را زیج دارند تا بگذارد و قمر و مریخ و اتصال قمر و زحل چه زود مشتق آب
کرم است زیرا که زهره زحل بالذات سرد و تر و مریخ قمر بالذات سرد و تر و ما بعوض تابش آفتاب کرم و چون یکی از این
اتصالات حاصل شود باید که قدر قوت هر یک معلوم باشد که امان حکم بر باران نتاند چنانکه قدر قوت مریخ تر و سرد
و از تیرین نزد زحل قدر آتش بود و در تبخیر و قدر قوت زهره نزد مریخ قدر آبی که بتبخیر ابر کرده در رطوبت و قدر قوت زحل
نزد تیرین چون بخیر گویان تبخیر ابر کرده و در رطوبت حکم بباران توان کرد و الا بس فتحیات باشد این کواکب را باهم
که در الزفت مطلق باران نیاید و اندازه قدره هر یک از این کواکب در کیفیات اربعه بعد از این در محل خود مذکور شود
و بحبّه فسخ اسباب صدوی آوریم که بآسانی ظاهر شود در رس و ذنب مانه خانه بود و نه و بال و این طاهر است
که هر گاه خانه خیر باشد و بال نیز گواهد بود و بعضی گفته اند که چهار بروج هر خانها گواکنند دیگر خانه بنود که
باشان دهند و گاه این حرف کمال ظاهر دارد

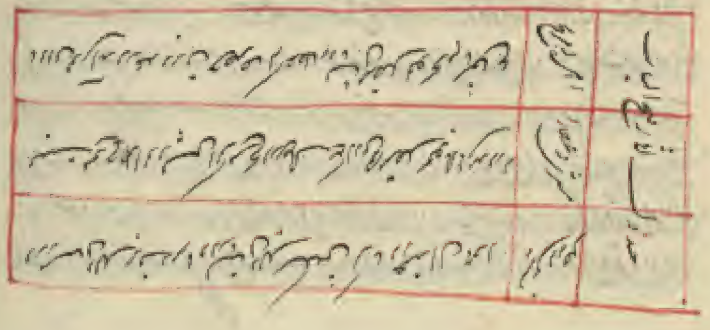

ملکان دو نقطه موهوم اند و حراب و صفه نیستی گواکب سیار نه و این شکل خانهای گواکب و وقوع آن بر قطرات
معینه ظاهر شود و سیم از سر گواکب با یک برج باشد
قبول است صاحب گفته نگفته که شد قبول آنست که گواکب
در برجی باشد که او را در آن برج حظی باشد چون مشتری
و هفتد آن ما میزان آن برج موافق مزاج آن گواکب باشد
مانند سرطان که موافق مزاج زهره است و اختران گواکب در آن
برج ره باده باشد از انکه در برج دیگر و صاحب جامع گفته که
که بقول نزدیک بحکم هر دو گواست یکی انکه هر یک از دو گواهی که
ناظر شده هم نظر کند نظری طبیعی یکی بدیگری یا در ثلث آن یا در تربیع آن یا
در صورتش بتربیع و تثلیث و هر دو از نظر طبیعی یکی از اقطار خمسه باشد و قسم

دیگر قبول آنکه حال هر دو اثبات آن باشد از تثلیث و حصه و تسدیسه و صورتیه نزد دیگری چهارم از سبی که گواکب را یک
برج باشد انکار است و از انکه گره تیز گویند و انکار و چنان باشد که گواکب در برجی باشد که آن برج او را منکر بود بدان
سبب که او را در آن برج حظی نباشد از حفظ ظه نه از قوت و نه از ضعف چنان بودن آفتاب در سنبله شما
در حالتی که دران درجه باشد که سر حکم دلست فی مان در جه رسند پس اثر آن گواکب دران برج و دران درجه
هیچ طاهر نشود نه از خیر و نه از شر و او یکی مانند که در ولایتی رسد کالی که نزد اهل آن ولایت را نباشد و اثبات آن
او را و صاحب جامع گوید مناکره نیز بر دو قسم است یکی انکه خالی از صول باشد باین نوع که دو گواکب ناظر بنظر
طبیعی یکی در دیگری باشد و در هبوط آن با ضعف تیز آن قسم ثانی انکه حال یکی از دو نیال هبوط و خیر جاچون
حال دیگر باشد و گفته که در قبول و انکار اهل نجوم ملتفت بنظر فوقی یعنی مناظ نشوند و صاحب کفایه گفته که بعضی
گفته اند که اثر انکار در احکام بعرب دو چیز است از یکدیگر چون نظرت آب زبن و اثر قبول آمیزش و دو چیز است
هم چون آمیزش آب و شیر یا یکدیگر او معشر علی در کتاب سر الاسرار گفته که قبول آنست که گواکب متصل شود یکدیگر یا اهلت
متصل تا اثر قوش ما از صدرش ما اثر شده با وجه او و صول کند او را یا انکه قابل اتصال در سد واقع باد در سایر خطوط
پس قبول کند او را و قوی ترین صاحب بیت است پس شرف اما صاحب حدود مثلثه و وجه ضعیف است مگر انکه
دو چیز او را تاج شود و بهتر و گاه است که بعضی را قبول نیابند بغیر اتصال اما قبول اتصالی اقوی و انفع است و بعد از این
در فصل ۲۱ در باب قبول و انکار مناسب انتقام مرجوع خواهد شد ان شاء الله تعالی

فصل پنجم در تعریف

در بیان طوالع کواکب شرف بفتحتین یعنی علو و رفعت یعنی مکان عالی و غرب کوبه مسک اشرف ای عال و اشرف علی ای
اطلعه علیه من فوق و ذلک الموضع مشرف و مشارف الارض اماکنها و هبوط بمعنی نزول است هبط ای شرف هبطا هبطا
ای از اینجا بیا و فرود آی و در اصطلاح شرف و هبوط کواکب عبارتست از درجات مخصوصه از بروج معینه که کواکب را
در آن قوه و وصفی تمام باشد و در فصل سابق مرکوز شد که از خطوط کواکب بقول جمهور بعد از ربعیت شرف اقوی است
و آن اشرف قوی و آنی کواکب است بدیهی مصنف بعد از ذکر سبب دلیل بیان شرف و هبوط پرداخته و در بیان
فصل بیان شد کدار بعه بسقهای کواکب با بروج فقتی آنست که کوکب را بعینی از برجی منسوب سازند و آن بروج دوازده گونه
بود ۱ شرف ۲ هبوط ۳ عدو ۴ وبه ۵ دریکان ۶ اذرجان ۷ نه نهیر ۸ دوازده بهرام ۹ سعد نهیر ۱۰ سعد بهرام ۱۱
طریقه مختوفه ۱۲ سعود هر دو کواکب را در بین نسب لشتبه کرده اند بکسی که در ولایت یا ملک دیگری منصب و بهره داشته
باشد و چنانچه مذکور شد اوجی از اینها شرف است و نسبت کوکب در شرف شبیه است به نسبت کسی که در مملکه
و سلطنه و مملکت تو لیس باشد. و ارباب نجوم و احکام تو سید الهام ملک مقام یا بوجودی الجلال و الاکرام
وضع شرف و هبوط و غیر آن نسب نموده اند چنانچه سابقا در فصل متقدمه مذکور شد که هر مسن الهرمسه که او را اورس
دانسته واضع این اصطلاحات باعتبار تمام در سنین متوالیه هر یک از کواکب را که در برجی معین و در حد
معین صاحب اثری مخصوص دیده اند و اتفاقا بکرات وقوع یافته معینی از آن اثر را منبع سعادت و نیکی و حسب
و اینی و اسایش و برجی شمرده که در سه دبی و تنگی و سختی و ناشوب و نا امینی بوده و بودن کوکب را در هر حدی معین
مانی کرده اند با عتبارات مناسبه و شرف و هبوط هر یک همان معنی است و دلیل عقلی که تشفی خلیل نماید بر تخصیص این
درجات و برج بشرف و هبوط و سایر نسب اعتبار ربعیت و صاحب جامع ثنای گفته که مراد از قیاس
در اضافه اجزاء بروج بکوکب چون هدایت رای عشرات و غیر ذلک تدقیق وجه اختلاف واقع است از جهة
بروج سرطانیه حکم بروج واحده کرسی در جه است هر گاه بکوکبی واحد نسبت کرده شود همچو حکم بعضی اجزاء بروج
بکوکب واحد بدان سبب که اختلافات کاینه در حادثات و اشخاص از دقت طوع اول و برج ناطوع
آخر هان برج موکتی هست پس بدو توجه طلب کرده اند اولا کواکب را در بروج و مضطرب شده اند باضافه اجزاء
کثیره از هر برجی بکواکب مانند اضافه یک برج تمامی بیک کوکب و استدلال نمایند اختلاف احوال از مزاجات و درجات
و طلب جزئیات از کلیات و اشخاص از انواع و اکر متاملی اندیشه نماید در اصل انعام فلک بر دوازده قسم بروج
ظاهر شود و گر این قسمت باجود است از اقسام اربعه گرداب بحر که خاصه خود جدا میسازد از انکه آن دو نقطه
اعتدال و دو انقلاب باشد اما چیز منجم محتاج است بمعرفة تدقیق الخ جلیل است چون معرفة مواضع کواکب و مواضع

اشکال ایشان و بسیاری از اوقات کواکب از اماکن آن بدیهی است بسط بروج را باقسامی که محتمل بر تفاوت بوده چون درجات و دقایق
و ثوانی و توالث و ما فوق آن قسمت کرده اند در اصعد و طالب و حجه مستوط بر اجزاء بروج از کواکب و تفاوت اکه استدلال
کنند بان صرار اختلاف احوال بطرق ارصاد و تجارب سیر ایشان و بحیثه موالید کثیره طالعهای مختلفه الاجزاء را و هم چنین جهة
ابتداء و کیفیت احوال غایات ایشان را و در جهة حوادث واقعه در عالم چه خیر و باد خط و بین و احداث عوالم و امطار و
ریاح و طلوع و رعود و زلازل یافته اند هر چه ممکن بوده است از تحصیل دلایل جزئیه بر انواع حوادث از جهة مشارکه کواکب
و سهام و حلول ایشان در ادوار و ازمنه و اقالیم و جزئیه منتجه از مواضع سیارات و ثوابت الخ که مرت نشده از ایشان چیزی در
سلک مسلک استنباط این امور از ذهن ایشان طالب راحه حظ واقع نشده و بر نهج صواب بوده تا انکه جدا کرده
اند اجزاء مخصوصه معینه فلکیه را از هم باستناد کواکب معینه و ذوات ارباب احکام نیز اصناف تجارت معین پیوسته بلکه
مقابله صنعت از او بوده اند و اضافه نموده اند دلایل مخصوصه را بهر نوع از انواع حوادث چنانچه کسب کوینده ایشان
متحوست با نواع استدلال این امور و بعد از ان گفته که سالبه بینت است حوادث با بناء و استدلال بآن بوجوه از
وجوه و دلیل بر مطلب چنان گفته اند که ظاهر و بین است نزد ارباب احکام که کواکب ثابته و سایانیات را
فعال و امارات قرار نبوده در امور راهواد حوادث کائنه و هر موالیده هر گاه یکی از انها در حقیقه یکی از اوتاد را دافع کرده
و مساعدت شمس قمر یا یکی از مخبره کرده اند دلیلند بر شرف و مرتبه تا اینکه باستنباط دلایل دوله از انها نمایند و از
غیر از است اوتاد احداث هر گز بر قوه باشتراک اتفاق دارند هر قومی را رضاع مختلفه چون اهل هند و فرس
و روم و عرب و بطلیوس را کتابت معهود در استدلال بطلوع انواع و اشکال ان از فروع چنین دلایل کتابی
بقصور رحال و مشت نه کانه فلکیه و ظاهر است که این مقامات را با شتراکات موزمت در نظر اجزاء
فلکیه که در ان مذکور نده ان اجزاء متوطنه بطبع این کواکب ثابته و محققه باستدلال بانها و اگر کسی مخالفت اینجا
نماید مخالف جمیع اصول و قوانین این فن کرده اند خواهد بود و اجزاء فلکیه هم مشتمل است بکواکب ثابته و انها
دالند بر امور عالم و انچه از قوة در جات مخصوصه عدد و یافته اند تر قصد و فکر کسب طبع کواکب حالیه است
در ان اجزاء پس هر گاه کواکب بحسب هر گز فلک مستقیم منقلب شده از اماکن معلومه عبور زبان طبیعی این
اجزاء بر اشکال جیایه و فصل اصحاب مراعین این درجات نیز مخالفت بهم میرساند پس بتعویل
و اعتماد بر استدلال بر اجزاء معینه فلکیه روا نباشد و معین مغرور مقدمه این رساله در باب اختلاف ضوابط
این علم و عدم احاطه بآن مذکور شد حاصل که در نسبت اجزاء بروج بکواکب و جهی که بآن اعتماد باشد بحر ارتجه و القیاد
نیست و انچه در باب مذکور سازند از قبیل حظ باب و اقتضائیات و اتفاقیات است که عبارت از ان بخاطر

جمی رسیده چنانچه بعضی ازان مذکور خواهد شد و چون شرف ماه در ثور و شرف زحل در میزان و بکدیگر در جه
میزانی و شرف مشتری در پانزدهم درجه سنبله و شرف راس در سیوم درجه جوزا و شرف ذنب در سیوم درجه
قوس بنوعی که بسبق و کریافت بعضی ارباب این فن بجهة اختصاص بروج و درجات شرف کواکب وجوه بیان کرده اند
از جمله وجوه مذکور آنست که چون سرطان طالع سال عالم است واو تاد آن را که عنبر را که طالع سال عالم کواکب طالع و عاشر
و سابع و رابع باشند اما بروج منقلبه که اوتاد آن را که اند نبوده باشند تا بان انقلاب مقادمت نمایند و چون مشتری
کواکب جهات و بقاست لابق آنست که شرف آن در سرطان باشد که طالع سال عالم است بنابر انکه طالع خانه
حیات و نفس است و آفتاب که جوهر حیات است شرفش در برج حمل ماند که مبدء عالم ازان را که است اعلی شرف
و فوق الارض متعلق است بکلوتر و دوازده و ماه و زحل که کوکب دولت و ثروت و فلاحت و زراعت است شایسته
آنست که شرفش در جهتی باشد که بیت سابع است چه آن بیت خانه ضیاع و عقار و زرع و کشت است
و مریخ که کوکب مخالفت و عداوت است شایسته آنست که شرفش در جهتی باشد که بیت سابع است چه آن
بیت خانه اضداد است و حصومات و عداوات و قمر که نانی بزرگ اعظم و نیر اصغر و حابستین ادست باید
که شرفش در جنب برج شرف او باشد پس برج ثور که مجاور حمل است بجهة شرف او قرار یافته و چون زهره کوکب
و کوکب نظافت و زراعت بیت نهم که متعلق بتقوی و امانت و طهارت شرف او شده و آن برج
حوت و برین را که و عطارد که کوکب عقل و فهم و فراست و کیاست است لابق آن بود که شرفش در سنبله
باشد که برج آتشی دست ثالث این را که است و آن بیت تعلق دارد بعلم و ادب و تعلیم و تعلم و چون موضع
شرف هریک از کواکب ناظر است بطالع و عقد متین از کواکب سنه اول آنست که شرف ایشان در
موضعی باشد که از طالع ساقط باشد و سوب ساقط دویم و ششم و دوازدهم دشتم است پس سب
و دوازدهم که حوت است و سقبل است بشرف قرعه شرف راس تعیین کردند و برج مقابل انرا که
قوس است بنابر تقابل عقد متین شرف ذنب دانسته اند و صورت را که طالع سال عالم موافق

انچه از حکما ما تقدم معقول و مروی است و بر صحایف رسایل معتبره مسطور است بنوعی است که مرسوم
گشته و اگرچه قبل ازین نیز مناسب رسم این را که شده چون در بیقام نیز رسم این را که از قواید خالی نبود از
انکار ناچار نیامد و حقیقه منسوبات بروج و کواکب ما بیوت بعد ازین معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی
و انچه درین وجه از نجافت و را که است رطابع سلیمه ظاهر تمام دارد و وجه ثانی بانکه چون سلطان عالم
بسعد آفتاب ثابت دارد حلول او بنقطه اعتدال ربیعی که برج حمل عالم پیر و جوان میشود و شمع هر روز کار خطاب

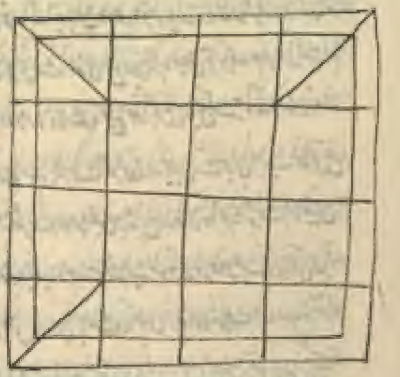

شتاب بر موی نباتات می بندد و انچه بار بمقام نشود
نامی رسند و توانان چون باهتزاری آیند و انا صنع الهی
در چهار صفت کشوریم ظهوری ما بد و انچه له
یوما فیوما روی بازو و باد میکند او و مخزونات کنجینه خاک
بقوت نامیه بمنصه ظهوری آیند و خاک مرده بمضمون
یحیی الارض بعد موتها زنده میکردند و اکثر این نار را
صانع حکیم بار تو شش در عالم سفلی بر صفحه الفتاح
مرقوم میشود و پس مناسب آنست که شرف شمس
حمل باشد و همچنانکه اجابی از اخر سنوات منوط بانیس
اقتاب جهان افروز است راجای رطوبت و طراوت
نیز مار بسته بزحل است که کوکب اعاد اعدام و موت و برودت پیش است و سابقا نیز اشاره شد که این دو کوکب
را با هم صدیت تمام است ازین رو شرف زحل در برج مقابل برج شرف حور شید قرار یافته و چنانچه مانقش
نشود و نما و بنوع قوه حیوانی نشس است اتمام آن قوت و اکمال آن نشو مار بسته بتدبیر مشتریست که سعد اکبر است
و بر طبیعه روح و کواکب بقا و حیاتست و چون از حلول اقتاب برج سرطان نشو و نما بنبات تمام میشود و نهایت
کمال میرسد و اکثر علات در انوقت کمیاب و دیری آید و مع هذا برج سرطان برج مقابل خانه زحل است که بخش
اکبر است شرف مشتری است و چنانچه زحل کوکب اقتاد اعدام است تمامی آن بمریخ است و بهرام را در ان باب
باکیوان شرکه است و مریخ کوکب قوت و حرک و خشن اصورت بنابرین شرف مریخ در خانه زحل است که بطبع
ماهم نزدیک افتد و مقابل مشتری که در انزاذم در ندد برج جدی که غایته کرنای روز دران است در معظم متصوره
قرار داده اند و چون زهره سعد اصغر است و با مشتری در سعادت شریک و ما اقتاب نیز چنانکه سابقا مذکور شد
مرتبط شرف او را در برجی قرار داده اند که بر مثلث برج شرف مشتری و متقارن برج شرف اقتابست و آن
حوت بود که بطبع سرما زهره مساعت دارد و چون کوکب زهره لهو و طرب و ارتست و عطارد کوکب
علم و ادب برج شرف عطارد در هر ایر برج شرف زهره که آن سنبله است قرار یافت و شرف نیز اصغر
بجهت مناسبات و مشابهای که با شمس دارد از قدر و حجم در رای العین و ضوء و انبکه او را خلیفه شمس
دانند در برج ثور که متصل برج شرف اقتاب است قرار یافته و شرف راس را که عقده مدار قمر است با هم

با مهر اقتاب مناسب دانسته اند که در برج معتدل برج شرف قمر باشد بنابرین در حوالی قرار یافته و لاجرم شرف زحل در مقابل
آن در برج قوس است باید دانست که این نیز وجهی هست که باعث معتدل طبع مهر باشد و بعضی نزدیک بوجه اول گفته اند
که چون نیر اعظم و صداوند دور شمس است دار رسیدن او بکمال روز زیاده شده طبع هوا بگرمی مایل گشته آثار نشو و نمای
بایات بهت شرف شمس بکمال مرار یافته که برجی است نهاری پس شرف مشتری که سعد اکبر است برجی باید موافق طبع
او کار انقاضش در معظم افاق بقرب ملک رئیس رسد از شرف او هم فیض بر تدریج سرطان را یعنی خانه شرف او تحقیق
کردند و قمر را جایگاهی مناسبت که شمس نزدیک باشد بجهة مناسبت وحدت شایسته خود که در حالت رسیدن آن بحوالی
پوستر یح نور را یافتند که در اول طلوع و جدا گشتن از شمس دران بامت و چون برجهای شرف اقتاب و مشتری
زاید نهاری اند در جهای مقابل ازا اینچنین داده اند زحل اندر میزان جهة قرنی شب و دران جهة زحل دلیل مار یکست
و در مقابله شرف مشتری و مریخ در جدی که بر مقابل سرطانست که شرف مشتریست که مشتری دلیل حیوان و سمک و مریخ
دلیل حوت و مرکبت و چون زهره پس از جهل و هفت درجه از شمس دور میشود و برج ثور بقدر است بود شرف
زهره را در حوت قرار دادند که بجهة رطوبت بطبع او موافقت دارد و شرف عطارد را در مقابل شرف زهره
دانسته اند چرا بین کوکب علم و حکمه و ان اندرونشاط و لعب است و بسبب نا پرهیزی عطارد مناسبت پیدا دارد
و اینک ظاهر میشود اینست که اتفاق معجبان است که در حین خلق عالم جمیع کواکب در درجات شرف بوده
الا عطارد که از شعاع صادر و در عقیبو و هر گاه اقتاب در درجه نوزدهم حمل باشد او در برج شرف حقیقی تواند
بود و درین باب گفته اند ان الکواکب کن فی شرافها الا عطارد حین صور آدم یا معشر الکتاب لا تقرضوا
لکنه یقتص عداوا و کادوا واعجز از صورت را که طالع سال عالم سر استباط میشود و پس بزرگتر باشد اثری و سعادت
شمسی و کواکب را این باشد که شواهد خلق عالم یا خلق آدم که مجتمعه دیوان موجودانست باشند و در وقتی که در بای
صنع آلهی مرج فیض رده صدف عالم را بر کنار افکنده باغواص امر ازلی از صدف مستور گوهر وجودات را ظاهر کرده
در برج دو درجه که بوده اند آن اشرف بروج و درجات تواند بود نسبت بهر یک همین معنی باعث بوده بهمین جهت
از درجات معینه بروج مخصوصه را که در وقت خلق عالم یا خلق آدم کواکب دران بوده اند درجات و بروج شرف
دانسته و بعد ازان نیز هر یک که بان درجه رسد اثری و سعادتی و قوتی از و ظاهر شود و لیکن چون اجتماع اهلی با سرام
در درجات شرف با رد یکدیگر موقف امر و حکم الهی است در هر وقت که مشیت ازلی تقاضا نماید تمام
آن اثر کمال ظهور زاید و بوجهی دیگر احتیاج ندارد حاصل کلام انکه نوزدهم درجه حمل ازان درجه شرف اقتابست
که در حین خلق عالم اقتاب دران بوده زانکه پیش از خلق عالم درجه شرف اقتاب معین گشته بوده که

که در حین خلق چون اقتاب دران درجه بوده گفته اند که در درجه شرف بوده و هم چنین باقی کواکب و معنوی این سخن است
انچه ابو معشر در کتاب سر الاسرار گفته که السماء بالشمس یتغیر حالها و الاحوال و اسبابها غیر الشمس او کل الاسباب و من
الشمس نور کل کوکب و هر ملکة الیزم دوالیها و النور و ملکوت الشمس بلا وسط السماء بالسعة مزدوجة الحال فقرنهم مهما
دنکما الجزء در درجه شرف الشمس و برین وجه یک حرف می آید و آن حرف امینت که باتفاق مطارد و منه در سنبله
بوده که شرف او قرار یافته و ازین حرف جواب توان گفت که درین درجات شرف کواکب سته بجز از عطارد
درین مواضع مخصوصه مجتمع بودن اقتابست در حین خلق عالم و درین درجات و چون همچنان خواسته اند که شرف
دو کوکب در یک برج تعیین شود و تجربه معلوم کرده اند که عطارد را در برج سنبله کمال قوت است زیاده قوت
ثبت بنابرین شرف عطارد را دران داشته اند و چون کلام با تمام رسید اکنون میگوید که از شرف
خلق عالم کواکب در درجات شرف حفظ بوده اند اگر مطلب از عالم کل عالم جسمانی باشد یعنی کرات افلاک
با نجم بنظاهر درست می آید چه کواکب جزو آنست و در رفع این حرف توان گفت که چون باتفاق افلاک
اصول و عناصر از ابتدا موجود بوده اند یعنی مسبوق بمرده و نیستند و دفعة ماهر آنی مخلوق گشته اند الی زمانی پس توانند
بود که در مبدا و نشو ابدای کواکب در بعض اوضاع از افلاک اقرب شده باشد و برین تجربه می آید اگر انکه مخالف
داود دران قول که در فصل شانزدهم مذکور شد که در اول خلق دنیا که کواکب بالدرجات و حوزهرات در نقطه اول
حمل بوده اند از انجا لازم گردد که گوئیم قبل ازین نیز مذکور شد که آن حرف اصول و عناصر ارباب صناعه درست می آید
چه حرکات حوزهرات و الدرجات را یک قسم دانسته اند منه موافق فلک ثوابت و مواضع ایشان مختلف است
پس در فصل مبدا و خلق نیز باید که مواضع ایشان مختلف باشد و ظاهر است که آن حرف بخرافات اکثر ایشان
ماند تراست ازین حرف جواب این حرف موافق است با کلام محرر نظام امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا علیهما
السلام چنانچه در فصل دوم بیان شد که در جواب دزره اصحاب کهف از تقویم و ماهیز شب و روز سنوات ان کرد فرمود
که تو میدانی که طالع سال عالم سرطان بوده و اقتاب در بیست و دهم حمل بوده پس باید که حمل در انوقت
فوق الارض بوده باشد و روز مقدم باشد بر شب را که مطلب خلق سیک آدم باشد علی ابنا و علیهم السلام یعنی
ان را که طالع خلق آدم است چنانچه ازان در بیست که مذکور شد ظاهر میشود و برطالع آن چیزی دارد و نمی آید
چرا این را که زائد طالع خلق آدمیست در افق از افاق ارض که سیک آدم دران مخلوق شد لیکن بر مطلب اول
وارد نمی آید که مطلب از طالع سال عالم بحوث نظر بعرض بلدی معین است و در مبدا خلق عالم نسبت بکدام
بلد این طالع بوده مگر انکه افق نیه الارض را منظور داشته طالع را نسبت بان ذکر کرده باشند و الله اعلم بحقائق

هذه الامور در کتاب شجره آینه در مقام بیان ادوار و اکوار گفته مذهب اقدمین حکما بابل را درین باب نقل نموده اند
و در کل چهل و نه هزار سال است و هر هفت هزار سال یک ادوار آنست و در ایام تدبیر هر یک بارده هزار سال کون شریک
و اراست ذکر کرده که صنی ابو البشر از طین در هفت مرکب تدبیر رحل در الف ششم که هر یک عطارد و بود و بعد از
انقضاء هفتاد سال از آن هر ارشد در وقت تولد آدم از طین طالع جوزا بود و شمس در دلو و عطارد و در حمل و اداد
برج حمدی ناظر مشتری منظر شدیس و قمر مقارن عطارد و در دلو اگرچه در مقام از احزانات چندان گفته که عقل سلیم
در حیرت بل در محرت می افتد لکن ظاهر میشود که در وقت آدم طالع جوزا بوده و زائچه مذکوره و سایر اگر خلق
عالم است و العلم عند الله مفوض و درین باب تخصیص درجات است نیز وجوه گفته اند که در ایراد آن فایده معتنی
و حتمی نماند که برج شرف هر شرب باشد یعنی کوکبی در تمام برج شرف حظ قوی حال میباشد الا آن در درجه قوی
نباشد و تا کوکب در برج شرف روی بشرف دارد قوت شرف روی در آید دارد هر چند بدرجه
شرف نزدیکتر میشود قوی تر گردد و تا کان آن در درجه رسد و اقوت غایه قوة باشد و چون ازان درجه
بگذرد روی در نقصان نهد تا آخر برج که شرف منقطع گردد و درین باب اقوال مختلفه واقع است
یعنی گفته اند که شرف کوکب از اول برجست تا درجه شرف و بعضی گفته اند یک درجه درجه شرف است
و پس جبی کرده اند که تمام برج شرف است لکن انور درجه اقویت چنانچه مقدم بیان فرموده و فرموده و فرقه
مذکور ساخته اند که هریک را بعد از درجه شرف حدیست که شرف در انجا منقطع میشود و آن حد آفتاب را
بیست درجه و قمر را هفت درجه و عطارد را بیست و شش درجه و زهره را هفده درجه و مشتری را بیست و پنج درجه
و زحل را پنج درجه و مریخ را تا آخر حمل و زهره را تا اول ثور و در حمل و عطارد را بیست یکدرجه و بنزد اهل هند شرف
آفتاب در درجه حملست و مشتری در درجه سرطان و زحل در درجه میزان و رأس و ذنب شمس در درجه ثور و عقرب
و بنزد ایشان شرف قمر در ثور و شرف رأس و ذنب در عقرب و عطارد در سنبله و شرف زهره در حوت و شرف مریخ در جدی
و بنزد ایشان شرف رأس و ذنب در ثور و عقرب و شرف عطارد در سنبله و شرف زهره در حوت و شرف مریخ در جدی
و بنزد ایشان شرف رأس و ذنب در ثور و عقرب و شرف عطارد در سنبله و شرف زهره در حوت و شرف مریخ در جدی
و بنزد ایشان شرف رأس و ذنب در ثور و عقرب و شرف عطارد در سنبله و شرف زهره در حوت و شرف مریخ در جدی
و بنزد ایشان شرف رأس و ذنب در ثور و عقرب و شرف عطارد در سنبله و شرف زهره در حوت و شرف مریخ در جدی
و بنزد ایشان شرف رأس و ذنب در ثور و عقرب و شرف عطارد در سنبله و شرف زهره در حوت و شرف مریخ در جدی
و بنزد ایشان شرف رأس و ذنب در ثور و عقرب و شرف عطارد در سنبله و شرف زهره در حوت و شرف مریخ در جدی
و بنزد ایشان شرف رأس و ذنب در ثور و عقرب و شرف عطارد در سنبله و شرف زهره در حوت و شرف مریخ در جدی

در هیرطالست که شرف شمس مقابل هبوط زهره در بیست و هفتم و در بیست و سنبله که خانه عطارد است و هبوط عطارد در
پانزدهم درجه حوت که خانه مشتری است و هبوط رأس و سیم نوشته است که شرف ذنب است و از ذنب و سیم
چنانکه شرف راس است دو وجه هر گذشته در باب شرف مذکور شده در باب هبوط راس و سیم چنانکه شرف
راس است دو وجه که در باب شرف مذکور شده در باب هبوط جاری تواند بود و عالش بعینه حال هبوط بحسب حال
شرف بود یعنی هم هبوط هبوطست لیکن در ان درجه اقوی است و اختلافی که در شرف درجات در قوة و ضعف
آن مذکور شده در هبوط جاریست و چون کوکب بهبوط رسد نصف قوتش روی بسقوط گذارد و دوم چهارم در رجوع
در رجوع و چون قرار هبوط روی بشرف گذارد بهتر است از انکه از شرف روی بهبوط گذارد و دوار بیقرار است
کل کواکب و بطلیموس هبوط را مابل و ثمانی قسم کرده گفته که هبوط اول از وقتیست که جرم کوکب در حالتی که مقابل
باشد بدرجه هبوط رسد تا ازان گذرد بیک درجه و هبوط ثمانی از انگاه شش کوکب از درجه هبوط تا برج درجه
رود و گفته که حکم هبوط حکم رجوع است و ارباب احکام گفته اند که طریقه محرقه میان هبوط آفتاب و هبوط ماه بود
یعنی از اول نوزدهم درجه میزان تا اول چهارم درجه عقرب مرعیست رحمه الله مقدم در کتاب مذکره بهبات
بیان فرموده که معنی گفته اند که مواضعی که در کتب عبارات جویا اند و واقعند ما بین هبوط آفتاب و هبوط ماه
یعنی ما بین درجه ۱۹ میزان و درجه ۳ عقرب عبور سکونند و آن مواضع را طریقه محرقه خوانند بجهة انکه از عدم قبول
عبارت محترقند و چون مواضع را طریقه محرقه خوانده اند ما بین هبوطین را از فلک طریقه محرقه گفته اند بیان فرموده
که الحق از خزانات و خزانات احکامیان است چه جمع عبارت در جنوب مخصوص مواضعی ست که در کتب بدین
عبارات یاد شده و سبزی که قبل ازین بیان شد بطلیموس در مقبر افیاذ کرده که ابتدا بعمارت در جنوب ایی نهب
که عرض هفده درجه باشد و میل درجه نوزدهم زان و هفت جزو و میل درجه سیم عقرب بسیر جزو
و هر کاه کب عباری که تقدس هفت درجه باشد معمور بود یا اکثر قوت بتخصیص تخت عباری که پیش
از هبوطین است و ابعاد ثلثه از حضیض بطریق اولی معمور باشد و بعضی از اهل هیات گفته اند که طریقه محرقه
مواضعی است که کتب عبار حضیض شمس باشد بانزدیک آن و بسبب تبدل اشتمال حضیض دران بعد بانزدیک
ماین و این حرف از صواب دور است و طریقه محرقه نزد جمهور مخصوص است بقمر و طریقه شمس را بعضی شرکت داده اند
و چون نیز درین درجات باشند خاصه قمر ضعیف حالست و گفته اند ضعف ایشان در ان مرتبه کسی را نباشد
که در راه سوزانی گذرد و بعضی از متاخرین گفته اند که از جهة انکه در شرف زحل چهار درجه از مریخ و زحل
ایمن در حالتست باین درجات را طریقه محرقه گویند و در کفایة العلم مسطورست که کوکب دیگر را نیز از

قمر طریقه محرقه است چنانکه شمس را دلو و میزان و قمر را عقرب و میزان عدی و جبل برجل را اسد و سنبله مشتری را ثور و سنبله و مریخ را ثور و میزان و زهره را عقرب و جدی و عطارد را عدی و حوت و میزان شرف ماه و شرف ثور را یعنی ماهین در درجه نور دوم حمل تا در درجه سیم ثور را طریقه بنزه خوانند و ازاد اکثر امور محمود دانند و اریق اعتبار عقرب را یعنی ماهین در درجه نور دوم حمل تا در درجه سیم ثور را طریقه بنزه خوانند و ازاد اکثر امور محمود دانند و اریق اعتبار عقرب را یعنی ماهین در درجه نور دوم حمل تا در درجه سیم ثور را طریقه بنزه خوانند و ازاد اکثر امور محمود دانند و اریق اعتبار

برطبق هر مشهود و کوبنی الهیولی نه بانکه که مجازی او در ارض طریقه محرقه است موسوم باین اسم شده بلکه شاید مواضعی که در بحث مدارنه کور است بطریقه محرقه موسوم شده باشد و طریقه بنزه مقابل طریقه محرقه است و در موضع دوم در اثر و در تقوم در صفحی کشتی در حدول اتفاقات کلیه میان نظر و تربیات و عمر با شرف در ربط هر یک از کواکب شده سوی قمر در اس و دست راد در مقابل روزی که آن کوکب بموضع شرف رسد نوشیده باشد بقیم که اول علامت شرف

کرف است بهیوطار است پس علامت بهیوط کوکب با عقده را یعنی بشرف و هبوط پس علامت روز یابت که صعب شرف با هبوط در آن باشد متصل بساعت یکی از ساعات پس قسم ساعات و دقایق و ثوانی که بجهة علم بآنها علامت شرف بین تفاوت اصحاب ارقام شرف را بایشان دیگر نویسند و رقم هبوط نیز بهمین شیوه بهمانی لون کاه باشد که در تحریر شرف شمس چون اضافت بآن آن پیشی دارد قبل اول شرف نامند یعنی اول شرف را در مقابل روزی که اول شرف در آن باشد معتد بعید اول بارقام مسطوره نویسند و آخر شرف را کدی که ذکر شد در روزی که مقارن آن باشد بعید بعید آخر بهمان طریقه ثبت نمایند و اول شرف اقارب را عظیم و عظیم نمایند و بعضی تواریخ را بتاریخ کران آید چنانچه سابقا در فصول سابقه بدان اشاره رفت و در فصل سابع

شرف ارباب آن قبل از خوض در مقصود مقدمه می آید که اتفاق ارباب نظر است که افلاک و کواکب قابل حرکه مستقیمه مستدیر و خرق و التیام بر بسیطی روا میتوانست اگرچه دلیل بآن مدخول و ممنوع است حضور و ملکیت نمایه وارست که شیخ محمد بن عربی افلاک سبعه را قابل خرق و التیام دانند بحرارت هشتم و نهم را و در محمد و مهابت بنزاین دلیل متینی ثابت میشود که خرق بران لازم نیاید بهرحال بنا بر اصول آن اطباق رطوبته و پیوسته و حرارة بروی بر افلاک روا نباشد چه جسم رطب با مصطلح آن است که قابل انفصال و انفصالی باشد مهیا و جسم پس انکه قابل اتصال انفصال و انفصال جود بعسر و چون جسم بعرض اتصالی و انفصال کمند قابل حرکه مستقیمه باشد و بعضی از متاخرین حرکت را انفصال دانست که افلاک در نهایه صلابه و پیوستگی و ملاست و نفی حرارة و رطوبته بر بوده از آن نمایند اما حرارة بجهة انکه حرارة عارض نمیشود و مکرر اجسام سماوی متماثله را در تزوجه که در حالة عنصری بعضی اجزاء آن از بعضی صادر میشده و ملکیات متماسکه الاجزا بنا از شده پس کثیر انفصال است بوده بجهة انکه آن از لوازم سکون است و سکون بر افلاک روا نیست و اما رطوبته بجهة انک رطوبته

در جسم اصنف نماسک چه باشد و افلاک چنانچه گذشت بشده بوده سکنه ارشد، پیوسته و صاحبان الصفاذکر کرده اند که کثرت پیوست ارشد، حرکه و دوران است و گوئید حرارة منبعا پیدا و حرارة تولید پیوسته و چون پیوست بنهایة رسد حرارة را بطرف نمایه دانند که بنا بر انکه افلاک را طبیعة خامسه است یعنی مقابل کون و فساد و بغیر و استحاله و زیادة و نقصان و عرض و التیام و حرکه مستقیمه سستند و مطلب آن بیت که در کل صفات مخالف جسام عنصریه است چه در بعضی صفات از کثافه چون جرم قمر ستقانی و خیز امامت اگر دارند ما خاصر لیکن اجسام عنصریه است چه در اتصاف دارند بحرارة و بردوده در رطوبته و پیوسته و نقل و خفة و بغیر و استحاله و حرکه مستقیمه و ابتهاج و فلکیات مابقت نمیشود و بدانکه گویند افلاک طبیعة خامسه است و پوشیده نماند که دلایل فلکیان در باب این مطالب ممنوع و مدخول است و چرا نتوانند بود که افلاک و کواکب نیز متصف باشند بکیفیات و در جسم فلکی هریک ازان کیفیات بقسم دیگر باشد و هر تقدیر مطلب ارباب نجوم و احکام از نسبت افلاک و کواکب بکیفیات آنست که او عاجبا نیند که تجارت در مرور متمادی تاثیر کواکب و اجزاء فلکیه در روح را در عالم سفلی از حرارة بردوده و رطوبته و پیوسته و رطوبته کیفیت است که آن جسم سهل القبول تشکل و ترک ازاد اتصال و انفصال را پیوسته کیفیت است که آن جسم عسر القبول باشد تشکل را و اتصال و انفصال او جاره باز و اگر کنند اندر رحلت و بالیس عدوی کمن لیکن هریک از عاد و دوام اثر نمایند و فعل حوارب بتجیر است و تدجین تجیر تحریک اجزاء رطبیعة متعلقه نسبت ارجسم رطب بلفوق متعلق و تدجین تحریک اجزاء رابه متعلقه است ارجسم پس امور مذکوره نیز از تحریک اجزاء رابطه اتصال حرارة است و نظر بتجیر و تدجین است نهایة در امور رضا عیه مستعمل و تصور محض اجزاء نسبت بمطلق مصور اجزاء رطبه و طبخ و نضج نیز اتصال حرارة است اما طبخ قابل دوام حرارة رطبه نخالة است که اعطاء رطوبته مینماید هرزاد و تحلیل رطوبته میکند ازانی نهایة اگر اعطاء منبعا یا اکر است ازانکه تحلیل میکند ازان چه رطوبته بطبیعه تحلیل میکند از ظاهر آن خیز بیشتر از اگر از باطنش نمایند و طبخ در چیزی باشد که دران رطوبتی بود پس تراب طبخ نمایند و همچنین صحیح نسبت طبخ در رطوبته محضه چون آب اما نضج اعاله است از حرارة جسم دنی رطوبته را بر ساند امزا نهایة مقصود دار نضج نضج تقسیم نمایند است و نضج غذا و در نضج غذا جو هر غذا خان مشود و مستحیل میکرد و ما کچه مشاکل جوهر مستدی است و عامل نضج غذا در جو هر ان موجود نیست بخلاف ثمار که قابل موجود است در جو هر نضج و در نضج و در نضج غذا اعاله حرارة واقع میشود رطوبته را غایه مقصود و این قسم را هضم کویند و نضج مشابی است که بطبیع و بطبیعین باشد و جوشت بیلق و غیران

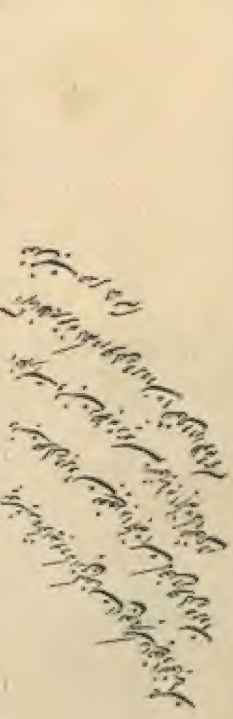

دبوج دوازده وچون اجتماع کنفیتین فاعلیتین بجهة صدیت عواب نبوده وانبقرا اجتماع دو کیفیت
مستفیتین لیکن هریک از کیفیت فاعلیت ومنفعلیت بایم جمع شود واز اجتماع انها چهار صورت حاصل آید حرارت
ویوست حرارت ورطوبت برودت ویوست برودت ورطوبت پس هر سه برج را نسبت
یکی از این اقسام داده یعنی از ان سه برج هریک را صاحب یک از کیفیت فاعلیت ویک کیفیت منفعلیت دانسته
اند باانکه براثر هر برجی از ان سه برج را این کیفیت شناخته کیفیت حرارت را نسبت بحمل وبرودت را نسبت
بثور داده اند تا آخر بروج از بقرار یک برج را حاره دیگری را بارد دانسته وهر دو برج متصل بهم را متصف بیکی
از دو کیفیت منفعله شناخته ابتدا از حمل چنانچه حمل وثور را بابس وجوزا وسرطان را رطب دانسته اند
واین ترتیب تا آخر بروج وهرگاه دو عدد یکجا بشود در وجه وسبب این اعتبار را چنین گویند پس اعتبار خواهد
برد پس از بقرار سه برج چهارم بابس است وان حمل است واسد وقوس بر طبع صفرا از اخلاط واکش از
عناصر وسه برج ماردما پس بر طبع سودا از اخلاط واحص از عناصر وآن ثور وسنبله وجدی است وسه برج
حار رطب بر طبع دم از اخلاط وهوا از عناصر وان جوزا وميزان ودلو است وسه برج ماردرطب بر طبع
بلغم از اخلاط وآب از عناصر وآن سرطان عقرب وحوت وچون میان هریک از این بروج ثلثه
متوافقه در طبیعه واحده یعنی جوزی معین از هریک خطوط سه دایره وصل نمایند حمل مثلثی از جزاء یکدیگر
چهار مثلث متساوی الاضلاع حاصل آید بدینجهة هر سه برج را که در یک طبیعة باشند مثلثه گویند واز این مزاج
عنصری که مذکور شد نسبت دهند وگفته اند موافقت میانه سه برج هر مثلثه چون موافقت که میان
زاجدان باشد وقبل ازین ذکر شد که از جمله سه برج یکی از کواکب یکی نسبت کوکبی است یک برج مشتر
وآن بردو گونه باشد مثلثه وولایت اما حقیقت مثلثه آنست که اهل احکام بجهة هر مثلثه دور بقرار
داده اند از کواکب سیاره که آن کواکب را بان مثلثه نسبتی داشته باشد از حیثیت شرف وست
ودر طالع نهاری هریک از ان دو کوکب باشد یا در ان مثلثه حظی داشته باشد در روز ودشب هریک

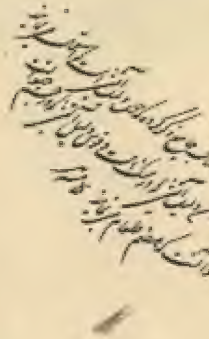

الشان دارند اما بمنجم مصور رحمه الله تعالی است رد کرده میتواند که حمل وآن قوس مثلثه آتشی اند ارباب
این مثلثه روز بهرام در طالع نهاری آفتاب ومشتری در حصه برین ترتیب چه شمس را درین مثلثه حظ وشرف
است ومشتری راست بهاء انچه شمس را ازان معظم دارند وزحل را شرکت داده اند بجهة مناسبة مذکور میان دو
کوکب وقید برین ترتیب افاده تقدم آفتاب بر مشتری وتقدم مشتری بر زحل مینماید وشب بحز وطالع لیله
مشتری را ارباب آفتاب معظم دارند چه قوت مشتری در شب پیش از آفتاب است وزحل که شریک هر دو است در
شب همراه هر دو موافق است وابو معشر گفته که این سه مثلثه نار یاند جوهر یاب نهار یاند شرقیات
حار رطب صعوداند قوس ذوی الجوانب وحمل ذوی الاطراف وآن ذوی الجانب راست وبعضی ذکر کرده اند
که چون طبع این مثلثه گرم وخشک کواکب مثلثه را ارباب این مثلثه دانسته اند که طبع این مثلثه مواتب دارند
چون شمس گرم وخشک در معظم داشته اند بجهة شدت مناسب مزاج برج این مثلثه وروز چه در روز سه
وجوارة در تزاید است ومشتری را بجهة حرارت که کیفیت فاعلی است بعد از ذکر فتاند ودر شب که رطوبة در
تزاید است او را تقدم داده اند وتقدم او بر زحل بجهة اتصاف او بکیفیت فاعلی که حرارة است وزحلرا
بجهة مناسب در یوست شریک هر دو کرده اند وثور وسنبله وجدی مثلثه خاکی اند ارباب این مثلثه روز یعنی
در طالع نهار بهره قمر مرجح باشد چه زهره را درین مثلثه بیت است وقمر را شرف وبیت اولی از شرف است
لهذا در روز زهره را تقدم داده اند مرجح از ینروی مثلثه شرف است بانجهة او را شریک دانسته اند وبنابر انکه
طبع مریخ در کیفیت فاعلی مناسب با این مثلثه ندارد او را مرجوح دانسته اند وبیت قمر را بر زهره مقدم دارند
وابو معشر گفته که عطارد را با ایشان سر کار است وشب یعنی طالع لیله وبنابر انکه نار یاند قمر درست پس او
او را در ست بر زهره تقدم دهند وبعضی گفته اند بهین سبب مریخ را درست داده وفاضل هندو والله اعلم
هر دو کیفیت واین وجه را تا مریخ لست ارقمر صادق آید ودر روز صادق نیاید مگر بانضمام وجهی که او اندکی
شد وبعضی دیگر گفته اند که چون طبع این سلسله سرد وخشک ارباب آن کواکب مثلثه دکرده اند اما زهره بجهة
انکه در برودت تمام است وبرودت کیفیت فاعلیت بنابرین او را بر قمر که اب است در روز وقمر نیز چون
بطبع بارد است بعد از وبعین شبه ومریخ را بجهة یوست شریک هر دو کرده اند چه یوست کیفیت منفعلیت
واصفف است از کیفیت فاعلی لهذا در روز وشب هر دو موخر است وابو معشر گفته که این مسئله از خصائص
نادیات مذکرات سوداویه نادره بالبه اند سنبله رفوج در باعین حبوب وجدی کلاء ومراعی را وثور
شجر است وجوزا ومیزان ودلو مثلثه بادی اند ارباب این مثلثه بروبعین ودر طالع نهاریه زحل وعطارد

و مشتری اند اما زحل بجهة اکدام سب دارد و هم شرف درین مثلثه و عطارد و صاحبیت است پس او
و مهر است و شرکه مشتری بجهة نزدیکیست و مثبت عطارد و با بر زحل مقدم دارند بعضی در وجه تقدم عطارد
و درست بر زحل گفته اند که عطارد در طالع نهاره ثانی زحل است و بود که عطارد در شب قوی تر از روز بود بسبب
امتزاج طبیعه و زحل همیشه در روز قوی تر از شب است و ابو معشر گفته که این سه صفات ذکوره تنها بایات
هوا سات روحانیات معربات و بربات خاصه رطبه اند بران رسل و انبیا و دلو عوغا را و جوزا ملوک را
و از ارباب این مثلثه ظاهر میشود که وجه نسبت این مثلثه این کواکب نه کیفیات است چه این مثلثه خاصه رطب
و مشتری درین کیفیت تمام است پس اگر سبب کیفیت می بود ما مسی کرمشتری درین مثلثه بر همه مقدم باشد
اسرطان و عقرب و حوت و مثلثه ای اند و ارباب این مثلثه و ارباب این مثلثه مرد و بینی در طالعهای روزی
زهره و مریخ و فرزند موافق آنچه در مثلثات مثلثه مذکور شد چون مریخ را درین مثلثه سهم است و فقر را هم نسبت
ما مشرکه بر زهره مقدم دارند کما و صاحب شرف و بجهة کوشیار حکیم برین رفته لیکن جمهور بکین جمهور اهل
صناعة چنانچه مصنف بیان کرده بران رفته اند و بعضی گفته اند سبب نا مجز فرا نحطاط فلک اوست چه فا عزه
ارباب احکام است که هر دو کوکب که در قوة زا بر باشند انکه فلکش اعلی بود تفصیل دهند بر سفل در جمیع
و درین وجوه حوت لیسار و اولی است چنانچه بر لفظ سلب ظاهر است و سبب یعنی در طالعهای لیله
مریخ بر زهره مقدم باشد و جهی گفته اند که او کوکب علویست و فلکش بالای فلک زهره است
این را صحدان اصلی نیست و مذهب کرسار قفر مقدم است چنانچه بیان شد و او کوکب نا مذکر قفر در ست پسر است
و ابو معشر گفته که این مثلثه بکیفیات موثرات متهاملات مجزئات ما یوده رطبه اند سرطان نا بذ السما
و عقرب نا بذ اره حوت نا بذ کار راست و جهی گفته اند سرطان مزاج فا عزه و عقرب نا مس حوت و ثور
نا بی نا بذ و دو بعضی کتب اصحابی مذکور است که موافق حمل ارباب تحقیق آنست که بر سر مریخ مثلثه
را یک خداوند است در روز و یکی در شب و بهر دو را یک شریک است چنانچه در مثلثه الس خداوند روز شمس است
و رب بیل مشتری و هر یک بهر دو را حمل و در مثلثه خاکی رب روز زهره و شرف شب قمر و شریک مریخ
و در مثلثه هوائی رب روز حمل و رب شب عطارد و شریک هر دو مشتری و در مثلثه آبی رب روز زهره
و رب شب مریخ و شریک هر یک هر دو قمر بطلیموس شریک را در مثلثات اعتبار نکرد و کوشیار نر مثنا او
نموده و هر سه کوکب را رب آن مثلثه دانسته و رشب یکی را بر دیگری تقدم داده چنانچه بر لفظ هر کدام مصنف
نیز بران رفته و قول ارباب المثلثات قرنین لعرفا کب التجارت بالارصاد المتقدمة خراسانیان

لحن ناطق اما قضان المشتری مع الحمل و مثلثه نهاریه و الشمس و مثلثه مع الزهره حوت و الجوزا و مثلثه مع زحل شرفیه
و السرطان و مثلثه مع المریخ عربیه فعند ذلک ان نصاب الهیا کواکب الست کلها فیضاف لا المشتری الشمس او
ای مثلثه و گفته اند که وقت کوکب اول مثلثه خوذ نیز از وقت آن کسی است که در شهر موافق مزاج او باشد و وقت
کوکب دوم نیز از وقت رئیس او رئیس آن کس باشد دران شهر و وقت کوکبی شریک نیز از وقت خادم هر دو باشد
و یکی از فضلا ارباب مثلثات را در بکجهة اوزده لسبیل خروج کرد مهموزیت حوف دوم می دارد بر سر هر کلمه
علامت مثلثه و ارباب آن حوف اول علامه مثلثه ناری دوم کوکب ثانی در چهارم کوکب سر کب و درست حرف
دوم کوکب را که حرف سیم کلمه است و ابو معشر و سر الاسرار آورده که رب مثلثه اولی اعطی نصف
شبکنه و رب مثلثه ثانیه معطی ثلث است و رب مثلثه ثالثه معطی سدس است و این عرایب مثلثات چه اول
را بره نصف است و دوم را ثلث و سیم را سدس و در کتب جمعی و تابعین ما منسوب بهر مین که از کتب
مر بوده است مطور است که اعلی و الاسد و القوس مثلثه علوی نا العلو با لشمس و المشتری رجل و الثور و السنبله
و الجدی علوی نا السفل با لزهره و القمر و المریخ و الجوزا و المیزان و الدلو مثلثه العلو سوی رجل و عطارد السری
و السرطان و العقرب و الحوت مثلثه السفل علوی با لزهره و المریخ و القمر و مخفی نماند که عرض از مثلثه اولی کوکبی است
که در مثلثه بر کواکب مقدم باشد چنانچه شمس در مثلثه ناری در زهره در خاکی و زحل در بادی در نهره و در آبی در رب مثلثه
ثانیه کوکب باقی در رب مثلثه ثالثه کوکب ثالث حقل کوشش را و مثلثه ناریست مشتری را و در ان مثلثه القمر حظ
نیست و زحل را بهره دارد و در ان مثلثه کمتر است و از جمله مهر کوکبی است که کواکب را بیش از یک برج است نسبت دوبیت
است چنانچه در فصل سه سان شد که سرین را بمنزله دو برج فلک و نصف سطقه بروج بل نصف
فلک را ولایت شمس و انسته اند و نصف را ولایت ماه و ولایت آفتاب از اصبل سه است اخر جدی و دو ثلث
اول و دو ثلث آخر سرطان پس جمله آفتاب در ولایة خود ماه باشد و ولایة خود ماه باشد اور اصعد قوی تر است و اما ضعیف
ترین دو قوتهاست و چون فصل اربع مذکور شد که از خطوط کواکب عبارتین و شرف مثلثه محبت عبارتیان
مثلثه مذکر صدر و برد اخته سبق مایه فصل پنجم از صدر دوم کتاب از خطوط صداست و صدر دلقه حاجز الشیئین است
و صدر پر خنثا آنچه است و صدر عبر تنبع است و اینجا سبب ارباب را فراد کرده و در اصطلاح ارباب احکام
صد هر کوکب از کواکب خمسه سیجره یک قسم است از اقسام خمسه هر برج که بان کوکب نسبت داده اند و هر قسم از دوازده
درجه بیشتر از دو درجه کمتر نباشد و تیزین را صد نمی باشد و بعضی گفته اند بدانچه رسد حدود تیزین نرسیده
کرخی را صد ولایت تیزین است و بدین سبب میفرماید که هر یک از کواکب خمسه متحیره را در هر برجی حدی بود

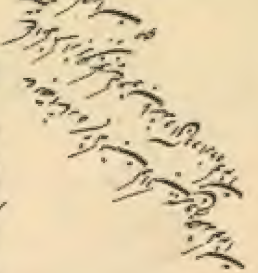

دان صدر او در جه معین باشد چنانچه بتفصیل گفته آید و بوشیده نخواهد بود که در فصول و در صدود و اصناف مختلف عظیم واقع است
و هر طایفه در باب مواضع و اندازه جهات اهل مصر را صعود است و اهل هند را هندوی و کلدانیان را صعودی و اتباع ایشان قوی اند از
قدما و اهل بابل چنانچه در بعضی کتب معتبر بنظر رسیده و از بطلیموس مرحدودی مشهور است و در کتاب اربع مقالات ذکر
کرده که صدود کواکب را باتمم در کنار خلیج مقدرس و آن نزدیکیست که و مصران و چند هندی را نیز صدود دیست و اسطرا
طرا نیز صدودی و اهل بابل را هم صدودی و مشهورترین صدود مصریان است که متفق علیه جمهور است و گویند آن صدود
ربیف علی بنا و علیه السلام وضع کرده و این صدود در اقیاس از عسر است که بدون صدول ادراک توان چنانچه ذکر خواهد
و صاحب سامری گوید که صدود و فرود مسئوله مصری مرضوع است بقیاس امکان قیاس دانا یا مع ذلک صاد قیمت لما اضطراف
اجزاء مضاف باصحاب سایر صدود ایران مختلف است عسر نیست بوجهی از وجوه و ناچار است و اهل احکام را از علم
ماضی ناگزیر یا از جهة تجارت یا از جهة قیاس و اتفاق است میانه جمهور ارباب احکام بر استدلال بکبود در انواع
قضایا بتجارت و اکثر احوال در هر امری از امور و هر عسر از مطالب تا انیکه بعضی صاحب صدر را صاحب بیت تقدم داده اند
مرتبه و از کلام او ظاهر میشود که ممکن نیست کسر را الحاق کردن اجزاء بروج بکواکب از جهة تخریب مکر بقیاس
بتع مضاف بآن بوجهی از وجوه تناسب چون این عبارات و نه عبارات و در تجانیات و وجوه و امثال آن و گفته
که فقد کسی که فقد وضع صدود کند بر صدود فی قیاس فقد ست باطل بحال زیرا که در باب صدود و ارباب هر یک
و ترتیب و مقادیر اقسام میانه احکامیان خلاف واقع چنانچه بیان شد و نوعی که گذشت مشهورترین صدود مصریان
ست و آنی برین نقصیب که درین صدول نهاده اند قسمت صدود درین صدول بدانکونه ست که از اول درجه

جدول صدود مصریان ست

علی ما وجد در جه شم صد شریت عدد نقطه تا دوازدهم صد و نهره و از سیزدهم تا بیستم صد عطارد و از بیست و یکم تا بیست و پنجم صد مریخ و از بیست و ششم
تا آخر صد نیل پس ازین در جه حمل صد مشتری تا شش صد و نهره و صد عطارد و صد قمر و صد نیل و از بیقرار باقی بروج

فصل بیست یکم در وجوه دیگر حضار کواکب

قبل ازین بیان شده که از موقعهای کواکب بعضی دال و بعضی عرصی است و از قوی ذاتی بعضی را خطوط کوبنده و خطوط بخ است و ازان بخ و شرف و سلطه و حد بیان شد و درین فصل وجوه دیگر مهمات می پردازد و انگه فرمود سایر خطوط را بگذشته است که بعضی خطوطی که مقادیر تهادات اند را در بهرها بیتا میانبد دوازده است ۱ حمل ۲ ثور ۳ جوزا ۴ سرطان ۵ اسد ۶ سنبله اولی ۷ میزان ۸ عقرب ۹ قوس ۱۰ جدی ۱۱ دلو ۱۲ حوت هفت بهره جهی از خطوط هفت را اعتبار نمایند از سه مرتبه سلطه تا حضیض چنانچه هر یک خطوط را دانند و درین پیش شد که از بسیتها که کواکب را بگزار برجی باشند دوازده است ازانجمله وجه دوم در برج یعنی روی است دو وجه یعنی جهته بزیادت و مواجهه مقابله باشد و سه اول اولی است به وجه را صورت نیز گویند و در عرف اهل کوم وجه آنست که هر برجی را بسه ثلث کرده اند هر ثلثی وجه باشد و ابتدا از حمل کرده اند ثلث اول حمل معا جیش حریح داده اند و ثلث دوم آن کواکب را که بعلک ثلث حریح باشد یعنی عقاب و ثلث سیوم ان کواکب را که بعلک ثلث او بود یعنی ثلث اخیر یعنی زهره و ثلث اول ثور ان کواکب را که ثلث زهره بود یعنی عطارد و ثلث دوم ثور قرار که فلکش ثلث فلک عطارد است و ثلث سیوم ثور از انکه بالای اوست یعنی فضی و انجمله که چون دور تحت کواکب تمام شد بازاریسه گیرند و بجوار ان مشتری را ثلث اول جوزا دهند و بریخ را هم برین قیاس ثلث دوم جوزا و شمس را ثلث سیوم جوزا و ازینقرار بهمین رعنت تا ثلث آخر حوت که نوبت ام بریخ رسد و بگذشته گردد و دوازده آمد و هر یک سه بخش کرده شش بخش باشد و ابتدا از بریخ چون بیخ دور تمام شود سی و یک وجه بود و حصه سی و ششم باز بریخ را بجود دادند و وجه دوم بهلوی ام افتد و ان ثلث اخر حوت و ثلث اول حمل باشد پس ظاهر شد که از کل وجوه سی و شش گانه بوجه هر گوکبی واجب باشد و بریخ را شش وجه است بر صورت نیز خواهند چنانکه ذکر شد در بعضی رسایل بعضی بگی از ما خواهین مذکور است که چنین منقولست که گویند انکه فیقر الصورة خوانند آنست که حکما بنانی در جنس طلوع بگی ازین اقسام دوگر بگی از صور عجل و هنگامه که واقع باشد در ان قسم نمی کنند و صاحب کفایة التعلیم گفته که هر طائفه از روم و هند و بابل جنس میگویند که ما بهر قسمی از وجوه و دور بگان و غیره که بعد ازین مذکور میشود و صور تی و صفتی طلوع میکند و نسبت بر سلسله ما ضیر بی ربط نه هر طائفه دران صور تها اختلاف عظیم واقع است و طامات و خرافات بسیار اقول رومیان بعقیم تر دیکتر است برای انکه قول ایشان آنست که ما هر قسمی جزیی از اجزای جهل و هشت صورت فلک طلوع میکند و در کتب احکام صور و صفات مذاهب مختلفه برعزاد کرده اند و کیف معوذان امور و علم بر حقیقت اشتباهات آن اجزا بهیئت بصورت ما در نظر عقل ندارد و قرار نبود که بگذشته تصور هر یک از وجوه بر حسب صور تی خاص و تخصیص هر یک از کواکب

سنبله و در وجه ایشان وجه بصورت ۳ مسین چنانچه بتفصیل در کتب احکامی مسطور است و المنوچهری ارزان مجاورتی پنهان خواهد شد
وجوه را صور خوانند بدانکه که هستند اهل ارصور حیوانات و غیرها بدان نمایند و در کتاب احوال الصفه مسطور است
که از برای احکام ارزوجوه استدلال بر صور ده مرتبه ارزوجوه ظاهر او مخفی باید دکه بیند چون کوکب در وجه خود باشد مثلاً بر کسی است که در میانه
اعوان خویش باشد و ارجمند بستها سی که کواکب را سبعه بروج است بمذهب حکما هند در کمان است و کیفیت قسمت بروج
در کمان چنین باشد که بروج دوازده کانه را هم چنان کرده وجوه چنان شد شش تا قسمت کنند هر عشره در حد و مثلث
اول از هر برجی و حسب آن برج و هند و مثلث دویم بصاحب آن برج کرام ارزان مثلثه بعد ازو بود و مثلث اخیر بصاحب
آن برج که باقی بود ارزان مثلثه و بعبارة اخری قسم اول را گذاوند آن برج و حدود قسم دویم گذارند برج تخم آن و قسم سیم
گذاوند برج نهم مثلا مثلث اول حمل مریخ را دهند که صاحب حمل است و مثلث دویم ثور شمس را که صاحب برج دویم هم ارزان مثلثه
یعنی برج هند است که برج هم است ارحمل و مثلث سیم مشتری را که صاحب قوس است برج آخر ازان مثلثه و برج نهم ارحمل و هم چنین
ازدیگر برجها که قسم اول حدود ارزهره دهند و قسم دویم عطارد را و قسم سیم قمر را و بین قاعده تا آخر برج دانی
نسبت را در کمان کوبند در کمان معرب در کمان است و ان لفظ هندی است و کوبند چون کوکب در در کمان
حفظ باشد یکسی ماند که در حالی معروف بیش و عشرت باشد و قدما باهل احکام در کلمات سی و سه کانه بروج را
هر یکی بست بخشی کرده اند از اصناف احجار و حادن و نباتات و حیوانات و دوم چون ارسباب و اشیاء دیگر احکامی
هند هر برجی را بسه قسمت نمایند موافق قسمی که در وجوه مذکور شد و ابتدا ارحمل کرده اول قسم را بصاحب آن که مریخ است
دهند و دویم را بمشتری و سیم را ارحمل و حصه اول ثور را که چهار رسد کل اقسامست ارسی و شش قسم نخست هند و حصه دویم ثور را
که چهار حصص کمتر عطارد و دانی ترتیب بر ترتیب افلاک هر حصه ابتدائی دهند که بالای صاحب حصه قبل آن بود و این عکس نسبت
وجوه است چه ترتیب در انجا افلاکست بسفل دانی ارسفل بعلو و چون نوبت بر حمل رسد مانند گیرند و ابتدا را بقمر نمایند و قسم اخیر را بقسم
سی و شش کانه حصص مریخ یابند و در پنجاه بر مریخ را سی حصه بود و باقی کواکب را هر یکی پنج حصه دانی قسمت را در دوازده کان
بنگرند و در کتاب فرهنگ الجنس مذکور است که اردوحان سوراد کانست سکن راه مخلوط و مصور حقیقة و صورة در کان دارد حیوان اول
را بر اطلاع بر سر و چون کوکبی در قسمی ازاقسام

سی و شش کانه که بهره اوست باشد کوبند یکسی ماند که در حالی باشد که با ما بوده و الفت کرفته و وجه را از وجه و در کمان را در کمان
پذیرفته اند و وجه را در کمان را از وجه او در کمان بیان نمایند و بجنبر استخراج حتی و بجنبر استعمال نمایند چنانچه مذکور شد و هم چنین ارباب
احکام هر برجی را سه شادی نمایند پس که قسمی سعود و حاصل دقیقه باشد و مجموع آن بروج اثنی عشر سیکاه بر سد ۲۰۹ حاصل مسعود ۱۰۸
قسم اول ارحمل مریخ و هند که صاحب حمل است و قسم دویم نصاحت او یعنی ازهره که مجاور حمل است و قسم سیم صاحب مجاور یعنی عطارد
و هم چنین با منتهای حمل تمام شود و دیگر کرد قسم چهارم بقمر و حمس صاحب ابی و سیم عطارد و حاد او و سیم و قسم ششم
نا برج صاحب عقرب و هم مشتری صاحب قوس و هند پس قسم اول ثور صاحب خود را بود یعنی زحل و قسم دویم ثور هم او را بود که صاحب دلو
و قسم سیم ثور مشتری را بود که صاحب حوت است و قسم چهارم ثور مریخ را بود که صاحب حمل است دویم چنین تا آخر بروج اقسام سعود و سکاه را هر قسمی بصاحب
برجی و هند ترتیب و قاعده چون نوبت صاحب حمل رسد باز ارصاحب حمل کیرند تا نوبت بقسم نهم حوت بر سد که متعلق صاحب حوت است مشتری و از بس
نهم آید که قسم اول از هر سه برج نوکه یکی شش باشد یک کوکب را بود مثلا قسم اول از ۱۲ دویم ارشش هاکی یعنی هم ارثور و هم ارسنبله هم ارجدی زحل را بود
و قسم دیکر از هر سه برج نوکه مشتری ما که صاحب حوت است و از میغوار ما یاروه مو کواکب و این صور را از هر برج هند و تصور آن ارهندی که در دایره
شده سهولت میسر شود و از همین حصص هم آید

نسبت جم بهر

در ترجیب رسم شده بعنوان آسمان شده و از این مرقومات ظاهر میگردد که دوازده بیت که کواکب بروج بیت کوکب است بکم از برای جای ماه
شماره شده بود ۱ شرف ۲ هبوط ۳ سعد ۴ وجه ۵ درکان ۶ اوج طیان ۷ اوش عشیر ۸ مذهب ۹ هفت بهر ۱۰ سم بهر ۱۱ طرفه
۱۲ طرفه مزدا این مجموعه از اکثر قواعد ما کی با بعضی از ارباب احکام در باب دلالت حدود و وجوه و درکان و غیرها
در صفحات کتب احکام مسطور است بعنوان اتوضیح و اختصار در چند جدول ایراد کرده شود تا باعث
اختلاف خواطر ایران شرح باشد بر سر قواعد این علم و چنان سابقا ذکر شد که اکثر این امور رمزیست و از فرق
منقولات ارباب تعقل هر گاه ایشان را در دو جا بتبدیل لفظ نامعقول بر معقول طبیعی آن کنیم آن زاویه اقول تحمل

خواهند

فصل بیست و هفتم در اوج و حضیض کواکب

مناسب آنی مینماید که اوج و حضیض کواکب را در فصول مقدم بر فصل مقدم بیان نماید
چه اوج و حضیض را سوا اعتبار به هر سنت که نظر باطل را اصلی نبود و نسبتی بکلی و اعتبار نباشد و دلیل آن تحریه بود مانند تحریه
و هبوط و بیت و دبالگ و اشکال آنها بلکه معرفت اوج و حضیض متعلق بعلم هیات است و این هر دو از مواضع معینه فلکیه اند
و معلوم بیت که معظم افاضل الله تعالی علیه ثمار العمران را در تحریر آن چه منظور بوده و اوج فلک ایست مقرب
و آن مقرب اوک ایست و گفته اند که اوک لفظ هندیست یعنی علو و صاحب قاموس گفته که اوج ضد الهبوط و حضیض
گل ایست عربی عمیق یعنی پستی و قرار ارض را در جایی که گودی مستقطع شود حضیض گویند و یعنی زمین نیز آمده چنانکه در صحاح
تصریح شده و گویند که اوج و حضیض را سونانی افخون و او مخرون خوانند به ترتیب و حقیقت افلاک کواکب سبعه سیاره
و حضیصات ایشان و فصل مقدم داشتم به تعقیل بیان شد و پوشیده نماند که اهل صناعت اوج را بدو معنی اطلاق نمایند یکبار
اوج گویند و اجد نقطه که خواهند از مرکز عالم در فلک یکی از سیارات و یکبار تقویم آن نقطه را خواهند پس یعنی اول اوج
نقطه ایست مختص از منطقه ممثل مقارن نقطه نوزده از سطح خارج مرکز افلاک که آن نقطه ابعد نقاط سطح محدب
خارج باشد در هر آنی از مرکز عالم چه آن نقطه طرف خطی است که از مرکز عالم بیرون آمده محدب خارج پیوندد و آن
نقطه آنی مستدبل میگردد و بر آن ثابت است که آن نقطه ابعد از جمیع نقاط سطح خارج است نسبت بمرکز عالم و یعنی
ثانی قوسی است از منطقه ممثل شمس که از منطقه البروج محصور بیان اول حمل و طرف خطی که از مرکز عالم الطریح شود و نقطه
اوج یعنی اول که گشته بفلک اطلس پیوندد و بر توالی بروج و اوج قمر یعنی اول ابعد نقطه ایست از مرکز عالم بمحیط خارج مرکز قمر از
خارج حمل گویند و آن نقطه از محیط خارج بر بعد است مختص از سطح محدب فلک نابل قمر یعنی ثانی قوسی است
از نابل محصور میانه نقطه محاذی اول حمل و نقطه از فلک نابل که آن از نقطه عقده محمور اول حمل باشد از مثل این عقده از
جانب واحد این عقده و عاند نقطه اوج از فلک نابل یعنی آن نقطه مختص بر توالی بروج و اوج کواکب علویه از زهره و اوج مرّیخ
عطارد و یعنی اول نقطه ایست مختص از فلک ممثل هر یک مقارن نقطه نوزده از افلاک حوامل ایشان و مدیر عطارد که ابعد
نقاط باشد از سطح محدب این افلاک بمرکز عالم و یعنی ثانی قوسی است از منطقه ممثل هر فلک از افلاک آنی که کواکب
محصور بیان اول حمل تا نقطه اوج یعنی اول بر توالی و اوج حامل عطارد و یعنی اول نقطه مختص از مدیر و نوزده از حامل که ابعد
نقاط باشد بمرکز عالم و حضیض هر فلک نقطه مقابل اوج است مگر حضیض عطارد که نه مقابل اوج و بیت چنانچه سابقا
بیان شد و متقدمین حکما گوکه اوجات خمسه متحیره و شمس را ادراک و اثبات نموده بودند خواه از آنجاکه ایشان گویند
فلک ثوابت نبوده اند چون ارسطو و متقدم بر او و چه از آنکه گویند فلک ثوابت را تعیین نتوانند چون بطلیموس
و اجسن و بتیرها و استاد و صناعه بطلیموس در مقاله ثانیه مجسطی ذکر کرده که اوجات کواکب ثابت اند و شاخرین

که بنا بین حرکه بوده اند اثبات عشرات بحرکه کواکب مذکوره کرده اند و استاد و حرکه اوج و حضیض و خود هر فلک ممثل
هر کواکب کرده اند و متقدمین که تحریج بانبات افلاک عشره کشانده بحرکه دفع معاندست که بر اصول ایشان وارد
می آید یعنی حرکه اقسام و خط و تحلی و تکاثف و الواح ایشان از دو وابر بهت و عدارات و جی گفته اند که عشرات
افلاک کواکب سته بحرکه فلک ثامن تحریکند و قبل ازین تبریز درین باب بیان اصلاح کرده اند و عشر دیگر تذکره نصریح
کرده که ممثل حرکه میکنند بحرکه ثوابت و بتحریک میدهد اوج و حضیض کواکب مذکوره دو دو عدار حرکات اوجات
و حضیضات ارباب ارصاد اختلاف عظیم کرده اند و معظم مبنای حرکات اوجات و حضیضات کواکب را بر
رصدهای گذشته مینهاید که او جهای آفتاب و سیع ستاره متحیره در هر دو هزار سال شمسی از برجی بر برجی منتقل شوند
و بر شصت و شش سال کسری در جه قطع کنند از جواز در هر هزار و نهصد و شصت سال رجعی قطع نمایند و آن کسر را که فلت
منظور آن دو هزار سال گفته و حضیضهای ایشان مقابل اوجهاست چنانچه در فصل آمد مذکور شد که اوج و حضیض دو
نقطه متقابلند الا کواکب عطارد که اوج و حضیض بمنزله بیت اوج عطارد که سابقا در فصل آمد بیان شده و موافق
رصدهای معظم آن مراقبه کرده حرکات اوجات را هر دو جه معتدا سی سال یقین کرده و موافق رصدهای درین تاریخ که ششصد
چهار و اشت است از هجرا اوج زحل در دوم درجه قوس است و اوج مشتری در آخر درجه سنبله و اوج مرّیخ
در هفدهم درجه اسد و اوج آفتاب در بیست و هشتم درجه جوزا و اوج زهره در هفدهم درجه جوزا و اوج عطارد
در اول درجه عقرب و اوج مدبرات و اوج حامل برخلاف توالی متحرک بعد از حرکه وسط و حضیضها از خط
معلوم کرده که حضیض هر یک از پنج در جه سوی حضیض حامل عطارد که با او حسن مقابلی ایست
چنانکه در فصل مانزدهم مذکور شد پس در آن تاریخ حضیض زحل در دوم درجه جوزا بوده و حضیض مشتری در آخر
درجه حوت و حضیض مرّیخ در هفدهم درجه دلو و حضیض آفتاب در بیست و هشتم درجه قوس و حضیض زهره
در هفدهم درجه قوس حضیض مرّیخ معظم هفدهم درجه جوزا عطارد و در اول عقرب این از جمله کواکب پنج سیاره ایست
و آن رجحی است که حکیم جمال الدین سالار و حکیم ابو حاتم رازی و عبد الرحمن خازنی در شصت از اسکندری مطابق
سنه ٥١٢ هجری در زمان سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی ترتیب داده اند و پوشیده نماند که بطلیموس
در مجسطی تصریح بموضع افتتاح آفتاب کرده گفته که بر نقطه اعتدال صیفیه و بیست چهار جزو و نصف مقدم است
یعنی در وسط درجه سادسه جوزاست و موافق رصد حدیده بیست و سه درجه و سی و شش دقیقه مکث بیه موافق سه خمل یزدجرد
اوجات کواکب منزلی است که درین جدول رسم شده

و پرسیده نماند که از مبادی تعیین اوجات که مصنف کرده یعنی سنه ۶۳۸ هجری تا مبادی تعیین اوجات در حق اول
که سنه ۱۰۷۰ هجریست ۴۳۲ سال قمری تفاوت است و هر صد سال قمری بر سطی نود و هفت سال و بیست
و چهار روز و هشت ساعت یزدجردی است که ۴۱۲ سال قمری ۳۹۹ سال یزدجردی و ده ۳۰ روز و هفت ساعت
که تخمین چهارصد سال یزدجردی نیم بیشتر و مبادی اوج شمس را در حمل است و هر صد سال قمری یک درجه و بیست و
سه دقیقه است که افلاطن در جهل و نهم تخمین این مدت تفاوت کرده و این در صورتیست که در دقیقه اعتبار
درجه نیم باشد که اگر در وسط آن نوده قریب بهشت درجه طی کرده باشد و بر رغم طی هفت درجه دیگر
موافق تحقیق مطلوبس بعد از دو هزار و صد سال حرکت ثوابت باشد چه حرکت اوجات نیز همان حرکت است هفتصد و
پنجاه سال سود و انقراض سیصد و پنجاه سال تفاوت باشد و اگر در سال هفتاد و سه درجه طی کرده باشد موافق رصد
مقدم و رصد جدید مراعاة است پانصد و هشت روح سال شود و این نیز بکصد و بیست روح سال بعاره دارد و اگر موافق
سیصد شمالی رصدی دیگر اراده شد که محمد رحمی الدین مرتب او گفته که من یعنی ثوابت را که رصد کردم تفاوت
درست بود یعنی در صد و شصت و شش سال چهار صد روح سال شود و نود روح سال تفاوت نکند و هم چنین مواضع اوجات
که در زیج صد بیست و شش ضابط یزدجردی مطابق مسلک ۱۲ هجری تعیین کرده بر نکبوده است رطل مشتری
مریخ شمس زهره عطارد و تفاوت میانه آن و تاریخ حبش اوجات
در چهل و ۲۲۹ سال یزدجردی است و بر مناسب ظاهر است که آن تاریخ جمیع یک از ان حرکات که بجهة ثوابت تعیین
کرده اند موافق نمی آید و هم چنین مذکور شد که بقول بطلیموس در ترصد او در وسط درجه ساده جوزاست پس تاتعیین
صاحب زیج صد بیست درجه است و تفاوت من اثار تخمین است چه رصد او در اواخر اسکندری
نوده است و تاریخ اسکندری جمع است بر تاریخ یزدجردی سال سی و یک و نیم سال نقاوه
دارد و اگر صد و نوزده درجه در صد سال و اند و اگر در چهل و هفتاد سال و اند تفاوت باشد و اگر در صد
شصت و شش سال و اند سال دوم چنین از تعیین بطلیموس یا موضع آن کتاب ماکه ده ۳ از سرطان است
سی و درجه که شش که بعد از صد سال در جه ۳۰۰۰ سال باشد و بعد از هفتاد سال ۳۰ ۱ و بعد از ۶۶ سال ۱ ۸ ۸ ۵
و بین الاربعین ۲۰ ۲۰ سال شمس است و تفاوت عظیم است و این تفاوت نتواند بود مگر بجهة اختلال آلات ارصاد
و هر تقدیر از مواضع اوجات مواضع حوزهرات را شخصی توان کرد چه در فصل ۱۱ بیان شد که رأس هر اکب از خمسه متحیره
بجرم مقدم است بر اوج آن و مواضع حوزهرات بدینگونه است رطل مشتری
زهره عطارد و شمس را حوزهر نمی شود و حوزهر هر قمر که فلک حوزهر که بر خلاف توالیست متحرکست مریخ

والف بحر که حوزهرات تمثه در نهایه سرعة است و در تقویم رسیدن کواکب را با اوجات و حقیقات
ایشان در میانه اتصالات کلیه در حالت رجعی صفحه شمس ثبت نماید نمایند هر روزی که آن کوکب مانی موضع رسد
چنانچه رقم اول بر قرأ و حصص منفصل علامت کواکب بود پس علامت شب و روز منفصل یکی از اربع پس علامة
ساعة و دقیقه که گشته از روز ثالث و علامت اوج است و علامة حصص و چون در زیج اجمالی و زیج
کوکبانی از مواضع حقیقی اوج کواکب مقرار عایة تعدیل راکم کرده اند و باقی را در جدول وضع کرده تا دایا تعدیل را بر مرکز
باید افزود و از مرکز نباید کم کرد چه بر مجسطی از تقویم اسهل است پس اگر مستخرج عایة تعدیل بمنظور نداشته اوج
کواکب را از جدول زیج استخراج نماید و غایة تعدیل را بران نیفزاید و از انقرار در نقاویم ثبت نماند خطا کرده باشد
چه اوج حقیقی تمام خواهد از ان تقدیر عایة تعدیل چنانچه بر متفطن لبیب مخفی مخفی نیست الا مقرر اوج وقت اجتماع و
استقبال است و حضیض در دو موضع مقابل چنانچه در فصل ۱۰ مذکور شد که همیشه مرکز تدویر قمر در اجتماع و استقبال
وسطی در اوج می باشد و در ترسی که او را با خط وسطی شمس افتد در حضیض و اخماد در مقابل استقبال و اوج حقیقی است
و اوج نیز مرکز حقیقی خواسته [illegible] قبل از خوض در شرح عمومی اگر که از مطالعه مرقومات سابقه
ظاهر شد حقیقت تحت فلک بروج و انیکه مراد از بروج اثنی عشر اجزاء دوازده گانه متساویه فلک مستقیم است که تمامی
بانصد و اجزاء متساویه دوازده گانه فلک الافلاک پس اجزاء فلک مستقیم بهر دور از زمانی بتدل میباید و همیشه مبدء حمل
اگر دانست از فلک البروج که تمامی فقط اعتدال ربیعی باشند و صور بروج هر هفتاد و سال یا بیشتر یا کمتر بقدر حرکتی که
بحکمه فلک ثامن مذکور شد مختلف اثبات کرده اند مکرر بحالت تعدیل میباید چنانچه در دو هزار و صد سال از صدر اصحت و تعیین
صور بروج کل صورت هر یک از بروج بیرج و کرسی نقل نماید یعنی کواکب صورت حمل بثور و از ثور بجوزا و انیقرار منتقل
شود و در مقدمات سابق بیان شد که خواص و آثار و طبایع که احکامیان بروج استناد کرده اند دیگر مطلب صور
بروج نه که باشند بتغیر ارتفاع تغیر عظیم نمیباید چنانچه باید خواص و آثار بروج نوزدهگانه در حوزاهات
و اگر باشتراک اجزاء فلکیه است یعنی فلک الافلاک پس بعضی الآن حمل بتغیر نیافته و آثار ثور تحقق شده مانداری
که بجهة حمال شده بود مثلا و از تغیر آثار سایر بروج لیکن غالب ظن آنست که عهده آن آثار را بر اجزاء فلکیه
غیر متغیره مترتب و انند و احکامیان بروج را نیز که حیوانات و اعضا و انند و کواکب را نیز که بروج و قوی بارج
تغیر داده بسول و کواکب تغیر نیافته نامیده بروج تغیر نیافته حرکت و انقاط و کواکب تغیر نیافته معانی و سابقا شرح داده شده
که افلاک و کواکب را از طبایع عنصری یعنی نقل و حفت و برودت حرارة و یبوست و رطوبت بری میدانند
و اثبات این طبایع بجهة آثار است که از حصول آن کواکب در هر جزو معین یا مسامته اجزاء معینه بروج با افاق

بلا و در عالم سفلی بامر حالق سفلی و علوی پیدا و هویدا میشود و بعضی از متاخرین ارباب نظر گفته اند که چنانچه عالم اسفل یعنی عالم عناصر بسبب کره ارض منقسم بطبقات و ارباع و اقالیم و ولایات و ممالک و قصبات و قری و کار و نقار و مقال و جدال است همچنین حکیم مالبوره نیز وجود نوع انسان معمور و منتظم عالم علوی نیز منقسم است بافلاک و منطقات و قطاوير و بروج و وجوه و حدود و درجات و دقایق و ثوانی و ثوالث و اما احدیه شامله احدیه یکواکب ثوابت است و علة قبضی که کواکب سیاره در حالة ارتفاع بر روی واو جات از کواکب ثابته استفاضه مینماید و کواکب ثابته از نفوس و عقول و الهام علة العلل و مبدا ارسادی میگیرند و اشخاص سفلیه افاضه مینمایند چنانچه نوی سامد حوانیه و نفاثیه از نفس ناطقه استفاضه کرده اند بر اعضا و جوارح و اعصاب و عروق و روان میدهد و چون آن قبض بامطبع کواکب کواکب جمع شده سفلی میرسد اولا ساری میگردد در ارکان و بخارات و در مولدات و مرکبات بروان میدهد و طبایع فاعلیت و استعداد اجسام سفلیه و مرکبات عنصریه منشا و مدار اثار میشود و اصحاب تجارب در قرون متاولیه و ادوار متوالیه بمجرد تکرر حدس بالهام ربانی اجزاء بروج را منقسم بانارد انسنه بسبب صورهای مختلفه اما نوع معاون نباتات و حیوانات و الفاظ و طبایع و اعراض و امصار و اقالیم و بلدان و غیرها بهر برخورده اند و اهل احکام را در این باب انوال مختلفه و تشبهات متعدده و عملیات متنوعه و بسبب مشترکات و ابخاریکه اجزاء بروج انی را یعنی منطقه فلک هشتم را باعتبار تقاطع با معدل النهار بچند قسم کرده اند و تمامی سخن در این مقام آنست که حکیم بالبوزدانی و قدرت شامله سبحانی که متوجه نظام کارخانه هستی است فلک الافلاک را که معدل النهار منطقه اوست بمحیط اجسام افریده و او را اسرع در کمال سرعه بخشیده چنانچه در قرب سیار روزی دوره تمام نماید و اگر مدار هر کدام از کواکب که سلطان عالم طبیعت است بر معدل النهار منطبق بودی چنانچه در صدد منطقه بعقول یعنی از ارباب تحقیق کامل اند که اول نور الانوار و الدین کفوا ان السموات و الارض کانتا رتقا ففتقناهما که گفته اند مراد از سموات معدل النهار و از زمین منطقه بروج است و از رتق انطباق انها و از فتق انفتاح نوعی که حال مابین دو بسیار سال هوا در حوالیت برودت بکمال کوشش و وصول سنه متمم لشدی و مابین حوالی عالم اسفل بودی چنانچه در صدر این شرح بیان شد پس حکیم بالبو منطقه بروج را که مدار هر کدام از کواکب ثابت متقاطع معدل النهار آفریده بر دو نقطه که آنها را منذ الین گویند و این دو نقطه مذکور بر دو قسم است سوی و چون دایره بگذرانند عظیمه بحیث یقطب آن دو منطقه چنانچه سابقا گذشت منطقه بروج بچهار بخش شود و قطبین تقاطع دایره سرطان با فلک را بر نقطتین انقلابین گویند و بودن آفتاب در هر رعی یعنی مدت قطع آفتاب بحرکه خاصه حق هر یک از آن چهار ربع را فصلی بود از فصول سنه چه فصل یعنی قطع است و هر یک از این ارباع از نهم منطقه

و چون بروج دوازده است پس هر فصلی سه برج باشد و معمورها بمنظر اشاره مینماید که حمل ثور و جوزا بر بهای بهار اند و چون آفتاب در این برجها باشد یعنی چون مرآفتاب مشتقل گردد بیکی از آن ارباع مثلا بحمل که اول ربع اولست و بحرکه خاصه خود آن ربع طی کرده بمبدا ربع دیگر رسد در معظم معموره عالم فصل عالم فصل بهار باشد و زمان نشو و نمای روز گار بود و چند معظم معموره اران شد که در خطه استوا و اقالیم که عرض او فصل کل مگر باشد فصول از چهار متجاوز نیست و بودن آفتاب در این بروج بهار بیت چنانچه در فصل ۱۷ تحقیق شد که در خط استوا و مواضع قریبان از منتصف دلو تا اول حمل یک بهار و از منتصف اسد تا اول میزان یک بهار و پرسیده نماند که بهار را در ربع پایی بروج گویند و زمان او قات سال را پس بحسب نمایند ربع اول و صیف و خط و ربع اخر خریف و شتا هر یک دو ماه چنانچه در فصل ۳۰ آشاره بان شد و سرطان و سنبله و جدی تابستان اند یعنی مدت مکث آفتاب در این برجها در معظم معموره عالم تابستان باشد و همچنین بهار بیت است که در بهار مذکور شد چه در خط استوا مبدا یک تابستان اول حمل و منتها منتصف ثور و یکی از اول میزان تا وسط عقرب و جوزا و عقرب و قوس برجهای خریفی اند یعنی در معظم معموره چون آفتاب در این برجها باشد فصل خریف بود که ملوه و نس پاییز گویند و خریف خط استوا از اثر تا آخر جوزا و یکی از همه عقرب آخر قوس است و خریف از اضداد شتا یعنی اختیار میوها و خزانات چه انوقتی بود که در ان میوها را میچینند و خزانه میکنند خالی از این نیست که از انزا که چیده شود و بهمین جهت نسبت انرا بتربیت کنند و بارانی که در ان فصل اید از اثیر خریف گویند و همچنین اول اولیت و جدی و دلو و حوت برجهای زمستانی اند یعنی مرکز چون جرم خورشید کان در این برجها باشد زمستان بود که عربان از اشتا خوانند و کنار خط استوا از اول سرطان باشد ماههای یکی از اول جدی تا همه دلو و عرف ارباب هیات در تعیین فصول مخالف اطباست چه ربع نزد اطبا از ابتداء نشو و نما تا اعاز شدت حرارت و خریف ابتداء برکه ریزان تا زمان اغاز نوبت برودت و صیف از زمان حرارت و شتا از زیاد برودت پس مدت هر یک از بهار و خزان نزد یک اطبا کمتر است از مدت تابستان و زمستان و جهة اختلاف آنست که نظر اطبا در فصول بیست الا از حیث تاثیر هوا از حراری و برودت در ابدان انسانی و سبب بیت که وصول بسبب اختلاف افاق بعسری باید در این امور و بر فطن لب ظاهر است که زمان حرارت و برودت بل رطوبت و یبوست بر سرش است اما در عالم اسفل بفرمان قادر بر همه اسباب حادثه حلال واجب علی و اینکه از مستقر در یعنی تاثیرات حق گفته که ما مستقر مسبب سبب از حال بحال و اسباب بتغیر ما از حس او گاه اشاره با بتغیر است و اگر چه ظاهر این حرف مخالف اصول ارباب این فن

کتابخانه مجلس شورای ملی

چه تغییر در بیوت مهم نمی رسد مگر نظر بحال سکان ارض و تواند نرود که مراد او دار جا بوده باشد چه عرب نمای سیر اتمای
گوید و غرض انست که از سماوات ارض ظاهر میشود است و گفته آن شمس است بغیر از رسیدن شمس بمواضع معینه
فلکیه آثار در عالم سفلی پدید می آید از حرارت و یبوست و برودت و غیرها و ازان لازم تغییر مقدر گردد و گفته که نور هر
کوکبی از شمس است یعنی از رسیدن شمس بمواضع معینه فلکیه آثار در عا